

زیر نظر: استاد محقق
آیة الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:
جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

[ادامه سوره بقره]

[سوره البقره (۲): آیه ۱۸۸]

اشاره

وَ لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ وَ تُدْلُوا بِهٰا إِلَى اَلْحُكّٰامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوٰالِ اَلنّٰاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (١٨٨)

ترجمه:

١٨٨-و اموال يكديگر را به باطل(و ناحق)در ميان خود نخوريد!و براى خوردن بخشى از اموال مردم به گناه،(قسمتى از)آن را(به عنوان رشوه)به قضات ندهيد،در حالى كه مى دانيد(اين كار،گناه است)!

تفسير:

خطوط اصلى اقتصاد اسلامى

اين آيه اشاره به يك اصل كلى و مهم اسلامى مى كند كه در تمام مسائل اقتصادى حاكم است،و به يك معنى مى شود تمام ابواب فقه اسلامى را در بخش اقتصاد،زير پوشش آن قرار داد،و به همين دليل فقهاى بزرگ ما در بخشهاى زيادى از فقه اسلامى به اين آيه تمسك مى جويند،مى فرمايد:"اموال يكديگر را در ميان خود به باطل و ناحق نخوريد"(وَ لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ).

در اينكه منظور از"باطل"در اينجا چيست،تفسيرهاى مختلفى ذكر كرده اند، بعضى آن را به معنى اموالى كه از روى غصب و ظلم به دست مى آيد دانسته اند.

و بعضى اشاره به اموالى كه از طريق قمار و مانند آن فراهم مى گردد.

و بعضى آن را اشاره به اموالى مى دانند كه از طريق سوگند دروغ(و انواع پرونده سازى هاى دروغين به دست مى آيد).

ولى ظاهر اين است كه مفهوم آيه عموميت دارد و همه اين مسائل و غير اينها را شامل مى شود،زيرا"باطل"كه به معنى زايل و از بين رونده است،همه را در بر مى گيرد،و اگر در بعضى از روايات،از امام باقر عليه السلام تفسير به"سوگند دروغ"،و در روايتى از امام صادق عليه السلام تفسير به"قمار"شده است،در واقع از قبيل بيان

مصداقهای روشن است.

بنا بر این هر گونه تصرف در اموال دیگران از غیر طریق صحیح و به ناحق مشمول این نهی الهی است.

تمام معاملاتی که هدف صحیحی را تعقیب نمی کند و پایه و اساس عقلایی ندارد مشمول این آیه است.

همین معنی در سوره نساء آیه ۲۹ با توضیح بیشتری خطاب به مؤمنان آمده است،می فرماید:یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ إِلاّ أَنْ تَکُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْکُمْ :"ای کسانی که ایمان آورده اید!اموال یکدیگر را به باطل و از طرق نامشروع نخورید مگر اینکه تجارتی باشد که با رضایت شما انجام گیرد".

استثناء تجارت،توأم با تراضی،در واقع بیان یک مصداق روشن از طرق مشروع و حلال است،و هبه و میراث و هدیه،وصیت و مانند آن را نفی نمی کند، زیرا آنها نیز از طرق مشروع عقلایی است.

جالب اینکه بعضی از مفسران گفته اند:قرار گرفتن آیه مورد بحث بعد از آیات روزه(آیات ۱۸۲-۱۸۷)نشانه یک نوع همبستگی در میان این دو است،در آنجا نهی از خوردن و آشامیدن به خاطر انجام یک عبادت الهی می کند،و در اینجا نهی از خوردن اموال مردم به ناحق که این هم نوع دیگری از روزه و ریاضت نفوس است،و در واقع هر دو شاخه هایی از تقوا محسوب می شود،همان تقوایی که به عنوان هدف نهایی روزه معرفی شده است (۱).

ذکر این نکته نیز لازم است که تعبیر به"اکل"(خوردن)معنی وسیع و گسترده ای دارد که هر گونه تصرفی را شامل می شود،و در واقع این تعبیر کنایه ای است از انواع تصرفات،و"اکل"یک مصداق روشن آن است.

سپس در ذیل آیه،انگشت روی یک نمونه بارز"اکل مال به باطل"(خوردن

۱- ۱) اقتباس از تفسیر فی ظلال القرآن جلد ۱،صفحه ۲۵۲.

اموال مردم به ناحق)گذاشته که بعضی از مردم،آن را حق خود می شمرند به گمان اینکه به حکم قاضی،آن را به چنگ آورده اند،می فرماید:"برای خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه،بخشی از آن را به قضات ندهید در حالی که می دانید"(وَ تُدْلُوا بِهٰا إِلَی الْحُکّامِ لِتَأْکُلُوا فَرِیقاً مِنْ أَمْوٰالِ النّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (۱).

"تدلوا"از ماده"ادلاء"،در اصل به معنی فرستادن دلو در چاه برای بیرون آوردن آب است و این تعبیر زیبایی است که در مواقعی که انسان تسبیب اسبابی می کند که به منظور خاصی نایل گردد به کار می رود.

در تفسیر این جمله دو احتمال وجود دارد:

نخست اینکه:منظور آن است که بخشی از مال را به صورت هدیه یا رشوه(و هر دو در اینجا یکی است)به قضات دهند که بقیه را تملک کنند،قرآن می گوید:

گر چه ظاهرا در اینجا به حکم قاضی مال را به چنگ آورده اید،ولی این اکل مال به باطل است و گناه.

دوم اینکه:منظور آن است که مسائل مالی را برای سوء استفاده به نزد حکام نبرید،مثل اینکه امانتی،یا اموال یتیم بدون شاهد نزد انسان باشد و هنگامی که طرف مطالبه می کند،او را به نزد قاضی ببرند،و چون دلیل و شاهدی ندارد، اموالش را به حکم قاضی تملک کند،این کار نیز گناه است و اکل مال به باطل.

مانعی ندارد که آیه مفهوم گسترده ای داشته باشد که هر دو در جمله لا تدلوا جمع باشد،هر چند هر یک از مفسران در اینجا احتمالی را پذیرفته اند.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اکرم ص می خوانیم که فرمود:انما انا بشر و انما یاتینی الخصم فلعل بعضکم ان یکون الحن بحجته من بعض فاقضی له فمن قضیت له بحق مسلم،فانما هی قطعه من نار فلیحملها او لیذرها.

"من بشری مثل شما هستم(و مامورم طبق ظاهر میان شما داوری کنم)گاه

ص:۵

۱- ۱) جمله"تدلوا"عطف بر"تاکلوا"است،بنا بر این مفهوم آن،لا تدلوا می شود.

نزاعی نزد من طرح می شود،و شاید بعضی در اقامه دلیل از دیگری نیرومندتر باشد و من به مقتضای ظاهر دلیلش به سود او قضاوت می کنم اما بدانید چنان که من حق کسی را(بر حسب ظاهر)برای دیگری قضاوت کنم(و در واقع مال او نباشد فکر نکنید چون پیامبر ص به نفع او حکومت کرده،برای او حلال است)آن قطعه ای از آتش است،اگر آتش را می خواهد،آن را بپذیرد،و گرنه آن را رها سازد" (۱)***

نکته:

رشوه خواری بلای بزرگ جامعه ها!

یکی از بلاهای بزرگی که از قدیم ترین زمانها دامنگیر بشر شده و امروز با شدت بیشتر ادامه دارد،بلای رشوه خواری است که یکی از بزرگترین موانع اجرای عدالت اجتماعی بوده و هست و سبب می شود قوانین که قاعدتا باید حافظ منافع طبقات ضعیف باشد به سود مظالم طبقات نیرومند که باید قانون آنها را محدود کند به کار بیفتد.

زیرا زورمندان و اقویا،همواره قادرند که با نیروی خود،از منافع خویش دفاع کنند،و این ضعفا هستند که باید منافع و حقوق آنها در پناه قانون حفظ شود،بدیهی است اگر باب رشوه گشوده شود قوانین درست نتیجه معکوس خواهد داد،زیرا اقویا هستند که قدرت بر پرداختن رشوه دارند و در نتیجه قوانین بازیچه تازه ای در دست آنها برای ادامه ظلم و ستم و تجاوز به حقوق ضعفا خواهد شد.

به همین دلیل در هر اجتماعی،رشوه نفوذ کند،شیرازه زندگی آنها از هم می پاشد و ظلم و فساد و بی عدالتی و تبعیض در همه سازمانهای آنها نفوذ می کند و از قانون عدالت جز نامی باقی نخواهد ماند لذا در اسلام مساله رشوه خواری با

۱- ۱) تفسیر فی ظلال القرآن جلد اول صفحه ۲۵۲.

شدت هر چه تمامتر مورد تقبیح قرار گرفته و محکوم شده است و یکی از گناهان کبیره محسوب می شود.

ولی قابل توجه این است که زشتی رشوه سبب می شود که این هدف شوم در لابلای عبارات و عناوین فریبنده دیگر انجام گیرد و رشوه خوار و رشوه دهنده از نامهایی مانند هدیه،تعارف،حق و حساب،حق الزحمه و انعام استفاده کنند ولی روشن است این تغییر نامها به هیچ وجه تغییری در ماهیت آن نمی دهد و در هر صورت پولی که از این طریق گرفته می شود حرام و نامشروع است.

در نهج البلاغه در داستان هدیه آوردن"اشعث بن قیس"می خوانیم که او برای پیروزی بر طرف دعوای خود در محکمه عدل علی ع متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفی پر از حلوای لذیذ به در خانه علی ع آورد و نام آن را هدیه گذاشت علی ع بر آشفت و فرمود:"

هبلتک الهبول ا عن دین اللّه اتیتنی لتخدعنی؟...و اللّه لو اعطیت الاقالیم السبعه بما تحت افلاکها علی ان اعصی اللّه فی نمله اسلبها جلب شعیره ما فعلته و ان دنیاکم عندی لاهون من ورقه فی فم جراده تقضمها ما لعلی و لنعیم یفنی و لذه لا تبقی " (1).

"سوگواران بر عزایت اشک بریزند،آیا با این عنوان آمده ای که مرا فریب دهی و از آیین حق باز داری؟...به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است به من دهند که پوست جوی را از دهان مورچه ای به ظلم بگیرم هرگز نخواهم کرد،دنیای شما از برگ جویده ای در دهان ملخ برای من کم ارزش تر است علی را با نعمتهای فانی و لذتهای زودگذر چه کار؟..." اسلام رشوه را در هر شکل و قیافه ای محکوم کرده است،در تاریخ زندگی پیغمبر اکرم ص می خوانیم که:به او خبر دادند یکی از فرماندارانش رشوه ای در شکل هدیه پذیرفته،حضرت بر آشفت و به او فرمود:

کیف تاخذ ما لیس لک بحق ؟!

1- 1) نهج البلاغه،خطبه 224.

"چرا آنچه حق تو نیست می گیری"او در پاسخ با معذرت خواهی گفت:"

لقد کانت هدیه یا رسول اللّه "آنچه گرفتم هدیه بود ای پیامبر خدا.

پیامبر ص فرمود:"

ا رأیت لو قعد احدکم فی داره و لم نوله عملا ا کان الناس یهدونه شیئا ؟".

اگر شما در خانه بنشینید و از طرف من فرماندار محلی نباشید آیا مردم به شما هدیه ای می دهند؟سپس دستور داد هدیه را گرفتند و در بیت المال قرار دادند و وی را از کار برکنار کرد (۱).

اسلام حتی برای اینکه قاضی گرفتار رشوه های مخفی و ناپیدا نشود،دستور می دهد قاضی نباید شخصا به بازار برود مبادا تخفیف قیمتها بطور ناخودآگاه روی قاضی اثر بگذارد و در قضاوت جانبداری تخفیف دهنده را کند،چه خوب است مسلمانان از کتاب آسمانی خود الهام بگیرند و همه چیز خود را در پای بت رشوه خواری قربانی نکنند.

مساله رشوه در اسلام به قدری مهم است که امام صادق ع در باره آن می فرماید:"

و اما الرشا فی الحکم فهو الکفر باللّه العظیم "،اما رشوه در قضاوت، کفر به خداوند بزرگ است (۲).

و در حدیث معروفی که از رسول خدا نقل شده چنین می خوانیم:"

لعن اللّه الراشی و المرتشی و الماشی بینهما "،خداوند گیرنده و دهنده رشوه و آن کس را که واسطه میان آن دو است از رحمت خود دور گرداند (۳).

***

۱- ۱) الامام علی ع جلد اول صفحه ۱۵۵-۱۵۶.
۲- ۲) وسائل الشیعه،جلد ۱۲ حدیث ۲ باب ۵ من ابواب ما یکتسب به.
۳- ۳) بحار الانوار،جلد ۱۰۱ صفحه ۲۷۴ حدیث ۱۱(باب الرشا فی الحکم).

[سوره البقره (۲): آیه ۱۸۹]

اشاره

يَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوٰاقِيتُ لِلنّٰاسِ وَ اَلْحَجِّ وَ لَيْسَ اَلْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا اَلْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهٰا وَ لٰكِنَّ اَلْبِرَّ مَنِ اِتَّقىٰ وَ أْتُوا اَلْبُيُوتَ مِنْ أَبْوٰابِهٰا وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹)

ترجمه:

۱۸۹-در باره "هلالهای ماه"از تو سؤال می کنند،بگو:"آنها،بیان اوقات(و تقویم طبیعی)برای (نظام زندگی)مردم و(تعیین وقت)حج است".و(آن چنان که در جاهلیت مرسوم بود که به هنگام حج،که جامه احرام می پوشیدند،از در خانه وارد نمی شدند،و از نقب پشت خانه وارد می شدند،نکنید!)کار نیک،آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید،بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید!و از در خانه ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید،تا رستگار گردید!

شان نزول:

در حدیثی می خوانیم که معاذ بن جبل خدمت پیغمبر اکرم ص رسید و گفت بسیار از ما سؤال می کنند که این هلال ماه چیست؟و چه فایده دارد(چرا ماه تدریجا به صورت بدر کامل در می آید و باز به حالت اول بر می گردد)خداوند آیه فوق را نازل فرمود و به آنان پاسخ گفت.

در روایت دیگری آمده است که جمعی از یهود از رسول خدا ص پرسیدند هلال ماه برای چیست؟و چه فایده دارد آیه فوق نازل شد و فواید مادی و معنوی آن را در نظام زندگی انسانها بیان کرد.

تفسیر:

تقویم طبیعی

همانطور که در شان نزول آمده است گروهی در مورد هلال ماه از پیغمبر اسلام ص پرسشهایی داشتند و از علت و نتایجی که این موضوع در بر دارد

ص: ۹۰

جویا می شدند که قرآن سؤال آنها را به این صورت منعکس کرده است."در باره هلالهای ماه از تو سؤال می کنند"(یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ).

"اهله"جمع"هلال"به معنی ماه در شب اول و دوم است و بعضی گفته اند در سه شب نخستین"هلال"نام دارد و بعدا به آن"قمر"می گویند و بعضی بیش از آن را هلال نامیده اند.

مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"و بعضی دیگر از مفسران بزرگ معتقدند که این واژه در اصل از استهلال صبی یعنی گریه کودک در آغاز تولد گرفته شده سپس برای آغاز ماه به کار رفته و نیز در آنجا که حاجیان صدای خود را به لبیک بلند می کنند(اهل القوم بالحج)گفته می شود.

ولی از کلمات"راغب"در"مفردات"عکس این استفاده می شود که اصل این واژه را همان هلال ماه می داند که"استهلال صبی"(گریه کردن کودک)از آن گرفته شده است.

بر هر حال از جمله"یسئلونک"که به صورت فعل مضارع به کار رفته معلوم می شود این سؤال کرارا از رسول خدا ص شده است.

سپس می فرماید:"بگو اینها بیان اوقات(طبیعی)برای مردم و حج است" (قُلْ هِیَ مَوٰاقِیتُ لِلنّٰاسِ وَ الْحَجِّ).

هم در زندگی روزانه از آن استفاده می کنند و هم در عبادتهایی که وقت معینی در سال دارد در حقیقت ماه یک تقویم طبیعی برای افراد بشر محسوب می شود که مردم اعم از باسواد و بیسواد و در هر نقطه ای از جهان باشند می توانند از این تقویم طبیعی استفاده کنند نه تنها آغاز و وسط و آخر ماه را می توان با آن شناخت بلکه با دقت شبهای ماه را نیز می توان تشخیص داد و بدیهی است نظام زندگی اجتماعی بشر بدون تقویم یعنی یک وسیله دقیق و عمومی برای تعیین تاریخ امکان پذیر نیست به همین دلیل خداوند بزرگ برای نظام زندگی این تقویم جهانی را در اختیار

همگان قرار داده است.

اصولا یکی از امتیازات قوانین اسلام این است که دستورات آن بر طبق مقیاسهای طبیعی قرار داده شده است زیرا مقیاسهای طبیعی وسیله ای است که در اختیار همگان قرار دارد و گذشت زمان اثری بر آن نمی گذارد.اما به عکس مقیاسهای غیر طبیعی در اختیار همه نیست حتی در عصر ما هنوز همه مردم نتوانسته اند از مقیاسهای جهانی استفاده کنند.

لذا می بینیم اسلام مقیاس را گاهی وجب،گاهی گام و گاهی بند انگشتان و گاهی طول قامت و در مورد تعیین وقت،غروب آفتاب و طلوع فجر و گذشتن خورشید از نصف النهار و رؤیت ماه قرار داده است.

و از این جا امتیاز ماههای قمری بر شمسی روشن می شود گرچه هر دو از حرکات کواکب آسمان گرفته شده ولی ماههای قمری برای همه قابل مشاهده است در حالی که ماههای شمسی را فقط منجمان با وسایلی که دارند تشخیص می دهند که مثلا در این ماه خورشید در مقابل کدام یک از صورتهای فلکی و کدام برج آسمانی است.

در این جا این سؤال مطرح است که آیا پرسش کنندگان از هلال ماه هدفشان سؤال از فایده این تغییرات بوده یا سؤال از چگونگی پیدایش هلال و دگرگونیهای هلال تا بدر کامل،بعضی از مفسران احتمال اول را پذیرفته اند و بعضی احتمال دوم را،و افزوده اند چون سؤال از علل پیدایش آن فایده ای برای آنان در بر نداشته و شاید فهم جواب آن برای بسیاری مشکل بوده قرآن به بیان نتایج آن پرداخته تا به مردم بیاموزد همه جا به دنبال نتیجه ها بروند.

سپس در ذیل آیه به تناسب سخنی که از حج و تعیین موسم به وسیله هلال ماه در آغاز آیه آمده به یکی از عادات و رسوم خرافی جاهلیت در مورد حج اشاره نموده و مردم را از آن نهی می کند،می فرماید:"کار نیک آن نیست که از پشت خانه ها

وارد شوید بلکه نیکی آن است که تقوا پیشه کنید و از در خانه ها وارد شوید و از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید"(وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقىٰ وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

بسیاری از مفسران گفته اند در زمان جاهلیت هنگامی که لباس احرام به تن می کردند از راه معمولی و در خانه،به خانه خود وارد نمی شدند و معتقد بودند این کار برای محرم ممنوع است به همین دلیل در پشت خانه نقبی می زدند و هنگام احرام فقط از آن وارد می شدند،آنها معتقد بودند که این عمل یک کار نیک است چون ترک عادت است و احرام که مجموعه ای از ترک عادات است باید با این ترک عادت تکمیل شود (۱).

و بعضی گفته اند این کار به خاطر آن بود که در حال احرام زیر سقف نروند زیرا گذشتن از سوراخ دیوار در مقایسه با گذشتن از در برای این منظور بهتر بود ولی قرآن صریحا می گوید نیکی در تقوا است نه در عادات و رسوم خرافی و بلافاصله دستور می دهد حتما از همان طریق عادی به خانه ها وارد شوید.

این آیه معنی وسیعتر و عمومی تری نیز دارد و آن اینکه برای اقدام در هر کار خواه دینی باشد یا غیر دینی باید از طریق صحیح وارد شوید نه از طرق انحرافی و وارونه چنان که جابر همین معنی را از قول امام باقر ع نقل کرده است. (۲)

و از اینجا می توان پیوند دیگری میان آغاز و پایان آیه پیدا کرد و آن اینکه هر کار باید از طریق صحیح آن باشد و عبادتی همچون حج نیز باید در وقت مقرر که با هلال ماه تعیین می شود انجام گیرد.

تفسیر سومی برای آیه ذکر شده است و آن اینکه برای یافتن نیکیها باید به سراغ اهلش رفت و از غیر اهل طلب نکرد ولی این تفسیر را می توان در تفسیر دوم

۱- ۱) تفسیر بیضاوی،ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) مجمع البیان،ذیل آیه مورد بحث(جلد اول صفحه ۲۸۴).

درج کرد در روایات اهل بیت از امام باقر ع نقل شده:

آل محمد ابواب اللّه و سبله و الدعاه الی الجنه و القاده الیها و الادلاء علیها الی یوم القیامه، "خاندان پیغمبر ص درهای الهی و طرق وصول به او و دعوت کنندگان به سوی بهشت و راهنمایان و دلیلان آن می باشند تا روز قیامت" (۱).

این حدیث می تواند اشاره ای به یکی از مصداقهای مفهوم کلی آیه باشد زیرا می گوید در تمام امور مذهبی خویش از طریق اصلی یعنی اهل بیت پیامبر که طبق حدیث ثقلین قرین قرآنند وارد شوید و برنامه های خود را از آنها بگیرید چرا که وحی الهی در خانه آنان نازل شده و آنها پرورش یافتگان مکتب قرآنند.

جمله" لَیْسَ الْبِرُّ... "ممکن است اشاره به نکته لطیف دیگری نیز باشد که سؤال شما از اهله ماه به جای سؤال از معارف دینی همانند عمل کسی است که راه اصلی خانه را گذاشته و از سوراخی که پشت دیوار خانه زده وارد می شود چه کار نازیبایی.

ضمنا توجه به این نکته نیز لازم است که می فرماید:"لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی " (بلکه نیکی این است که تقوا پیشه کنید)زیرا وجود پرهیزگاران سرچشمه جوشان نیکیهاست به گونه ای که گویی خود آنها عین نیکی هستند. (۲)

***

نکته ها:

اشاره

۱-سؤالات مختلف از شخص پیامبر ص

در پانزده مورد از آیات قرآن جمله یسئلونک آمده که نشان می دهد مردم کرارا سؤالات مختلفی در مسائل گوناگون از پیغمبر اکرم داشتند و جالب اینکه پیامبر نه تنها از این سؤالات ناراحت نمی شد بلکه با آغوش باز از آن استقبال می کرد

۱- ۱) همان مدرک.

۲- ۲) ولی بعضی گفته اند در اینجا محذوفی است و تقدیر چنین است:لکن البر من اتقی ذلک.

و از طریق آیات قرآنی به آنها پاسخ می داد.

اصولاـ سؤال کردن یکی از حقوق مردم در برابر رهبران است حتی این حق را به دشمنان نیز بایـد داد که سؤالات خود را به طور معقول طرح کنند،سؤال کلید حل مشکلات است،سؤال دریچه علوم است،سؤال وسیله انتقال دانشهاست.

اصولا طرح سؤالات مختلف در هر جامعه نشانه جنب و جوش افکار و بیـداری اندیشه هاست و وجود این همه سؤال در عصر پیامبر نشانه تکان خوردن افکار مردم آن محیط در پرتو قرآن و اسلام است.

از اینجـا روشن می شـود کسـانی که بـا طرح سؤالات منطقی در جـامعه مخـالفت می کننـد کارشـان بـا روح تعلیمـات اسـلام ناسازگار است.

***

۲-تقویم و نظام زندگی

زنـدگی فردی و اجتمـاعی،هیچکـدام بـدون یـک نظم صـحیح به سامـان نمی رسـد،نظم در برنامه ریزی و نظم در مـدیریت و اجرا،و یـک نگـاه به عالم آفرینش از منظومه های جهان بالا گرفته تا ساختمان بـدن انسان و اعضای مختلف آن برای پی بردن به این اصل عمومی که حاکم بر کل آفرینش است کافی به نظر می رسد.

بر همین اساس خداوند،اسباب این نظم را در اختیار انسان قرار داد و حرکات منظم کره زمین به دور خود و به دور خورشید، و همچنین گردش منظم ماه را وسـیله ای برای نظام زمان بنـدی قرار داده،تا برنامه های زنـدگی اعم از مادی و معنوی،تحت نظام درآید.

فکر کنیـد اگر نظم معین روز و شب و خورشـید و مـاه نبود و مقیاسـی برای سـنجش زمان در دست نـداشتیم چه آشـفتگی در سراسر زنـدگی مـا پیـدا می شـد و لـذا خداونـد از این معنی به صورت یکی از مواهب مهم خویش در آیه ۵ سوره یونس یاد کرده،می فرماید: هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا

عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسٰابَ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ ذٰلِکَ إِلاّٰ بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ الآیات لقوم یعلمون.

"او کسی است که خورشید را روشنایی،و ماه را نور قرار داد،و برای آن منزلگاههایی مقدر فرمود،تا عدد سالها و حساب را بدانید خداوند آن را جز به حق نیافرید،او آیات خود را برای گروهی که اهل دانش اند شرح می دهد".

شبیه همین معنی در آیه ۱۲ سوره اسراء در مورد نظام حاکم بر شب و روز آمده است (۱).

***

۱- ۱) در جلد ۱۲"تفسیر نمونه"ذیل آیه ۱۲ سوره اسراء نیز در این باره،سخن گفته ایم و همچنین در جلد ۸ ذیل آیه ۵ سوره یونس.

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۳]

اشاره

وَ قٰاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَلَّذِینَ یُقٰاتِلُونَکُمْ وَ لاٰ تَعْتَدُوا إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ (۱۹۰) وَ اُقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیْثُ أَخْرَجُوکُمْ وَ اَلْفِتْنَهُ أَشَدُّ مِنَ اَلْقَتْلِ وَ لاٰ تُقٰاتِلُوهُمْ عِنْدَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ حَتّٰی یُقٰاتِلُوکُمْ فِیهِ فَإِنْ قٰاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذٰلِکَ جَزٰاءُ اَلْکٰافِرِینَ (۱۹۱) فَإِنِ اِنْتَهَوْا فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۹۲) وَ قٰاتِلُوهُمْ حَتّٰی لاٰ تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ اَلدِّینُ لِلّٰهِ فَإِنِ اِنْتَهَوْا فَلاٰ عُدْوٰانَ إِلاّٰ عَلَی اَلظّٰالِمِینَ (۱۹۳)

ترجمه:

۱۹۰-و در راه خدا،با کسانی که با شما می جنگند،نبرد کنید!و از حد تجاوز نکنید،که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد! ۱۹۱-و آنها را[بت پرستانی که از هیچ گونه جنایتی ابا ندارند]هر کجا یافتید،به قتل برسانید! و از آنجا که شما را بیرون ساختند[مکه]،آنها را بیرون کنید و فتنه(و بت پرستی)از کشتار هم بدتر است!و با آنها،در نزد مسجد الحرام(در منطقه حرم)،جنگ نکنید!مگر اینکه در آن جا با شما بجنگند.پس اگر(در آن جا)با شما پیکار کردند،آنها را به قتل برسانید!چنین است جزای کافران! ۱۹۲-و اگر خودداری کردند،خداوند آمرزنده و مهربان است.

۱۹۳-و با آنها پیکار کنید!تا فتنه(و بت پرستی،و سلب آزادی از مردم،)باقی نماند،و دین، مخصوص خدا گردد.پس اگر(از روش نادرست خود)دست برداشتند،(مزاحم آنها نشوید!

زیرا)تعدی جز بر ستمکاران روا نیست.

شان نزول:

بعضی از مفسران،دو شان نزول برای نخستین آیه از این آیات نقل کرده است.

نخست اینکه این آیه اولین آیه ای بود که در باره جنگ با دشمنان اسلام نازل شد و پس از نزول این آیه پیغمبر اکرم ص با آنها که از در پیکار در آمدند،پیکار کرد و نسبت به آنان که پیکار نداشتند خودداری می کرد،و این ادامه داشت تا دستور فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ که اجازه پیکار با همه مشرکان را می داد نازل گشت (۱).

دوم شان نزولی است که از ابن عباس نقل شده که این آیه در مورد صلح حدیبیه نازل گردید،و جریان چنین است که رسول خدا ص با ۱۴۰۰ نفر از یاران خود،آماده عمره شدند،چون به سرزمین حدیبیه(محلی است در نزدیکی مکه) رسیدند،مشرکان از ورود آنها به مکه و انجام مناسک عمره،ممانعت کردند،و پس از گفتگوی زیاد با پیامبر ص مصالحه کردند،که سال بعد برای انجام عمره به مکه بیایند و آنان مکه را سه روز برای او و مسلمانان خالی خواهند کرد تا طواف خانه خدا کنند.

سال بعد هنگامی که آماده رفتن به مکه شدند،از این خائف بودند که مشرکان به وعده خود وفا نکنند،و مانع شوند،و جنگی به وقوع پیوندد،و در صورت وقوع حادثه یا جنگ،پیامبر از مقاتله در ماه حرام ناراحت بود،که آیه فوق در این مورد نازل شد،و دستور داد که اگر دشمن نبرد را شروع کند شما هم در برابر او به مبارزه برخیزید (۲).

۱- ۱) تفسیر فخر رازی،جلد ۵ صفحه ۱۲۷.

۲- ۲) مجمع البیان،جلد ۱ صفحه ۲۸۴(ذیل آیه مورد بحث)در تفاسیر دیگر نیز اشاراتی به این شان نزولها دیده می شود.

به نظر می رسد که شان نزول اول مناسب آیه اول،و شان نزول دوم مناسب آیات بعد است،ولی به هر حال مفهوم آیات دلالت دارد که همه با هم،یا با فاصله کمی نازل شده.

تفسیر:

فرمان جنگ با ستمکاران

در نخستین آیه،قرآن دستور مقاتله و مبارزه با کسانی که شمشیر به روی مسلمانان می کشند صادر کرده و به آنان اجازه داده است که برای خاموش ساختن دشمنان دست به اسلحه ببرند،و به تعبیر دیگر دوران صبر و شکیبایی مسلمانان تمام شده بود،و به قدر کافی قوت و قدرت پیدا کرده بودند که با شجاعت و صراحت،از خود و حقوق خویش دفاع کنند،می فرماید:"با کسانی که با شما می جنگند در راه خدا پیکار کنید"(وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ).

تعبیر به فِی سَبِیلِ اللّٰهِ ،هدف اصلی جنگهای اسلامی را روشن می سازد که جنگ در منطق اسلام هرگز به خاطر انتقام جویی یا جاه طلبی یا کشورگشایی یا بدست آوردن غنائم،و اشغال سرزمینهای دیگران نیست.اسلام همه اینها را محکوم می کند و می گوید:سلاح بدست گرفتن و به جهاد پرداختن فقط باید در راه خدا،و برای گسترش قوانین الهی و بسط توحید و عدالت و دفاع از حق،و ریشه کن ساختن ظلم و فساد و تباهی باشد.

همین نکته است که جنگهای اسلامی را از تمام جنگهایی که در جهان روی می دهد جدا می سازد و نیز همین هدف،در تمام ابعاد جنگ اثر می گذارد و کمیت و کیفیت جنگ،نوع سلاح،چگونگی رفتار با اسیران،را به رنگ فی سبیل اللّٰه در می آورد.

"سبیل"به گفته"راغب"در"مفردات"در اصل به معنی راهی است که

پیمودن آن آسان است،و بعضی آن را منحصرا به معنی راه حق تفسیر کرده اند،ولی با توجه به اینکه این واژه در قرآن مجید،هم به راههای حق و هم به راههای باطل اطلاق شده،شاید منظورشان این باشد که از قرائن،حق بودن آن را استفاده کرده اند.

شک نیست که پیمودن راه خدا(سبیل اللّه)یا به تعبیر دیگر راه دین و آیین او،با تمام مشکلاتی که دارد،چون موافق روح و جان افراد با ایمان است،کاری است آسان و گوارا،به همین دلیل مؤمنان داوطلبانه و آشکارا،از آن استقبال می کنند،هر چند سرانجامش شهادت باشد.

جمله" اَلَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ "نیز صراحت دارد که این دستور مخصوص مقابله با کسانی است که دست به اسلحه می برند،و تا دشمن به مقاتله و مبارزه بر نخیزد، مسلمانان نباید حمله کنند و چنان که خواهیم دید،این اصل(جز در بعضی موارد استثنایی که خواهد آمد)همه جا محترم شمرده شده است.

جمعی از مفسران،مفهوم" اَلَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ "را در دایره خاصی محدود کرده اند،در حالی که آیه مفهوم گسترده ای دارد و تمام کسانی را که به نحوی از انحاء به پیکار بر می خیزند شامل می شود.

ضمنا از این آیه استفاده می شود که هرگز غیر نظامیان(مخصوصا زنان و کودکان)نباید مورد تهاجم واقع شوند،زیرا آنها به مقاتله بر نخواسته اند،بنا بر این مصونیت دارند.

سپس توصیه به رعایت عدالت،حتی در میدان جنگ و در برابر دشمنان کرده می فرماید:"از حد تجاوز نکنید"(وَ لاٰ تَعْتَدُوا).

چرا که خداوند،تجاوزکاران را دوست نمی دارد(إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ).

آری هنگامی که جنگ برای خدا و در راه خدا باشد،هیچگونه تعدی و تجاوز،نباید در آن باشد،و درست به همین دلیل است که در جنگهای اسلامی-بر خلاف جنگهای عصر ما-رعایت اصول اخلاقی فراوانی توصیه شده است،مثلا

افرادی که سلاح بر زمین بگذارند،و کسانی که توانایی جنگ را از دست داده اند،یا اصولا قدرت بر جنگ ندارند،همچون مجروحان،پیر مردان،زنان و کودکان نباید مورد تعدی قرار گیرند،باغستانها و گیاهان و زراعتها را نباید از بین ببرند،و از مواد سمی برای زهرآلود کردن آبهای آشامیدنی دشمن(جنگ شیمیایی و میکروبی) نباید استفاده کنند.

علی ع-طبق آنچه در نهج البلاغه آمده-به لشکریانش،قبل از شروع جنگ صفین دستور جامعی در این زمینه داده که شاهد گویای بحث ما است:

لا تقاتلوهم حتی یبدؤوکم فانکم بحمد اللّه علی حجه،و ترککم ایاهم حتی یبدؤوکم حجه اخری لکم علیهم،فاذا کانت الهزیمه باذن اللّه فلا تقتلوا مدبرا و لا تصیبوا معورا و لا تجهزوا علی جریح و لا تهیجوا النساء باذی و ان شتمن اعراضکم و سببن امرائکم.

"با آنها نجنگید تا جنگ را آغاز کنند،چه اینکه شما بحمد اللّه(برای حقانیت خود)دارای حجت و دلیل هستید،و واگذاشتن آنها تا نبرد را آغاز کنند،حجت دیگری است به سود شما و بر زیان آنان،آن گاه که به اذن خدا آنان را شکست دادید، فراریان را نکشید،و بر ناتوانها ضربه نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید،و با اذیت و آزار،زنان را به هیجان نیاورید،هر چند به شما دشنام دهند،و به سرانتان ناسزا گویند" (۱).

این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی از مفسران،طبق پاره ای از روایات،این آیه را ناسخ آیه ای که منع از پیکار می کند دانسته اند مانند کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ :

"دست به پیکار نزنید" (۲)،و بعضی آن را منسوخ به آیه وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً :"با

۱- ۱) نهج البلاغه،شماره ۱۴ از بخش نامه ها.

۲- ۲) سوره نساء،آیه ۷۷.

همه مشركان پيكار كنيد" (۱)شمرده انـد،ولى حق اين است كه اين آيه نه ناسـخ است و نه منسوخ،زيرا ممنوع بودن جنـگ با كفار متجاوز،زمانى بود كه مسلمانان از توان كافى برخوردار نبودنـد و با تغيير شـرايط موظف شدنـد از خود دفاع كننـد،و نيز مساله پيكار با مشـركان در واقع يك اسـتثناء نسـبت به آيه محسوب مى شود،بنا بر اين تغيير حكم به خاطر تغيير شرايط نه نسخ است و نه استثناء،ولى قرائن نشان مى دهد كه در روايات و همچنين كلمات پيشينيان نسخ مفهومى غير از مفهوم امروز داشته به طورى كه معنى گسترده آن شامل اين گونه امور نيز مى شده است.

*** در آيه بعد كه تكميلى است بر دسـتور آيه قبل با صـراحت بيشترى،سخن مى گويد،مى فرمايد:"آنها(همان مشركانى كه از هيـچ گـونه ضـربه زدن بـه مسـلمين خـوددارى نمى كردنـد)را هر كجـا بيابيـد بـه قتـل برسانيـد و از آنجـا كه شـما را بيرون ساختنـد(مكه)آنهـا را بيرون كنيـد"چرا كه اين يـك دفـاع عادلانه و مقـابله به مثـل منطقى است(وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ).

سپس مى افزايد:"فتنه از كشتار هم بدتر است"(وَ الْفِتْنَهُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ).

در اينكه"فتنه"چيست،مفسـران و ارباب لغت،درباره آن بحثهايى دارنـد،اين واژه در اصل از"فتن"(بر وزن متن)گرفته شـده كه به گفته"راغب"در"مفردات"به معنى قرار دادن طلا در آتش،براى ظاهر شـدن ميزان خوبى آن از بدى است و به گفته بعضـى گذاشـتن طلا در آتش براى خالص شدن از ناخالصيهاست (۲)واژه فتنه و مشـتقات آن در قرآن مجيد،دهها بار ذكر شده و در معانى مختلفى به كار رفته است.

گـاه بـه معنى آزمـايش و امتحـان اسـت،ماننـد أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ :"مردم گمـان مى كنند،همين كه گفتند ايمان آورديم،رها

۱- ۱) سوره توبه،آيه ۳۶.

۲- ۲) روح المعانى،جلد ۲ صفحه ۶۵.

می شوند و آزمایش نخواهند شد" (۱).

و گاه به معنی فریب دادن،چنان که می فرماید: یا بَنِی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ :"ای فرزندان آدم،شیطان شما را نفریبد" (۲).

و گاه به معنی بلا و عـذاب آمده مانند: یَوْمَ هُمْ عَلَی النّارِ یُفْتَنُونَ ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ :"آن روز که آنها بر آتش،عذاب می شوند و به آنها گفته می شود بچشید عذاب خود را" (۳).

و گاه به معنی گمراهی آمده،مانند وَ مَنْ یُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیْئاً :"کسی که خدا گمراهی او را بخواهد(و از او سلب توفیق کند)هیچ قدرتی برای نجات او،در برابر خداوند نخواهی داشت" (۴).

و گاه به معنی شـرک و بت پرستی یا سـد راه ایمان آورنـدگان،آمـده ماننـد آیه مورد بحث،و بعضـی آیات بعد از آن که می فرمایـد: وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الـدِّینُ لِلّهِ :"با آنها پیکار کنیـد تا شـرک از میان برود،و دین مخصوص خـدای یگانه باشد".

ولی ظاهر این است که تمام این معانی به همان ریشه اصـلی که در معنی فتنه گفته شد باز می گردد(همانگونه که غالب الفاظ مشترک چنین حـالی را دارنـد)زیرا بـا توجه به اینکه معنی اصـلی قرار دادن طلاـ در زیر فشار آتش برای خالص سازی،یا جـدا کردن سـره از ناسـره است،در هر مورد که نوعی فشـار و شـدت وجود داشـته باشـد این واژه به کـار می رود،ماننـد امتحان که معمولا با فشار و مشکلات همراه است،و عذاب که نوع دیگری از شدت و فشار است،و فریب و نیرنگ که تحت فشارها انجام می گیرد و همچنین شرک یا ایجاد مانع در راه هدایت خلق که هر کدام

۱- ۱) سوره عنکبوت،آیه ۲.

۲- ۲) سوره اعراف،آیه ۲۷.

۳- ۳) سوره ذاریات،آیه ۱۳ و ۱۴.

۴- ۴) سوره مائده،آیه ۴۱.

متضمن نوعی فشار و شدت است.

کوتاه سخن اینکه:آیین بت پرستی و فسادهای گوناگون فردی و اجتماعی مولود آن،در سرزمین مکه رایج شده بود،و حرم امن خدا را آلوده کرده بود،و فساد آن از قتل و کشتار هم بیشتر بود،آیه مورد بحث می گوید "به خاطر ترس از خون ریزی،دست از پیکار با بت پرستی بر ندارید که بت پرستی از قتل،بدتر است".

این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده که منظور از"فتنه"در اینجا همان فساد اجتماعی باشد،از جمله تبعید کردن مؤمنان از وطن مالوفشان که این امور گاه از کشتن هم دردناک تر است،یا سبب قتل و کشتارها در اجتماع می شود،در آیه ۷۳ سوره انفال چنین می خوانیم: إِلاّ تَفْعَلُوهُ تَکُنْ فِتْنَةٌ فِی الْأَرْضِ وَ فَسادٌ کَبِیرٌ :"اگر این دستور را(قطع رابطه با کفار)انجام ندهید،فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می دهد"(در این آیه فتنه و فساد در کنار هم قرار گرفته).

سپس به مساله دیگری در همین رابطه اشاره کرده،می فرماید:مسلمانان باید احترام مسجد الحرام را نگهدارند،و این حرم امن الهی باید همیشه محترم شمرده شود و لذا"با آنها(مشرکان)نزد مسجد الحرام پیکار نکنید،مگر آنکه آنها در آنجا با شما بجنگند"(وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتّی یُقاتِلُوکُمْ فِیهِ).

"ولی اگر آنها با شما در آنجا جنگ کردند،آنها را به قتل برسانید،چنین است جزای کافران"(فَإِنْ قاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذٰلِکَ جَزاءُ الْکافِرِینَ).

چرا که وقتی آنها حرمت این حرم امن را بشکنند دیگر سکوت در برابر آنان جایز نیست و باید پاسخ محکم به آنان گفته شود تا از قداست و احترام حرم امن خدا،هرگز سوء استفاده نکنند.

***

ولی از آنجا که اسلام همیشه نیش و نوش و انذار و بشارت را با هم می آمیزد تا معجون سالم تربیتی برای گنهکاران فراهم کند در آیه بعد راه بازگشت را به روی آنها گشوده و می فرماید:"اگر دست از جنگ بردارند و خودداری کنند،خداوند آمرزنده و مهربان است"(فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

آری اگر از شرک دست بردارند،و آتش فتنه و فساد را خاموش کنند،آنها برادران مسلمان شما خواهند بود،و حتی چنان که در دستورات دیگر آمده است از مجازات و غرامتهایی که برای مجرمان است در مورد آنان صرف نظر می شود.

بعضی جمله" فَإِنِ انْتَهَوْا "(اگر خودداری کنند)را به معنی خودداری از شرک و کفر تفسیر کرده اند(چنان که در بالا گفتیم).

و بعضی به معنی خودداری از جنگ در مسجد الحرام یا اطراف آن دانسته اند.

جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

*** در آیه بعد به هدف جهاد در اسلام اشاره کرده،می فرماید:"با آنها پیکار کنید تا فتنه از میان برود"(وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ).

"و دین مخصوص خدا باشد"(وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلّهِ).

سپس اضافه می کند:"اگر آنها(از اعتقاد در اعمال نادرست خود)دست بردارند(مزاحم آنان نشوید زیرا)تعدی جز به ستمکاران روا نیست"(فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلاّ عَلَی الظّالِمِینَ).

در ظاهر،سه هدف برای جهاد در این آیه ذکر شده،از میان بردن فتنه ها،و محو شرک و بت پرستی،و جلوگیری از ظلم و ستم.

این احتمال وجود دارد که منظور از فتنه همان شرک بوده باشد،بنا بر این هدف اول و دوم در هم ادغام می شود،و نیز این احتمال وجود دارد که منظور از ظلم در اینجا نیز همان شرک باشد چنان که در آیه ۱۳ سوره لقمان می خوانیم: إِنَّ

الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ :"شرک ظلم بزرگی است".

به این ترتیب،هر سه هدف،به یک هدف باز می گردد،و آن مبارزه با شرک و بت پرستی که سرچشمه انواع فتنه ها و مظالم و ستمهاست.

بعضی نیز ظلم را در این آیه به معنی آغازگر جنگ بودن دانسته اند،و یا آغازگر جنگ بودن،در حرم امن خدا.

ولی احتمال اول که آیه سه هدف جداگانه را برای جنگ تعقیب کند قوی تر به نظر می رسد،درست است که شرک یکی از مصادیق فتنه است ولی"فتنه" مفهومی گسترده تر از شرک دارد،و درست است که شرک یکی از مصادیق ظلم است،ولی"ظلم"مفهوم وسیع تری دارد،و اگر گاهی تفسیر به شرک شده بیان یک مصداق است.

به این ترتیب جهاد اسلامی نه به خاطر فرمانروایی در زمین و کشورگشایی،و نه به منظور به چنگ آوردن غنائم و نه تهیه بازارهای فروش یا تملک منابع حیاتی کشورهای دیگر،یا برتری بخشیدن نژادی بر نژاد دیگر است.

هدف یکی از سه چیز است:خاموش کردن آتش فتنه ها و آشوبها که سلب آزادی و امنیت از مردم می کند و همچنین محو آثار شرک و بت پرستی،و نیز مقابله با متجاوزان و ظالمان و دفاع در برابر آنان است.

***

نکته ها

اشاره

۱-مساله جهاد در اسلام

در بسیاری از مذاهب انحرافی،جهاد به هیچ وجه وجود ندارد و همه چیز بر محور توصیه ها و نصایح و اندرزها دور می زند،حتی بعضی هنگامی که می شنوند جهاد مسلحانه،یکی از ارکان برنامه های اسلامی است در تعجب فرو می روند که

مگر دین می تواند،توأم با جنگ باشد.

اما با توجه به اینکه همیشه افراد زورمند و خودکامه و فرعونها و نمرودها و قارونها که اهداف انبیاء را مزاحم خویش می دیده اند در برابر آن ایستاده و جز به محو دین و آیین خدا راضی نبودند روشن می شود که دینداران راستین در عین تکیه بر عقل و منطق و اخلاق باید در مقابل این گردنکشان ظالم و ستمگر بایستند و راه خود را با مبارزه و در هم کوبیدن آنان به سوی جلو باز کنند، اصولا جهاد یکی از نشانه های موجود زنده است و یک قانون عمومی در عالم حیات است،تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه،برای بقای خود،با عوامل نابودی خود در حال مبارزه اند-شرح بیشتر این سخن را در سوره نساء ذیل آیه ۹۵ و ۹۶ خواهید خواند.

به هر حال از افتخارات ما مسلمانان،آمیختن دین با مساله حکومت و داشتن دستور جهاد در برنامه های دینی است،منتها باید دید جهاد اسلامی چه اهدافی را تعقیب می کند آنچه ما را از دیگران جدا می سازد همین است.

***

۲-اهداف جهاد در اسلام

اشاره

بعضی از غرب زده ها اصرار دارند جهاد اسلامی را منحصرا در جهاد دفاعی خلاصه کنند،و با هر زحمتی که هست تمام غزوات پیغمبر اکرم ص و یا جنگهای بعد از آن حضرت را،در این راستا توجیه کنند،در حالی که نه دلیلی بر این مساله داریم و نه تمام غزوات رسول اللّه در این معنی خلاصه می شود بهتر این است به جای این استنباطهای نادرست به قرآن باز گردیم و اهداف جهاد را از قرآن بگیریم، اهدافی که همه منطقی و قابل عرضه کردن به دوست و دشمن است.

چنان که در آیات بالا خواندیم جهاد در اسلام برای چند هدف مجاز شمرده

شده است.

الف–جهاد برای خاموش کردن فتنه ها

و به تعبیر دیگر جهاد ابتدایی آزادی بخش.

می دانیم خداوند دستورها و برنامه هایی برای سعادت و آزادی و تکامل و خوشبختی و آسایش انسانها طرح کرده است،و پیامبران خود را موظف ساخته که این دستورها را به مردم ابلاغ کنند،حال اگر فرد یا جمعیتی ابلاغ این فرمانها را مزاحم منافع پست خود ببینند و سر راه دعوت انبیاء موانعی ایجاد نمایند آنها حق دارند نخست از طریق مسالمت آمیز و اگر ممکن نشد با توسل به زور این موانع را از سر راه دعوت خود بردارند و آزادی تبلیغ را برای خود کسب کنند.

به عبارت دیگر:مردم در همه اجتماعات این حق را دارند که ندای منادیان راه حق را بشنوند،و در قبول دعوت آنها آزاد باشند حال اگر کسانی بخواهند آنها را از حق مشروعشان محروم سازند و اجازه ندهند صدای منادیان راه خدا به گوش جان آنها برسد و از قید اسارت و بردگی فکری و اجتماعی آزاد گردند طرفداران این برنامه حق دارند برای فراهم ساختن این آزادی از هر وسیله ای استفاده کنند،و از اینجا ضرورت "جهاد ابتدایی" در اسلام و سایر ادیان آسمانی روشن می گردد.

همچنین اگر کسانی مؤمنان را تحت فشار قرار دهند که به آیین سابق باز گردند برای رفع این فشار نیز از هر وسیله ای می توان استفاده کرد.

ب–جهاد دفاعی

آیا صحیح است کسی به انسان حمله کند و او از خود دفاع ننماید؟یا ملتی متجاوز و سلطه گر هجوم بر ملت دیگر ببرند و آنها دست روی دست گذارده نابودی کشور و ملت خویش را تماشا کنند.

در اینجا تمام قوانین آسمانی و بشری به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع شده حق می دهد برای دفاع از خویشتن به پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کار

ص: ۲۷

برد،و از هر گونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند.

این نوع جهاد را،"جهاد دفاعی"می نامند،جنگهایی مانند جنگ احزاب و احد و موته و تبوک و حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی جزء این بخش از جهاد بوده و جنبه دفاعی داشته است.

هم اکنون بسیاری از دشمنان اسلام،جنگ را بر مسلمین تحمیل کرده اند و سرزمینهای اسلامی را اشغال نموده و منابع آنها را زیر سلطه خود گرفته اند چگونه اسلام اجازه می دهد در مقابل آنها سکوت شود؟

ج-جهاد برای حمایت از مظلومان

شاخه دیگری از جهاد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده،جهاد برای حمایت از مظلومان است،در آیه ۷۵ سوره نساء می خوانیم: وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً :

"چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که(بدست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید،همان افراد(ستمدیده ای)که می گویند:خدایا!ما را از این شهر(مکه)که اهلش ستمگرند بیرون ببر،و برای ما از سوی خود،ولیی قرار ده،و برای ما از سوی خود یار و یاوری معین فرما".

به این ترتیب،قرآن از مسلمانان می خواهد که هم در راه خدا و هم مستضعفان مظلوم،جهاد کنند،و اصولا این دو از هم جدا نیستند و با توجه به اینکه در آیه فوق قید و شرطی نیست،این مظلومان و مستضعفان در هر نقطه جهان، باشند،باید از آنها دفاع کرده نزدیک و دور،داخل و خارج کشور تفاوت نمی کند.

و به تعبیر دیگر حمایت از مظلومان در مقابل ظالمان در اسلام یک اصل است که باید مراعات شود،حتی اگر به جهاد منتهی گردد،اسلام اجازه نمی دهد مسلمانان در برابر فشارهایی که به مظلومان جهان وارد می شود بی تفاوت باشند،و

ص :۲۸

این دستور یکی از ارزشمندترین دستورات اسلامی است که از حقانیت این آیین خبر می دهد.

د-جهاد برای محو شرک و بت پرستی

اسلام در عین اینکه آزادی عقیده را محترم می شمرد و هیچ کس را با اجبار دعوت به سوی این آیین نمی کند،به همین دلیل به اقوامی که دارای کتاب آسمانی هستند،فرصت کافی می دهد که با مطالعه و تفکر آیین اسلام را بپذیرند،و اگر نپذیرفتند،با آنها به صورت یک "اقلیت هم پیمان"(اهل ذمه)معامله می کند و با شرایط خاصی که نه پیچیده است و نه مشکل با آنها همزیستی مسالمت آمیز بر قرار می نماید،در عین حال نسبت به شرک و بت پرستی،سختگیر است زیرا: شرک و بت پرستی نه دین است و نه آیین و نه محترم شمرده می شود،بلکه یک نوع خرافه و انحراف و حماقت و در واقع یک نوع بیماری فکری و اخلاقی است که باید به هر قیمت که ممکن شود آن را ریشه کن ساخت.

کلمه آزادی و احترام به فکر دیگران در مواردی به کار برده می شود که فکر و عقیده لا اقل یک ریشه صحیح داشته باشد،اما انحراف و خرافه و گمراهی و بیماری چیزی نیست که محترم شمرده شود و به همین دلیل اسلام دستور می دهد که بت پرستی به هر قیمتی که شده است حتی به قیمت جنگ،از جامعه بشریت ریشه کن گردد.بت خانه ها و آثار شوم بت پرستی اگر از طرق مسالمت آمیز ممکن نشد با زور ویران و منهدم گردند.

آری اسلام می گوید باید صفحه زمین از آلودگی به شرک و بت پرستی پاک گردد و به همه مسلمین نوید می دهد که سرانجام توحید و یکتا پرستی به تمام جهان حاکم خواهد شد و شرک و بت پرستی ریشه کن خواهد گشت.

از آنچه در بالا-در مورد اهداف جهاد-آمد روشن می شود که اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطق عقل هماهنگ ساخته،و هرگز آن را وسیله سلطه جویی و کشورگشایی و غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده،و استعمار و استثمار قرار

نداده است.

ولی می دانیم دشمنان اسلام-مخصوصا ارباب کلیسا و مستشرقان مغرض با تحریف حقایق،سخنان زیادی بر ضد مساله جهاد اسلامی ایراد کرده اند و اسلام را متهم به خشونت و توسل به زور و شمشیر برای تحمیل عقیده ساخته اند.و به این قانون اسلامی سخت هجوم برده اند.

به نظر می رسد وحشت آنها از پیشرفت اسلام در جهان،به خاطر معارف قوی،و برنامه های حساب شده،سبب شده است که از اسلام چهره دروغین وحشتناکی بسازند،تا جلو پیشرفت اسلام را در جهان بگیرند.

***

۳-چرا فرمان جهاد در مدینه نازل شد؟

می دانیم جهاد در سال دوم هجرت به مسلمانان واجب گشت و قبل از آن واجب نبود.

دلیل این موضع روشن است زیرا از یک طرف تعداد مسلمانان در مکه به اندازه ای کم بود که عملاـ قیام مسلحانه کردن مفهومی جز انتحار و خودکشی نداشت و از طرف دیگر دشمن در مکه فوق العاده نیرومند بود و در واقع مرکز اصلی قدرتهای ضد اسلامی محسوب می شد و مبارزه کردن با آنها در داخل مکه امکان پذیر نبود.

ولی هنگامی که پیامبر ص به مدینه آمد عده زیادی به او ایمان آوردند و دعوت خود را آشکار در داخل و خارج مدینه گسترش داد و توانست یک حکومت صالح به وجود آورد و وسایل لازم را برای مبارزه و پیکار با دشمن آماده سازد و چون مدینه از مکه فاصله زیادی داشت این کار با فراغت خاطر صورت گرفت و نیروهای انقلابی و آزادی بخش،آماده مبارزه و دفاع در برابر دشمن شدند.

***

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۴]

اشاره

اَلشَّهْرُ اَلْحَرٰامُ بِالشَّهْرِ اَلْحَرٰامِ وَ اَلْحُرُمٰاتُ قِصٰاصٌ فَمَنِ اِعْتَدیٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اِعْتَدیٰ عَلَيْكُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلْمُتَّقِينَ (۱۹۴)

ترجمه:

۱۹۴-ماه حرام،در برابر ماه حرام!(اگر دشمنان،احترام آن را شکستند،و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید.)و تمام حرامها،(قابل)قصاص است.و(به طور کلی)هر کس به شما تجاوز کرد،همانند آن بر او تعدی کنید!و از خدا به پرهیزید(و زیاده روی ننمایید)!و بدانید خدا با پرهیزکاران است!

تفسیر:

احترام ماههای حرام و مقابله به مثل

این آیه بحثی را که در آیات پیش در مورد جهاد به طور کلی آمده است تکمیل می کند و در واقع پاسخی است به ایراد افراد ناآگاه که می گفتند.مگر می توان در ماه حرام جنگ کرد که اسلام چنین دستوری را داده است.

توضیح اینکه:مشرکان مکه می دانستند که جنگ در ماههای حرام (ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب)از نظر اسلام جایز نیست و به تعبیر دیگر اسلام این سنت را که از قبل وجود داشته امضاء کرده است،مخصوصا در مسجد الحرام و مکه این کار نارواتر است،و پیامبر اسلام ص به هر دو حکم احترام می گذارد.

به همین دلیل در نظر داشتند،مسلمانان را غافلگیر ساخته و در ماههای حرام به آنها حمله ور شوند،و شاید گمانشان این بود،که اگر آنها احترام ماههای حرام را نادیده بگیرند مسلمانان به مقابله بر نمی خیزند،و اگر چنین شود به مقصود

خود رسیده اند.

آیه مورد بحث به این پندارها پایان داد و نقشه های احتمالی آنها را نقش بر آب کرد،و دستور داد اگر آنها در ماههای حرام دست به اسلحه بردند،مسلمانان در مقابل آنها بایستند،می فرماید:"ماه حرام در برابر ماه حرام است"(اَلشَّهْرُ الْحَرٰامُ بِالشَّهْرِ الْحَرٰامِ).

یعنی اگر دشمنان احترام آن را شکستند و در آن با شما پیکار کردند شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید.

"زیرا حرمات،قصاص دارد"(وَ الْحُرُمٰاتُ قِصٰاصٌ).

"حرمات"جمع"حرمه"به معنی چیزی است که باید آن را حفظ کرد و احترام آن را نگه داشت،و حرم را از این جهت حرم گفته اند که جای محترمی است و هتک آن جایز نیست،و اعمال نامشروع و قبیح را از این جهت حرام می گویند که ممنوعیت دارد،همان گونه که در مورد حرم،یا ماه حرام بعضی اعمال ممنوع است.

این جمله در واقع پاسخ دندان شکنی است به آنها که اجازه جنگ در ماههای حرام را به پیغمبر اکرم ص ایراد می گرفتند.یعنی احترام ماه حرام،یا سرزمین مکه حرم امن خدا،در برابر کسانی است که آن را محترم می شمرند،ولی در برابر کسانی که احترام آن را زیر پا می گذارند رعایت آن لازم نیست،و مسلمانان حق دارند با آنها وارد پیکار شوند،و این در واقع یک نوع قصاص است،تا دیگر مشرکان به فکر سوء استفاده از احترام ماه حرام یا سرزمین محترم مکه نیفتند.

سپس به یک دستور کلی و عمومی که شامل موضوع مورد بحث نیز می شود،اشاره کرده،می فرماید:"هر کس به شما تجاوز کند،به مانند آن بر او تجاوز کنید ولی از خدا به پرهیزید(و زیاده روی ننمایید)و بدانید خدا با پرهیزکاران است"(فَمَنِ اعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ

اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

).

اسلام بر خلاف مسیحیت کنونی که می گوید:"هر کس که به رخساره راست تو تپانچه زند رخساره دیگر را به سوی او بگردان" (۱).

چنین دستوری را نمی دهد،چرا که این دستور انحرافی باعث جرأت و جسارت ظالم و تجاوزگر است،حتی مسیحیان جهان امروز نیز هرگز به چنین دستوری عمل نمی کنند و کمترین تجاوزی را با پاسخی شدیدتر،که آن هم بر خلاف دستور اسلام است جواب می گویند.

اسلام می گوید:در برابر متجاوز،باید ایستاد، و به هر کس حق می دهد که اگر به او تعدی شود،به همان مقدار مقابله کند،تسلیم در برابر متجاوز مساوی است با مرگ و مقاومت مساوی است با حیات،این است منطق اسلام.

جالب اینکه آیه مفهوم وسیعی دارد و منحصر به مساله قصاص در مقابل قتل یا جنایات دیگر نیست،بلکه امور مالی و سایر حقوق را نیز شامل می شود.

البته این موضوع با مساله عفو و گذشت،که در مورد دوستان یا افراد شکست خورده یا نادم و پشیمان صورت می گیرد،هیچ گونه منافاتی ندارد.

گاهی بعضی از عوام،تصور می کنند که معنی آیه این است،اگر کسی فرزند دیگری را به قتل برساند،مقابله به مثل اجازه می دهد که پدر مقتول فرزند قاتل را به قتل برساند،و اگر ضربه ای بر برادر او وارد کرد،او هم ضربه ای بر برادر جانی وارد کند،ولی این اشتباه بزرگی است،زیرا قرآن می گوید:شخص معتدی و تجاوزگر باید مجازات شود،(به همان اندازه مجازات شود)نه فرد بی گناه دیگر،باز مفهوم این سخن این نیست که اگر کسی خانه شخصی را آتش زد خانه او را آتش بزنند،بلکه مفهومش این است معادل قیمت خانه را از او بگیرند.

۱- ۱) انجیل متی،باب پنجم شماره ۳۹.

ضمنا تاکیـدی که در ذیل آیه در مورد تقوا ذکر شـده تاکیـدی است بر عـدم تجاوز از حـد و به تعبیر دیگر،مقابله به مثل نباید شکل انتقام جویی به خود گیرد، همان انتقامی که حد و مرزی برای خود نمی شناسد.

و اینکه می گویـد:خـدا با پرهیزکاران است،اشاره به این است که آنها را در مشـکلات تنها نمی گـذارد و یاری می دهـد،زیرا کسی که با دیگری است در مشکلات به او کمک می کند و در برابر دشمن او را حمایت می نماید.

***

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۵]

اشاره

وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی اَلتَّهْلُکَهِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ (۱۹۵)

ترجمه:

۱۹۵-و در راه خدا،انفاق کنید!و(با ترک انفاق)،خود را به دست خود،به هلاکت نیفکنید!و نیکی کنید!که خداوند،نیکوکاران را دوست می دارد.

تفسیر:

انفاق و رهایی از تنگناها

این آیه تکمیلی است بر آیات جهاد که قبلا تفسیر آن گذشت،زیرا جهاد به همان اندازه که به مردان با اخلاص و کار آزموده نیازمند است به اموال و ثروت نیز احتیاج دارد،جهاد هم نفرات آماده از نظر روحی و جسمی لازم دارد،و هم انواع سلاح و تجهیزات جنگی،درست است که عامل تعیین کننده سرنوشت جنگ در درجه اول سربازان اند،ولی سرباز بدون وسایل و تجهیزات کافی(اعم از سلاح، مهمات،وسیله نقل و انتقال،مواد غذایی،وسایل درمانی)کاری از او ساخته نیست.

لذا در اسلام تامین وسایل جهاد با دشمنان از واجبات شمرده شده و از جمله در آیه مورد بحث با صراحت دستور می دهد،و می فرماید:"در راه خدا انفاق کنید و خود را به دست خویش به هلاکت نیفکنید"(وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ).

مخصوصا در عصر نزول این آیات،بسیاری از مسلمانان،شور و شوق جهاد در سر داشتند،ولی چون وسایل جنگ را هر کس شخصا فراهم می کرد و بعضی فقیر و نیازمند بودند.آن چنان که طبق آیه ۹۲ سوره توبه گریه می کردند و اشک می ریختند که چرا وسیله شرکت در جنگ ندارند: تَوَلَّوْا وَ أَعْیُنُهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ

حَزَناً أَلاّ یَجِدُوا ما یُنْفِقُونَ ،آری در چنین شرایطی نقش انفاقها بسیار مهم و سرنوشت ساز بود.

جمله" وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ "(با دست خویش خود را به هلاکت نیفکنید)هر چند در مورد ترک انفاق،برای جهاد اسلامی وارد شده،ولی مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که موارد زیاد دیگری را نیز شامل می شود،از جمله اینکه انسان حق ندارد از جاده های خطرناک(چه از نظر ناامنی و چه عوامل جوی یا غیر آن)بدون پیش بینی های لازم بگذرد،یا غذایی که به احتمال قوی آلوده به سم است تناول کند،و یا حتی در میدان جهاد بدون نقشه و برنامه وارد عمل شود،در تمام این موارد،انسان بی جهت جان خود را به خطر انداخته و مسئول است.

ولی اینکه بعضی از ناآگاهان،هر گونه جهاد ابتدایی را القاء نفس در هلاکت پنداشته اند،و گاه تا آنجا به پیش می روند که قیام سالار شهیدان امام حسین ع در کربلا را مصداق آن می شمرند،ناشی از نهایت نادانی و عدم درک آیه است،زیرا القای نفس در هلاکت مربوط به جایی است که هدفی بالاتر از جان در خطر نباشد، و الا باید جان را فدای حفظ آن هدف مقدس کرد،همان گونه که امام حسین ع و تمام شهیدان راه خدا این کار را کردند.

آیا اگر کسی ببیند جان پیامبر ص در خطر است و خود را سپر برای حفظ او کند(همان کاری که علی ع در جنگ احد کرد و یا در لیله المبیت آن شبی که در بستر پیامبر ص خوابید)چنین کسی القاء نفس در هلاکت کرده و کار خلافی انجام داده؟آیا باید بنشیند تا پیامبر ص را به قتل برسانند و بگوید القاء نفس در هلاکت جایز نیست.

حق این است که مفهوم آیه روشن است و تمسک به آن در این گونه موارد نوعی ابلهی است.

آری اگر هدف آن قدر مهم نباشد که ارزش جان باختن را داشته باشد و یا اگر

مهم است راه حلهای بهتر و مناسبتری دارد،در چنین جایی نباید جان خویشتن را به خطر انداخت(موارد تقیه مجاز نیز از همین قبیل است).

در آخر آیه دستور به نیکوکاری داده،می فرماید:و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد"(وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ).

در اینکه مراد از"احسان"در اینجا چیست؟چند احتمال در کلمات مفسران دیده می شود:نخست این است که حسن ظن به خدا داشته باشید(و گمان نکنید انفاقهای شما موجب اختلال امر معیشت شما خواهد شد)و دیگر اینکه منظور، اقتصاد و میانه روی در مساله انفاق است،و دیگر اینکه منظور،آمیختن انفاق با حسن رفتار نسبت به نیازمندان است،به گونه ای که همراه با گشاده رویی و مهربانی باشد و از هر نوع منت و آنچه موجب رنجش و ناراحتی شخص انفاق شونده است بر کنار باشد.

مانعی ندارد که همه این معانی سه گانه در مفهوم و محتوای آیه جمع باشد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-انفاق سبب پیشگیری از هلاکت جامعه ها.

در اینکه میان دو جمله" وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ "و" وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ "،آیا ارتباطی وجود دارد یا نه،با توجه به اینکه تمام تعبیرات قرآن حساب شده است،حتما میان این دو رابطه ای است و به نظر می رسد رابطه این است اگر انفاق در مسیر جهاد و فی سبیل اللّٰه نکنید،خود را با دست خویش به هلاکت افکنده اید،بلکه می توان مساله را از این فراتر برد و گفت:

این آیه گر چه در ذیل آیات جهاد آمده است ولی بیانگر یک حقیقت کلی و اجتماعی است و آن اینکه انفاق به طور کلی سبب نجات جامعه ها از مفاسد کشنده

است،زیرا هنگامی که مساله انفاق به فراموشی سپرده شود،و ثروتها در دست گروهی معدود جمع گردد و در برابر آنان اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود می آید،که نفوس و اموال ثروتمندان هم در آتش آن خواهد سوخت و از اینجا رابطه مساله انفاق و پیشگیری از هلاکت روشن می شود.

بنا بر این انفاق،قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد به نفع ثروتمندان است،زیرا تعدیل ثروت حافظ ثروت است.

امیر مؤمنان علی ع در یکی از کلمات قصارش به این حقیقت اشاره.

فرموده،می گوید:

حصنوا اموالکم بالزکاه :"اموال خویش را با دادن زکات حفظ کنید" (۱).

و به تعبیر بعضی از مفسران،خودداری از انفاق فی سبیل اللّه هم سبب مرگ روح انسانی به خاطر بخل خواهد شد،و هم مرگ جامعه به خاطر عجز و ناتوانی، مخصوصا در نظامی همچون نظام اسلام که بر نیکو کاری بنا شده است (۲).

۲-سوء استفاده از مضمون آیه

همانگونه که اشاره کردیم بعضی از عافیت طلبان برای فرار از جهاد فی سبیل اللّه به جمله" وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ "(با دست خویش،خود را به هلاکت نیفکنید)چسبیده اند و رسوایی را به آنجا رسانیده که قیام امام حسین ع را در عاشورا که سبب نجات و بقای اسلام در برابر دشمنانی همچون بنی امیه شد، مصداق این آیه شمرده اند،غافل از اینکه اگر این باب گشوده شود،جهاد به کلی باید تعطیل گردد، اصولا تهلکه با شهادت دو مفهوم متباین دارد،تهلکه به معنی مرگ بی دلیل است در حالی که شهادت قربانی شدن در راه هدف و نایل گشتن به

۱- ۱) نهج البلاغه،حکمت ۱۴۶.

۲- ۲) تفسیر فی ضلال القرآن،جلد اول صفحه ۲۷۶.

حیات جاویدان است.

باید به این حقیقت توجه داشت که جان انسان،ارزشمندترین سرمایه وجود او نیست،ما حقایقی با ارزش تر از جان داریم،ایمان به خدا،آیین اسلام،حفظ قرآن و اهداف مقدس آن،بلکه حفظ حیثیت و آبروی جامعه اسلامی،اینها اهدافی والاتر از جان انسان است که قربان شدن در راه آن هلاکت نیست،و هرگز از آن نهی نشده.

در حدیثی می خوانیم که:گروهی از مسلمانان برای جهاد به قسطنطنیه رفته بودند یکی از مردان شجاع حمله به لشکر روم کرد و داخل در صفوف آنها شد یکی از حاضران گفت:القی بیدیه الی التهلکه:"خود را با دو دست خویش به هلاکت انداخت"اینجا بود که ابو ایوب انصاری برخاست و فریاد زد:ای مردم!چرا این آیه را بد تفسیر و تاویل می کنید؟این آیه درباره ما طایفه انصار نازل شد،هنگامی که خداوند دینش را عزت داد و یاورانش فزونی گرفتند بعضی از ما به دیگری مخفیانه به گونه ای که پیامبر ص نشنود،چنین گفتند که اموال ما از دست رفت،و خداوند اسلام را عزیز و یارانش را زیاد کرد،ما اگر در مدینه بمانیم به اموال از دست رفته خود برسیم بهتر است،آیه فوق بر پیامبر ص نازل شد و به ما فرمود:انفاق در راه خدا کنید و خویشتن را به هلاکت نیفکنید و منظور از هلاکت،اقامت در مدینه برای اصلاح اموال و ترک جهاد بود (۱)

۳-منظور از"احسان"چیست؟

احسان معمولا به معنی نیکو کاری تفسیر می شود،ولی گاه معنی وسیعتری برای آن ذکر شده،و آن هر گونه عمل صالح،بلکه انگیزه های عمل صالح است چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم ص می خوانیم که در تفسیر احسان فرمود:

ان تعبد

۱- ۱) در المنثور،جلد اول،صفحه ۲۰۷-شبیه همین معنی در روح المعانی و تفسیر کبیر و المیزان ذیل آیه مورد بحث آمده است.(در مقتل ابن طاووس نیز آمده).

اللّه کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک :"احسان آن است که خدا را آن چنان پرستش کنی که گویی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند" (1).

بدیهی است هنگامی که انسان،چنان ایمان به خدا داشته باشد که گویی او را می بیند و او را در همه حال حاضر و ناظر بداند به سراغ اعمال صالح می رود،و از هر گونه گناه و معصیت خودداری می نماید.

***

۱- ۱) تفسیر فی ظلال القرآن،جلد اول،صفحه ۲۷۶.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۶]

اشاره

وَ أَتِمُّوا اَلْحَجَّ وَ اَلْعُمْرَهَ لِلّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اِسْتَيْسَرَ مِنَ اَلْهَدْيِ وَ لاٰ تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتّٰى يَبْلُغَ اَلْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كٰانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذىً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَهٌ مِنْ صِيٰامٍ أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذٰا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَى اَلْحَجِّ فَمَا اِسْتَيْسَرَ مِنَ اَلْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيٰامُ ثَلاٰثَهِ أَيّٰامٍ فِي اَلْحَجِّ وَ سَبْعَهٍ إِذٰا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَهٌ كٰامِلَهٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حٰاضِرِي اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ شَدِيدُ اَلْعِقٰابِ (۱۹۶)

ترجمه:

۱۹۶-و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید!و اگر محصور شدید،(و مانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری،اجازه نداد که پس از احرام بستن،وارد مکه شوید،)آنچه از قربانی فراهم شود(ذبح کنید،و از احرام خارج شوید)!و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد(و در قربانگاه ذبح شود)و اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت،(و ناچار بود سر خود را بتراشد،)باید فدیه و کفاره ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد!و هنگامی که(از بیماری و دشمن)در امان بودید،هر کس با ختم عمره،حج را آغاز کند،آنچه از قربانی برای او میسر است(ذبح کند)!و هر که نیافت،سه روز در ایام حج،و هفت روز هنگامی که باز می گردید،روزه بدارد!این،ده روز کامل است.(البته)این برای کسی است که خانواده او،نزد مسجد الحرام نباشد[اهل مکه و اطراف آن نباشد].و از خدا به پرهیزید و بدانید که او،سخت کیفر است!

تفسیر:

قسمتی از احکام مهم حج

دقیقا روشن نیست که آیات مربوط به حج در قرآن مجید در چه تاریخی نازل

شده است ولی به اعتقاد بعضی از مفسران بزرگ در حجه الوداع نازل گشته (۱)در حالی که بعضی گفته اند که جمله" فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ "ناظر به جریان حدیبیه است که در سال ششم هجرت واقع شد و مسلمانان از زیارت خانه خدا ممنوع شدند (۲)در این آیه،احکام زیادی بیان شده است:

۱-در ابتدا،یک دستور کلی برای انجام فریضه حج و عمره به طور کامل و برای اطاعت فرمان خدا داده،می فرماید:"حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید"(وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّٰهِ).

در واقع قبل از هر چیز به سراغ انگیزه های این دو عبادت رفته و توصیه می کند که جز انگیزه الهی و قصد تقرب به ذات پاک او،چیز دیگری در کار نباید باشد،و عمل نیز به مقتضای" وَ أَتِمُّوا "از هر نظر کامل و جامع باشد.

۲-سپس به سراغ کسانی می رود که بعد از بستن احرام به خاطر وجود مانعی،مانند بیماری شدید و ترس از دشمن،موفق به انجام اعمال حج عمره نباشند،می فرماید:"اگر محصور شدید(و موانعی به شما اجازه نداد که پس از احرام بستن وارد مکه شوید)آنچه از قربانی فراهم شود ذبح کنید و از احرام خارج شوید(فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ) (۳).

به هر حال افرادی که گرفتار می شوند،و توانایی انجام مراسم حج و عمره را پیدا نمی کنند،می توانند با استفاده از این مساله،از احرام خارج شده و به حال

ص:۴۲

۱- ۱) المیزان،جلد ۲،صفحه ۷۵(ذیل آیه مورد بحث).

۲- ۲) تفسیر فی ضلال القرآن،جلد ۱ صفحه ۲۷۷.

۳- ۳) در ترکیب آیه دو احتمال داده شده است،نخست اینکه"ما"در ما استیسر مبتدا است،و خبر آن "علیکم"محذوف است،و در تقدیر چنین است:فعلیکم ما استیسر من الهدی،احتمال دیگر اینکه"ما" مفعول برای فعل مقدری است و در تقدیر چنین است:فاهدوا ما استیسر من الهدی.

عادی باز گردند.

می دانیم قربانی ممکن است شتر یا گاو یا گوسفند باشد،که آسان ترین آنها گوسفند است،و لذا جمله" فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ "را غالبا اشاره به گوسفند دانسته اند.

۳-سپس به دستور دیگری اشاره کرده،می فرماید:"سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد و در قربانگاه ذبح شود"(وَ لاٰ تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ).

آیا این دستور مربوط به افرادی است که محصور و ممنوع از انجام مراسم حج می شوند، و در واقع دستوری است برای تکمیل دستور سابق،و یا همه حاجیان را می گوید،بعضی از مفسران،معنی اول را بر گزیده اند و گفته اند،منظور از محل هدی(محل قربانی)حرم است و گاه گفته اند،منظور همان جا است که مانع و مزاحم،حاصل می شود و به فعل پیغمبر اکرم ص در داستان حدیبیه که محلی است بیرون حرم مکه،استدلال کرده اند که حضرت بعد از ممانعت مشرکان،قربانی خود را در همان جا ذبح کرد و به اصحاب و یارانش نیز دستور داد چنین کنند.

مفسر عالیقدر"مرحوم طبرسی"می گوید:"به اعتقاد علمای ما،محصور اگر به خاطر بیماری بوده باشد،قربانی او را در حرم باید ذبح کنند و اگر به خاطر جلوگیری از دشمن باشد در همان جا که جلوگیری شده است ذبح می کنند".

ولی بعضی دیگر از مفسران،این جمله را ناظر به تمام حجاج می دانند و می گویند هیچ کس حق ندارد،تقصیر کند(سر بتراشد و از احرام خارج گردد)مگر اینکه قربانی را در محلش ذبح کند(قربانی حج در منی و قربانی عمره در مکه).

به هر حال منظور از رسیدن قربانی به محلش،آن است که به آن محل برسد و ذبح شود،و این تعبیر کنایه ای از ذبح است.

با توجه به عمومیت تعبیری که در آیه وارد شده است تفسیر دوم مناسبتر به

نظر می رسد که هم شامل محصور است و هم غیر محصور.

۴-سپس می فرماید:"اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت(و به هر حال ناچار بود سر خود را قبل از آن موقع بتراشد)باید فدیه(کفاره ای)از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد"(فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذىً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ).

"نسك"در اصل جمع"نسيكه"به معنی حيوان ذبح شده است،اين واژه به معنی عبادت نيز آمده است (۱).

لذا"راغب"در"مفردات"،بعد از آنكه"نسك"را به عبادت تفسير می كند، می گويد:اين واژه در مورد اعمال حج به كار می رود،و"نسيكه"به معنی"ذبيحه" است.

بعضی از مفسران نيز آن را در اصل به معنی شمشهای نقره می دانند و اينكه به عبادت"نسك"گفته شده به خاطر آن است كه انسان را خالص و پاك و پاكيزه می كند (۲).

به هر حال ظاهر آيه اين است كه چنين شخصی مخير در ميان اين سه(روزه، و صدقه و ذبح گوسفند)می باشد.

در روايات اهل بيت ع آمده است كه،روزه در اين مورد بايد سه روز بوده باشد،و صدقه به شش مسكين،و در روايتی به ده مسكين،و"نسك"يك گوسفند است (۳).

۵-سپس می افزايد:"و هنگامی كه(از بيماری و دشمن)در امان بوديد،كسانی كه

۱- ۱) مجمع البيان،جلد ۱ صفحه ۲۹۰.

۲- ۲) تفسير كبير،جلد ۵ صفحه ۱۵۲.

۳- ۳) مجمع البيان،جلد ۱ صفحه ۲۹۱(شبيه همين معنی درباره روزه و اطعام مسكين در تفسير قرطبی از پيامبر اكرم ص ذيل آيه آمده است).

عمره را تمام کرده و حج را آغاز می کنند،آنچه میسر است از قربانی"(ذبح کنند) (فَإِذٰا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ).

اشاره به اینکه در حج تمتع که عمره قبلا انجام می گیرد،و بعد حج بجا آورده می شود،قربانی کردن لازم است،و فرق نمی کند که این قربانی شتر باشد یا گاو و یا گوسفند،و بدون آن از احرام خارج نمی شود.

درباره اصل "هدی"به گفته مرحوم طبرسی دو قول وجود دارد،اول اینکه از "هدیه"گرفته شده است،و چون قربانی در واقع هدیه ای به سوی بیت اللّه است، این واژه بر آن اطلاق شده است.دیگر اینکه از ماده هدایت گرفته شده است زیرا حیوان قربانی را همراه می بردند،و به سوی خانه خدا و قربانگاه هدایت می کردند.

ولی ظاهر کلام"راغب"در"مفردات"این است که فقط از"هدیه"گرفته شده و می گوید:"هدی"جمع است و مفرد آن"هدیه"است.

در معجم مقاییس اللغه نیز دو ریشه برای این لغت ذکر شده،هدایت و هدیه، اما بعید نیست هر دو به هدایت باز گردد.(دقت کنید).

۶-سپس به بیان حکم کسانی می پردازد که در حال حج تمتع قادر به قربانی نیستند،می فرماید:"کسی که(قربانی)ندارد،باید سه روز در ایام حج،و هفت روز به هنگام بازگشت،روزه بدارد،این ده روز کامل است"(فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیٰامُ ثَلاٰثَهِ أَیّٰامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَهٍ إِذٰا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَهٌ کٰامِلَهٌ).

بنا بر این اگر قربانی پیدا نشود،یا وضع مالی انسان اجازه ندهد،جبران آن ده روز روزه است،که سه روز آن(روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه)در ایام حج واقع می شود،و این از روزه هایی است که انجام آن در سفر مانعی ندارد،و هفت روز دیگر را بعد از بازگشت به وطن انجام می دهد.

با اینکه معلوم است سه روز به اضافه هفت روز مجموعا ده روز می شود در

عین حال،قرآن می گوید:"این ده روز کامل است".

بعضی از مفسران در تفسیر این جمله گفته اند این به خاطر آن است که"واو" گر چه معمولا-برای جمع است نه برای تخییر،چون گاه در معنی تخییر نیز استعمال می شود،در اینجا خداوند برای رفع هر گونه ابهام،جمله" تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ "را فرموده است.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به"کامله"اشاره به این است که روزه ده روز می تواند به طور کامل جانشین قربانی شود،و زوار خانه خدا نباید از این بابت نگران باشند،زیرا تمام ثوابهایی که برای صاحبان قربانی از سوی خدا داده می شود،به آنها داده خواهد شد.

بعضی نیز گفته اند:این تعبیر اشاره به نکته لطیفی در مورد عدد ده می باشد زیرا از یک نظر عدد ده کامل ترین اعداد است،چون هنگامی که اعداد را از یک شروع می کنیم تا ده سیر صعودی خود را تکمیل می کند،و اعداد بعد از آن،تکرار و ترکیبی است از ده و عددهای دیگر مانند یازده و دوازده،عرب به عدد بیست، عشرین می گوید(یعنی دو عدد ده)و به سی ثلاثین(سه عدد ده)و همچنین... (۱)

۷-بعد به بیان حکم دیگری پرداخته،می گوید:"این برنامه حج تمتع برای کسی است که خانواده او نزد مسجد الحرام نباشد"(ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ).

بنا بر این کسانی که اهل مکه یا اطراف آن باشند،حج تمتع ندارند،بلکه حج تمتع مخصوص افراد دور از این منطقه است،و مشهور و معروف در میان فقهاء این است که هر کس ۴۸ میل از مکه دورتر باشد،وظیفه او حج تمتع است،و آنها که در فاصله کمتری قرار دارند،وظیفه آنها حج قران یا افراد است،که عمره آن بعد از

۱- ۱) "عشرون"و"عشرین"گر چه به صورت جمع است،ولی جمع گاهی به دو به بالا اطلاق می شود.

مراسم حج بجا آورده می شود(شرح این موضوع و مدارک آن در کتب فقهی آمده است) بعد از بیان این احکام هفتگانه در پایان آیه دستور به تقوا می دهد و می فرماید:"از خدا به پرهیزید و تقوا پیشه کنید و بدانید خداوند عقاب و کیفرش شدید است"(وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ).

این تاکید شاید به این جهت است که مسلمانان در هیچ یک از جزئیات این عبادت مهم اسلامی کوتاهی نکنند چرا که کوتاهی در آن گاهی سبب فساد حج و از بین رفتن برکات مهم آن می شود.

***

نکته ها:

اشاره

١-اهمیت حج در میان وظایف اسلامی!

حج از مهم ترین عباداتی است که در اسلام تشریع شده و دارای آثار و برکات فراوان و بی شماری است حج مایه عظمت اسلام،قوت دین و اتحاد مسلمین است حج مراسمی است که پشت دشمنان را می لرزاند و هر سال خون تازه ای در عروق مسلمانان جاری می سازد.

حج همان عبادتی است که امیر مؤمنان آن را"پرچم"و شعار مهم اسلام نامیده و در وصیت خویش در آخرین ساعت عمرش فرموده:

"

و اللّه اللّه فی بیت ربکم لا ـ تخلوه ما بقیتم فانه ان ترک لم تناظروا "،"خدا را خدا را!در مورد خانه پروردگارتان تا آن هنگام که هستید آن را خالی نگذارید که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی شوید" (١)(و بلای الهی شما را فرا خواهد گرفت).

ص: ۴۷

١- ١) نهج البلاغه،کتاب ۴٧ وصیت علی ع به امام حسن و امام حسین ع.

این جمله نیز از دشمنان اسلام معروف است که می گویند:"ما دام که حج رونق دارد ما بر آنها پیروز نمی شویم" (۱).

یکی دیگر از دانشمندان می گوید:"وای به حال مسلمانان اگر معنی حج را در نیابند و وای به حال دیگران اگر معنی آن را دریابند".

در حدیث معروفی که علی ع-در زمینه فلسفه احکام،طبق نقل نهج البلاغه حکمت ۲۵۲ بیان فرموده نیز اشاره پر معنایی به اهمیت حج شده است، می فرماید:

فرض اللّه الایمان تطهیرا من الشرک...و الحج تقویه للدین :"خداوند ایمان را وسیله پاک سازی مردم از شرک...و حج را سبب قوت دین قرار داده است". (۲)

این سخن را با حدیثی از امام صادق ع پایان می دهیم(و شرح بیشتر را به جلد ۱۴ تفسیر نمونه،ذیل آیه ۲۶ تا ۲۸ سوره حج که به طور مبسوط از اهمیت و فلسفه و اسرار حج بحث شده وامی گذاریم)آنجا که فرمود:

لا یزال الدین قائما ما قامت الکعبه، "اسلام بر پا است تا زمانی که کعبه بر پا است". (۳)

۲-اقسام حج و فهرست اعمال حج تمتع

اشاره

فقهای بزرگ ما با الهام از آیات قرآن و سنت پیامبر ص و ائمه اهل بیت ع حج را سه قسم تقسیم کرده اند:حج تمتع،و حج قران و افراد حج تمتع مخصوص کسانی است که فاصله آنها از مکه ۴۸ میل یا بیشتر باشد (۱۶ فرسخ حدود ۹۶ کیلومتر)و حج قران و افراد،مربوط به کسانی است که در

۱- ۱) نقل از کتاب"شبهات حول الاسلام"

۲- ۲) در بعضی از نسخ"نهج البلاغه"از جمله متن"ابن ابی الحدید"حدیث فوق به همان صورت که در بالا آوردیم بیان شده ولی در بعضی نسخ دیگر"تقربه للدین"است که مفهوم آن سبب نزدیکی صفوف مسلمانان و وحدت امت اسلامی است.

۳- ۳) وسائل الشیعه،جلد ۸ صفحه ۱۴"باب عدم جواز تعطیل الکعبه عن الحج"حدیث ۵.

کمتر از این فاصله زندگی می کنند.

در حج تمتع،نخست عمره را بجا می آورند،سپس از احرام بیرون می آیند، بعدا مراسم حج را در ایام مخصوصش انجام می دهند،ولی در حج قران و افراد، اول مراسم حج بجا آورده می شود،و بعد از پایان آن مراسم عمره،با این تفاوت که در حج قران،قربانی همراه می آورند و در حج افراد این قربانی نیست،ولی به عقیده اهل سنت حج قران آن است که حج و عمره را در یک احرام با هم قصد می کند).

اعمال حج تمتع به شرح زیر است:

نخست از نقاط معینی که میقات نام دارد احرام می بندند:یعنی متعهد می شوند یک سلسله کارها که بر محرم حرام است ترک کنند و جامه احرام که دو قطعه لباس ندوخته است بر تن می کنند و لبیک گویان به سمت خانه خدا می آیند نخست هفت بار دور خانه خدا طواف می کنند و سپس در محلی که به نام مقام ابراهیم معروف است دو رکعت نماز به جا می آورند و بعد در میان دو کوه صفا و مروه هفت مرتبه رفت و آمد می نمایند و بعد با چیدن کمی از مو یا ناخن خود،از احرام خارج می شوند و برای مراسم حج از مکه احرام بسته و روز نهم ذی الحجه به عرفات که بیابانی است در چهار فرسخی مکه می روند و آن روز را از ظهر تا غروب آفتاب در آنجا می مانند و به نیایش پروردگار مشغول می شوند و سپس از غروب آفتاب به سوی"مشعر الحرام"که در حدود دو فرسخ و نیمی مکه قرار دارد کوچ می کنند و شب را تا صبح در آن وادی مقدس می مانند و هنگام طلوع آفتاب از آن سرزمین به منی که در نزدیکی آن قرار دارد حرکت می کنند و در همان روز که روز عید قربان است به ستون مخصوصی که نام آن"جمره عقبه"است هفت سنگ می زنند سپس قربانی می کنند و با تراشیدن سر از احرام بیرون می آیند.

و همان روز یا بعد از آن به مکه باز می گردند و طواف خانه خدا و نماز طواف و سعی صفا و مره و طواف نساء و نماز طواف نساء بجا می آورند و در روزهای

یازدهم و دوازدهم به سه ستون مخصوص در منی که"جمرات"نام دارد یکی پس از دیگری را هفت بار سنگ می زنند و شبهای یازدهم و دوازدهم در سرزمین منی می مانند و به این ترتیب مراسم حج که هر کدام زنده کننده یک خاطره تاریخی است و کنایات و اشاراتی به مسائل مربوط به تهذیب نفس و فلسفه های اجتماعی است انجام می دهند که فلسفه هر کدام در آیات مناسب تشریح خواهد شد. (۱)

۳-چرا بعضی حج تمتع را به فراموشی سپرده اند؟

ظاهر آیه فوق این است که وظیفه کسانی که مقیم در مکه نیستند،حج تمتع می باشد(حجی که با عمره شروع می شود،و بعد از اتمام مراسم عمره از احرام بیرون می آیند،و مجددا برای حج احرام می بندند و مراسم حج را بجا می آورند)و هیچ گونه دلیلی به نسخ این آیه در دست نیست و روایات زیادی در کتب شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده است از جمله محدثان معروفی از اهل سنت مانند "نسایی"در کتاب"سنن"خود،و"احمد"در کتاب"مسند"و"ابن ماجه"در"سنن"، و"بیهقی"در"سنن الکبری"،و"ترمذی"در"صحیح"خود و"مسلم"نیز در کتاب معروف خود،روایات فراوانی در مورد حج تمتع نقل کرده اند که این حکم نسخ نشده و تا روز قیامت باقی است.

بسیاری از فقهای اهل سنت نیز آن را افضل انواع حج می دانند هر چند اجازه حج قران و افراد را در کنار آن می دهند(البته قران به همان معنی که در بالا از فقهای آنان نقل شد).

ولی در حدیث معروفی که از عمر نقل شده می خوانیم که گفت:متعتان کانتا علی عهد رسول اللّٰه ص و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعه النساء و متعه الحج"،"دو متعه در زمان رسول اللّٰه ص بود که من از آن دو نهی می کنم و هر کس

۱- ۱) به جلد ۱۴ تفسیر نمونه،صفحه ۷۵ تا ۸۲ مراجعه شود.

بجا آورد مجازات می کنم متعه نساء و متعه حج." فخر رازی در ذیل آیه مورد بحث بعد از نقل این حدیث از عمر می گوید:

منظور از متعه حج این است که هر دو احرام(احرام حج و احرام عمره)را با هم جمع کند سپس نیت حج را فسخ کند و عمره بجا آورد و بعد از آن حج نماید. (1)

بدیهی است هیچ کس جز پیغمبر اکرم ص حق اعلام نسخ حکمی را ندارد و اصولا این تعبیر که پیامبر ص چنین گفت و من چنین می گویم تعبیری است که برای هیچ کس قابل تحمل نمی باشد مگر می توان فرمان پیامبر را زمین نهاد و به دنبال گفتار دیگران رفت این غیر قابل قبول است.

به هر حال امروز بسیاری از علمای اهل سنت حدیث مزبور را رها کرده و حج تمتع را به عنوان افضل انواع حج پذیرفته و بر طبق آن عمل می کنند! ***

۱- ۱) تفسیر کبیر،جلد ۵ صفحه ۱۵۳.

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۷ تا ۱۹۹]

اشاره

اَلْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومٰاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ اَلْحَجَّ فَلاٰ رَفَثَ وَ لاٰ فُسُوقَ وَ لاٰ جِدٰالَ فِي اَلْحَجِّ وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اَللّٰهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ اَلزّٰادِ اَلتَّقْوىٰ وَ اِتَّقُونِ يٰا أُولِي اَلْأَلْبٰابِ (۱۹۷) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذٰا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفٰاتٍ فَاذْكُرُوا اَللّٰهَ عِنْدَ اَلْمَشْعَرِ اَلْحَرٰامِ وَ اُذْكُرُوهُ كَمٰا هَدٰاكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ اَلضّٰالِّينَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفٰاضَ اَلنّٰاسُ وَ اِسْتَغْفِرُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹)

ترجمه:

۱۹۷-حج،در ماههای معینی است!و کسانی که(با بستن احرام،و شروع به مناسک حج،)حج را بر خود فرض کرده اند،(باید بدانند که)در حج،آمیزش جنسی با زنان،و گناه و جدال نیست!و آنچه از کارهای نیک انجام دهید،خدا آن را می داند.و زاد و توشه تهیه کنید،که بهترین زاد و توشه،پرهیزکاری است!و از من به پرهیزید ای خردمندان! ۱۹۸-گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان(و از منافع اقتصادی در ایام حج)طلب کنید (که یکی از منافع حج،پی ریزی یک اقتصاد صحیح است).و هنگامی که از "عرفات" کوچ کردید،خدا را نزد "مشعر الحرام" یاد کنید!او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود و قطعا شما پیش از این،از گمراهان بودید.

۱۹۹-سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند،(به سوی سرزمین منی)کوچ کنید!و از خداوند، آمرزش بطلبید،که خدا آمرزنده مهربان است!

ص :۵۲

تفسیر:

بهترین زاد و توشه

این آیات هم چنان احکام حج و زیارت خانه خدا را تعقیب می کند،و دستورات جدیدی در آن مطرح است:

۱-نخست می فرماید:"حج در ماههای معینی است"(اَلْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومٰاتٌ). (۱)

منظور از این ماهها ماههای شوال،ذی القعده و ذی الحجه است(تمام ماه ذی الحجه یا همان ده روز اول)و این ماهها را"اشهر حج"می نامند زیرا بخشی از اعمال حج(مراسم عمره را)در غیر این ماهها نمی توان انجام داد و بخشی را منحصرا در روزهای نهم تا دوازدهم ماه ذی الحجه باید انجام داد،و اینکه در قرآن تصریح به نام این ماهها نشده به خاطر آن است که این ماهها برای همه شناخته شده بود،و قرآن با این عبارت تاکید بر آن می کند.

ضمنا این جمله،یکی از رسوم خرافی جاهلیت را نفی می کند که گاه به خاطر درگیری با جنگها یا غیر آن،ماههای حج را تغییر و تبدیل می دادند،و جلو و عقب می کردند،قرآن می گوید:"این ماهها معین و ثابت است،و تقدیم و تاخیر در آن جایز نیست". (۲)

۲-سپس به دستور دیگری در مورد کسانی که با احرام بستن شروع به مناسک حج می کنند اشاره کرده،می فرماید:"آنها که حج را بر خود فرض کرده اند (و احرام بسته اند باید بدانند)در حج آمیزش جنسی و گناه و جدال نیست"

ص: ۵۳

---

۱ - ۱) از آنجا که حج،خود این ماههای مخصوص نیست،مفسران گفته اند آیه تقدیری دارد و در تقدیر چنین است:اشهر الحج اشهر معلومات،بعضی نیز احتمال داده اند که آیه تقدیر نداشته باشد و کنایه از شدت ارتباط حج با این ماههای مخصوص است،گویی حج خود این ماهها است.

۲ - ۲) مجمع البیان،جلد ۱ صفحه ۲۹۳-تفسیر کبیر،جلد ۵ صفحه ۱۶۰.

(فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاٰ رَفَثَ وَ لاٰ فُسُوقَ وَ لاٰ جِدٰالَ فِي الْحَجِّ).

"رفث"بر وزن"قفس"در اصل به معنی سخنی است که متضمن مطلبی که ذکر آن قبیح است بوده باشد،اعم از آمیزش جنسی و یا مقدمات آن،سپس کنایه از جماع قرار داده شده است.ولی بعضی تصریح کرده اند واژه رفث تنها در صورتی به این نوع گفتگوها اطلاق می شود که در حضور زنان باشد و اگر در غیاب آنها باشد، رفث نامیده نمی شود. (۱)

بعضی نیز اصل آن را به معنی تمایل عملی به زنان دانسته اند که از مزاح و لمس و تماس شروع می شود و به آمیزش جنسی پایان می گیرد. (۲)

"فسوق"به معنی گناه و خارج شدن از اطاعت خدا است.و"جدال"به معنی گفتگوی توأم با نزاع است،و در اصل به معنی محکم پیچیدن طناب است و از آنجا که طرفین گفتگوی آمیخته با نزاع به یکدیگر می پیچند و هر کدام می خواهد سخن خود را به کرسی بنشاند،این واژه در آن به کار رفته است.

به هر حال طبق این دستور حاجیان به هنگام احرام،نه حق نزدیکی با همسران دارند و نه کلمات دروغ و فحش دادن(گر چه این کار در غیر موقع احرام نیز حرام است،ولی یکی از بیست و پنج امری است که محرم باید ترک کند)و همچنین از کارهایی که بر آنها حرام است جدال است،و سوگند خوردن،خواه راست باشد یا دروغ،و گفتن لا و اللّه-بلی و اللّه.

به این ترتیب محیط حج باید از تمتعات جنسی و همچنین انجام گناهان و گفتگوهای بی فایده و جر و بحثها و کشمکشهای بیهوده پاک باشد،زیرا محیط عبادت و اخلاص و ترک لذاید مادی است،محیطی است که روح انسان باید از آن نیرو بگیرد و یکباره از جهان ماده جدا شود،و به عالم ما وراء ماده راه یابد و در عین

۱- ۱) تفسیر کبیر،جلد ۵ صفحه ۱۶۴.

۲- ۲) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

حال رشته الفت و اتحاد و اتفاق و برادری در میان مسلمانان محکم گردد و هر کاری که با این امور منافات دارد ممنوع است.

البته هر کدام از این احکام،شرح و بسط و شرایطی دارد که در کتب مناسک حج آمده است.

۳-در مرحله بعد به مسائل معنوی حج،و آنچه مربوط به اخلاص است اشاره کرده،می فرماید:"آنچه را از کارهای خیر انجام می دهید خدا می داند"(وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ).

چه پاداشی برای نیکوکاران با ایمان از این بالاتر که بدانند هر کار نیکی را انجام می دهند خدا از آن با خبر است،و مولی و معبود آنان،حاضر و ناظر می باشد و این بسیار لذتبخش است که اعمال خیر در محضر او انجام می شود و این پاداشی است قبل از پاداشهای معنوی و مادی دیگر که خداوند عالم و آگاه به آنها می دهد.

و در ادامه همین مطلب می فرماید:"زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه ها پرهیزکاری است و از من به پرهیزید ای صاحبان عقل"(وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزّٰادِ التَّقْوىٰ وَ اتَّقُونِ يٰا أُولِي الْأَلْبٰابِ).

بسیاری از مفسران گفته اند که این آیه اشاره به گروهی می کند(به گفته بعضی گروهی از مردم یمن بودند)که وقتی برای زیارت خانه خدا حرکت می کردند هیچگونه زاد و توشه ای با خود برنمی داشتند،و حتی اگر زاد و توشه ای با خود داشتند به هنگام احرام به دور می ریختند و می گفتند ما به زیارت خانه خدا می رویم چگونه ممکن است به ما غذا ندهد(و گاه به همین جهت خود را به زحمت می افکندند و یا محتاج به سؤال از این و آن می شدند)قرآن این تفکر غلط را نفی می کند و می گوید زاد و توشه برای خود تهیه کنید ولی در عین حال آنها را به مساله معنوی مهمتری ارشاد کرده،می گوید:که ما ورای این زاد و توشه زاد و توشه دیگری است که باید برای سفر آخرت فراهم گردد و آن پرهیزکاری و تقوا است.

ص :۵۵

این جمله ممکن است اشاره لطیفی به این حقیقت بوده باشد که در سفر حج موارد فراوانی برای تهیه زادهای معنوی وجود دارد که باید از آن غفلت نکنید در آنجا تاریخ مجسم اسلام است و صحنه های زنده فداکاری ابراهیم ع قهرمان توحید و جلوه های خاصی از مظاهر قرب پروردگار دیده می شود که در هیچ جای دیگر جهان نیست آنها که روحی بیدار و اندیشه ای زنده دارند می توانند برای یک عمر از این سفر بی نظیر روحانی توشه معنوی فراهم سازند.

قابل توجه اینکه به دنبال این مطلب باز دستور به تقوا می دهد و روی سخن را به اولی الالباب (۱)یعنی صاحبان مغز و اندیشه می کند آری آنها هستند که روح حج را درک می کنند و از این برنامه عالی تربیتی حد اکثر بهره برداری را می نمایند در حالی که دیگران تنها از قشر و پوست آن سهمی دارند و روح حج را درک نمی کنند.

آری صاحبان مغز و اندیشمندانند که آثار تقوا و پرهیزکاری را در فرد و جامعه درک می کنند.

*** در آیه بعد به رفع پاره ای از اشتباهات در زمینه مساله حج پرداخته، می فرماید:"گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان(و منافع اقتصادی در ایام حج)برخوردار شوید"(لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ).

در زمان جاهلیت هنگام مراسم حج هر گونه معامله و تجارت و بارکشی و مسافربری را گناه می دانستند و حج کسانی را که چنین می کردند باطل می شمردند.

آیه مورد بحث این حکم جاهلی را بی ارزش و باطل اعلام کرد و فرمود هیچ مانعی ندارد که در موسم حج از معامله و تجارت حلال که بخشی از فضل خداوند بر بندگان است بهره گیرید و یا کار کنید و از دست رنج خود استفاده کنید.

ص :۵۶

۱- ۱) "الباب"جمع"لب"به معنی مغز هر چیزی است و لذا به عقل خالص"لب"می گویند.

اصولا گاهی این تفکر که در عصر جاهلیت بوده در زمان ما نیز پیدا می شود که این عبادت بزرگ یعنی حج باید از هر گونه شائبه مادی خالص باشد ولی از آنجا که این مساله بسیاری از کارگران و کسانی که تدارکات و خدمات آن را انجام می دهند اعم از راننده و خدمتگزار و طبیب و راهنما و سایر خدمتگزاران را گرفتار زحمت می کند به علاوه مردم آن دیار می توانند بسیاری از مشکلات اقتصادی را در موقع حج سامان بخشند این تفکر مردود شمرده شده است و اینگونه اشخاص می توانند ضمن خدمات خود مراسم حج را به جا آورند و از این نظر در مضیقه نیفتند.

بلکه از این بالاتر از منابع اسلامی به خوبی استفاده می شود که حج علاوه بر فلسفه مهم اخلاقی و تهذیب نفوس دارای فلسفه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نیز هست.

توضیح اینکه:مسافرت مسلمانان از نقاط مختلف دنیا به سوی خانه خدا و تشکیل آن کنگره عظیم اسلامی می تواند پایه و اساسی برای یک جهش اقتصادی عمومی در جوامع اسلامی گردد به این ترتیب که مغزهای متفکر اقتصادی مسلمین پس از مراسم حج یا قبل از آن دور هم بنشینند و با همفکری و همکاری پایه محکمی برای اقتصاد جوامع اسلامی بریزند و با مبادلات صحیح تجارتی آن چنان اقتصاد نیرومندی به وجود آورند که از دشمنان و بیگانگان بی نیاز گردند.

بنا بر این،این معاملات و مبادلات تجارتی خود یکی از وسایل تقویت جامعه اسلامی در برابر دشمنان اسلام است زیرا می دانیم هیچ ملتی بدون داشتن اقتصادی نیرومند استقلال کامل نخواهد داشت ولی بدیهی است فعالیتهای تجارتی باید تحت الشعاع جنبه های عبادی و اخلاقی حج باشد نه حاکم و مقدم بر آنها و خوشبختانه مسلمانان وقت کافی قبل یا بعد از اعمال حج برای این کار دارند:

هشام بن حکم می گوید از امام صادق ع پرسیدم:..."

فقلت له:ما العله التی من اجلها کلف اللّه العباد الحج و الطواف بالبیت فقال...فجعل فیه الاجتماع من

ص :۵۷

الشرق و الغرب ليتعارفوا و لينزع كل قوم من التجارات من بلد الى بلد و لينتفع بذلك المكارى و الجمال...و لو كان كل قوم انما يتكلمون على بلادهم و ما فيها هلكوا و خربت البلاد و سقطت الجلب و الارباح ":چرا خداوند مردم را به انجام حج و طواف خانه خود فرمان داده است؟ فرمود:"خداوند انسانها را آفريد...و آنان را به عمل حج دستور داد كه اطاعت دين و مصالح دنياى آنان را در بر دارد در موسم حج مسلمانان از مشرق و مغرب گرد هم جمع مى شوند تا با يكديگر آشنا گردد و براى اين كه هر ملتى از تجارتها و فرآورده هاى اقتصادى ملتهاى ديگر استفاده كنند و به خاطر اينكه مسافران و حمل و نقل كنندگان در اين سفر با كرايه دادن وسيله هاى نقليه خود بهره ببرند.(و براى اينكه با آثار و اخبار پيغمبر ص آشنا گردند و اين آثار هم چنان زنده بماند و در دست فراموشى سپرده نشود)و اگر بنا باشد هر ملتى فقط درباره محيط خود سخن بگويند هلاك مى گردند و شهرها ويران مى شود و استفاده ها و منافع تجارتى از بين مى رود" (۱).

سپس در ادامه همين آيه عطف توجه به مناسك حج كرده،مى فرمايد:

"هنگامى كه از عرفات كوچ كرديد خدا را در نزد مشعر الحرام ياد كنيد"(فَإِذٰا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفٰاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرٰامِ).

"او را ياد كنيد همانگونه كه شما را هدايت كرد هر چند پيش از آن از گمراهان بوديد"(وَ اذْكُرُوهُ كَمٰا هَدٰاكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضّٰالِّينَ). باز در ادامه همين معنى مى فرمايد:"سپس از آنجا كه مردم كوچ مى كنند(از مشعر الحرام به سوى سرزمين منى)كوچ كنيد"(ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفٰاضَ النّٰاسُ).

و در پايان دستور به استغفار و توبه مى دهد و مى فرمايد:"از خدا طلب آمرزش كنيد كه خداوند آمرزنده و مهربان است"(وَ اسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

ص:۵۸

۱- ۱) وسائل الشيعه،جلد ۸،صفحه ۸،كتاب الحج،ابواب وجوب الحج،باب ۱ حديث ۱۸.

در این بخش از آیات به سه موقف از مواقف حج اشاره شده"عرفات"که محلی است در حدود ۲۰ کیلومتری مکه و حاجیان از ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا وقوف می کنند و به عبادت پروردگار مشغولند سپس وقوف در مشعر الحرام یا"مزدلفه"که بخشی از شب عید قربان و صبحگاهان قبل از طلوع آفتاب در آنجا می مانند و به راز و نیاز با پروردگار می پردازند و سوم سرزمین منی که محل قربانی و رمی جمرات و پایان دادن به احرام و انجام مراسم عید است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-نخستین موقف حج

زائران خانه خدا بعد از انجام مراسم عمره راهی مراسم حج می شوند و نخستین مرحله همان وقوف در عرفات است که از نیمه روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا توقف می نمایند سپس از آنجا به سوی مشعر الحرام حرکت می کنند(در آیات فوق به هر دو قسمت اشاره شده است).

در نامگذاری سرزمین"عرفات"به این نام جهات گوناگونی ذکر کرده اند،گاه گفته اند هنگامی که پیک وحی خداوند جبرئیل مناسک حج را در آنجا به ابراهیم نشان داد ابراهیم می فرمود:"عرفت،عرفت"(شناختم-شناختم)لذا آنجا را عرفات گفتند.

گاه گفته اند این داستان برای آدم واقع شد و گاه گفته شده که آدم و حوا در آن سرزمین یکدیگر را پیدا کردند و شناختند و گاه گفته شده زوار خانه خدا در آنجا یکدیگر را می بینند و می شناسند و تفسیرهای دیگر (۱)(۲).

۱- ۱) فخر رازی در اینجا هشت قول در تفسیر معنی"عرفات"ذکر کرده است(جلد ۵ صفحه ۱۷۳ و ۱۷۴).

۲- ۲) در اینکه"عرفات"مفرد است یا جمع در میان مفسران گفتگو بسیار است بعضی آن را جمع"عرفه" می دانند و بعضی گفته اند عرفه نام زمان آن اعمال(نهم ذی الحجه)و عرفات نام آن مکان است(روح المعانی جلد ۲ صفحه ۸۷).

ولی بعید نیست این نامگذاری اشاره به حقیقت دیگری باشد و آن اینکه این سرزمین محیط بسیار آماده ای برای معرفت پروردگار و شناسایی ذات پاک اوست.

و به راستی آن جذبه معنوی و روحانی که انسان به هنگام ورود در عرفات پیدا می کند با هیچ بیان و سخنی قابل توصیف نیست-تنها باید رفت و مشاهده کرد-همه یک شکل،همه یک نواخت،همه بیابان نشین همه از هیاهوی شهر و از هیاهوی دنیای مادی و زرق و برقش فرار کرده،در زیر آن آسمان نیلی در آن هوای آزاد و پاک از آلودگی گناه در آنجا که فرشته وحی بال و پر می زند،در آنجا که از لابلای نسیمش صدای زمزمه جبرئیل و آهنگ مردانه ابراهیم خلیل و طنین حیات بخش صدای پیامبر اسلام ص و مجاهدان صدر اسلام شنیده می شود.

در این سرزمین خاطره انگیز که گویا دریچه ای به جهان ما ورای طبیعت در آن گشوده شده انسان نه تنها از نشئه عرفان پروردگار سر مست می شود و لحظه ای با زمزمه تسبیح عمومی خلقت هماهنگ می گردد بلکه در درون وجود خود،خودش را هم که عمری است گم کرده و به دنبالش می گردد پیدا می کند و به حال خویشتن نیز عارف می گردد و می داند او آن کس نیست که شب و روز در تلاش معاش حریصانه کوه و صحرا را زیر پا می گذارد و هر چه می یابد عطشش فرو نمی نشیند می یابد گوهر دیگری در درون جان او نهفته است که او در حقیقت همان است آری این سرزمین را"عرفات"می نامند راستی چه اسم جالب و مناسبی!

۲-مشعر الحرام-دومین موقف حج

در مورد نامگذاری"مشعر الحرام"به این نام نیز گفته اند که آنجا مرکزی است برای"شعائر حج"و نشانه ای از این مراسم عظیم و پرشکوه و آسمانی.

اما نباید فراموش کرد که"مشعر"از ماده"شعور"است در آن شب تاریخی و هیجان انگیز(شب دهم ذی الحجه)که زائران خانه خدا پس از طی دوران تربیت خود در عرفات به آنجا کوچ می کنند و شبی را تا به صبح روی ماسه های نرم در زیر

آسـمان پرستاره در سرزمینی که نمونه کوچکی از محشر کبری و پرده ای از رستاخیز بزرگ قیامت است،در آنجا که جمعیت همچون امواج خروشـان دریـا به هنگـام طوفـان همه جا را پر کرده و آوای مردمی که در حرکت انـد تا به صـبح خاموش نمی شود.

آری در چنـان محیـط بی آرایش و بـا صـفا و تکـان دهنـده در درون جـامه معصومـان احرام و روی آن مـاسه های نرم، انسان جوشـش چشـمه های تازه ای از انـدیشه و فکر و شـعور در درون خود احساس می کنـد و صدای ریزش آن را در اعماق قلب خود به روشنی می شنود آنجا را"مشعر"می نامند!

۳-درس یگانگی و اتحاد

در روایات آمـده است که قبیله قریش در جاهلیت امتیازات نادرستی برای خود قائل بودند و برای هیچ یک از اعراب مقامی را کـه برای خویشـتن می دانسـتند قایـل نبودنـد آنهـا خـود را"حمس"(بر وزن خمس)بـه معنی کسـی که در دین خـود محکم و پابرجاست می خواندند و به عنوان فرزندان ابراهیم و سرپرستان خانه کعبه خود را از همه برتر می شمردند.

از جمله اینکه می گفتنـد مـا نبایـد در مراسم حـج به عرفـات برویم زیرا عرفـات از حرم مکه بیرون است،اگر چنین کنیم عرب برای ما ارزشـی قائل نخواهـد شد حرم مکه با نقاط بیرون حرم یکسان نیست این سـخن را در حالی می گفتند که می دانسـتند وقوف در عرفات جزء مراسم حج ابراهیمی است (۱).

قرآن در آیات فوق خط بطلان بر این اوهام کشید و به مسلمانان دستور داد همه با هم در عرفات وقوف کنند و از آنجا همگی به سوی مشعر الحرام و از آنجا به سوی منی کوچ نمائید جمله" ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النّاسُ "از همان جا که

۱- ۱) سیره ابن هشام،جلد اول صفحه ۲۱۱ و ۲۱۲.

مردم کوچ می کنند شما هم کوچ کنید اشاره لطیفی به این معنی است.

در واقع قرآن با این بیان دستور می دهد که همه مردم بدون استثناء نخست به عرفات بروند و از آنجا به مشعر الحرام و سپس به سرزمین منی کوچ کنند. (۱)

دستور استغفار در ذیل آخرین آیه فوق اشاره به این است که از خداوند طلب آمرزش تمام گناهان را کنند و از آن افکار و خیالات جاهلی که مخالف روح مساوات و برابری حج است کنار روند و یادآور می شود که اگر دست بردارند خداوند غفور و رحیم است.

باید توجه داشت که"افاضه"از ماده"فیض"در اصل به معنی جریان و ریزش آب است و از آنجا که وقتی مردم به طور دسته جمعی از جایی به نقطه دیگری با سرعت حرکت می کنند بی شباهت به یک نهر جاری نیست این تعبیر به کار می رود.

۴-ارتباط آیات

در اینکه چه رابطه ای میان"ابتغاء فضل اللّه"(فعالیتهای تجارتی)و مساله وقوف در"عرفات"و حرکت از آن به سوی"مشعر الحرام"و سپس"منی"وجود دارد که در آیات فوق در کنار هم قرار گرفته ممکن است اشاره به این نکته باشد که تلاش اقتصادی اگر برای خدا و زندگی آبرومندانه باشد آن هم یک نوع عبادت است همچون مناسک حج یا اینکه نقل و انتقال زوار از مکه به عرفات و از آنجا به مواقف دیگر مستلزم هزینه ها و خدماتی است و اگر هر گونه کار و خدمت و مزد گرفتن در این ایام ممنوع و حرام باشد مسلما زوار خانه خدا سخت به زحمت می افتند.

و لذا این طور در کنار هم قرار داده شده،یا اینکه مبادا پرداختن به فعالیتهای اقتصادی شما را از ذکر خدا و از توجه به عظمت این مواقف دور سازد.

***

۱- ۱) تعبیر به"ثم"نشان می دهد که بعد از افاضه و کوچ کردن از عرفات به مشعر الحرام از آنجا(به سرزمین منی)کوچ کنند.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۰ تا ۲۰۲]

اشاره

فَإِذا قَضَیْتُمْ مَناسِکَکُمْ فَاذْکُرُوا اَللّٰهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً فَمِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنٰا آتِنٰا فِی اَلدُّنْیٰا وَ مٰا لَهُ فِی اَلْآخِرَهِ مِنْ خَلاٰقٍ (۲۰۰) وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنٰا آتِنٰا فِی اَلدُّنْیٰا حَسَنَهً وَ فِی اَلْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنٰا عَذٰابَ اَلنّٰارِ (۲۰۱) أُولٰئِکَ لَهُمْ نَصِیبٌ مِمّٰا کَسَبُوا وَ اَللّٰهُ سَرِیعُ اَلْحِسٰابِ (۲۰۲)

ترجمه:

۲۰۰-و هنگامی که مناسک(حج)خود را انجام دادید،خدا را یاد کنید،همانند یادآوری از پدرانتان(آن گونه که رسم آن زمان بود)بلکه از آن هم بیشتر!(در این مراسم،مردم دو گروه اند)بعضی از مردم می گویند:"خداوندا!به ما در دنیا(نیکی)عطا کن!"ولی در آخرت،بهره ای ندارند.

۲۰۱-و بعضی می گویند:"پروردگارا!به ما در دنیا(نیکی)عطا کن!و در آخرت نیز(نیکی) مرحمت فرما!و ما را از عذاب آتش نگاه دار!" ۲۰۲-آنها از کار(و دعای)خود،نصیب و بهره ای دارند،و خداوند،سریع الحساب است.

شان نزول:

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که در ایام جاهلیت هنگامی که از مراسم حج فارغ می شدند در آنجا اجتماع می کردند و افتخارات نیاکان خود را بر می شمردند و از ایام گذشته آنها و جود و بخشش فراوانشان یاد می کردند.(و افتخارات موهومی برای خود بر می شمردند)آیات فوق نازل شد و به آنها دستور داد که به جای این کار(نادرست)ذکر خدا گویند و از نعمتهای بی دریغ خداوند و مواهب او یاد کنند و با همان شور و سوز مخصوصی که در افتخار و مباهات به

ص: ۶۳

پدران خود در جاهلیت داشتند نعم الهی را یاد کنند بلکه بیشتر و برتر (۱).

همین معنی یا شبیه آن را سایر مفسران از ابن عباس یا غیر او نقل کرده اند که اهل جاهلیت بعد از حج مجالسی تشکیل می دادند برای تفاخر به پدران و شرح امتیازات آنها و یا در بازارهایی همچون بازار عکاظ،ذی المجاز،مجنه که تنها جای داد و ستد نبود بلکه مرکز ذکر افتخارات(موهوم)نیاکان بود جمع می شدند و به این کار می پرداختند (۲).

تفسیر:

حج رمز وحدت مسلمین جهان است

این آیات هم چنان ادامه بحثهای مربوط به حج است گر چه اعراب جاهلیت مراسم حج را با واسطه های متعددی از ابراهیم خلیل گرفته بودند ولی آن چنان با خرافات آمیخته شده بود که این عبادت بزرگ و انسان ساز را که نقطه عطفی در زندگی زوار خانه خدا و موجب تولد ثانوی آنها است از صورت اصلی و فلسفه های تربیتی خارج و مسخ کرده بود و مبدل به وسیله ای برای تفرقه و نفاق ساخته بود.

در نخستین آیه قرآن می فرماید:"هنگامی که مناسک(حج)خود را انجام دادید ذکر خدا گوئید همانگونه که پدران و نیاکانتان را یاد می کردید بلکه از آن بیشتر"(فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً).

عظمت و بزرگی در پرتو ارتباط با خدا است نه مباهات به ارتباط موهوم به نیاکان منظور از این تعبیر این نیست که هم نیاکان را ذکر کنید و هم خدا را بلکه اشاره ای است به این واقعیت که اگر آنها به خاطر پاره ای از مواهب لایق یادآوری هستند پس چرا به سراغ خدا نمی روید که تمام عالم هستی و تمام نعمتهای جهان از ناحیه اوست منبع جمیع کمالات و صاحب صفات جلال و جمال و ولی نعمت

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ صفحه ۲۹۷.

۲- ۲) روح المعانی،جلد ۲ صفحه ۸۹ و قرطبی،جلد ۲ صفحه ۸۰۳ و تفسیر کبیر،جلد ۵ صفحه ۱۸۳ و فی ظلال القرآن،جلد ۱ صفحه ۲۸۹ و برهان،جلد ۱ صفحه ۲۰۳.

همگان است.

در اینکه منظور از "ذکر خدا" در اینجا چیست؟اقوال زیادی در میان مفسران دیده می شود ولی ظاهر این است که تمام اذکار الهی را بعد از مراسم شامل می شود در واقع باید خدا را بر تمام نعمتهایش مخصوصا نعمت ایمان و هدایت به این مراسم بزرگ شکر گویند و آثار تربیتی حج را با یاد الهی تکامل بخشند.

در اینجا قرآن مردم را به دو گروه تقسیم می کند،می فرماید:"گروهی از مردم می گویند خداوندا!در دنیا به ما(نیکی)عطا فرما ولی در آخرت بهره ای ندارند" (فَمِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ). (۱)

*** "و گروهی می گویند پروردگارا به ما در دنیا(نیکی)عطا کن و در آخرت (نیکی)مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نگاهدار"(وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ).

در حقیقت این قسمت از آیات اشاره به خواسته های مردم و اهداف آنها در این عبادت بزرگ است بعضی جز به مواهب مادی دنیا نظر ندارند و چیزی غیر از آن از خدا نمی خواهند بدیهی است آنها در آخرت از همه چیز بی بهره اند.

ولی گروهی هم مواهب مادی دنیا را می خواهند و هم مواهب معنوی را بلکه زندگی دنیا را نیز به عنوان مقدمه تکامل معنوی می طلبند و این است منطق اسلام که هم نظر به جسم و ماده دارد و هم جان و معنا و اولی را زمینه ساز دومی می شمرد و هرگز با انسانهای یک بعدی یعنی آنها که در مادیات غوطه ورند و برای آن اصالت قائلند،یا کسانی که به کلی از زندگانی دنیا بیگانه اند سازگار نیست.

در این که منظور از "حسنه" در این آیه چیست؟تفسیرهای مختلفی برای آن

---

۱ – ۱) "خلاق" به گفته راغب به معنی فضائل اخلاقی است که انسان کسب می کند و در اینجا به گفته مرحوم "طبرسی" به معنی نصیب و بهره آمده است(که نتیجه آن فضائل اخلاقی است).

ذکر کرده اند،در روایتی از امام صادق ع به معنی وسعت رزق و حسن خلق در دنیا و خشنودی خدا و بهشت در آخرت تفسیر شده است(

انها السعه فی الرزق و المعاش و حسن الخلق فی الدنیا و رضوان اللّه و الجنه فی الاخره). (۱)

و بعضی از مفسران آن را به معنی علم و عبادت در دنیا و بهشت در آخرت، یا مال در دنیا،و بهشت در آخرت،یا همسر خوب و صالح در دنیا و بهشت در آخرت دانسته اند در حدیثی نیز از پیامبر اکرم ص آمده است:

من اوتی قلبا شاکرا و لسانا ذاکرا و زوجه مؤمنه تعینه علی امر دنیاه و اخراه فقد اوتی فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه و وقی عذاب النار، "کسی که خدا به او قلبی شاکر،زبانی مشغول به ذکر حق،و همسری با ایمان که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند ببخشد،نیکی دنیا و آخرت را به او داده و از عذاب آتش باز داشته شده" (۲).

بدیهی است حسنه به معنی هر گونه خیر و خوبی است و مفهومی وسیع و گسترده دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می شود،بنا بر این آنچه در روایات فوق یا کلمات مفسران آمده است بیان مصداقهای روشن آن می باشد،و مفهوم آیه را محدود نمی کند،و اینکه بعضی از مفسران تصور کرده اند"حسنه"چون در آیه به صورت مفرد نکره است هر گونه نیکی را شامل نمی شود و لذا در تعیین مصداق آن در میان مفسران گفتگو است (۳)اشتباهی بیش نیست زیرا گاه می شود که مفرد نکره نیز معنی جنس می بخشد و مورد آیه ظاهرا از این قبیل است و به گفته بعضی از مفسران،افراد با ایمان اصل حسنه را از خدا می خواهند بدون اینکه نوعی از آن را انتخاب کنند،و همه را واگذار به مشیت و اراده و انعام الهی می نمایند (۴).

***

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ صفحه ۲۹۷.

۲- ۲) همان مدرک،صفحه ۲۹۸.

۳- ۳) تفسیر کبیر،جلد ۵ صفحه ۱۸۹.

۴- ۴) تفسیر فی ظلال القرآن،جلد ۱ صفحه ۲۹۰.

در آخرین آیه،اشاره به گروه دوم کرده(همان گروهی که حسنه دنیا و آخرت را از خدا می طلبند)می فرماید:"آنها نصیب و بهره ای از کسب خود دارند و خداوند سریع الحساب است"(أُولٰئِکَ لَهُمْ نَصِیبٌ مِمّا کَسَبُوا وَ اللّٰهُ سَرِیعُ الْحِسٰابِ).

در حقیقت این آیه نقطه مقابل جمله ای است که در آیات قبل درباره گروه اول آمد که می فرماید وَ مٰا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاٰقٍ :"آنها نصیبی در آخرت ندارند".

بعضی نیز احتمال داده اند که به هر دو گروه بازگردد،گروه اول بهره ای از متاع دنیا می برند،و گروه دوم خیر دنیا و آخرت نصیبشان می شود،شبیه آنچه در آیات ۱۸ تا ۲۰ سوره اسراء آمده است که می فرماید:"آن کس که تنها زندگی زودگذر دنیا را می طلبد،آن مقدار را که بخواهیم و به هر کس اراده کنیم به او می دهیم،سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد...و آن کس که سرای آخرت را طلب کند،و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد،در حالی که ایمان داشته باشد سعی و تلاش او پاداش داده خواهد شد،و هر یک از این دو از عطای پروردگارت بهره و کمک می گیرد".

ولی تفسیر اول با آیات مورد بحث هماهنگ تر است.

تعبیر به"نصیب"گر چه به صورت نکره آمده ولی قرائن گواهی می دهد که نکره در اینجا برای بیان عظمت است،و تعبیر به" مِمّا کَسَبُوا "(به خاطر آنچه انجام دادند)اشاره به کمی این نصیب و بهره نیست،زیرا ممکن است"من"در اینجا ابتدائیه باشد نه تبعیضی.

تعبیر به"کسب"در جمله" مِمّا کَسَبُوا "،به گفته بسیاری از مفسران به معنی همین دعائی است که درباره خیر دنیا و آخرت می کند،و انتخاب این تعبیر ممکن است اشاره به نکته لطیفی باشد که دعا کردن خود یکی از بهترین عبادات و اعمال است.

از بررسی دهها آیه،در قرآن مجید که ماده کسب و مشتقاتش در آن به کار رفته

به خوبی استفاده می شود که این واژه در غیر کارهای جسمی-یعنی اعمال روحی و قلبی-نیز به کار می رود،چنان که در آیه ۲۲۵ سوره بقره می خوانیم: وَ لٰكِنْ يُؤٰاخِذُكُمْ بِمٰا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ،"ولی خداوند به آنچه قلبهای شما کسب کرده است،شما را مؤاخذه می کند".

بنا بر این جای تعجب نیست که دعا نوعی کسب و اکتساب باشد بخصوص که دعای حقیقی تنها با زبان نیست،بلکه با قلب و با تمام وجود انسان می باشد.

جمله" وَ اللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسٰابِ "که در آخرین آیه از آیات فوق آمده است، اشاره به این است که هم خداوند با سرعت به حساب بندگان می رسد،و هم پاداشها و کیفرهایی را که وعده داده به زودی به آنها می دهد،همه اینها نقد است و سریع،و نسیه و توأم با تاخیر نیست.

در حدیثی می خوانیم:"خداوند حساب تمام خلایق را در یک چشم بر هم زدن رسیدگی می کند"(

ان اللّٰه تعالی یحاسب الخلائق کلهم فی مقدار لمح البصر) (۱).

این به خاطر آن است که علم خداوند همانند مخلوقات نیست،که محدودیت آن سبب شود،مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد.

از این گذشته محاسبه پروردگار،زمانی لازم ندارد،زیرا اعمال ما بر جسم و جان ما،بلکه بر موجودات اطراف ما-زمین و امواج هوا-و اشیاء دیگر،اثر باقی می گذارد،و از این نظر می توان وجود انسان را تشبیه به انواع اتومبیلهایی کرد که با داشتن دستگاه کیلومترشمار همیشه میزان کار کرد خود را در هر لحظه به طور روشن و مشخص نشان می دهد،و دیگر نیازی به حساب و کتاب مسافتهایی را که اتومبیل در طول عمرش پیموده است نیست.

***

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ صفحه ۲۹۸.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۳]

اشاره

وَ اُذْكُرُوا اَللّٰهَ فِي أَيّٰامٍ مَعْدُودٰاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاٰ إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلاٰ إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اِتَّقىٰ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)

ترجمه:

۲۰۳-و خدا را در روزهای معینی یاد کنید!(روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی الحجه).و هر کس شتاب کند،و(ذکر خدا را)در دو روز انجام دهد،گناهی بر او نیست،و هر که تاخیر کند،(و سه روز انجام دهد نیز)گناهی بر او نیست،برای کسی که تقوا پیشه کند.و از خدا بپرهیزید و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد!

تفسیر:

آخرین سخن درباره حج

این آیه در حقیقت،آخرین آیه ای است که در اینجا درباره مراسم حج،سخن می گوید و سنتهای جاهلی را در رابطه با تفاخرهای موهوم نسبت به نیاکان و گذشتگان در هم می شکند،و به آنها توصیه می کند که(بعد از مراسم عید)به یاد خدا باشند می فرماید:"خدا را در روزهای معینی یاد کنید"(وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِي أَيّٰامٍ مَعْدُودٰاتٍ).

با توجه به اینکه این دستور،به قرینه آیات سابق مربوط به پایان مراسم حج است ناظر به روزهای یازده و دوازده و سیزده ماه خواهد بود که در لسان روایات به عنوان"ایام تشریق"نامیده شده،چنان که از نامش پیداست ایامی است روشنی بخش که روح و جسم انسان را در پرتو این مراسم،نورانی می کند.

در آیه ۲۸ سوره حج،دستور به ذکر نام خدا در" أَيّٰامٍ مَعْلُومٰاتٍ "آمد، و در اینجا در" أَيّٰامٍ مَعْدُودٰاتٍ "،معروف این است که" أَيّٰامٍ مَعْلُومٰاتٍ "به معنی ده روز

آغاز ذی الحجه،و" أَیّامٍ مَعْدُوداتٍ "همان ایام تشریق است که در بالا گفته شد،ولی بعضی از مفسران،احتمالاتی غیر از این داده اند که شرح آن در ذیل آیه ۲۸ سوره حج خواهد آمد (۱).

در اینکه منظور از این"اذکار"چیست؟در احادیث اسلامی به این صورت تعیین شده که بعد از پانزده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید قربان،و پایانش نماز روز سیزدهم است،جمله های الهام بخش زیر تکرار گردد:

اللّه اکبر اللّه اکبر،لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و للّه الحمد اللّه اکبر علی ما هدانا اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام.

سپس در دنبال این دستور می افزاید:"کسانی که تعجیل کنند و(ذکر خدا را) در دو روز انجام دهند گناهی بر آنان نیست،و کسانی که تاخیر کنند(و سه روز انجام دهند نیز)گناهی بر آنها نیست،برای کسانی که تقوا پیشه کنند"(فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ اتَّقی).

این تعبیر در حقیقت،اشاره به نوعی تخییر در اداء ذکر خدا،میان دو روز و سه روز می باشد.

جمله" لِمَنِ اتَّقی "(برای کسانی که تقوا پیشه کرده باشند)ظاهرا قید است برای مساله تعجیل در دو روز،یعنی قناعت به دو روز مخصوص این گونه اشخاص است.

و در روایات اهل بیت ع آمده است که منظور از"پرهیز"در اینجا پرهیز از صید است،یعنی کسانی که به هنگام احرام،پرهیز از صید یا از تمام تروک احرام کرده اند،می توانند بعد از عید قربان،دو روز در"منی"بمانند و مراسم آن را بجا

---

۱ - ۱) با اینکه"ایام"جمع"یوم"،مذکر است،صفت آن"معلومات"یا"معدودات"به صورت مؤنث آورده شده(جمع مکسر معمولا با وصف مؤنث آورده می شود،اما مؤنث مفرد،نه جمع به الف و تاء)بعضی گفته اند به خاطر آن است که ایام مرکب از ساعات است که دارای تاء تانیث می باشد.و شاید اشاره ای به این نکته باشد که در تمام ساعات این ایام،به یاد خدا باشید(رجوع کنید به املاء ما من به الرحمن،جلد اول صفحه ۸۸).

آورند و یاد خدا کنند و اما کسانی که پرهیز نکرده باشند باید سه روز بمانند و آن مراسم را بجا آورند و ذکر خدا کنند.

بعضـی جمله" فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ "را اشاره به نفی هر گونه گناه از زائران خانه خدا می دانند،یعنی آنها بعد از انجام مناسک حج که پایـانش این اذکار است در صورت ایمان و اخلاص کامل همه آثار گناهان پیشـین و رسوبات معاصـی از دل و جانشان شسـته می شود،و با روحی پاک از هر گونه آلایش از این مراسم باز می گردند.

این سخن گر چه ذاتا صحیح است،اما ظاهرا آیه با معنی اول هماهنگ تر است.

و در پایان آیه،یک دستور کلی به تقوا داده،می فرماید:"تقوای الهی پیشه کنید و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد"(وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

بنا بر یکی از دو تفسیری که در بالا ذکر شد،این جمله می تواند اشاره به این باشد که مراسم روحانی حج،گناهان گذشته شما را پاک کرد،و همچون فرزنـدی که از مادر متولـد شـده است پاک از این مراسم باز می گردیـد،اما مراقب باشـید بعدا خود را آلوده نکنید.

***

ص :۷۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶]

اشاره

وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ يُشْهِدُ اَللّٰهَ عَلىٰ مٰا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ اَلْخِصٰامِ (۲۰۴) وَ إِذٰا تَوَلّٰى سَعىٰ فِي اَلْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهٰا وَ يُهْلِكَ اَلْحَرْثَ وَ اَلنَّسْلَ وَ اَللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ اَلْفَسٰادَ (۲۰۵) وَ إِذٰا قِيلَ لَهُ اِتَّقِ اَللّٰهَ أَخَذَتْهُ اَلْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ اَلْمِهٰادُ (۲۰۶)

ترجمه:

۲۰۴-و از مردم،کسانی هستند که گفتار آنان،در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود،(در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند)و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند.(این در حالی است که)آنان،سرسخت ترین دشمنانند.

۲۰۵-(نشانه آن،این است که)هنگامی که روی بر می گردانند(و از نزد تو خارج می شوند)،در راه فساد در زمین،کوشش می کنند،و زراعتها و چهارپایان را نابود می سازند،(با اینکه می دانند)خدا فساد را دوست نمی دارد.

۲۰۶-و هنگامی که به آنها گفته شود:"از خدا بترسید!"(لجاجت آنان بیشتر می شود)،و لجاجت و تعصب،آنها را به گناه می کشاند.آتش دوزخ برای آنان کافی است،و چه بد جایگاهی است.

شان نزول:

برای این آیات،دو شان نزول ذکر شده است:۱-این آیات درباره"اخنس بن شریق"نازل شده که مردی زیبا و خوش زبان بود و تظاهر به دوستی پیامبر ص می کرد خود را مسلمان جلوه می داد،و سوگند می خورد که آن حضرت را دوست دارد و به خدا ایمان آورده،پیامبر ص هم که ماموربه ظاهر بود با او گرم می گرفت و

او را مورد محبت قرار می داد،ولی او در باطن مرد منافقی بود،در یک ماجرا زراعت بعضـی مسلمانان را آتش زد و چهارپایان آنان را کشت(و به این ترتیب پرده از روی کار او برداشته شد)در اینجا آیات فوق نازل شد (۱).

۲-بعضـی دیگر از ابن عبـاس،نقـل کرده انـد که آیات مزبور در یکی از جنگهای اسـلامی(سـریه رجیع)نازل شـده که طی آن جمعی از مبلغـان اسـلام که از طرف پیـامبر ص برای تبلیغ قبایـل اطراف مـدینه اعزام شـده بودنـد،طی یـک توطئه ناجوانمردانه شهید شدند (۲).

ولی شـان نزول اول بـا مضـمون آیـات،تناسب بیشتری دارد،و در هر حال درسـی که از این آیات فرا گرفته می شود،عمومی و همگانی و برای همیشه است.

***

تفسیر:

سرنوشت مفسدان در زمین

در نخستین آیه،اشاره سر بسته ای،به بعضی از منافقان کرده،می فرماید:

"و بعضـی از مردم چنین هسـتند که گفتار او در زنـدگی دنیا مایه اعجاب تو می شود (ولی در باطن چنین نیست)و خداونـد بر آنچه در قلب اوست گواه می باشد،و او سرسـخت ترین دشـمنان است"(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللّهَ عَلی ما فِی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ).

"الـد"به معنی کسـی است که دشـمنی شدید دارد،و اصل آن از لدید گرفته شده که به دو طرف گردن گفته می شود،و کنایه از کسی است که از هر طرف روی آورد،بر دشمنی غلبه می کند،و"خصام"معنی مصدری دارد و به معنی خصومت

ص:۷۳

۱- ۱) تفسیر ابو الفتوح رازی،و بسیاری از تفاسیر دیگر ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر ابو الفتوح رازی،جلد ۲ صفحه ۱۴۰(این شان نزول را کمتر نقل کرده اند).

و دشمنی است.

*** سپس می افزاید:"نشانه دشمنی باطنی او این است که وقتی روی بر می گرداند و از نزد تو خارج می شود،کوشش می کند که در زمین فساد به راه بیندازد، و زراعت و چهارپایان را نابود کند(با اینکه می داند)خدا فساد را دوست ندارد"(وَ إِذا تَوَلّی سَعی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ).

آری این گونه خداوند پرده از روی کار آنها بر می دارد و درون قلبشان را برای پیامبرش آشکار می سازد،زیرا اگر اینها در اظهار دوستی و محبت،به پیامبر اسلام ص و پیروان او صادق بودند هرگز دست به فساد و تخریب نمی زدند،و به زراعتها و دامها،بیرحمانه هجوم نمی آوردند،ظاهر آنان دوستی خالصانه است،اما در باطن،بی رحم ترین،و سرسخت ترین دشمنانند.

بسیاری از مفسران،احتمال داده اند که مقصود از جمله" إِذا تَوَلّی " همان مساله قبول ولایت و حکومت است،یعنی منافقان هنگامی که به مرحله ای از حکومت و سلطه برسند،دست به فساد و خرابی زده و ظلم و ستم را در میان بندگان خدا به راه می اندازند و به خاطر ظلم و ستم آنها آبادیها رو به ویرانی می گذارد،دامها هلاک می شوند،و جان و مال مردم بر باد می رود (۱).

"حرث"به معنی زراعت،و"نسل"به معنی اولاد است،و بر اولاد انسان و غیر انسان اطلاق می شود،بنا بر این هلاک کردن حرث و نسل به معنی از میان بردن هر گونه موجود زنده است،اعم از موجودات زنده نباتی،یا حیوانی و انسانی.

۱- ۱) تفسیر المیزان،جلد ۲ صفحه ۹۶-در تفسیر مجمع البیان و ابو الفتوح رازی و تفسیر کبیر ذیل آیه مورد بحث نیز به این معنی اشاره شده است،ولی این قول با شان نزول آیات سازگار نیست،هر چند مفهوم آیه وسیع و گسترده است.

در معنی حرث و نسل،تفسیرهای دیگری نیز ذکر شده از جمله اینکه:منظور از "حرث "زنانند،به قرینه آیه شریفه(نِسٰاؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ) (۱).

و منظور از "نسل "،اولاد است،یا اینکه منظور از حرث در اینجا،دین و آیین است،و نسل مردم(این تفسیر مطابق حدیثی است از امام صادق ع که در تفسیر مجمع البیان نقل شده است) (۲).

به هر حال تعبیر به " یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ "،کلام بسیار مختصر و جامعی است که تولید فساد را در سطح جامعه در زمینه اموال و انسانها،شامل می شود.

*** در آیه بعد می افزاید:هنگامی که او را از این عمل زشت نهی کنند"و به او گفته شود از خدا بترس(آتش لجاجت در درونش شعله ور می گردد)و لجاج و تعصب،او را به گناه می کشاند"(وَ إِذٰا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ). (۳)

او نه به اندرز ناصحان،گوش فرا می دهد،و نه به هشدارهای الهی بلکه پیوسته با غرور و نخوت مخصوص به خود،بر خلافکاری هایش می افزاید،چنین کسی را جز آتش دوزخ رام نمی کند،و لذا در پایان آیه می فرماید:"آتش دوزخ برای آنها کافی است و چه بد جایگاهی است"(فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهٰادُ).

در حقیقت این یکی از صفات زشت و ناپسند منافقان است که بر اثر تعصب و لجاجت خشک و خشونت آمیز در برابر هیچ حقیقتی تسلیم نمی شوند،و همین تعصب و غرور آنها را به بدترین گناهان می کشاند،بدیهی است این چوبهای کج، جز با آتش دوزخ راست نمی شوند!

۱- ۱) سوره بقره،آیه ۲۲۳.

۲- ۲) مجمع البیان،جلد اول،صفحه ۳۰۰.

۳- ۳) "عزت"در اصل نقطه مقابل"ذلت"است،ولی در اینجا به معنی غرور و"نخوت"می باشد (روح المعانی جلد ۲ صفحه ۹۶)ولی"راغب"در"مفردات"،این واژه را به معنی قدرت شکست ناپذیر تفسیر کرده و می گوید:گاهی مجازا به معنی غرور و نخوت نکوهیده آمده است،مانند آیه مورد بحث.

به گفته بعضی از مفسران،خداوند این گونه اشخاص را به پنج وصف در آیات فوق توصیف کرده نخست اینکه:سخنانی فریبنده دارند،دیگر اینکه درون قلب آنها آلوده و تاریک است،سوم اینکه سرسخت ترین دشمنان اند،چهارم اینکه به هنگامی که زمینه ای پیش آید،نه بر انسانها رحم می کنند و نه بر حیوان و زراعت، پنجم اینکه بر اثر غرور و نخوت،اندرز هیچ ناصحی را پذیرا نیستند.

***

ص: ۷۶

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۷]

اشاره

وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ اِبْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبٰادِ (۲۰۷)

ترجمه:

۲۰۷-بعضی از مردم(با ایمان و فداکار،همچون علی ع در"لیله المبیت"به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر ص)،جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند،و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

شان نزول:

مفسر معروف اهل تسنن"ثعلبی"می گوید:هنگامی که پیغمبر اسلام تصمیم گرفت مهاجرت کند برای ادای دینهای خود و تحویل دادن امانتهایی که نزد او بود علی ع را به جای خویش قرار داد و شب هنگام که می خواست به سوی غار"ثور" برود و مشرکان اطراف خانه او را برای حمله به او محاصره کرده بودند دستور داد علی ع در بستر او بخوابد و پارچه سبز رنگی(برد حضرمی)که مخصوص خود پیغمبر بود روی خود بکشد در این هنگام خداوند به"جبرئیل"و"میکائیل"وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد هیچکدام حاضر نشدند.به آنها وحی شد اکنون علی ع در بستر پیغمبر خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید.

هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی ع نشسته بودند جبرئیل می گفت:"به به آفرین بر تو ای علی!خداوند بواسطه تو بر فرشتگان مباهات می کند".

در این هنگام آیه فوق نازل گردید و به همین دلیل آن شب تاریخی به نام"لیله المبیت"نامیده شده است.

"ابن عباس"می گوید این آیه هنگامی که پیغمبر از مشرکان کناره گرفته بود و با ابو بکر به سوی غار می رفت در باره علی ع که در بستر پیغمبر خوابیده بود نازل شد.

"ابو جعفر اسکافی"می گوید:(همانطور که"ابن ابی الحدید"در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۲۷۰ ذکر کرده است)جریان خوابیدن علی ع در بستر پیغمبر ص به تواتر ثابت شده و غیر از کسانی که مسلمان نیستند و افراد سبک مغز آن را انکار نمی کنند در جلد دوم"الغدیر"ذیل آیه مورد بحث(صفحه ۴۸ به بعد) می نویسد:"غزالی"در کتاب"احیاء العلوم"جلد سوم صفحه ۲۳۸ و"گنجی"در کتاب"کفایه الطالب"صفحه ۱۱۴ و"صفوری"در"نزهه المجالس"جلد دوم صفحه ۲۰۹ و ابن"صباغ مالکی"در کتاب"الفصول المهمه"صفحه ۳۳،"سبط ابن جوزی حنفی"در"تذکره الخواص"صفحه ۲۱"شبلنجی"در"نور الأبصار" صفحه ۸۶ و احمد در"مسند"جلد یک صفحه ۳۴۸ و"تاریخ طبری"جلد دوم صفحه ۹۹ تا ۱۰۱ و"ابن هشام"در"سیره"جلد دوم صفحه ۲۹۱ و"حلبی"در "سیره"خود و"تاریخ یعقوبی"جلد دوم صفحه ۲۹ جریان"لیله المبیت"را نقل کرده اند.

تفسیر:

فداکاری بزرگ در شب تاریخی هجرت

گر چه آیه فوق همانطور که در شان نزول آن ذکر شد،مربوط به ماجرای هجرت پیغمبر اکرم ص و فداکاری علی ع و خوابیدن او در بستر آن حضرت نازل شده،ولی همچون سایر آیات قرآن،مفهوم و محتوای کلی و عمومی دارد.و در واقع نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل در مورد منافقان وارد شده بود.

می فرماید:"از میان مردم کسانی هستند که جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند،و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است"(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ

يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبٰادِ

).

آن گروه مردمی خودخواه و خودپسند و لجوج و معاند بودند که از راه نفاق در بین مردم آبرویی کسب می کردند،و در ظاهر خود را مؤمن و خیرخواه نشان می دادند،اما کردارشان پرده از روی گفتارشان بر می داشت چرا که جز فساد در زمین و نابود کردن حرث و نسل کار دیگری نداشتند.

ولی این گروه تنها با خدا معامله می کنند و هر چه دارند حتی جان خود را به او می فروشند و جز رضا و خشنودی او چیزی خریدار نیستند.و با فداکاری و ایثار آنهاست که امر دین و دنیا اصلاح و حق زنده و پایدار می شود و زندگی انسان گوارا و درخت اسلام بارور می گردد.

جمله" وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبٰادِ "که در حقیقت نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل درباره منافقان مفسد فی الارض آمده بود" فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهٰادُ " ممکن است اشاره به این باشد که خداوند در عین اینکه بخشنده جان به انسان است همان را خریداری می کند و بالاترین بها را که همان خشنودی خویش است به انسان می پردازد.

قابل توجه اینکه فروشنده"انسان"و خریدار خدا و متاع"جان"و بهای معامله خشنودی ذات پاک اوست.در حالی که در موارد دیگری بهای اینگونه معاملات را بهشت جاویدان و نجات از دوزخ ذکر کرده است مثلا می فرماید: إِنَّ اللّٰهَ اشْتَریٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ ،"خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را خریداری می کند که بهشت از آن آنها باشد،در راه خدا پیکار می کنند می کشند و کشته می شوند" (۱)و شاید به همین جهت است که آیه مورد بحث با کلمه"من"تبعیضیه(وَ مِنَ النّٰاسِ)شروع شده یعنی تنها بعضی از مردم هستند که قادرند به این کار فوق العاده

۱- ۱) سوره توبه،آیه ۱۱۱.

دست زننـد،و تنها بهایی را که برای ایثار جان طالب باشـند،همان خشـنودی خدا بوده باشد،ولی در آیه ۱۱۱ سوره توبه که در بالا آوردیم همه مؤمنان به معامله با خدا،در برابر بهشت جاویدان دعوت شده اند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله" وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ "و تناسب آن با آغاز آیه وجود دارد که می خواهد این حقیقت را روشـن سازد که وجود این چنین افراد وفادار و ایثارگر در میان مردم،از رأفت و مهربانی خدا نسبت به بندگانش سرچشمه گرفته، زیرا اگر چنین انسانهـای از خـود گذشـته در جوامع انسـانی وجود نداشـته باشـند،ارکـان دین و اجتمـاع فرو می ریزد،ولی خـداوند مهربان با این دوستان ایثارگر خود،جلو خرابکاری دشمنان را می گیرد.

به هر حال این آیه با توجه به شان نزولی که مشروحا گفته شد،یکی از بزرگترین فضایل علی ع است که در اکثر منابع اسلامی آمـده،و به قـدری چشـمگیر است که معـاویه،به خـاطر دشـمنی خاصـی که بـا علی ع داشت طبق روایتی چنـان از این فضـیلت ناراحت بود که"سـمره بن جنـدب"را با چهارصد هزار درهم تطمیع کرد که بگوید این آیه در باره عبد الرحمن بن ملجم،قاتل علی ع(طبق حـدیث مجعولی)نازل شـده،و آن منافق جنایت پیشه نیز چنین کرد،ولی همانطور که انتظار می رفت حتی یک نفر این حدیث مجعول را نپذیرفت (۱)***

ص :۸۰

۱- ۱) داستان این معامله را"ابن ابی الحدید"در شرح"نهج البلاغه"جلد ۴،صفحه ۷۳ نقل کرده است.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۸ تا ۲۰۹]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اُدْخُلُوا فِی اَلسِّلْمِ کَافَّهً وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ اَلشَّیْطٰانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ (۲۰۸) فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْکُمُ اَلْبَیِّنٰاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۰۹)

ترجمه:

۲۰۸-ای کسانی که ایمان آورده اید!همگی در صلح و آشتی در آیید!و از گامهای شیطان،پیروی نکنید،که او دشمن آشکار شماست! ۲۰۹-و اگر بعد از(این همه)نشانه های روشن،که برای شما آمده است،لغزش کردید(و گمراه شدید)،بدانید(از چنگال عدالت خدا،فرار نتوانید کرد،)که خداوند،توانا و حکیم است.

تفسیر:

اسلام آیین صلح و صفاست

بعد از اشاره به دو گروه(گروه مؤمنان بسیار خالص و منافقان مفسد)در آیات گذشته،همه مؤمنان را در نخستین آیه مورد بحث مخاطب ساخته،می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید!همگی در صلح و آشتی در آئید"(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّهً).

"سلم"و"سلام"،در لغت به معنی صلح و آرامش است و بعضی آن را به معنی اطاعت تفسیر کرده اند،و این آیه همه افراد با ایمان را به صلح و سلام و تسلیم بودن در برابر فرمان خدا دعوت می کند.

از مفهوم این آیه چنین استفاده می شود که صلح و آرامش تنها در پرتو ایمان امکان پذیر است،و تنها به اتکاء قوانین مادی هرگز جنگ و ناامنی و اضطراب از دنیا بر چیده نخواهد شد،زیرا عالم ماده،و علاقه به آن،همواره سرچشمه

کشمکشها و تصادمها است،و اگر نیروی معنوی ایمان،آدمی را کنترل نکند،صلح غیر ممکن است.

بلکه می توان گفت از دعوت عمومی این آیه،که همه مؤمنان را بدون استثناء از هر زبان و نژاد و منطقه جغرافیایی و قشر اجتماعی،به صلح و صفا دعوت می کند،استفاده می شود که در پرتو ایمان به خدا،تشکیل حکومت واحد جهانی که صلح در سایه آن همه جا آشکار گردد امکان پذیر است.

اصولا-در مقابل عوامل پراکندگی(زبان و نژاد و...)یک حلقه محکم اتصال در میان قلوب بشر لازم است،و این حلقه اتصال تنها ایمان به خداست که ما فوق این اختلافات است.

ایمان به خدا،و تسلیم در برابر فرمان او،نقطه وحدت جامعه انسانیت،و رمز ارتباط اقوام و ملتها است،و نمونه جالبی از آن را در مراسم حج می توان مشاهده کرد که چگونه انسانهایی با رنگهای مختلف،از نژادهای متفاوت و دارای زبان و قومیت و منطقه جغرافیایی ناهماهنگ،همگی برادروار در کنار هم قرار گرفته و در آن مراسم بزرگ روحانی شرکت دارند،و در نهایت صلح و صفا به هم می نگرند،و اگر آن را با نظامی که بر کشورهای فاقد ایمان به خدا حاکم است که چگونه ناامنی از نظر جان و مال و عرض و ناموس،حاکم می باشد،مقایسه کنیم، تفاوت میان جوامع با ایمان و بی ایمان از نظر سلم و صلح و سلام و آرامش،روشن می شود.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که بعضی از اهل کتاب(یهود و نصاری)هنگامی که وارد اسلام می شدند،نسبت به بعضی از عقاید یا برنامه های پیشین خود وفادار بودند و لذا به آنها دستور داده شد که با تمام وجود وارد اسلام

شوید و در برابر تمام دستورات تسلیم باشید (۱).

سپس می افزاید:"از گامهای شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شما است"(وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّیْطٰانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ).

همانگونه که در تفسیر آیه ۱۶۸ همین سوره،اشاره شد،بسیاری از انحرافات و وسوسه های شیطانی به صورت تدریجی انجام می گیرد،و هر مرحله در حقیقت گامی از گامهای شیطان است.

"خطوات"جمع"خطوه"بر وزن"سفره"به معنی گام و قدم است در اینجا نیز این حقیقت تکرار شده که انحراف از صلح و عدالت و تسلیم شدن در برابر انگیزه های دشمنی و عداوت و جنگ و خونریزی از مراحل ساده و کوچک شروع می شود،و به مراحل حاد و خطرناک،منتهی می گردد،و مطابق ضرب المثل معروف عرب"ان بدو القتال اللطام"(آغاز جنگ یک سیلی است)گاهی یک حرکت کوچک از روی عداوت،آتش جنگ ویرانگری را بر می انگیزد،لذا افراد با ایمان که مخاطب در این آیه اند،باید از همان آغاز بیدار باشند و جرقه های کوچک عداوت و دشمنی را خاموش سازند.

قابل توجه اینکه این تعبیر،پنج بار در قرآن مجید آمده،و در موارد مختلفی روی آن تکیه شده است.

بعضی از مفسران نقل کرده اند که"عبد اللّٰه بن سلام"و یارانش که یهودی بودند و اسلام را پذیرا شده بودند از پیامبر اسلام اجازه می خواستند که تورات را در نماز بخواند،و به پاره ای از دستورات آن عمل کنند،آیه فوق نازل شد و آنها را از

---

۱ - ۱) تفسیر کبیر،جلد ۵ صفحه ۲۰۷-و تفسیر روح المعانی،جلد ۲،صفحه ۹۷ ولی با توجه به اینکه "کافه"اشاره به عموم مؤمنان است نه عموم دستورات اسلام،(در حقیقت حال است برای الذین آمنوا نه برای السلم)تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

پیروی خطوات الشیطان،نهی کرد (۱).

این شان نزول نیز نشان می دهد که شیطان گام به گام در انسان نفوذ می کند و باید در همان گامهای نخستین،در برابر او ایستاد تا به مراحل خطرناک نرسد.

جمله" إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ "متضمن استدلال زنده و روشنی است،می گوید:

دشمنی شیطان با شما چیزی مخفی و پوشیده نیست،او از آغاز آفرینش آدم برای دشمنی با او کمر بست و سوگند یاد کرده است که اگر بتواند،همه را جز مخلصین که از تیررس او به دورند گمراه کند با این حال چگونه تسلیم وسوسه های او می شوید؟ *** در آیه بعد به همه مؤمنان هشدار می دهد که:"اگر بعد از(این همه)نشانه ها و برنامه های روشن که به سراغ شما آمده لغزش کنید و تسلیم وسوسه های شیطان شوید و گامی بر خلاف صلح و سلام بردارید بدانید(از پنجه عدالت خداوند فرار نتوانید کرد)چرا که خداوند توانا و شکست ناپذیر و حکیم است"(فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْکُمُ الْبَیِّنٰاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ).

برنامه روشن،راه روشن و مقصد هم معلوم است با این حال جایی برای لغزش و قبول وسوسه های شیطانی نیست!اگر منحرف شوید قطعا مقصر خود شمائید و بدانید خداوند قادر حکیم شما را مجازات عادلانه خواهد کرد.

"بینات"به معنی دلایل روشن است و مفهوم گسترده ای دارد که هم دلایل عقلی را شامل می شود و هم آنچه از طریق وحی یا معجزات برای مردم تبیین شده است.

***

۱- ۱) تفسیر قرطبی،جلد ۲،صفحه ۸۳۲.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۰]

اشاره

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّٰ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اَللّٰهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ اَلْغَمٰامِ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ قُضِيَ اَلْأَمْرُ وَ إِلَى اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ (۲۱۰)

ترجمه:

۲۱۰-آیا(پیروان فرمان شیطان،پس از این همه نشانه ها و برنامه های روشن)انتظار دارند که خداوند و فرشتگان،در سایه هایی از ابرها به سوی آنان بیاینـد(و دلایل تازه ای در اختیارشان بگذارند؟!با اینکه چنین چیزی محال است!)و همه چیز انجام شده،و همه کارها به سوی خدا باز می گردد.

تفسیر:

انتظار بیجا و نامعقول

این آیه گر چه از آیات پیچیده قرآن به نظر می رسد لکن دقت روی تعبیرات آن ابهام را بر طرف می سازد.

در اینجا روی سخن به پیامبر ص است و در واقع به دنبال بحث آیه قبل که می فرمود آیا این همه نشانه ها و دلایل روشن برای جلوگیری از لغزش آدمی و رهایی او از چنگال عـدو مبین یعنی شـیطان کافی نیست،خداونـد در این آیه می فرمایـد:"آیا آنها انتظار دارنـد که خداونـد و فرشـتگان در سایه های ابرها به سوی آنها بیاینـد"و دلایل دیگری در اختیارشان بگذارنـد با اینکه چنین چیزی محال است و به فرض که محال نباشـد چه ضـرورتی دارد(هَـلْ يَنْظُرُونَ إِلاّٰ أَنْ يَـأْتِيَهُمُ اللّٰهُ فِي ظُلَـلٍ مِنَ الْغَمٰـامِ وَ الْمَلاٰئِكَةُ). (۱)

"در حالی که کار پایان یافته است"(وَ قُضِيَ الْأَمْرُ).

در اینکه منظور از پایان یافتن کار چیست؟

ص: ۸۵

۱- ۱) "ظلل"جمع"ظله"(بر وزن قله)به هر چیزی گفته می شود که سایه افکن باشد و"غمام"به معنی ابر است و در اینجا معنی جنسی دارد.

مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"،آن را به معنی پایان یافتن حساب انسانها در قیامت و قرار گرفتن اهل بهشت در بهشت،و اهل دوزخ در دوزخ می داند،و به این ترتیب ناظر به آخرت خواهد بود،در حالی که ظاهر آیه،مربوط به این جهان است،بنا بر این بعید نیست که اشاره به نزول عذاب الهی به کافران لجوج باشد که در کلام طبرسی و دیگران نیز به عنوان یک احتمال آمده است.

این معنی نیز ممکن است که منظور اشاره به پایان گرفتن کار تبلیغ و بیان همه حقایق باشد که در آیه قبل تحت عنوان بینات به آن اشاره شده بود و با وجود این، دیگر انتظار آنها،بی معنی است و به فرض محال که ممکن باشد خداوند و فرشتگان نزد آنها حضور یابند نیازی به آن احساس نمی شود،زیرا همه چیز برای هدایت آنها به قدر کافی در اختیارشان قرار داده شده و مطابق این تفسیر،هیچگونه تقدیری در آیه وجود ندارد،و عین الفاظ آیه گویاست،بنا بر این استفهام موجود در آیه،انکاری می باشد.

ولی جمعی از مفسران،استفهام را انکاری ندانسته و آن را یک نوع تهدید برای گنهکاران و کسانی که پیروی از برنامه های شیطانی کرده اند می دانند،خواه این تهدید،تهدید به عذاب آخرت باشد یا دنیا،و لذا قبل از کلمه اللّه،کلمه امر را مقدر می دانند که روی هم رفته معنی آیه چنین می شود:"آیا اینها،با این اعمالشان می خواهند،امر خدا و فرشتگان او برای مجازات و عذابشان،فرا رسد و به عذاب دنیا یا آخرت گرفتار شوند،و به کار آنها خاتمه داده شود".

ولی تفسیری که در بالا گفته شد،مناسب تر به نظر می رسد،و نیاز به تقدیر هم ندارد.

کوتاه سخن اینکه:درباره آیه سه تفسیر وجود دارد:

۱-منظور آن است که خداوند به قدر کافی اتمام حجت کرده،و نباید افراد لجوج در انتظار این باشند که خدا و فرشتگان نزد آنها آیند و حقایق را بازگو کنند که

این امر محال است،و اگر هم ممکن بود نیازی به آن نبود.

۲-منظور این است که آیا آنها با این لجاجت در عدم ایمان در انتظار این هستند که فرمان عذاب الهی و فرشتگان عذاب فرا رسند و آنها را ریشه کن سازند.

۳-منظور این است که آیا آنها با این کار خود در انتظارند که قیامت بر پا شود و فرمان عذاب همراه فرشتگان الهی فرا رسد و به حساب همگی رسیدگی گردد،و به کیفر خود گرفتار شوند (۱).

تعبیر به" ظُلَلٍ مِنَ الْغَمٰامِ "(در سایه های ابرهای سفید)بنا بر تفسیر دوم و سوم-به گفته بسیاری از مفسران-اشاره به این است که عذاب الهی بطور ناگهانی همچون ابرها بر سر آنها سایه افکن می شود و مخصوصا از آنجا که انسان با مشاهده ابر انتظار ریزش باران رحمت را دارد،هنگامی که عذابی به صورت صاعقه و مانند آن از آن فرود آید دردناکتر است(توجه داشته باشید که عذاب بعضی از اقوام پیشین نیز به صورت صاعقه هایی بود که از ابرها فرود آمد) (۲).

اما بنا بر تفسیر اول ممکن است اشاره به عقیده خرافی کفار باشد که گمان می کردند خداوند گاهی از آسمان نازل می شود،در حالی که ابرها بر او سایه افکن می باشند. (۳)

و در پایان آیه،می فرماید:"و همه کارها به سوی خدا باز می گردد"(وَ إِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

امور مربوط به ارسال پیامبران و نزول کتابهای آسمانی و تبیین حقایق بازگشت به او می کند همانگونه که امر حساب و مجازات و کیفر و پاداش به او باز می گردد.

***

۱- ۱) در تفسیر اول تقدیری نیست و در تفسیر دوم و سوم کلمه"امر"قبل از"اللّٰه"باید تقدیر گرفته شود.

۲- ۲ و ۳) به آیه ۱۸۹ سوره شعراء و تفسیر آن در جلد ۱۵"تفسیر نمونه"مراجعه شود.

۳-

نکته:

رؤیت خداوند غیر ممکن است!

بی شک مشاهـده حسـی تنها در مورد اجسامی صورت می گیرد که دارای رنگ و مکان و محل است بنا بر این در مورد ذات خداوند که ما فوق زمان و مکان است معنی ندارد.

ذات پاک او نه در دنیا با این چشم دیـده می شود و نه در آخرت دلایل عقلی این مساله به قدری روشن است که ما را بی نیاز از شرح و بسط می کند:

ولی با این حال متاسـفانه جمعی از دانشمندان اهل سنت به استناد بعضی از احادیث ضعیف و پاره ای از آیات متشابه اصرار بر این دارنـد که خداونـد در قیـامت بـا همین چشم دیـده می شود و در قالب جسـمی در می آیـد و دارای رنگ و مکان است و بعضـا آیه مـورد بحث را نـاظر به این معنی دانسـته انـد و شایـد توجه به این حقیقت ندارنـد که چه مفاسـد و مشـکلاتی از این رهگذر به وجود می آید.

البته مشاهده خداوند با چشم دل هم در این جهان ممکن است و هم در جهان دیگر و مسلما در قیامت که ذات پاک او ظهور و بروز قویتری دارد این مشاهده قویتر خواهد بود.

در حـدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در پاسـخ این سؤال"آیا خداونـد در قیامت دیده می شود"فرمود:منزه است خداوند از چنین چیزی و بسیار منزه است سپس افزود

ان الأبصار لا تدرک الا ما له لون و کیفیت و اللّه تعالی خالق الالوان و الکیفیه ،چشـمها جز چیزهایی که دارای رنگ و کیفیت است نمی بیند در حالی که خداوند خالق رنگها و کیفیتها است (۱).

درباره عدم امکان رؤیت خداوند در دنیا و آخرت ذیل آیات مختلف تفسیر نمونه از جمله ذیل آیه ۱۰۳ سوره انعام(لاٰ تُدْرِکُهُ الْأَبْصٰارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصٰارَ) شـرح کافی داده شده و از آن مشـروح تر در جلد چهارم پیام قرآن از صـفحه ۲۲۱ تا ۲۵۰ بحث شده است

ص :۸۸

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۷۵۳.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۱]

اشاره

سَلْ بَنِی إِسْرٰائِیلَ کَمْ آتَیْنٰاهُمْ مِنْ آیَهٍ بَیِّنَهٍ وَ مَنْ یُبَدِّلْ نِعْمَهَ اَللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُ فَإِنَّ اَللّٰهَ شَدِیدُ اَلْعِقٰابِ (۲۱۱)

ترجمه:

۲۱۱-از بنی اسرائیل بپرس:"چه اندازه نشانه های روشن به آنها دادیم؟"(ولی آنان،نعمتها و امکانات مادی و معنوی را که خداوند در اختیارشان گذاشته بود،در راه غلط به کار گرفتند.) و کسی که نعمت خدا را،پس از آنکه به سراغش آمد،تبدیل کند(و در مسیر خلاف به کار گیرد،گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد)که خداوند شدید العقاب است.

تفسیر:

تبدیل نعمت به عذاب

این آیه در حقیقت،یکی از مصادیق آیات گذشته است،چرا که در آیات گذشته سخن از مؤمنان و کافران و منافقان بود،کافرانی که بر اثر لجاجت،آیات و دلایل روشن را نادیده گرفته به بهانه جویی می پرداختند،و بنی اسرائیل یکی از مصادیق واضح این معنی هستند.

می فرماید:"از بنی اسرائیل بپرس،چه نشانه های روشنی به آنها دادیم؟"ولی آنها این نشانه های روشن را نادیده گرفتند،و نعمتهای الهی را در راه غلط صرف کردند(سَلْ بَنِی إِسْرٰائِیلَ کَمْ آتَیْنٰاهُمْ مِنْ آیَهٍ بَیِّنَهٍ).

سپس می افزاید:"کسی که نعمت خدا را بعد از آنکه به سراغ او آمد تبدیل کند(و از آن سوء استفاده نماید،گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد)زیرا خداوند شدید العقاب است"(وَ مَنْ یُبَدِّلْ نِعْمَهَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُ فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقٰابِ).

منظور از"تبدیل نعمت"این است که انسان امکانات و منابع مادی و معنوی را که در اختیار دارد،در مسیرهای انحرافی و گناه به کار گیرد،و می دانیم خداوند به

بنی اسـرائیل انواع نعمتهـا را ارزانی داشت،پیامبران بزرگ،زمامـداران نیرومنـد، امکانات مادی فراوان،ولی آنها نه از آن مربیان الهی بهره گرفتنـد،و نه از مواهب مادی اسـتفاده صـحیح کردند و به این ترتیب مرتکب تبدیل نعمت شدند،و نیز به همین دلیل در دنیا سرگردان گشتند و در قیامت عذاب دردناکی در انتظار دارند.

اینکـه می فرمایـد:" سَـلْ بَنِی إِسْـرائِیلَ "(از بنی اسـرائیل بـپرس)برای این است که هم از آنهـا اعـتراف گرفته شـود و هم درس عبرتی برای مسلمانان و هشدار به کسانی باشد که از نعمتها و مواهب الهی بهره گیری لازم را نمی کنند.

مسـاله تبـدیل نعمت،و سـرنوشت دردنـاک ناشـی از آن منحصـر به بنی اسـرائیل نیست،هر قوم و ملتی گرفتـار آن شود،گرفتـار عذاب شدید الهی در این جهان و جهان دیگر خواهد شد.

هم اکنون دنیـای صـنعتی گرفتـار این بـدبختی بزرگ است زیرا بـا اینکه خداونـد مواهب و نعمتهـا و امکاناتی در اختیار انسان امروز قرار داده که در هیـچ دورانی از تاریـخ سـابقه نداشـته است ولی به خـاطر دوری از تعلیمات الهی پیامبران گرفتار تبـدیل نعمت شده و آنها را به صورت وحشتناکی در راه فنا و نیستی خود به کار گرفته و از آن مخرب ترین اسلحه ها را برای ویرانی جهان ساخته و یا از قدرت مادی خویش برای توسعه ظلم و استعمار و استثمار بهره گرفته و دنیا را به جایگاهی ناامن از هر نظر مبدل کرده است.

نعمت خـدا در این آیه می تواند اشاره به آیات الهی باشد،و تبدیل آن همان تحریف آن است،و یا معنی وسـیعی داشـته باشـد که امکانات و مواهب الهی را نیز شامل گردد،و ترجیح با معنی دوم است.

***

[سوره البقره (٢): آیه ٢١٢]

اشاره

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا اَلْحَيَاةُ اَلدُّنْيَا وَ يَسْخَرُونَ مِنَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ وَ اَللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (٢١٢)

ترجمه:

٢١٢-زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است،از این رو افراد با ایمان را(که گاهی دستشان تهی است)،مسخره می کنند،در حالی که پرهیزکاران در قیامت بالاتر از آنان هستند،(چرا که ارزشهای حقیقی در آن جا آشکار می گردد،و صورت عینی به خود می گیرد،)و خداوند، هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می دهد.

شان نزول:

"ابن عباس"مفسر معروف می گوید:این آیه درباره اقلیت اشرافی و رؤسای قریش نازل شد که زندگی بسیار مرفه ای داشتند،و جمعی از مؤمنان ثابت قدم آغاز اسلام همچون عمار و بلال و...را که از نظر زندگی مادی فقیر و تهیدست بودند به باد استهزاء و مسخره می گرفتند و می گفتند اگر پیامبر ص شخصیتی داشت و از طرف خدا بود،اشراف و بزرگان از او پیروی می کردند،آیه فوق نازل شد و به سخنان بی اساس آنها پاسخ داد.

تفسیر:

کافران دنیاپرست

شان نزول بالا-که می گوید آیه ناظر به اشراف خودخواه قریش است مانع از آن نیست که یک قاعده کلی و عمومی از آن استفاده کرده یا آن را مکمل آیه پیشین درباره یهود بدانیم.آیه می گوید:"زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است" (زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الحيوه الدنيا).

لذا از باده غرور سر مست شده"و افراد با ایمان را که احیانا دستشان تهی

است به باد مسخره می گیرند"(وَ یَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا).

این در حالی است"که این افراد با ایمان و تقوا در قیامت برتر از آنها هستند" (آنها در اعلی علیین بهشت اند و اینها در درکات جهنم)(وَ الَّذِینَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ).

زیرا در آن جهان مقامات معنوی صورت عینی به خود می گیرد و مؤمنان در درجات بالایی قرار خواهند گرفت،آنها گویی بر فراز آسمانها سیر می کنند در حالی که اینها در اعماق زمین می روند.

و این جای تعجب نیست"زیرا خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد"(وَ اللّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ).

اینها در حقیقت بشارت و آرامش است برای مؤمنان فقیر و هشدار و تهدیدی است برای ثروتمندان مغرور و بی ایمان.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اخیر اشاره به این باشد که خداوند در آینده به مؤمنان روزی بی حساب می دهد همانگونه که با پیشرفت اسلام این معنی تحقق یافت.

بی حساب بودن روزی خداوند به افراد با ایمان اشاره به این است که هرگز پاداشها و مواهب الهی به اندازه اعمال ما نیست بلکه مطابق کرم و لطف اوست و می دانیم لطف و کرمش حد و حدود ندارد.

نکته:

همیشه افراد بی ایمان و دنیاپرست که سخت فریفته زرق و برق دنیا می باشند و افق دیدشان از چهار دیواری ماده فراتر نمی رود امکانات مادی را مقیاس ارزیابی همه ارزشها می دانند و به همین دلیل در فکر کوتاه و علیل آنها کسانی که دستشان از ثروت تهی است فاقد شخصیت هستند و لذا آنها را به باد مسخره می گیرند در حالی که صاحبنظران با ایمان که بدین مشت خاک نظری ندارند

ص: ۹۲

ارزشهای مادی را در برابر ارزشهای معنوی بی رنگ می بینند و به آنها همچون بازیچه کودکان می نگرند.و اگر طالب مواهب مادی دنیا هستند برای این است که آخرت را در لابلای آن جستجو می کنند.

در اینجا یک سؤال باقی می ماند که فعل مجهول "زین "(زینت داده شده است)چه معنی دارد و فاعل آن کیست؟کیست که زندگی دنیا را در نظر کافران زینت داده است؟پاسخ این سؤال را در ذیل آیه ۱۴ سوره آل عمران مطالعه خواهید نمود.

***

ص :۹۳

[سوره البقره (٢): آیه ٢١٣]

اشاره

کٰانَ اَلنّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَبَعَثَ اَللّٰهُ اَلنَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ اَلنّٰاسِ فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اِخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ اَلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ اَلْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اَللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٢١٣)

ترجمه:

٢١٣-مردم(در آغاز)یک دسته بودند،(و تضادی در میان آنها وجود نداشت.بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد،در این حال)خداوند، پیامبران را برانگیخت،تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی،که به سوی حق دعوت می کرد،با آنها نازل نمود،تا در میان مردم،در آنچه اختلاف داشتند،داوری کند.

(افراد با ایمان،در آن اختلاف نکردند،)تنها(گروهی از)کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند،و نشانه های روشن به آنها رسیده بود،به خاطر انحراف از حق و ستمگری،در آن اختلاف کردند.خداوند،آنهایی را که ایمان آورده بودند،به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود،به فرمان خودش،رهبری نمود.(اما افراد بی ایمان،هم چنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند.)و خدا،هر کس را بخواهد،به راه راست هدایت می کند.

تفسیر:

راه وصول به وحدت

بعد از بیان حال مؤمنان و منافقان و کفار در آیات پیشین،در این آیه به سراغ یک بحث اصولی و کلی و جامع در مورد پیدایش دین و مذهب و اهداف و مراحل مختلف آن می رود.

نخست می فرماید:"انسانها(در آغاز)همه امت واحدی بودند"(کٰانَ النّٰاسُ

أَمَّةً وٰاحِدَةً

). (۱)

و در آن روز تضادی در میان آنها وجود نداشت،زندگی بشر و اجتماع او ساده بود،فطرتها دست نخورده،و انگیزه های هوی و هوس و اختلاف و کشمکش در میان آنها ناچیز بود،خدا را طبق فرمان فطرت می پرستیدند و وظایف ساده خود را در پیشگاه او انجام می دادند(این مرحله اول زندگانی انسانها بود)،که احتمالا فاصله میان زمان آدم و نوح را پر می کرد.

سپس زندگی انسانها شکل اجتماعی به خود گرفت و می باید هم چنین شود زیرا انسان برای تکامل آفریده شده و تکامل او تنها در دل اجتماع تامین می گردد(و این مرحله دوم زندگی انسانها بود).

ولی به هنگام ظهور اجتماع،اختلافها و تضادها به وجود آمد چه از نظر ایمان و عقیده و چه از نظر عمل و تعیین حق و حقوق هر کس و هر گروه در اجتماع و در اینجا بشر تشنه قوانین و تعلیمات انبیاء و هدایتهای آنها می گردد تا به اختلافات او در جنبه های مختلف پایان دهد(این مرحله سوم بود).

"در اینجا خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت دهند و انذار کنند" (فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ).

(و این مرحله چهارم بود.) در این هنگام انسانها با هشدارهای انبیاء و توجه به مبدأ و معاد و جهان دیگر که در آنجا پاداش و کیفر اعمال خویش را در می یابند برای گرفتن احکام الهی و قوانین صحیح که بتواند به اختلافات پایان دهد و سلامت جامعه و سلامت انسانها را تامین کند آمادگی پیدا کردند.و لذا می فرماید:"خداوند با آنها کتاب آسمانی به حق نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند حکومت کند

---

۱ - ۱) "امت"به معنی هر جماعتی است که نوعی رابطه و وحدت در میان آنها باشد خواه وحدت دینی یا از نظر زمان و مکان(مفردات راغب)درباره معنی امت در آیات مناسب،بحث بیشتری آمده است.

"(وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّٰاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ).

و به این ترتیب ایمان به انبیاء و تمسک به تعلیمات آنها و کتب آسمانی،آبی بر آتش اختلافات فرو ریخت و آن را خاموش ساخت(و این مرحله پنجم بود).

این وضع مدتی ادامه یافت ولی کم کم وسوسه های شیطانی و امواج خروشان هوای نفس کار خود را در میان گروهی کرد و با تفسیرهای نادرست تعلیمات انبیاء و کتب آسمانی و تطبیق آنها بر خواسته های دلشان،پرچم اختلاف را بار دیگر برافراشتند ولی این اختلاف با اختلافات پیشین فرق داشت سرچشمه اختلافات پیشین جهل و بی خبری بود که با بعثت انبیاء و نزول کتب آسمانی بر طرف گردید در حالی که سرچشمه اختلافات بعد همان ستمگری و لجاجت و انحراف آگاهانه از راه حق و در یک کلمه"بغی"بود و لذا در ادامه این آیه می فرماید:

"در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که کتاب آسمانی را دریافت داشته بودند و بینات و نشانه های روشن به آنها رسیده بود آری آنها به خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند"(وَ مَا اخْتَلَفَ فِیهِ إِلاَّ الَّذِینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ الْبَیِّنٰاتُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ).

(و این مرحله ششم بود.) در اینجا مردم به دو گروه تقسیم شدند مؤمنان راستین که در برابر حق تسلیم بودند آنها برای پایان دادن به اختلافات جدید به کتب آسمانی و تعلیمات انبیاء بازگشتند و به حق رسیدند و لذا می فرماید:"خداوند،مؤمنان از آنها را به حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتند به فرمان خود هدایت فرمود"(در حالی که افراد بی ایمان و ستمگر و خودخواه هم چنان در گمراهی و اختلاف باقی ماندند)(فَهَدَی اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ).

(و این مرحله هفتم بود.) و در پایان آیه می فرماید:"خداوند هر که را بخواهد(و لایق ببیند)به راه

مستقیم هدایت می کند"(وَ اللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ).

اشاره به اینکه مشیت الهی که آمیخته با حکمت اوست گزاف و بی حساب نیست و از هر گونه تبعیض ناروا بر کنار است.

تمام کسانی که دارای نیت پاک و روح تسلیم در برابر حق اند مشمول هدایتهای او می شوند.اشتباهات عقیدتی آنها اصلاح می گردد و از روشن بینی های مخصوصی برخوردار می شوند بر توفیق آنان برای یافتن راه راست می افزاید و آنها را از اختلافات و مشاجرات دنیا پرستان بی ایمان بر کنار می دارد و آرامش روح و اطمینان خاطر و سلامت جسم و جان به آنها می بخشد.

***

نکته ها:

اشاره

1-دین و اجتماع

از آیه فوق به خوبی این حقیقت استفاده می شود که دین و جامعه بشری در حقیقت ناگسستنی هستند هیچ جامعه ای نمی تواند بدون مذهب و ایمان به خدا و رستاخیز زندگی صحیحی داشته باشد.

قوانین بشری،علاوه بر اینکه غالبا مایه اختلاف و پراکندگی ملتهاست،چون ضامن اجرایی از درون،یعنی ایمان به خدا،سرچشمه نمی گیرد،تنها یک مسئولیت برون ذاتی ایجاد می کند و نمی تواند بطور کامل به اختلافات و تضادها پایان دهد،آزمایشهای انسانی در این چند قرن اخیر این حقیقت را به خوبی ثابت کرده است و دنیای به اصطلاح متمدن اما فاقد ایمان،مرتکب فجایع و گناهانی می شود که هیچ گاه در جامعه عقب افتاده دیده نشده است.

ضمنا منطق اسلام در عدم جدایی دین از سیاست،یعنی تدبیر جامعه اسلامی نیز روشن می شود.

ص :97

۲–آغاز پیدایش شریعت

از آیه فوق،به طور ضـمنی این حقیقت نیز روشن شـد که آغاز پیدایش دین و مذهب به معنی واقعی کلمه،همان زمان پیدایش جـامعه انسـانی به معنی حقیقی بوده است،بنـا بر این جای تعجب نیست که نخستین پیامبر اولوا العزم و صاحب کتاب و قانون و شریعت،حضرت نوح ع بوده است نه حضرت آدم.

۳–خاورمیانه مرکز پیدایش مذاهب بزرگ

از آیه فوق جواب این سؤال را هم می توان پیـدا کرد که چرا تمـام ادیـان بزرگ الهی از منطقه خاورمیانه برخاسـته انـد؟(آیین اسـلام،آیین مسـیحیت،آیین یهـود و آیین ابراهیم و...)زیرا به گـواهی تاریـخ گـاهواره تمـدن بشـری در این منطقه از جهـان به حرکت در آمد و نخستین تمدنهای بزرگ از این منطقه برخاسـتند،و با توجه به رابطه مستحکم دین و تمدن و نیاز مبرم جوامع متمدن به مذهب،برای پیشگیری از اختلافات و تضادهای مخرب،معلوم می شود که باید مذاهب از اینجا برخیزند.

و اگر می بینیم اسـلام از محیط عقب مانده ای همچون مکه و مدینه آن روز برخاست به خاطر این بود که:این منطقه به سر راه چنـد تمـدن بزرگ آن زمـان قرار داشت،تمـدن ایران و بـاقی مانـده تمـدن بابل در شـمال شـرقی جزیره العرب،تمـدن روم در شمال،تمدن مصر باستان در شمال غربی،و تمدن یمن در جنوب.

در واقع مرکز ظهور اسلام،مرکز دایره ای است،که تمام تمدنهای مهم آن زمان در اطراف آن جای می گیرند(دقت کنید).

۴–پایان دادن به اختلافات،یکی از مهمترین اهداف دین و مذهب

آیینهای الهی اهداف زیادی را،از جمله تهذیب نفوس انسانی و رسانیدن او به مقام قرب الهی،تعقیب می کند،ولی مسـلما یکی از مهمترین اهداف،رفع اختلافات بوده است.

زیرا همیشه نژادها،قومیتها،و زبان و مناطق جغرافیایی عامل جدایی جوامع

انسانی بوده،چیزی که می توانـد به عنوان یک حلقه اتصال همه فرزنـدان آدم را از هر نژاد و زبان و قومیت و منطقه جغرافیایی به هم پیونـد دهد،آیینهای الهی است،که تمام این مرزها را در هم می شـکند،و همه انسانها را زیر یک پرچم جمع می کند که نمونه آن را در مراسم عبادی سیاسی حج می توان مشاهده کرد.

و اگر می بینیم پـاره ای از مـذاهب،عامـل اختلاـف و درگیری شـده انـد،به خـاطر آمیخته شـدن آنهـا بـا خرافـات و تعصـبهای کورکورانه است، و گر نه مذاهب دست نخورده آسمانی،همه جا عامل وحدت به شمار می آید.

۵-دلیلی بر عصمت پیامبران

"علامه طباطبایی"در"المیزان"بعـد از آنکه معصوم بودن پیامبران را به سه شاخه تقسـیم می کنـد ۱-عصـمت از خطا به هنگام دریافت وحی ۲-عصمت از خطا در تبلیغ رسالت ۳-عصـمت از گناه و آنچه مایه هتک حرمت عبودیت است و می گوید:آیه مورد بحث دلیل بر عصـمت از خطا در تلقی وحی و تبلیغ رسالت است زیرا هـدف از بعثت آنها این بوده که مردم را بشارت و انـذار دهنـد و حق در اعتقاد و عمل را روشن سازنـد و از این طریق آنها را هدایت کنند و مسـلما این هدف بدون عصـمت در تلقی وحی و تبلیغ رسالت ممکن نیست.

شـاخه سـوم عصـمت را نیز از آیه می تـوان اسـتفاده کرد چرا که اگر خطـایی در تبلیغ رسـالت صورت گیرد خود عـاملی برای اختلاف خواهد بود و اگر ناهماهنگی میان عمل و گفتار مبلغان وحی از طریق عصـیان حاصل شود آن نیز عامل اختلاف است بنا بر این از آیه فوق می توان اشاراتی به عصمت در هر سه بخش استفاده کرد. (۱)

***

ص: ۹۹

۱- ۱) اقتباس از المیزان،جلد ۲ صفحه ۱۳۴.(ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره).

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۴]

اشاره

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا اَلْجَنَّهَ وَ لَمّٰا يَأْتِكُمْ مَثَلُ اَلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ اَلْبَأْسٰاءُ وَ اَلضَّرّٰاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتّٰى يَقُولَ اَلرَّسُولُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتىٰ نَصْرُ اَللّٰهِ أَلاٰ إِنَّ نَصْرَ اَللّٰهِ قَرِيبٌ (۲۱۴)

ترجمه:

۲۱۴-آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید،بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟!همانان که گرفتاریها و ناراحتیها به آنها رسید،و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند:"پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!"(در این هنگام،تقاضای یاری از او کردند،و به آنها گفته شد:)آگاه باشید،یاری خدا نزدیک است!

شان نزول:

بعضی از مفسران گفته اند:هنگامی که در جنگ احزاب ترس و خوف و شدت بر مسلمانان غالب شد و در محاصره قرار گرفتند این آیه نازل شد و آنان را به صبر و استقامت دعوت نمود و وعده یاری نصرت به آنها داد و نیز گفته شده هنگامی که مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند"عبد اللّٰه بن ابی"به آنها گفت تا کی خود را به کشتن می دهید اگر محمد پیغمبر بود خداوند یاران او را گرفتار اسارت و قتل نمی کرد در این موقع آیه فوق نازل شد (۱).

تفسیر:

بدون امتحان وارد بهشت نمی شوید!

از آیه فوق چنین بر می آید که جمعی از مؤمنان می پنداشتند عامل اصلی ورود در بهشت تنها اظهار ایمان به خداست و به دنبال آن نباید ناراحتی و رنجی را متحمل شوند و بی آنکه تلاش و کوشش به خرج دهند خداوند همه کارها را روبراه

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ صفحه ۳۰۸.

خواهد کرد و دشمنان را نابود خواهد ساخت.

قرآن در برابر این تفکر نادرست به سنت همیشگی خداوند اشاره کرده می فرماید:"آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید بی آنکه حوادثی همچون حوادث سخت گذشتگان به شما برسد"(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ).

"همانها که شدائد و زیانهای فراوان به آنها رسید و آن چنان ناراحت و متزلزل شدند که پیامبر الهی و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند پس یاری خدا کی خواهد آمد"(مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اللّهِ).

و چون آنها نهایت استقامت خود را در برابر این حوادث به خرج دادند و دست به دامن الطاف الهی زدند به آنها گفته شد:"آگاه باشید یاری خدا نزدیک است"(أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّهِ قَرِيبٌ).

"باساء"از ماده"باس"به گفته"معجم مقاییس اللغه" در اصل به معنی شدت و مانند آن است و به هر گونه رنج و عذاب و ناراحتی گفته می شود،و به افراد شجاع که در میدان جنگ شدیدا مقاومت می کنند،"بئیس"یا"ذو الباس"گفته می شود.

و"ضراء"به گفته"راغب"در"مفردات"نقطه مقابل سراء یعنی آنچه مایه مسرت و موجب منفعت است،می باشد،بنا بر این هر گونه زیانی که دامنگیر انسان بشود در امور جانی و مالی و عرضی و امثال آن را شامل می گردد.

جمله" مَتى نَصْرُ اللّهِ "(یاری خدا کی می آید؟)که از سوی پیامبران و مؤمنان در مواقع نهایت شدت گفته می شد،به معنی شک و تردید در این موضوع،یا اعتراض و ایراد نیست،بلکه به عنوان تقاضا و انتظار،مطرح می شده است،و لذا به دنبال آن،از سوی خداوند به آنها بشارت داده می شد که یاری خدا نزدیک است.

این احتمال که جمله" مَتى نَصْرُ اللّهِ "از سوی گروهی از مؤمنان باشد،و جمله(أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّهِ قَرِيبٌ)از سوی پیامبر خدا ص که بعضی از مفسران ذکر

کرده اند بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال آیه فوق به یکی از سنن الهی که در همه اقوام جاری بوده است اشاره می کند و به مؤمنان در همه قرون و اعصار هشدار می دهد که برای پیروزی و موفقیت و نایل شدن به مواهب بهشتی،باید به استقبال مشکلات بروند و فداکاری کنند و در حقیقت،این مشکلات آزمونی است که مؤمنان را پرورش می دهد و صاحبان ایمان راستین را از متظاهران به ایمان،آشکار می سازد.

تعبیر به" اَلَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ "(کسانی که پیش از شما بودند)به مسلمانان می گوید:این تنها شما نیستید که گرفتار انواع مشکلات از سوی دشمنان در تنگناهای زندگی شده اید،بلکه اقوام پیشین نیز،گرفتار همین مشکلات و شدائد بوده اند تا آنجا که گاهی کارد به استخوانشان می رسید و فریاد استغاثه آنها بلند می شد.

اصولا رمز تکامل و ترقی انسانها همین است،افراد و امتها باید در کوره های سخت حوادث قرار بگیرند،و همچون فولاد آبدیده شوند،استعدادهای درونی آنها شکوفا گردد،و ایمانشان به خدا قویتر شود ضمنا افراد لایق و مقاوم و با ایمان، از افراد نالایق شناخته شوند و صفوفشان از هم جدا گردد،این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم ص پایان می دهیم.

"خباب بن ارت"که از مجاهدان راستین صدر اسلام بود می گوید:خدمت پیامبر ص از آزار مشرکان شکایت کردم فرمود:امتهایی که پیش از شما بودند با انواع بلاها شکنجه می شدند،ولی این امر هرگز آنها را از دینشان منصرف نمی کرد تا آنجا که اره بر سر بعضی از آنها می گذاردند و آنها را به دو پاره تقسیم می کردند...به خدا سوگند که برنامه دین خدا کامل می شود و به پیروزی می رسد تا آنجا که یک نفر سوار،فاصله میان صنعاء و حضرموت(و بیابانهای مخوف عربستان را)طی می کند،و از هیچ چیز جز خدا نمی ترسد...ولی شما عجله می کنید (۱).

۱- ۱) الدر المنثور،جلد ۱ صفحه ۲۴۳ و تفسیر کبیر جلد ۶ صفحه ۲۰.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۵]

اشاره

یَسْـئَلُونَکَ مٰا ذٰا یُنْفِقُونَ قُلْ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ فَلِلْوٰالِدَیْنِ وَ اَلْأَقْرَبِینَ وَ اَلْیَتٰامیٰ وَ اَلْمَسٰاکِینِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِیلِ وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ بِهِ عَلِیمٌ (۲۱۵)

ترجمه:

۲۱۵-از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند؟بگو:"هر خیر و نیکی(و سرمایه سودمند مادی و معنوی)که انفاق می کنید،باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد."و هر کار خیری که انجام دهید،خداوند از آن آگاه است.(لازم نیست تظاهر کنید،او می داند).

شان نزول:

"عمرو بن جموح"پیر مردی بزرگ و ثروتمند بود به پیامبر عرض کرد:از چه چیز صدقه بدهم و به چه کسانی؟ آیه فوق نازل شد و به او پاسخ گفت (۱).

تفسیر:

از چه چیز باید انفاق کرد؟

در قرآن مجید آیات فراوانی-مخصوصا در سوره بقره-درباره انفاق و بخشش در راه خدا آمده است و برای این کار پاداشها و فضیلتهای بزرگی ذکر شده همین امر سبب می شد که درباره جزئیات این کار از پیامبر سؤال کنند و بدانند از چه چیزهایی و در مورد چه کسانی انفاق کنند؟ لذا در آیه مورد بحث می فرماید:"از تو سؤال می کنند چه چیز را انفاق کنند" (یَسْئَلُونَکَ مٰا ذٰا یُنْفِقُونَ).

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۰۹ و روح المعانی،جلد ۲ صفحه ۹۱ و تفسیر کبیر،جلد ۶ صفحه ۲۳.

سپس می افزاید"بگو هر خیر و نیکی(و هر گونه سرمایه سودمند مادی و معنوی)که انفاق می کنید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه باید باشد"(قُلْ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوٰالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتٰامىٰ وَ الْمَسٰاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ).

مسلما ذکر این پنج طایفه به عنوان بیان مصداقهای روشن است و گر نه منحصر به آنها نمی باشد بنا بر این پاسخ آنها در حقیقت این است که هم اشیایی که از آن انفاق می کنند دایره وسیعی دارد و هم کسانی که به آنها انفاق می شود.

در مورد اول با ذکر کلمه"خیر"که هر نوع کار و مال و سرمایه مفیدی را شامل می شود پاسخ کامل و جامعی به سؤال آنها داده شده و حتی امور معنوی همچون علم را نیز در بر می گیرد،هر چند مصداق مهم آن در مورد انفاق،اموال است.

و در مورد دوم در عین گسترده بودن مورد انفاق اولویتها نیز بیان شده است مسلما پدر و مادر و سپس نزدیکان نیازمند در این مساله اولویت دارند و بعد از آنها یتیمان و سپس نیازمندان و حتی کسانی را که ذاتا فقیر نیستند ولی بر اثر حادثه ای مثل تمام شدن مخارج در سفر نیازمند شده اند شامل می شود.

در پایان آیه می فرماید:"و هر کار خیری انجام می دهید خداوند از آن آگاه است"(وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ).

لزومی ندارد تظاهر کنید،و مردم را از کار خویش آگاه سازید،چه بهتر که برای اخلاص بیشتر انفاقهای خود را،پنهان سازید،زیرا کسی که پاداش می دهد از همه چیز با خبر است،و کسی که جزا به دست اوست حساب همه نزد اوست.

جمله" وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ "معنی وسیعی دارد که تمام اعمال خیر را شامل می شود نه تنها انفاق در راه خدا که هر کار نیکی را خداوند می داند،می بیند و پاداش خیر می دهد.

***

نکته:

هماهنگی سؤال و جواب در آیه

بعضی تصور کرده اند که سؤال کنندگان در این آیه،از اشیایی که انفاق باید کرد،پرسش کرده اند،ولی جواب از مصارف و کسانی که مورد انفاق قرار می گیرند داده شده،و این به خاطر این است که شناخت مورد،مهمتر بوده است. ولی این یک اشتباه است زیرا قرآن هم پاسخ از سؤال آنها داده و هم موارد انفاق را روشن ساخته است و این از فنون فصاحت است که هم پاسخ سؤال داده شود و هم به مساله مهم دیگری که مورد نیاز بوده اشاره شود.

به هر حال جمله "مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ "(آنچه از نیکیها انفاق می کنید)می گوید:

انفاق از هر موضوع خوبی می تواند باشد،و تمام نیکیها را شامل می شود،خواه از اموال باشد یا خدمات،از موضوعات مادی باشد یا معنوی.

در ضمن تعبیر "خیر"آن هم به صورت مطلق،نشان می دهد که مال و ثروت ذاتا چیز بدی نیست،بلکه یکی از بهترین وسایل خیر است،مشروط به اینکه به نیکی از آن بهره گیری شود.

و نیز تعبیر به"خیر"ممکن است به این نکته هم اشاره داشته باشد که انفاقها باید از هر گونه منت و آزار و کارهایی که حیثیت اشخاص مورد انفاق را مخدوش می کند،برکنار باشد به طوری که بتوان به عنوان"خیر"مطلق از آن یاد کرد.

***

ص: ۱۰۵

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۶]

اشاره

کُتِبَ عَلَیْکُمُ اَلْقِتٰالُ وَ هُوَ کُرْهٌ لَکُمْ وَ عَسیٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسیٰ أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ (۲۱۶)

ترجمه:

۲۱۶-جهاد در راه خدا،بر شما مقرر شده،در حالی که برایتان ناخوشایند است.چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید،حال آنکه خیر شما در آن است.و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است.و خدا می داند،و شما نمی دانید.

تفسیر:

بذل جان و مال

آیه گذشته عمدتا در مورد انفاق اموال بود و در این آیه سخن از انفاق جانها در راه خداست و این هر دو در میدان فداکاری دوش به دوش یکدیگر قرار دارند.

می فرماید:"جنگ(با دشمن)بر شما مقرر شده است در حالی که از آن اکراه دارید"(کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتٰالُ وَ هُوَ کُرْهٌ لَکُمْ).

تعبیر به"کتب"(نوشته شده)اشاره به حتمی بودن و قطعی بودن این فرمان الهی است.

"کره"گر چه معنی مصدری دارد ولی در اینجا به معنی اسم مفعول یعنی مکروه است و مکروه بودن و ناخوشایند بودن جنگ اگر چه با دشمن و در راه خدا بوده باشد،برای انسانهای معمولی یک امر طبیعی است.زیرا در جنگ هم تلف اموال و هم نفوس و هم انواع جراحتها و مشقتهاست،البته برای عاشقان شهادت در راه حق و کسانی که در سطح بالایی از معرفت قرار دارند جنگ با دشمنان حق شربت گوارایی است که همچون تشنه کامان به دنبال آن می روند و مسلما حساب آنها از حساب توده مردم مخصوصا در آغاز اسلام جداست.

ص:۱۰۶

سپس به یک قانون کلی و اصل اساسی که حاکم بر قوانین تکوینی و تشریعی خداوند است اشاره می کند،می فرماید:"چه بسا شما از چیزی اکراه داشته باشید در حالی که برای شما خیر است و مایه سعادت و خوشبختی"(وَ عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ).

به عکس کناره گیری از جنگ و عافیت طلبی ممکن است خوشایند شما باشد در حالی که واقعا چنین نیست"چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما شر است"(وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ).

و در پایان می فرماید:"و خدا می داند و شما نمی دانید"(وَ اللّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ).

پروردگار جهان با این لحن قاطع می گوید که افراد بشر نباید تشخیص خودشان را در مسائل مربوط به سرنوشتشان حاکم سازند چرا که علم آنها از هر نظر محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات همچون قطره ای در برابر دریاست،همانگونه که در قوانین تکوینی خداوند از اسرار آفرینش همه اشیاء با خبر نیستند و گاه چیزی را بی خاصیت می شمرند در حالی که پیشرفت علوم فواید مهم آن را آشکار می سازد همچنین در قوانین تشریعی بسیاری از مصالح و مفاسد را نمی دانند لذا ممکن است چیزی را ناخوشایند دارند در حالی که سعادت آنها در آن است یا از چیزی خشنود باشند در حالی که بدبختی آنها در آن است.

آنها با توجه به علم محدود خود در برابر علم بی پایان خداوند نباید در برابر احکام الهی روی در هم کشند باید بطور قطع بدانند که خداوند رحمان و رحیم اگر جهاد و زکات و روزه و حج را تشریع کرده همه به سود آنهاست.

توجه به این حقیقت روح انضباط و تسلیم در برابر قوانین الهی را در انسان پرورش می دهد و درک و دید او را از محیطهای محدود فراتر می برد و به نامحدود یعنی علم بی پایان خدا پیوند می دهد.

ص :۱۰۷

نکته ها:

اشاره

۱-چگونه جهاد ناخوشایند است؟

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه این مساله با فطری بودن اصول احکام الهی سازگار است،اگر جهاد یا امور دیگری همانند آن،فطری است چگونه ممکن است برای طبع انسان ناخوشایند بوده باشد.

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که مسایل فطری هنگامی در انسان تجلی می کند که با شناخت،توأم باشد،مثلا انسان فطرتا طالب سود و مخالف زیان است و این در صورتی است که مصداق سود و زیان را بشناسد ولی اگر در تشخیص آن گرفتار اشتباه شد و موضوع سودمندی را زیان آور پنداشت،مسلما بر اثر این اشتباه،فطرت او گمراه خواهد شد و از آن امر مفید بیزار می شود،عکس این مساله نیز صادق است.

در مورد جهاد افراد سطحی که تنها ضرب و جرح و مشکلات جهاد را می نگرند ممکن است آن را ناخوش داشته باشند،ولی افراد دورنگر که می دانند شرف و عظمت و افتخار و آزادی انسان در ایثار و جهاد است یقینا با آغوش باز از آن استقبال می کنند،همان گونه که افراد ناآگاه از داروهای تلخ و بد طعم بر اثر سطحی نگری متنفرند،اما هنگامی که بیندیشند که سلامت و نجات آنها در آن است،آن را به جان و دل پذیرا می شوند.

۲-یک قانون کلی

آنچه در آیه بالا آمده،منحصر به مساله جهاد و جنگ با دشمنان نیست،بلکه از روی یک قانون کلی و عمومی پرده بر می دارد،و تمام مرارتها و سختیهای اطاعت فرمان خدا را برای انسان سهل و گوارا می سازد،زیرا به مقتضای" وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ "می داند که خداوند آگاه از همه چیز و رحمان و رحیم نسبت به بندگانش در هر یک از دستوراتش،مصالحی دیده است که مایه نجات و سعادت بندگان است،و به این ترتیب بندگان مؤمن همه این دستورات را مانند داروهای شفابخش می نگرند و با جان و دل آن را پذیرا می باشند.

***

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۷ تا ۲۱۸]

اشاره

يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلشَّهْرِ اَلْحَرٰامِ قِتٰالٍ فِيهِ قُلْ قِتٰالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ وَ إِخْرٰاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ اَلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ اَلْقَتْلِ وَ لاٰ يَزٰالُونَ يُقٰاتِلُونَكُمْ حَتّٰى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اِسْتَطٰاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كٰافِرٌ فَأُولٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۲۱۷) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَلَّذِينَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸)

ترجمه:

۲۱۷-از تو،درباره جنگ کردن در ماه حرام،سؤال می کنند،بگو:"جنگ در آن،(گناهی)بزرگ است،ولی جلوگیری از راه خدا(و گرایش مردم به آیین حق)و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام،و اخراج ساکنان آن،نزد خداوند مهم تر از آن است،و ایجاد فتنه،(و محیط نامساعد،که مردم را به کفر،تشویق و از ایمان باز می دارد)حتی از قتل بالاتر است.و مشرکان،پیوسته با شما می جنگند،تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند، ولی کسی که از آیینش برگردد،و در حال کفر بمیرد،تمام اعمال نیک(گذشته)او،در دنیا و آخرت،بر باد می رود،و آنان اهل دوزخند،و همیشه در آن خواهند بود.

۲۱۸-کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده اند،آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

شان نزول:

گفته اند:این آیه در مورد"سریه عبد اللّٰه بن جحش"نازل شده است (۱).

جریان چنین بود که:پیش از جنگ"بدر"پیامبر اسلام"عبد اللّٰه بن جحش"را طلبید و نامه ای به او داد و هشت نفر از مهاجرین را همراه وی نمود،به او فرمان داد پس از آنکه دو روز راه پیمود،نامه را بگشاید،و طبق آن عمل کند،او پس از دو روز طی طریق نامه را گشود و چنین یافت:"پس از آنکه نامه را باز کردی تا"نخله" (زمینی که بین مکه و طایف است)پیش برو و در آنجا وضع قریش را زیر نظر بگیر و جریان را به ما گزارش بده".

"عبد اللّٰه"جریان را برای همراهانش نقل نمود و اضافه کرد:پیامبر مرا از مجبور ساختن شما در این راه منع کرده است،بنا بر این هر کس آماده شهادت است با من بیاید،و دیگران باز گردند همه با او حرکت کردند،هنگامی که به"نخله" رسیدند به قافله ای از قریش برخورد کردند که"عمرو بن حضرمی"در آن بود،چون روز آخر رجب(یکی از ماههای حرام)بود در مورد حمله به آنها به مشورت پرداختند.

بعضی گفتند:اگر امروز هم از آنها دست برداریم وارد محیط حرم خواهند شد و دیگر نمی توان متعرض آنها شد،سرانجام شجاعانه به آنها حمله کردند"عمرو

۱- ۱) "سریه"به آن دسته از جنگهای اسلامی گفته می شود که پیامبر در آن شرکت نداشت. بعضی گفته اند:"سریه"عبارت است از گروهی از لشکر که از ۵ تا ۳۰۰ نفر تشکیل شده باشد. باید توجه داشت که"سریه"از"سری"گرفته شده است که به معنی چیز نفیس و گرانبهاست و چون لشکریانی که چنین ماموریت هایی را پیدا می کنند،از نخبه ها هستند،به این نام نامیده شده اند. "مطرزی"می گوید:"سریه"از"سری"که به معنی حرکت در شب است،گرفته شده به خاطر اینکه آنها غالبا مخفیانه حرکت می کنند. "ابن حجر"در کتاب"ملتقطات"خود همین مطلب را پذیرفته می گوید:"سریه"گروهی از لشکرند که شبانه حرکت می کنند.

بن حضرمی"را کشتند و قافله را با دو نفر نزد پیامبر ص آوردند،پیغمبر به آنان فرمود:من به شما دستور نداده بودم که در ماههای حرام نبرد کنید،و دخالتی در غنائم و اسیران نکرد،مجاهدان ناراحت شدند و مسلمانان به سرزنش آنها پرداختند،مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد ص جنگ و خونریزی و اسارت را در ماههای حرام،حلال شمرده در این هنگام آیه اول نازل شد پس از آنکه این آیه نازل شد"عبد اللّه بن جحش"و همراهانش اظهار کردند که در این راه برای درک ثواب جهاد کوشش کرده اند و از پیامبر پرسیدند که آیا اجر مجاهدان را دارند یا نه؟آیه دوم(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هاجَرُوا ...)نازل گردید.

تفسیر:

جنگ در ماههای حرام

همان گونه که از شان نزول بر می آید و لحن آیه نیز اجمالا به آن گواهی می دهد آیه نخست در صدد پاسخگویی به پاره ای از سؤالات درباره جهاد و استثناهای آن است.

می فرماید:"از تو درباره جنگ کردن در ماههای حرام سؤال می کنند" (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِيهِ).

سپس می افزاید:"به آنها بگو جنگ در آن(گناه)بزرگی است"(قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ).

و به این ترتیب سنتی را که از زمانهای قدیم و اعصار انبیای پیشین در میان عرب در مورد تحریم پیکار در ماههای حرام (رجب،ذی القعده،ذی الحجه و محرم)وجود داشته با قاطعیت امضا می کند.

سپس می فرماید:چنین نیست که این قانون استثنایی نداشته باشد نباید اجازه داد گروهی فاسد و مفسد زیر چتر این قانون هر ظلم و فساد و گناهی را

ص:۱۱۱

مرتکب شوند درست است که جهاد در ماه حرام مهم است"ولی جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام،و خارج کردن و تبعید نمودن ساکنان آن،نزد خداوند از آن مهمتر است"(وَ صَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ وَ کُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ وَ إِخْرٰاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ). (۱)

سپس می افزاید:"ایجاد فتنه(و منحرف ساختن مردم از دین خدا)از قتل هم بالاتر است"(وَ الْفِتْنَهُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ).

چرا که آن،جنایتی است بر جسم انسان و این جنایتی است بر جان و روح و ایمان انسان (۲)و بعد چنین ادامه می دهد که مسلمانان نباید تحت تاثیر تبلیغات انحرافی مشرکان قرار گیرند،زیرا"آنها دائما با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان باز گردانند"(و در واقع به کمترین از این قانع نیستند)(وَ لاٰ یَزٰالُونَ یُقٰاتِلُونَکُمْ حَتّٰی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دِینِکُمْ إِنِ اسْتَطٰاعُوا).

بنا بر این محکم در برابر آنها بایستید،و به وسوسه های آنها در زمینه ماه حرام و غیر آن اعتنا نکنید و بعد به مسلمانان در زمینه بازگشت از دین خدا هشدار جدی داده می گوید:"هر کس از شما مرتد شود و از دینش برگردد،و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت بر باد می رود و آنها اهل دوزخند و جاودانه در آن می مانند"(وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کٰافِرٌ فَأُولٰئِکَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ وَ أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ).

چه مجازاتی از این سختتر و وحشتناکتر که تمام اعمال نیک انسان نابود شود و نه در دنیا و نه در آخرت به حال او مفید نیفتد و گرفتار عذاب جاویدان الهی نیز بشود.

ص:۱۱۲

۱- ۱) بنا به گفته مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"و"قرطبی"در تفسیر"الجامع"،صد مبتداست،و "کفر"و"اخراج اهله"عطف بر آن و"اکبر"خبر می باشد.

۲- ۲) درباره معنی"فتنه"مشروحا در ذیل آیه ۱۹۱ همین سوره بحث کرده ایم.

روشن است اعمال نیک هم برکات و آثاری در دنیا دارد و هم در آخرت، افراد مرتد از همه این آثار محروم می شوند به علاوه ارتداد سبب می شود که تمام آثار ایمان برچیده شود همسرانشان جدا گردند و اموالشان به ارث به بازماندگان آنان برسد.

*** در آیه بعد به نقطه مقابل این گروه اشاره کرده و می فرماید:"کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند(و بر ایمان خود استوار ماندند)آنها امید رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است"(إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّهِ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

آری این گروه در پرتو این سه کار بزرگ(ایمان و هجرت و جهاد)اگر مرتکب اشتباهاتی نیز بشوند(همانگونه که در شان نزول در داستان عبد اللّه بن جحش آمده بود)ممکن است مشمول عنایات و مغفرت الهی گردند (۱).

نکته:

مساله"احباط"و"تکفیر"

"حبط"در اصل به گفته"راغب"در"مفردات"به معنی این است چهار پایی آن قدر بخورد که شکمش باد کند و چون این حالت سبب فساد غذا و بی اثر بودن آن می گردد این واژه به معنی باطل و بی خاصیت شدن به کار می رود لذا در معجم مقاییس اللغه معنی آن را بطلان ذکر کرده است و به همین دلیل در آیه ۱۶ سوره هود هم ردیف باطل ذکر شده می فرماید:

---

۱ – ۱) درباره"مرتد فطری و ملی"ذیل آیه ۱۰۶ سوره نحل بحث کرده ایم و در همین جلد دوم نیز ذیل آیه ۸۹ سوره آل عمران بحثی خواهد آمد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ :"دنیا پرستان کسانی هستند که در آخرت جز آتش بهره ای ندارند و آنچه را در دنیا انجام داده اند بر باد می رود و اعمالشان باطل می شود." و اما"احباط"در اصطلاح متکلمان و علماء عقائد عبارت از این است که ثواب اعمال پیشین بر اثر گناهان از بین برود نقطه مقابل تکفیر که به معنی از بین رفتن کیفر و آثار گناهان پیشین به خاطر اعمال نیک آینده است.

در اینکه آیا احباط و تکفیر در مورد ثواب اعمال صالح و کیفر گناهان صحیح است یا نه در میان علماء عقائد بحث و گفتگو است به گفته مرحوم"علامه مجلسی ره"مشهور میان متکلمان امامیه بطلان احباط و تکفیر است آنها فقط می گویند:ثواب مشروط به آن است که انسان با ایمان از دنیا برود و عقاب مشروط به این است که به هنگام مرگ با اسلام و توبه از دنیا نرود.ولی علماء معتزله نظر به ظواهر بعضی از آیات و روایات معتقد به صحت احباط و تکفیرند (1).

خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب"تجرید العقائد":احباط را باطل شمرده و به دلیل عقل و نقل بر آن استدلال کرده است دلیل عقلی او این است که احباط مستلزم ظلم است(زیرا کسی که ثواب کمتری داشته و گناه بیشتری پس از احباط به منزله کسی خواهد بود که اصلا کار نیک نکرده است و این یک نوع ستم در حق او خواهد بود)و اما دلیل نقلی این است که قرآن با صراحت می گوید: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (2):هر کس به مقدار سنگینی ذره ای کار خیر کند آن را می بیند و هر کس به مقدار سنگینی ذره ای کار شر کند آن را می بیند (3).

۱- ۱) بحار الانوار،جلد ۵ صفحه ۳۳۲.

۲- ۲) سوره زلزله،آیه ۸-۷.

۳- ۳) تجرید العقائد،صفحه ۳۲۷،چاپ مصطفوی.

در میان دانشمندان معتزله ابو هاشم احباط و تکفیر را به هم آمیخته و عنوان موازنه را به وجود آورده است به این معنی که گناه و ثواب را با هم می سنجد و از یکدیگر کسر می کند.

ولی حق این است که احباط و تکفیر امری ممکن می باشد و هیچ گونه ظلمی از آن حاصل نمی گردد،و آیات و روایاتی صریحا بر آن دلالت دارد و به نظر می رسد مخالفت منکران بازگشت به یک نوع"نزاع لفظی"می کند.

توضیح اینکه:گاه می شود انسان سالیان دراز زحمت می کشد و با مشقت فراوان سرمایه ای می اندوزد ولی با یک ندانم کاری و یا یک هوسبازی آن را از دست می دهد یعنی"حسنات"سابق"حبط"می شود.

و یا به عکس مرتکب اشتباهات و خسارتهای زیادی شده و با یک عمل عاقلانه و حساب شده همه را جبران می کند این یک نوع تکفیر است(تکفیر یک نوع پوشانیدن و جبران کردن است)در مسائل معنوی نیز همین اصل صادق می باشد.

***

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۰]

اشاره

يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمٰا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ إِثْمُهُمٰا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا وَ يَسْئَلُونَكَ مٰا ذٰا يُنْفِقُونَ قُلِ اَلْعَفْوَ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ لَكُمُ اَلْآيٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹) فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْيَتٰامىٰ قُلْ إِصْلاٰحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِنْ تُخٰالِطُوهُمْ فَإِخْوٰانُكُمْ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ اَلْمُفْسِدَ مِنَ اَلْمُصْلِحِ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰)

ترجمه:

۲۱۹-درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند،بگو:"در آنها گناه و زیان بزرگی است،و منافعی (از نظر مادی)برای مردم در بر دارد،(ولی)گناه آنها از نفعشان بیشتر است.و از تو می پرسند چه چیز انفاق کنند؟بگو:از ما زاد نیازمندی خود."این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد،شاید اندیشه کنید! ۲۲۰-(تا اندیشه کنید)درباره دنیا و آخرت!و از تو درباره یتیمان سؤال می کنند،بگو:"اصلاح کار آنان بهتر است.و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید،(مانعی ندارد،)آنها برادر (دینی)شما هستند".(و همچون یک برادر با آنها رفتار کنید!)خداوند،مفسدان را از مصلحان،باز می شناسد.و اگر خدا بخواهد،شما را به زحمت می اندازد،(و دستور می دهد در عین سرپرستی یتیمان،زندگی و اموال آنها را بکلی از اموال خود،جدا سازید،ولی خداوند چنین نمی کند،)زیرا او توانا و حکیم است.

شان نزول:

درباره شان نزول آیه اول گفته اند گروهی از یاران پیامبر خدمتش آمدند و عرض کردند:حکم شراب و قمار را که عقل را زائل و مال را تباه می کند بیان فرما! آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ داد.

و در شان نزول آیه دوم در تفسیر "قمی "از امام صادق ع و در "مجمع البیان "از "ابن عباس "چنین نقل شده است:

هنگامی که آیه " وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ الْيَتِيمِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ "(و به مال یتیم جز به بهترین طریق نزدیک نشوید (۱))و آیه " إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوٰالَ الْيَتٰامىٰ ظُلْماً إِنَّمٰا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً "(کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند،تنها آتش می خورند و به زودی به آتش سوزانی می سوزند (۲))نازل شد،که در آن از نزدیک شدن به اموال و دارایی یتیمان مگر در صورتی که برای آنان نفعی داشته باشد،و نیز از خوردن اموال آنان نهی شده، مردمی که یتیمی در خانه داشتند،از کفالت وی فاصله گرفتند و او را به حال خود گذاشتند،و حتی گروهی آنان را از خانه خود بیرون کردند،و آنها که بیرون نکردند، در خانه برای آنان وضعی به وجود آورده بودند که کمتر از بیرون کردن نبود،زیرا غذای او را که از مال خودش تهیه می شد،با غذای خود مخلوط نمی کردند،و حتی جداگانه برای آنان غذا می پختند و پس از آنکه آن یتیم در گوشه ای از اطاق غذای مخصوص خویش را می خورد،زیادی آن را اگر اضافه می آمد،برای او ذخیره می کردند تا دفعه بعد بخورد و اگر فاسد می شد به دور می ریختند.

همه این کارها برای آن بود که گرفتار مسئولیت خوردن مال یتیم نشده باشند این عمل هم برای سرپرستان و هم برای یتیمان مشکلات فراوانی به بار می آورد،به دنبال این جریان آنها خدمت پیامبر رسیده و از این طرز عمل سؤال کردند در پاسخ آنها این آیه نازل شد.

۱- ۱) سوره اسراء،آیه ۳۴.

۲- ۲) سوره نساء،آیه ۱۰.

تفسیر:

پاسخ به چهار سؤال

آیه اول از دو سؤال درباره"شراب"و"قمار"شروع می شود،می فرماید:"از تو درباره شراب و قمار سؤال می کنند"(یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ).

"خمر"در لغت در اصل به گفته"راغب"به معنی پوشانیدن چیزی است و لذا به چیزی که با آن می پوشانند"خمار"گفته می شود هر چند خمار معمولا به چیزی گفته می شود که زن سر خود را با آن می پوشاند.

در معجم مقاییس اللغه نیز برای"خمر"یک ریشه ذکر کرده که دلالت بر پوشاندن و اختلاط و آمیزش در پنهانی می کند و از آنجا که شراب عقل انسان را می پوشاند به آن خمر گفته شده زیرا سبب مستی است و مستی پرده ای بر روی عقل می افکند و نمی گذارد انسان خوب و بد را تشخیص دهد.

"خمر"در اصطلاح شرع به معنی شراب انگور نیست بلکه به معنی هر مایع مست کننده است خواه از انگور گرفته شده باشد و یا از کشمش یا خرما و یا هر چیز دیگر،هر چند در لغت برای هر یک از انواع مشروبات الکلی اسمی قرار داده شده است.

"میسر"از ماده"یسر"گرفته شده که به معنی سهل و آسان است،و از آنجا که "قمار"در نظر بعضی از مردم وسیله آسانی برای نیل به مال و ثروت است به آن میسر گفته شده است.

سپس در جواب می فرماید:"بگو در این دو گناه بزرگی است و منافعی(از نظر ظاهر و جنبه مادی)برای مردم دارد ولی گناه آنها از نفعشان بیشتر است"(قُلْ فِیهِمٰا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ إِثْمُهُمٰا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا).

با توجه به اینکه جامعه عرب جاهلی بسیار آلوده به شراب و قمار بوده حکم تحریم این دو به طور تدریجی و در چند مرحله نازل شده و اگر نرمش و مدارایی در

لحن آیه مشاهده می شود به خاطر همین معنی است.

در این آیه منافع و زیانهای این دو با هم مقایسه شده و برتری زیانها و گناه سنگین آن بر منافع آنها مورد تصریح قرار گرفته است مسلما منافع مادی که احیانا از طریق فروش شراب یا انجام قمار حاصل می شود و یا منافع خیالی که به خاطر تخدیر حاصل از مستی شراب و غفلت از هموم و غموم و اندوهها به دست می آید در برابر زیانهای فوق العاده اخلاقی و اجتماعی و بهداشتی این دو بسیار ناچیز است.

بنا بر این هیچ انسان عاقلی به خاطر آن نفع کم به این همه زیان تن در نمی دهد.

"اثم"به گفته معجم مقاییس اللغه در اصل،به معنی کندی و عقب افتادن است،و از آنجا که گناهان،انسان را از رسیدن به خیرات،عقب می اندازد این واژه بر آن اطلاق شده است،بلکه در بعضی از موارد از آیات قرآن غیر این معنی(کندی و تاخر)مناسب نیست،مانند: وَ إِذٰا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ (۱)، "و هنگامی که به او گفته شود،تقوا پیشه کن،غرور،و مقامات موهوم او را از وصول به تقوا،کند می سازد".

به هر حال،اثم به هر کار و هر چیزی گفته می شود که حالتی در روح و عقل به وجود می آورد،و انسان را از رسیدن به نیکیها و کمالات باز می دارد،بنا بر این وجود "اثم کبیر"در شراب و قمار،دلیل بر تاثیر منفی این دو در رسیدن به تقوا و کمالات معنوی و انسانی است که شرح آن در نکته ها خواهد آمد.

سومین سؤالی که در آیه فوق مطرح است،سؤال درباره انفاق است، می فرماید:"از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند"(وَ یَسْئَلُونَکَ مٰا ذٰا یُنْفِقُونَ).

"بگو از ما زاد نیازمندیهایتان"(قُلِ الْعَفْوَ).

۱- ۱) سوره بقره،آیه ۲۰۶.

در تفسیر در المنثور،در شان نزول این قسمت از آیه،از "ابن عباس "،چنین نقل شده که گروهی از صحابه و یاران پیغمبر اکرم ص سؤال کردند(اینکه می گویید در راه خدا انفاق کنید)ما نمی دانیم چه مقدار از اموال خود را انفاق کنیم آیا همه را در راه خدا به نیازمندان بدهیم یا مقداری از آن را (۱).

در پاسخ آنها آیه فوق،نازل گردید و به آنها دستور داد در انفاق خود رعایت عفو کنید،اکنون ببینیم عفو در اینجا به چه معنی است؟ "عفو"در اصل-به گفته راغب در مفردات-به معنی قصد بر گرفتن چیزی است یا به معنی چیزی که بر گرفتن آن آسان است.

و از آنجا که این معنی،بسیار گسترده است،بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده،از جمله بخشش و آمرزش،از بین بردن اثر،حد وسط و میانه هر چیز،و مقدار اضافی چیزی،و بهترین قسمت مال،ظاهرا دو معنی اول متناسب با مفهوم آیه نیست و به نظر می رسد،مراد یکی از سه معنی اخیر باشد،یعنی در انفاق حد وسط را رعایت کنید و یا مقدار اضافی از نیازمندیهای خود را انفاق نمائید و یا به هنگام انفاق به سراغ قسمتهای بی ارزش مال نروید،از بهترین قسمتها که بر گرفتن آن برای خودتان به خاطر مرغوبیت سهل و آسان است در راه خدا نیز از همان انفاق کنید.

در روایات اسلامی نیز،آیه فوق به همین معنی تفسیر شده است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

العفو الوسط: "منظور از عفو(در آیه فوق)حد وسط است". (۲)

و در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم

لا اقتار و لا اسراف :"نه سختگیری باشد و نه اسراف". (۳)

و در"مجمع البیان"از امام باقر ع آمده است:عفو،ما زاد خوراک سال

۱- ۱) در المنثور،جلد ۱ صفحه ۲۵۳.

۲- ۲ و ۳) نور الثقلین،جلد ۱،صفحه ۲۱۰.

۳-

است (۱).

احتمال دیگری که در تفسیر این آیه می توان گفت(هر چند آن را در کلمات هیچ یک از مفسران ندیده ایم)این است که عفو به همان معنی اول،یعنی مغفرت و گذشت از لغزش دیگران است،مطابق این معنی،تفسیر آیه چنین می شود:"بگو بهترین انفاق،انفاق عفو و گذشت است".

با توجه به اوضاع اجتماعی عرب جاهلی و محل نزول قرآن،مخصوصا مکه و مدینه که از نظر دشمنی و کینه توزی،و عدم گذشت،در حد اعلا بودند،این احتمال چندان دور نیست،به خصوص اینکه شخص پیغمبر ص نیز نمونه کامل این معنی بود،همان گونه که اعلام عفو عمومی،نسبت به مشرکان مکه که سرسخت ترین و سنگدل ترین دشمنان اسلام بودند نشان می دهد،و هیچ مانعی ندارد که آنها سؤال از انفاق اموال کنند،ولی نیاز شدید آنها به انفاق عفو،سبب شود که قرآن آنچه را لازم تر است،در پاسخ بیان کند و این یکی از شؤون فصاحت و بلاغت است که گوینده پاسخ سؤال طرف را رها کرده و به مهمتر از آن می پردازد.

در میان این تفاسیر،تضادی وجود ندارد و ممکن است همه آنها در مفهوم آیه جمع باشد.

و بالاخره در پایان آیه می فرماید:"خداوند آیات خود را چنین بیان می کند شاید تفکر و اندیشه کنید"(کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الْآیٰاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ).

*** و بلافاصله در آیه بعد،مرکز اصلی فکر و اندیشه را چنین بیان می کند:"در دنیا و آخرت"(فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ).

آری باید تمام کارها در زندگی مادی و معنوی،توأم با فکر و اندیشه باشد،از

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱،صفحه ۳۱۶.

این تعبیر،دو نکته روشن می شود:نخست اینکه انسان گر چه موظف است در برابر خدا و پیامبرش،تسلیم باشد،ولی این اطاعت،به معنی اطاعت کورکورانه نیست، بلکه اطاعتی است آمیخته با آگاهی،باید از اسرار احکام الهی نه فقط در زمینه تحریم شراب و قمار،بلکه در همه زمینه ها،و لو اجمالا آگاه گردد،و با درک صحیح آنها را انجام دهد.

معنی این سخن آن نیست که اطاعت احکام الهی،مشروط به درک فلسفه آنهاست،بلکه منظور این است که به موازات این اطاعت،باید بکوشد تا از اسرار و روح احکام خدا آگاه گردد.

دیگر اینکه:اندیشه باید در تمام زمینه ها انجام گیرد،برای نیازمندیهای جسم و جان، روح و بدن،چرا که دنیا و آخرت به هم مربوطند،و ویرانی هر یک در دیگری اثر می گذارد.اصولا اندیشه درباره یکی از این دو به تنهایی نمی تواند ترسیم صحیحی،از واقعیت این عالم،در اختیار انسان بگذارد،چرا که هر یک از این دو بخشی از این عالم است،دنیا بخش کوچکتر،و آخرت بخش عظیم تر و آنها که تنها درباره یکی از این دو می اندیشند،تفکر درستی از عالم هستی ندارند.

سپس به چهارمین سؤال و پاسخ آن می پردازد و می فرماید:"از تو درباره یتیمان سؤال می کنند"(وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْیَتٰامیٰ).

"بگو اصلاح کار آنان بهتر است"(قُلْ إِصْلاٰحٌ لَهُمْ خَیْرٌ).

"و اگر زندگی خود را با آنان بیامیزید(مانعی ندارد)آنها برادر شما هستند" (وَ إِنْ تُخٰالِطُوهُمْ فَإِخْوٰانُکُمْ) (۱).

به این ترتیب قرآن،به مسلمانان گوشزد می کند که شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت سرپرستی یتیمان،و آنها را به حال خود واگذاردن،کار درستی نیست،

۱- ۱) جمله شرطیه،در اینجا محذوفی دارد مانند:"لا باس به"یا"فلکم ذلک"و تعبیر"فاخوانکم"، به منزله دلیلی بر آن است.

بهتر این است که سرپرستی آنها را بپذیرید،و کارهای آنان را سامان دهید و اصلاح کنید،و اگر زندگی و اموال آنها با زندگی و اموال شما مخلوط گردد مشکلی نیست، در صورتی که نظر شما اصلاح باشد و بسان یک برادر،با آنها رفتار کنید.

سپس اضافه می کند:"که خداوند مفسد را از مصلح می شناسد"(وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ) آری او از نیات همه شما آگاه است،و آنها که قصد سوء استفاده از اموال یتیمان دارند،و با آمیختن اموال آنها با اموال خود،به حیف و میل اموال یتیمان می پردازند را از دلسوزان پاکدل واقعی می شناسد.

و در پایان آیه می فرماید:"خداوند اگر بخواهد می تواند کار را بر شما سخت بگیرد و شما را به زحمت اندازد(و در عین دستور دادن به سرپرستی یتیمان، دستور دهد که اموال آنها را به کلی از اموال خود جدا سازید،ولی خداوند هرگز چنین نمی کند)زیرا او توانا و حکیم است"(وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَأَعْنَتَکُمْ إِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ). (۱)

***

نکته ها:

اشاره

۱-رابطه احکام چهارگانه بالا

-همان گونه که ملاحظه کردید،چهار سؤال در دو آیه فوق،درباره مساله"شراب"و"قمار"و"انفاق"و"یتیمان"،همراه پاسخ آنها آمده است،ذکر این چهار سؤال و جواب با یکدیگر ممکن است،به این جهت باشد که واقعا مردم گرفتار این چهار مساله و درگیر با آنها بودند،لذا پی در پی درباره این چهار موضوع سؤال می کردند(توجه داشته باشید که یسئلونک فعل مضارع و

۱- ۱) "اعنتکم"از ماده"عنت"،در اصل به معنی وقوع در امر خوفناک است.و به گفته"معجم مقاییس اللغه"در اصل به معنی هر گونه مشقت است.

دلیل بر استمرار است).

این احتمال نیز وجود دارد که این هر چهار مورد به نحوی با مسایل مالی مربوط است،شراب و قمار،مایه تباهی اموال،و انفاق مایه شکوفایی آن و سرپرستی یتیمان،ممکن است مفید و یا مخرب باشد.

دیگر اینکه:انفاق جنبه عمومی و همگانی و جنبه اخروی و اصلاح دارد،و شراب و قمار جنبه خصوصی و مادی و افساد دارد و اصلاح کار یتیمان نیز دارای هر دو جنبه عمومی و خصوصی است،و به این ترتیب مصداق تفکر در دنیا و آخرت می باشد.

و از اینجا رابطه خمر و میسر(شراب و قمار)نیز روشن می شود،زیرا هر دو مایه تباهی اموال،و فساد جامعه،و انواع بیماریهای جسم و جان انسان هستند.

۲-زیانهای نوشابه های الکلی

اشاره

الف-اثر الکل در عمر:

یکی از دانشمندان مشهور غرب اظهار می دارد که هر گاه از جوانان ۲۱ ساله تا ۲۳ ساله معتاد به مشروبات الکلی ۵۱ نفر بمیرند در مقابل از جوانهای غیر معتاد ده نفر هم تلف نمی شوند.

دانشمند مشهور دیگری ثابت کرده است که جوانهای بیست ساله که انتظار می رود پنجاه سال عمر کنند در اثر نوشیدن الکل بیشتر از ۳۵ سال عمر نمی کنند.

بر اثر تجربیاتی که کمپانیهای "بیمه عمر "کرده اند ثابت شده است که عمر معتادان به الکل نسبت به دیگران ۲۵ الی ۳۰ درصد کمتر است.

آمار گیری نشان می دهد که حد متوسط عمر معتادان به الکل در حدود ۳۵ الی ۵۰ سال است،در صورتی که حد متوسط عمر با رعایت نکات بهداشتی از ۶۰ سال به بالا است.

ب-اثر الکل در نسل:

کسی که در حین انعقاد نطفه مست است ۳۵ درصد عوارض الکلیسم حاد را به فرزند خود منتقل می کند و اگر زن و مرد هر دو مست باشند،صد در صد عوارض حاد در بچه ظاهر می شود برای اینکه به اثر الکل در

فرزندان بهتر توجه شود آماری را در اینجا می آوریم:

کودکانی که زودتر از وقت طبیعی به دنیا آمده اند از پدران و مادران الکلی ۴۵ درصد،و از مادران الکلی ۳۱ درصد،و از پدران الکلی ۱۷ درصد،بوده اند.

کودکانی که هنگام تولد توانایی زندگی را ندارند،از پدران الکلی ۶ درصد،و از مادران الکلی ۴۵ درصد،کودکانی که کوتاه قد بوده اند از پدران و مادران الکلی ۷۵ درصد و از مادران الکلی ۴۵ درصد بوده است،کودکانی که فاقد نیروی کافی عقلانی و روحی بوده اند از مادران و از پدران الکلی نیز ۷۵ درصد بوده است.

ج-اثر الکل در اخلاق:

در شخص الکلی عاطفه خانوادگی و محبت نسبت به زن و فرزند ضعیف می شود بطوری که مکرر دیده شده که پدرانی فرزندان خود را با دست خود کشته اند.

د-زیانهای اجتماعی الکل:

طبق آماری که"انستیتوی"پزشکی قانونی شهر "نیون"در سال ۱۹۶۱ تهیه نموده است جرایم اجتماعی الکلیستها از این قرار است:

مرتکبین قتلهای عمومی ۵۰ درصد.ضرب و جرحها در اثر نوشیدن الکل ۷۷\۸ درصد سرقتهای مربوط به الکلیستها ۸۸\۵ درصد.جرایم جنسی مربوط به الکلیها ۸۸\۸ درصد،می باشد.این آمار نشان می دهد که اکثریت قاطع جنایات و جرایم بزرگ در حال مستی روی می دهد.

ه-زیانهای اقتصادی مشروبات الکلی:

یکی از روان پزشکهای معروف می گوید:متاسفانه حکومتها حساب منافع و عایدات مالیاتی شراب را می کنند،ولی حساب بودجه های هنگفت دیگری را که صرف ترمیم مفاسد شراب می شود، نکرده اند،اگر دولتها حساب های ازدیاد بیماریهای روحی را در اجتماع و خسارتهای جامعه منحط،و اتلاف وقتهای گرانبها،و تصادفات رانندگی در اثر مستی،و فساد نسلهای پاک،و تنبلی و بی قیدی و بی کاری،و عقب ماندن فرهنگ و زحمات و گرفتاریهای پلیس،و پرورشگاهها جهت سرپرستی اولاد الکلیها و بیمارستانها،و تشکیلات دادگستری برای جنایات آنها و زندانها برای مجرمین از

الکلیها،و دیگر خسارتهای ناشی از میگساری را یک جا بکنند خواهند دانست در آمدی که به عنوان عوارض و مالیات شراب عاید می گردد،در برابر خسارت نامبرده هیچ است،بعلاوه نتایج اسف انگیز صرف مشروبات الکلی را تنها با دلار و پول نمی توان سنجید،زیرا مرگ عزیزان،و به هم خوردن خانواده ها،و آرزوهای بر باد رفته و فقدان مغزهای متفکر انسانی،به هیچ وجه قابل مقایسه با پول نمی باشد.

خلاصه ضررهای الکل آن قدر زیاد است که به گفته یکی از دانشمندان اگر دولت ها ضمانت کنند در نیمی از میخانه ها را ببندند می توان ضمانت کرد که از نیمی از بیمارستانها و تیمارستانها بی نیاز شویم.

از آنچه گفته شد،معنی آیه مورد بحث به خوبی روشن می گردد که اگر در تجارت مشروبات الکلی سودی برای بشر باشد و یا فرضا چند لحظه بی خبری و فراموش کردن غمها برای او سودی محسوب شود،زیان آن به درجات بیشتر، وسیع تر و طولانی تر است بطوری که این دو با هم قابل مقایسه نیستند.

***

۳-آثار شوم قمار

اشاره

کمتر کسی را می توان یافت که از زیانهای گوناگون قمار بی خبر باشد،برای توضیح بیشتر گوشه ای از عواقب شوم و خانمان برانداز آن را بطور فشرده یادآور می شویم:

الف-قمار بزرگ ترین عامل هیجان:

کلیه روان شناسان و دانشمندان پیسیکولوژی،معتقدند که هیجانات روانی عامل اصلی بسیاری از بیماریهاست، مثلا کم شدن ویتامینها،زخم معده،جنون و دیوانگی،بیماریهای عصبی روانی به صورت خفیف و حاد و مانند آنها در بسیاری از موارد ناشی از هیجان می باشند،و قمار بزرگترین عامل پیدایش هیجان است تا آنجا که یکی از دانشمندان امریکا می گوید:در هر سال در این کشور فقط دو هزار نفر در اثر هیجان قمار می میرند،و

بطور متوسط قلب یک "پوکرباز" (یک نوع بازی قمار) متجاوز از صد بار در دقیقه می زند،قمار گاهی سکته قلبی و مغزی نیز ایجاد می کند،و قطعا عامل پیری زودرس خواهد بود.

بعلاوه به گفته دانشمندان شخصی که مشغول بازی قمار است،نه تنها روح وی دستخوش تشنج است بلکه تمام جهازات بدن او در یک حالت فوق العاده بسر می برند،یعنی ضربان قلب بیشتر می شود،مواد قندی در خون او می ریزد،در ترشحات غدد داخلی اختلال حاصل می شود،رنگ صورت می پرد،دچار بی اشتهایی می شود،و پس از پایان قمار به دنبال یک جنگ اعصاب و حالت بحرانی به خواب می رود، و غالبا برای تسکین اعصاب و ایجاد آرامش در بدن متوسل به الکل و سایر مواد مخدر می شود،که در این صورت زیانهای ناشی از آن را نیز باید به زیانهای مستقیم قمار اضافه کرد.

از زبان دانشمندان دیگری می خوانیم:قمارباز،انسانی مریض است که دائما احتیاج به مراقبت روانی دارد،فقط باید سعی کرد به او فهماند که یک خلع روانی وی را به سوی این عمل ناهنجار سوق می دهد،تا در صدد معالجه خویش بر آید.

ب-رابطه قمار با جنایات:

یکی از بزرگترین مؤسسات آمارگیری جهانی ثابت کرده است که:۳۰ درصد جنایتها با قمار رابطه مستقیم دارد،و از عوامل به وجود آمدن ۷۰ درصد جنایات دیگر نیز بشمار می رود.

ج-ضررهای اقتصادی قمار:

در طول سال میلیون ها بلکه میلیاردها از ثروت مردم جهان در این راه از بین می رود،گذشته از ساعات زیادی که از نیروی انسانی در این راه تلف می شود،و حتی نشاط کار مداوم را در ساعات دیگر سلب می کند،مثلا در گزارشها چنین آمده است:در شهر "مونت کارلو" که یکی از مراکز معروف قمار در دنیا است،یک نفر در مدت ۱۹ ساعت قمار بازی ۴ میلیون تومان ثروت خود را از دست داد،وقتی درهای قمارخانه بسته شد یک راست به جنگل رفت،و با یک گلوله مغز خویش را متلاشی کرد،و به زندگی خود خاتمه داد،گزارش دهنده اضافه

ص: ۱۲۷

می کند،جنگلهای "مونت کارلو"بارها شاهد خودکشی این پاک بازها بوده است.

د-زیانهای اجتماعی قمار:

بسیاری از قماربازان به علت اینکه گاهی برنده می شوند و در یک ساعت ممکن است هزاران تومان سرمایه دیگران را به جیب خود بریزند،حاضر نمی شوند تن به کارهای تولیدی و اقتصادی بدهند،در نتیجه چرخهای تولید و اقتصاد به همان نسبت لنگ می شود،و درست اگر دقت کنیم می بینیم که، تمام قماربازان و عائله آنان سربار اجتماع هستند،و بدون اینکه کمترین سودی به این اجتماع برسانند از دست رنج آنها استفاده می کنند،و گاهی هم که در بازی قمار باختند،برای جبران آن دست به سرقت می زنند.

خلاصه زیانهای ناشی از قمار بحدی است که حتی بسیاری از کشورهای غیر مسلمان آن را قانونا ممنوع اعلام داشته اند اگر چه عملا بطور وسیع آن را انجام می دهند.

مثلا انگلستان در سال ۱۸۵۳،امریکا در سال ۱۸۵۵،شوروی در سال ۱۸۵۴ و آلمان در سال ۱۸۷۳ قمار را ممنوع اعلام نمودند.

در پایان این بحث اشاره به این موضوع جالب به نظر می رسد،که طبق آماری که بعضی از محققان تهیه کرده اند جیب بری ۹۰ درصد،فساد اخلاق ۱۰ درصد، ضرب و جرح ۴۰ درصد،جرایم جنسی ۱۵ درصد،طلاق ۳۰ درصد و خودکشی ۵ درصد،معلول قمار است.

اگر بخواهیم یک تعریف جامعی برای قمار تهیه کنیم،باید بگوییم:قمار یعنی قربانی کردن مال و شرف برای بدست آوردن مال غیر به خدعه و تزویر و احیانا به عنوان تفریح و نرسیدن به هیچکدام.

تا اینجا به ضررهای جبران ناپذیر"خمر و میسر"(شراب و قمار)توجه شد و لازم است به یک نکته دیگر نیز توجه کنیم،و آن اینکه:چرا خداوند به هنگام سرزنش و نهی از شرابخواری به منافع آن اشاره کرده است،در حالی که می دانیم

منافع آنها در برابر زیان آنها بسیار ناچیز است.

ممکن است نکته آن این باشد که اولا در عصر جاهلیت(مانند عصر ما) معامله شراب و بهره برداری از قمار،بسیار رواج داشت و اگر به این موضوع اشاره نمی شد شاید بعضی از کوتاه فکران تصور می کردند،مسئله به صورت یک جانبه بررسی شده.

به علاوه همیشه افکار انسان بر محور سود و زیان دور می زند، و برای نجات او از چنگال مفاسد اخلاقی بزرگ باید از همین منطق استفاده کرد.

ضمنا آیه مورد بحث به پاره ای از گفته های پزشکان که مشروبات الکلی را در مبارزه با بعضی از بیماریها مفید می دانند،نیز عملا- پاسخ گفته است که این گونه منافع اجتماعی هیچ گاه با زیانهای ناشی از آن قابل مقایسه نیست،یعنی اگر روی یک بیماری اثر مثبت داشته باشد،ممکن است سرچشمه بیماریهای خطرناکتری گردد،و این که در پاره ای از روایات وارد شده که خداوند در مشروبات الکلی شفا نیافریده است،شاید اشاره به همین حقیقت باشد.

***

۴-اعتدال در مساله انفاق

با اینکه انفاق از مهمترین مسائلی است که اسلام و قرآن،روی آن تکیه کرده، ولی با این حال اجازه نمی دهد،بی حساب و افراطی باشد.آن چنان که زندگی انفاق کننده را دچار نابسامانی کند،آیه فوق بنا بر بعضی از تفاسیر،ناظر به همین معنی است،و نیز می تواند اشاره به این حقیقت باشد که بعضی از افراد،برای شانه خالی کردن از زیر بار این دستور مهم اسلامی غالبا نیازهای خودشان را مطرح می کنند، قرآن می گوید:بسیاری از شما اضافات و زوایدی از زندگی خود دارید حد اقل از آنها انتخاب کنید و انفاق نمائید.

***

ص :۱۲۹

۵–اندیشه در همه چیز

جمله" لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ "درس مهمی به مسلمانان می آموزد که آنها هیچکاری را چه در زندگی مادی و چه در زندگی معنوی،بدون فکر و اندیشه انجام ندهند،حتی تبیین آیات الهی برای بندگان نیز برای برانگیختن اندیشه ها و حرکت به سوی تفکر است،و چه بیچاره هستند مردمی که نه کارهای دینی شان روی فکر و اندیشه است،و نه کارهای دنیایشان.

***

ص: ۱۳۰

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۱]

اشاره

وَ لاٰ تَنْكِحُوا اَلْمُشْرِكٰاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَ لَأَمَهٌ مُؤْمِنَهٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَهٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لاٰ تُنْكِحُوا اَلْمُشْرِكِينَ حَتّٰى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى اَلنّٰارِ وَ اَللّٰهُ يَدْعُوا إِلَى اَلْجَنَّهِ وَ اَلْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيٰاتِهِ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱)

ترجمه:

۲۲۱-و با زنان مشرک و بت پرست،تا ایمان نیاورده اند،ازدواج نکنید!(اگر چه جز به ازدواج با کنیزان،دسترسی نداشته باشید،زیرا)کنیز با ایمان،از زن آزاد بت پرست،بهتر است،هر چند(زیبایی،یا ثروت،یا موقعیت او)شما را به شگفتی آورد.و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست،تا ایمان نیاورده اند،در نیاورید!(اگر چه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید،زیرا)یک غلام با ایمان،از یک مرد آزاد بت پرست،بهتر است، هر چند(مال و موقعیت و زیبایی او،)شما را به شگفتی آورد.آنها دعوت به سوی آتش می کنند،و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می نماید،و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد،شاید متذکر شوند!

شان نزول:

شخصی به نام"مرثد"که مرد شجاعی بود از طرف پیغمبر اکرم ص مامور شد که از مدینه به مکه برود و جمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد، وی به قصد انجام فرمان رسول خدا ص وارد مکه شد در آنجا با زن زیبایی به نام "عناق"که در زمان جاهلیت او را می شناخت برخورد نمود آن زن او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد اما مرثد که دیگر مسلمان شده بود تسلیم خواسته او نشد،آن زن تقاضای ازدواج نمود"مرثد"گفت:این امر موکول به اجازه پیامبر ص است،او پس

از انجام ماموریت خود به مدینه بازگشت و جریان را به اطلاع پیغمبر ص رساند این آیه نازل شد و بیان داشت که زنان مشرک و بت پرست شایسته همسری و ازدواج با مردان مسلمان نیستند.

تفسير:

ازدواج با مشرکان ممنوع است

مطابق شان نزولی که در بالا آمد،این آیه نیز در واقع پاسخ به سؤال دیگری درباره ازدواج با مشرکان است،می فرماید:"با زنان مشرک و بت پرست ما دام که ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید"(وَ لاٰ تَنْكِحُوا الْمُشْرِكاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ).

سپس در یک مقایسه،می افزاید:"کنیز با ایمان از زن آزاد بت پرست بهتر است،هر چند زیبایی او شما را به اعجاب وادارد"(وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ).

درست است که ازدواج با کنیزان(مخصوصا کنیزانی که نه بهره چندانی از زیبایی دارند و نه مال)در عرف مردم جالب و پسندیده نیست به خصوص اینکه در مقابل آنها زن مشرک زیبا یا ثروتمندی باشد ولی ارزش ایمان،کفه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان،سنگینتر می کند،چرا که هدف از ازدواج،تنها کامجویی جنسی نیست،زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او است و نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد،با این حال چگونه می توان شرک و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و مقداری مال و ثروت،مبادله کرد.

سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته،می فرماید:"دختران خود را نیز به مردان بت پرست مادامی که ایمان نیاورده اند ندهید(هر چند ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید زیرا)یک غلام با ایمان از یک مرد آزاد بت پرست بهتر است،هر چند(مال و موقعیت و زیبایی او)شما را به اعجاب آورد" (وَ لاٰ تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتّٰى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ).

ص :۱۳۲

بنا بر این همان گونه که از ازدواج مردان مؤمن با زنان مشـرک و بت پرست نهی شده، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمن نیز ممنوع است حتی غلامـان با ایمان بر آنها ترجیـح و اولویت دارنـد،و از مردان زیبا و ثروتمنـد و ظاهرا با شخصـیت کافر برتر و شایسـته تر بلکه مساله در این بخش از حکم،سـخت تر و مشـکل تر است،چرا که تاثیر شوهر بر زن معمولا از تاثیر زن بر شوهر بیشتر است.

در پایان آیه نیز دلیل این حکم الهی را برای به کار انـداختن انـدیشه ها بیان می کند،می فرماید:"آنها(یعنی مشـرکان)به سوی آتش دعوت می کننـد،در حالی که خـدا(مؤمنانی که مطیع فرمان او هسـتند)به فرمانش دعوت به بهشت و آمرزش می کنـد"(أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النّارِ وَ اللّهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّهِ وَ الْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ).

سپس می افزاید:"و آیات خود را برای مردم روشن می سازد،شاید متذکر شوند"(وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ).

***

نکته ها:

اشاره

۱-فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان

چنان که دیدیم آیه فوق در یک جمله کوتاه،فلسـفه این حکم را بیان کرده که اگر آن را بشـکافیم،چنین می شود:ازدواج پایه اصـلی تکثیر نسل و پرورش و تربیت فرزندان و گسترش جامعه است،و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان، فوق العاده مؤثر است،از یک سو آثار قطعی وراثت،و از سوی دیگر آثار قطعی تربیت در طفولیت زیرا نوزادان،بعد از تولد غالبا در دامان پدر و مادر پرورش می یابند و در سالهایی که سخت شکل پذیرند،زیر نظر آنها هستند.

از سوی سوم شـرک،خمیر مایه انواع انحرافات،و در واقع آتش سوزانی است، هم در دنیا و هم در آخرت،لذا قرآن اجازه نمی دهد که مسلمانان،خود یا فرزندانشان را در این آتش بیفکنند،از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از

اسلامند،اگر از طریق ازدواج به خانه های مسلمانان راه یابند،جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی می شود،ولی این تا زمانی است که آنها بر مشرک بودن پافشاری می کنند،اما راه به روی آنها باز است،می توانند ایمان بیاورند و در صفوف مسلمین قرار گیرند،و به اصطلاح کفو آنها در مساله ازدواج شوند.

ضمنا واژه"نکاح"در لغت،هم به معنی آمیزش جنسی آمده،هم به معنی عقد ازدواج،و در اینجا منظور،عقد ازدواج است،هر چند"راغب"در"مفردات" می گوید:"نکاح"در اصل به معنی عقد است،سپس مجازا در آمیزش جنسی به کار رفته است.

۲-مشرکان چه اشخاصی هستند؟

واژه"مشرک"در قرآن،غالبا به بت پرستان اطلاق شده،ولی بعضی از مفسران معتقدند که مشرک شامل سایر کفار مانند یهود و نصارا و مجوس(و به طور کلی اهل کتاب)نیز می شود،زیرا هر کدام از این طوائف برای خداوند شریکی قائل شدند،نصارا قائل به خدایان سه گانه(تثلیث)و مجوس قائل به خدایان دوگانه اهورمزدا و اهریمن(ثنویت)و یهود،عزیر را فرزند خدا می دانستند،ولی این عقائد گر چه شرک آور است اما با توجه به اینکه در آیات متعددی مشرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفته اند و با توجه به اینکه یهود و نصارا و مجوس در اصل متکی به نبوت راستین و کتاب آسمانی هستند،معلوم می شود که منظور قرآن از مشرک،همان بت پرست است.

حدیث معروفی که از پیامبر ص نقل شده که در ضمن وصایای خود فرمود:

"مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید"شاهد این مدعی است چرا که به طور مسلم اهل کتاب از جزیره العرب اخراج نشدند بلکه به عنوان یک اقلیت مذهبی طبق دستور قرآن با دادن جزیه در پناه اسلام زندگی می کردند.

۳-این آیه منسوخ نشده است

بعضی از مفسران گفته اند که حکم در آیه فوق،منسوخ شده و ناسخ آن آیه

" وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوتُوا الْكِتٰابَ " (۱)می باشد،که اجازه ازدواج با زنان اهل کتاب را می دهد.

این تصور از آنجا پیدا شده که گمان کرده اند آیه مورد بحث،ازدواج با همه کفار را تحریم کرده،بنا بر این آیه ۵ سوره مائده که اجازه ازدواج با کفار اهل کتاب را می دهد،ناسخ این حکم می باشد(یا مخصص آن است)ولی با توجه به آنچه در تفسیر آیه فوق گفته شد معلوم می شود که این آیه فقط نظر به ازدواج با بت پرستان دارد،نه کفار اهل کتاب،مانند یهود و نصارا، (البته در مورد ازدواج با کفار اهل کتاب،نیز قرائنی در آیه و روایات اهل بیت ع است که نشان می دهد منظور فقط ازدواج موقت است).

۴-تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد

بعضی از مفسران معاصر،در اینجا اشاره به نکته ظریفی کرده اند،و آن اینکه:

آیه مورد بحث و ۲۱ آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می کند،و در این آیات دوازده حکم در این رابطه بیان شده است:۱-حکم ازدواج با مشرکان ۲-تحریم نزدیکی در حال حیض ۳-حکم قسم به عنوان مقدمه ای برای مساله ایلاء(منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش نزدیکی نکند)۴-حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق، ۵-عده نگه داشتن زنان مطلقه،۶-عدد طلاقها ۷-نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن با نیکی ۸-حکم شیر دادن نوزادان ۹-عده زنی که شوهرش وفات کرده ۱۰-خواستگاری از زن قبل از تمام شدن عده او ۱۱-مهر زنان مطلقه قبل از دخول ۱۲-حکم متعه(هدیه دادن)به زن بعد از وفات شوهر یا طلاق گرفتن و این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می دهد مساله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار است،و باید همراه با فکر و اندیشه باشد آمیخته شده است (۲).

۱- ۱) سوره مائده،آیه ۵.

۲- ۲) تفسیر فی ظلال القرآن،جلد اول صفحه ۳۴۴ تا ۳۴۶.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۲۲ تا ۲۲۳]

اشاره

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذىً فَاعْتَزِلُوا اَلنِّسٰاءَ فِي اَلْمَحِيضِ وَ لاٰ تَقْرَبُوهُنَّ حَتّٰى يَطْهُرْنَ فَإِذٰا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اَللّٰهُ إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلتَّوّٰابِينَ وَ يُحِبُّ اَلْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲) نِسٰاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنّٰى شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلاٰقُوهُ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)

ترجمه:

۲۲۲-و از تو،در باره خون حیض سؤال می کنند،بگو:"چیز زیانبار و آلوده ای است"،از این رو در حالت قاعدگی،از زنان کناره گیری کنید!و با آنها نزدیکی ننمایید،تا پاک شوند!و هنگامی که پاک شدند،از طریقی که خدا به شما فرمان داده،با آنها آمیزش کنید!خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد،و پاکان را(نیز)دوست دارد.

۲۲۳-زنان شما،محل بذرافشانی شما هستند،پس هر زمان که بخواهید،می توانید با آنها آمیزش کنید.و(سعی نمائید از این فرصت بهره گرفته،با پرورش فرزندان صالح)اثر نیکی برای خود،از پیش بفرستید!و از خدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان،بشارت ده!

شان نزول:

زنان در هر ماه به مدت حد اقل سه روز و حد اکثر ده روز قاعده می شوند و آن عبارت از خونی است که با اوصاف خاصی که در کتب فقه آمده از رحم زن خارج می گردد،زن را در چنین حال"حائض"و آن خون را خون"حیض"می گویند،آیین کنونی یهود و نصارا احکام ضد یکدیگر در مورد آمیزش مردان با چنین زنانی دارند که برای هر کس حالت استفهام ایجاد می نماید.

ص:۱۳۶

جمعی از یهود می گویند معاشرت مردان با اینگونه زنان مطلقا حرام است هر چند که به صورت غذا خوردن سر یک سفره و یا زندگی در یک اطاق باشد مثلا می گویند جایی که زن حائض بنشیند مرد نباید بنشیند،اگر نشست باید لباس خود را بشوید و الا نجس است، و نیز اگر در رختخواب او بخوابد لباس و بدن را باید شستشو دهد،بطور خلاصه زن را در این مدت یک موجود ناپاک و لازم الاجتناب می دانند.

در مقابل این گروه نصارا هستند که می گویند:هیچ گونه فرقی میان حالت حیض زنان و غیر حیض نیست،همه گونه معاشرت حتی آمیزش جنسی با آنان بی مانع است! مشرکین عرب به خصوص آنها که در مدینه زندگی می کردند،کم و بیش به خلق و خوی یهود انس گرفته بودند و با زنان حائض مانند یهود رفتار می کردند و در زمان عادت ماهیانه از آنها جدا می شدند،همین اختلاف در آیین و افراط و تفریطهای غیر قابل گذشت سبب شد که بعضی از مسلمانان از پیغمبر اکرم ص در این باره سؤال کنند،در پاسخ آنان این آیه نازل شد

تفسیر:

حکم زنان در عادت ماهیانه

در نخستین آیه به سؤال دیگری برخورد می کنیم و آن درباره عادت ماهیانه زنان است،می فرماید:"درباره(خون)حیض از تو سؤال می کنند بگو چیز زیان آوری است"(وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ أَذیً).

و بلافاصله می افزاید:"حال که چنین است از زنان در حالت قاعدگی کناره گیری نمائید،و با آنها آمیزش جنسی نکنید تا پاک شوند"(فَاعْتَزِلُوا النِّسٰاءَ فِی الْمَحِیضِ وَ لاٰ تَقْرَبُوهُنَّ حَتّٰی یَطْهُرْنَ).

"ولی هنگامی که پاک شوند،از طریقی که خدا به شما فرمان داده با آنها آمیزش کنید که خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد"(فَإِذا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ).

"محیض"مصدر میمی و به معنی عادت ماهیانه است،در معجم مقاییس اللغه،آمده است که این واژه،در اصل به معنی خارج شدن آب قرمز از درختی است به نام سمره،(سپس به عادت ماهیانه زنان اطلاق شده است)ولی در تفسیر "فخر رازی"آمده که حیض در اصل به معنی سیل است،و لذا هنگامی که سیل جریان پیدا کند،گفته می شود حاض السیل،و حوض را نیز به همین مناسبت حوض می گویند که آب به سوی آن جریان پیدا می کند.

ولی از گفته"راغب"در"مفردات"عکس این استفاده می شود که این واژه در اصل به معنی همان خون عادت است(سپس به معانی دیگر اطلاق شده).

و در هر حال منظور در اینجا،همان خون است که قرآن،آن را اذی(چیز آلوده یا زیان آور)معرفی کرده است،و در حقیقت این جمله،فلسفه حکم اجتناب از آمیزش جنسی زنان را در حالت قاعدگی که در جمله بعد آمده است بیان می کند، زیرا آمیزش در چنین حالتی،علاوه بر اینکه تنفرآور است،زیانهای بسیاری به بار می آورد که طب امروز نیز آن را اثبات کرده،از جمله احتمال عقیم شدن مرد و زن،و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکرب بیماریهای آمیزشی(مانند سفلیس و سوزاک)و نیز التهاب اعضاء تناسلی زن و وارد شدن خون آلوده به داخل عضو تناسلی مرد و غیر اینها که در کتب طب آمده است،لذا پزشکان،آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می کنند.

منشا پیدایش خون حیض،مربوط به احتقان و پر خون شدن عروق رحم، سپس پوسته پوسته شدن مخاط آن،و جریان خونهای موجود است،ترشح خون مزبور،ابتداء نامنظم و بی رنگ است،ولی بزودی سرخ رنگ و منظم می شود و در

اواخر کار بار دیگر کم رنگ و نامرتب می گردد (۱).

اصولا ـ خونی که هنگـام عـادت ماهیـانه دفع می شود،خونی است که هر مـاه در عروق داخلی رحم،برای تغـذیه جنین احتمالی جمع می گردد،زیرا می دانیم رحم زن در هر مـاه تولیـد یـک تخمک می کنـد،و مقارن آن عروق داخلی رحم به عنوان آماده باش برای تغذیه نطفه مملو از خون می شود،اگر در این موقع که تخمک وارد رحم می شود،اسپرم که نطفه مرد است در آنجا موجود باشد،تشـکیل نطفه و جنین می دهد و خونهای موجود در عروق رحم صـرف تغذیه آن می شود،در غیر این صورت،بر اثر پوسـته پوسته شدن مخاط رحم،و شکافتن جدار رگها،خون موجود خارج می شود و این همان خون حیض است،و از اینجا دلیل دیگری برای ممنوع بودن آمیزش جنسـی در این حال به دست می آید،زیرا رحم زن در موقع تخلیه این خونها هیچ گونه آمادگی طبیعی برای پذیرش نطفه ندارد و لذا از آن صدمه می بیند.

جمله "یطهرن"به گفته بسـیاری از مفسران به معنی پاک شدن زنان از خون حیض است،و اما جمله" فَإِذا تَطَهَّرْنَ "را بسیاری به معنی غسل کردن گرفته انـد، بنا بر این طبق جمله اول، به هنگام پاک شـدن از خون،آمیزش جنسـی جایز است هر چنـد غسـل نکرده باشد و طبق جمله دوم،تا غسل نکند جایز نیست (۲).

بنا بر این آیه خالی از ابهام نیست،ولی با توجه به اینکه جمله دوم تفسیری است بر جمله اول و نتیجه آن-لذا با فاء تفریع عطف شـده-به نظر می رسـد که تطهرن نیز به معنی پاک شـدن از خون است،بنا بر این با پاک شـدن از عادت،آمیزش مجاز است،به خصوص اینکه در آغـاز آیه هیـچ سـخنی از وجوب غسـل در میـان نبود و این همان قولی است که فقهای بزرگ نیز در فقه به آن فتوا داده اند که بعد از پاک شدن از خون حتی قبل از غسل،آمیزش جنسی جایز است،ولی بدون شک،بهتر

۱- ۱) اقتباس از اعجاز قرآن،صفحه ۵۵ و ۵۶.

۲- ۲) دومی مفهوم شرط،و اولی مفهوم غایت است.

این است که بعد از غسل کردن باشد.

جمله" مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ "(از آن طریق که خداوند دستور داده)می تواند تاکیدی بر جمله قبل باشد،یعنی فقط در حال پاکی زنان،آمیزش جنسی داشته باشید نه در غیر این حالت،و ممکن است مفهوم وسیع تر و کلی تری از آن استفاده کرد،یعنی بعد از پاک شدن نیز،آمیزش باید در چهار چوب فرمان خدا باشد،این فرمان می تواند فرمان تکوینی پروردگار یا فرمان تشریعی او باشد زیرا خداوند برای بقای نوع انسان،جاذبه مخصوصی در میان دو جنس مخالف،نسبت به یکدیگر قرار داده،و به همین دلیل آمیزش جنسی لذت خاصی برای هر دو طرف دارد،ولی مسلم است،که هدف نهایی بقاء نسل بوده،و این جاذبه و لذت مقدمه آن است بنا بر این لذت جنسی باید،تنها در مسیر بقای نسل قرار گیرد،و به همین جهت استمناء و لواط و مانند آن،نوعی انحراف از این فرمان تکوینی و ممنوع است.

و نیز ممکن است مراد امر تشریعی باشد،یعنی بعد از پاک شدن زنان از عادت ماهانه،باید جهات حلال و حرام را در حکم شرع در نظر بگیرید.

بعضی نیز گفته اند:مفهوم این جمله ممنوع بودن آمیزش جنسی با همسران از غیر طریق معمولی می باشد،ولی با توجه به اینکه در آیات گذشته سخنی از این مطلب در میان نبوده،این تفسیر مناسب به نظر نمی رسد (۱).

*** در آیه دوم،اشاره زیبایی به هدف نهایی آمیزش جنسی کرده،می فرماید:

"همسران شما محل بذرافشانی شما هستند"(نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ).

"بنا بر این هر زمان بخواهید می توانید با آنها آمیزش نمائید

ص:۱۴۰

۱- ۱) توجه داشته باشید که"حیث"هم به عنوان ظرف مکان،و هم به عنوان زمان،آمده است،و در اینجا می تواند اشاره به زمان مجاز بودن آمیزش جنسی یعنی زمان پاکی باشد.

"(فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنّى شِئْتُمْ).

در اینجا زنان تشبیه به مزرعه شده اند،و این تشبیه ممکن است برای بعضـی سـنگین آید که چرا اسـلام درباره نیمی از نوع بشر چنین تعبیری کرده است در حالی که نکته باریکی در این تشبیه نهفته شده،در حقیقت قرآن می خواهد ضـرورت وجود زن را در اجتماع انسانی نشان دهـد که زن وسـیله اطفاء شـهوت و هوسـرانی مردان نیست،بلکه وسـیله ای است برای حفظ حیات نوع بشـر،این سـخن در برابر آنها که نسـبت به جنس زن همچون یک بازیچه یا وسـیله هوسبازی می نگرند، هشداری محسوب می شود.

"حرث"مصدر است و به معنی بذرافشانی است و گاهی به خود مزرعه نیز اطلاق می شود.

"انی"از اسـماء شـرط است و غالبا به معنی"متی"که به معنی زمان است اسـتعمال می شود،و در این صورت آن را"انی"زمانیه می گویند و گاهی نیز به معنی مکان است،مانند آنچه در آیه ۳۷ سوره آل عمران آمده: قالَ یا مَرْیَمُ أَنّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ ،"زکریا گفت ای مریم!این غذا(ی بهشتی)را از کجا آورده ای؟،گفت:از نزد خدا".

اگر"انی"در آیه فوق زمانیه باشـد،توسـعه زمانی مساله آمیزش جنسـی را بیان می کنـد،یعنی در هر ساعتی از شب و روز مجاز هستید و اگر مکانیه باشد،توسعه در مکان و چگونگی انواع آمیزش است.

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به هر دو جنبه باشد و به این ترتیب،دو همسـر می توانند هر گونه و در هر زمان و مکان،از لذت جنسی بهره گیرند،(جز آنچه در قانون شرع ممنوع شده است).

سپس در ادامه آیه می افزایـد:"بـا اعمـال صالـح و پرورش فرزنـدان صالـح،آثـار نیکی برای خـود از پیش بفرستیـد"(وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ).

اشاره به اینکه هـدف نهایی از آمیزش جنسـی،لـذت و کامجویی نیست بلکه باید از این موضوع،برای ایجاد و پرورش فرزندان شایسته،استفاده کرد،و آن را به عنوان یک ذخیره معنوی برای فردای قیامت از پیش بفرستید،این سخن هشدار می دهد که باید در انتخاب همسر،اصولی را رعایت کنید که به این نتیجه مهم،یعنی تربیت فرزندان صالح و نسل شایسته انسانی منتهی شود.

در حدیثی نیز از پیامبر اسلام ص می خوانیم که فرمود:

اذا مات الانسان انقطع امله الا عن ثلاث:صدقه جاریه و علم ینتفع به و ولد صالح یدعوا له، "هنگامی که انسان می میرد امید او جز از سه چیز قطع می شود:صدقات جاریه (اموالی که از منافع آن مرتبا بهره گیری می شود)و علمی که از آن سود می برند و فرزند صالحی که برای او دعا می کند" (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

لیس یتبع الرجل بعـد موته من الاجر الا ثلاث خصال:صدقه اجراها فی حیاته فهی تجری بعد موته،و سـنه هدی سـنها فهی تعمل بها بعد موته،و ولد صالح یستغفر له، "هیچ گونه اجر و پاداشی بعد از مرگ به دنبال انسان نمی آید مگر سه چیز:صدقه جاریه ای که در حیات خود فراهم ساخته و بعد از مرگش ادامه دارد(مانند بناهای خیر)و سنت هدایت گری که آن را بر قرار کرده و بعد از مرگ او به آن عمل می کنند، و فرزند صالحی که برای او استغفار کند" (۲).

همین مضـمون در روایـات متعـدد دیگری نیز وارد شـده است،و در بعضـی از روایـات،شـش موضوع ذکر شـده که اولین آنها فرزند صالح است (۳).

به این ترتیب فرزندان صالح در کنار آثار علمی و تالیف کتابهای هدایت کننده

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ صفحه ۳۲۱.

۲- ۲) بحار الانوار،جلد ۶ صفحه ۲۹۴ حدیث شماره ۴.

۳- ۳) همان مدرک،صفحه ۲۹۳ حدیث شماره ۱.

و تاسیس بناهای خیر همچون مسجد و بیمارستان و کتابخانه قرار گرفته اند.

و در پایان آیه،دستور به تقوا می دهد و می فرماید:"تقوای الهی پیشه کنید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد،و به مؤمنان بشارت دهید"بشارت رحمت الهی و سعادت و نجات در سایه تقوا(وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ).

از آنجا که مساله آمیزش جنسی،مساله ای است مهم،و با پرجاذبه ترین غرایز انسان سر و کار دارد،خداوند در این جمله های آخر،مؤمنان را به دقت در این امر،و پرهیز از هر گونه گناه و انحراف،دعوت فرموده و به آنها هشدار می دهد که بدانید همگی به ملاقات پروردگار خواهید شتافت و تنها راه نجات ایمان و تقوای در سایه ایمان است.

***

نکته:

دستور عادلانه اسلام در مورد عادت ماهیانه زنان

اقوام پیشین در مورد زنان در عادت ماهیانه عقائد مختلفی داشتند:یهود فوق العاده سخت گیری می کردند و در این ایام به کلی از زنان در همه چیز جدا می شدند،در خوردن و آشامیدن و مجلس و بستر،و در تورات کنونی احکام شدیدی در این باره دیده می شود. (۱)

و به عکس آنها مسیحیان هیچ گونه محدودیت و ممنوعیتی برای خود،در برخورد با زنان،در این ایام قائل نبودند،و اما بت پرستان عرب،دستور و سنت

۱- ۱) در باب ۱۵ از سفر لاویان تورات چنین می خوانیم:"اگر زنی صاحبه جریان باشد و جریان از بدنش خون حیض باشد تا هفت روز جدا خواهد بود و هر کس که او را مس کند تا به شام ناپاک باشد-و هر چیزی که وقت جدا ماندنش بر آن بخوابد ناپاک و هر چه که بر آن نشسته باشد ناپاک باشد-و هر کسی که بسترش را لمس نماید لباس خود را بشوید و خویشتن را با آب شستشو دهد و تا به شام ناپاک باشد..."و احکام دیگری از این قبیل.

خاصی نزد آنها در این زمینه یافت نمی شد،ولی ساکنان مدینه و اطراف آن،بعضی از آداب یهود را در این زمینه اقتباس کرده بودنـد،و در معاشـرت با زنان در حال حیض،سـختگیریهایی داشـتند،در حالی که سایر عرب چنین نبودنـد،و حتی شاید آمیزش جنسـی را در این حـال جالب می دانسـتند و معتقـد بودنـد اگر فرزنـدی نصـیب آنها شود بسیار خون ریز خواهـد بود،و این از صفات بارز و مطلوب،نزد اعراب بادیه نشین خون ریز بود (۱).

۲-ذکر طهـارت و توبه در کنار یکـدیگر در آیات فوق ممکن است اشاره به این باشـد که طهارت،مربوط به پاکیزگی ظاهر،و توبه اشاره به پاکیزگی باطن است.

این احتمال نیز وجود دارد که طهارت در اینجا به معنی آلوده نشدن به گناه بوده باشد یعنی خداوند،هم کسانی را که آلوده به گناه نشده اند دوست دارد و هم کسانی که بعد از آلودگی توبه کنند،و در زمره پاکان در آیند.

ضمنـا اشـاره به مساله توبه در اینجا ممکن است ناظر به این باشـد که بعضـی بر اثر فشار غریزه جنسـی نمی توانسـتند خویشـتن داری کننـد و بر خلاـف امر خـدا به گناه آلوده می شدنـد،سـپس از عمل خود نادم شـده و ناراحت می گشـتند،برای اینکه راه بازگشت را به روی خود بسته نبینند و از رحمت حق مایوس نشوند،طریق توبه را به آنها نشان می دهد (۲).

***

ص: ۱۴۴

۱- ۱) اقتباس از تفسیر المیزان،جلد دوم،صفحه ۲۰۸ ذیل آیه مورد بحث-در کتاب "انیس الاعلام" جلـد ۲ صفحه ۱۰۶ و ۱۰۷ نیز شرح مبسوطی با ذکر مدارک در این باره آمده است.

۲- ۲) درباره حقیقت "توبه" و شـرائط آن،مشروحا در جلد ۳ ذیل آیه ۱۷ سوره نساء و در جلـد ۱۴ ذیل آیه ۵ سوره نور،بحث کرده ایم.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۲۴ تا ۲۲۵]

اشاره

وَ لاٰ تَجْعَلُوا اَللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمٰانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَيْنَ اَلنّٰاسِ وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴) لاٰ يُؤٰاخِذُكُمُ اَللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمٰانِكُمْ وَ لٰكِنْ يُؤٰاخِذُكُمْ بِمٰا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵)

ترجمه:

۲۲۴-خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید!و برای اینکه نیکی کنید،و تقوا پیشه سازید،و در میان مردم اصلاح کنید(سوگند یاد ننمایید)!و خداوند شنوا و داناست.

۲۲۵-خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می کنید،مؤاخذه نخواهد کرد،اما به آنچه دلهای شما کسب کرده،(و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار،یاد می کنید،) مؤاخذه می کند.و خداوند،آمرزنده و بردبار است.

شان نزول:

میان داماد و دختر یکی از یاران پیامبر ص به نام"عبد اللّٰه بن رواحه" اختلافی روی داد او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کار آنها هیچ گونه دخالتی نکند و در این راه گامی بر ندارد.آیه فوق نازل شد و این گونه سوگندها را ممنوع و بی اساس قلمداد کرد.

تفسیر:

تا می توانید سوگند نخورید

چنان که در شان نزول خواندیم:دو آیه فوق ناظر به سوء استفاده از مساله سوگند است،و مقدمه ای محسوب می شود برای بحث آیات آینده که از ایلاء و سوگند در مورد ترک آمیزش جنسی با همسران سخن می گوید.

در نخستین آیه می فرماید:"خدا را در معرض سوگندهای خود برای ترک نیکی و تقوا و اصلاح در میان مردم قرار ندهید و(بدانید)خدا شنوا و دانا است"

ص:۱۴۵

سخنان شما را می شنود و از نیات شما آگاه است(وَ لاٰ تَجْعَلُوا اللّهَ عُرْضَةً لِأَيْمٰانِكَمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَيْنَ النّٰاسِ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (۱).

"ایمان"جمع"یمین"به معنی سوگند است،و"عرضه"(بر وزن غرفه)به معنی در معرض قرار گرفتن چیزی است،مثلا جنسی را که به بازار برای فروش می برند و در معرض معامله قرار می دهند،عرضه می نامند،گاهی به موانع نیز، عرضه اطلاق می شود،زیرا در معرض انسان و بر سر راه او قرار دارد.

بعضی نیز گفته اند:منظور این است که حتی برای کارهای نیک،اعم از کوچک و بزرگ،قسم یاد نکنید،و نام خدا را کوچک ننمایید،و به این ترتیب سوگند یاد کردن جز در مواردی که هدف مهمی در کار باشد عمل نامطلوب است این موضوع در احادیث زیادی نیز به چشم می خورد،از جمله اینکه در حدیثی امام صادق ع می فرماید:

و لا تحلفوا باللّه صادقین و لا کاذبین فان اللّه سبحانه یقول وَ لاٰ تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمٰانِكُمْ : "هیچ گاه سوگند به خدا یاد نکنید چه راستگو باشید،چه دروغگو،زیرا خداوند سبحان می فرماید:خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید" (۲).

احادیث متعدد دیگری نیز در این زمینه نقل شده است (۳).

در این صورت تناسب آن با شان نزول چنین است که سوگند یاد کردن در کارهای خوب عملی پسندیده نیست تا چه رسد به اینکه کسی سوگند یاد کند کارهای خوب را ترک کند.

---

۱ - ۱) مطابق این تفسیر کلمه"لا"در تقدیر است و در اصل لئلا تبروا بوده است،و این معنی با شان نزول کاملا سازگار است،این احتمال نیز وجود دارد که عرضه به معنی مانع باشد،یعنی سوگند به نام خدا را مانع انجام کار نیک و اصلاح در میان مردم قرار ندهید(در واقع تقدیر چنین می شود:لا تجعلوا اللّه بسبب ایمانکم حاجزا ان تبروا و تتقوا)ولی توجیه اول،مناسبتر به نظر می رسد.

۲- ۲) کافی،مطابق نقل نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۲۱۸ حدیث ۸۳۳ و وسائل الشیعه،جلد ۱۶ صفحه ۱۱۶ حدیث ۵.

۳- ۳) همان مدرک حدیث ۸۳۲ و ۸۳۴ و وسائل الشیعه،جلد ۱۶ صفحه ۱۱۵ به بعد.

در آیه بعد برای تکمیل این مطلب که قسم نباید مانع کار خیر شود می فرماید:

"خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می کنید مؤاخذه نخواهد کرد"(لاٰ یُؤٰاخِذُکُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمٰانِکُمْ).

"اما به آنچه دلهای شما کسب کرده(و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار یاد می کنید)مؤاخذه می کند و خداوند آمرزنده و دارای حلم است"(وَ لٰکِنْ یُؤٰاخِذُکُمْ بِمٰا کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ).

در این آیه خداوند به دو نوع سوگند اشاره کرده است، نوع اول قسمهای لغو است که هیچ گونه اثری ندارد و نباید به آن اعتنا کرد،این نوع قسمها آنهایی است که مردم بدون توجه،تکیه کلام خود قرار می دهند و به آن عادت کرده اند و در هر کاری "لا و اللّٰه"(نه به خدا قسم...)یا"بلی و اللّٰه"(آری به خدا سوگند...)می گویند،این نوع قسمها را قسم لغو می نامند.

زیرا لغو در لغت به تمام کارها و سخنانی گفته می شود که دارای هدف مشخصی نیست،یا از روی اراده و تصمیم سر نمی زند.

بنا بر این سوگندهایی که انسان در حال غضب(در صورتی که غضب سبب بیرون رفتن از حال عادی شود)یاد می کند،جزء قسمهای لغو است و طبق آیه فوق، خداوند مؤاخذه ای بر این گونه قسمها نمی کند و نباید به آن ترتیب اثر داد(هر چند انسان باید خود را چنان تربیت کند که این گونه سوگندها را نیز کنار بگذارد)،به هر حال این گونه قسمها واجب العمل نیست و مخالفت آن کفاره ندارد.زیرا از روی اراده و تصمیم نیست.

جمله" وَ اللّٰهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ "می تواند اشاره ای به این معنی بوده باشد.

نوع دوم سوگندهایی است که از روی اراده و تصمیم انجام می گیرد و به تعبیر قرآن قلب انسان آن را کسب می کند،این گونه قسم معتبر است و باید به آن پایبند بود،و مخالفت با آن،هم گناه دارد،و هم موجب کفاره می شود مگر در مواردی که بعدا اشاره خواهد شد،این همان است که در سوره مائده آیه ۸۹ از آن تعبیر به" بِمٰا

عَقَّدْتُمُ الْأَيْمانَ "شده است،یعنی سوگندهایی که از روی اراده محکم کرده اید.

***

نکته:

سوگندهای بی اعتبار

قسم یاد کردن از نظر اسلام کار خوبی نیست،ولی در عین حال حرام نمی باشد،و اگر به خاطر هدفهای مهم تربیتی و اجتماعی و اصلاحی انجام گیرد ممکن است واجب یا مستحبّ گردد،ولی با این حال یک سلسله از سوگندهاست که از نظر اسلام به کلی بی اعتبار است،از جمله:

۱-سوگندهایی که به غیر نام خدا باشد،حتی قسم خوردن به نام پیامبر ص و ائمه هدی ع واجب العمل نیست،یعنی اگر کسی به غیر نام خدا قسم یاد کند ملزم به انجام آن نمی باشد و مخالفت آن کفاره ندارد.

۲-سوگندهایی که برای انجام کار حرام یا مکروه،یا ترک واجب و مستحبّ باشد آن هم اعتباری ندارد،مثل اینکه کسی سوگند یاد کند که دین خود را نپردازد یا با بستگان خویش ترک رابطه کند،یا از اصلاح ذات البین خود داری نماید همان گونه که کرارا دیده شده،بعضی از اشخاص به سبب خاطره بدی که از یک اصلاح ذات البین پیدا می کنند قسم یاد می کنند که هرگز سراغ چنین کاری نروند،به این گونه سوگندها نباید اعتنا کرد،هر چند با نام خدا باشد و یکی از تفسیرهای " لا يُؤاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمانِكُمْ "همین است،ولی قسمهایی که به نام خدا باشد،و موضوع آن کار خوب یا لا اقل کار مباحی است،وفا کردن به آن واجب است،و اگر کسی با آن مخالفت کند کفاره دارد.

کفاره آن اطعام ده مسکین یا لباس پوشاندن بر ده نفر نیازمند و یا آزاد کردن یک برده است(این معنی در آیه ۸۹ سوره مائده آمده است)و اکنون که برده وجود ندارد باید یکی از دو کار اول را انجام داد.

***

ص :۱۴۸

[سوره البقره (۲): آيات ۲۲۶ تا ۲۲۷]

اشاره

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فاؤُ فَإِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲۶) وَ إِنْ عَزَمُوا اَلطَّلاقَ فَإِنَّ اَللّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷)

ترجمه:

۲۲۶-کسانی که زنان خود را"ایلاء"می نمایند[سوگند یاد می کنند که با آنها،آمیزش جنسی ننمایند،]حق دارند چهار ماه انتظار بکشند.(و در ضمن این چهار ماه،وضع خود را با همسر خویش،از نظر ادامه زندگی یا طلاق،روشن سازند.)اگر(در این فرصت،)بازگشت کنند،(چیزی بر آنها نیست،زیرا)خداوند،آمرزنده و مهربان است.

۲۲۷-و اگر تصمیم به جدایی گرفتند،(آن هم با شرایطش مانعی ندارد،)خداوند شنوا و داناست.

تفسیر:

مبارزه با یک رسم زشت جاهلی

در دوران جاهلیت زن هیچ گونه ارزش و مقامی در جامعه عرب نداشت و به همین جهت برای جدایی از او یا تحت فشار قرار دادن زن،طرق زشتی وجود داشت که یکی از آنها"ایلاء" (۱)-به معنی سوگند خوردن بر ترک عمل زناشویی- بود به این ترتیب که هر زمان مردی از همسر خود متنفر می شد،سوگند یاد می کرد که با او همبستر نگردد و با این راه غیر انسانی همسر خود را در تنگنای شدیدی قرار می داد،نه او را رسما طلاق می داد تا آزادانه شوهر انتخاب کند،و نه بعد از این سوگند حاضر می شد آشتی کرده و با همسر خود زندگی مطلوبی داشته باشد البته خود مردان غالبا تحت فشار قرار نمی گرفتند،چون همسران متعددی داشتند.

۱- ۱) "ایلاء"از ماده"الو"آمده که به معنی قدرت نمایی و تصمیم است،و از آنجا که سوگند نمونه ای از آن می باشد این واژه بر آن اطلاق شده است.

آیـات مورد بحث با این سـنت غلط مبارزه کرده و طریق گشودن این سوگنـد را بیان می کنـد،می فرمایـد:"کسانی که از زنان خود ایلاء می کنند(سوگند برای ترک آمیزش جنسی می خوردند)حق دارند چهار ماه انتظار کشند"(لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ).

این چهار ماه مهلت برای این است که وضع خویش را با همسر خود روشن کنند و زن را از این نابسامانی،نجات دهند.

سپس می افزایـد:"اگر(در این فرصت)تصـمیم به بـازگشت گرفتنـد،خداونـد آمرزنـده و مهربـان است"(فَإِنْ فاؤُ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

آری خداونـد گذشـته او را در این مساله و همچنین شکسـتن سوگنـد را بر او می بخشـد-هر چنـد کفاره آن چنان که خواهیم گفت به قوت خود باقی است. "و اگر تصـمیم به جدایی گرفتند(آن هم با شرایطش مانعی ندارد)خداوند شنوا و دانا است"(وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلاقَ فَإِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ).

و هر گاه مرد هیـچ یک از این دو راه را انتخاب نکنـد،نه به زنـدگی سالم زناشویی باز گردد،و نه زن را با طلاق رها سازد،در این جا حاکم شـرع دخالت می کنـد و مرد را به زنـدان می اندازد و بر او سـخت می گیرد که بعد از گذشـتن چهار ماه،مجبور شود یکی از دو راه را انتخاب کند و زن را از حال بلاتکلیفی در آورد.

به این ترتیب با اینکه اسلام حکم"ایلاء"(سوگند خوردن بر ترک آمیزش جنسی)را به کلی ابطال نکرده اما آثار سوء آن را از بین برده،زیرا به کسی اجازه نمی دهد که از این راه،همسرش را سرگردان سازد،و اگر می بینیم مدت چهار ماه به عنوان ضرب الاجل تعیین کرده نه به خاطر این است که می توان از این طریق مقداری از حقوق زناشویی را باطل کرد بلکه از این نظر است که آمیزش جنسی به عنوان یک واجب شرعی در هر چهار ماه لازم است(البته این در صورتی است که زن بر اثر طول مدت به گناه نیفتد،لذا در مورد زنان جوان که بیم گرفتاری در گناه

باشد لازم است این فاصله کمتر شود).

***

نکته ها:

اشاره

۱-ایلاء یک حکم استثنایی است

در آیات گذشته،سخن از سوگندهای لغو و بی اثر بود و گفتیم هر سخنی که برای کار خلافی باشد،جزء سوگندهای لغو و بیهوده است و شکستن آن هیچ محذوری ندارد و مطابق این حکم باید سوگند بر ترک وظیفه زناشویی مطلقا اثری نداشته باشد در حالی که در اسلام برای آن کفاره قرار داده شده (۱)(همان کفاره شکستن قسم که در بحث سابق گفته شد)این در حقیقت مجازاتی است برای مردان لجوج که به این شیوه ناجوانمردانه برای ابطال حقوق زن متوسل نشوند و این کار را تکرار نکنند.

۲-مقایسه حکم اسلام و دنیای غرب

در غرب و سنتهای جاهلی آنها نیز چیزی شبیه ایلاء وجود دارد که آن را جدایی جسمانی می نامند.

توضیح اینکه:از آنجا که طلاق در میان مسیحیان نیست،بعد از انقلاب کبیر فرانسه یکی از راههایی که برای جدایی میان زن و مردی که حاضر نبودند با هم زندگی کنند تصویب شد جدایی جسمی بود و آن این بود که زن و مرد موقتا از هم جدا شده و در خانه های جداگانه زندگی می کردند(وظیفه انفاق از سوی مرد و تمکین از سوی زن ساقط می شد،ولی رابطه ازدواج بر قرار بود)با این حال نه مرد می توانست همسر دیگری اختیار کند و نه زن می توانست شوهر نماید،مدت این

۱- ۱) اگر مرد قبل از چهار ماه،آمیزش جنسی کند،کفاره آن مسلم و اجماعی است،و اگر بعد از چهار ماه باشد این حکم در میان فقهاء مشهور است،هر چند بعضی کفاره را در این صورت انکار کرده اند.

جدایی ممکن بود تا سه سال ادامه پیدا کند،بعد از این مدت ناچار بودند جدایی را رها ساخته و با هم زندگی کنند (۱).

گر چه دنیای غرب این جدایی را تا سه سال اجازه می دهد،ولی اسلام حاضر نشد-بیش از چهار ماه که اگر سوگند هم یاد نکنند چنین فاصله ای مباح است- این وضع نابسامان ادامه یابد،مرد باید بعد از این مدت وضع خود را روشن سازد،و اگر سرپیچی کند حکومت اسلامی می تواند او را تحت فشار شدید قرار دهد تا کار را یکسره کند.

۳-اوصاف الهی در پایان هر آیه

قابل توجه اینکه در بسیاری از آیات قرآن،اوصافی از خداوند،پایانگر بحثها است،این اوصاف همیشه رابطه مستقیمی با محتوای آیه دارد،و چنان نیست که انتخاب آن بدون رابطه نزدیکی صورت گرفته باشد.

از جمله در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ایلاء و تصمیم بر شکستن این قسم گناه آلود می گوید،آیه به جمله" غَفُورٌ رَحِیمٌ "ختم می شود،اشاره به اینکه این حرکت صحیح،سبب می شود که گذشته گناه آلود مشمول غفران رحمت الهی گردد،و هنگامی که سخن از تصمیم بر طلاق در میان است،روی اوصاف" سَمِیعٌ عَلِیمٌ "تکیه می شود،یعنی خداوند سخنان شما را می شنود و از انگیزه طلاق و جدایی آگاه است،و شما را بر طبق آن جزا می دهد.

***

۱- ۱) حقوق زن در اسلام و اروپا

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۸]

اشاره

وَ اَلْمُطَلَّقٰاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاٰثَهَ قُرُوءٍ وَ لاٰ یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ فِی أَرْحٰامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذٰلِکَ إِنْ أَرٰادُوا إِصْلاٰحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ اَلَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجٰالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَهٌ وَ اَللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۲۸)

ترجمه:

۲۲۸-زنان مطلقه،باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن(و پاک شدن)انتظار بکشند! [عده نگهدارند]و اگر به خدا و روز رستاخیز،ایمان دارند برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده،کتمان کنند.و همسرانشان،برای باز گرداندن آنها(و از سر گرفتن زندگی زناشویی)در این مدت،(از دیگران)سزاوارترند،در صورتی که(به راستی)خواهان اصلاح باشند.و برای زنان،همانند وظایفی که بر دوش آنهاست،حقوق شایسته ای قرار داده شده،و مردان بر آنان برتری دارند،و خداوند توانا و حکیم است.

تفسیر:

عده یا حریم ازدواج؟

در آیه قبل سخن از طلاق بود و در این بخش از احکام طلاق و یا آنچه مربوط به آن است بیان می شود و در مجموع پنج حکم در آن بیان شده:

نخست درباره عده می فرماید:"زنان مطلقه باید به مدت سه بار پاک شدن انتظار بکشند"(وَ الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاٰثَهَ قُرُوءٍ).

"قروء"جمع"قرء"(بر وزن قفل)هم به معنی عادت ماهیانه و هم پاک شدن از آن گفته شده،ولی این دو معنی را می توان در یک مفهوم کلی جمع کرد و آن انتقال از یکی از دو حالت به حالت دیگر است، "راغب"در"مفردات"معتقد است که

"قرء"در حقیقت،اسم برای داخل شدن از حالت حیض به پاکی است،و چون هر دو عنوان در آن مطرح است گاهی بر حالت حیض و گاهی به پاکی اطلاق می شود، از بعضی از روایات و بسیاری از کتب لغت نیز استفاده می شود که قرء به معنی جمع است و چون در حالت پاکی زن خون عادت در وجود او جمع می شود،این واژه به پاکی اطلاق شده است،به هر حال در روایات متعددی،تصریح شده که منظور از ثلاثه قروء که حد عده است سه مرتبه پاک شدن زن از خون حیض است (۱).

و از آنجا که طلاق باید در حال پاکی که با شوهر خود آمیزش جنسی نکرده باشد انجام گیرد،این پاکی یک مرتبه محسوب می شود،و هنگامی که بعد از آن دو بار عادت ببینند و پاک شود،به محض اینکه پاکی سوم به اتمام رسید و لحظه ای عادت شد،عده تمام شده و ازدواج او در همان حالت جایز است.ولی علاوه بر این روایات،این حقیقت را از خود آیه نیز می توان استفاده کرد زیرا:

اولا"قرء"دو جمع دارد،یکی قروء،دیگری اقراء،و بعضی تصریح کرده اند که"قرء"به معنی پاکی جمعش قروء،و"قرء"به معنی حیض،جمعش اقراء است بنا بر این قروء در آیه فوق به معنی ایام پاکی زن می باشد نه ایام حیض (۲).

ثانیا همان گونه که در بالا اشاره شد،قرء اصلا به معنی جمع شدن است،و جمع شدن با حالت طهر و پاکی،تناسب بیشتری دارد،زیرا در این حالت خون در رحم تدریجا جمع می گردد،و در هنگام عادت بیرون می ریزد و پراکنده می شود (۳).

دومین حکم،این است که"برای آنها حلال نیست که آنچه را در رحم آنان آفریده شده کتمان کنند،اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند

۱- ۱) به نور الثقلین،جلد ۱،صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱ مراجعه شود.

۲- ۲) قاموس اللغه،ماده قرء.

۳- ۳) لسان العرب،ماده قرء.

"(وَ لاٰ یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ فِی أَرْحٰامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ).

قابل توجه اینکه مساله آغاز و پایان ایام عده را که معمولا خود زن می فهمد نه دیگری بر عهده او گذارده، و گفتار او را سند قرار داده لذا امام صادق ع در تفسیر آیه فوق می فرماید:قد فوض اللّه الی النساء ثلاثه اشیاء الحیض و الطهر و الحمل:"خداوند سه چیز را به زنان واگذار کرده عادت ماهانه،پاک شدن و حامله بودن" (۱).

از آیه فوق نیز می توان این معنی را اجمالا-استفاده کرد زیرا می فرماید برای زن جایز نیست آنچه را خداوند در رحم او آفریده کتمان کند،و بر خلاف واقع سخن گوید،یعنی سخن او مورد قبول است.

جمله"مٰا خَلَقَ اللّٰهُ فِی أَرْحٰامِهِنَّ "به گفته جمعی از مفسران،دو معنی می تواند داشته باشد،"فرزند"و"عادت ماهانه"،زیرا هر دو را خداوند در رحم زن آفریده است،یعنی نباید حمل خود را مخفی کند و بگوید به عادت ماهانه مبتلا می شود،تا مدت عده را کمتر کند(زیرا عده زن باردار وضع حمل است)و در مورد عادت ماهانه،چه از نظر شروع،و چه از نظر پایان،نیز نباید خلاف گویی کند، استفاده هر دو معنی از تعبیر فوق نیز بعید به نظر نمی رسد.

سومین حکمی که از آیه استفاده می شود،این است که شوهر در عده طلاق رجعی،حق رجوع دارد،می فرماید:"همسران آنها برای رجوع به آنها(و از سر گرفتن زندگی مشترک)در این مدت عده(از دیگران)سزاوارترند هر گاه خواهان اصلاح باشند"(وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذٰلِکَ إِنْ أَرٰادُوا إِصْلاٰحاً) (۲).

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ صفحه ۳۲۶(ذیل آیه مورد بحث).

۲- ۲) "بعوله"جمع"بعل"(بر وزن نعل)به معنی شوهر است"راغب"در"مفردات"و بعضی گفته اند به زن و شوهر هر دو اطلاق می شود(تفسیر کبیر جلد ۶ صفحه ۹۳)و گاه گفته شده که از این واژه،نوعی معنی برتری فهمیده می شود.

در واقع در موقعی که زن در عـده طلاق رجعی است،شوهر می توانـد بـدون هیـچ گونه تشـریفات،زنـدگی زناشویی را از سـر گیرد،بـا هر سـخن و یـا عملی که به قصـد بـازگشت باشـد،این معنی حاصـل می شود،منتهـا بـا جمله" إِنْ أَرٰادُوا إِصْلاٰحاً "این حقیقت را بیان کرده که بایـد هدف از رجوع و بازگشت،اصـلاح باشد،نه همچون دوران جاهلیت که مردان با سوء اسـتفاده از این حق،زنان را تحت فشار قرار داده و در حالتی میان داشتن شوهر و مطلقه بودن،نگه می داشتند.

این حق در صورتی است که راستی از کـار خود پشـیمان شـده و بخواهـد به طور جـدی زنـدگی خـانوادگی را از سـر گیرد،و هدفش ایجاد ضرر و بلا تکلیف ساختن زن نباشد.

ضمنا از اینکه در ذیل آیه،مساله رجوع مطرح شـده اسـتفاده می شود که حکم عـده نگه داشـتن در آغاز آیه،نیز مربوط به این گروه از زنان است،و به تعبیر دیگر، آیه به طور کلی از طلاق رجعی،سخن می گوید،بنا بر این مانعی ندارد که بعضی از اقسام طلاق،اصلا عده نداشته باشد.

سپس به بیـان چهـارمین حکم پرداخته،می فرمایـد:"و برای زنان هماننـد وظایفی که بر دوش آنها است حقوق شایسـته ای قرار داده شده و مردان بر آنها برتری دارند"(وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجٰالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ).

به گفته مرحوم"طبرسـی"در"مجمع البیان"،این جمله از کلمات عجیب و جالب و جامعی است که فواید بسیاری را در بر دارد (۱)و در واقع بحث را به مسائـل مهمتری فراتر از طلاق و عـده کشانیـده و به مجموعه حقوق زناشویی مردان و زنان، اشاره می کنـد و می گویـد:"همان طور که برای مرد حقوقی بر عهـده زنان گـذارده شـده همچنین زنان حقوقی بر مردان دارند که آنها موظف به رعایت آنند زیرا در اسلام

ص:۱۵۶

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ صفحه ۳۲۷.

هر گز حق یک طرفه نیست،و همیشه به صورت متقابل می باشد.

واژه"معروف"که به معنی کار نیک و شناخته شده و معقول و منطقی است، در این سلسله آیات دوازده بار تکرار شده(از آیه مورد بحث تا ۲۴۱)تا هشداری به مردان و زنان باشد که هرگز از حق خود،سوء استفاده نکنند بلکه با احترام به حقوق متقابل یکدیگر در تحکیم پیوند زناشویی و جلب رضای الهی بکوشند.

جمله" وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ "در حقیقت تکمیلی است بر آنچه در باره حقوق متقابل زن و مرد قبلا گفته شد،و در واقع مفهومش این است که مساله عدالت میان زن و مرد به این معنی نیست که آنها در همه چیز برابرند و همراه یکدیگر گام بردارند،آیا راستی لازم است آن دو در همه چیز مساوی باشند؟ با توجه به اختلاف دامنه داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد،پاسخ این سؤال روشن می شود،جنس زن برای انجام وظایفی متفاوت با مرد آفریده شده و به همین دلیل احساسات متفاوتی دارد قانون آفرینش،وظیفه حساس مادری و پرورش نسلهای نیرومند را بر عهده او گذارده،به همین دلیل سهم بیشتری از عواطف و احساسات به او داده است،در حالی که طبق این قانون، وظایف خشن و سنگین تر اجتماعی بر عهده جنس مرد گذارده شده،و سهم بیشتری از تفکر به او اختصاص یافته بنا بر این اگر بخواهیم عدالت را اجرا کنیم باید پاره ای از وظایف اجتماعی که نیاز بیشتری به اندیشه و مقاومت و تحمل شدائد دارد بر عهده مردان گذارده شود،و وظایفی که عواطف و احساسات بیشتری را می طلبد بر عهده زنان،و به همین دلیل مدیریت خانواده بر عهده مرد،و معاونت آن بر عهده زن گذارده شده است و به هر حال این مانع از آن نخواهد بود که زنان در اجتماع،کارها و وظایفی را که با ساختمان جسم و جان آنها می سازد،عهده دار شوند،و در کنار انجام وظیفه مادری،وظایف حساس دیگری را نیز انجام دهند.

و نیز این تفاوت مانع از آن نخواهد بود که از نظر مقامات معنوی و دانش و

تقوا،گروهی از زنان از بسیاری از مردان پیشرفته تر باشند.

اینکه بعضی از روشنفکران اصرار دارند که این دو جنس را مساوی در همه چیز قلمداد کنند،اصراری است که با واقعیتها هرگز نمی سازد، و مطالعات مختلف علمی آن را انکار می کند،حتی در جوامعی که شعار مساوات و برابری در تمام جهات،همه جا را پر کرده،عملا غیر آن دیده می شود،مثلا مدیریت سیاسی و نظامی تمام جوامع بشری-جز در موارد استثنایی همه در دست مردان است،حتی در جوامع غربی که شعار اصلی شعار مساوات است،این معنی به وضوح دیده می شود.

به هر حال قوانینی همچون بودن حق طلاق،یا رجوع در عده یا قضاوت به دست مردان،(جز در موارد خاصی که به زن یا حاکم شرع حق طلاق داده می شود) از همین جا سرچشمه می گیرد،و نتیجه مستقیم همین واقعیت است.

بعضی از مفسران گفته اند که جمله" لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ "،تنها نظر به مساله رجوع در عده طلاق دارد (۱).

ولی روشن است که این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست،زیرا قبل از آن یک قانون کلی در باره حقوق زن و رعایت عدالت،به صورت" وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ "بیان شده،سپس جمله مورد بحث به صورت یک قانون کلی دیگر به دنبال آن قرار گرفته است.

و بالاخره در پایان آیه می خوانیم:"خداوند توانا و حکیم است"(وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

و در واقع پاسخی است برای آنها که در این زمینه ایراد می گیرند،و اشاره ای است به اینکه حکمت و تدبیر الهی،ایجاب می کند که هر کس در جامعه به وظایفی بپردازد که قانون آفرینش برای او تعیین کرده است،و با ساختمان جسم و جان او هماهنگ است،حکمت خداوند ایجاب می کند که در برابر وظایفی که بر عهده

۱- ۱) تفسیر فی ظلال القرآن،جلد ۱ صفحه ۳۶۰.

زنان گذارده،حقوق مسلمی قرار گیرد،تا تعادلی میان وظیفه و حق بر قرار شود.

***

نکته ها:

اشاره

۱-عده،وسیله ای برای صلح و بازگشت

گاهی در اثر عوامل مختلف،زمینه روحی به وضعی در می آید که پدید آمدن یک اختلاف جزئی و نزاع کوچک حس انتقام را آن چنان شعله ور می سازد که فروغ عقل و و جدان را خاموش می کند.

و غالبا تفرقه های خانوادگی در همین حالات رخ می دهد.اما بسیار می شود که اندک مدتی که از این کشمکش گذشت زن و مرد به خود آمده پشیمان می شوند خصوصا از این جهت که می بینند با متلاشی شدن کانون خانواده در مسیر ناراحتیهای گوناگونی قرار خواهند گرفت.

اینجاست که آیه مورد بحث می گوید:زنها باید مدتی عده نگه دارند و صبر کنند تا این امواج زودگذر بگذرد و ابرهای تیره نزاع و دشمنی از آسمان زندگی آنان پراکنده شوند مخصوصا با دستوری که اسلام در باره خارج نشدن زن از خانه در طول مدت عده داده است حسن تفکر در او برانگیخته می شود،و در بهبود روابط او با شوهر کاملا مؤثر است و لذا در سوره طلاق آیه ۱ می خوانیم که:" لاٰ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ ... لاٰ تَدْرِي لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْراً "،"آنان را از منزلشان خارج نسازید...چه می دانید شاید خدا گشایشی رساند و صلحی پیش آید".

غالبا به خاطر آوردن لحظات گرم و شیرین قبل از طلاق کافی است که مهر و صمیمیت از دست رفته را باز آورد و فروغ ضعیف گشته محبت را تقویت کند.

۲-عده،وسیله حفظ نسل

یکی دیگر از فلسفه های عده روشن شدن وضع زن از نظر بارداری است

راست است که یک بار دیـدن عادت ماهانه معمولاً دلیل بر عدم بارداری زن است ولی گاه دیده شده که زن در عین بارداری عادت ماهیانه را در آغاز حمل می بیند از این رو برای رعایت کامل این موضوع دسـتور داده شده که زن سه بار عادت ماهیانه ببینـد و پاک شود تا بطور قطع عدم بارداری از شوهر سابق روشن گردد و بتواند ازدواج مجدد کند.البته عده فواید دیگری هم دارد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

۳-حق و وظیفه جدایی ناپذیرند

در اینجـا قرآن به یـک اصـل اساسـی اشـاره کرده است،و آن اینکه هر جا "وظیفه ای"وجود دارد در کنار آن"حقی"هم ثابت است،یعنی وظیفه از حق هرگز جـدا نیست مثلاـ پـدر و مـادر وظـایفی در برابر فرزنـدان خـود دارنـد،همین سـبب می شود که حقوقی نیز به گردن آنها داشـته باشـند،یا اینکه قاضـی موظف است برای بسط و تعمیم عـدالت حد اکثر کوشـش را بنماید در مقابل،حقوق فراوانی هم برای او قرار داده شده است این موضوع حتی در مورد پیامبران و امتها نیز ثابت است.

در آیه مورد بحث نیز اشاره به این حقیقت شـده و می فرمایـد:به همان اندازه که زنان وظایفی دارند حقوقی هم برای آنها قرار داده شده است و از تساوی این "حقوق"با آن"وظایف""اجرای عدالت"در حق آنان عملی می گردد.

عکس این معنی نیز ثابت است که اگر برای کسـی حقی قرار داده شده در مقابل وظایفی هم به عهده او خواهد بود و لذا نمی توانیم کسی را پیدا کنیم که حقی در موردی داشته باشد بدون اینکه وظیفه ای بر دوش او قرار گیرد.

۴-سرگذشت دردناک زنان در طول تاریخ

زن در طول تاریخ جریـان پر مـاجرا و دردآلودی دارد که از مهمترین مبـاحث "جـامعه شناسـی"روز به شـمار می رود،به طور کلی دوران زندگی زن را به دو دوره می توان تقسیم کرد:نخست دوران ما قبل تاریخ که امروز اطلاع صحیحی از وضع

زن در آن دوره،در دست ما نیست،و شاید در آن دوران از حقوق طبیعی بیشتری برخوردار بوده است.

با شروع تاریخ بشر نوبت به دوره دوم رسید،در این دوره در بعضی از جوامع زن به عنوان یک شخصیت غیر مستقل در کلیه حقوق اقتصادی،سیاسی و اجتماعی شناخته می شد،و این وضع در پاره ای از کشورها تا قرون اخیر ادامه داشت این طرز تفکر در باره زن حتی در قانون مدنی به اصطلاح مترقی فرانسه هم دیده می شود که به عنوان نمونه به چند ماده از موادی که در باره روابط مالی زوجین سخن می گوید اشاره می شود.

"از ماده ۲۱۵ و ۲۱۷ استفاده می گردد که زن شوهردار نمی تواند بدون اجازه و امضای شوهر خود هیچ عمل حقوقی را انجام دهد و هر گونه معامله برای او محتاج به اذن شوهر است"(البته در صورتی که شوهر نخواهد از قدرتش سوء استفاده کرده و بدون علت موجه از اجازه دادن امتناع ورزد).

"طبق ماده ۱۲۴۲ شوهر حق دارد به تنهایی در دارایی مشترک بین زن و مرد هر گونه تصرف که بخواهد بکند و اجازه زن هم لازم نیست"(البته با این قید که هر معامله ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت و امضای زن لازم نیست).

و از این بالاتر"در ماده ۱۴۲۸ حق اداره کلیه اموال اختصاصی زن هم به مرد محول شده"(البته با این قید که در هر گونه معامله ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت و امضای زن نیز لازم است) (۱).

در محیط پیدایش اسلام یعنی حجاز نیز قبل از ظهور پیغمبر اکرم ص با زن همان معامله انسان وابسته غیر مستقل انجام می شد،رفتار آنها شباهت زیادی به بشرهای نیمه وحشی داشت زیرا به وضع رسوا و ننگینی از زن بهره برداری می کردند زن در محیط آنها آن چنان بی اراده و بی اختیار بود که گاهی جهت ارتزاق

۱- ۱) حقوق زن در اسلام و اروپا

صاحب خود در معرض کرایه قرار می گرفت،محرومیت از تمـدن،و ابتلای به فقر آنها را گرفتار خشونت عجیبی کرده بود که جنایت معروف"وأد"(زنده به گور کردن) را در مورد آنها مرتکب می شدند.

۵-مرحله نوین در زندگی زن

با ظهور اسـلام و تعلیمات ویژه آن زنـدگی زن وارد مرحله نوینی گردیـد که با دو مرحله گذشـته فاصـله زیادی داشت در این دوره دیگر مسـتقل شـد و از کلیه حقوق فردی و اجتمـاعی و انسـانی برخوردار گردیـد پایه تعلیمات اسـلام در مورد زن همان است که در آیـات مورد بحث می خوانیم:" وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ "، یعنی زن همان انـدازه که در اجتماع وظایف سنگینی دارد حقوق قابل توجهی نیز داراست اسـلام زن را ماننـد مرد برخوردار از روح کامل انسانی و اراده و اختیار دانسـته و او را در مسیر تکامل که هدف خلقت است می بیند لذا هر دو را در یک صف قرار داده و با خطابهای"یا ایها الناس"و"یا ایها الـذین آمنوا"مخـاطب سـاخته برنـامه هـای تربیتی و اخلاـقی و علمی را برای آنها لازم کرده است و با آیاتی مثل " وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ ". (۱)

وعـده برخوردار شـدن از سـعادت کامـل به هر دو جنس داده،و بـا آیاتی ماننـد " مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاهً طَیِّبَهً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ "(۲)می گوید:که هر کدام از زن و مرد می توانند به دنبال انجام برنـامه های اسـلام و وظایف الهی به تکامل معنوی و مادی برسـند و به حیاتی"طیب"و پاکیزه که سراسـر سـعادت و نور است گام نهند.

اسلام زن را مانند مرد به تمام معنی مستقل و آزاد می داند و قرآن با آیاتی

ص:۱۶۲

۱- ۱) سوره غافر،آیه ۴۰.

۲- ۲) سوره نحل،آیه ۹۷.

نظیر " کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَهٌ " (۱)و یا" مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَیْها " (۲).

این آزادی را برای عموم افراد اعم از زن و مرد بیان می دارد و لذا در برنامه های مجازاتی هم می بینم در آیاتی مثل:" اَلزّانِیَهُ وَ الزّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ " (۳)و مانند آن هر دو را به مجازات واحدی محکوم می کند.

از طرفی چون استقلال لازمه اراده و اختیار است لذا اسلام این استقلال را در کلیه حقوق اقتصادی می آورد.و انواع و اقسام ارتباطات مالی را برای زن بلامانع دانسته و او را مالک درآمد و سرمایه های خویش می شمارد در سوره نساء آیه ۳۲ می خوانیم:" لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ "با توجه به لغت(اکتساب)که بر خلاف(کسب)برای بدست آوردن مالی است که نتیجه اش متعلق به شخص به دست آورنده است (۴)و همچنین با در نظر گرفتن قانون کلی:

"الناس مسلطون علی اموالهم"(همه مردم بر اموال خویش مسلط اند)به دست می آید که چگونه اسلام به استقلال اقتصادی زن احترام گذارده و تفاوتی بین زن و مرد نگذاشته است.

خلاصه آنکه زن در اسلام یک رکن اساسی اجتماع به شمار می رود و هرگز نباید با او معامله یک موجود فاقد اراده و وابسته و نیازمند به قیم نمود.

۶-مساوات یا عدالت؟

تنها مطلبی که باید به آن توجه داشت(و در اسلام به آن توجه خاصی شده) ولی بعضی روی یک سلسله احساسات افراطی و حساب نشده آن را انکار می کنند

۱- ۱) سوره مدثر،آیه ۳۸.

۲- ۲) سوره فصلت،آیه ۴۶.

۳- ۳) سوره نور،آیه ۲.

۴- ۴) به کتاب"مفردات راغب"رجوع شود-البته این نکته در مواردی است که لغت کسب و اکتساب در برابر هم آمده باشد.

مساله تفاوتهای روحی و جسمی زن و مرد و تفاوت وظایف آنها است.

ما هر چه را انکار کنیم این حقیقت را نمی توانیم انکار نمائیم که بین این دو جنس هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی تفاوت زیادی است که ذکر آنها در کتب مختلف ما را از تکرار آنها بی نیاز می سازد و خلاصه همه آنها این است که چون زن پایگاه وجود و پیدایش انسان است و رشد نونهالان در دامن او انجام می پذیرد همانطور که جسما متناسب با حمل و پرورش و تربیت نسلهای بعد آفریده شده از نظر روحی هم سهم بیشتری از عواطف و احساسات دارد.

با وجود این اختلافات دامنه دار آیا می توان گفت زن و مرد باید در تمام شؤون همراه یکدیگر گام برداشته و در تمام کارها صد در صد مساوی باشند.

مگر نه این است که باید طرفدار عدالت در اجتماع بود آیا عدالت غیر از این است که هر کس به وظیفه خود پرداخته و از مواهب و مزایای وجودی خویش بهره مند گردد؟ بنا بر این آیا دخالت دادن زن در کارهایی که خارج از تناسب روحی و جسمی اوست بر خلاف عدالت نمی باشد؟! اینجاست که می بینیم اسلام در عین طرفداری از عدالت،مرد را در پاره ای از کارهای اجتماعی که به خشونت و یا دقت بیشتری نیازمند است،مانند:سرپرستی کانون خانه و...مقدم داشته و مقام معاونت را به زن واگذار کرده است.

یک"خانه"و یک"اجتماع"هر کدام احتیاج به مدیر دارند و مساله مدیریت در آخرین مرحله خود باید در یک شخص منتهی گردد،و گرنه کشمکش و هرج و مرج بر قرار خواهد شد.

با این وضع آیا بهتر است که مرد برای این کار نامزد گردد یا زن؟همه محاسبات دور از تعصب می گوید وضع ساختمانی مرد ایجاب می کند که مدیریت خانواده به عهده او نهاده شود و زن"معاون"او گردد.

گر چه جمعی اصـرار دارنـد این واقعیتها را نادیـده بگیرند،ولی وضع زندگی حتی در جهان امروز و حتی در کشورهایی که به زنان آزادی و مساوات کامل داده انـد نشان می دهد که عملا مطلب همان است که در بالا گفته شد اگر چه در سـخن خلاف آن گفته شود! ***

ص :۱۶۵

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۹]

اشاره

اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ فَإِمْسٰاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسٰانٍ وَ لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمّٰا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلاّٰ أَنْ یَخٰافٰا أَلاّٰ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا فِیمَا اِفْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اَللّٰهِ فَلاٰ تَعْتَدُوهٰا وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اَللّٰهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ (۲۲۹)

ترجمه:

۲۲۹-طلاق،(طلاقی که رجوع و بازگشت دارد،)دو مرتبه است،(و در هر مرتبه،)باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند(و آشتی نماید)،یا با نیکی او را رها سازد(و از او جدا شود).و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده اید،پس بگیرید،مگر اینکه دو همسر،بترسند که حدود الهی را بر پا ندارند.اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند،مانعی برای آنها نیست که زن،فدیه و عوضی بپردازد(و طلاق بگیرد).اینها حدود و مرزهای الهی است،از آن،تجاوز نکنید!و هر کس از آن تجاوز کند،ستمگر است.

شان نزول:

زنی خدمت یکی از همسران پیامبر ص رسید و از شوهرش شکایت کرد که او پیوسته وی را طلاق می دهد و سپس رجوع می کند تا به این وسیله به زیان و ضرر افتد-و در جاهلیت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را هزار بار طلاق بدهد و رجوع کند و حدی برای آن نبود،هنگامی که این شکایت به محضر پیغمبر اکرم ص رسید آیه فوق نازل گشت و حد طلاق را سه بار قرار داد. (۱)

ص: ۱۶۶

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۲۹(این شان نزول در تفسیر کبیر و قرطبی و روح المعانی نیز ذیل آیه مورد بحث آمده است).

تفسیر:

یا زندگی زناشویی معقول یا جدایی شایسته!

در تفسیر آیه قبل به اینجا رسیدیم که قانون"عده"و"رجوع"برای اصلاح وضع خانواده و جلوگیری از جدایی و تفرقه است،ولی بعضی از تازه مسلمانان مطابق دوران جاهلیت،از آن سوء استفاده می کردند،و برای اینکه همسر خود را تحت فشار قرار دهند پی در پی او را طلاق داده و قبل از تمام شدن عده رجوع می کردند،و به این وسیله زن را در تنگنای شدیدی قرار می دادند.

آیه فوق نازل شد و از این عمل زشت و ناجوانمردانه جلوگیری کرد، می فرماید:"طلاق(منظور طلاقی است که رجوع و بازگشت دارد)دو مرتبه است" (اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ).

سپس می افزاید:"در هر یک از این دو بار یا باید همسر خود را بطور شایسته نگاهداری کند و آشتی نماید،یا با نیکی او را رها سازد و برای همیشه از او جدا شود"(فَإِمْسٰاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسٰانٍ).

بنا بر این طلاق سوم،رجوع و بازگشتی ندارد،و هنگامی که دو نوبت کشمکش و طلاق و سپس صلح و رجوع انجام گرفت،باید کار را یکسره کرد،و به تعبیر دیگر اگر در این دو بار،محبت و صمیمیت از دست رفته،بازگشت می تواند با همسرش زندگی کند و از طریق صلح و صفا در آید،در غیر این صورت اگر زن را طلاق داد دیگر حق رجوع به او ندارد مگر با شرایطی که در آیه بعد خواهد آمد.

باید توجه داشت،"امساک"به معنی نگهداری،و"تسریح"به معنی رها ساختن است،و جمله" تَسْرِیحٌ بِإِحْسٰانٍ "بعد از جمله" اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ "اشاره به طلاق سوم می کند که آن دو را با رعایت موازین انصاف و اخلاق،از هم جدا می سازد(در روایات متعددی آمده است که منظور از" تَسْرِیحٌ بِإِحْسٰانٍ "همان طلاق

ص: ۱۶۷

سوم است). (۱)

بنا بر این منظور از جدا شدن توأم با احسان و نیکی این است که حقوق آن زن را بپردازد و بعد از جدایی،ضرر و زیانی به او نرساند و پشت سر او سخنان نامناسب نگوید،و مردم را به او بدبین نسازد،و امکان ازدواج مجدد را از او نگیرد.

بنا بر این همانگونه که نگاهداری زن و آشتی کردن باید با معروف و نیکی و صفا و صمیمیت همراه باشد،جدایی نیز باید توأم با احسان گردد.

و لذا در ادامه آیه می فرماید:"برای شما حلال نیست که چیزی را از آنچه به آنها داده اید پس بگیرید"(وَ لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمّٰا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً).

بنا بر این،شوهر نمی تواند هنگام جدایی چیزی را که به عنوان مهر به زن داده است باز پس گیرد و این یک مصداق جدایی بر پایه احسان است(در سوره نساء آیات ۲۰ و ۲۱،این حکم به طور مشروح تر بیان شده است که شرح آن خواهد آمد).

بعضی از مفسران مفهوم این جمله را وسیع تر از"مهر"دانسته و گفته اند چیزهای دیگری را که به او بخشیده است نیز باز پس نمی گیرد (۲).

جالب توجه اینکه در مورد رجوع و آشتی تعبیر به معروف یعنی کاری که در عرف ناپسند نباشد شده،ولی در مورد جدایی تعبیر به احسان آمده است که چیزی بالاتر از معروف است،تا مرارت و تلخی جدایی را برای زن به این وسیله جبران نماید. (۳)

در ادامه آیه به مساله طلاق"خلع"اشاره کرده می گوید:تنها در یک فرض، باز پس گرفتن مهر مانعی ندارد،و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد،و"دو همسر از این بترسند که با ادامه زندگی زناشویی

۱- ۱) تفسیر عیاشی،جلد ۱ صفحه ۱۱۶.

۲- ۲) تفسیر کبیر،جلد ۶ صفحه ۹۹.

۳- ۳) المیزان،جلد ۲ صفحه ۲۳۴(ذیل آیه).

حدود الهی را بر پا ندارند"(إِلاّ أَنْ يَخافا أَلاّ يُقِيما حُدُودَ اللّهِ).

سپس می افزاید:"اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند،گناهی بر آن دو نیست که زن فدیه(عوضی)بپردازد"و طلاق بگیرد(فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّ يُقِيما حُدُودَ اللّهِ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ).

در حقیقت در اینجا سرچشمه جدایی،زن است،و او باید غرامت این کار را بپردازد و به مردی که مایل است با او زندگی کند اجازه دهد با همان مهر،همسر دیگری انتخاب کند.

قابل توجه اینکه:ضمیر در جمله" أَلاّ يُقِيما "به صورت تثنیه اشاره به دو همسر آمده است و در جمله" فَإِنْ خِفْتُمْ "به صورت جمع مخاطب،این تفاوت ممکن است اشاره به لزوم نظارت حکام شرع بر این گونه طلاقها باشد و یا اشاره به اینکه تشخیص عدم امکان ادامه زناشویی توأم با رعایت حدود الهی به عهده زن و شوهر گذارده نشده است.

زیرا بسیار می شود که آنها بر اثر عصبانیت موضوعات کوچکی را دلیل بر عدم امکان ادامه زوجیت می شمرند.بلکه باید این مساله از نظر عرف عام و توده مردم و کسانی که با آن دو همسر آشنا هستند ثابت گردد که در این صورت اجازه طلاق خلع داده شده است.

و در پایان آیه به تمام احکامی که در این آیه بیان شده اشاره کرده،می فرماید:

"اینها حدود و مرزهای الهی است از آن تجاوز نکنید و آنها که از آن تجاوز می کنند ستمگرانند"(تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ).

***

ص :۱۶۹

نکته ها:

اشاره

۱-لزوم تعدد مجالس طلاق

از جمله" اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ "استفاده می شود که دو یا سه طلاق در یک مجلس انجام نمی شود و باید در جلسات متعددی واقع شود،به خصوص اینکه تعدد طلاق برای آن است که فرصت بیشتری برای رجوع باشد شاید بعد از کشمکش اول صلح و صفا برقرار گردد.

و اگر در مرحله نخست صلح و سازشی نشد در دفعه دوم،ولی وقوع چند طلاق در یک نوبت این راه را به کلی مسدود می سازد و آنان را برای همیشه از هم جدا می گرداند،و تعدد طلاق را عملا بی اثر می کند.

این حکم از نظر شیعه مورد قبول است ولی در میان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد اگر چه بیشتر آنان معتقدند سه طلاق در یک مجلس،واقع می شود.

ولی نویسنده تفسیر"المنار"از"مسند احمد بن حنبل"و"صحیح مسلم"(دو کتاب اصیل اهل سنت)نقل می کند:"این حکم که سه طلاق در یک مجلس یک طلاق بیشتر محسوب نمی شود از زمان پیامبر اکرم ص تا دو سال از خلافت عمر مورد اتفاق همه اصحاب بوده است ولی از آن زمان خلیفه دوم حکم کرد که در یک مجلس سه طلاق واقع می گردد"!

۲-مفتی اعظم اهل تسنن و نظر شیعه در مساله طلاق

با این که معروف این است که خلیفه دوم نیز چنان حکم کرد که سه طلاق در یک مجلس جایز است ولی مساله مورد اتفاق اهل سنت نیست از جمله کسانی که بر خلاف علمای دیگر اهل سنت در این مساله نظر شیعه را انتخاب نموده رئیس سابق دانشگاه الازهر و مفتی بزرگ عالم تسنن"شیخ محمود شلتوت"بود او می نویسد:

"از دیر زمانی که در دانشکده شرق به بررسی و مقایسه بین مذاهب

پرداخته ام بسیار اتفاق افتاده که به آراء و نظریه های مختلف مذاهب در پاره ای از مسائل مراجعه کرده ام و چون استدلالات شیعه را محکم و استوار دیده ام در برابر آن خاضع گشته و همان نظریه شیعه را انتخاب کرده ام" سپس چند نمونه از آن را نقل می کند که یکی از آنها همین مساله تعدد طلاق است در این باره می نویسد:

"سه طلاق در یک جلسه و با یک عبارت از نظر مذاهب چهارگانه عامه،سه طلاق محسوب می شود،ولی طبق عقیده شیعه امامیه یک طلاق بیشتر به حساب نمی آید و چون راستی از نظر قانون(و ظاهر آیات قرآن)رأی شیعه حق است،دیگر نظریه عامه ارزش فتوایی خود را از دست داده است". (۱)

۳-مرزهای الهی

در این آیه و آیات فراوان دیگری از قرآن مجید،تعبیر لطیفی درباره قوانین الهی به چشم می خورد و آن تعبیر به"حد"و"مرز"است.و به این ترتیب معصیت و مخالفت با این قوانین تجاوز از حد و مرز محسوب می گردد.در حقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می دهد یک سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن فوق العاده خطرناک است.قوانین و احکام الهی این مناطق را مشخص می کند و بسان علائمی است که در این گونه مناطق قرار می دهند و لذا در آیه ۱۸۷ از سوره بقره می بینیم که حتی از نزدیک شدن به این مرزها نهی شده است." تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَقْرَبُوها "زیرا نزدیکی به این مرزها انسان را بر لب پرتگاه قرار می دهد و نیز در روایات وارده از طرق اهل بیت ع می خوانیم که از موارد شبهه ناک نهی فرموده اند و گفته اند:"این کار در حکم نزدیک شدن به مرز است و چه بسا با یک غفلت انسانی که به مرز نزدیک شده گام در آن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود".

***

۱- ۱) رساله الاسلام،شماره اول سال ۱۱ صفحه ۱۰۸ به نقل از پاورقی کنز العرفان،جلد ۲ صفحه ۲۷۱.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۰]

اشاره

فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِمٰا أَنْ يَتَرٰاجَعٰا إِنْ ظَنّٰا أَنْ يُقِيمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اَللّٰهِ يُبَيِّنُهٰا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰)

ترجمه:

۲۳۰-اگر(بعد از دو طلاق و رجوع،بار دیگر)او را طلاق داد،از آن به بعد،زن بر او حلال نخواهد بود،مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند(و با او آمیزش جنسی نماید.در این صورت،)اگر(همسر دوم)او را طلاق گفت،گناهی ندارد که بازگشت کنند،(و با همسر اول،دوباره ازدواج نمایند،)در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می شمرند.اینها حدود الهی است که(خدا)آن را برای گروهی که آگاهند،بیان می نماید.

شان نزول:

در حدیثی آمده است که:زنی خدمت پیامبر اکرم ص رسید و عرض کرد:من همسر پسر عمویم"رفاعه"بودم او سه بار مرا طلاق داد،پس از او با مردی به نام عبد الرحمن بن زبیر ازدواج کردم،اتفاقا او هم مرا طلاق داد بی آنکه در این مدت آمیزش جنسی بین من و او انجام گیرد،آیا می توانم به شوهر اولم بازگردم؟ حضرت فرمود:نه،تنها در صورتی می توانی که با همسر دوم آمیزش جنسی کرده باشی،در این هنگام آیه فوق نازل شد. (۱)

تفسیر:

جدایی مشروط!

در آیه قبل سخن از دو طلاق به میان آمده بود که بعد از طلاق دوم،دو همسر

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۳۰(با تلخیص)این شان نزول در تفسیر روح المعانی،قرطبی و مراغی نیز آمده است.

یا باید راه الفت و صلح را پیش گیرند و یا از هم جدا شوند.

این آیه در حقیقت حکم تبصره ای دارد که به حکم سابق ملحق می شود می فرماید:"اگر(بعد از دو طلاق و رجوع،بار دیگر)او را طلاق داد،زن بر او بعد از آن حلال نخواهد شد مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند،(و با او آمیزش جنسی نماید در این صورت اگر همسر دوم)او را طلاق داد،گناهی ندارد که آن دو بازگشت کنند،(و آن زن با همسر اولش بار دیگر ازدواج نمایند)مشروط بر اینکه امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می شمرند"(فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا أَنْ یَتَرٰاجَعٰا إِنْ ظَنّٰا أَنْ یُقِیمٰا حُدُودَ اللّٰهِ).

و در پایان تاکید می کند:"اینها حدود الهی است که برای افرادی که آگاهند بیان می کند"(وَ تِلْکَ حُدُودُ اللّٰهِ یُبَیِّنُهٰا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ).

از روایاتی که از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده استفاده می شود که اولا:ازدواج با شخص دوم باید دائمی باشد و به دنبال اجرای عقد،عمل زناشویی نیز انجام گیرد،این دو شرط را از خود آیه نیز ممکن است اجمالا استفاده کرد،اما اینکه عقد دائمی باشد به خاطر اینکه جمله" فَإِنْ طَلَّقَهٰا "گواه به آن است،زیرا طلاق تنها در عقد دائم تصور می شود،و اما انجام عمل زناشویی را می توان از جمله" حَتّٰی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ "استفاده کرد،زیرا به گفته بعضی از ادبای عرب،هنگامی که گفته شود نکح فلان فلانه به معنی عقد بستن است،و اما هر گاه گفته شود نکح زوجته به معنی انجام آمیزش جنسی است(زیرا فرض سخن در جایی است که او زوجه باشد، بنا بر این به کار بردن نکاح در مورد زوجه چیزی جز آمیزش جنسی نمی تواند باشد). (۱)

علاوه بر این،مطلق منصرف به فرد غالب می شود و غالبا عقد ازدواج با

۱- ۱) تفسیر کبیر،جلد ۶ صفحه ۱۰۴.

آمیزش همراه است،و از همه اینها گذشته همان گونه که بعدا اشاره خواهد شد،این حکم فلسفه ای دارد که تنها با اجرای صیغه عقد،حاصل نمی شود.

نکته:

محلل یک عامل باز دارنده در برابر طلاق

معمول فقها این است که همسر دوم را در این گونه موارد محلل می نامند چون باعث حلال شدن زن(البته بعد از طلاق و عده)با همسر اول می شود و به نظر می رسد که منظور شارع مقدس این بوده است که با این حکم جلو طلاقهای پی در پی را بگیرد.

توضیح اینکه:همان گونه که ازدواج یک امر حیاتی و ضروری است طلاق هم در شرایط خاصی،ضرورت پیدا می کند،و لذا اسلام بر خلاف مسیحیت تحریف یافته،طلاق را مجاز شمرده،ولی از آنجا که از هم پاشیدن خانواده ها زیانهای جبران ناپذیری برای فرد و اجتماع دارد،با استفاده از عوامل مختلفی، طلاق را تا آنجا که ممکن است محدود ساخته،و احکامی تشریع نموده که با توجه به آنها طلاق به حد اقل می رسد.

موضوع الزام به ازدواج مجدد یا محلل که بعد از سه طلاق در آیه بالا آمده است یکی از آن عوامل محسوب می شود،زیرا ازدواج رسمی زن بعد از سه طلاق با مرد دیگر مخصوصا با این قید که باید آمیزش جنسی نیز صورت گیرد سد بزرگی برای ادامه طلاق و طلاق کشی است.

به کسی که می خواهد دست به طلاق سوم بزند هشدار می دهد که راه بازگشت برای او ممکن است برای همیشه بسته شود،زیرا راه بازگشت از مسیر یک ازدواج دائم با مرد دیگری می گذرد،و همسر دوم ممکن است او را طلاق ندهد و به فرض که طلاق بدهد این جریان می تواند و جدان و عواطف مرد را جریحه دار سازد و لذا

تا مجبور نشود،دست به چنین کاری نخواهد زد.

در حقیقت موضوع محلـل و به تعبیر دیگر ازدواج دائمی مجـدد زن بـا همسـر دیگر مانعی بر سـر راه مردان هوسـباز و فریبکار است تا زن را بازیچه هوی و هوس خود نسازنـد و به طور نامحـدود از قانون طلاق و رجوع اسـتفاده نکنند، و در عین حال راه بازگشت نیز به کلی بسته نشده است.

شرائطی که در این ازدواج شده مانند:دائم بودن،می فهماند هدف ازدواج جدید این نبوده که راه را برای به هم رسـیدن زن به شوهر اول هموار کند زیرا چه بسا شوهر دوم حاضر به طلاق نشود،ازدواج موقت نیست که زمان آن پایان یابد بنا بر این از این قانون نمی توان سوء استفاده کرد.

با توجه به آنچه در بالا آمـد می توان گفت:هـدف این بوده است که مرد و زن بعد از سه مرتبه طلاق،با ازدواج دیگری از هم جـدا شونـد تـا هر یـک زنـدگی دلخواه خود را پیش گیرد،و مساله ازدواج که امر مقدسـی است دسـتخوش تمایلات شـیطانی همسـر اول نشـود،ولی در عین حـال اگر از همسـر دوم هم جـدا شـد،راه بـازگشت را به روی آن دو نبسته است.و نکـاح آنها مجددا حلال می شود،و لذا نام محلل به همسر دوم داده اند.

با توجه به آنچه گفته شد این نکته به خوبی روشن می شود که بحث از ازدواج واقعی و جدی است،و اگر کسـی از اول قصـد ازدواج دائم نداشـته باشـد و تنهـا صورت سازی کنـد تا عنوان محلل حاصل شود،چنین ازدواجی باطل است و هیـچ اثری برای حلال شدن زن به شوهر اول نخواهد داشت و حدیث معروفی که از پیغمبر اکرم ص در بسیاری از کتب تفسیر نقل شده

لعن اللّه المحلل و المحلل له :

"خداوند لعنت کند محلل و آن کسی را که محلل برای او اقدام می کند" (۱)ممکن

ص: ۱۷۵

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۳۱-این حدیث را قرطبی و المنار و مراغی نیز ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند.

است اشاره به همین ازدواجهای صوری و ساختگی باشد.

بعضی نیز گفته اند که اگر ازدواج دائمی جدی بکند،و نیتش این باشد که راه را برای بازگشت زن به شوهر اول هموار سازد،ازدواج او باطل است و آن زن به شوهر اول حلال نمی شود،بعضی نیز گفته اند اگر قصد او ازدواج جدی بوده باشد هر چند هدف نهاییش گشودن راه برای همسر اول باشد،آن ازدواج صحیح است، هر چند مکروه می باشد به شرط اینکه چنین مطلبی جزء شرایط عقد ذکر نشود.

و از اینجا روشن می شود که هیاهوی بعضی از مغرضان و بی خبران که بدون آگاهی از شرایط و ویژگیهای این مساله آن را مورد هجوم قرار داده اند و کلماتی از سر اغراض شخصی نسبت به مقدسات اسلام و یا ناآگاهی از احکام آن به هم بافته اند، کمترین ارزشی ندارد و تنها دلیل بر جهل و کینه توزی آنها نسبت به اسلام است و گر نه این حکم الهی با شرائطی که ذکر شد عاملی است برای باز داشتن از طلاقهای مکرر و پایان دادن به خودکامگی بعضی از مردان و سامان بخشیدن به نظام نکاح و زناشویی.

***

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۱]

اشاره

وَ إِذا طَلَّقْتُمُ اَلنِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اَللّٰهِ هُزُواً وَ اُذْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ اَلْكِتابِ وَ اَلْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱)

ترجمه:

۲۳۱-و هنگامی که زنان را طلاق دادید،و به آخرین روزهای"عده"رسیدند،یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید(و آشتی کنید)،و یا به طرز پسندیده ای آنها را رها سازید!و هیچ گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن،آنها را نگاه ندارید!و کسی که چنین کند،به خویشتن ستم کرده است.(و با این اعمال،و سوء استفاده از قوانین الهی،)آیات خدا را به استهزا نگیرید!و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خود،و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده،و شما را با آن،پند می دهد!و از خدا بپرهیزید و بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است(و از نیات کسانی که از قوانین او،سوء استفاده می کنند،با خبر است)!

تفسیر:

باز هم محدودیتهای دیگر طلاق

به دنبال آیات گذشته،این آیه نیز اشاره به محدودیتهای دیگری در امر طلاق می کند تا از نادیده گرفتن حقوق زن جلوگیری کند.

در آغاز می گوید:"هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند(باز می توانید با آنها آشتی کنید)یا به طرز پسندیده ای آنها را نگاه دارید،و

ص: ۱۷۷

یا به طرز پسندیده ای رها سازید"(وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ النِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ).

یا صـمیمانه تصمیم به ادامه زندگی زناشویی بگیرید و یا اگر زمینه را مساعد نمی بینید با نیکی از هم جدا شوید، نه با جنگ و جدال و اذیت و آزار و انتقام جویی.

سپس بـه مفهـوم مقابـل آن اشـاره کرده،می فرمایـد:"هرگز بـه خـاطر ضــرر زدن و تعـدی کردن،آنهـا را نگـه نداریـد"(وَ لاٰ تُمْسِكُوهُنَّ ضِرٰاراً لِتَعْتَدُوا).

این جمله در حقیقت تفسـیر کلمه"معروف"است،زیرا در جـاهلیت گـاه بـازگشت به زنـاشویی را وسـیله انتقـام جویی قرار می دادند،لذا با لحن قاطعی می گوید:"هرگز نباید چنین فکری در سر بپرورانید".

"چرا که هر کس چنین کند به خویشتن ظلم و ستم کرده"(وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

پس این کارهای نادرست تنها ستم بر زن نیست،بلکه ظلم و ستمی است که شما بر خود کرده اید زیرا:

اولا:رجوع و بازگشتی که به قصد حق کشـی و آزار باشد هیچ گونه آرامشی در آن نمی توان یافت و محیط زندگی زناشویی برای هر دو جهنم سوزانی می شود.

ثانیـا:از نظر اسـلام زن و مرد در نظام خلقت،عضو یک پیکرنـد بنا بر این پایمال کردن حقوق زن،تعـدی و ظلم به خود خواهد بود.

ثالثا:مردان با این ظلم و ستم در واقع به استقبال کیفر الهی می روند و چه ستمی بر خویشتن از این بالاتر.

سپس به همگان هشدار می دهد و می فرماید:"آیات خدا را به استهزاء نگیرید"(وَ لاٰ تَتَّخِذُوا آيٰاتِ اللّٰهِ هُزُواً).

این تعبیر نیز می تواند اشاره به کارهای خلاف عصر جاهلیت باشد که رسوبات آن در افکار مانده بود.

ص :۱۷۸

در حدیثی آمده است که در عصر جاهلیت بعضی از مردان هنگامی که طلاق می دادند می گفتند:هدف ما بازی و شوخی بود و همچنین هنگامی که برده ای را آزاد یا زنی را به ازدواج خود در می آوردند.

آیه فوق نازل شد و به آنها هشدار داد و پیامبر ص فرمود:هر کس زنی را طلاق دهد یا برده ای را آزاد کند یا با زنی ازدواج کند یا به ازدواج دیگری درآورد بعد مدعی شود که بازی و شوخی می کرده،از او قبول نخواهد شد و به عنوان جدی پذیرفته می شود. (۱)

این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به حال کسانی است که برای اعمال خلاف خود کلاه شرعی درست می کنند و ظواهر را دستاویز قرار می دهند قرآن این کار را نوعی استهزاء به آیات الهی شمرده،و از جمله همین مساله ازدواج و طلاق و بازگشت در زمان عده به نیت انتقام جویی و آزار زن و تظاهر به اینکه از حق قانونی خود استفاده می کنیم می باشد.

بنا بر این نباید با چشم پوشی از روح احکام الهی و چسبیدن به ظواهر خشک و قالبهای بی روح،آیات الهی را بازیچه و ملعبه خود قرار داد که گناه این کار شدیدتر،و مجازاتش دردناکتر است.

سپس می افزاید:"نعمت خدا را بر خود به یاد آورید و آنچه از کتاب آسمانی و دانش بر شما نازل کرده و شما را با آن پند می دهد"(وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَهِ یَعِظُکُمْ بِهِ).

"و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید خداوند به هر چیزی داناست"(وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ).

این هشدارها به خاطر آن است که اولا توجه داشته باشند که خداوند آنها را

۱- ۱) تفسیر قرطبی،جلد ۲ صفحه ۹۶۴-شبیه همین معنی با تفاوت مختصری در تفسیر مراغی جلد ۲ صفحه ۱۷۹ آمده است.

از خرافات و آداب و رسوم زشت جاهلیت در مورد ازدواج و طلاق و غیر آن رهایی بخشیده و به احکام حیاتبخش اسلام راهنمایی کرده،قدر آن را بشناسند و حق آنها را ادا کنند و ثانیا:در مورد حقوق زنان،از موقعیت خود سوء استفاده نکنند و بدانند که خداوند حتی از نیات آنها آگاه است. (۱)

***

۱- ۱) بنا بر این جمله" وَ مٰا أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتٰابِ وَ الْحِکْمَهِ "ممکن است عطف بیان" نِعْمَتَ اللّٰهِ "بوده باشد و یا از قبیل عطف خاص بر عام،و در این صورت نعمت اللّه مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمتهای الهی را شامل می شود،از جمله نعمت محبت و الفت که خداوند در میان دو همسر آفریده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۲]

اشاره

وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاٰ تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوٰاجَهُنَّ إِذٰا تَرٰاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كٰانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ ذٰلِكُمْ أَزْكىٰ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ (۲۳۲)

ترجمه:

۲۳۲-و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رسانیدند،مانع آنها نشوید که با همسران(سابق)خویش،ازدواج کنند!اگر در میان آنان،به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد.این دستوری است که تنها افرادی از شما،که ایمان به خدا و روز قیامت دارند،از آن، پند می گیرند(و به آن،عمل می کنند).این(دستور)،برای رشد(خانواده های)شما مؤثرتر، و برای شستن آلودگیها مفیدتر است،و خدا می داند و شما نمی دانید.

شان نزول:

یکی از یاران پیامبر ص به نام"معقل بن یسار"خواهری به نام"جملاء" داشت که از همسرش عاصم بن عدی طلاق گرفته بود،بعد از پایان عده مایل بود بار دیگر به عقد همسرش درآید،ولی برادرش از این کار مانع شد،آیه فوق نازل شد و او را از مخالفت با چنین ازدواجی نهی کرد.

و نیز گفته اند که آیه هنگامی نازل شد که"جابر بن عبد اللّه"با ازدواج مجدد دختر عمویش با شوهر سابق خویش مخالفت می ورزید. (۱)

و شاید در جاهلیت چنین حقی به غالب بستگان نزدیک می دادند که در امر ازدواج زنان و دختران خویشاوند دخالت کنند،شک نیست که برادر و پسر عمو از

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۳۲-بسیاری از مفسران دیگر مانند قرطبی،تفسیر کبیر، تفسیر روح المعانی و فی ظلال القرآن،هر دو شان نزول یا یکی از آن دو را ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند.

نظر فقه شیعه هیچ گونه ولایتی به خواهر و دختر عموی خود ندارند و آیه فوق می خواهد این گونه دخالتهای غیر مجاز را نفی کند،بلکه چنان که خواهیم دید از آیه فوق حکم وسیع تری حتی درباره اولیاء استفاده می شود که حتی پدر و جد-تا چه رسد به بستگان دیگر و یا بیگانگان-حق ندارند با چنین ازدواجهایی مخالفت کنند.

تفسیر:

شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان

همان گونه که قبلا اشاره شد در زمان جاهلیت زنان در زنجیر اسارت مردان بودند و بی آنکه به اراده و تمایل آنان توجه شود مجبور بودند زندگی خود را طبق تمایلات مردان خودکامه تنظیم کنند.

از جمله در مورد انتخاب همسر،به خواسته و میل زن هیچ گونه اهمیتی داده نمی شد حتی اگر زن با اجازه ولی،ازدواج می کرد سپس از همسرش جدا می شد باز پیوستن ثانوی او به همسر اول،بستگی به اراده مردان فامیل داشت و بسیار می شد با اینکه زن و شوهر بعد از جدایی علاقه به بازگشت داشتند مردان خویشاوند روی پندارها و موهوماتی مانع می شدند.

قرآن صریحا این روش را محکوم کرده،می گوید:"هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رسانیدند،مانع آنها نشوید که با همسران(سابق) خویش ازدواج کنند اگر در میان آنها رضایت به طرز پسندیده ای حاصل شود"(وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ النِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاٰ تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوٰاجَهُنَّ إِذٰا تَرٰاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ).

این در صورتی است که مخاطب در این آیه اولیاء و مردان خویشاوند باشند، ولی این احتمال نیز داده شده است که مخاطب در آن،همسر اول باشد،یعنی

ص:۱۸۲

هنگامی که زنی را طلاق دادید مزاحم ازدواج مجدد او با شوهران دیگر نشوید،زیرا بعضی از افراد لجوج هم در گذشته و هم امروز بعد از طلاق دادن زن،نسبت به ازدواج او با همسر دیگری حساسیت به خرج می دهند که چیزی جز یک اندیشه جاهلی نیست. (۱)

ضمنا در آیه سابق بلوغ اجل،به معنی رسیدن به روزهای آخر عده بود در حالی که در آیه مورد بحث به قرینه ازدواج مجدد،منظور پایان کامل عده است. (۲)

بنا بر این از آیه استفاده می شود که زنان"ثیبه"(آنان که لا اقل یک بار ازدواج کرده اند)در ازدواج مجدد خود هیچ گونه نیازی به جلب موافقت اولیاء ندارند حتی مخالفت آنها بی اثر است.

سپس در ادامه آیه،بار دیگر هشدار می دهد و می فرماید:"این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند از آن پند می گیرند" (ذٰلِکَ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کٰانَ مِنْکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ).

و باز برای تاکید بیشتر می گوید:"این برای پاکی و نمو(خانواده های شما) مؤثرتر و برای شستن آلودگیها مفیدتر است و خدا می داند و شما نمی دانید"(ذٰلِکُمْ أَزْکیٰ لَکُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ).

این بخش از آیه،در واقع می گوید:این احکام همه به نفع شما بیان شده منتهی کسانی می توانند از آن بهره گیرند که سرمایه ایمان به مبدأ و معاد را داشته باشند،و بتوانند تمایلات خود را کنترل کنند.

و به تعبیر دیگر این جمله می گوید:نتیجه عمل به این دستورها صد در صد به خود شما می رسد،ولی ممکن است بر اثر کمی معلومات،به فلسفه این احکام

ص :۱۸۳

---

۱ - ۱) بعضی تفسیر دوم را ترجیح داده اند به خاطر اینکه با آیات قبل که مخاطب عموما شوهران می باشند هماهنگ است(ولی این اشکال را دارد که تعبیر ازواجهن نسبت به همسران آینده یک تعبیر مجازی است به علاوه با شان نزول آیه نیز سازگار نیست).

۲- ۲) به اصطلاح در آیه سابق،غایت جزء مغیی بود و در اینجا خارج از مغیی

واقف نشوید،اما خدایی که از اسرار آنها آگاه است به خاطر حفظ طهارت و پاکیزگی خانواده های شما این قوانین را مقرر فرموده است.

قابل توجه اینکه:عمل به این دستورها،هم موجب تزکیه و هم موجب طهارت معرفی شده(أَزْکیٰ لَکُمْ وَ أَطْهَرُ).

یعنی هم آلودگیها را که بر اثر غلط کاری دامنگیر خانواده ها می شود بر طرف می سازد،و هم مایه نمو و تکامل و خیر و برکت است، (فراموش نباید کرد که "تزکیه"در اصل از"زکات"به معنی نمو گرفته شده است.

بعضی از مفسران جمله" أَزْکیٰ لَکُمْ "را اشاره به ثوابهایی می دانند که با عمل به این دستورها حاصل می شود،و جمله"اطهر"را اشاره به پاک شدن از گناهان.

بدیهی است حوادثی پیش می آید که دو همسر با تمام علاقه ای که به یکدیگر دارند تحت تاثیر آن از هم جدا می شوند،بعد که آثار مرگبار جدایی را با چشم خود می بینند پشیمان شده و تصمیم به بازگشت می گیرند،سختگیری و تعصب در برابر بازگشت آنها،ضربه سنگینی به هر دو می زند و ای بسا مایه انحراف و آلودگی آنها شود،و اگر فرزندانی در این وسط باشند-که غالبا هستند-سرنوشت بسیار دردناکی خواهند داشت و مسئول این عواقب شوم کسانی هستند که از آشتی آنها جلوگیری می کنند.

***

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۳]

اشاره

وَ اَلْوٰالِدٰاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلاٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كٰامِلَيْنِ لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ يُتِمَّ اَلرَّضٰاعَةَ وَ عَلَى اَلْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لاٰ تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلاّٰ وُسْعَهٰا لاٰ تُضَارَّ وٰالِدَةٌ بِوَلَدِهٰا وَ لاٰ مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى اَلْوٰارِثِ مِثْلُ ذٰلِكَ فَإِنْ أَرٰادٰا فِصٰالاً عَنْ تَرٰاضٍ مِنْهُمٰا وَ تَشٰاوُرٍ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِمٰا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلاٰدَكُمْ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِذٰا سَلَّمْتُمْ مٰا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)

ترجمه:

۲۳۳-مادران،فرزندان را دو سال تمام،شیر می دهند.(این)برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند.و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده[پدر]،لازم است خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته(در مدت شیر دادن بپردازد،حتی اگر طلاق گرفته باشد.)هیچ کس موظف به بیش از مقدار توانایی خود نیست!نه مادر(به خاطر اختلاف با پدر)حق ضرر زدن به کودک را دارد،و نه پدر.و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد[هزینه مادر را در دوران شیرخوارگی تامین نماید].و اگر آن دو،با رضایت یکدیگر و مشورت،بخواهند کودک را(زودتر)از شیر باز گیرند،گناهی بر آنها نیست.و اگر(با عدم توانایی،یا عدم موافقت مادر)خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید،گناهی بر شما نیست،به شرط اینکه حق گذشته مادر را به طور شایسته بپردازید.و از(مخالفت فرمان) خدا به پرهیزید و بدانید خدا،به آنچه انجام می دهید،بیناست!

تفسیر:

هفت دستور در باره شیر دادن نوزادان

این آیه که در واقع ادامه بحثهای مربوط به مسائل ازدواج و زناشویی است،

ص :۱۸۵

به سراغ یک مساله مهم،یعنی مساله "رضاع "(شیر دادن)و با تعبیراتی بسیار کوتاه و فشرده و در عین حال پر محتوا و آموزنده جزئیات این مساله را بازگو می کند.

۱-نخست می گوید:"مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند" (وَ الْوٰالِدٰاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلاٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كٰامِلَيْنِ).

"والدات "جمع "والده "،در لغت عرب به معنی مادر است،ولی "ام "معنی وسیع تری دارد که گاه به مادر یا مادر مادر،و گاه به ریشه و اساس هر چیزی اطلاق می شود.

در این بخش از آیه،حق شیر دادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده، و او است که می تواند در این مدت از فرزند خود نگاهداری کند و به اصطلاح حق حضانت در این مدت از آن مادر است،هر چند ولایت بر اطفال صغیر به عهده پدر گذاشته شده است،اما از آنجا که تغذیه جسم و جان نوزاد در این مدت با شیر و عواطف مادر پیوند ناگسستنی دارد این حق به مادر داده شده،علاوه بر این عواطف مادر نیز باید رعایت شود،زیرا او نمی تواند آغوش خود را در چنین لحظات حساسی از کودکش خالی ببیند و در برابر وضع نوزادش بی تفاوت باشد،بنا بر این قرار دادن حق حضانت و نگاهداری و شیر دادن برای مادر یک نوع حق دو جانبه است که هم برای رعایت حال فرزند است و هم مادر،و تعبیر "اولادهن " (فرزندانشان)اشاره لطیفی به این مطلب است.

گر چه ظاهر این جمله مطلق است،و زنان مطلقه و غیر مطلقه را شامل می شود،ولی جمله های بعد نشان می دهد که این آیه به زنان مطلقه نظر دارد هر چند مادران دیگر نیز از چنین حقی برخوردارند،اما در صورت نبودن جدایی و طلاق،عملا اثر ندارد.

۲-سپس می افزاید "این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند "(لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضٰاعَةَ).

ص :۱۸۶

یعنی مدت شیر دادن طفل لازم نیست،همواره دو سال باشد،دو سال برای کسی است که می خواهد شیر دادن را کامل کند،ولی مادران حق دارند با توجه به وضع نوزاد و رعایت سلامت او این مدت را کمتر کنند.

در روایاتی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده دوران کامل شیرخوارگی دو سال،و کمتر از آن،بیست و یک ماه معرفی شده است (۱).

بعید نیست این معنی از ضمیمه کردن آیه فوق با آیه وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً :"بارداری او و از شیر گرفتنش،سی ماه است" (۲)نیز استفاده شود،زیرا می دانیم معمولا دوران بارداری نه ماه است و هر گاه آن را از سی ماه کم کنیم بیست و یک ماه باقی می ماند که مدت معمولی شیر دادن خواهد بود،بلکه با توجه به اینکه آنچه در سوره احقاف آمده نیز به صورت الزامی است،مادران حق دارند با در نظر گرفتن،مصلحت و سلامت نوزاد،مدت شیرخوارگی را از بیست و یک ماه نیز کمتر کنند.

۳-هزینه زندگی مادر از نظر غذا و لباس در دوران شیر دادن بر عهده پدر نوزاد است تا مادر با خاطری آسوده بتواند فرزند را شیر دهد لذا در ادامه آیه می فرماید:"و بر آن کسی که فرزند برای او متولد شده(پدر)لازم است،خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته بپردازد"(وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

در اینجا تعبیر به"المولود له"(کسی که فرزند برای او متولد شده)به جای تعبیر به"اب-والد"(پدر)قابل توجه است،گویی می خواهد عواطف پدر را در راه انجام وظیفه مزبور،بسیج کند،یعنی اگر هزینه کودک و مادرش در این موقع بر عهده

۱- ۱) وسائل الشیعه،جلد ۱۵ صفحه ۱۷۷(باب اقل مده الرضاع و اکثره)حدیث ۲ و ۵ در بعضی از این روایات آمده که هر قدر از ۲۱ ماه کمتر شود به نوزاد ستم شده است.

۲- ۲) سوره احقاف،آیه ۱۵.

مرد گذارده شده به خاطر این است که فرزند او و میوه دل او است،نه یک فرد بیگانه.

توصیف به"معروف"(به طور شایسته)نشان می دهد که پدران در مورد لباس و غذای مادر،باید آنچه شایسته و متعارف و مناسب حال او است را در نظر بگیرند،نه سختگیری کنند و نه اسراف.

و برای توضیح بیشتر می فرماید:"هیچ کس موظف نیست بیش از مقدار توانایی خود را انجام دهد"(لاٰ تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلاّٰ وُسْعَهٰا).

بنا بر این هر پدری به اندازه توانایی خود وظیفه دارد،بعضی این جمله را به منزله علت برای اصل حکم دانسته اند،و بعضی به عنوان تفسیر حکم سابق،(و هر دو در نتیجه یکی است).

۴-سپس به بیان حکم مهم دیگری پرداخته،می فرماید:"نه مادر(به خاطر اختلاف با پدر)حق دارد به کودک ضرر زند،و نه پدر"به خاطر اختلاف با مادر (لاٰ تُضَارَّ وٰالِدَةٌ بِوَلَدِهٰا وَ لاٰ مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ).

یعنی،هیچ یک از این دو حق ندارند سرنوشت کودک را وجه المصالحه اختلافات خویش قرار دهند،و بر جسم و روح نوزاد،ضربه وارد کنند.

مردان نباید حق حضانت و نگاهداری مادران را با گرفتن کودکان در دوران شیرخوارگی از آنها پایمال کنند،که زیانش به فرزند رسد و مادران نیز نباید از این حق شانه خالی کرده و به بهانه های گوناگون از شیر دادن کودک خودداری کرده یا پدر را از دیدار فرزندش محروم سازند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور آن است که نه پدر می تواند حق زناشویی زن را به خاطر ترس از باردار شدن و در نتیجه زیان دیدن شیر خوار،سلب کند،و نه مادر می تواند شوهر را از این حق به همین دلیل باز دارد.

ص :۱۸۸

ولی تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است (۱).

تعبیر به "ولـدها" و "ولـده" نیز برای تشویق پـدران و مادران به رعایت حال کودکان شـیر خوار است،به اضافه نشان می دهد که نوزاد متعلق به هر دو می باشـد، نه مطابق رسوم جاهلیت که فرزنـد را فقط متعلق به پـدر می دانسـتند و برای مادر هیـچ سـهمی قائل نبودند.

۵-سـپس به حکم دیگری مربوط به بعـد از مرگ پـدر می پردازد،می فرمایـد:"و بر وارث او نیز لازم است این کـار را انجـام دهد"(وَ عَلَی الْوٰارِثِ مِثْلُ ذٰلِکَ).

یعنی:آنها بایـد نیازهای مادر را در دورانی که به کودک شـیر می دهد تامین کنند-در اینجا بعضـی احتمالات دیگر در تفسـیر آیه داده شده که ضعیف به نظر می رسد.

۶-در ادامه آیه،سخن از مساله باز داشتن کودک از شیر به میان آمده و اختیار آن را به پدر و مادر واگذاشته،هر چند در جمله هـای سـابق زمـانی برای شـیر دادن کـودک تعیین شـده بـود،ولی پـدر و مـادر بـا توجه به وضع جسـمی و روحی او،و توافق با یکـدیگر می تواننـد کودک را در هر موقع منـاسب از شـیر بـاز دارنـد،می فرمایـد:"اگر آن دو بـا رضایت و مشورت یکـدیگر بخواهنـد کودک را(زودتر از دو سال یا بیست و یک ماه)از شـیر باز گیرنـد گناهی بر آنها نیست"(فَإِنْ أَرٰادٰا فِصٰالاً عَنْ تَرٰاضٍ مِنْهُمٰا وَ تَشٰاوُرٍ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا).

در واقع پدر و مادر باید مصالح فرزند را در نظر بگیرند و با هم فکری و توافق و به تعبیر قرآن تراضی و تشاور،برای باز گرفتن کودک از شـیر برنامه ای تنظیم کننـد،و در این کار از کشـمکش و مشاجره و پرداختن به مصالـح خود و پایمال کردن مصالح کودک به پرهیزند.

۷-گاه می شود که مادر از حق خود در مورد شیر دادن و حضانت و

---

۱ - ۱) بنا بر تفسـیر اول،فعل "لا تضار" در واقع فعل معلوم است،و بنا بر تفسـیر دوم فعل مجهول،هر چنـد تلفظ در هر دو یکسان است-دقت کنید.

نگاهداری فرزند خود داری می کند و یا به راستی مانعی برای او پیش می آید،در این صورت باید راه چاره ای اندیشید و لذا در ادامه آیه می فرماید:"اگر(با عدم توانایی یا عدم موافقت مادر)خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید،گناهی بر شما نیست،هر گاه حق گذشته مادر را بطور شایسته بپردازید"(وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلاٰدَكُمْ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِذٰا سَلَّمْتُمْ مٰا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ).

در تفسیر جمله" إِذٰا سَلَّمْتُمْ مٰا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ "،نظرات گوناگونی از سوی مفسران اظهار شده،گروهی تفسیر بالا را پذیرفته اند که انتخاب دایه به جای مادر، پس از رضایت طرفین،بی مانع است مشروط بر اینکه این امر سبب از بین رفتن حقوق مادر،نسبت به گذشته نشود،بلکه حق او نسبت به مدتی که شیر می دهد طبق عادت پرداخته شود.

در حالی که بعضی آن را ناظر به حق دایه دانسته اند و گفته اند باید حق او طبق عرف عادت پرداخت شود،بعضی نیز گفته اند منظور از این جمله توافق پدر و مادر در مساله انتخاب دایه است.و بنا بر این تاکیدی می شود بر جمله قبل،ولی این تفسیر ضعیف به نظر می رسد و صحیح تر همان تفسیر اول و دوم می باشد و مرحوم "طبرسی"تفسیر اول را ترجیح داده است (۱).

و در پایان آیه به همگان هشدار می دهد که"تقوای الهی پیشه کنید و بدانید خدا به آنچه انجام می دهید بینا است"(وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

مبادا کشمکش میان مرد و زن،روح انتقام جویی را در آنها زنده کند و سرنوشت یکدیگر و یا کودکان مظلوم را به خطر اندازند، همه باید بدانند خدا دقیقا مراقب اعمال آنها است.

این احکام دقیق و حساب شده و هشدارهای آمیخته به آن به خوبی نشان می دهد که اسلام تا چه حد برای حقوق کودکان و همچنین مادران اهمیت قائل

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۳۶.

شـده است و رعایت حد اکثر عدالت را در این زمینه سـفارش می کند،آری اسـلام بر خلاف آنچه در دنیای سـتمکاران وجود دارد که حقوق ضعیفان همیشه پایمال می شود،حد اکثر اهمیت را به حفظ حقوق آنان داده است.

***

ص :۱۹۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۴ تا ۲۳۵]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْوٰاجاً یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَإِذٰا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ فِیمٰا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (۲۳۴) وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ فِیمٰا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ اَلنِّسٰاءِ أَوْ أَکْنَنْتُمْ فِی أَنْفُسِکُمْ عَلِمَ اَللّٰهُ أَنَّکُمْ سَتَذْکُرُونَهُنَّ وَ لٰکِنْ لاٰ تُوٰاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاّٰ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ لاٰ تَعْزِمُوا عُقْدَةَ اَلنِّکٰاحِ حَتّٰی یَبْلُغَ اَلْکِتٰابُ أَجَلَهُ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ یَعْلَمُ مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ (۲۳۵)

ترجمه:

۲۳۴-و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند،باید چهار ماه و ده روز،انتظار بکشند(و عده نگه دارند)!و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند،گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهند،در باره خودشان به طور شایسته انجام دهند(و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند).و خدا به آنچه عمل می کنید،آگاه است.

۲۳۵-و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه،(از زنانی که همسرانشان مرده اند)خواستگاری کنید،و یا در دل تصمیم بر این کار بگیرید(بدون اینکه آن را اظهار کنید).خداوند می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد،(و با خواسته طبیعی شما به شکل معقول، مخالف نیست،)ولی پنهانی با آنها قرار زناشویی نگذارید،مگر اینکه به طرز پسندیده ای (به طور کنایه)اظهار کنید! (ولی در هر حال،)اقدام به ازدواج ننمایید،تا عده آنها سر آید!و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید،می داند!از مخالفت او به پرهیزید و بدانید خداوند، آمرزنده و بردبار است(و در مجازات بندگان،عجله نمی کند)!

تفسیر:

خرافاتی که زنان را بیچاره می کرد!

یکی از مسائل و مشکلات اساسی زنان ازدواج بعد از مرگ شوهر است،از آنجا که ازدواج فوری زن با همسر دیگر بعد از مرگ شوهر با محبت و دوستی و حفظ احترام شوهر سابق و تعیین به خالی بودن رحم از نطفه همسر پیشین سازگار نیست و به علاوه موجب جریحه دار ساختن عواطف بستگان متوفی است،آیه فوق ازدواج مجدد زنان را مشروط به عده نگه داشتن به مدت چهار ماه و ده روز ذکر کرده است رعایت حریم زندگانی زناشویی حتی بعد از مرگ با همسر موضوعی است فطری و لذا همیشه در قبائل مختلف آداب و رسوم گوناگونی برای این منظور بوده است گر چه گاهی در این رسوم آن چنان افراط می کردند که عملاـ زنان را در بن بست و اسارت قرار می دادند و گاهی جنایت آمیزترین کارها را در مورد او مرتکب می شدند به عنوان نمونه:بعضی از قبائل پس از مرگ شوهر زن را آتش زده و یا بعضی او را با مرد دفن می کردند،برخی زن را برای همیشه از ازدواج مجدد محروم ساخته و گوشه نشین می کردند و در پاره ای از قبائل زنها موظف بودند مدتی کنار قبر شوهر زیر خیمه سیاه و چرکین با لباسهای مندرس و کثیف دور از هر گونه آرایش و زیور و حتی شستشو به سر برده و بدین وضع شب و روز خود را بگذرانند. (۱)

آیه فوق بر تمام این خرافات و جنایات خط بطلان کشیده و به زنان بیوه اجازه می دهد بعد از نگاهداری عده و حفظ حریم زوجیت گذشته اقدام به ازدواج کنند،می فرماید:"کسانی که از شما می میرند و همسرانی از خود باقی می گذارند، آنها باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند و هنگامی که مدتشان سر آمد،گناهی بر

۱- ۱) اسلام و عقائد و آراء بشری،صفحه ۶۱۷.

شما نیست که هر چه می خواهند در باره خودشان به طور شایسته انجام دهند"و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند.(وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْواجاً یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فِیما فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

و از آنجا که گاه اولیاء و بستگان زن،دخالتهای بی موردی در کار او می کنند و یا منافع خویش را در ازدواج آینده زن در نظر می گیرند،در پایان آیه خداوند به همه هشدار می دهد و می فرماید:"خداوند از هر کاری که انجام می دهید آگاه است"و هر کس را به جزای اعمال نیک و بد خود می رساند(وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ).

جمله" فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فِیما فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ "با توجه به اینکه مخاطب،مردان فامیل هستند،نشان می دهد که گویی آزاد گذاشتن زن را بعد از مرگ شوهر،برای خود گناه می دانستند و به عکس تضییق و سختگیری را وظیفه می شمردند،این آیه به وضوح می گوید آنها را آزاد بگذارید و هیچ گناهی بر شما نیست(در ضمن از این تعبیر استفاده می شود که ولایت پدر و جد نیز در اینجا ساقط است)ولی به زنان نیز یادآوری می کند که آنها از آزادی خود سوء استفاده نکنند و به طور شایسته(بالمعروف)برای انتخاب شوهر جدید،اقدام نمایند.

طبق روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده است زنان موظفند در این مدت شکل سوگواری خود را حفظ کنند،یعنی مطلقا آرایش نکنند،ساده باشند و البته فلسفه نگاهداری این چنین عده ای نیز همین را ایجاب می کند.

اسلام زنان را بحدی از آداب و رسوم خرافی دوران جاهلی نجات داد که برخی پنداشتند حتی در همین مدت کوتاه عده هم می توانند ازدواج کنند،یکی از همین زنان که چنین می پنداشت،روزی خدمت پیغمبر اکرم ص آمد و می خواست اجازه برای ازدواج مجدد بگیرد،از پیغمبر اکرم ص سؤال کرد آیا اجازه می دهید سرمه کشیده و خود را آرایش دهم؟ حضرت فرمود:شما زنان موجودات عجیبی هستید!تا قبل از اسلام عده

وفات را در سخت ترین شرایط و گاه تا آخر عمر می گذراندید در حالی که به خود حتی حق شستشو هم نمی دادید اینک که اسلام برای حرمت خانواده و رعایت حق زوجیت به شما دستور داده مدت کوتاهی ساده بسر برید طاقت نمی آورید. (۱)

جالب توجه این که در احکام اسلامی در مورد عده به این معنی تصریح شده که اگر هیچ گونه احتمالی در مورد بارداری زن در میان نباشد باز باید زنانی که همسرانشان وفات یافته اند عده نگاهدارند.

و نیز به همین دلیل آغاز عده مرگ شوهر نیست بلکه موقعی است که خبر مرگ شوهر به زن می رسد هر چند بعد از ماهها باشد،و این خود می رساند که تشریع این حکم قبل از هر چیز به خاطر حفظ احترام و حریم زوجیت است،اگر چه مساله بارداری احتمالی زن در این قانون مسلما مورد توجه بوده است.

*** آیه بعد به یکی از احکام مهم زنانی که در عده هستند(به تناسب بحثی که در باره عده وفات گذشت)اشاره کرده،می فرماید:"گناهی بر شما نیست که از روی کنایه(از زنانی که در عده وفات هستند)خواستگاری کنید،و یا در دل تصمیم داشته باشید،خدا می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد،ولی با آنها در تنهایی با صراحت وعده ازدواج نگذارید،مگر اینکه به طرز شایسته ای(با کنایه)اظهار کنید" (وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّساءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَ لكِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاّ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً).

این دستور در واقع برای آن است که هم حریم ازدواج سابق حفظ شده باشد و هم زنان بیوه،از حق تعیین سرنوشت آینده خود محروم نگردند،دستوری که هم عادلانه است و هم توأم با حفظ احترام طرفین.

در حقیقت این یک امر طبیعی است که با فوت شوهر،زن به سرنوشت آینده

۱- ۱) تفسیر المنار،جلد ۲ صفحه ۴۲۲.

خود فکر می کند و مردانی نیز ممکن است-به خاطر شرایط سهل تر که زنان بیوه دارند-در فکر ازدواج با آنان باشند،از طرفی بایـد حریم زوجیت سابق نیز حفظ شود،آنچه در بالا آمـد،دسـتور حساب شده ای است که همه این مسائل در آن رعایت شده است.

جمله" وَ لٰكِنْ لاٰ تُوٰاعِدُوهُنَّ سِرًّا "می فهماند که علاوه بر لزوم خودداری از خواستگاری آشکار،نباید در خفا و پنهانی،با چنین زنانی در مدت عده ملاقات کرد و با صـراحت خواسـتگاری نمود،مگر اینکه صـحبت به گونه ای باشد که با آداب اجتماعی و موضوع مرگ شوهر سازش داشته باشد یعنی در پرده و با کنایه صورت گیرد.

تعـبیر بـه"عرضـتم"از مـاده"تعریض"،به گفته راغب در مفردات،به معنی سـخنی است که تـاب دو معنی داشـته باشـد،راست و دروغ یا ظاهر و باطن.

و به گفته مفسـر بزرگوار مرحوم"طبرسـی"در"مجمع البیان"،تعریض ضـد تصـریح است،در اصل از"عرض"گرفته شـده که به معنی کناره و گوشه چیزی است (۱).

در روایات اسـلامی در تفسـیر این آیه برای خواستگاری کردن به طور سربسته و به اصطلاح قرآن"قول معروف"مثالهایی ذکر شـده به عنوان نمونه در حـدیثی از امـام صـادق ع می خوانیم که فرمود:قول معروف این است که مثلاـ مرد به زن مورد نظرش بگویـد:انی فیـک لراغب و انی للنساء لمکرم،فلا تسـبقینی بنفسک،"من به تو علاقه دارم زنان را گرامی می دارم،در مورد کار خود از من پیشی مگیر" (۲).

همین مضمون یا شبیه به آن در کلمات بسیاری از فقهاء آمده است.

نکته قابل توجه اینکه گر چه آیه فوق،بعـد از آیه عـده وفات قرار گرفته،ولی فقهاء تصـریح کرده انـد که حکم بالا،مخصوص عده وفات نیست بلکه شامل غیر آن

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۳۸.

۲- ۲) نور الثقلین،جلد ۱،صفحه ۲۳۲ حدیث ۹۰۵.

نیز می شود.

مرحوم صاحب"حدائق"،فقیه و محدث معروف،می گوید:اصحاب ما تصریح کرده اند که تعریض و کنایه نسبت به خواستگاری در مورد زنی که در عده رجعی است،حرام است،اما نسبت به زن مطلقه غیر رجعیه هم از سوی شوهرش و هم از سوی دیگران جایز است،ولی تصریح به آن برای هیچکدام جایز نیست...

اما در عده بائن،تعریض از ناحیه شوهر و دیگران جایز است ولی تصریح تنها از سوی شوهر جایز است نه دیگری-شرح بیشتر این موضوع را در کتب فقهی مخصوصا در ادامه کلام صاحب حدائق مطالعه فرمائید. (۱)

سپس در ادامه آیه می فرماید:"(ولی در هر حال)عقد نکاح را نبندید تا عده آنها به سر آید"(وَ لاٰ تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكٰاحِ حَتّٰى يَبْلُغَ الْكِتٰابُ أَجَلَهُ).

و به طور مسلم اگر کسی در عده،عقد ازدواج ببندد باطل است،بلکه اگر آگاهانه این کار را انجام دهد سبب می شود که آن زن برای همیشه نسبت به او حرام گردد.

و به دنبال آن می فرماید:"بدانید خداوند آنچه را در دل دارید می داند از مخالفت او به پرهیزید و بدانید که خداوند آمرزنده دارای حلم است"و در مجازات بندگان عجله نمی کند(وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ).

و به این ترتیب خداوند از تمام نیات و اعمال بندگانش آگاه است و متخلفان را به سرعت مجازات نمی کند "لا تعزموا"از ماده"عزم"به معنی قصد است،و هنگامی که می فرماید: وَ لاٰ تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكٰاحِ ،در واقع نهی از انجام عقد ازدواج به صورت مؤکد است، یعنی حتی نیت چنین کاری را در زمان عده نکنید.

***

۱- ۱) حدائق جلد ۲۴ صفحه ۹۰.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۶ تا ۲۳۷]

اشاره

لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ مٰا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى اَلْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى اَلْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتٰاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ (۲۳۶) وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مٰا فَرَضْتُمْ إِلاّٰ أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا اَلَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ اَلنِّكٰاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ وَ لاٰ تَنْسَوُا اَلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷)

ترجمه:

۲۳۶-اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر،(به عللی)طلاق دهید،گناهی بر شما نیست.(و در این موقع،)آنها را(با هدیه ای مناسب،)بهره مند سازید!آن کس که توانایی دارد،به اندازه توانایی اش،و آن کس که تنگدست است،به اندازه خودش،هدیه ای شایسته(که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد)بدهد!و این بر نیکوکاران،الزامی است.

۲۳۷-و اگر زنان را،پیش از آنکه با آنها تماس بگیرید و(آمیزش جنسی کنید)طلاق دهید،در حالی که مهری برای آنها تعیین کرده اید،(لازم است)نصف آنچه را تعیین کرده اید(به آنها بدهید)مگر اینکه آنها(حق خود را)ببخشند،یا(در صورتی که صغیر و سفیه باشند،ولی آنها،یعنی)آن کس که گره ازدواج به دست اوست،آن را ببخشد.و گذشت کردن شما(و بخشیدن تمام مهر به آنها)بپرهیزکاری نزدیکتر است.و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید،که خداوند به آنچه انجام می دهید،بیناست!

تفسیر:

چگونگی ادای مهر

باز در ادامه احکام طلاق در این دو آیه احکام دیگری بیان شده است.

ص: ۱۹۸

نخست می فرماید:"گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از اینکه با آنها تماس پیدا کنید(و آمیزش جنسی انجام دهید)و تعیین مهر نمائید،طلاق دهید"(لاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسٰاءَ مٰا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَةً). (۱)

البته این در صورتی است که مرد یا زن و مرد بعد از عقد ازدواج و پیش از عمل زناشویی،متوجه شوند که به جهاتی نمی توانند با هم زندگی کنند،چه بهتر که در این موقع با طلاق از هم جدا شوند،زیرا در مراحل بعد کار مشکل تر می شود.

و به هر حال این تعبیر،پاسخی است برای آنها که تصور می کردند طلاق قبل از عمل زناشویی یا قبل از تعیین مهر،صحیح نیست،قرآن می گوید:چنین طلاقی گناهی ندارد و صحیح است(و ای بسا جلو مفاسد بیشتری را بگیرد).

بعضی نیز"جناح"را در اینجا به معنی"مهر"گرفته اند که بر دوش شوهر سنگینی می کند یعنی به هنگام طلاق قبل از عمل زناشویی و تعیین مهر هیچ گونه مهری بر عهده شما نیست.گر چه بعضی از مفسران (۲)شرح زیادی درباره این تفسیر گفته اند،ولی به کار بردن کلمه جناح،به معنی مهر مانوس نیست.

بعضی نیز احتمال داده اند که معنی جمله بالا-این است:که طلاق زنها قبل از آمیزش در همه حال جایز است(خواه در حال عادت ماهیانه باشند یا نه)در حالی که بعد از آمیزش حتما باید در حال پاکی خالی از آمیزش باشد (۳)این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد،زیرا با جمله" أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَةً "سازگار نیست.

سپس به بیان حکم دیگری در این رابطه می پردازد و می فرماید:"در چنین حالی باید آنها را(با هدیه مناسبی)بهره مند سازید" (وَ مَتِّعُوهُنَّ).

بنا بر این اگر نه مهری تعیین شده و نه آمیزشی حاصل گشته،شوهر باید

۱- ۱) "مس"در لغت به معنی تماس پیدا کردن و در اینجا کنایه از عمل زناشویی است،و"فریضه"به معنی واجب است و در اینجا منظور،مهر است.

۲- ۲) تفسیر کبیر،جلد ۶ صفحه ۱۳۷.

۳- ۳) همان مدرک.

هـدیه ای که مناسب با شـئون زن باشـد،بعـد از طلاق به او بپردازد ولی در پرداخت این هدیه، قدرت توانایی شوهر نیز باید در نظر گرفته شود،و لذا در دنباله آیه می گوید:"بر آن کس که توانایی دارد به اندازه تواناییش،و بر آن کس که تنگدست است به انـدازه خودش هـدیه شایسـته ای لازم است،و این حقی است بر نیکوکـاران" (عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِینَ).

"موسع"به معنی توانگر،و"مقتر"به معنی تنگـدست است(از ماده قتر به معنی بخل و تنگ نظری نیز آمـده است)ماننـد:(وَ کانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً). (۱)

بنا بر این توانگران بایـد به اندازه خود و تنگدسـتان نیز درخور توانایی شان این هدیه را بپردازند،و شـئون زن نیز در این جهت در نظر گرفته شده است.

جمله" مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ "می تواند اشاره ای به همه اینها باشد یعنی هدیه ای به طور شایسـته و دور از اسـراف و بخل،و مناسب حال دهنده و گیرنده.

از آنجا که این هـدیه اثر قابل ملاحظه ای در جلوگیری از حس انتقام جویی و رهایی زن از عقـده هایی که ممکن است،بر اثر گسسـتن پیونـد زنـاشویی حاصـل شود، در آیه فوق آن را وابسته به روحیه نیکوکـاری و احسـان کرده و می گویـد: حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِینَ (۲):"این عمل بر نیکوکاران لازم است"یعنی باید آمیخته با روح نیکوکاری و مسالمت باشد.

نـاگفته پیـدا است تعبیر به"نیکوکـاران"نه به خـاطر این است که حکـم مزبور جنبه الزامی نـدارد بلکه برای تحریـک احساسات خیرخواهانه افراد در راه انجام این وظیفه است و گرنه همانطور که اشاره شد این حکم جنبه الزامی دارد.

نکته جالب دیگری که از آیه استفاده می شود این است که:قرآن از هدیه ای

۱- ۱) سوره اسراء،آیه ۱۰۰.

۲- ۲) "حقا"می تواند صفت"متاعا"بوده باشد،یا حال و یا مفعول مطلق برای فعل محذوفی-"متاعا"نیز مفعول مطلق است،برای جمله" وَ مَتِّعُوهُنَّ ".

که مرد بایـد به زن بپردازد تعبیر به"متاع"کرده است و متاع در لغت به معنای چیزهایی است که انسان از آنها بهره مند و متمتع می شود و غالبـا به غیر پول و وجه نقـد اطلاق می گردد زیرا از پول بطور مسـتقیم نمی توان اسـتفاده کرد بلکه بایـد تبـدیل به متاع شود روی همین جهت قرآن از هدیه تعبیر به متاع کرده است.

و این موضوع از نظر روانی اثر خاصـی دارد زیرا بسیار می شود که هدیه ای از اجناس قابل استفاده مانند خوراک و پوشاک و نظایر آن که برای اشـخاص برده می شود هر چنـد کم قیمت باشـد اثری در روح آنها می گـذارد که اگر آن را تبـدیل به پول کنند هرگز آن اثر را نخواهد داشت و لذا در روایاتی که در این زمینه به ما رسیده می بینیم غالبا ائمه اطهار نمونه های هدیه را امثال لباس و مواد غذایی و یا زمین زراعتی ذکر کرده اند.

ضمنا از آیه به خوبی استفاده می شود که در ازدواج دائم تعیین مهر از قبل لازم نیست و طرفین می توانند بعد از عقد روی آن توافق کنند (۱)و نیز اسـتفاده می شود که اگر قبـل از تعیین مهر و آمیزش جنسـی،طلاـق صورت گیرد مهر واجب نخواهـد بود و"هدیه"مزبور جانشین"مهر"می شود.

باید توجه کرد که زمان و مکان در مقدار"هدیه مناسب"مؤثر است.

*** در آیـه بعـد سـخن از زنـانی بـه میـان آمـده که برای آنهـا تعیین مهر شـده است ولی قبـل از آمیزش و عروسـی،جـدا می شونـد،می فرماید:"اگر آنها را طلاق دهید پیش از آنکه با آنان تماس پیدا کنید(و آمیزش انجام شود)در حالی که مهری برای آنها تعیین کرده اید،لازم است نصف آنچه را تعیین کرده اید به آنها بدهید

ص:۲۰۱

۱- ۱) البته اگر در ازدواج دائم تعیین مهر نکننـد مهر ساقط نمی شود،بلکه مهر المثل(مهری معادل زنان شبیه او)تعلق می گیرد مگر اینکه قبل از آمیزش جنسی طلاق داده شود در این صورت تنها هدیه ای که در بالا اشاره شده واجب می گردد.

"(وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مٰا فَرَضْتُمْ).

این حکم قانونی مساله است،که به زن حق می دهد نصف تمام مهریه را بدون کم و کاست بگیرد هر چند آمیزشی حاصل نشده باشد.

ولی بعدا به سراغ جنبه های اخلاقی و عاطفی می رود و می فرماید:"مگر اینکه آنها حق خود را ببخشند"(و یا اگر صغیر و سفیه هستند،ولی آنان یعنی)آن کس که گره ازدواج به دست او است آن را ببخشد"(إِلاّٰ أَنْ یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکٰاحِ).

روشن است که ولی در صورتی می تواند از حق صغیر صرف نظر کند که مصلحت صغیر ایجاب نماید.

بنا بر این حکم پرداخت نصف مهر،صرف نظر از مساله عفو و بخشش است.

از آنچه گفتیم روشن می شود که منظور از" اَلَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکٰاحِ "(کسی که گره ازدواج به دست او است)ولی صغیر یا سفیه است،زیرا او است که حق دارد اجازه ازدواج بدهد،ولی بعضی از مفسران چنین پنداشته اند که منظور شوهر است، یعنی هر گاه شوهر تمام مهر را قبلا پرداخته باشد(آن چنان که در میان بسیاری از اعراب معمول بوده)حق دارد نصف آن را باز پس گیرد مگر اینکه ببخشد و صرف نظر کند.

اما دقت در آیه نشان می دهد که صحیح همان تفسیر اول است،زیرا روی سخن در آیه با شوهران است،به همین دلیل آنها را مخاطب قرار داده و می گوید:

"و ان طلقتموهن"(اگر آنها را طلاق دادید)در حالی که جمله" أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکٰاحِ "به صورت فعل غائب ذکر شده و مناسب نیست که منظور از آن، شوهران باشند.

آری در جمله بعد می گوید:"عفو و گذشت شما(و پرداختن تمام مهر)به پرهیزکاری نزدیک تر است و نیکوکاری و فضل را در میان خود فراموش نکنید که

خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است"(وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ وَ لاٰ تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكَمْ إِنَّ اللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

به طور مسلم مخاطب در این جمله شوهرانند و در نتیجه در جمله قبل سخن از گذشت اولیاء و در این جمله سخن از گذشت شوهران است.

و جمله" وَ لاٰ تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ "خطابی است به عموم مسلمانان که روح گذشت و بزرگواری را در تمام این موارد فراموش نکنند.

روایاتی که از پیشوایان معصوم ع به ما رسیده است نیز آیه را به همین صورت تفسیر می کند،و مفسران شیعه با توجه به مضمون آیه و روایات اهل بیت ع نیز همین نظر را انتخاب کرده اند و گفته اند منظور از این عبارت اولیاء زوجه هستند،البته مواردی پیش می آید که سر سختی کردن در گرفتن نصف مهر،آن هم قبل از عروسی ممکن است احساسات شوهر و اقوامش را جریحه دار کند و در صدد انتقام جویی بر آیند و ممکن است حیثیت و آبروی زن را در معرض خطر قرار دهد این جا است که گاه،پدر برای حفظ مصلحت دختر خود،لازم می بیند که از حق او گذشت نماید.

جمله" وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ "(عفو و گذشت شما به پرهیزکاری نزدیک تر است)،وظیفه مردان را در برابر زنان مطلقه خود بیان می کند،که اگر تمام مهر را پرداخته اند چیزی پس نگیرند و اگر نپرداخته اند همه آن را بپردازند و از نیمی که حق آنها است صرف نظر کنند، زیرا مسلم است دختر یا زنی که بعد از عقد یا پیش از عروسی از شوهر خود جدا می شود ضربه سختی می خورد و از نظر اجتماعی و روانی مواجه با مشکلاتی است و بی شک گذشت شوهر و پرداخت تمام مهر،تا حدی مرهم بر این جراحات می گذارد.

لحن مجموعه آیه،بر اصل اساسی"معروف"و"احسان"،در این مسائل تاکید می کند،که حتی طلاق و جدایی آمیخته با نزاع و کشمکش و تحریک روح

ص :۲۰۳

انتقـام جویی نباشـد،بلکه بر اساس بزرگواری و احسان و عفو و گـذشت،قرار گیرد، زیرا اگر مرد و زنی نتواننـد،با هم زنـدگی کنند و به دلائلی از هم جدا شوند دلیلی ندارد که میان آنها عداوت و دشمنی حاکم گردد.

***

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۸ تا ۲۳۹]

اشاره

حافِظُوا عَلَى اَلصَّلَوٰاتِ وَ اَلصَّلاٰةِ اَلْوُسْطىٰ وَ قُومُوا لِلّٰهِ قٰانِتِينَ (۲۳۸) فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجٰالاً أَوْ رُكْبٰاناً فَإِذٰا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اَللّٰهَ كَمٰا عَلَّمَكُمْ مٰا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹)

ترجمه:

۲۳۸-در انجام همه نمازها،(به خصوص)نماز وسطی[نماز ظهر]کوشا باشید!و از روی خضوع و اطاعت،برای خدا بپاخیزید.

۲۳۹-و اگر(به خاطر جنگ،یا خطر دیگری)بترسید،(نماز را)در حال پیاده یا سواره انجام دهید!اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید،خدا را یاد کنید![نماز را به صورت معمولی بخوانید!]همانگونه که خداوند،چیزهایی را که نمی دانستید،به شما تعلیم داد.

شان نزول:

جمعی از منافقان گرمی هوا را بهانه برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین قرار داده بودند و در نماز جماعت شرکت نمی کردند و به دنبال آنها بعضی از مؤمنین نیز از شرکت در جماعت خودداری کرده بودند و جماعت مسلمین کاهش یافت،پیغمبر اکرم ص از این جهت ناراحت بود حتی آنها را تهدید به مجازات شدید کرد،لذا در حدیثی از "زید بن ثابت "نقل شده که پیامبر ص در گرمای فوق العاده نیمروز تابستان نماز(ظهر)را با جماعت می گذارد و این نماز برای اصحاب و یاران سخت ترین نماز بود،به طوری که گاه پشت سر پیامبر ص یک صف یا دو صف بیشتر نبود،در اینجا فرمود:من تصمیم گرفته ام خانه کسانی را که در نماز ما شرکت نمی کنند بسوزانم،آیه فوق نازل شد و اهمیت نماز ظهر را(با

ص: ۲۰۵

جماعت)تاکید کرد (۱).

این تشدید نشان می دهد که مساله عدم شرکت،تنها به خاطر گرمی هوا نبود، بلکه گروهی می خواستند با این بهانه به تضعیف اسلام و پیامبر ص و ایجاد شکاف در صفوف مسلمین بپردازند که پیامبر ص با این لحن شدید در مقابل آنها موضع گیری فرمود.

تفسیر:

اهمیت نماز،مخصوصا نماز "وسطی"

از آنجا که نماز مؤثرترین رابطه انسان با خدا است،و در صورتی که با شرائط صحیح انجام گیرد دل را لبریز از عشق و محبت خدا می کند و در پرتو آن انسان بهتر می تواند خود را از آلودگی به گناه پاک سازد،در آیات قرآن تاکید فراوانی روی آن شده،از جمله در نخستین آیه فوق می فرماید:"در انجام همه نمازها مخصوصا نماز وسطی،مداومت کنید و در حفظ آن کوشا باشید"(حافِظُوا عَلَی الصَّلَوٰاتِ وَ الصَّلاٰةِ الْوُسْطیٰ).

"و با خضوع و خشوع و توجه کامل،برای خدا بپاخیزید"(وَ قُومُوا لِلّٰهِ قٰانِتِینَ).

مبادا گرما و سرما و گرفتاریهای دنیا و پرداختن به مال و همسر و فرزند شما را از این امر مهم باز دارد.

در اینکه:منظور از"صلوه وسطی"(نماز میانه)چیست؟مفسران،تفسیرهای زیادی ذکر کرده اند،در تفسیر مجمع البیان شش قول،و در تفسیر فخر رازی هفت قول،و در تفسیر قرطبی ده قول،و در تفسیر روح المعانی سیزده قول نقل شده است.

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۴۲-همین مضمون در تفسیر"الدر المنثور"ذیل آیه فوق (طبق نقل المیزان)آمده است.

بعضی آن را نماز ظهر،و بعضی نماز عصر،و بعضی نماز مغرب و بعضی نماز عشا و بعضی نماز صبح و بعضی نماز جمعه،و بعضی نماز شب یا خصوص نماز وتر دانسته اند و برای هر یک از این اقوال توجیهی ذکر شده،ولی با قرائن مختلفی که در دست است روشن است که منظور همان نماز ظهر است زیرا علاوه بر اینکه نماز ظهر در وسط روز انجام می شود،و شان نزول آیه نیز گواهی می دهد،و روایات متعددی که از معصومین ع نقل شده بر آن تاکید دارند (۱).

تاکید روی این نماز به خاطر این بوده که بر اثر گرمی هوای نیمروز تابستان،یا گرفتاریهای شدید کسب و کار،نسبت به آن کمتر اهمیت می دادند،آیه فوق اهمیت نماز وسطی،و لزوم محافظت بر آن را مورد تاکید قرار داده است.

"قانتین"از ماده"قنوت"به دو معنی آمده است:۱-پیروی و اطاعت کردن ۲-خضوع و خشوع و تواضع،ولی بعید نیست که در آیه فوق به هر دو معنی باشد چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر جمله" وَ قُومُوا لِلّٰهِ قٰانِتِینَ "فرمود:"منظور این است که نماز را با خضوع و توجه به خداوند بجا آورید".

و در حدیث دیگری می فرماید:"یعنی از روی اطاعت بپاخیزید" (۲).

*** در آیه بعد تاکید می کند که در سخت ترین شرائط حتی در صحنه جنگ نباید نماز فراموش شود منتها در چنین وضعی،بسیاری از شرائط نماز همچون رو به قبله بودن و انجام رکوع و سجود به طور متعارف،ساقط می شود،لذا می فرماید:"و اگر

۱- ۱) مشهور در میان فقهای شیعه این است که منظور نماز ظهر است بلکه ادعای اجماع بر آن شده و چندین روایت معتبر که در کتاب وسائل الشیعه،جلد ۳ صفحه ۱۴ باب ۵ نقل شده است به این معنی گواهی می دهد،و قول شاذ و ضعیفی می گوید:منظور نماز عصر است(فقهای اهل سنت غالبا طرفدار این هستند که منظور،نماز عصر است)و به روایاتی استدلال کرده اند که سند قابل ملاحظه ای ندارد و اصحاب از آن اعراض کرده اند(شرح بیشتر را در کتب فقهی مطالعه فرمائید).

۲- ۲) به تفسیر مجمع البیان و المیزان،ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

(به خاطر جنگ یا خطر دیگری)بترسید باید(نماز را)در حال پیاده یا سواره انجام دهید"و رکوع و سجود را با ایماء و اشاره بجا آورید(فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالاً أَوْ رُکْباناً).

"اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید،خدا را یاد کنید،آن چنان که به شما،چیزهایی را تعلیم داد که نمی دانستید"و نماز را در این حال به صورت معمولی و با تمام آداب و شرائط انجام دهید(فَإِذا أَمِنْتُمْ فَاذْکُرُوا اللّهَ کَما عَلَّمَکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ).

روشن است شکرانه این تعلیم الهی که طرز نماز خواندن در حالت امن و خوف را به انسانها آموخته،همان عمل کردن بر طبق آن است.

"رجال"در اینجا جمع"راجل"به معنی پیاده،و"رکبان"جمع"راکب"،به معنی سواره است،و منظور این است که به هنگام خوف از حمله دشمن می توانید نماز را در حالتی که سواره،یا پیاده و در حال حرکت و فعالیت هستید انجام دهید.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که در بعضی از جنگها دستور داد تا نماز را به هنگام جنگ با تسبیح و تکبیر و لا اله الا اللّه بجا آورند (۱)و نیز در حدیث دیگری می خوانیم که

ان النبی ص صلی یوم الاحزاب ایماء :"پیامبر ص در جنگ احزاب با اشاره نماز خواند" (۲).

و نیز از امام کاظم ع روایت شده که در پاسخ این سؤال که اگر شخصی گرفتار حیوان درنده ای شود،و وقت نماز فرا رسد و از ترس آن درنده نتواند حرکت کند چگونه نماز بخواند؟فرمود:با همان وضعی که دارد باید نماز را بخواند هر چند پشت به قبله باشد،و رکوع و سجود را با اشاره در حالی که ایستاده است انجام دهد (۳).

۱- ۱) نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۲۳۹ حدیث ۹۴۹.

۲- ۲) مجمع البیان،ذیل آیه مورد بحث.

۳- ۳) وسائل الشیعه،جلد ۵ صفحه ۴۸۳(باب ۳ حدیث ۳ با تلخیص و نقل به معنی)احادیث دیگری نیز در این باب به این مضمون آمده است.

این نماز همان نماز خوف است که فقهاء در کتابهای فقهی به طور مشروح، پیرامون آن بحث کرده اند،بنا بر این آیه فوق تاکید بر این معنی دارد که محافظت بر نمازها،تنها در حال امنیت نیست،بلکه در همه حال باید نماز را بجا آورد تا پیوند بندگان با آفریدگار جهان،همیشه بر قرار باشد و به یقین از این طریق نقطه اتکاء و امیدی برای انسان به وجود می آید،و او را در غلبه بر مشکلات،پیروز خواهد ساخت.

***

نکته:

نقش نماز در تقویت روحیه ها

ممکن است کسانی تصور کنند که تا این حد اصرار و تاکید در باره نماز یک نوع سختگیری محسوب می شود و شاید انسان را از وظائف خطیری که برای دفاع از خود در چنین لحظات دارد غافل سازد.

در حالی که این یک اشتباه بزرگ است معمولا انسان در این حالات بیش از هر چیز نیاز به تقویت روحیه دارد و اگر ترس و وحشت و ضعف روحیه بر او غلبه کند شکست او تقریبا قطعی خواهد بود،چه عملی بهتر از نماز و پیوند با خدایی که فرمانش در تمام جهان هستی نافذ است و همه چیز در برابر اراده او سهل و آسان است،می تواند روحیه سربازان مجاهد یا کسانی که مواجه با خطری شده اند را تقویت کند! گذشته از این شواهد فراوانی در مجاهدات مسلمین صدر اول دیده می شود، در اخبار مربوط به جنگ چهارم مسلمانان با صهیونیست ها که در رمضان سال ۱۳۹۳-هجری قمری-روی داد می خوانیم که توجه سربازان اسلام به نماز و مبانی اسلام اثر فوق العاده ای در تقویت روحی آنها و پیروزی بر دشمن داشت.

ص :۲۰۹

به هر حال اهمیت و تاثیر نماز،بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، بی شک نماز اگر با همه آداب بخصوص با حضور قلب که روح آن است انجام شود، تاثیر فوق العاده مثبتی در فرد و جامعه دارد،و می توانـد بسـیاری از مشـکلات را حل کند،و جامعه را از بسیاری از مفاسد برهاند و در حوادث سخت و پیچیده،یار و یاور انسان باشد. (۱)

***

۱- ۱) برای توضیح بیشتر درباره"فوائد نماز"به تفسیر نمونه،جلد ۱۶ صفحه ۲۸۹(ذیل آیه ۴۵ سوره عنکبوت)مراجعه نمائید.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۰ تا ۲۴۲]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوٰاجاً وَصِيَّةً لِأَزْوٰاجِهِمْ مَتٰاعاً إِلَى اَلْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرٰاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِي مٰا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اَللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰) وَ لِلْمُطَلَّقٰاتِ مَتٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى اَلْمُتَّقِينَ (۲۴۱) كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ لَكُمْ آيٰاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲)

ترجمه:

۲۴۰-و کسانی که از شما در آستانه مرگ قرار می گیرند و همسرانی از خود به جا می گذارند.باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال،آنها را(با پرداختن هزینه زندگی)بهره مند سازند،به شرط اینکه آنها(از خانه شوهر)بیرون نروند(و اقدام به ازدواج مجدد نکنند).و اگر بیرون روند،(حقی در هزینه ندارند،ولی)گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه در باره خود،به طور شایسته انجام می دهند.و خداوند،توانا و حکیم است.

۲۴۱-و برای زنان مطلقه،هدیه مناسبی لازم است(که از طرف شوهر،پرداخت گردد)این،حقی است بر مردان پرهیزکار.

۲۴۲-این چنین،خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد،شاید اندیشه کنید!

تفسیر:

بخش دیگری از احکام طلاق

در این آیات بار دیگر به مساله ازدواج و طلاق و اموری در این رابطه باز می گردد.و نخست در باره شوهرانی سخن می گوید که در آستانه مرگ قرار گرفته و همسرانی از خود به جای می گذارند،می فرماید:"و کسانی که از شما می میرند-یعنی در آستانه مرگ قرار می گیرند-و همسرانی از خود باقی می گذارند باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال آنها را بهره مند سازند،و از خانه بیرون

ص:۲۱۱

نکننـد"در خانه شوهر،باقی بماننـد و هزینه زندگی آنها پرداخت شود(وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکَمْ وَ یَذَرُونَ أَزْوٰاجاً وَصِیَّةً لِأَزْوٰاجِهِمْ مَتٰاعاً إِلَی الْحَوْلِ غَیْرَ إِخْرٰاجٍ).

البته این در صورتی است که آنها از خانه شوهر بیرون نرونـد"و اگر بیرون رونـد (حقی در هزینه و سکنی ندارند ولی)گناهی بر شـما نیست، نسبت به آنچه در باره خود از کار شایسته(مانند انتخاب شوهر مجدد بعد از تمام شدن عده)انجام دهند" (فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ فِی مٰا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ).

در پایان آیه،گویا برای اینکه چنین زنانی از آینده خود نگران نباشند آنها را دلداری داده،می فرماید:خداوند قادر است که راه دیگری بعـد از فقـدان شـوهر پیشـین در برابر آنهـا بگشایـد،و اگر مصـیبتی بـه آنهـا رسـیده حتمـا حکمـتی در آن بـوده است،زیرا"خداوند توانا و حکیم است"(وَ اللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ).

اگر از روی حکمتش دری را ببندد،به لطفش در دیگری را خواهد گشود و جای نگرانی نیست.

بنا بر آنچه در بالا گفته شد،معلوم می شود جمله"یتوفون"در اینجا به معنی مردن نیست،بلکه به قرینه ذکر وصیت به معنی قرار گرفتن در آستانه مرگ است.

جمله" فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ فِی مٰا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ " مطابق تفسیر بالا دلیل بر این است که پرداختن هزینه زنـدگی تا یک سال از حقوق زن بر ورثه شوهر می باشد،و هر گاه زن به دلخواه خود نخواست در خانه شوهر بماند،و از نفقه استفاده کند،کسی مسئولیتی در برابر او نخواهد داشت و نیز اگر بخواهد اقدام به ازدواج تازه کند مانعی ندارد.

ولی بعضـی برای این جمله،تفسیر دیگری ذکر کرده انـد و آن اینکه اگر مـدت یـک سـال را صبر نمود و پس از آن،از خـانه شوهر بیرون رفت و ازدواج نمود،مانعی ندارد.

مطابق تفسیر دوم نگاهداری عده به مدت یک سال بر زن لازم است،و مطابق

تفسیر اول لازم نیست و به تعبیر دیگر ادامه عده تا یک سال بنا بر تفسیر اول،یک حق است و بنا بر تفسیر دوم یک حکم،ولی ظاهر آیه با تفسیر اول سازگارتر است چرا که ظاهر جمله اخیر این است که جنبه استثناء از حکم قبل دارد.

نکته:

آیا این آیه نسخ شده است؟

بسیاری از مفسران معتقدند که این آیه به وسیله آیه ۲۳۴ همین سوره که قبلا گذشت و در آن،عده وفات چهار ماه و ده روز تعیین شده بود نسخ شده است، و مقدم بودن آن آیه بر این آیه از نظر ترتیب و تنظیم قرآنی دلیل بر این نیست که قبلا نازل شده است،زیرا می دانیم تنظیم آیات یک سوره بر طبق تاریخ نزول نیست، بلکه گاهی آیاتی که بعد نازل شده در آغاز سوره قرار گرفته،و آیاتی که قبل نازل شده در اواخر سوره،و این به خاطر مناسبت آیات و به دستور پیغمبر اکرم ص صورت گرفته است.

و نیز گفته اند حق نفقه یک سال،قبل از نزول آیات ارث بوده و بعد از آن که برای زن،ارث قرار داده شد،این حق از بین رفت،بنا بر این آیه فوق،از دو جهت(از نظر مقدار زمان عده و از نظر نفقه)نسخ شده است.

مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"می گوید:همه علما اتفاق دارند که این آیه منسوخ است،سپس حدیثی از امام صادق ع نقل می کند که(در عصر جاهلیت)هنگامی که مرد از دنیا می رفت تا یک سال از مال شوهر،نفقه او را می دادند سپس بدون میراث،خارج می شد،بعدا آیه یک چهارم و یک هشتم (مربوط به ارث زن)،این آیه را نسخ کرد.

بنا بر این باید نفقه زن در مدت عده،از ارث او باشد،و نیز از آن حضرت نقل می کند که فرمود:آیه مربوط به نگه داشتن عده در چهار ماه و ده روز و همچنین آیه

ارث،این آیه را نسخ کرده (۱).

بر هر حال،از کلمات بزرگان استفاده می شود که عده وفات در زمان جاهلیت یک سال بوده و رسوم خرافی و شاقی برای زن در این مدت قائل بودند،اسلام در آغاز،آن رسوم خرافی را از بین برد،ولی عده وفات را در مدت یک سال تثبیت کرد، سپس آن را به چهار ماه و ده روز تبدیل نمود،و تنها زینت کردن و آرایشهای مختلف را در این مدت برای زن ممنوع شمرد.

از گفته "فخر رازی" استفاده می شود که معروف میان مفسرین اهل سنت نیز همین است که آیه فوق،به وسیله آیات ارث و عده چهار ماه و ده روز،منسوخ شده است (۲).

ولی اگر اجماع و اتفاق علما و روایات متعدد در این زمینه نبود،ممکن بود گفته شود،بین این آیات تضادی وجود ندارد،عده چهار ماه و ده روز،یک حکم الهی است،اما نگهداری عده تا یک سال و ماندن در خانه شوهر و استفاده از نفقه او یک حق است،یعنی به زن این حق داده می شود که اگر مایل باشد تا یک سال در خانه شوهر متوفای خود بماند و هزینه زندگی او طبق وصیت شوهر در تمام این مدت پرداخت شود،و اگر مایل نبود می تواند بعد از چهار ماه و ده روز از خانه شوهر بیرون رود،یا اقدام به ازدواج نماید و در عین حال طبعا هزینه زندگی او از مال شوهر سابق قطع خواهد شد.

ولی با توجه به روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع نقل شده و شهرت حکم نسخ یا اتفاق علما بر آن،قبول چنین تفسیری ممکن نیست،هر چند با ظواهر آیات قابل تطبیق باشد.

***

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۴۵ ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر کبیر،جلد ۶ صفحه ۱۵۸.

در آیـه بعـد بـه یکی دیگر از احکـام طلاـق پرداختـه،می فرمایـد:"برای زنـان مطلقه،هـدیه شایسـته ای است این حقی است بر پرهیزکاران"که از طرف شوهر پرداخت می شود(وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ).

گر چه ظاهر آیه،همه زنان مطلقه را شامل می شود،ولی به قرینه آیه ۲۳۶ که گذشت،این حکم در مورد زنانی است که مهری برای آنهـا به هنگـام عقـد قرار داده نشـده و قبل از آمیزش،طلاق داده می شونـد،و در حقیقت تاکیـدی است،بر حکم مزبور،تا مورد غفلت واقع نشود.

این احتمال نیز وجود دارد که حکم مزبور،همه زنان مطلقه را شامل شود، منتها در مورد بالا جنبه واجب دارد،و در موارد دیگر جنبه مسـتحبّ،و به هر حال یکی از دستورهای کاملا انسانی است که در اسلام وارد شده و برای پیشگیری از انتقام جویی ها و کینه توزی های ناشی از طلاق اثر مثبتی دارد.

بعضـی نیز گفته انـد که پرداختن هـدیه شایسـته در مورد همه زنان مطلقه واجب است،و امری جـدا از مهر است،ولی ظاهرا در میـان علمـای شـیعه-همـان گـونه کـه از عبـارت مرحـوم طبرسـی در مجمـع البیـان اسـتفاده می شـود-کسـی قائـل بـه این قـول نیست(مرحوم صاحب جواهر نیز تصـریح می کنـد که هدیه مزبور،جز در همان مورد خاص واجب نیست،و این مساله اجماعی است) (۱).

این احتمال نیز داده شده که منظور از آن،نفقه است که بسیار احتمال ضعیفی است.

به هر حال،این هـدیه،طبق روایاتی که از ائمه معصومین ع نقل شـده،بعـد از پایان عـده و جدایی کامل پرداخت می شود،نه در عده طلاق رجعی،و به تعبیر دیگر،هدیه خداحافظی است،نه وسیله ای برای بازگشت (۲).

***

۱- ۱) جواهر الکلام،جلد ۳۱،صفحه ۵۸.

۲- ۲) نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۲۴۰ حدیث ۹۵۶ و ۹۵۷.

در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه مربوط به مساله طلاق است، می فرماید:"این چنین خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد شاید اندیشه کنید"(کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ آیٰاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ).

بدیهی است که منظور از اندیشه کردن و تعقل،آن است که مبدأ حرکت به سوی عمل باشد،و گر نه اندیشه تنها درباره احکام،نتیجه ای نخواهد داشت.

از مطالعه در آیات و روایات اسلامی بدست می آید که غالبا"عقل"در مواردی به کار می رود که "ادراک"و فهم با"عواطف و احساسات"آمیخته گردد و به دنبال آن عمل باشد،مثلاـ اگر قرآن در بسیاری از بحثهای خداشناسی نمونه هایی از نظام شگفت انگیز این جهان را بیان کرده و سپس می گوید ما این آیات را بیان می کنیم" لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ "(تا شما تعقل کنید)منظور این نیست که تنها اطلاعاتی از نظام طبیعت در مغز خود جای دهید زیرا علوم طبیعی اگر کانون دل و عواطف را تحت تاثیر قرار ندهد و هیچگونه تاثیری در ایجاد محبت و دوستی و آشنایی با آفریدگار جهان نداشته باشد ارتباطی با مسائل توحیدی و خداشناسی نخواهد داشت.

و همچنین است اطلاعاتی که جنبه عملی دارد،در صورتی"تعقل"به آنها گفته می شود که"عمل"هم داشته باشد در تفسیر"المیزان" (1)می خوانیم که تعقل در زمینه ای استعمال می شود که به دنبال درک و فهم،انسان وارد مرحله عمل گردد و آیاتی مانند:(وَ قٰالُوا لَوْ کُنّٰا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مٰا کُنّٰا فِی أَصْحٰابِ السَّعِیرِ)"دوزخیان می گویند اگر گوش شنوا داشتیم و تعقل می کردیم در صف اهل جهنم نبودیم" (2)یا آیه(أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهٰا)"آیا در زمین سیاحت

1- 1) المیزان جلد 2 صفحه 250-249.

2- 2) سوره ملک،آیه 10.

نکردند تا دلهایی داشته باشند که به وسیله آن بفهمند" (۱)شاهد این گفتار است.

زیرا اگر مجرمین روز قیامت آرزوی تعقل در دنیا را می کنند منظور تعقلی است که آمیخته با عمل باشد و یا اگر خدا می گوید مردم سیر و سیاحت کنند و با نظر و مطالعه به اوضاع جهان چیزهایی بفهمند مقصود درک و فهمی است که به دنبال آن مسیر خود را عوض کرده و به راه راست گام نهند.

و به تعبیر دیگر،اگر فکر و اندیشه،ریشه دار باشد،ممکن نیست آثار آن در عمل ظاهر نشود،چگونه ممکن است انسانی به طور قطع اعتقاد به مسموم بودن غذایی داشته باشد و آن را بخورد و یا عقیده قاطع به تاثیر دارویی برای درمان یک بیماری خطرناک داشته باشد و اقدام به خوردن آن نکند.

***

۱- ۱) سوره حج،آیه ۴۶.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۳]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ اَلْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اَللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اَللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى اَلنَّاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنَّاسِ لاٰ يَشْكُرُونَ (۲۴۳)

ترجمه:

۲۴۳-آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ،از خانه های خود فرار کردند؟و آنان،هزارها نفر بودند(که به بهانه بیماری طاعون،از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند).خداوند به آنها گفت:بمیرید!(و به همان بیماری،که آن را بهانه قرار داده بودند،مردند).سپس خدا آنها را زنده کرد،(و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد.)خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند،ولی بیشتر مردم،شکر(او را)بجا نمی آورند.

شان نزول:

در یکی از شهرهای"شام"بیماری طاعون راه یافت و با سرعتی عجیب و سرسام آور مردم یکی پس از دیگری از دنیا می رفتند در این میان عده بسیاری به این امید که شاید از چنگال مرگ رهایی یابند آن محیط و دیار را ترک گفتند از آنجا که آنها پس از فرار از محیط خود و رهایی از مرگ در خود احساس قدرت و استقلالی نموده و با نادیده گرفتن اراده الهی و چشم دوختن به عوامل طبیعی دچار غرور شدند پروردگار،آنها را نیز در همان بیابان به همان بیماری نابود ساخت.

از بعضی روایات استفاده می شود که اصل آمدن بیماری مزبور در این سرزمین به عنوان مجازات بود،زیرا پیشوا و رهبر آنان از آنان خواست که خود را برای مبارزه آماده کنند و از شهر خارج گردند آنها به بهانه اینکه در محیط جنگ مرض طاعون است از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند پروردگار آنها را به همان چیزی که از آن هراس داشتند و بهانه فرار قرار داده بودند مبتلا ساخت و بیماری طاعون در آنها شایع شد آنها خانه های خود را خالی کرده و برای نجات از

طاعون فرار کردنـد و در بیابان همگی از بین رفتنـد مـدتها از این جریان گذشت و حزقیل (۱)که یکی از پیامبران بنی اسـرائیل بود از آنجا عبور نمود و از خدا خواست که آنها را زنده کند خداوند دعای او را اجابت نمود و آنها به زندگی بازگشتند.

تفسیر:

چگونه مردند و چگونه زنده شدند؟

این آیه،همانگونه که در شان نزول آمـد،اشاره سر بسته و در عین حال آموزنـده ای است.به سرگذشت عجیب یکی از اقوام پیشین،که بیمـاری مسری و وحشـتناکی در محیـط آنهـا ظـاهر گشت،و هزاران نفر،از آن منطقه فرار کردنـد، می فرمایـد:"آیا ندیـدی کسـانی را که از خـانه خود از ترس مرگ فرار کردنـد در حـالی که هزاران نفر بودنـد"(أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ).

مسلم است که جمله" أَ لَمْ تَرَ "(آیا ندیـدی)در اینجا به معنی آیا نمی دانی است،زیرا در ادبیات عرب هر گاه بخواهنـد مطلبی را به طور کامل مجسم سازنـد و آن را به عنوان یک امر واضح قلمـداد کننـد مخاطب را با جمله"ا لم تر"خطاب می کنند،گر چه مخاطب در این جمله،پیامبر است،ولی در واقع،منظور همه افرادند.

گر چـه آیـه فوق اشـاره بـه عـدد خاصـی نکرده،و تنهـا واژه"الـوف"کـه بـه معنی هزارهـا اسـت،بـه کـار برده،ولی بعضـی از روایات،تعداد نفرات آنها را ده هزار و بعضی هفتاد یا هشتاد هزار ذکر می کند (۲).

سپس به عاقبت کار آنها اشاره کرده،می فرماید:"خداوند به آنها فرمود:

بمیرید"و به آن بیماری که آن را بهانه قرار داده بودند مردند(فَقالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُوا).

۱- ۱) "حزقیل"طبق بعضی از روایات سومین پیشوای بنی اسرائیل بعد از موسی ع بود.

۲- ۲) به تفسیر مجمع البیان و قرطبی و روح البیان،ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

"سپس خداوند آنها را زنده کرد"تا ماجرای زندگی آنان درس عبرتی برای دیگران باشد(ثُمَّ أَحْیاهُمْ).

روشن است که منظور از "موتوا"(بمیرید)،یک امر لفظی نیست،بلکه امر تکوینی خداوند است که بر سراسر جهان هستی و عالم حیات،حکومت می کند یعنی خداوند،عوامل مرگ آنها را فراهم ساخت،و به سرعت همگی از میان رفتند، این امر،همانند امری است که در آیه ۸۲ سوره یس آمده: إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ :"امر او تنها این است که هنگامی که چیزی را اراده کند می گوید ایجاد شو و فورا موجود می شود"! جمله" ثُمَّ أَحْیاهُمْ "اشاره به زنده شدن آن جمعیت،پس از مرگ است و همانگونه که در شان نزول خواندیم به دعای حزقیل پیامبر،صورت گرفت،و از آنجا که بازگشت آنان به حیات،یکی از نعمتهای روشن الهی بود،(هم از نظر خودشان،و هم از نظر عبرت مردم)در پایان آیه می فرماید:"خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند،ولی بیشتر مردم،شکر او را به جا نمی آورند"(إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَشْکُرُونَ).

نه تنها این گروه،بلکه همه انسانها مشمول الطاف و عنایات و نعمتهای اویند.

نکته ها:

اشاره

۱-آیا این ماجرا یک حادثه تاریخی بوده یا تمثیل است؟

آیا آنچه در داستان فوق آمده است یک حادثه واقعی تاریخی است که قرآن به طور سر بسته به آن اشاره کرده و شرح آن در روایات آمده است و یا از قبیل ذکر مثال برای مجسم ساختن حقایق عقلی،در لباسهای حسی است،از آنجا که سرگذشت مزبور جنبه های غیر عادی دارد،و هضم آن برای بعضی از مفسران مشکل شده از اینرو وقوع چنین حادثه ای را انکار کرده اند و منظور از آیه را تنها یک

"مثال"شمرده اند که حال جمعیتی را که در پیکار و مبارزه با دشمن سستی می کنند و به دنبال آن شکست می خورند،و سپس درس عبرت گرفته و بیدار می شوند و نهضت و مبارزه را از نو شروع می کنند و سرانجام پیروز می گردند شرح می دهد.

و طبق این تفسیر جمله"موتوا"(بمیرید)که در آیه آمده،کنایه از شکست به دنبال سستی و رکود است و جمله"احیاهم"(خداوند آنها را زنده کرد)اشاره به آگاهی و بیداری و به دنبال آن پیروزی است.

طبق این تفسیر روایاتی که در این زمینه وارد شده و آن را به صورت یک حادثه تاریخی تشریح می کند.روایاتی مجعول و اسرائیلی است! اما باید گفت گر چه استفاده مساله"شکست"و"پیروزی"به دنبال"سستی"و "بیداری"از آیه مزبور موضوع جالبی است ولی انکار نمی توان کرد که ظاهر آیه به صورت بیان یک حادثه تاریخی می باشد و نه تنها یک مثال!آیه حکایت حال جمعی از پیشینیان را بیان می کند که به دنبال فرار از یک حادثه وحشتناک مردند و سپس خداوند آنها را زنده کرد اگر غیر عادی بودن حادثه سبب توجیه و تاویل آن شود باید با تمام معجزات پیامبران نیز این کار را کرد.

خلاصه اگر پای این گونه توجیهات و تفسیرها به قرآن کشیده شود،می توان علاوه بر انکار معجزات پیامبران،غالب مباحث تاریخی قرآن را انکار کرد و آنها را از قبیل"تمثیل"یا به تعبیر امروز به شکل"سمبلیک"دانست و مثلا سرگذشت "هابیل"و"قابیل"را مثالی برای مبارزه عدالت و حق جویی با قساوت و سنگدلی دانست و در این صورت همه مباحث تاریخی قرآن ارزش خود را از دست خواهد داد.

به علاوه با این تعبیر نمی توان همه روایاتی که در زمینه تفسیر آیه وارد شده است را نادیده گرفت زیرا بعضی از آنها در متون معتبر نقل شده و نسبت جعل یا اسرائیلی بودن به آنها بسیار نارواست.

۲-درس عبرت

همان گونه که در شان نزول آمد،آیه فوق،اشاره به گروهی از بنی اسرائیل می کند،که برای فرار از زیر بار مسئولیت جهاد،دست به بهانه تراشی زدند و خداوند آنها را مبتلا به بیماری طاعون کرد،که همه را به طور سریع و برق آسا،از میان برد، آن چنان که هیچ دشمن خطرناکی در میدان جنگ قادر به آن نیست،یعنی تصور نکنید با فرار از زیر بار مسئولیت و توسل به بهانه های مختلف می توانید در امان بمانید،تصور نکنید که در برابر قدرت پروردگار،می توانید مقاومت کنید،خدا می تواند با دشمن بسیار کوچکی،مانند میکرب طاعون یا وبا که حتی با چشم دیده نمی شود،شما را چنان درو کند که اثری از شما باقی نماند.

۳-مساله"رجعت"و بازگشت به دنیا

نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است مساله امکان"رجعت"است که از این آیه به خوبی استفاده می شود.

توضیح اینکه:در تاریخ گذشتگان مواردی را می یابیم که افرادی بعد از مرگ، به این جهان بازگشتند مانند ماجرای جمعی از بنی اسرائیل که همراه موسی ع به کوه طور رفتند که در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره آمده و داستان عزیر یا ارمیا که در آیه ۲۵۹ همین سوره آمده،و همچنین حادثه ای که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

بنا بر این مانعی ندارد که همین مساله در آینده نیز تکرار شود.

دانشمند معروف شیعه مرحوم"صدوق"نیز به همین آیه برای امکان مساله رجعت استدلال کرده و می گوید:یکی از عقاید ما اعتقاد بر رجعت است(که گروهی از انسانهای پیشین بار دیگر در همین دنیا به زندگی باز می گردند).

و نیز می تواند این آیه سندی برای مساله معاد و احیای مردگان در قیامت باشد.

***

ص: ۲۲۲

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۴ تا ۲۴۵]

اشاره

وَ قٰاتِلُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۴۴) مَنْ ذَا اَلَّذِی یُقْرِضُ اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضٰاعِفَهُ لَهُ أَضْعٰافاً کَثِیرَةً وَ اَللّٰهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

ترجمه:

۲۴۴-و در راه خدا،پیکار کنید!و بدانید خداوند،شنوا و داناست.

۲۴۵-کیست که به خدا"قرض الحسنه ای"دهد،(و از اموالی که خدا به او بخشیده،انفاق کند،) تا آن را برای او،چندین برابر کند؟و خداوند است که(روزی بندگان را)محدود یا گسترده می سازد،(و انفاق،هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی شود).و به سوی او باز می گردید(و پاداش خود را خواهید گرفت).

شان نزول:

در شان نزول آیه دوم،چنین نقل کرده اند که:روزی پیامبر اکرم ص فرمود:هر کس صدقه ای بدهد دو برابر آن در بهشت خواهد داشت،"ابو الدحداح انصاری" عرض کرد،ای رسول خدا من دو باغ دارم اگر یکی از آنها را به عنوان صدقه بدهم دو برابر آن را در بهشت خواهم داشت،فرمود:آری،عرض کرد:ام الدحداح نیز با من خواهد بود فرمود:آری،عرض کرد:فرزندان نیز با منند؟فرمود:آری،سپس او باغی را که بهتر بود،به عنوان صدقه به پیامبر ص داد،آیه فوق نازل شد،و صدقه او را دو هزار هزار برابر برای او کرد و این است معنی أَضْعٰافاً کَثِیرَةً .

ابو الدحداح بازگشت و همسرش ام الدحداح و فرزندان را در آن باغی دید که صدقه قرار داده بود به در باغ ایستاد و نخواست وارد آن شود،و همسرش را صدا زد و گفت:من این باغ را صدقه قرار داده ام و دو برابرش را در بهشت خریداری کرده ام و تو و فرزندان نیز با من خواهید بود،همسرش گفت مبارک است آنچه را فروخته و آنچه را خریده ای،پس همگی از باغ خارج شدند و آن را به پیامبر ص

ص: ۲۲۳

تسلیم کرد،پیامبر ص فرمود:"چه بسیار نخله هایی در بهشت که شاخه هایش برای ابی الدحداح آویزان شده است" (۱).

تفسیر:

جهاد با جان و مال

از اینجا آیات مربوط به جهاد،شروع می شود،و به دنبال آن داستانی در همین زمینه از اقوام پیشین می آید و با توجه به سرگذشتی که در آیه قبل در باره جمعی از بنی اسرائیل نقل شد که آنها به بهانه طاعون از جهاد فرار کردند و سرانجام،با همان طاعون از میان رفتند،رابطه بین این آیات و آیات قبل روشن می گردد.

نخست می فرماید:"در راه خدا پیکار کنید،و بدانید خداوند شنوا و دانا است"سخنان شما را می شنود و از انگیزه های درونی شما و نیاتتان در امر جهاد آگاه است(وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ).

*** سپس می افزاید:"کیست که به خدا وام نیکویی دهد(و از اموالی که او بخشیده است در طریق جهاد و در طریق حمایت مستمندان،انفاق کنند تا خداوند آن را برای او،چندین برابر کند"(مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَةً).

بنا بر این وام دادن به خداوند به معنی"انفاق فی سبیل اللّه"است و به گفته بعضی از مفسران،انفاقهایی است که در راه جهاد می شود،زیرا در آن زمان تهیه هزینه های مختلف جهاد،بر دوش مبارزان مسلمان بود،در حالی که بعضی دیگر معتقدند هر گونه انفاقی را شامل می شود،هر چند بعد از آیه جهاد وارد شده

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۴۹.

است (۱).

ولی تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است،به خصوص اینکه معنی اول را نیز در بر می گیرد،و اصولا-انفاق در راه خدا،و کمک به نیازمندان و حمایت از محرومان،همان کار جهاد را می کند،زیرا هر دو مایه استقلال و سربلندی جامعه اسلامی است.

"اضعاف"جمع"ضعف"(بر وزن شعر)به معنی دو یا چند برابر کردن چیزی است،و با توجه اینکه این واژه به صورت جمع در آیه آمده و با کلمه"کثیره"،تاکید شده،به علاوه جمله"یضاعف"نیز تاکید بیشتری را از یضعف می رساند(آن چنان که ارباب لغت گفته اند) (۲)از مجموع این جهات،استفاده می شود،که خداوند، برای انفاق کنندگان پاداش بسیار فراوانی قرار داده،و انفاق در راه خدا همچون بذر مستعدی است که در زمین آماده ای افشانده شود،و به وسیله بارانهای پی در پی آبیاری گردد،و ده ها و گاه صدها برابر،نتیجه دهد(همان گونه که در آیه ۲۶۱ همین سوره خواهد آمد).

و در پایان آیه می فرماید:"خداوند(روزی بندگان را)محدود و گسترده می کند و همه شما به سوی او باز می گردید"(وَ اللّٰهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ).

اشاره به اینکه تصور نکنید انفاق و بخشش،اموال شما را کم می کند زیرا گسترش و محدودیت،روزی شما به دست خدا است و او توانایی دارد در عوض اموال انفاق شده،به مراتب بیش از آن را در اختیار شما قرار دهد،بلکه با توجه به ارتباط و به هم پیوستگی افراد اجتماع با یکدیگر،همان اموال انفاق شده در واقع به شما باز می گردد.

۱- ۱) به تفسیر کبیر،جلد ۶،صفحه ۱۶۶ مراجعه کنید.

۲- ۲) "راغب"در"مفردات"در ماده"ضعف"،می گوید بعضی گفته اند:ضاعفت ابلغ من ضعفته.

این از نظر دنیا،و از نظر آخرت،فراموش نکنید که همه به سوی او باز می گردید و پاداشهای بزرگ شما آنجا است.

نکته:

چرا تعبیر به قرض؟

در چندین آیه از قرآن مجید(و از جمله آیه بالا)در مورد انفاق در راه خدا تعبیر به قرض و وام دادن به پروردگار آمده است،و این نهایت لطف خداوند نسبت به بندگان را از یک سو و کمال اهمیت مساله انفاق را از سوی دیگر می رساند،با اینکه مالک حقیقی سراسر هستی او است،و انسانها تنها به عنوان نمایندگی خداوند،در بخش کوچکی از آن،تصرف می کنند چنان که در آیه ۷ سوره حدید می خوانیم: آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمّا جَعَلَکُمْ مُسْتَخْلَفِینَ فِیهِ :"ایمان به خدا و رسولش بیاورید و از آنچه خداوند شما را در آن نماینده خود ساخته،انفاق کنید" ولی با این حال بر می گردد و از بنده خود استقراض می کند،آن هم استقراضی با چنین سود بسیار فراوان،"کرم بین و لطف خداوندگار"! در نهج البلاغه آمده است که می فرماید:

و استقرضکم و له خزائن السموات و الارض و هو الغنی الحمید و انما اراد ان یبلوکم ایکم احسن عملا :"خداوند از شما در خواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمان و زمین از آن او است و بی نیاز و ستوده،(آری اینها نه از جهت نیاز او است)بلکه می خواهد شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید" (۱).

***

۱- ۱) نهج البلاغه،بخش آخر خطبه ۱۸۳.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی إِذْ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ اِبْعَثْ لَنا مَلِکاً نُقاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللّهِ قالَ هَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ اَلْقِتالُ أَلاّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلاّ نُقاتِلَ فِی سَبِیلِ اَللّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِیارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ اَلْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاّ قَلِیلاً مِنْهُمْ وَ اَللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمِینَ (۲۴۶) وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اَللّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أَنّی یَکُونُ لَهُ اَلْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ اَلْمالِ قالَ إِنَّ اَللّهَ اِصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی اَلْعِلْمِ وَ اَلْجِسْمِ وَ اَللّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ اَللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ (۲۴۷) وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ اَلتّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّةٌ مِمّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ اَلْمَلائِکَةُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۲۴۸) فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالْجُنُودِ قالَ إِنَّ اَللّهَ مُبْتَلِیکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَ مَنْ لَمْ یَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی إِلاّ مَنِ اِغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاّ قَلِیلاً مِنْهُمْ فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لا طاقَةَ لَنَا اَلْیَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالَ اَلَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اَللّهِ کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اَللّهِ وَ اَللّهُ مَعَ اَلصّابِرِینَ (۲۴۹) وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَیْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ اُنْصُرْنا عَلَی اَلْقَوْمِ اَلْکافِرِینَ (۲۵۰) فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اَللّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اَللّهُ اَلْمُلْکَ وَ اَلْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اَللّهِ اَلنّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ اَلْأَرْضُ وَ لکِنَّ اَللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی اَلْعالَمِینَ (۲۵۱) تِلْکَ آیاتُ اَللّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّکَ لَمِنَ اَلْمُرْسَلِینَ (۲۵۲)

ص: ۲۲۷

ترجمه:

۲۴۶-آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی،که به پیامبر خود گفتند:

"زمامدار(و فرماندهی)برای ما انتخاب کن!تا(زیر فرمان او)در راه خدا پیکار کنیم.پیامبر آنها گفت:"شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود،(سرپیچی کنید،و)در راه خدا،جهاد و پیکار نکنید!"گفتند:"چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم،در حالی که از خانه ها و فرزندانمان رانده شده ایم،(و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال،و فرزندان ما اسیر شده اند)؟!"اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد،جز عده کمی از آنان،همه سرپیچی کردند.و خداوند از ستمکاران،آگاه است.

۲۴۷-و پیامبرشان به آنها گفت:"خداوند(طالوت)را برای زمامداری شما مبعوث(و انتخاب) کرده است،"گفتند:"چگونه او بر ما حکومت کند،با اینکه ما از او شایسته تریم،و او ثروت زیادی ندارد؟!"گفت:"خدا او را بر شما برگزیده،و او را در علم و(قدرت)جسم، وسعت بخشیده است.خداوند،ملکش را به هر کس بخواهد،می بخشد،و احسان

خداوند،وسیع است،و(از لیاقت افراد برای منصب ها)آگاه است." ۲۴۸-و پیامبرشان به آنها گفت:"نشانه حکومت او،این است که(صندوق عهد)به سوی شما خواهد آمد.(همان صندوقی که)در آن،آرامشی از پروردگار شما،و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد،در حالی که فرشتگان،آن را حمل می کنند.در این موضوع، نشانه ای(روشن)برای شماست،اگر ایمان داشته باشید." ۲۴۹-و هنگامی که طالوت(به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد،و)سپاهیان را با خود بیرون برد،به آنها گفت:"خداوند،شما را به وسیله یک نهر آب،آزمایش می کند،آنها (که به هنگام تشنگی،)از آن بنوشند،از من نیستند،و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند،از من هستند!"جز عده کمی،همگی از آن آب نوشیدند.سپس هنگامی که او،و افرادی که با او ایمان آورده بودند،(و از بوته آزمایش،سالم به در آمدند،) از آن نهر گذشتند،(از کمی نفرات خود،ناراحت شدند،و عده ای)گفتند:"امروز،ما توانایی مقابله با"جالوت"و سپاهیان او را نداریم."اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد(و به روز رستاخیز،ایمان داشتند)گفتند،"چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا،بر گروه های عظیمی پیروز شدند!"و خداوند،با صابران(و استقامت کنندگان)است.

۲۵۰-و هنگامی که در برابر"جالوت"و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند:"پروردگارا!پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز!و قدمهای ما را ثابت بدار!و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان! ۲۵۱-سپس به فرمان خدا،آنها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند.و"داوود"(نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر"طالوت"بود)،"جالوت"را کشت،و خداوند،حکومت و دانش را به او بخشید،و از آنچه می خواست به او تعلیم داد.و اگر خداوند،بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد،زمین را فساد فرا می گرفت،ولی خداوند نسبت به جهانیان،لطف و احسان دارد.

۲۵۲-اینها،آیات خداست که به حق،بر تو می خوانیم،و تو،از رسولان(ما)هستی.

ص :۲۲۹

تفسیر:

اشاره

فراز عبرت انگیزی از تاریخ بنی اسرائیل

پیش از آنکه به تفسیر این آیات بپردازیم،لازم است به گوشه ای از تاریخ بنی اسرائیل که این آیات ناظر به آن است اشاره کنیم:

قوم یهود که در زیر سلطه فرعونیان ضعیف و ناتوان شده بودند بر اثر رهبریهای خردمندانه موسی ع از آن وضع اسف انگیز نجات یافته و به قدرت و عظمت رسیدند.

خداوند به برکت این پیامبر نعمتهای فراوانی به آنها بخشیده که از جمله صندوق عهد بود-که به زودی در باره تاریخچه و محتویات آن بحث خواهیم کرد.

قوم یهود با حمل این صندوق در جلوی لشکر یک نوع اطمینان خاطر و توانایی روحی پیدا می کردند و این قدرت و عظمت تا مدتی بعد از موسی ع ادامه داشت ولی همین پیروزیها و نعمتها کم کم باعث غرور آنها شد و تن به قانون شکنی دادند، سرانجام به دست فلسطینیان شکست خورده و قدرت و نفوذ خویش را همراه صندوق عهد از دست دادند به دنبال آن چنان دچار پراکندگی و اختلاف شدند که در برابر کوچک ترین دشمنان قدرت دفاع نداشتند تا جایی که دشمنان گروه کثیری از آنها را از سرزمین خود بیرون راندند و حتی فرزندان آنها را به اسارت گرفتند.

این وضع سالها ادامه داشت تا آنکه خداوند پیامبری به نام"اشموئیل"را برای نجات و ارشاد آنها برانگیخت آنها نیز که از ظلم و جور دشمنان به تنگ آمده بودند و دنبال پناهگاهی می گشتند گرد او اجتماع کردند و از او خواستند رهبر و امیری برای آنها انتخاب کند تا همگی تحت فرمان و هدایت او یک دل و یک رأی با دشمن نبرد کنند تا عزت از دست رفته را باز یابند.

اشموئیل که به روحیات و سست همتی آنان به خوبی آشنا بود در جواب گفت از آن بیم دارم که چون فرمان جهاد در رسد از دستور امیر و رهبر خود سرپیچی

ص :۲۳۰

کنید و از مقابله و پیکار با دشمن شانه خالی نمائید.

آنها گفتند چگونه ممکن است ما از فرمان امیر سرباز زنیم و از انجام وظیفه دریغ نمائیم در حالی که دشمن ما را از وطن خود بیرون رانده و سرزمینهای ما را اشغال نموده و فرزندان ما را به اسارت برده است! "اشموئیل"که دید جمعیت با تشخیص درد به سراغ طبیب آمده اند و گویا رمز عقب ماندگی خود را درک کرده اند.به درگاه خداوند روی آورده و خواسته قوم را به پیشگاه وی عرضه داشت،به او وحی شد که"طالوت"را به پادشاهی ایشان برگزیدم.

اشموئیل عرض کرد خداوندا من هنوز طالوت را ندیده و نمی شناسم.

وحی آمد ما او را به جانب تو خواهیم فرستاد،هنگامی که او نزد تو آمد فرماندهی سپاه را به او واگذار و پرچم جهاد را به دست وی بسپار.

طالوت کیست؟

طالوت مردی بلند قامت و تنومند و خوش اندام بود اعصابی محکم و نیرومند داشت از نظر قوای روحی نیز بسیار زیرک،دانشمند و با تدبیر بود بعضی علت انتخاب نام طالوت را برای وی همان طول قامت او می دانند ولی با این همه شهرتی نداشت و با پدرش در یکی از دهکده ها در ساحل رودخانه ای می زیست و چهار پایان پدر را به چرا می برد و کشاورزی می کرد.

روزی بعضی از چهار پایان در بیابان گم شدند طالوت به اتفاق یکی از دوستان خود به جستجوی آنها در اطراف رودخانه به گردش در آمد این وضع تا چند روز ادامه یافت تا اینکه به نزدیک شهر"صوف"رسیدند.

دوست وی گفت ما اکنون به سرزمین"صوف"شهر اشموئیل پیامبر رسیده ایم بیا نزد وی رویم شاید در پرتو وحی و فروغ رأی به گم شده خویش راه یابیم،هنگامی که وارد شهر شدند با اشموئیل برخورد کردند همین که چشمان

اشموئیل و طالوت به یکدیگر افتاد میان دلهای آنان آشنایی بر قرار شد.

اشموئیل از همان لحظه طالوت را شناخت و دانست که این جوان همان است که از طرف خداوند برای فرماندهی جمعیت تعیین شده هنگامی که طالوت سر گذشت خود را برای اشموئیل شرح داد گفت اما چهار پایان هم اکنون در راه دهکده رو به باغستان پدرت روانه هستند از ناحیه آنها نگران مباش ولی من تو را برای کاری بسیار بزرگتر از آن دعوت می کنم خداوند تو را مامور نجات بنی اسرائیل ساخته است طالوت نخست از این پیشنهاد تعجب کرد و سپس با خوش وقتی آن را پذیرفت اشموئیل به قوم خود گفت خداوند طالوت را به فرماندهی شما برگزیده لازم است همگی از وی پیروی نمائید و خود را برای جهاد با دشمن آماده سازید.

بنی اسرائیل که برای فرمانده و رئیس لشکر امتیازاتی از نظر نسب و ثروت لازم می دانستند و هیچکدام را در طالوت نمی دیدند در برابر این انتصاب سخت به حیرت افتادند زیرا به عقیده آنها وی نه از خاندان لاوی بود که سابقه نبوت داشتند و نه از خاندان یوسف و یهودا که دارای سابقه حکومت بودند بلکه از خاندان "بنیامین"گمنام بود و از نظر مالی تهی دست لذا به عنوان اعتراض گفتند او چگونه می تواند بر ما حکومت کند ما از او سزاوارتریم؟! اشموئیل که آنان را سخت در اشتباه می دید گفت خداوند او را بر شما امیر قرار داده و شایستگی فرماندهی و رهبری به نیروی جسمی و قدرت روحی است که هر دو به اندازه کافی در طالوت هست و از این نظر بر شما برتری دارد ولی آنها نشانه ای که دلیل بر این انتخاب از ناحیه خدا باشد مطالبه کردند.

اشموئیل گفت نشانه آن این است که تابوت(صندوق عهد)که از یادگارهای مهم انبیاء بنی اسرائیل است و مایه دلگرمی و اطمینان شما در جنگها بوده در حالی که جمعی از فرشتگان آن را حمل می نمایند به سوی شما باز می گردد و چیزی نگذشت که صندوق عهد بر آنها ظاهر شد آنها با دیدن این نشانه فرماندهی طالوت

را پذیرفتند.

"طالوت"زمام کشور را به دست گرفت!

"طالوت"فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و در مدتی کوتاه لیاقت و شایستگی خود را در اداره امور مملکت و فرماندهی سپاه به اثبات رسانید سپس آنها را برای مبارزه با دشمنی که همه چیز آنها را به خطر انداخته بود دعوت کرد و به آنها تاکید کرد تنها کسانی با من حرکت کنند که تمام فکرشان در جهاد باشد و آنها که بنائی نیمه کاره یا معامله ای نیمه تمام و امثال آن دارند در این پیکار شرکت نکنند.به زودی جمعیتی به ظاهر زیاد و نیرومند جمع شدند و به جانب دشمن حرکت کردند.

بر اثر راهپیمایی در برابر آفتاب همگی تشنه شدند،طالوت برای این که به فرمان خدا آنها را آزمایش و تصفیه کند گفت به زودی در مسیر خود به رودخانه ای می رسید خداوند بوسیله آن شما را آزمایش می کند کسانی که از آن بنوشند و سیراب شوند از من نیستند و آنها که جز مقدار کمی ننوشند از من هستند! همین که چشم آنها به نهر آب افتاد خوشحال شدند و به سرعت خود را به آن رسانیدند و سیراب گشتند.تنها عده معدودی بر سر پیمان باقی ماندند.

طالوت متوجه شد که لشکر او از اکثریتی بی اراده و سست عهد و اقلیتی از افراد با ایمان تشکیل شده است از این رو اکثریت بی انضباط و نافرمان را رها کرد و با همان جمع قلیل با ایمان از شهر بیرون آمد و به سوی میدان جهاد پیش رفت.

سپاه کوچک"طالوت"از کمی نفرات متوحش شده به طالوت گفتند ما توانایی در برابر این سپاه قدرتمند را نداریم اما آنها که ایمان راسخ به رستاخیز داشتند و دلهایشان از محبت خدا لبریز بود،از زیادی و نیرومندی سپاه دشمن و کمی عده خود نهراسیدند،با کمال شجاعت به طالوت گفتند:تو آنچه را صلاح می دانی فرمان ده ما نیز همه جا همراه تو خواهیم بود و به خواست خدا با همین

عدد کم با آنها جهاد خواهیم کرد،چه بسا جمعیتهای کم که به اراده پروردگار بر جمعیتهای زیاد پیروز شدند و خدا با استقامت کنندگان است.

طالوت با آن عده کم اما مؤمن و مجاهد آماده کارزار شد،آنها از درگاه خداوند در خواست شکیبایی و پیروزی کردند،همین که آتش جنگ شعله ور شد، "جالوت"از لشکر خویش بیرون آمد و در بین دو لشکر مبارز طلبید،صدای رعب آور وی دلها را می لرزاند و کسی را جرأت میدان رفتن او نبود.در این میان نوجوانی به نام"داوود"که شاید بر اثر کمی سن برای جنگ هم به میدان نیامده بود، بلکه برای کمک به برادران بزرگتر خود که در صف جنگجویان بودند از طرف پدرش ماموریت داشت،ولی با این حال بسیار چابک و ورزیده بود،با فلاخنی که در دست داشت یکی دو سنگ آن چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر"جالوت"کوبیده شدند و او در میان وحشت و تعجب سپاهیانش به زمین سقوط کرد و کشته شد،با کشته شدن جالوت ترس و هراس عجیبی به سپاهیانش دست داد و سرانجام از برابر صفوف لشکر"طالوت"فرار کردند و بنی اسرائیل پیروز شدند (۱).

***

ص: ۲۳۴

۱- ۱) اقتباس از تفسیر مجمع البیان و در المنثور و قصص قرآن(با تلخیص).

اکنون به تفسیر آیات باز می گردیم:

در نخستین آیه،روی سخن را به پیغمبر اکرم ص کرده،می فرماید:"آیا ندیدی جمعی از اشراف بنی اسرائیل را بعد از موسی ع که به پیامبر خود گفتند:

زمامداری برای ما انتخاب کن تا(تحت فرماندهی او)در راه خدا پیکار کنیم؟"(أَ لَمْ تَرَ إِلَی الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسیٰ إِذْ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِکاً نُقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ).

واژه"ملاء"در لغت به معنی اشیاء یا اشخاصی است که چشم را پر می کند و شگفتی بیننده را برمی انگیزد،به همین جهت به جمعیت زیادی که دارای رأی و عقیده واحدی،باشند ملاـ گفته می شود،و نیز به اشراف و بزرگان هر قوم و ملتی "ملا"می گویند،زیرا هر کدام از این دو گروه به خاطر کمیت یا کیفیت خاص خود چشم بیننده را پر می کند.

همان طور که قبلا اشاره شد،این آیه اشاره به جمعیت زیادی از بنی اسرائیل می کند که یک صدا از پیامبر خویش تقاضای امیر و رهبری کردند تا بتوانند به فرماندهی او با جالوت که تمام حیثیت دینی و اجتماعی و اقتصادی آنها را به خطر افکنده بود پیکار کنند.

قابل توجه اینکه آنها برای رفع تجاوز دشمن که ایشان را از سرزمینشان بیرون رانده بود،می خواستند مبارزه کنند،در عین حال نام آن را فی سبیل اللّه(در راه خدا گذاردند)از این تعبیر روشن می شود که آنچه به آزادی و نجات انسانها از اسارت و رفع ظلم کمک کند،"فی سبیل اللّه"محسوب می شود،علاوه بر این پیکار مزبور، جنبه دینی و مذهبی نیز داشت.

بعضی نام این پیامبر را"شمعون"و بعضی"اشموئیل"،و بعضی"یوشع"، ذکر کرده اند،ولی مشهور در میان مفسران همان اشموئیل است که عربی آن

اسماعیل می باشد،و از امام باقر ع نیز در روایتی نقل شده است (۱).

به هر حال پیامبرشان که از وضع آنان نگران بود،و آنها را ثابت قدم در عهد و پیمان نمی دید به آنها گفت:"اگر دستور پیکار به شما داده شود شاید(سرپیچی کنید و)در راه خدا پیکار نکنید"(قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلاّ تُقَاتِلُوا).

آنها در پاسخ گفتند:"چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم در حالی که از خانه و فرزندانمان رانده شدیم"شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال و فرزندانمان اسیر شده اند(قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلاّ نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا).

و به این ترتیب اعلام وفاداری به عهد و پیمان خود کردند،ولی با این همه هیچ یک از نام خدا و فرمان او،حفظ استقلال و موجودیتشان،و آزادی فرزندان، نتوانست جلو پیمان شکنی آنها را بگیرد، و لذا در ادامه این آیه می خوانیم:

"هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد جز عده کمی همگی سرپیچی کردند و خداوند به(احوال)ستمکاران آگاه است"و می شناسد و به آنها کیفر می دهد(فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلاّ قَلِيلاً مِنْهُمْ وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ).

بعضی از مفسران،عده وفاداران را ۳۱۳ نفر نوشته اند،همانند سربازان وفادار اسلام در جنگ بدر (۲).

*** در هر صورت پیامبرشان،طبق وظیفه ای که داشت به در خواست آنها پاسخ گفت،و طالوت را به فرمان خدا برای زمامداری آنان برگزید و به آنها گفت:"خداوند طالوت را برای زمامداری شما برانگیخته است

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۵۰.

۲- ۲) روح المعانی،و تفسیر کبیر ذیل آیات مورد بحث.

"(وَ قٰالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكَمْ طٰالُوتَ مَلِكاً).

مطابق این آیه انتخاب طالوت به عنوان زمامداری و فرماندهی لشکر بنی اسرائیل از سوی خدا بوده و شاید جمله "قد بعث" (برانگیخت)اشاره به همان چیزی باشد که در شرح این داستان گذشت که حوادث غیر منتظره ای طالوت را به شهر آن پیامبر ع و مجلس او کشانید،و این انتخاب الهی صورت گرفت،ضمنا از تعبیر "ملکا"چنین بر می آید که طالوت،تنها فرمانده لشکر نبود بلکه زمامدار کشور هم بود (۱).

از اینجا مخالفت شروع شد،گروهی گفتند:"چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با اینکه ما از او شایسته تریم،و او ثروت زیادی ندارد"(قٰالُوا أَنّٰى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنٰا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمٰالِ).

این نخستین اعتراض و پیمان شکنی بود که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر ع کردند،و با اینکه او تصریح کرده بود انتخاب طالوت از طرف خدا است آنها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم زیرا دارای دو شرط لازم برای زمامداری هستیم،نسب عالی و ثروت فراوان و همان طور که قبلا در شرح داستان آمده طالوت جوانی از یک قبیله گمنام بنی اسرائیل و از نظر مالی یک کشاورز ساده بود.

ولی قرآن پاسخ دندان شکنی را که آن پیامبر به گمراهان بنی اسرائیل داد چنین بازگو می کند"گفت خداوند او را بر شما برگزیده و علم و(قدرت)جسم او را وسعت بخشیده"(قٰالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفٰاهُ عَلَيْكُمْ وَ زٰادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ).

اینکه می بینید خداوند او را برگزیده و زمامدار شما قرار داده به خاطر این

۱- ۱) صاحب "کشاف"،طالوت را نامی عجمی می داند،مانند جالوت و داوود،و بعضی نیز گفته اند که نامی است عربی و از ماده "طول"گرفته شده که اشاره به قامت بلند او است(تفسیر کبیر،جلد ۶ صفحه ۱۷۲).

است که از نظر هوش و فرزانگی و علم،پر مایه است و از نظر نیروی جسمانی،قوی و پر قدرت.

یعنی اولا این گزینش خداوند حکیم است و ثانیا شما سخت در اشتباهید و شرایط اساسی رهبری را فراموش کرده اید،نسبت عالی و ثروت،هیچ امتیازی برای رهبری نیست چون هر دو امر اعتباری و بیرون ذاتی است،ولی علم و دانش و نیروی جسمانی دو امتیاز واقعی و درون ذاتی است که تاثیر عمیقی در مساله رهبری دارد.رهبر باید با علم و دانش خود،مصلحت جامعه ای را که در رأس آن است تشخیص دهد و با قدرت خود آن را به موقع اجرا در آورد،با علم و تدبیر خود نقشه صحیح برای پیکار با دشمن بکشد و با نیروی جسمانی آن را پیاده کند.

تعبیر به"بسطه"(گسترش)اشاره به این است که وسعت وجودی انسان در پرتو علم و قدرت است،هر قدر اینها افزوده شود هستی انسان گسترده تر می شود.

در اینجا گسترش علم بر گسترش نیروی جسمانی،مقدم داشته شده،زیرا شرط اول علم و آگاهی است.

ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که امامت و رهبری،گزینش الهی است،و او است که شایستگی ها را تشخیص می دهد،اگر در فرزندان پیامبر این شایستگی را ببیند امامت را در آنجا قرار می دهد،و اگر در جای دیگر،در آنجا قرار می دهد،و این همان چیزی است که دانشمندان شیعه به آن معتقدند و از آن دفاع می کنند.

سپس می افزاید:"خداوند،ملک خود را به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند(احسانش)وسیع و گسترده و دانا(به لیاقت و شایستگی افراد)است" (وَ اللّٰهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشٰاءُ وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ).

این جمله ممکن است اشاره به شرط سومی برای رهبری باشد و آن فراهم شدن امکانات و وسائل مختلف از سوی خدا است زیرا ممکن است رهبری از نظر علم و قدرت کاملا پر مایه باشد ولی در شرائط و ظرفی قرار گیرد که هیچگونه

آمادگی برای پیشرفت اهداف او نداشته باشد،مسلما چنین رهبری به پیروزی درخشانی نخواهد رسید،قرآن می گوید:خدا حکومت الهی را به هر کس بخواهد می بخشد یعنی شرائط و وسائل لازم را برای او فراهم می سازد(این سخن ممکن است دنباله کلام آن پیامبر باشد و یا از کلام خداوند در قرآن).

*** آیه بعد نشان می دهد که گویا بنی اسرائیل هنوز به ماموریت طالوت از سوی خداوند حتی با تصریح پیامبرشان اشموئیل،اطمینان پیدا نکرده بودند و از او خواهان نشانه و دلیل شدند،"پیامبر آنها به آنان گفت،نشانه حکومت او این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد که در آن آرامشی از سوی پروردگارتان برای شما است،همان صندوقی که یادگارهای خاندان موسی و هارون در آن است، در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند،در این موضوع،نشانه روشنی برای شما است،اگر ایمان داشته باشید"(وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

نکته ها:

اشاره

1-تابوت یا صندوق عهد چه بود؟

"تابوت"در لغت به معنی صندوقی است که از چوب می سازند و اینکه می بینیم به صندوق نقل و انتقال جنازه ها تابوت می گویند به همین مناسبت است، اما باید توجه داشت که معنی اصلی تابوت اختصاصی به مردگان ندارد بلکه هر گونه صندوق چوبی را شامل می شود.

در باره این که تابوت بنی اسرائیل و به عبارت دیگر"صندوق عهد"چه بوده و به دست چه کسی ساخته شد و محتویات آن را چه چیز تشکیل می داد در روایات

و تفاسیر ما و همچنین در کتب"عهد قدیم"(تورات)سخن بسیار است و از همه روشن تر چیزی است که در احادیث اهل بیت ع و گفته های بعضی از مفسران مانند ابن عباس آمده است و آن اینکه:"تابوت"همان صندوقی بود که مادر موسی او را در آن گذاشت و به دریا افکند و هنگامی که به وسیله عمال فرعون از دریا گرفته شد و موسی را از آن بیرون آوردند هم چنان در دستگاه فرعون نگهداری می شد و سپس به دست بنی اسرائیل افتاد،بنی اسرائیل این صندوق خاطره انگیز را محترم می شمردند و به آن تبرک می جستند.

موسی در واپسین روزهای عمر خود الواح مقدس را که احکام خدا بر آن نوشته شده بود به ضمیمه زره خود و یادگارهای دیگری در آن نهاد،و به وصی خویش"یوشع بن نون"سپرد و به این ترتیب اهمیت این صندوق در نظر بنی اسرائیل بیشتر شده و لذا در جنگهایی که میان آنان و دشمنان واقع می شد آن را با خود می بردند،و اثر روانی و معنوی خاصی در آنها می گذارد،و لذا گفته اند تا هنگامی که این صندوق خاطره انگیز با آن محتویات مقدس در میانشان بود،با سربلندی زندگی می کردند، ولی تدریجا مبانی دینی آنها ضعیف شد و دشمنان بر آنها چیره شدند و آن صندوق را از آنها گرفتند،اما"اشموئیل"طبق آیات مورد بحث به آنها وعده داد که به زودی صندوق عهد،به عنوان یک نشانه بر صدق گفتار او به آنها باز خواهد گشت.

از جمله"فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّةٌ مِمّا تَرَکَ آلُ مُوسیٰ وَ آلُ هٰارُونَ "بر می آید که اولا صندوق عهد،همان طور که گفتیم محتویاتی داشت که جمعیت بنی اسرائیل را آرامش می بخشید و در حوادث گوناگون نفوذ معنوی و اثر روانی در آنها داشت"فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ "و ثانیا قسمتی از یادگارهای خاندان موسی و خاندان هارون نیز بعدها به محتویات آن افزوده شده بود.

باید توجه داشت که"سکینه"از ماده"سکون"به معنی آرامش است و

منظور از آن در اینجا آرامش دل و جان می باشد.

"اشموئیل"به بنی اسرائیل خاطر نشان ساخت که صندوق عهد بار دیگر به میان شما باز می گردد و آرامش از دست رفته خود را خواهید یافت و در حقیقت صندوقی که علاوه بر جنبه معنوی و تاریخی چیزی بالاتر از پرچم و شعار برای بنی اسرائیل بود و وجود آن را نشانه استقلال و موجودیت خود می دانستند و با مشاهده آن به یاد تجدید دوران عظمت پیشین می افتادند،به آنها باز می گشت، طبیعی است این بشارت بزرگی برای بنی اسرائیل محسوب می شد.

۲-منظور از حمل کردن فرشتگان(تَحْمِلُهُ الْمَلائِکَهُ)چیست؟

چگونه فرشتگان صندوق عهد را آوردند؟در پاسخ این سؤال نیز مفسران سخنان بسیار گفته اند،از همه روشن تر اینکه:در تواریخ آمده است هنگامی که "صندوق عهد"به دست بت پرستان فلسطین افتاد و آن را به بتخانه خود بردند،به دنبال آن گرفتار ناراحتیهای فراوانی شدند،بعضی گفتند اینها همه از آثار"صندوق عهد"است لذا تصمیم گرفتند آن را از شهر و دیار خود بیرون بفرستند،و چون کسی حاضر به بیرون بردن آن نبود،ناچار آن را به دو گاو بستند و آنها را در بیابان سر دادند،اتفاقا این جریان درست مقارن با نصب"طالوت"به فرماندهی بنی اسرائیل بود،فرشتگان خدا ماموریت یافتند که این دو حیوان را به سوی شهر "اشموئیل"برانند هنگامی که بنی اسرائیل "صندوق عهد"را در میان خود دیدند، آن را به عنوان آیت و نشانه ای از طرف خداوند بر ماموریت طالوت تلقی کردند.

بنا بر این گر چه در ظاهر آن دو گاو آن را به شهر آوردند لکن در واقع به وسیله فرشتگان الهی این کار انجام شد،به همین جهت حمل صندوق به فرشتگان نسبت داده شده است.

اصولا-فرشته و ملک در قرآن و اخبار معنی وسیعی دارد که علاوه بر موجودات روحانی عاقل،یک سلسله از نیروهای مرموز این جهان را نیز در بر

می گیرد.

از آنچه گفته شد به خوبی استفاده می شود که با این نشانه های اعجاز آمیز مساله رهبری و فرماندهی الهی "طالوت" ثابت شد،اما همانگونه که از جمله" إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ "استفاده می شود،باز افراد ضعیف الایمان تسلیم حق نشدند و دنباله این داستان،این حقیقت را آشکار خواهد ساخت.

*** سرانجام به رهبری و فرماندهی طالوت تن در دادند و او لشکرهای فراوانی را بسیج کرد و به راه افتاد،در اینجا بود که بنی اسرائیل در برابر آزمون عجیبی قرار گرفتند بهتر است این سخن را از زبان قرآن در ادامه این آیات،بشنویم،می فرماید:

"هنگامی که طالوت(به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد و سپاهیان)را با خود بیرون برد،به آنها گفت:خداوند شما را با یک نهر آب امتحان می کند،آنها که از آن بنوشند از من نیستند و آنها که جز یک پیمان با دست خود، بیشتر از آن نچشند از منند"(فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالْجُنُودِ قالَ إِنَّ اللّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّی وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی إِلاّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ). (۱)

در اینجا لشکریان طالوت در برابر آزمون بزرگی قرار گرفتند،و آن مساله مقاومت شدید در برابر تشنگی،و چنین آزمونی برای لشکر طالوت-مخصوصا با سابقه بدی که برای بنی اسرائیل در بعضی جنگها داشتند-ضرورت داشت،چرا که پیروزی هر جمعیتی،بستگی به مقدار انضباط و قدرت ایمان و استقامت در مقابل

۱ - ۱) "فصل"در اصل به معنی بریدن و قطع کردن است و در اینجا به معنی جدا سازی می باشد(جدا شدن از شهر و دیار)و"جنود"جمع"جند"در اصل به معنی زمینی است که دارای سنگهای بزرگ و روی هم انباشته ای باشد،سپس به هر چیز متراکم و چشمگیر اطلاق شده و معمولا به انبوه لشکر"جند"می گویند. و تعبیر به" لَمْ يَطْعَمْهُ "به جای لم یشربه اشاره به این است که آنها بیش از یک کف از آب آن نهر ننوشند و حتی در دهان نکنند و نچشند.

دشمن و اطاعت از دستور رهبر و فرمانده دارد.

طالوت می خواست بداند انبوه لشکر تا چه اندازه،فرمان او را اطاعت می کنند،به ویژه اینکه آنها با تردید و دودلی و حتی اعتراض،رهبری او را پذیرفته بودند،گر چه در ظاهر تسلیم شده بودند ولی شاید هنوز در باطن،شک و تردید بر دلهای آنها حکومت می کرد،به همین دلیل مامور می شود که آنها را امتحان کند،تا روشن شود،آیا این سربازان که می خواهند در برابر شمشیر آتشبار دشمن بایستند، توانایی تحمل مقداری تشنگی را دارند یا نه؟ ولی اکثریت آنها-همانطور که در شرح داستان قبلا خواندیم و در آیه مورد بحث به طور فشرده به آن اشاره شده از بوته این امتحان سالم بیرون نیامدند، چنان که قرآن می گوید:"آنها همگی جز عده کمی از آنها،از آن آب نوشیدند" (فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاّٰ قَلِيلاً مِنْهُمْ).

و به این ترتیب،دومین تصفیه در ارتش طالوت انجام یافت،زیرا"تصفیه اول"همان بود که به هنگام اعلام بسیج عمومی گفته بود کسانی که تجارت یا بنای نیمه کاره و امثال آن دارند،همراه من نیایند.

سپس می افزاید:"هنگامی که او(طالوت)و افرادی که به وی ایمان آورده بودند(و از بوته آزمایش سالم به در آمدند)،از آن نهر گذشتند گفتند:امروز ما(با این جمعیت اندک)توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم"(فَلَمّٰا جٰاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قٰالُوا لاٰ طٰاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجٰالُوتَ وَ جُنُودِهِ).

این جمله به خوبی نشان می دهد که همان گروه اندک که از آزمایش تشنگی سالم به در آمدند همراه او حرکت کردند،ولی همانها نیز وقتی فکر کردند که به زودی در برابر ارتش عظیم و نیرومند جالوت قرار می گیرند فریادشان از کمی نفرات بلند شد و این سومین مرحله آزمایش بود،زیرا تنها گروه کوچک تری از این گروه اندک،اعلام آمادگی و وفاداری کامل کردند،چنان که قرآن در ادامه این آیه

می فرماید:"آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد(و به روز رستاخیز و وعده های الهی ایمان داشتند)گفتند:چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران(و استقامت کنندگان)همراه است"(قالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللّهِ کَمْ مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِإِذْنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرِینَ). (۱)

این جمله به خوبی نشان می دهد کسانی که ایمان راسخ به روز رستاخیز داشتند به بقیه هشدار دادند که نباید به"کمیت"جمعیت نگاه کرد،بلکه باید "کیفیت"را در نظر گرفت،زیرا بسیار شده که جمعیت کم از نظر نفرات،اما با کیفیتی بالا،از جهت ایمان و اراده و تصمیم و متکی به عنایات الهی به اذن اللّه بر جمعیتهای انبوه پیروز شدند.

باید توجه داشت که"یظنون"در اینجا به معنی"یعلمون"می باشد،یعنی کسانی که به رستاخیز،یقین داشتند و وعده های الهی را در مورد پاداش مجاهدان راستین می دانستند(زیرا ظن در بسیاری از موارد به معنی یقین به کار می رود و اگر آن را به معنی گمان هم بدانیم باز بی تناسب نخواهد بود زیرا مفهوم آیه چنین می شود که گمان به رستاخیز تا چه رسد به علم و یقین،انسان را در برابر اهداف الهی مصمم می سازد همانگونه که گمان به منافع،در کارهای مهم همچون کشاورزی و تجارت و صنعت صاحبان آنها را مصمم می کند.

در باره اینکه چرا به روز قیامت،روز لقای پروردگار گفته شده در ذیل آیه ۴۶ همین سوره به مقدار کافی بحث کردیم.

***

۱- ۱) "فئه"از ماده"فیء"در اصل به معنی بازگشت است و از آنجا که جمعیتی که پشتیبان یکدیگرند هر یک به کمک دیگری باز می گردد،به آنها"فئه"(بر وزن هبه)اطلاق شده است.

در آیه بعد،مساله رویارویی دو لشکر مطرح شده،می فرماید:"به هنگامی که آنها(لشکر طالوت و بنی اسرائیل)در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند:

پروردگارا!صبر و استقامت را بر ما فرو ریز و گامهای ما را استوار بدار،و ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان"(وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ).

"برزوا"از ماده"بروز"،به معنی ظهور است،و از آنجا که وقتی انسان در میدان جنگ،آماده و ظاهر می شود،ظهور و بروز دارد به این کار،مبارزه یا"براز" می گویند.

این آیه می گوید:هنگامی که طالوت و سپاه او،به جایی رسیدند که لشکر نیرومند جالوت،نمایان و ظاهر شد،و در برابر آن قدرت عظیم صف کشیدند، دست به دعا برداشتند و از خداوند سه چیز طلب کردند،نخست صبر و شکیبایی و استقامت،در آخرین حد آن،لذا تعبیر به" أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً "کردند که از ماده"افراغ" به معنی ریختن آب یا ماده سیال دیگر از ظرف،به طوری که ظرف کاملا خالی شود، نکره بودن"صبر"نیز تاکیدی به این مطلب است.

تکیه بر ربوبیت پروردگار"ربنا"و تعبیر به افراغ که به معنی خالی کردن پیمانه است،و تعبیر به"علی"که بیانگر نزول از طرف بالا است و تعبیر به"صبرا"که در این گونه موارد دلالت بر عظمت دارد،هر کدام نکته ای در بر دارد که مفهوم این دعا را کاملا عمیق و پر مایه می کند.

دومین تقاضای آنها از خدا این بود که گامهای ما را استوار بدار تا از جا کنده نشود و فرار نکنیم،در حقیقت دعای اول جنبه باطنی و درونی داشت و این دعا جنبه ظاهری و برونی دارد و مسلما ثبات قدم از نتائج روح استقامت و صبر است.

سومین تقاضای آنها این بود که"ما را بر این قوم کافر یاری فرما و پیروز کن"که در واقع هدف اصلی را تشکیل می دهد و نتیجه نهایی صبر و استقامت و ثبات قدم

است.

*** به یقین خداوند چنین بندگانی را تنها نخواهد گذاشت هر چند عدد آنها کم و عدد دشمن زیاد باشد،لذا در آیه بعد می فرماید:"آنها به فرمان خدا سپاه دشمن را شکست دادند و به هزیمت واداشتند"(فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللّهِ).

"و داوود(جوان کم سن و سال و نیرومند شجاعی که در لشکر طالوت بود) جالوت را کشت"(وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ).

در اینجا چگونگی کشته شدن آن پادشاه ستمگر به دست داوود جوان و تازه کار در جنگ،تشریح نشده ولی همانگونه که در شرح داستان آمد با فلاخنی که در دست داشت،یکی دو سنگ آن چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر جالوت کوبیده شد و در آن فرو نشست و فریادی کشید و فرو افتاد،و ترس و وحشت تمام سپاه او را فرا گرفت و به سرعت فرار کردند گویا خداوند می خواست قدرت خویش را در اینجا نشان دهد که چگونه پادشاهی با آن عظمت و لشکری انبوه به وسیله نوجوان تازه به میدان آمده ای آن هم با یک سلاح ظاهرا بی ارزش،از پای در می آید.

سپس می افزاید:"خداوند حکومت و دانش را به او بخشید و از آنچه می خواست به او تعلیم داد"(وَ آتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ).

ضمیر در این دو جمله به داوود بر می گردد که در واقع فاتح این جنگ بود.

گر چه در این آیه تصریح نشده که این داوود همان داوود،پیامبر بزرگ بنی اسرائیل،پدر سلیمان است،ولی جمله آتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ ،نشان می دهد که او به مقام نبوت رسید زیرا اینگونه تعبیرات معمولا در باره انبیای الهی است به خصوص که شبیه این تعبیر در آیه ۲۰ سوره(ص)در باره داوود آمده است، وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَهَ :"پایه حکومت او را محکم ساختیم و

به او دانش و تدبیر دادیم".

از روایاتی که در تفسیر این آیه نقل شده،نیز به روشنی استفاده می شود که او همان داوود،پیامبر بنی اسرائیل است.

این تعبیر ممکن است اشاره به علم تـدبیر کشورداری و ساختن زره و وسائل جنگی و ماننـد آن باشـد که داوود ع در حکومت بسیار عظیم خود به آن نیاز داشت زیرا خداوند هر مقامی را که به کسی می سپارد آمادگیهای لازم را نیز به او می بخشد.

و در پایـان آیه به یـک قـانون کلی اشاره کرده،می گویـد:"و اگر خداونـد بعضـی از مردم را به وسـیله بعضـی دیگر دفع نکند سراسـر روی زمین فاسـد می شود،ولی خداونـد نسبت به تمـام جهانیـان،لطف و احسـان دارد"(وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللّٰهِ النّٰاسَ بَعْضَ هُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعٰالَمِينَ).

خداوند نسبت به جهانیان لطف و مرحمت دارد که جلو همه گیر شدن و همگانی شدن فساد را در روی زمین می گیرد.

درسـت است که سـنت پروردگـار بر این قرار گرفته که در این دنیـا اصـل آزادی اراده و اختیـار،حکـومت کنـد و انسانهـا در انتخاب راه خیر و شر آزاد باشند ولی هنگامی که طغیان ستمگران جهان را در معرض فساد و تباهی عمومی قرار دهد خداوند جمعی از بنـدگان خود را برمی انگیزد و یاری می کند که جلو طغیان آنها را بگیرند و حالت اهریمنی آنها را در هم بکوبند و این یکی از الطاف پروردگار بر بندگان است.

شـبیه همین معنی در آیه ۴۰ سوره حـج نیز آمـده است،می فرماید: وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللّٰهِ النّٰاسَ بَعْضَ هُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَسٰاجِدُ :"اگر خداوند به وسـیله بعضـی از بندگان خود،بعض دیگر را دفع نکند،صومعه ها و کلیساها و معابد یهود و مساجد مسلمین ویران می گردد".

و این آیات،بشارت است برای مؤمنان که در مواقعی که در فشار شدید از

ص :۲۴۷

سوی طاغوتها و جباران قرار می گیرند در انتظار نصرت و پیروزی الهی باشید.

به مساله تنازع بقاء دارد؟

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا این آیه اشاره به مساله تنازع بقا که یکی از اصول چهارگانه فرضیه داروین در مساله تکامل انواع است نمی باشد؟ فرضیه ای که می گوید باید جنگ و تنازع همواره در میان بشر باشد و اگر نباشد رکود و سستی و فساد،همه را فرا خواهد گرفت و نسل بشر به عقب بر خواهد گشت ولی تنازع و جنگ دائمی سبب می شود که نیرومندان بمانند و ضعیفان در این نظام پایمال شوند و از میان بروند،و به این ترتیب انتخاب اصلح صورت گیرد.

پاسخ:

این تفسیر در صورتی امکان دارد که ما رابطه آیه را به کلی از ما قبل آن قطع کنیم و حتی آیه همانند آن را در سوره حج از نظر دور داریم،ولی با توجه به آنها روشن می شود که آیه مورد بحث،ناظر به مبارزه با افراد طغیانگر و ستمکار است که اگر خداوند از طرق مختلف جلو آنها را نگیرد،تمامی روی زمین به فساد کشیده می شود،بنا بر این جنگ را به عنوان یک اصل کلی در زندگی انسانها،مقدس نمی شمرد.

به علاوه آنچه به عنوان قانون"تنازع بقاء"گفته می شود و یادگار اصول چهارگانه"داروین"در مساله تکامل انواع است نه تنها یک قانون مسلم علمی نیست بلکه فرضیه ای است ابطال شده و حتی طرفداران تکامل انواع امروز به هیچ وجه روی اصل تنازع بقاء تکیه نمی کنند و تکامل جانداران را مربوط به مساله"جهش" می دانند (۱).

از همه اینها گذشته به فرض این که فرضیه تنازع بقاء را یک اصل علمی

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به کتاب"آخرین فرضیه تکامل"مراجعه نمائید.

بـدانیم بایـد از آن فقـط در مورد زنـدگی جـانوران اسـتفاده کرد و زنـدگی انسـان هرگز نمی توانـد بر اساس آن بنا شود زیرا تکامـل انسان در پرتو"تعاون بقاء"است نه تنازع بقاء! چنین به نظر می رسـد که تعمیم فرضـیه تنازع بقاء به جهان انسانیت یک نوع طرز تفکر اسـتعماری است که بعضـی از جامعه شـناسان سـرمایه داری برای توجیه جنگهای خونین و نفرت انگیز حکومت های خود به آن متوسل شده اند و خواسـته اند جنگ و نزاع را یک ناموس طبیعی و یک وسـیله برای تکامل و پیشرفت جوامع انسانی معرفی کنند و به این ترتیب بر روی جنایات خود یک سـرپوش علمی بگذارند،کسانی که ناآگاه تحت تاثیر افکار ضـد انسانی آنها قرار گرفته و آیه فوق را بر آن تطبیق کرده اند مسـلما از تعلیمات قرآنی دور افتاده اند،زیرا قرآن صـریحا می گوید "یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّهً "(ای افراد با ایمان همگی داخل در صلح و صفا شوید). (۱)

جای تعجب است که بعضـی از مفسـران اسـلامی مانند نویسنده"المنار"و همچنین"مراغی"در تفسیر خود چنان تحت تاثیر این فرضیه واقع شده اند که آن را یکی از سنن الهی پنداشته و آیه فوق را به آن تفسیر نموده اند و چنین پنداشته اند که این فرضیه از ابـداعات قرآن است و نه از ابتکـارات داروین!ولی همـانگونه که گفتیم نه آیه فوق ناظر به آن است و نه این فرضـیه اصل و اساسـی دارد بلکه اصـل حاکم بر روابط انسانها تعاون بقاء است و نه تنازع بقاء! *** آخرین آیه می فرمایـد:"اینها آیات خـدا است که به حق بر تو می خوانیم و تو

۱- ۱) سوره بقره،آیه ۲۰۸.

از رسولان هستی"(تِلْکَ آیاتُ اللّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ).

این آیه به داستانهای متعددی که در آیات گذشته در باره بنی اسرائیل آمد اشاره می کند و می گوید:هر کدام نشانه ای از قدرت و عظمت پروردگار است(و پاک از هر گونه خرافه و افسانه)و از سوی خداوند بر پیامبر ص نازل گردیده است،و این خود یکی از نشانه های صدق گفتار و نبوت او است.

***

ص :۲۵۰

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۳]

اشاره

تِلْکَ اَلرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اَللّٰهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَیْنا عِیسَی اِبْنَ مَرْیَمَ اَلْبَیِّنٰاتِ وَ أَیَّدْنٰاهُ بِرُوحِ اَلْقُدُسِ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ مَا اِقْتَتَلَ اَلَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ اَلْبَیِّنٰاتُ وَ لٰکِنِ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ مَا اِقْتَتَلُوا وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ یَفْعَلُ مٰا یُرِیدُ (۲۵۳)

ترجمه:

۲۵۳-بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم،برخی از آنها،خدا با او سخن می گفت،و بعضی را درجاتی برتر داد،و به عیسی بن مریم،نشانه های روشن دادیم،و او را با"روح القدس"تایید نمودیم،(ولی فضیلت و مقام آن پیامبران،مانع اختلاف امتها نشد.) و اگر خدا می خواست،کسانی که بعد از آنها بودند،پس از آن همه نشانه های روشن که برای آنها آمد،جنگ و ستیز نمی کردند،(اما خدا مردم را مجبور نساخته،و آنها را در پیمودن راه سعادت،آزاد گذارده است،)ولی این امتها بودند که با هم اختلاف کردند،بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند،(و جنگ و خونریزی بروز کرد.و باز)اگر خدا می خواست، با هم پیکار نمی کردند،ولی خداوند آنچه را می خواهد،(از روی حکمت)انجام می دهد(و هیچ کس را به قبول چیزی مجبور نمی کند).

تفسیر:

نقش پیامبران در زندگی انسانها

این آیه اشاره ای به درجات انبیاء و مراتب آنها و گوشه ای از رسالت آنها در جامعه انسانی می کند،نخست می فرماید:"آن رسولان را بعضی بر بعضی برتری

دادیم"(تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ).

"تلک"اسم اشاره به بعید است و می دانیم این تعبیر گاهی برای احترام به موقعیت و مقام اشخاص به کار می رود،اشاره به اینکه موقعیت پیامبران به قدری بالا است که گویی از دسترسها دور است.

در اینکه منظور از"رسل"همه پیامبران و رسولان الهی است، یا رسولانی که در آیات گذشته این سوره نامشان به میان آمد،یا به داستان آنها اشاره شده،مانند ابراهیم،موسی،عیسی،داوود،اشموئیل،و یا همه رسولانی که در موقع نزول این آیه نامشان در قرآن بوده است؟ در میان مفسران گفتگو است،ولی بیشتر به نظر می رسد که منظور از آن،همه پیامبران خدا بوده باشد،زیرا واژه"الرسل"به اصطلاح"جمع محلی به لام"است و دلالت بر عموم دارد.

تعبیر به" فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ "به روشنی می رساند که همه پیامبران الهی با اینکه از نظر نبوت و رسالت،همانند بودند از جهت مقام یکسان نبودند زیرا هم شعاع ماموریت آنان متفاوت بوده،و هم میزان فداکاریهای آنان با هم تفاوت داشته است.

سپس به ویژگی بعضی از آنان پرداخته،می فرماید:"بعضی از آنان را خدا با او سخن گفت"(مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّٰهُ).

واضح است که منظور از آن،حضرت موسی ع می باشد که به عنوان کلیم اللّٰه معروف شده و در آیه ۱۶۴ سوره نساء در باره او می فرماید: وَ کَلَّمَ اللّٰهُ مُوسیٰ تَکْلِیماً ،"خداوند با موسی سخن گفت".

و این احتمال که منظور از آن پیامبر اسلام ص باشد و منظور از تکلم،همان سخنانی باشد که در شب معراج با او گفت،یا منظور وحی الهی باشد که در آیه ۵۱ سوره شوری" وَ مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلاّٰ وَحْیاً... "عنوان تکلم به آن اطلاق

شـده،بسـیار بعیـد به نظر می رسـد،زیرا وحی در مورد تمـام پیـامبر است و بـا تعبیر "منهم"که به اصـطلاح"من"تبعیضـیه است سازگار نیست.

سپس می افزاید:"و درجات بعضی را بالا برد"(وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجٰاتٍ).

با توجه به اینکه:در آغاز این آیه،تفاوت درجات پیامبران ذکر شـده،ممکن است منظور از این تکرار،فرد یا افراد خاصـی باشـد که نمونه کامـل آن پیـامبر گرامی اسـلام ص است که آیینش کامـل ترین و آخرین آیینهـا بود،و کسـی که رسالت او، آوردن کامل ترین ادیان باشـد،باید خود او نیز از همه برتر باشد،به خصوص اینکه در آیه ۴۱ سوره نساء،پیامبر اسلام ص را در قیامت به عنوان گواه همه پیامبران شـمرده،در حالی که هر پیامبری گواه امت خویش است" فَکَیْفَ إِذٰا جِئْنٰا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَـهِیدٍ وَ جِئْنٰا بِکَ عَلیٰ هٰؤُلاٰءِ شَهِیداً ".

گواه دیگر این موضوع این است که در جمله سابق اشاره به فضیلت موسی ع بود و در جمله آینده،تصریح به مقام مسیح ع می کنـد و تنـاسب بحث ایجـاب می نمایـد که این جمله نیز اشـاره به موقعیت پیـامبر اسـلام ص باشـد زیرا این سه پیامبر هر کـدام پیشوای یکی از مذاهب بزرگ جهان هسـتند،و اگر نام پیامبر اسـلام ص در وسط آن دو قرار گرفته جای تعجب نیست،مگر نه این است که آیین او حـد وسـط میان آیینها است و همه چیز به طور متعادل در آن پیاده شـده همانگونه که قرآن می گویـد: وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً . (۱)

ولی گفته می شود که جمله های آینده این آیه نشان می دهد که منظور از جمله " وَ رَفَعَ بَعْضَـهُمْ دَرَجٰاتٍ "،بعضی از پیامبران پیشـینماننـد ابراهیم و امثال او بوده، زیرا به صورت فعل ماضـی می فرمایـد: وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ :"اگر خدا می خواست امت این پیامبران بعد از آنان به جنگ و ستیز با هم بر

۱- ۱) سوره بقره،آیه ۱۴۳.

نمی خاستند".

سپس به سراغ امتیاز حضرت مسیح ع رفته می فرماید:"ما به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم،و او را با روح القدس تایید کردیم"(وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ).

نشانه های روشن،اشاره به معجزاتی مانند شفای بیماران غیر قابل علاج و احیای مردگان،و معارف عالی دینی است.

منظور از "روح القدس"پیک وحی خداوند یعنی جبرئیل،یا نیروی مرموز معنوی خاصی است،که در"اولیاء اللّه"-با تفاوتهایی وجود دارد-و در تفسیر آیه ۸۷ سوره بقره،مشروحا بحث شد،و اگر در اینجا تایید به روح القدس را در باره حضرت مسیح ع بیان فرموده به خاطر آن است که سهم بیشتری نسبت به بسیاری از پیامبران،در او بوده است.

در ادامه آیه اشاره به وضع امتها و اختلافات آنها بعد از انبیاء کرده، می فرماید:"اگر خدا می خواست کسانی که بعد از آنان بودند،پس از آنکه آن همه نشانه های روشن برای آنان آمد،به جنگ و ستیز با یکدیگر نمی پرداختند"(وَ لَوْ شاءَ اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ).

یعنی اگر خدا می خواست،قدرت داشت که آنها را به اجبار از جنگ و ستیز باز دارد ولی سنت الهی بر این بوده و هست که مردم را در انتخاب راه آزاد گذارد، ولی آنها از آزادی خود سوء استفاده کردند"و راه اختلاف پیمودند"(وَ لکِنِ اخْتَلَفُوا).

"پس بعضی از آنها ایمان آوردند و بعضی کافر شدند"(فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ).

مسلما این اختلاف از خود مردم و هوی و هوسهای آنها سرچشمه گرفت و گرنه در میان پیامبران الهی اختلافی نبود،و همه یک هدف را تعقیب می کردند.

ص :۲۵۴

بار دیگر تاکید می کند:این کار برای خدا آسان بود که به حکم اجبار جلو اختلافات آنها را بگیرد،زیرا"اگر خدا می خواست هرگز آنهـا بـا یکـدیگر جنگ نمی کردنـد ولی خداونـد آن را که اراده کرده(و بر طبق حکمت و هماهنگ با هـدف آفرینش انسان است و آن آزادی اراده و مختار بودن است)انجام می دهد"(وَ لَوْ شاءَ اللّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لکِنَّ اللّهَ یَفْعَلُ ما یُرِیدُ).

بـدون شـک گروهی از ایـن آزادی نـتیجه منفی می گیرنـد ولی در مجمـوع وجـود آزادی از مهم ترین ارکـان تکامـل انسـان است،زیرا تکامل اجباری تکامل محسوب نمی شود.

ضمنـا از این آیه که دو بار مساله اجبار در آن مطرح شـده به خوبی بطلان اعتقاد به جبر،روشن می گردد،و اثبات می کنـد که خداوند انسانها را آزاد گذارده، گروهی ایمان را می پذیرند و گروهی کفر را.

نکته:

اشاره

سرچشمه اختلاف پیروان ادیان

بعضـی از نویسـندگان غربی به ادیان و مـذاهب ایراد گرفته اند که آنها موجب تفرقه و نفاق میان افراد بشـر شده اند و خونهای زیـادی در این راه ریخته شـده زیرا تاریـخ، جنگهـای مـذهبی فراوانی را به خـاطر دارد.و به این ترتیب خواسـته انـد مـذاهب را محکوم و آنها را مایه جنگ و نزاع بدانند.

در برابر این سخن باید توجه داشت که:

اولاـ-همـانطور کـه در آیـه بالاـ نیز اشـاره شـده اختلافـات در حقیقـت میـان پیروان راسـتین و حقیقی مـذاهب نبـوده بلکه میان"پیروان"و"مخالفان"مـذهب صورت گرفته است و اگر مشاهـده می کنیم که در میان پیروان مـذاهب مختلف نیز جنگ و ستیزهـایی رخ داده نه به خـاطر تعلیمـات مـذهبی آنهـا بوده است،بلکه به خـاطر تحریف مـذاهب و تعصـبهای نـاروا و آمیختن مذاهب آسمانی با خرافات صورت

گرفته است.

ثانیا-امروز مذهب(یا لا اقل تاثیر مذهب)از قسمتی از جوامع بشری بر چیده شده در حالی که می بینیم جنگها به صورت وحشتناکتری گسترش یافته است.و با ابعاد وسیع تر و شدت بیشتر در نقاط مختلف دنیا ادامه دارد آیا اینها به خاطر مذهب است؟یا این که روح سرکش جمعی از انسانها سرچشمه واقعی این جنگها است منتها یک روز در لباس مذهب و روز دیگر در لباس مکتبهای سیاسی و اقتصادی،و روزهای دیگر در قالبهای دیگر خودنمایی می کند.بنا بر این مذهب در این میان گناهکار نیست،این افراد سرکش هستند که گناهکارند و آتش جنگها را به بهانه های گوناگون شعله ور می سازند.

ثالثا-مذاهب آسمانی "مخصوصا اسلام" بر اثر خاصیت ضد نژاد پرستی و ملیت پرستی سبب شدند که بسیاری از مرزهای نژادی و جغرافیایی و قبیله ای بر چیده شوند و جنگهایی که از آنها سرچشمه می گرفت طبعا از میان رفت و به این ترتیب قسمتی از جنگها در پرتو مذهب از تاریخ زندگی بشر حذف شد،به علاوه روح صلح و دوستی و اخلاق و عواطف انسانی که مورد توجه همه مذاهب آسمانی بوده است اثر عمیقی در کم کردن خصومتها و نفرتهای اقوام مختلف داشته و دارد.

رابعا-یکی از رسالتهای مذاهب آسمانی آزاد ساختن طبقات محروم و رنجدیده بوده است و به همین دلیل جنگهایی در میان پیامبران و پیروان آنها با ستمگران و استثمار کنندگان همچون فرعونها و نمرودها در می گرفته است.

این جنگها که در حقیقت جهاد آزادی بخش انسانها محسوب می شدند نه تنها برای مذاهب عیب نبودند بلکه نقطه قوت آنها به حساب می آیند،درگیریهایی که پیامبر اسلام ص با مشرکان عرب و رباخواران مکه از یک سو و با قیصرها و کسری ها از سوی دیگر داشت همه از این قبیل بودند.

***

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۴]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ اَلْكافِرُونَ هُمُ اَلظّالِمُونَ (۲۵۴)

ترجمه:

۲۵۴-ای کسانی که ایمان آورده اید!از آنچه به شما روزی داده ایم،انفاق کنید!پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن،نه خرید و فروش است(تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)،و نه دوستی(و رفاقتهای مادی سودی دارد)،و نه شفاعت،(زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود.)و کافران،خود ستمگرند،(هم به خودشان ستم می کنند، هم به دیگران).

تفسیر:

انفاق یکی از مهم ترین اسباب نجات در قیامت!

به دنبال آیات گذشته که از قسمتی از سرگذشت امتهای پیشین و جهاد و حکومت الهی و اختلافاتی که بعد از پیامبران داشتند،بحث می نمود،در این آیه روی سخن را به مسلمانان کرده و به یکی از وظائفی که سبب وحدت جامعه و تقویت حکومت و بنیه دفاعی و جهاد می شود اشاره می کند و می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید!از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید"(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناكُمْ).

گر چه جمله" مِمّا رَزَقْناكُمْ "(از آنچه به شما روزی داده ایم)مفهوم وسیعی دارد که هم انفاقهای مالی واجب و مستحبّ را شامل می شود و هم انفاقهای معنوی مانند علم و دانش و امور دیگر،ولی با توجه به تهدیدی که در ذیل آیه آمده،بعید نیست منظور،انفاق واجب یعنی زکات و مانند آن باشد،به علاوه،انفاق واجب است که بنیه بیت المال و حکومت را تقویت می کند،ضمنا از تعبیر به"مما" استفاده می شود که انفاق واجب همیشه بخشی از مال را در بر می گیرد نه همه آن را.

ص: ۲۵۷

مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"،عمومیت آیه را نسبت به انفاقهای واجب و مستحبّ ترجیح می دهد معتقد است ذیل آیه مشتمل بر تهدیدی نیست بلکه خبر از حوادث وحشتناک روز قیامت می دهد (۱).

ولی با توجه به آخرین جمله آیه که کافران را ظالمان می شمرد،اشاره ای است که ترک انفاق نوعی کفر و ظلم است و این جز در انفاقات واجب،تصور نمی شود.

سپس می افزاید:امروز که توانایی دارید انفاق کنید"پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خرید و فروش در آن است و نه رابطه دوستی و نه شفاعت"(مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لاٰ بَيْعٌ فِيهِ وَ لاٰ خُلَّةٌ وَ لاٰ شَفٰاعَةٌ). (۲)

اشاره به اینکه راه های نجاتی که در دنیا از طرق مادی وجود دارد هیچکدام در آنجا نیست،نه بیع و معامله ای می توانید انجام دهید که سعادت و نجات از عذاب را برای خود بخرید و نه دوستیهای مادی این جهان که با سرمایه های خود کسب می کنید در آنجا نفعی به حال شما دارد زیرا آنها نیز به نوبه خود گرفتار اعمال خویش اند و از خود به دیگری نمی پردازند و نه شفاعت در آنجا به حال شما سودی دارد زیرا شفاعت الهی در سایه کارهای الهی انجام می گیرد که انسان را شایسته شفاعت می کند و شما آن را انجام نداده اید و اما شفاعتهای مادی که با مال و ثروت در این دنیا قابل بدست آوردن است در آنجا وجود نخواهد داشت.

بنا بر این شما با ترک انفاق و انباشتن اموال و بخل نسبت به دیگران تمام درهای نجات را به روی خود بسته اید.

و در پایان آیه می فرماید:"کافران همان ظالمان اند

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۶۰.

۲- ۲) "خله"از ماده"خلل"به معنی فاصله میان دو چیز است و از آنجا که دوستی و محبت در لابلای وجود انسان و روح او،حلول می کند و فاصله ها را پر می نماید،این واژه به معنی دوستی عمیق آمده است.

"(وَ الْكٰافِرُونَ هُمُ الظّٰالِمُونَ).

اشاره به اینکه آنها که انفاق و زکات را ترک می کنند هم به خویشتن ستم روا می دارند و هم به دیگران.

قرآن در این جمله می خواهد این حقیقت را روشن سازد که:

اولا-کافران به خود ستم می کنند زیرا با ترک انفاق واجب و سایر وظائف دینی و انسانی،خود را از بزرگ ترین سعادتها محروم می سازند،و این اعمال آنها است که در آن جهان دامانشان را می گیرد و خداوند در باره آنها ستمی نکرده است.

ثانیا-افراد کافر به اجتماعشان نیز ستم می کنند و اصولا کفر سرچشمه قساوت،سنگدلی،مادی گری و دنیا پرستی است و اینها همه سرچشمه های اصلی ظلم و ستم هستند.

یادآوری این نکته نیز لازم است که کفر در این آیه به قرینه این که بعد از دستور انفاق واقع شده به معنی سرپیچی و گناه و تخلف از دستور خدا است و استعمال کفر به این معنی در قرآن و احادیث اسلامی نظایر بسیار دارد.

***

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۵]

اشاره

اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْحَیُّ اَلْقَیُّومُ لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لاٰ نَوْمٌ لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ مَنْ ذَا اَلَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ وَ لاٰ یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاّٰ بِمٰا شٰاءَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ لاٰ یَؤُدُهُ حِفْظُهُمٰا وَ هُوَ اَلْعَلِیُّ اَلْعَظِیمُ (۲۵۵)

ترجمه:

۲۵۵-هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده،که قائم به ذات خویش است،و موجودات دیگر،قائم به او هستند،هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد،(و لحظه ای از تدبیر جهان هستی،غافل نمی ماند،)آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است،از آن اوست، کیست که در نزد او،جز به فرمان او شفاعت کند؟!(بنا بر این،شفاعت کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعت اند،از مالکیت مطلقه او نمی کاهد.)آنچه را در پیش روی آنها [بندگان]و پشت سرشان است می داند،(و گذشته و آینده،در پیشگاه علم او،یکسان است.)و کسی از علم او آگاه نمی گردد،جز به مقداری که او بخواهد.(اوست که به همه چیز آگاه است،و علم و دانش محدود دیگران،پرتوی از علم بی پایان و نامحدود اوست.)تخت (حکومت)او،آسمانها و زمین را در بر گرفته،و نگاهداری آن دو[آسمان و زمین]،او را خسته نمی کند.بلندی مقام و عظمت،مخصوص اوست.

مقدمه:

"آیه الکرسی"یکی از مهم ترین آیات قرآن

در اهمیت و فضیلت این آیه همین بس که از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده است که از ابی بن کعب سؤال کرد و فرمود:کدام آیه برترین آیه کتاب اللّه است؟عرض کرد: اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ ،پیامبر ص دست بر سینه او زد و

ص:۲۶۰

فرمود:دانش بر تو گوارا باد،سوگند به کسی که جان محمد ص در دست او است این آیه دارای دو زبان و دو لب است که در پایه عرش الهی تسبیح و تقدیس خدا می گوید.

در حدیث دیگری از علی ع از پیامبر ص می خوانیم که فرمود:

سید القرآن البقره و سید البقره آیه الکرسی یا علی ان فیها لخمسین کلمه فی کل کلمه خمسون برکه :"برگزیده قرآن سوره بقره و برگزیده بقره،آیه الکرسی است،در آن پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است".

و در حدیث دیگری از امام باقر ع آمده است:"هر کس آیه الکرسی را یک بار بخواند،خداوند هزار امر ناخوش آیند از امور ناخوش آیند دنیا،و هزار امر ناخوش آیند از آخرت را از او بر طرف می کند که آسان ترین ناخوش آیند دنیا،فقر،و آسان ترین ناخوش آیند آخرت،عذاب قبر است". (۱)

روایات در فضیلت این آیه شریفه بسیار زیاد است و در کتب علمای شیعه و اهل سنت نقل شده است با دو حدیث دیگری از رسول اللّٰه ص این بحث را پایان می دهیم،فرمود:

اعطیت آیه الکرسی من کنز تحت العرش و لم یؤتها نبی کان قبلی :"آیه الکرسی از گنجی زیر عرش الهی به من داده شده است و به هیچ پیامبری قبل از من داده نشد" (۲).

در حدیث دیگری آمده است که دو برادر به حضور پیامبر ص رسیدند و عرض کردند برای تجارت به شام می رویم،به ما تعلیم دهید چه بگوییم(تا از شر اشرار مصون بمانیم)فرمود:هنگامی که به منزلگاهی رسیدید و نماز عشا را خواندید،موقعی که یکی از شما در بستر قرار می گیرد،تسبیح فاطمه زهرا ع

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۶۰ و ۳۶۱.

۲- ۲) تفسیر برهان جلد ۱ صفحه ۲۴۵-بحار الانوار جلد ۸۹ صفحه ۲۶۴ حدیث ۷(باب فضائل سوره یذکر فیها البقره و آیه الکرسی)برای اطلاع بیشتر به بحار الانوار جلد ۸۹ صفحه ۲۶۲ تا ۲۷۲ مراجعه فرمائید.

بگوید و سپس آیه الکرسی بخواند

فانه محفوظ من کل شیء حتی یصبح :"مسلما او از همه چیز در امان خواهد بود تا صبح"،سپس در ذیل این حدیث آمده است که در یکی از منزلگاهها دزدان قصد هجوم به آنها را داشتند اما هر چه تلاش کردند موفق نشدند (۱).

به یقین این همه اهمیت که به آیه الکرسی داده شده است به خاطر محتوای مهم و برجسته آن است که ضمن تفسیر آن ملاحظه خواهیم کرد.

تفسیر:

اشاره

مجموعه ای از صفات جمال و جلال او

ابتدا از ذات اقدس الهی و مساله توحید اسماء حسنی و صفات او شروع می کند،می فرماید:"خداوند هیچ معبودی جز او نیست"(اَللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ).

"اللّه"نام مخصوص خداوند و به معنی ذاتی است که جامع همه صفات کمال و جلال و جمال است،او پدید آورنده جهان هستی است، به همین دلیل هیچ معبودی شایستگی پرستش جز او ندارد،و از آنجا که در معنی"اللّه"یگانگی افتاده است،جمله لا إِلهَ إِلاّ هُوَ تاکیدی بر آن است.

سپس می افزاید:"خداوندی که زنده و قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر عالم قائم به او هستند"(اَلْحَیُّ الْقَیُّومُ).

"حی"از ماده"حیات"به معنی زندگی است،و این واژه مانند هر صفت مشبهه دیگر دلالت بر دوام دارد و بدیهی است که حیات در خداوند حیات حقیقی است چرا که حیاتش عین ذات او است نه همچون موجودات زنده در عالم خلقت که حیات آنها عارضی است و لذا گاهی زنده اند و سپس می میرند،اما در خداوند چنین نیست،چنان که در آیه ۵۸ سوره فرقان می خوانیم:

ص: ۲۶۲

۱- ۱) بحار الانوار،جلد ۸۹ صفحه ۲۶۶(با تلخیص).

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لاٰ يَمُوتُ ،"توكل بر ذات زنده ای كن كه هرگز نمی ميرد".اين از يک سو،از سوی ديگر حيات كامل،حياتی است كه آميخته با مرگ نباشد،بنا بر اين حيات حقيقی حيات او است كه از ازل تا ابد ادامه دارد اما حيات انسان،به خصوص در اين جهان كه آميخته با مرگ است نمی تواند حيات حقيقی بوده باشد لذا در آيه ۶۴ سوره عنكبوت می خوانيم:" وَ مٰا هٰذِهِ الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدّٰارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوٰانُ ""زندگی اين جهان بازيچه ای بيش نيست و زندگی حقيقی(از نظری) زندگی سراسری ديگر است"!روی اين دو جهت حيات و زندگی حقيقی مخصوص خدا است.

زنده بودن خداوند چه مفهومی دارد؟

در تعبيرات معمولی،موجود زنده به موجودی می گويند كه دارای نمو -تغذيه-توليد مثل و جذب و دفع و احيانا دارای حس و حركت باشد ولی بايد به اين نكته توجه داشت كه ممكن است افراد كوته بين حيات را در مورد خداوند نيز چنين فرض كنند با اين كه می دانيم او هيچ يک از اين صفات را ندارد و اين همان قياسی است كه بشر را در باره خداشناسی به اشتباه می اندازد،زيرا صفات خدا را با صفات خود مقايسه می كند.

ولی حيات به معنی وسيع و واقعی كلمه عبارت است از"علم"و"قدرت" بنا بر اين وجودی كه دارای علم و قدرت بی پايان است حيات كامل دارد، حيات خداوند مجموعه علم و قدرت اوست و در حقيقت به واسطه علم و قدرت موجود زنده از غير زنده تشخيص داده می شود،اما نمو و حركت و تغذيه و توليد مثل از آثار موجوداتی است كه ناقص و محدودند و دارای كمبودهايی هستند كه بوسيله تغذيه و توليد مثل و حركت آن را تامين می كنند،اما آن كس كه كمبودی ندارد اين امور هم در باره او مطرح نيست.

و اما"قيوم"صيغه مبالغه از ماده"قيام"است،به همين دليل به وجودی گفته

می شود که قیام او به ذات او است،و قیام همه موجودات به او می باشد،و علاوه بر این قائم به تدبیر امور مخلوقات نیز می باشد.

روشن است که قیام به معنی ایستادن است و در گفتگوهای روزمره به هیئت مخصوصی گفته می شود که مثلا انسان را به حالت عمودی بر زمین نشان می دهد،و از آنجا که این معنی در باره خداوند که از جسم و صفات جسمانی منزه است مفهومی ندارد،به معنی انجام کار خلقت و تدبیر و نگهداری است،زیرا هنگامی که انسان می خواهد کاری را انجام دهد برمی خیزد،آری او است که همه موجودات جهان را آفریده،و تدبیر و نگاهداری و تربیت و پرورش آنها را به عهده گرفته است و به طور دائم و بدون هیچگونه وقفه قیام به این امور دارد.

از این بیان روشن می شود که قیوم در واقع،ریشه و اساس تمام صفات فعل الهی است(منظور از صفات فعل،صفاتی است که رابطه خدا را با موجودات جهان بیان می کند)مانند آفریدگار،روزی دهنده،زنده کننده،هدایت کننده،و مانند اینها، اوست که روزی می دهد،اوست که زنده می کند و اوست که می میراند و اوست که هدایت می کند بنا بر این صفات خالق و رازق و هادی و محیی و ممیت،همه در وصف قیوم جمع اند.

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی مفهوم آن را محدود به قیام به امر خلقت و یا فقط امر روزی دادن و مانند آن دانسته اند در واقع اشاره به یکی از مصداقهای قیام کرده اند در حالی که مفهوم آن گسترده است و همه آنها را شامل می شود،زیرا همانگونه که گفتیم به معنی کسی است که قائم به ذات است و دیگران قیام به او دارند و محتاج به اویند.

در حقیقت"حی"،تمام صفات الهی مانند علم و قدرت و سمیع و بصیر بودن و مانند آن را شامل می شود و قیوم،نیاز تمام موجودات را به او بازگو می کند و لذا گفته اند این دو با هم اسم اعظم الهی است.

سپس در ادامه آیه می افزاید:"هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد"و لحظه ای از تدبیر جهان غافل نمی شود(لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ).

"سنه"از ماده"وسن"به گفته بسیاری از مفسران به معنی سستی مخصوصی است که در آغاز خواب روی می دهد،یا به تعبیر دیگر به معنی خواب سبک است، و"نوم"به معنی خواب،یعنی حالتی است که قسمت عمده حواس انسان،از کار می افتد،در واقع،سنه خوابی است که به چشم عارض می شود،اما وقتی عمیق تر شد و به قلب عارض شد،"نوم"گفته می شود.

جمله" لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ "تاکیدی است بر حی و قیوم بودن خداوند زیرا قیام کامل مطلق به تدبیر امور عالم هستی در صورتی است که حتی یک لحظه غفلت در آن نباشد،و لذا هر چیز که با اصل قیومیت خداوند سازگار نباشد،خود به خود از ساحت مقدس او،منتفی است حتی ضعیف ترین عاملی که موجب سستی در کار او باشد مانند خواب سبک که در ذات پاک او نیست.

اما اینکه چرا"سنه"بر"نوم"،مقدم داشته شده با اینکه قاعدتا فرد قوی تر را جلوتر ذکر می کنند،و سپس به فرد ضعیف اشاره می نمایند،به خاطر این است که از نظر ترتیب طبیعی نخست سنه(خواب سبک)دست می دهد و سپس عمیق تر شده تبدیل به نوم می گردد.

به هر حال این جمله،اشاره به این حقیقت است که فیض و لطف تدبیر خداوند دائمی است،و لحظه قطع نمی گردد،و همچون بندگان نیست که بر اثر خوابهای سبک و سنگین،یا عوامل دیگر غافل شود.

ضمنا تعبیر به" لا تَأْخُذُهُ "(او را نمی گیرد)در مورد خواب،تعبیر جالبی است که چگونگی تسلط خواب را بر انسان مجسم می سازد گویی خواب همچون موجود قوی پنجه ای است که انسان را در چنگال خود اسیر و گرفتار می سازد،و

ص :۲۶۵

ناتوانی قوی ترین انسانها به هنگام بی تابی در برابر آن کاملا محسوس است (۱).

سپس به مالکیت مطلقه خداوند اشاره کرده،می فرماید:"برای او است آنچه در آسمانها و زمین است"(لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ).

و این در واقع پنجمین وصف از اوصاف الهی است که در این آیه آمده،زیرا قبل از آن اشاره به توحید و حی و قیوم بودن،و عدم غلبه خواب بر ذات پاک او شده است.

در واقع این مالکیت،نتیجه همان قیومیت است زیرا هنگامی که قیام به امور عالم و تدبیر آنها و همچنین خالقیت مخصوص ذات او باشد،مالکیت همه چیز نیز از آن او است.

بنا بر این آنچه انسان در اختیار دارد و از آن استفاده می کند،ملک حقیقی او نیست تنها چند روزی این امانت با شرائطی که از ناحیه مالک حقیقی تعیین شده به دست او سپرده شده و حق تصرف در آنها را دارد و به این ترتیب مالکان معمولی موظف اند شرائطی را که مالک حقیقی تعیین کرده کاملا رعایت کنند و گرنه مالکیت آنها باطل و تصرفاتشان غیر مجاز است،این شرائط همان احکامی است که خداوند برای امور مالی و اقتصادی تعیین کرده است.

ناگفته پیدا است توجه به این صفت که همه چیز مال خدا است اثر تربیتی مهمی در انسانها دارد،زیرا هنگامی که بدانند آنچه دارند از خودشان نیست و چند روزی به عنوان عاریت یا امانت به دست آنها سپرده شده این عقیده به طور مسلم، انسان را از تجاوز به حقوق دیگران و استثمار و استعمار و احتکار و حرص و بخل و طمع باز می دارد (۲).

۱- ۱) در باره حقیقت خواب و نظرات مختلفی که در این زمینه است در تفسیر سوره یوسف بحث مشروحی آمده است.
۲- ۲) تعبیر به"ما"در جمله"مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ "که معمولا برای موجودات غیر عاقل آورده می شود،در حالی که موجودات عاقل نیز مملوک او هستند به خاطر تغلیب است چرا که غلبه و اکثریت با موجودات غیر عاقل است.

در ششمین توصیف می فرماید:"کیست که در نزد او جز به فرمانش شفاعت کند"(مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ).

این در واقع پاسخی است به ادعای واهی بت پرستان که می گفتند ما اینها (بتها)را به خاطر آن می پرستیم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند همان گونه که در آیه ۳ سوره زمر آمده است مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّ لِیُقَرِّبُونٰا إِلَی اللّٰهِ زُلْفیٰ .

در واقع با یک استفهام انکاری می گوید هیچ کس بدون فرمان خدا نمی تواند در پیشگاه او شفاعت کند،و این جمله نیز تاکیدی است بر قیومیت خداوند و مالکیت مطلقه او نسبت به تمامی موجودات عالم،یعنی اگر می بینید کسانی در پیشگاه خدا شفاعت می کنند(مانند انبیاء و اولیاء)دلیل بر آن نیست که آنها مالک چیزی هستند و استقلال در اثر دارند بلکه این مقام شفاعت را نیز خدا به آنها بخشیده،بنا بر این شفاعت آنان،چون به فرمان خدا است دلیل دیگری بر قیومیت و مالکیت او محسوب می شود.

نکته:

شفاعت چیست؟

در باره شفاعت در جلد اول تفسیر ذیل آیه ۴۸ سوره بقره مشروحا بحث کرده ایم لذا در اینجا به اشاره ای کوتاه قناعت می کنیم.

"شفاعت"عبارت است از کمک نمودن یک موجود قوی به موجود ضعیف تر تا بتواند به آسانی مراحل رشد خود را با موفقیت طی کند.البته معمولاـ این کلمه(شفاعت)در مورد شفاعت از گناهکاران به کار می رود،اما مفهوم شفاعت به معنی وسیع تر تمام عوامل و انگیزه ها و اسباب عالم هستی را شامل می شود، مثلا زمین و آب و هوا و نور آفتاب چهار عامل هستند که دانه گیاه را در رسیدن به مرحله یک درخت یا یک گیاه کامل شفاعت و هدایت می کند،اگر شفاعت را در آیه

فوق به این معنی وسیع بگیریم نتیجه این می شود که وجود عوامل و اسباب مختلف عالم هستی هرگز مالکیت مطلقه خداوند را محدود نمی کند و چیزی از آن نمی کاهد زیرا تاثیر همه این اسباب به فرمان او است و در حقیقت نشانه ای از قیومیت و مالکیت او می باشد.

اما بعضی چنین می پندارند که عنوان"شفاعت"در مفاهیم مذهبی شبیه یک نوع توصیه های بی دلیل اجتماعی و به اصطلاح"پارتی بازی"است و مفهوم آن این است که افراد آنچه می توانند گناه کنند،هنگامی که از فرق تا قدم آلوده شدند دست به دامن شفیعی زنند و بگویند: "آن دم که مردمان به شفیعی زنند دست مائیم و دست و دامن اولاد فاطمه"! ولی نه این ایراد کنندگان منطق دین را در مساله شفاعت در یافته اند و نه آن دسته از گنهکاران جسور و بی پروا،زیرا همانطور که در بالا اشاره شد"شفاعت"که به وسیله بندگان خاص خدا انجام می گیرد همانند"شفاعت تکوینی"است که به وسیله عوامل طبیعی صورت می گیرد یعنی همانطور که اگر در درون یک دانه گیاه عامل حیات و سلول زنده وجود نداشته باشد تابش هزاران سال آفتاب و یا وزش نسیم و ریزش قطرات حیاتبخش باران هیچگونه تاثیری در نمو و رشد آن نخواهد کرد،شفاعت اولیای خدا نیز برای افراد نالایق بی اثر است،یعنی اصولا آنها برای اینگونه اشخاص شفاعتی نخواهند داشت.

"شفاعت"نیازمند به یک نوع ارتباط معنوی میان شفاعت کننده و شفاعت شونده است و به این ترتیب کسی که امید شفاعت را دارد موظف است در این جهان ارتباط معنوی با شخصی که انتظار دارد از او شفاعت کند بر قرار سازد و این ارتباط در حقیقت یک نوع وسیله تربیت برای شفاعت شونده خواهد بود که او را به افکار و اعمال و مکتب شخص"شفاعت کننده"نزدیک می کند و در نتیجه شایسته شفاعت می شود و به این ترتیب شفاعت یک عامل تربیت است نه یک وسیله

پارتی بازی و فرار از زیر بار مسئولیت و از اینجا روشن می شود که شفاعت تغییری در اراده پروردگار نسبت به گناهکار نمی دهد،بلکه این گناهکار است که با ارتباط معنوی با شفاعت کننده نوعی تکامل و پرورش می یابد و به سرحدی می رسد که شایسته عفو خدا می گردد(دقت کنید!).

با این اشاره به دنباله تفسیر آیه باز می گردیم.

در هفتمین توصیف می فرماید:"آنچه را پیش روی آنها(بندگان)و پشت سر آنها است می داند و از گذشته و آینده آنان آگاه است"(یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ).

در واقع،این جمله دلیلی است بر آنچه در جمله قبل پیرامون شفاعت آمده بود،یعنی خداوند از گذشته و آینده شفیعان آگاه است و آنچه بر خود آنها نیز پنهان است می داند بنا بر این آنها نمی توانند موضوع تازه ای در باره کسانی که می خواهند از آنها شفاعت کنند به پیشگاه خدا عرضه بدارند تا توجه او را به شفاعت شدگان جلب کنند.

توضیح اینکه:در شفاعتهای معمولی،شفاعت کننده از یکی از دو طریق وارد می شود،یا اطلاعاتی در باره شایستگی و لیاقت شفاعت شونده در اختیار آن شخص بزرگ می گذارد،و از وی می خواهد که در حکمش تجدید نظر کند،یا رابطه شفاعت شونده را با شفاعت کننده بیان می دارد تا به خاطر علاقه ای که این شخص بزرگ به شفاعت کننده دارد،حکمش را تغییر دهد روشن است که هر یک از این دو موضوع،فرع بر این است که شفاعت کننده اطلاعاتی داشته باشد که نزد شخصی که در پیشگاه او شفاعت می کند وجود نداشته باشد اما اگر او احاطه کامل علمی به همه چیز و همه کس داشته باشد،هیچ کس نمی تواند نزد او برای کسی شفاعت کند،زیرا هم لیاقتهای افراد را می داند و هم ارتباط آنها را با یکدیگر،بنا بر این تنها با اذن او شفاعت صحیح است.

اینها همه در صورتی است که ضمیر در" مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ "به شفیعان یا شفاعت شدگان برگردد،ولی این احتمال نیز داده شده است که بازگشت ضمیر به تمام موجودات عاقل که در آسمانها و زمین قرار دارند باشد که در ضمن به جمله" لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ "آمده بود،و تاکیدی است به قدرت کامله پروردگار بر همه چیز و عدم توانایی دیگران،زیرا آن کسی که از گذشته و آینده خود بی خبر است و از غیب آسمانها و زمین آگاهی ندارد،قدرتش بسیار محدود است، به عکس کسی که از همه چیز در هر عصر و زمان در گذشته و آینده آگاه است قدرتش بی پایان می باشد و به همین دلیل هر کاری حتی شفاعت باید به فرمان او صورت گیرد.

و به این ترتیب میان هر دو معنی می توان جمع کرد.

در اینکه منظور از" مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ "چیست؟مفسران احتمالات متعددی داده اند،بعضی گفته اند منظور از مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ ،امور دنیا است که در پیش روی انسان قرار دارد، وَ مٰا خَلْفَهُمْ به معنی امور آخرت است که پشت سر انسان می باشد و بعضی به عکس معنی کرده اند.

بعضی نیز آن را اشاره به اجل انسان،یا اعمال خیر و شر او دانسته اند و یا اموری را که می دانند و نمی دانند.

اما با مراجعه به آیات قرآن استفاده می شود که این دو تعبیر در بعضی از موارد در مورد مکان به کار رفته مانند آیه ۱۷ سوره اعراف که از قول شیطان نقل می کند لَآتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَیْمٰانِهِمْ وَ عَنْ شَمٰائِلِهِمْ :"من از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و چپ به سراغ آنها می روم"واضح است که در اینجا این دو تعبیر ناظر به مکان است،و لذا چپ و راست را نیز اضافه کرده است.

و گاه به معنی قبل و بعد زمانی است،مانند آنچه در آیه ۱۷۰ سوره آل عمران

ص:۲۷۰

آمده،می فرماید: وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ :"شهیدان راه خدا به کسانی که هنوز پشت سر آنها قرار دارند و به آنان ملحق نشده اند بشارت می دهند"روشن است که در اینجا ناظر به زمان است.

ولی در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به معنی جامعی بوده باشد که هر دو را در برگیرد،یعنی خداوند آنچه در گذشته و آینده بوده و هست و همچنین آنچه در پیش روی مردم قرار دارد و از آن آگاه است و آنچه در پشت سر آنها است و از آنان پوشیده و پنهان است،همه را می داند و از همه آگاه است،و به این ترتیب پهنه زمان و مکان،همه در پیشگاه علم او روشن است،پس هر کار-حتی شفاعت- باید به اذن او باشد.

در هشتمین توصیف،می فرماید:"آنها جز به مقداری که او بخواهد احاطه به علم او ندارند"و تنها بخش کوچکی از علوم را که مصلحت دانسته در اختیار دیگران گذارده است(وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاّ بِما شاءَ). (۱)

و به این ترتیب علم و دانش محدود دیگران،پرتوی از علم بی پایان او است.

این جمله نیز در حقیقت تاکیدی است بر جمله سابق،در جهت محدود بودن علم شفیعان در برابر علم پروردگار، زیرا آنها احاطه به معلومات خداوند ندارند،و تنها به آن مقدار که او اراده کند با خبر می شوند.

از این جمله دو نکته دیگر نیز استفاده می شود:نخست اینکه هیچ کس از خود علمی ندارد و تمام علوم و دانشهای بشری از ناحیه خدا است.

او است که تدریجا پرده از اسرار حیرت انگیز جهان آفرینش بر می دارد و حقایق جدیدی را در اختیار انسانها می گذارد،و معلومات آنان را گسترش می بخشد.

۱- ۱) بسیاری از مفسران،"علم"را در اینجا به معنی معلوم تفسیر کرده اند و تناسب معنی آیه و همچنین من تبعیضیه نیز همین را اقتضا می کند-مجمع البیان،تفسیر کبیر،روح البیان،و قرطبی ذیل آیه مورد بحث.

دیگر اینکه:خداونـد ممکن است بعضـی از علوم پنهان و اسـرار غیب را در اختیار کسانی که می خواهـد قرار دهـد،و بنا بر این پاسـخی است به آنها که تصور می کنند علم غیب برای بشر غیر ممکن است،و نیز تفسیری است برای آیاتی که نفی علم غیب از بشر می کند،یعنی انسان ذاتا چیزی از اسرار غیب نمی داند مگر به مقداری که خدا بخواهد،و به او تعلیم دهد(توضیح بیشتر و مشروح تر در باره این موضوع به خواست خدا،ذیل آیات مربوط به علم غیب مخصوصا آیه ۲۶ سوره جن خواهد آمد).

تعبیر به" لاٰ یُحِیطُونَ "نیز اشاره لطیفی است به حقیقت علم که آن یک نوع احاطه است.

در نهمین و دهمین توصـیف،می فرمایـد:"کرسـی(حکومت)او آسـمانها و زمین را در بر گرفته و حفظ و نگاهـداری آسـمان و زمین برای او گران نیست"(وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لاٰ یَؤُدُهُ حِفْظُهُمٰا).

و در یازدهمین و دوازدهمین،توصیف می گوید:"و او است بلند مرتبه و با عظمت"(وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ).

نکته ها:

اشاره

۱-منظور از عرش و کرسی چیست؟

اشاره

"کرسـی"از نظر ریشه لغوی از"کرس"(بر وزن ارث)گرفته شـده که به معنی اصـل و اساس می باشـد و گاهی نیز به هر چیزی که بهم پیوسـته و ترکیب شـده است گفته می شود و به همین جهت به تختهـای کوتـاه"کرسـی"می گوینـد و نقطه مقابـل آن "عرش"است که به معنی چیز"مسقف"یا خود سقف و یا تخت پایه بلند می آید.

و از آنجا که اسـتاد و معلم به هنگام تـدریس و تعلیم بر کرسـی می نشـیند گاهی کلمه کرسـی کنایه از علم می باشد و نظر به اینکه"کرسی"تحت اختیار و زیر نفوذ و

سیطره انسان است گاهی به صورت کنایه از"حکومت"و"قدرت"و فرمانروایی بر منطقه ای به کار می رود.

در آیه بالا می خوانیم که کرسی خداوند همه آسمانها و زمین را در بر می گیرد، کرسی در اینجا به چند معنی می تواند باشد:

الف:منطقه قلمرو حکومت

-یعنی خداوند بر همه آسمانها و زمین حکومت می کند و منطقه نفوذ او همه جا را در بر گرفته و به این ترتیب کرسی خداوند مجموعه عالم ماده اعم از زمین و ستارگان و کهکشانها و سحابیها است.

طبیعی است که عرش طبق این معنی باید مرحله ای بالاتر و عالی تر از جهان ماده بوده باشد(زیرا گفتیم عرش در لغت به معنی سقف و سایه بان و تختهای پایه بلند است به عکس کرسی)و در این صورت معنی عرش عالم ارواح و فرشتگان و جهان ما وراء طبیعت خواهد بود البته این در صورتی است که عرش و کرسی در مقابل هم قرار گیرند که یکی به معنی"عالم ماده و طبیعت"و دیگری به معنی"عالم ما وراء طبیعت"است ولی چنان که در ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف خواهد آمد عرش معانی دیگری نیز دارد و مخصوصا اگر در مقابل کرسی ذکر نشود ممکن است به معنی مجموع عالم هستی بوده باشد.

ب:منطقه نفوذ علم

-یعنی علم خداوند به جمیع آسمانها و زمین احاطه دارد و چیزی از قلمرو نفوذ علم او بیرون نیست زیرا همانطور که گفتیم کرسی گاهی کنایه از علم می باشد.در روایات متعددی نیز روی این معنی تکیه شده است از جمله حفص بن غیاث از امام صادق ع،نقل می کند که از آن حضرت پرسیدم:

منظور از" وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ چیست؟ فرمود:منظور علم او است (۱).

ج:موجودی وسیع تر از تمام آسمانها و زمین

-که از هر سو آنها را احاطه

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین،جلد اول صفحه ۲۵۹ شماره ۱۰۳۶.

کرده است و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود:کرسی خداوند همه آسمانها و زمین را در بر گرفته و آنها را احاطه کرده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع این تفسیر نقل شده آنجا که می فرماید:

"

الکرسی محیط بالسماوات و الارض و ما بینهما و ما تحت الثری " (۱).

"کرسی احاطه به زمین و آسمانها و آنچه ما بین آنها و آنچه در زیر اعماق زمین قرار گرفته است دارد".

حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود که کرسی به مراتب از آسمانها و زمین وسیع تر است بطوری که مجموعه آنها در برابر کرسی همچون حلقه ای است که در وسط بیابانی قرار داشته باشد از جمله از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

"

ما السماوات و الارض عند الکرسی الا کحلقه خاتم فی فلاه و ما الکرسی عند العرش الا کحلقه فی فلاه " (۲)(آسمانها و زمین در برابر کرسی همچون حلقه انگشتری است در وسط یک بیابان و کرسی در برابر عرش همچون حلقه ای است در وسط یک بیابان)البته معنی اول و دوم کاملا مفهوم و روشن است ولی معنی سوم چیزی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است از آن پرده بر دارد زیرا وجود چنان عالمی که آسمانها و زمین را در بر گرفته باشد و به مراتب وسیع تر از جهان ما باشد هنوز از طرق متداول علمی اثبات نشده است،در عین حال هیچگونه دلیلی بر نفی آن نیز در دست نیست،بلکه همه دانشمندان معترف اند که وسعت آسمان و زمین در نظر ما با پیشرفت وسائل و ابزار مطالعات نجومی روز به روز بیشتر می شود و هیچ کس نمی تواند ادعا کند که وسعت عالم هستی به همین اندازه است که علم امروز موفق به کشف آن شده است بلکه به احتمال قوی عوالم بی شمار دیگری وجود دارد که از قلمرو دید وسائل امروز ما بیرون است.

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین،جلد اول،صفحه ۲۶۰ حدیث شماره ۱۰۴۲.

۲- ۲) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۶۲.

ناگفته نماند که تفسیرهای سه گانه بالا هیچ منافاتی با هم ندارد و جمله" وَسِعَ کُرْسِيُّهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ "می تواند هم اشاره به نفوذ حکومت مطلقه و قدرت پروردگار در آسمانها و زمین باشد و هم نفوذ علمی او و هم جهانی وسیع تر از این جهان که آسمان و زمین را در بر گرفته است.و در هر صورت این جمله،جمله های ما قبل آیه را که در باره وسعت علم پروردگار بود تکمیل می کند.

نتیجه این که حکومت و قدرت پروردگار همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و کرسی علم و دانش او به همه این عوالم احاطه دارد و چیزی از قلمرو حکومت و نفوذ علمی او بیرون نیست.

در جمله وَ لاٰ یَؤُدُهُ حِفْظُهُمٰا -"یؤده"در اصل از ریشه"اود"بر وزن"قول"به معنی ثقل و سنگینی می باشد-یعنی حفظ آسمانها و زمین برای خداوند هیچگونه سنگینی و مشقتی ندارد.زیرا او همانند مخلوقات و بندگان خود نیست که قدرتشان محدود باشد و گاهی از نگهداری چیزی خسته و ناتوان شوند قدرت او نامحدود است و برای یک قدرت نامحدود اصولا سنگینی و سبکی،مشقت و آسانی مفهومی ندارد این مفاهیم همه در مورد قدرتهای محدود صدق می کند! از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که ضمیر"یؤده"به خداوند بر می گردد جمله های سابق آیه و جمله بعد نیز گواه بر این معنی است زیرا ضمایر آنها نیز همه بازگشت به خداوند می کند بنا بر این احتمال بازگشت ضمیر به کرسی به این معنی که"حفظ آسمانها و زمین برای کرسی سنگین و ثقیل نیست"بسیار ضعیف به نظر می رسد.

جمله" وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ "در حقیقت دلیلی برای جمله های سابق است، یعنی خداوندی که برتر و بالاتر از شبیه و شریک و هر گونه کمبود و عیب و نقصان است،و خداوندی که عظیم و بزرگ است و بی نهایت است هیچ کاری برای او مشکل نیست و هیچ گاه از اداره و تدبیر جهان هستی خسته و ناتوان و غافل و بیخبر

نمی گردد و علم او به همه چیز احاطه دارد.

۲-آیا آیه الکرسی همین یک آیه است؟

آیا آیه الکرسی فقط همین یک آیه است که در بالا گفته شد که از اَللّهُ لا إِلَهَ إِلاّ هُوَ شروع می شود،و به وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ ختم می گردد،یا اینکه دو آیه بعد نیز جزء آن است،بنا بر این اگر در جایی مثل نماز لیله الدفن دستور داده شده آیه الکرسی بخوانند، باید هر سه آیه خوانده شود.

قرائنی در دست است که نشان می دهد،همان یک آیه است.

۱-تمام روایاتی که در فضیلت آن وارد شده و از آن تعبیر به آیه الکرسی کرده همه نشان می دهد که یک آیه بیش نیست.

۲-تعبیر به کرسی فقط در همان آیه اول است و نام گذاری به آیه الکرسی نیز مربوط به همین آیه است.

۳-در بعضی از احادیث به همین معنی تصریح شده مانند حدیثی که در امالی شیخ از امیر مؤمنان علی ع نقل شده است که ضمن بیان فضیلت آیه الکرسی از اَللّهُ لا إِلَهَ إِلاّ هُوَ شروع فرمود تا وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ .

۴-در مستدرک سفینه البحار،از مجمع نقل می کند"

و آیه الکرسی معروفه و هی الی قوله وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ ""آیه الکرسی معروف است و آن تا وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ است" (۱).

۵-در حدیثی از امام علی بن الحسین ع می خوانیم که پیامبر اکرم ص فرمود:کسی که چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الکرسی و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر بقره را بخواند،هرگز ناخوشایندی در خودش و مالش نمی بیند و شیطان به او نزدیک نمی شود،و قرآن را فراموش نمی کند (۲).

۱- ۱) مستدرک سفینه البحار،جلد ۹ صفحه ۹۷.

۲- ۲) بحار الانوار،جلد ۸۹ صفحه ۲۶۵.

از این تعبیر نیز استفاده می شود که آیه الکرسی یک آیه است.

۶-در بعضی از روایات وارد شده که آیه الکرسی پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است (۱)شمارش کلمات آیه نیز نشان می دهد که تا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ پنجاه کلمه است.

آری در بعضی از روایات دستور داده شده است که تا" هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ " بخواند،بی آنکه عنوان آیه الکرسی،مطرح باشد.

به هر حال آنچه از قرائن بالا استفاده می شود این است که آیه الکرسی یک آیه بیشتر نیست.

۳-دلیل اهمیت آیه الکرسی

اهمیت فوق العاده آیه الکرسی از این نظر است که مجموعه ای از معارف اسلامی و صفات خداوند اعم از صفات ذات و فعل،مخصوصا مساله توحید در ابعاد مختلف را در بر گرفته،این اوصاف که به دوازده بخش بالغ می شود و هر کدام می تواند ناظر به یکی از مسائل تربیتی انسان باشد قابل دقت است و به گفته ابو الفتوح رازی هر یک از این صفات،یکی از مذاهب باطله را نفی می کند(و به این ترتیب،دوازده تفکر باطل و نادرست به وسیله آن اصلاح می شود) (۲).

***

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۶۱.

۲- ۲) تفسیر ابو الفتوح رازی،جلد ۲ صفحه ۳۲۷.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۶]

اشاره

لاٰ إِکْرٰاهَ فِی اَلدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ اَلرُّشْدُ مِنَ اَلْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّٰاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اِسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ اَلْوُثْقیٰ لاَ اِنْفِصٰامَ لَهٰا وَ اَللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۵۶)

ترجمه:

۲۵۶-در قبول دین،اکراهی نیست.(زیرا)راه درست از راه انحرافی،روشن شده است.بنا بر این، کسی که به طاغوت[بت و شیطان،و هر موجود طغیانگر]کافر شود و به خدا ایمان آورد،به دستگیره محکمی چنگ زده است،که گسستن برای آن نیست.و خداوند،شنوا و داناست.

شان نزول:

مفسر معروف اسلامی"طبرسی"در"مجمع البیان"در شان نزول آیه نقل می کند:مردی از اهل مدینه بنام"ابو حصین"دو پسر داشت برخی از بازرگانانی که به مدینه کالا-وارد می کردند هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آیین مسیح دعوت کردند،آنان هم سخت تحت تاثیر قرار گرفته و به این کیش وارد شدند و هنگام مراجعت نیز به اتفاق بازرگانان به شام رهسپار گردیدند.

"ابو حصین"از این جریان سخت ناراحت شد و به پیامبر ص اطلاع داد و از حضرت خواست که آنان را به مذهب خود برگرداند و سؤال کرد آیا می تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش باز گرداند؟ آیه فوق نازل گردید و این حقیقت را بیان داشت که:"در گرایش به مذهب اجبار و اکراهی نیست".

در تفسیر"المنار"نقل شده که ابو حصین خواست دو فرزند خود را با اجبار به اسلام باز گرداند،آنان به عنوان شکایت نزد پیغمبر آمدند "ابو حصین"به پیامبر عرض کرد من چگونه به خود اجازه دهم که فرزندانم وارد آتش گردند و من ناظر آن

باشم آیه مورد بحث به همین منظور نازل شد.

تفسیر:

دین اجباری نیست

آیه الکرسی در واقع مجموعه ای از توحید و صفات جمال و جلال خدا بود که اساس دین را تشکیل می دهد،و چون در تمام مراحل با دلیل عقل قابل استدلال است و نیازی به اجبار و اکراه نیست،در این آیه می فرماید:"در قبول دین هیچ اکراهی نیست(زیرا)راه درست از بیراهه آشکار شده است"(لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ).

"رشد"از نظر لغت عبارت است از راه یابی و رسیدن به واقع،در برابر"غی" که به معنی انحراف از حقیقت و دور شدن از واقع است.

از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس و شالوده اش بر ایمان و یقین استوار است خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی تواند داشته باشد و جمله" لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ "در واقع اشاره ای به همین است.

به علاوه همانگونه که از شان نزول آیه استفاده می شود،بعضی از ناآگاهان از پیامبر اسلام ص می خواستند که او همچون حکام جبار با زور و فشار اقدام به تغییر عقیده مردم(هر چند در ظاهر)کند،آیه فوق صریحا به آنها پاسخ داد که دین و آیین چیزی نیست که با اکراه و اجبار تبلیغ گردد،به خصوص اینکه در پرتو دلائل روشن و معجزات آشکار،راه حق از باطل آشکار شده و نیازی به این امور نیست.

این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که تصور می کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است.

جایی که اسلام اجازه نمی دهد پدری فرزند خویش را برای تغییر عقیده

تحت فشار قرار دهد،تکلیف دیگران روشن است، اگر چنین امری مجاز بود،لازم بود این اجازه،قبل از هر کس به پدر در باره فرزندش داده شود،در حالی که چنین حقی به او داده نشده است.

و از اینجا روشن می شود که این آیه تنها مربوط به اهل کتاب نیست آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند،و همچنین حکم آیه هرگز منسوخ نشده است آن چنان که بعضی دیگر گفته اند بلکه حکمی است جاودانی و هماهنگ با منطق عقل.

سپس به عنوان یک نتیجه گیری از جمله گذشته می افزاید:"پس کسی که به طاغوت(بت و شیطان و انسانهای طغیانگر)کافر شود و به خدا ایمان آورد،به دستگیره محکمی دست زده است که گسستن برای آن وجود ندارد"(فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی لاَ انْفِصامَ لَها).

"طاغوت"صیغه مبالغه از ماده"طغیان"به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است،و به هر چیزی که سبب تجاوز از حد گردد گفته می شود،از این رو شیاطین، بتها،حکام جبار و مستکبر و هر معبودی غیر از پروردگار و هر مسیری که به غیر حق منتهی می شود،همه طاغوت است(باید توجه داشت که این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع به کار می رود).

در این جمله قرآن می گوید:هر کس به"طاغوت"کافر شود و از آن روی گرداند و به خدا ایمان آورد به دستگیره محکمی دست زده است که هرگز گسسته نمی شود.

در این که منظور از"طاغوت"در آیه چیست؟مفسران سخنان بسیاری گفته اند بعضی آن را به معنی شیطان و بعضی به معنی کاهنان و بعضی به معنی ساحران تفسیر کرده اند،ولی چنین به نظر می رسد که منظور،همه آنها بلکه وسیع تر از آنها بوده باشد.یعنی همان مفهوم عامی که از کلمه طاغوت استفاده می شود که هر موجود طغیان گر و هر آیین و مسیر انحرافی و نادرست را در بر می گیرد.

آیه در حقیقت دلیلی است برای جمله های سابق که در دین و مذهب نیازی به اکراه نیست.زیرا دین دعوت به سوی خدا که منبع هر خیر و برکت و هر سعادتی است می کند،در حالی که دیگران دعوت به سوی ویرانگری و انحراف و فساد می نمایند،و به هر حال دست زدن به دامن ایمان به خدا همانند دست زدن به یک دستگیره محکم نجات است که هرگز امکان گسستن ندارد.

و در پایان می فرماید:"و خداوند شنوا و دانا است"(وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

اشاره به اینکه مساله کفر و ایمان چیزی نیست که با تظاهر انجام گیرد،زیرا خداوند سخنان همه را اعم از آنچه آشکارا می گویند یا در جلسات خصوصی و نهانی،همه را می شنود،و همچنین از مکنون دلها و ضمایر آگاه است،بنا بر این کفر یا ایمان هر کس برای او روشن می باشد.

این جمله در حقیقت تشویقی است برای مؤمنان واقعی،و تهدیدی است برای منافقان که از پوشش ظاهری اسلام سوء استفاده می کنند.

نکته:

مذهب نمی تواند تحمیلی باشد

اصولا اسلام و هر مذهب حق از دو جهت نمی تواند جنبه تحمیلی داشته باشد:

الف-بعد از آن همه دلائل روشن و استدلال منطقی و معجزات آشکار، نیازی به این موضوع نیست،آنها متوسل به زور و تحمیل می شوند که فاقد منطق باشند،نه اسلام با آن منطق روشن و استدلالهای نیرومند.

ب-اصولا- دین که از یک سلسله اعتقادات قلبی ریشه و مایه می گیرد ممکن نیست تحمیلی باشد زور و شمشیر و قدرت نظامی در اعمال و حرکات جسمانی ما می تواند اثر بگذارد نه در افکار و اعتقادات ما.

ص :۲۸۱

از آنچه گفته شد پاسخ تبلیغات مسموم دشمنان اسلام از جمله کلیسا روشن می شود زیرا جمله ای صریحتر از " لَا إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ "که در متن قرآن آمده است در این زمینه نمی توان پیدا کرد.

البته آنها برای تحریف به مجاهدات و جنگهای اسلامی متشبث می شوند در حالی که از بررسی جنگهای اسلامی به خوبی آشکار می شود که قسمتی از این جنگها جنبه دفاعی داشته،و قسمت دیگری که جنبه جهاد ابتدایی داشته است برای کشورگشایی و اجبار افراد به آیین اسلام نبوده بلکه برای واژگون کردن نظامات غلط و ظالمانه و اجازه یافتن مردم برای مطالعه آزاد در باره مذهب و شیوه های زندگی اجتماعی بوده است.

شاهد گویای این سخن این است که در تاریخ اسلام کرارا دیده می شود که مسلمانان هنگامی که شهرها را فتح می کردند،پیروان مذاهب دیگر را همانند مسلمانها آزادی می دادند.

و اگر مالیات مختصری به نام"جزیه"از آنان دریافت می شد به خاطر تامین امنیت و هزینه نیروهای حافظ امنیت بود زیرا که جان و مال و ناموس آنها در پناه اسلام محفوظ بود و حتی مراسم عبادی خویش را آزادانه انجام می دادند.

تمام کسانی که با تاریخ اسلام سرو کار دارند این حقیقت را می دانند و حتی مسیحیانی که در باره اسلام کتاب نوشته اند به این موضوع اعتراف کرده اند.مثلا در کتاب"تمدن اسلام و عرب"می خوانیم:"رفتار مسلمانان با جمعیتهای دیگر به قدری ملایم بود که رؤسای مذهبی آنان اجازه داشتند برای خود مجالس مذهبی تشکیل دهند".

و در پاره ای از تواریخ نقل شده:جمعی از مسیحیان که برای گزارشها و تحقیقاتی خدمت پیامبر ص رسیده بودند مراسم نیایش مذهبی خود را آزادانه در مسجد پیامبر ص در مدینه انجام دادند.

***

اصولا اسلام در سه مورد به قدرت نظامی توسل می جسته است:

۱-در مورد محو آثار شرک و بت پرستی،زیرا از نظر اسلام بت پرستی دین و آیین نیست بلکه انحراف،بیماری و خرافه است و هرگز نباید اجازه داد جمعی در یک مسیر صد در صد غلط و خرافی پیش روند و به سقوط کشانده شوند،لذا اسلام بت پرستان را از راه تبلیغ به سوی توحید دعوت کرد و آنجا که مقاومت کردند متوسل به زور شد بتخانه ها را در هم کوبید و از هر گونه تظاهری به نام بت و بت پرستی جلوگیری کرد تا این بیماری روحی و فکری به کلی ریشه کن گردد، و آیات قتال با مشرکین مانند آیه ۱۹۳ سوره بقره و قَاتِلُوهُمْ حَتّی لاَ تَکُونَ فِتْنَهٌ :"به کارزار با مشرکین ادامه دهید تا آنکه شرک از روی زمین برافتد."نظر به همین موضوع دارد و بنا بر این هیچگونه تباین و تضادی بین آیه مورد بحث و این آیات نیست تا سخن از نسخ پیش آید.

۲-در برابر کسانی که نقشه نابودی و حمله به مسلمانان را می کشند دستور "جهاد دفاعی"و توسل به قدرت نظامی داده شده است و شاید بیشتر جنگهای اسلامی در زمان پیامبر ص از همین قبیل باشد به عنوان نمونه جنگ احد-احزاب- حنین-موته-و تبوک را می توان نام برد.

۳-برای کسب آزادی در تبلیغ زیرا هر آیینی حق دارد به طور آزاد به صورت منطقی خود را معرفی کند و اگر کسانی مانع از این کار شوند می تواند با توسل به زور این حق را به دست آورد.

***

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۷]

اشاره

اَللّٰهُ وَلِيُّ اَلَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَى اَلنُّورِ وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيٰاؤُهُمُ اَلطّٰاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ اَلنُّورِ إِلَى اَلظُّلُمٰاتِ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۲۵۷)

ترجمه:

۲۵۷-خداوند،ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند،آنها را از ظلمتها،به سوی نور بیرون می برد.(اما)کسانی که کافر شدند،اولیای آنها طاغوتها هستند،که آنها را از نور،به سوی ظلمتها بیرون می برند،آنها اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند ماند.

تفسیر:

نور ایمان و ظلمات کفر

با اشاره ای که در مساله ایمان و کفر و روشن بودن حق از باطل و راه راست از مسیر انحرافی در آیه قبل آمده بود در اینجا وضع مؤمنان و کافران را از نظر راهنما و رهبر مشخص می کند،می فرماید:"خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند"(اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا).

و در پرتو این ولایت و رهبری "آنها را از ظلمتها به سوی نور خارج می سازد" (يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ).

لغت"ولی"چنان که بعدا به طور مشروح در ذیل آیه إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ... (۱)خواهد آمد در اصل به معنی "نزدیکی و عدم جدایی"است به همین جهت به سرپرست و مربی و راهبر"ولی"گفته می شود،به دوستان و رفقای صمیمی نیز این واژه اطلاق می گردد اما روشن است که در آیه مورد بحث به معنی اول است و لذا می فرماید:

۱- ۱) سوره مائده،آیه ۵۵.

"خداوند که ولی مؤمنان است آنها را از تاریکیها به نور هدایت می کند".

ممکن است گفته شود که هدایت مؤمنان از ظلمتها به نور تحصیل حاصل است ولی با توجه به سلسله مراتب هدایت و ایمان روشن می شود که چنین نیست زیرا مؤمنان در مسیر هدایت و قرب الی اللّه،شدیدا محتاج راهنماییهای الهی در هر مرحله هستند،و نیازمند هدایتهای او در هر قدم و در هر کار و برنامه اند،درست شبیه آنچه شبانه روز در نمازها می گوییم: اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ ،"خدایا پیوسته ما را به راه راست هدایت فرما".

سپس می افزاید:"اما کسانی که کافر شدند،اولیاء آنها طاغوت(بت و شیطان و افراد جبار و منحرف)هستند که آنها را از نور به سوی ظلمتها بیرون می برند"(وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ).

"به همین دلیل آنها اهل آتش اند و برای همیشه در آن خواهند بود"(أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ).

***

نکته ها:

۱-تشبیه"ایمان"و"کفر"به"نور"و"ظلمت"رساترین تشبیهی است که در این مورد به نظر می رسد نور منبع حیات و همه برکات و آثار حیاتی و سرچشمه رشد و نمو و تکامل و جنبش و تحرک است نور آرام بخش و مطمئن کننده و آگاه کننده و نشان دهنده است در حالی که ظلمت رمز سکوت و مرگ،خواب و نادانی، ظلالت و وحشت می باشد ایمان و کفر نیز چنین هستند.

۲-نکته دیگر این که:در این آیه و آیات مشابه آن در قرآن مجید ظلمت به صیغه"جمع"آورده شده(ظلمات)و نور به صیغه"مفرد"و این اشاره به آن است که در راه حق هیچگونه پراکندگی و دوگانگی وجود ندارد بلکه سراسر وحدت و

یگانگی است.

مسیر حق مانند خط مستقیمی است که میان دو نقطه کشیده شود که همیشه یکی است و تعدد در آن ممکن نیست.

ولی باطل و کفر مرکز انواع اختلافها و پراکندگیها است حتی اهل باطل در باطل خود هماهنگ نیستند و وحدت هدف ندارند درست مانند خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه کشیده می شود که تعداد آن در دو طرف"خط مستقیم" بی شمار و نامحدود است.

این احتمال را نیز بعضی داده اند که صفوف باطل نسبت به اهل حق زیادتر است.

۳-ممکن است گفته شود که کفار نوری ندارند که از آن خارج شوند،ولی با توجه به اینکه نور ایمان در فطرت همه وجود دارد این تعبیر کاملا صحیح به نظر می رسد.

۴-ناگفته پیدا است که خداوند نه به اجبار مؤمنان را از ظلمات(گناه و جهل و صفات رذیله و دوری از حق)به نور خارج می کند و نه کفار را به اجبار از فطرت توحیدی بیرون می برد بلکه اعمال آنها است که ایجاب چنین سرنوشتی را از سوی پروردگار می کند.

***

ص :۲۸۶

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۸]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اَللّٰهُ اَلْمُلْکَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّیَ اَلَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَإِنَّ اَللّٰهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ اَلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ اَلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ اَلَّذِی کَفَرَ وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِینَ (۲۵۸)

ترجمه:

۲۵۸-آیا ندیدی(و آگاهی نداری از)کسی[نمرود]که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟زیرا خداوند به او حکومت داده بود،(و بر اثر کمی ظرفیت،از باده غرور سرمست شده بود،)هنگامی که ابراهیم گفت:"خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند."او گفت:"من نیز زنده می کنم و می میرانم!"(و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند،فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد)ابراهیم گفت:"خداوند،خورشید را از افق مشرق می آورد،(اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی،)خورشید را از مغرب بیاور!"(در اینجا)آن مرد کافر،مبهوت و وامانده شد.و خداوند،قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

تفسیر:

محاجه ابراهیم با طاغوت زمان!

به دنبال آیه قبل که از هدایت مؤمنان در پرتو ولایت و راهنمایی پروردگار و گمراهی کافران بر اثر پیروی از طاغوت سخن می گفت خداوند چند نمونه ذکر می کند که یکی از آنان نمونه روشنی است که در آیه مورد بحث آمده است،و آن ماجرای گفتگو و محاجه ابراهیم قهرمان بت شکن با جبار زمان خود"نمرود" است،می فرماید:"آیا ندیدی(آگاهی نداری)از کسی که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد"(أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رَبِّهِ).

و در یک جمله اشاره به انگیزه اصلی این محاجه می کند و می گوید:"به خاطر این بود که خداوند به او حکومت داده بود"و بر اثر کمی ظرفیت از باده کبر و غرور،سرمست شده بود(أَنْ آتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ).

و چه بسیارند کسانی که در حال عادی،انسانهای معتدل،سر به راه،مؤمن و بیدارند اما هنگامی که به مال و مقام و نوایی برسند همه چیز را به دست فراموشی می سپارند،و مهم ترین مقدسات را زیر پا می نهند.

و در ادامه می افزاید:در آن هنگام که از ابراهیم ع پرسید خدای تو کیست که به سوی او دعوت می کنی؟"ابراهیم گفت:همان کسی است که زنده می کند و می میراند"(إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ).

در حقیقت بزرگترین شاهکار آفرینش یعنی قانون حیات و مرگ را به عنوان نشانه روشنی از علم و قدرت پروردگار مطرح ساخت.

ولی نمرود جبار راه تزویر و سفسطه را پیش گرفت و برای اغفال مردم و اطرافیان خود"گفت:من نیز زنده می کنم و می میرانم"و قانون حیات و مرگ در دست من است(قالَ أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ).

و برای اثبات این مدعای دروغین طبق روایت معروفی دست به حیله ای زد و دستور داد دو نفر زندانی را حاضر کردند و فرمان داد یکی را آزاد کنند و دیگری را به قتل برسانند سپس رو به ابراهیم و حاضران کرد و گفت:"دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است؟".

ولی ابراهیم ع برای خنثی کردن این توطئه،دست به استدلال دیگری زد که دشمن نتواند در برابر ساده لوحان در مورد آن مغالطه کند،"ابراهیم گفت:

خداوند،خورشید را از(افق مشرق)می آورد(اگر تو راست می گویی که حاکم بر جهان هستی می باشی)خورشید را از طرف مغرب بیاور"(قالَ إِبْراهِیمُ فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ).

اینجا بود که"آن مرد کافر،مبهوت و وامانده شد"(فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ).

آری"خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند"(وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ).

و به این ترتیب آن مرد مست و مغرور سلطنت و مقام،خاموش و مبهوت و ناتوان گشت و نتوانست در برابر منطق زنده ابراهیم ع سخنی بگوید،و این بهترین راه برای خاموش کردن این گونه افراد لجوج است.

با اینکه مسلم است که مساله حیات و مرگ از جهاتی مهم تر از مساله طلوع و غروب آفتاب است و سند گویاتری بر علم و قدرت پروردگار محسوب می شود و به همین دلیل ابراهیم نخست به آن استدلال کرد،و اگر افراد با فکر و روشن ضمیری در آن مجلس بودند طبعا با این دلیل قانع شدند زیرا هر کس می داند مساله آزاد کردن و کشتن یک زندانی،هیچگونه ربطی به مساله حیات و مرگ طبیعی واقعی ندارد،ولی برای آن دسته که درک کافی نداشتند و ممکن بود تحت تاثیر سفسطه آن جبار حیله گر قرار گیرند،دست به استدلال دوم زد و مساله طلوع و غروب خورشید را مطرح ساخت تا حق بر هر دو دسته روشن گردد (1).

و چه خوب کرد ابراهیم ع که اول مساله حیات و مرگ را پیش کشید تا آن جبار مدعی شرکت با پروردگار در تدبیر عالم گردد،سپس مساله طلوع و غروب آفتاب را عنوان کرد که او در آن،به کلی وامانده شد.

ضمنا از جمله" وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ "معلوم می شود که گر چه هدایت و ضلالت بدست خدا است اما مقدمات آن از سوی بندگان فراهم می گردد، ظلم و ستم و گناه همچون ابرهای تیره و تاری،بر آیینه قلب سایه می افکند و اجازه درک حقایق به او نمی دهد.

***

۱- ۱) اینکه استدلال دوم با"فاء"شروع شده گویا اشاره به این است که استدلال دوم به معنی صرف نظر کردن از استدلال اول نیست،بلکه چیزی افزون بر آن است.

نکته ها:

۱-چه کسی با ابراهیم در این جلسه روبرو بود،و با او محاجه کرد؟ در قرآن تصریح به نام او نشده ولی همین اندازه می فرماید: أَنْ آتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ یعنی به خاطر غروری که از حکومت خودکامه پیدا کرده بود با ابراهیم به محاجه برخاست،ولی در روایتی که از علی ع در تفسیر"در المنثور"نقل شده و همچنین در تواریخ آمده است نام او"نمرود بن کنعان"بود.

۲-گر چه در آیه فوق زمان این بحث و گفتگو مشخص نشده اما از قرائن بر می آید که این موضوع بعد از بت شکنی ابراهیم و نجات او از آتش بوده است زیرا مسلم است که قبل از به آتش افکندن ابراهیم مجالی برای این گفتگوها نبوده و اصولا بت پرستان حق چنین مباحثه ای را به او نمی داند و آنها ابراهیم را یک مجرم و گنهکار می شناختند که می باید هر چه زودتر به کیفر اعمال خود و قیام بر ضد خدایان مقدس برسد،آنها در این موقع تنها از علت اقدام به بت شکنی پرسش کردند و سپس با نهایت عصبانیت و خشونت دستور آتش سوزی او را صادر نمودند اما هنگامی که او از آتش به طرز شگفت انگیزی نجات یافت توانست به اصطلاح به حضور نمرود برسد و با او به بحث و گفتگو نشیند.

۳-از آیه به خوبی بر می آید که نمرود هرگز از این بحث و گفتگو در جستجوی حقیقت نبود،بلکه می خواست گفتار باطل خود را به کرسی بنشاند و شاید به کار بردن کلمه"حاج"نیز به همین منظور باشد زیرا این کلمه غالبا در همین موارد به کار می رود.

۴-از آیه به خوبی بر می آید که جبار آن زمان مدعی الوهیت بود،نه تنها به این معنی که او را پرستش کنند بلکه علاوه بر این خود را آفریدگار عالم هستی نیز معرفی می کرد یعنی هم خود را معبود می دانست،و هم خالق.

و جای تعجب هم نیست هنگامی که مردم در برابر سنگ و چوب به سجده

بیفتند و علاوه بر پرستش،آنها را در امور جهان مؤثر و سهیم بدانند این فرصت برای یک"جبار اغفال گر"پیش می آید که از ساده لوحی مردم استفاده کند و آنها را به سوی خود دعوت نماید و خود را همچون بتی جلوه دهد که هم او را بپرستند و هم به خالقیت او گردن نهند.

۵-تاریخچه بت پرستی:برای بت پرستی به زحمت می توان تاریخچه ای نشان داد و آغاز آن را تعیین نمود بلکه از قدیمترین ایامی که امروز از آن آگاهی داریم این موضوع در میان افراد بشر که دارای افکاری منحط و در سطح پایین بوده اند وجود داشته است.

در حقیقت بت پرستی یک نوع تحریف در عقیده خدا پرستی است همان عقیده ای که جزء فطرت و سرشت انسان است و از آنجا که این سرشت همیشه در انسان بوده تحریف آن در میان افراد منحط نیز همیشه وجود داشته است.و لذا می توان گفت تاریخ بت پرستی با تاریخ پیدایش انسان تقریبا همراه بوده است.

توضیح اینکه:انسان به مقتضای سرشت و خلقت خویش متوجه نیروی ما فوق طبیعت بوده است این سرشت با استدلالهای روشنی از نظام هستی که نشان دهنده وجود یک مبدأ عالم و قادر بوده است تایید می شده و انسان از این دو طریق (سرشت و عقل)همیشه کم و بیش با آن مبدأ هستی آشنایی داشته است ولی همانطور که اگر احساس گرسنگی که در وجود کودک است به موقع،رهبری نشود و غذای سالم در اختیار او قرار نگیرد کودک دست خود را به چیزهایی مانند خاک دراز می کند و کم کم به آن خو می گیرد و سلامت خود را از دست می دهد،انسان نیز اگر در مسیر فطرت و عقل از نظر خداجویی رهبری نشود رو به خدایان ساختگی و انواع بتها کرده و در برابر آنها سر تعظیم فرود می آورد و صفات خدایی را برای آنها قائل می شود.

از یک سو احتیاج به تذکر ندارد که افراد کوته بین و سفیه سعی دارند همه

چیز را در قالب حسی ببینند و اساسا فکر آنها از منطقه محسوسات گام بیرون نگذاشته،به همین دلیل پرستش خدای نادیده برای آنها مشکل و سنگین است و میل دارند خدای خود را در یک قالب حسی بریزند،این جهل و بی خبری هنگامی که با"سرشت خدا پرستی"آمیخته شد به شکل بت پرستی و خدای حسی خودنمایی می کند.

از سوی دیگر گفته می شود اقوام پیشین روی احترام خاصی که برای پیامبران و بزرگان مذهب قائل بودند بعد از وفات آنها مجسمه های یاد بود آنها را می ساختند و روح قهرمان سازی که در افراد ضعیف و کم فکر است آنها را وادار می کرد که برای آن بزرگان و سپس برای مجسمه های آنها مقامات و نفوذ فوق العاده ای قائل شوند و آنها را به سرحد الوهیت برسانند و این خود سرچشمه،دیگری برای بت پرستی بود.

یکی دیگر از سرچشمه های بت پرستی این بود که یک سلسله از موجودات که منشا برکات و فوائدی در زندگی انسان بودند مانند ماه و خورشید و آتش و آب توجه او را به خود جلب می کردند آنها به عنوان قدردانی در برابر این منابع سر تعظیم فرود می آورند بدون اینکه افق فکر خود را وسیع تر سازند و سبب نخستین و آفریدگار جهان را در ما ورای آنها ببینند این احترامات عظیم با گذشت زمان شکل بت پرستی به خود گرفت.

البته ریشه همه اشکال بت پرستی یک چیز است و آن انحطاط فکری و جهل و نادانی بشر و عدم رهبری صحیح او در مسائل خداجویی و خداشناسی است که با تعلیم و تربیت و راهنمایی انبیاء به خوبی قابل پیشگیری می باشد.

***

ص :۲۹۲

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۹]

اشاره

أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلیٰ قَرْیَهٍ وَ هِیَ خٰاوِیَهٌ عَلیٰ عُرُوشِهٰا قٰالَ أَنّٰی یُحْیِی هٰذِهِ اَللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهٰا فَأَمٰاتَهُ اَللّٰهُ مِائَهَ عٰامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قٰالَ كَمْ لَبِثْتَ قٰالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قٰالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عٰامٍ فَانْظُرْ إِلیٰ طَعٰامِكَ وَ شَرٰابِكَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَ اُنْظُرْ إِلیٰ حِمٰارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آیَهً لِلنّٰاسِ وَ اُنْظُرْ إِلَی اَلْعِظٰامِ كَیْفَ نُنْشِزُهٰا ثُمَّ نَكْسُوهٰا لَحْماً فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ قٰالَ أَعْلَمُ أَنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۲۵۹)

ترجمه:

۲۵۹-یا همانند کسی که از کنار یک آبادی(ویران شده)عبور کرد،در حالی که دیوارهای آن،به روی سقفها فرو ریخته بود،(و اجساد و استخوانهای اهل آن،در هر سو پراکنده بود،او با خود)گفت:"چگونه خدا اینها را پس از مرگ،زنده می کند؟!"(در این هنگام،)خدا او را یکصد سال میراند،سپس زنده کرد،و به او گفت:"چه قدر درنگ کردی؟"گفت:"یک روز، یا بخشی از یک روز."فرمود:"نه،بلکه یکصد سال درنگ کردی!نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود(که همراه داشتی،با گذشت سالها)هیچگونه تغییر نیافته است!(خدایی که یک چنین مواد فاسدشدنی را در طول این مدت،حفظ کرده،بر همه چیز قادر است!)ولی به الاغ خود نگاه کن(که چگونه از هم متلاشی شده!این زنده شدن تو پس از مرگ،هم برای اطمینان خاطر توست،و هم)برای اینکه تو را نشانه ای برای مردم(در مورد معاد)قرار دهیم.(اکنون)به استخوانها(ی مرکب سواری خود)نگاه کن که چگونه آنها را برداشته،به هم پیوند می دهیم،و گوشت بر آن می پوشانیم!"هنگامی که(این حقایق)بر او آشکار شد، گفت:"می دانم خدا بر هر کاری توانا است."

تفسیر:

داستان شگفت انگیز "عزیر"

این آیه که به صورت عطف بر آیه گذشته ذکر شده است،سرگذشت دیگری از یکی از انبیاء پیشین را بیان می کند،که مشتمل بر شواهد زنده ای بر مسائل معاد است و عطف این دو آیه به یکدیگر ممکن است از این نظر باشد که در آیه قبل سخن پیرامون توحید و شناسایی خدا بود و در این آیه و آیه بعد از آن(آیه ۲۶۰) سخن در باره معاد و زندگی بعد از مرگ است.

این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده است که در ذیل آیه الکرسی سخن از هدایت الهی می گوید سپس در آیاتی که بعد از آن آمده به یکی از طرق هدایت که بیان دلائل عقلی است اشاره می کند(داستان ابراهیم ع و نمرود) و در آیه مورد بحث و آیه آینده،از دلائل حسی استفاده شده است که مساله را در جنبه های شهودی مطرح می کند (۱).

به هر حال مناسب است قبلا اجمالی از داستان این آیه را که در تواریخ اسلامی آمده از نظر بگذرانیم سپس به تفسیر آیه بپردازیم.

آیه اشاره به سرگذشت کسی می کند که در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت از کنار یک آبادی گذشت در حالی که به شکل وحشتناکی در هم ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوانهای پوسیده ساکنان آن به چشم می خورد هنگامی که این منظره وحشت زا را دید گفت چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟ البته این سخن از روی انکار و تردید نبود بلکه از روی تعجب بود زیرا قرائن موجود در آیه نشان می دهد که او یکی از پیامبران ع بوده که در ذیل آیه

۱- ۱) تفسیر المیزان،ذیل آیه مورد بحث.

می خوانیم خداوند با او سخن گفته است و روایات نیز این حقیقت را تایید می کند چنان که بعدا اشاره خواهیم کرد.

در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یکصد سال بعد او را زنده کرد و از او سؤال نمود چقدر در این بیابان بوده ای؟او که خیال می کرد مقدار کمی بیشتر در آنجا درنگ نکرده فورا در جواب عرض کرد:یک روز یا کمتر! به او خطاب شد که یکصد سال در اینجا بوده ای اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظری بیفکن و ببین چگونه در طول این مدت به فرمان خداوند هیچگونه تغییری در آن پیدا نشده است ولی برای اینکه بدانی یکصد سال از مرگ تو گذشته است نگاهی به مرکب سواری خود کن و ببین از هم متلاشی و پراکنده شده و مشمول قوانین عادی طبیعت گشته و مرگ آن را از هم متفرق ساخته است سپس نگاه کن و ببین چگونه اجزای پراکنده آن را جمع آوری کرده و زنده می کنیم او هنگامی که این منظره را دید گفت می دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است یعنی هم اکنون آرامش خاطر یافتم و مساله رستاخیز مردگان در نظر من شکل حسی به خود گرفت.

در باره اینکه او کدامیک از پیامبران بوده احتمالات گوناگونی داده شده است بعضی او را"ارمیا"و بعضی "خضر"دانسته اند ولی مشهور و معروف این است که "عزیر"بوده است و در حدیثی از امام صادق ع نیز این موضوع تایید شده است (۱).

همچنین در باره اینکه این آبادی کجا بوده است بعضی آن را بیت المقدس دانسته اند که بر اثر حملات"بخت نصر"ویران و در هم کوبیده شد اما این احتمال بعید به نظر می رسد...

اکنون به تفسیر آیه بر می گردیم.

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۷۰.

نخست می فرماید:"یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور می کرد در حالی که دیوارهای آن به روی سقفها فرو ریخته بود،(و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده بود،او از روی تعجب با خود)گفت:چگونه خدا اینها را بعد از مرگ زنده می کند"(أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلیٰ قَرْیَهٍ وَ هِیَ خٰاوِیَهٌ عَلیٰ عُرُوشِهٰا قٰالَ أَنّٰی یُحْیِی هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهٰا).

"عروش"جمع"عرش"در اینجا به معنی سقف است،و"خاویه"در اصل به معنی خالی است و در اینجا کنایه از ویران شدن است زیرا خانه های آباد معمولا مسکونی است و خانه هایی که خالی می شود یا به خاطر ویرانی است و یا بر اثر خالی بودن تدریجا ویران خواهد شد بنا بر این جمله" وَ هِیَ خٰاوِیَهٌ عَلیٰ عُرُوشِهٰا " چنین معنی می دهد که خانه های آنان ویران شده بود،به این صورت که نخست سقف آنها فرود آمده و سپس دیوارها به روی آنها افتاده بود،این نوع ویرانی،ویرانی کامل و تمام عیار است،زیرا به هنگام ویرانی معمولا نخست سقف آن ویران می گردد و بعد دیوارها مدتی سر پا می ایستد،سپس روی ویرانه های سقف فرو می غلتد.

بعضی تصریح کرده اند که مفهوم"عرش"با"سقف"متفاوت است،سقف تنها به قسمت بالای عمارت گفته می شود ولی عرش عبارت از سقفی است که همراه با پایه ها باشد.

از قرائن چنین استفاده می شود که در این ماجرا کسی همراه آن پیامبر نبود،و هنگامی که چشمش به استخوانهای متلاشی شده اهل قریه افتاد،به آنها اشاره کرد و این سؤال را از خویشتن نمود که چگونه خداوند اینها را بعد از مرگشان زنده می کند؟ در ادامه آیه می فرماید:"خداوند او را یکصد سال میراند،سپس او را زنده کرد و به او گفت:چقدر درنگ کردی؟گفت:یک روز یا قسمتی از یک روز فرمود:

ص :۲۹۶

(نه)بلکه یکصد سال درنگ کردی "(فَأَمٰاتَهُ اللّهُ مِائَهَ عٰامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قٰالَ کَمْ لَبِثْتَ قٰالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قٰالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عٰامٍ).

اکثر مفسران از این جمله چنین فهمیده اند که خداوند جان آن پیامبر ص را گرفت و بعد از یکصد سال،از نو زنده کرد،و جمله "اماته"که از ماده موت به معنی مرگ است،همین مفهوم را می بخشد.

ولی بعضی از مفسران به اصطلاح روشنفکر مانند نویسنده "المنار"و همچنین مراغی،اصرار دارند که آن را اشاره به یک نوع خواب و فقدان حس و حرکت بدانند،که دانشمندان امروز آن را"سبات"می نامند و آن این است که موجودی زنده برای مدتی طولانی در یک نوع خواب عمیق فرو رود،اما شعله های حیات در او خاموش نشود. سپس اضافه می کند:"آنچه تا کنون در مورد این خوابهای طولانی اتفاق افتاده بیش از چند سال نبوده،بنا بر این رسیدن به یکصد سال غیر عادی است،ولی مسلم است هنگامی که این موضوع تا چند سال امکان داشته باشد تا یکصد سال نیز ممکن خواهد بود و آنچه در قبول امور خارق عادت لازم است این است که کار ممکن باشد نه محال عقلی" (۱).

ولی ظاهرا هیچگونه دلیلی در آیه بر این گفتار نیست،بلکه ظاهر آیه این است که پیامبر مزبور از دنیا رفت و پس از یکصد سال زندگی را از سر گرفت البته چنین مرگ و حیاتی یک موضوع کاملا خارق العاده است ولی در هر حال محال نیست و از طرفی حوادث خارق العاده در قرآن نیز منحصر به این مورد نیست که بخواهیم آن را توجیه و یا تاویل کنیم.

آری اگر منظور از ذکر خوابهای طولانی چند ساله یا مثلا آنچه در باره بسیاری از حیوانات به عنوان"زمستان خوابی"دیده می شود که سراسر زمستان را

۱- ۱) تفسیر المنار و مراغی(ذیل آیه مورد بحث).

می خوابند و به هنگام گرم شدن هوا بیدار می شوند و یا مثلا مساله انجماد طبیعی بعضی از حیوانات و یا انجماد مصنوعی بعضی از جانداران دیگر بدست بشر برای یک مدت طولانی بدون اینکه بمیرند،این باشد که مساله مرگ و زندگی پس از یکصد سال امر ممکنی شمرده شود سخن خوبی به نظر می رسد و معنی این سخن چنین خواهد بود که:"خدایی که می تواند جانداران را صدها سال در یک خواب طولانی یا حالت انجماد فرو برد و سپس بیدار کند و به حال اول باز گرداند قادر است که مردگان را پس از مرگ زنده کند".

اصولا- با قبول اصل معاد و زنده شدن مردگان در رستاخیز و همچنین با قبول خوارق عادات و معجزات پیامبران،این اصرار دلیلی ندارد که همه آیات قرآن را به یک سلسله مسائل عادی و طبیعی تفسیر کنیم و مرتکب همه گونه خلاف ظاهر در آیات بشویم زیرا این کار نه صحیح است و نه لزومی دارد! و به گفته بعضی از مفسران گویا ما فراموش کرده ایم که در آغاز موجود بی جانی بودیم سپس خداوند ما را زنده کرد، چه مانعی دارد نظیر آن مرگ و حیات تکرار گردد.

جمله" لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ "،نشان می دهد که آن پیامبر،موقع مرگ و زنده شدنش در دو ساعت مختلف از روز بوده،مثلا مرگ او پیش از ظهر بوده و زنده شدنش بعد از ظهر و لذا به شک افتاد که آیا یک شبانه روز بر او گذشته یا تنها چند ساعتی از یک روز به همین دلیل با تردید گفت یک روز یا قسمتی از یک روز،ولی بزودی به او خطاب شد که نه بلکه یکصد سال در اینجا مانده ای.

سپس برای اینکه آن پیامبر،اطمینان بیشتری به این مساله پیدا کند،به او دستور داده شد که به غذا و نوشیدنی که همراه داشته و همچنین مرکب سواری اش نگاهی بیفکند که اولی کاملا- سالم مانده بود و دومی به کلی متلاشی شده بود،تا هم گذشت زمان را مشاهده کند،و هم قدرت خدا را بر نگهداری هر چه اراده داشته باشد،می فرماید:به او گفته شد"پس حالا نگاه کن به غذا و نوشیدنیت(که همراه

داشتی ببین که با گذشت سالها)هیچگونه تغییری نیافته"(فَانْظُرْ إِلیٰ طَعٰامِکَ وَ شَرٰابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ). (۱)

" لَمْ یَتَسَنَّهْ "از ماده"سنه"به معنی سال است،یعنی سال بر آن نگذشته است ولی در اینجا کنایه از عدم تغییر و فاسد نشدن است،یعنی به آنها نگاه کن که با گذشت آن همه سال،گویی سال و زمانی بر آن نگذشته و تغییری در آن حاصل نشده اشاره به اینکه خدایی که می تواند غذا و نوشیدنی تو را که قاعدتا باید زود فاسد گردد،به حال او نگه دارد،زنده کردن مردگان برای او مشکل نیست.زیرا ادامه حیات چنین غذای فاسدشدنی که عمر آن معمولا بسیار کوتاه است،در این مدت طولانی ساده تر از زنده کردن مردگان نیست (۲).

در اینکه این غذا و نوشیدنی چه بوده در آیه منعکس نیست،بعضی غذای او را انجیر و نوشیدنی او را یک نوع آب میوه ذکر کرده اند و می دانیم که هر دو بسیار زود فاسد می شوند،و بقای آنها در مدت طولانی موضوع مهمی است،بعضی هم آن را انگور و شیر ذکر کرده اند.

سپس می افزاید:"ولی نگاه به الاغ خود کن(که چگونه از هم متلاشی شده برای اینکه اطمینان به زندگی پس از مرگ پیدا کنی)و تو را نشانه ای برای مردم قرار دهیم"آن را زنده می سازیم(وَ انْظُرْ إِلیٰ حِمٰارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنّٰاسِ).

البته قرآن بیش از این چیزی در باره مرکب آن پیامبر نگفته،اما از جمله های بعد استفاده می شود که مرکب او با گذشت زمان به کلی متلاشی شده بود و تنها استخوانهای پوسیده ای از آن باقی مانده بود،زیرا در غیر این صورت هیچگونه

۱- ۱) در اینکه" لَمْ یَتَسَنَّهْ "از ماده"سنه"گرفته شده بسیاری از مفسران مانند طبرسی،فخر رازی، قرطبی،بر سوی در روح البیان و ابو الفتوح رازی متفق القول اند،راغب در مفردات در ماده"سنه"به این معنی اشاره کرده است هر چند در ماده سن طور دیگری آن را تفسیر نموده است.

۲ - ۲) باید توجه داشت که جمله" لَمْ یَتَسَنَّهْ "اگر از ماده"سنه"باشد،هاء در آن اصلی است،و اگر از ماده"سن"یا"سنو"باشد،هاء سکت است و به هر حال فعل به صورت مفرد ذکر شده،در حالی که ضمیر مستتر در آن به طعام و شراب بر می گردد و باید تثنیه باشد اما چون منظور در اینجا جنس خوراکی و نوشیدنی است همه یک چیز حساب شده و به صورت مفرد آمده است.

نشانه ای برای گذشت یکصد سال وجود نداشت و این خود عجیب است که حیوانی که امکان عمر نسبتا طولانی دارد این چنین از هم متلاشی شود،اما میوه و آب میوه یا شیر که به سرعت باید فاسد شود کمترین تغییری در طعم و بوی آن حاصل نگردد و این نهایت قدرت نمایی خدا در امر حیات و مرگ است.

به هر حال در تکمیل همین مساله می افزاید:"به استخوانها نگاه کن(که از مرکب سواریت باقی مانده)و ببین چگونه آنها را بر می داریم و به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم"(وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظٰامِ كَيْفَ نُنْشِزُهٰا ثُمَّ نَكْسُوهٰا لَحْماً).

"ننشزها"از ماده"نشوز"به معنی مرتفع و بلند شدن است،و در اینجا به معنی برداشتن از روی زمین و پیوستن آنها به یکدیگر است،یعنی نگاه کن که چگونه آنها را به هم پیوند می دهیم و گوشت به آنها می پوشانیم و زنده می کنیم.

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند،منظور استخوانهای خود آن پیامبر است بسیار عجیب و بعید به نظر می رسد،زیرا این گفتگوها بعد از زنده شدن او می باشد،همچنین احتمال اراده استخوانهای پوسیده اهل آن آبادی (۱)زیرا قبل از این جمله،سخن از حمار و مرکب سواری بوده نه مردم قریه.

و در پایان آیه می فرماید:"هنگامی که با مشاهده این نشانه های واضح(همه چیز)برای او روشن شد گفت:می دانم که خدا بر هر کاری قادر است"(فَلَمّٰا تَبَيَّنَ لَهُ قٰالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

یعنی علم و آگاهی من کامل شد و به مرحله شهود رسید،و قابل توجه اینکه نگفت الان دانستم(مانند گفتار زلیخا در مورد یوسف اَلْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ :"الان حق آشکار گشت" (۲)بلکه گفت:می دانم،یعنی اعتراف به علم و آگاهی خود می کنم.

***

۱- ۱) کشاف،جلد ۱ صفحه ۳۰۷.

۲- ۲) سوره یوسف،آیه ۵۱.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۰]

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ اَلْمَوْتىٰ قٰالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قٰالَ بَلىٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قٰالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ اَلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اِجْعَلْ عَلىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ اُدْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَ اِعْلَمْ أَنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۶۰)

ترجمه:

۲۶۰-و(به خاطر بیاور)هنگامی را که ابراهیم گفت:"خدایا!به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟"فرمود:"مگر ایمان نیاورده ای؟!"عرض کرد:"آری،ولی می خواهم قلبم آرامش یابد."فرمود:"در این صورت،چهار نوع از مرغان را انتخاب کن!و آنها را(پس از ذبح کردن،)قطعه قطعه کن(و در هم بیامیز)!سپس بر هر کوهی،قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را بخوان،به سرعت به سوی تو می آیند!و بدان خداوند قادر و حکیم است،(هم از ذرات بدن مردگان آگاه است،و هم توانایی بر جمع آنها دارد)".

تفسیر:

صحنه دیگری از معاد در این دنیا

به دنبال داستان عزیر در مورد مساله معاد داستان دیگری از ابراهیم ع در اینجا مطرح شده است،تا آن بحث کاملتر گردد.

بیشتر مفسران و نویسندگان تاریخ،در ذیل این آیه داستان زیر را نقل کرده اند:

روزی ابراهیم ع از کنار دریایی می گذشت مرداری را دید که در کنار دریا افتاده،در حالی که مقداری از آن داخل آب و مقداری دیگر در خشکی قرار داشت و پرندگان و حیوانات دریا و خشکی از دو سو آن را طعمه خود قرار داده اند حتی گاهی بر سر آن با یکدیگر نزاع می کنند دیدن این منظره ابراهیم را به فکر مساله ای انداخت که همه می خواهند چگونگی آن را بطور تفصیل بدانند و آن کیفیت زنده

ص: ۳۰۱

شـدن مردگـان پس از مرگ اسـت او فکر می کرد کـه اگر نظیر این حـادثه برای جسـد انسـانی رخ دهـد و بـدن او جزء بـدن جانـداران دیگر شـود مسـاله رسـتاخیز کـه بایـد بـا همین بـدن جسـمانی صـورت گیرد چگـونه خواهـد شـد؟! ابراهیم ع گفت پروردگـارا!بـه مـن نشـان بـده چگـونه مردگـان را زنـده می کنی؟ خداونـد فرمـود مگر ایمـان به این مطلب نـداری؟ او پاسـخ داد:ایمان دارم لکن می خواهم آرامش قلبی پیدا کنم.

خداونـد به او دسـتور داد که چهار پرنـده را بگیرد و آنها را ذبـح نمایـد و گوشـتهای آنها را در هم بیامیزد،سـپس آنها را چند قسـمت کند و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذارد بعد آنها را بخواند تا صحنه رستاخیز را مشاهده کند او چنین کرد و با نهایت تعجب دیـد اجزای مرغـان از نقـاط مختلـف جمـع شـده نزد او آمدنـد و حیـات و زنـدگی را از سـر گرفتنـد! در برابر این نقل معروف،یکی از مفسـران بنام"ابو مسلم"نظر دیگری ابراز داشته که مفسر مشهور فخر رازی آن را در کتاب خود آورده است و از آنجـا که نظریه ابو مسـلم بـا اینکه بر خلاـف نظریه سایر مفسـران است مورد تاییـد یکی از مفسـران معاصـر(نویسـنده تفسـیر المنار)قرار گرفته به نقل آن می پردازیم.

نـامبرده می گویـد:آیـه هیچگـونه دلاـلتی بر ایـن موضـوع نـدارد که ابراهیم ع مرغـانی را کشت و سـپس به فرمـان خـدا زنـده شدنـد،بلکه آیه بیـان یک مثال برای روشن شـدن مساله رسـتاخیز است،یعنی:"ای ابراهیم!چهار پرنـده را بگیر و با خود مانوس ساز،بطوری که هر وقت آنها را بخوانی به سوی تو آینـد،اگر چه هر کدام را بر سـر کوهی بگذاری،این کار چه اندازه برای تو آسان است مساله زنـده کردن مردگان و جمع کردن اجزاء پراکنـده آنها از نقاط مختلف جهان برای خداوند به همین سادگی است"! بنا بر این منظور از فرمانی که خداوند به ابراهیم در باره پرندگان چهارگانه داد

این نبوده است که راستی دست به چنین کاری بزنند،بلکه صرفا به منظور بیان یک مثال و تشبیه است،درست مثل این که کسی می خواهد به دیگری بگوید من فلان کار را با سهولت و سرعت انجام می دهم می گوید:تو یک جرعه آب بنوش من این کار را می کنم،یعنی به همین سادگی است نه اینکه واقعا او موظف است جرعه آبی بنوشد! پیروان نظریه دوم به کلمه" فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ "استدلال کرده اند و گفته اند:این جمله هنگامی که با کلمه"الی"متعدی شود به معنی"تمایل دادن و مانوس ساختن"است،بنا بر این مفهوم جمله این می شود که"مرغان مزبور را با خود مانوس کن"بعلاوه ضمیرهای"صرهن"و"منهن"و"ادعهن"همه به مرغان باز می گردد، این در صورتی صحیح است که ما تفسیر دوم را بپذیریم،زیرا طبق تفسیر اول بعضی از این ضمیرها به خود مرغان بر می گردد و بعضی به اجزای آنها و این مناسب به نظر نمی رسد.

البته"پاسخ"این استدلالات را ضمن تفسیر آیه خواهیم گفت،اما آنچه اشاره به آن در اینجا لازم است این است که آیه به روشنی این حقیقت را می فهماند که ابراهیم ع تقاضای مشاهده حسی صحنه رستاخیز را کرده بود تا مایه آرامش قلب او گردد،بدیهی است ذکر یک مثال و تشبیه نه صحنه ای را مجسم می سازد و نه مایه آرامش خاطر است،در حقیقت ابراهیم از طریق عقل و منطق به رستاخیز ایمان داشت ولی می خواست از طریق احساس و شهود نیز آن را دریابد.

اکنون به تفسیر آیه باز می گردیم،تا این حقیقت روشن تر شود نخست می فرماید:"به خاطر بیاور،هنگامی را که ابراهیم ع گفت:خدایا به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟"(وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى).

از جمله" أَرِنِي كَيْفَ... "(به من نشان ده چگونه...)به خوبی استفاده می شود

که او می خواست با رؤیت و شهود،ایمان خود را قوی تر کند آن هم در باره چگونگی رستاخیز نه در باره اصل آن و لذا در آیات گذشته خواندیم که او با صراحت به نمرود گفت:"پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند".

به همین دلیل در ادامه این سخن،هنگامی که خداوند"فرمود:آیا ایمان نیاورده ای؟"(قٰالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ).

او در جواب عرض کرد:"آری ایمان آوردم ولی می خواهم قلبم آرامش یابد" (قٰالَ بَلیٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي).

گویی خدا می خواست این تقاضای ابراهیم در نظر مردم به عنوان تزلزل ایمان محسوب نشود،لذا از او سؤال شد مگر ایمان نیاورده ای؟ تا او در این زمینه توضیح دهد و سوء تفاهمی برای کسی به وجود نیاید.

ضمنا از این جمله استفاده می شود که استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است یقین بیاورد،اما آرامش خاطر نیاورد،زیرا استدلال عقل انسان را راضی می کند،و چه بسا در اعماق دل و عواطف او نفوذ نکند(درست مثل اینکه استدلال به انسان می گوید:کاری از مرده ساخته نیست ولی با این حال بعضی از افراد.از مرده می ترسند مخصوصا هنگام شب و تنهایی نمی توانند در کنار مرده بمانند،زیرا استدلال فوق در اعماق وجودشان نفوذ نکرده اما کسانی که دائما با مردگان سر و کار دارند و به غسل و کفن و دفن مشغول اند هرگز چنین ترسی را ندارند).

به هر حال آنچه عقل و دل را سیراب می کند،شهود عینی است،و این موضوع مهمی است که در جای خود باید شرح بیشتری پیرامون آن داده شود! تعبیر به اطمینان و آرامش نشان می دهد که افکار انسانی قبل از وصول به مرحله شهود دائما در حرکت و جولان و فراز و نشیب است،اما به مرحله شهود که رسید آرام می گیرد و تثبیت می شود.

ص:۳۰۴

در اینجا به ابراهیم دستور داده می شود که برای رسیدن به مطلوبش دست به اقدام عجیبی بزند،آن گونه که قرآن در ادامه این آیه،بیان کرده،خداوند فرمود:

"حال که چنین است چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را(پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن(و در هم بیامیز)سپس بر هر کوهی قسمتی از آن را قرار بده،بعد آنها را بخوان به سرعت به سوی تو می آیند"(قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَکَ سَعْياً).

این را ببین"و بدان خداوند توانا و حکیم است"(وَ اعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

هم تمام ذرات بدن مردگان را به خوبی می شناسد،و هم توانایی بر جمع آنها دارد.

جمله"صرهن"در اصل از ریشه صور(بر وزن غور)گرفته شده که به معنی "قطع کردن"و"متمایل نمودن"و"بانگ زدن"است،که از میان این سه معنی در اینجا همان معنی نخست منظور است یعنی چهار مرغ انتخاب کن و آنها را ذبح نموده و قطعه قطعه کرده در هم بیامیز.

زیرا هدف این بوده که نمونه رستاخیز و زنده شدن مردگان را به هنگامی که اجزای بدن آنها متلاشی می شود،و هر ذره ای به گوشه ای می افتد و با دیگر ذرات از بدنهای دیگر می آمیزد،با چشم خود مشاهده کند.

آنها که جمله" فَصُرْهُنَّ إِلَيْکَ "را به معنی مانوس کردن و متمایل کردن مرغان گرفته اند،گویا از مفهوم کلمه"جزءا"و همچنین هدف اصلی این کار،غفلت کرده اند.

ابراهیم ع این کار را کرد،و آنها را صدا زد،در این هنگام اجزای پراکنده هر یک از مرغان،جدا و جمع شده و به هم آمیختند و زندگی را از سر گرفتند و این موضوع،به ابراهیم ع نشان داد،که همین صحنه در مقیاس بسیار وسیع تر،در رستاخیز انجام خواهد شد.

بعضی از کلمه "سعیا" خواسته اند استفاده کنند که مرغان پس از زنده شدن پرواز نکردند بلکه با پای خود به سوی ابراهیم دویدند،زیرا سعی معمولا در لغت عرب به معنی "راه رفتن سریع" است، از "خلیل بن احمد"،ادیب معروف عرب نیز نقل شده است،که ابراهیم ع در حال راه رفتن بود که مرغان به سوی او آمدند (یعنی "سعیا" حال از برای ابراهیم ع است نه مرغان). (۱)

ولی قرائن نشان می دهد که "سعیا" در اینجا کنایه از پرواز سریع است.

نکته ها:

اشاره

۱-یک امر خارق العاده:

بی شک این حادثه که در مورد مرغان روی داد،یک امر کاملا خارق العاده بود،همانگونه که جریان قیامت و رستاخیز نیز خارق العاده است،و می دانیم که خدا حاکم بر قوانین طبیعت است نه محکوم آنها،بنا بر این انجام چنین کارهای خارق العاده ای برای او مساله پیچیده ای نیست.و همانگونه که قبلا اشاره کردیم اصرار بعضی از مفسران روشنفکر،بر اینکه تفسیر مشهور را در اینجا رها کنند و بگویند مطلقا نه ذبحی واقع شده و نه قطعه قطعه کردن،بلکه منظور این است که مرغان را در حال زنده بودن،به خود مانوس و متمایل ساز،و سپس آنها را صدا زن تا به سوی تو آیند،سخن بسیار ضعیف و سستی است که هیچ تناسبی نه با مساله معاد دارد و نه داستان ابراهیم ع و مشاهد صحنه کنار دریا،و سپس تقاضای مشاهده صحنه رستاخیز.

قابل توجه اینکه به گفته "فخر رازی" تمام مفسران اسلام،در مورد تفسیر مشهور اتفاق نظر دارند جز ابو مسلم که آن را انکار کرده است (۲).

۲-چهار مرغ مختلف:

شکی نیست که مرغان چهارگانه مزبور از چهار نوع مختلف بوده اند زیرا در غیر این صورت هدف ابراهیم ع که بازگشت اجزای هر

ص :۳۰۶

۱- ۱) البحر المحیط،جلد دوم صفحه ۳۰۰ ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر کبیر،جلد ۷ صفحه ۴۱.

یـــک بـــه بـــدن اصـــلی خـــود بـــوده اســـت تـــامین نمی شـــد و طبـــق بعضـــی از روایـــات معروف ایـــن چهـــار مرغ"طاووس"،"خروس"،"کبوتر"و"کلاغ"بوده اند که از جهات گوناگون با هم اختلاف فراوان دارند و بعضـی آنها را مظهر روحیـات و صـفات مختلف انسانهـا می داننـد،طاووس مظهر خودنمایی،زیبایی و تکبر،خروس مظهر تمایلات شدیـد جنسـی،و کبوتر مظهر لهو و لعب و بازیگری،و کلاغ مظهر آرزوهای دور و دراز!

۳-تعداد کوه ها

تعـداد کوه هایی که ابراهیم اجزای مرغان را بر آنها گـذارد در قرآن صـریحا نیامـده است ولی در روایات اهل بیت ع ده عـدد معرفی شـده انـد و به همین دلیل در روایات می خوانیم:اگر کسـی وصـیت کنـد جزئی از مال او را در موردی مصـرف کننـد و مقدار آن را معین نسازد دادن یک دهم کافی است. (۱)

۴-این حادثه چه موقع اتفاق افتاد؟

آیا به هنگامی که ابراهیم در بابل بود یا پس از ورود به شام،به نظر می رسـد پس از ورود به شام بوده است زیرا سـرزمین بابل کوهی ندارد.

۵-معاد جسمانی:

بیشتر آیاتی که در قرآن مجیـد در باره رسـتاخیز وارد شده توضـیح و تشـریحی برای"معاد جسـمانی"است،اصولا کسانی که با آیات معاد در قرآن سـر و کار دارند می دانند معاد در قرآن جز به شـکل"معاد جسـمانی"عرضه نشده است،به این معنی که به هنگـام رسـتاخیز هـم ایـن"جسـم"بـاز می گردد و هـم "روح و جـان"، و لـذا در قرآن از آن بـه"احیـاء مـوتی"(زنـده کردن مردگان)تعبیر شده است و اگر رستاخیز تنها جنبه روحانی داشت زنده کردن اصلا مفهومی نداشت.

آیه مورد بحث نیز با صـراحت تمام موضوع بازگشت اجزای پراکنـده همین بـدن را مطرح می کنـد،که ابراهیم ع با چشم خود نمونه آن را دید.

۶-شبهه آکل و ماکول:

از شـرحی که سابقا درباره انگیزه تقاضای ابراهیم ع نسـبت به مشاهـده صـحنه زنـده شـدن مردگان ذکر کردیم(داسـتان افتادن مرده حیوانی

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین،جلد اول صفحه ۲۷۸.

در لب دریـا و خوردن حیوانـات دریا و خشـکی از آن)اسـتفاده می شود که بیشتر توجه ابراهیم ع در این تقاضا به این بوده که چگونه بـدن حیوانی که جزء بـدن حیوانـات دیگر شـده،می توانـد به صورت اصـلی باز گردد؟و این همان است که ما در علم عقاید از آن به عنوان"شبهه آکل و ماکول"نام می بریم.

توضـیح اینکه:در رسـتاخیز،خـدا انسان را با همین بـدن مادی باز می گرداند،و به اصـطلاح هم جسم انسان و هم روح انسان بر می گردد.

اکنون این"سؤال"پیش می آیـد که اگر بـدن انسانی خاک شـد و به وسـیله ریشه درختان جزء گیاه و میوه ای گردیـد و انسان دیگری آن را خورده و جزء بـدن او شـد،یا فی المثل اگر در سالهای قحطی،انسانی از گوشت بدن انسان دیگری تغذیه کند،به هنگام رستاخیز.اجزای خورده شده جزء کدام یک از دو بدن خواهد گردید؟اگر جزء بدن اول گردد،بدن دوم ناقص می شود و اگر به عکس جزء بدن دوم باقی بماند اولی ناقص و یا نابود خواهد شد.

پاسخ:

از طرف فلاسـفه و دانشـمندان علم عقاید پاسخهای گوناگونی به این ایراد قدیمی داده شده است،که گفتگو در باره همه آنها در اینجا ضرورتی ندارد.

بعضـی از دانشـمندان که نتوانسته اند پاسخ قانع کننده ای برای آن بیابند آیات مربوط به معاد جسمانی را توجیه و تاویل کرده انـد و شخصـیت انسـان را منحصـر به روح و صـفات روحی او دانسـته انـد،در حالی که نه شخصـیت انسان تنها وابسـته به روح است،و نه آیـات مربوط به معـاد جسـمانی چنـان است که بتوان آنها را تاویل کرد،بلکه همانطور که گفتیم صـراحت کامل در این معنی دارد.

بعضـی نیز یک نوع معاد به ظاهر جسمانی قائل شده اند که با معاد روحانی فرق چندانی ندارد.در حالی که در اینجا راه روشن تری با توجه به متون آیات وجود دارد که با علوم روز نیز کاملا سازگار است و توضیح آن نیاز به چند مقدمه دارد:

۱-می دانیم که اجزاء بـدن انسـان بارهـا از زمـان کودکی تـا هنگام مرگ عوض می شود،حتی سـلولهای مغزی با اینکه از نظر تعـداد کم و زیاد نمی شونـد باز از نظر اجزاء عوض می گردنـد،زیرا از یک طرف"تغـذیه"می کننـد و از سوی دیگر"تحلیل" می رونـد و این خود باعث تبـدیل کامل آنها با گـذشت زمان است،خلاصه اینکه در مدتی کمتر از ده سال تقریبا هیچ یک از ذرات پیشین بدن انسان باقی نمی ماند.

ولی باید توجه داشت که ذرات قبلی به هنگامی که در آسـتانه مرگ قرار می گیرند همه خواص و آثار خود را به سلولهای نو و تازه می سپارند،به همین دلیل خصوصـیات جسـمی انسان از رنگ و شکل و قیافه گرفته،تا بقیه کیفیات جسمانی، با گذشت زمان ثابت هستند و این نیست مگر به خاطر انتقال صفات به سلولهای تازه(دقت کنید).

بنـا بر این آخرین اجزای بـدن هر انسـانی که پس از مرگ تبـدیل به خـاک می شود دارای مجموعه صـفاتی است که در طول عمر کسب کرده و تاریخ گویایی است از سـرگذشت جسم انسان در تمام عمر! ۲-درست است که اساس شخصـیت انسان را روح انسان تشکیل می دهد، ولی باید توجه داشت که"روح"همراه"جسم"پرورش و تکامل می یابد،و هر دو در یکدیگر تاثیر متقابـل دارنـد و لـذا همـانطور که دو جسم از تمـام جهت با هم شبیه نیسـتند دو روح نیز از تمام جهات با هم شـباهت نخواهند داشت.

به همین دلیل هیچ روحی بدون جسمی که با آن پرورش و تکامل پیدا کرده نمی تواند فعالیت کامل و وسیع داشته باشد.و لذا در رسـتاخیز بایـد همـان جسم سابق باز گردد،تا روح با پیوسـتن به آن فعالیت خود را در یک مرحله عالی تر از سـر گیرد و از نتائج اعمالی که انجام داده بهره مند شود.

۳-هر یـک از ذرات بـدن انسان تمام مشـخصات جسـمی او را در بر دارد یعنی اگر راستی هر یک از سـلولهای بـدن را بتوانیم پرورش دهیم تا به صورت یک انسان

ص :۳۰۹

کامل در آید آن انسان تمام صفات شخصی را که این جزء از او گرفته شده دارا خواهد بود(دقت کنید).

مگر روز نخست یک سلول بیشتر بود؟همان یک "سلول نطفه"تمام صفات او را در بر داشت و تدریجا از راه تقسیم به دو سلول تبدیل شد،و دو سلول به چهار سلول و به همین ترتیب تمام سلولهای بدن انسان به وجود آمدند.بنا بر این هر یک از سلولهای بدن انسان شعبه ای از سلول نخستین می باشد که اگر همانند او پرورش بیابد انسانی شبیه به او از هر نظر خواهد ساخت که عین صفات او را دارا باشد.

***اکنون با در نظر گرفتن مقدمات سه گانه فوق به پاسخ اصل ایراد می پردازیم:

آیات قرآن صریحا می گوید:آخرین ذراتی که در بدن انسان در هنگام مرگ وجود دارد روز قیامت به همان بدن باز می گردد (۱)بنا بر این اگر انسان دیگری،از او تغذیه کرده،این اجزاء از بدن او خارج شده و به بدن صاحب اصلی بر می گردد،تنها چیزی که در اینجا خواهد بود این است که لا بد بدن دوم ناقص می شود،ولی باید گفت در حقیقت ناقص نمی شود بلکه کوچک می شود،زیرا اجزای بدن او در تمام بدن دوم پراکنده شده بود که به هنگامی که از او گرفته شد به همان نسبت مجموع بدن دوم لاغر و کوچک تر می شود،مثلا-یک انسان شصت کیلویی چهل کیلو از وزن بدن خود را که مال دیگری بوده از دست خواهد داد و تنها بدن کوچکی به اندازه کودکی از او باقی می ماند.

ولی آیا این موضوع می تواند مشکلی ایجاد کند؟مسلما نه،زیرا این بدن کوچک تمام صفات شخص دوم را بدون کم و کاست در بر دارد و به هنگام رستاخیز همچون فرزندی که کوچک است و سپس بزرگ می شود پرورش می یابد،و به

۱- ۱) به آیاتی که می گوید:"مردم از قبور خود زنده می شوند"مراجعه شود.

صورت انسان کاملی محشور می گردد،این نوع تکامل و پرورش به هنگام رستاخیز هیچ اشکال عقلی و نقلی ندارد.

آیا این پرورش هنگام رستاخیز فوری است یا تدریجی؟بر ما روشن نیست، اما اینقدر می دانیم هر کدام باشد هیچ اشکالی تولید نمی کند و در هر دو صورت مسئله حل شده است.

تنها در اینجا یک سؤال باقی می ماند و آن این که اگر تمام بدن انسانی از اجزاء دیگری تشکیل شده باشد در آن صورت تکلیف چیست؟ اما پاسخ این سؤال نیز روشن است که چنین چیزی اصولا محال می باشد، زیرا مسئله"آکل و ماکول"فرع بر این است که بدنی اول موجود باشد و از بدن دیگر تغذیه کند و پرورش یابد،و با توجه به این موضوع ممکن است تمام ذرات بدن اول از بدن دوم تشکیل گردد،باید بدنی قبلا فرض کنیم تا از بدن دیگری بخورد بنا بر این بدن دیگر حتما جزء او خواهد شد نه کل او(دقت کنید).

با توجه به آنچه گفتیم روشن می شود که مساله معاد جسمانی با همین بدن هیچگونه اشکالی تولید نمی کند و نیازی به توجیه آیاتی که صریحا این مطلب را ثابت کرده است نداریم.

***

ص :۳۱۱

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۱]

اشاره

مَثَلُ اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنٰابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اَللّٰهُ یُضٰاعِفُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ (۲۶۱)

ترجمه:

۲۶۱-کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند،همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند،که در هر خوشه،یکصد دانه باشد،و خداوند آن را برای هر کس بخواهد(و شایستگی داشته باشد)،دو یا چند برابر می کند،و خدا(از نظر قدرت و رحمت،)وسیع،و (به همه چیز)داناست.

تفسیر:

آغاز آیات انفاق-انفاق مایه رشد آدمی است!

مساله انفاق یکی از مهم ترین مسائلی است که اسلام روی آن تاکید دارد و قرآن مجید تاکید فراوان روی آن نموده است،که آیه فوق نخستین آیه از یک مجموعه آیات است که در سوره بقره پیرامون انفاق سخن می گوید و شاید ذکر آنها پشت سر آیات مربوط به معاد از این نظر باشد که یکی از مهم ترین اسباب نجات در قیامت،انفاق و بخشش در راه خدا است.

بعضی نیز گفته اند:این آیات پیوندی دارد با آیات جهاد،و انفاق در راه جهاد که قبل از آیات مربوط به معاد و توحید،در همین سوره آمده بود.

نخست می فرماید:"مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند بذری است که هفت خوشه برویاند"(مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنٰابِلَ).

"و در هر خوشه ای یکصد دانه باشد"که مجموعا از یک دانه هفتصد دانه بر

می خیزد(فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ).

تازه پاداش آنها منحصر به این نیست،بلکه:"خداوند آن را برای هر کس بخواهد(و شایستگی در آنها و انفاق آنها را از نظر نیت و اخلاص و کیفیت و کمیت ببیند)دو یا چند برابر می کند"(وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ).

و این همه پاداش از سوی خدا عجیب نیست"چرا که او(از نظر رحمت و قدرت)وسیع و از همه چیز آگاه است"(وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ).

بعضی از مفسران گفته اند:منظور از انفاق در آیه فوق تنها انفاق در راه جهاد است زیرا این آیه در واقع تاکیدی است بر آنچه در آیات گذشته قبل از داستان عزیر و ابراهیم و طالوت آمده بود،ولی حق این است که مفهوم آیه گسترده است و حتی پیوند آن با آیات گذشته نیز نمی تواند دلیل بر تخصیص این آیه و آیات آینده شود، زیرا فی سبیل اللّه مفهوم وسیعی دارد که هر مصرف نیکی را شامل می شود،به علاوه آیات آینده نشان می دهد که بحث انفاق در اینجا مستقلا دنبال می شود و در روایات اسلامی نیز به تعمیم معنی آیه نیز اشاره شده است (۱).

نکته قابل توجه اینکه در این آیه کسانی که در راه خدا انفاق می کنند به دانه پر برکتی که در زمین مستعدی افشانده شود تشبیه شده اند در حالی که قاعدتا باید عمل آنها تشبیه به این دانه شود،نه خود اینها،و لذا بسیاری از مفسران گفته اند که در آیه محذوفی وجود دارد مانند کلمه"صدقات"قبل از"الذین"،یا کلمه"باذر" قبل از"حبه"و مانند آن.

ولی هیچگونه دلیلی بر حذف و تقدیر در آیه نیست و تشبیه افراد انفاق کننده به دانه های پر برکت تشبیه جالب و عمیقی است گویا قرآن می خواهد بگوید:عمل

ص:۳۱۳

۱- ۱) مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"بعد از آنکه گسترده بودن مفهوم آیه را شرح می دهد می گوید: و هو المروی عن ابی عبد اللّه ع،از امام صادق ع نیز همین نقل شده است-مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۷۴.

هر انسانی پرتوی از وجود او است،و هر قدر عمل گسترش یابد،وجود انسان در حقیقت توسعه یافته است.

به تعبیر دیگر،قرآن عمل انسان را از وجود او جدا نمی داند و هر دو را اشکال مختلفی از یک حقیقت می شمرد،بنا بر این هیچگونه حذف و تقدیری در آیه نیست و اشاره به این است که انسانهای نیکوکار در پرتو نیکی هایشان نمو و رشد معنوی پیدا می کنند و این افراد همچون بذرهای پر ثمری هستند که به هر طرف ریشه و شاخه می گستراند و همه جا را زیر بال و پر خود می گیرد.

کوتاه سخن اینکه:در مورد هر تشبیهی علاوه بر ادات تشبیه سه چیز لازم است،"مشبه"و"مشبه به"و"وجه تشبیه"،و در اینجا"مشبه"انسان انفاق کننده است و"مشبه به"بذرهای پر برکت،و وجه تشبیه نمو و رشد آن است،و ما معتقدیم که انسان انفاق کننده در پرتو عملش رشد فوق العاده معنوی و اجتماعی پیدا می کند،و نیازی به هیچگونه تقدیر نیست.

شبیه این معنی در آیه ۲۶۵ همین سوره آمده است.

این نکته نیز در میان مفسران مورد بحث است که تعبیر به أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنٰابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ که اشاره به دانه ای است که هفتصد دانه یا بیشتر،از آن به دست می آید،یک تشبیه فرضی است که وجود خارجی ندارد(زیرا در مورد دانه های گندم هرگز از یک دانه هفتصد دانه برنخاسته است)و یا منظور دانه هایی همچون دانه های ارزن است،ولی جالب اینکه چند سال قبل که سال پر بارانی بود، در مطبوعات این خبر انتشار یافت که در بعضی از شهرهای جنوبی،در پاره ای از مزارع بوته های گندمی بسیار بلند و پر خوشه دیده شده،که در بعضی موارد در یک بوته،حدود چهار هزار دانه گندم شمارش شده است، و این خود می رساند که تشبیه بالا،یک تشبیه کاملا واقعی است نه خیالی.

جمله"یضاعف"از ماده"ضعف"(بر وزن شعر)به معنی دو برابر یا چند

برابر است،و با توجه به آنچه در بالا اشاره شد که دانه هایی پیدا می شود که چند هزار دانه محصول می دهد،این تعبیر نیز یک تشبیه واقعی است.

نکته:

انفاق مهم ترین طریق حل مشکل فاصله طبقاتی

یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی که همواره انسان دچار آن بوده و هم اکنون با تمام پیشرفتهای صنعتی و مادی که نصیب بشر شده نیز با آن مواجه است مشکل فاصله طبقاتی است به این معنی که فقر و بیچارگی و تهیدستی در یک طرف و تراکم اموال در طرف دیگر قرار گیرد.عده ای آن قدر ثروت بیندوزند که حساب اموالشان را نتوانند داشته باشند و عده دیگری از فقر و تهیدستی رنج برند،بطوری که تهیه لوازم ضروری زندگی از قبیل غذا و مسکن و لباس ساده برای آنان ممکن نباشد.

بدیهی است جامعه ای که قسمتی از آن بر پایه غناء و ثروت و بخش مهم دیگر آن بر فقر و گرسنگی بنا شود قابل دوام نبوده.و هرگز به سعادت واقعی نخواهد رسید.در چنین جامعه ای دلهره و اضطراب و نگرانی و بدبینی و بالاخره دشمنی و جنگ اجتناب ناپذیر است.

گر چه در گذشته این اختلاف در جوامع انسانی بوده است ولی باید گفت متاسفانه در زمان ما این فاصله طبقاتی به مراتب بیشتر و خطرناک تر شده است.زیرا از یک سو،درهای کمکهای انسانی و تعاون به معنی حقیقی،به روی مردم بسته شده و رباخواری که یکی از موجبات بزرگ فاصله طبقاتی است با شکلهای مختلف به روی آنها باز است.پیدایش کمونیسم و مانند آن و خونریزیها و جنگهای کوچک و بزرگ و وحشتناک که در قرن اخیر اتفاق افتاد و هنوز هم در گوشه و کنار جهان ادامه دارد و غالبا از ریشه اقتصادی مایه می گیرد و عکس العمل محرومیت اکثریت جوامع انسانی است،گواه این حقیقت است.

ص: ۳۱۵

با این که دانشمندان و مکتبهای اقتصادی جهان به فکر چاره و حل این مشکل بزرگ اجتماعی بوده اند و هر کدام راهی را انتخاب کرده اند،کمونیسم از راه الغای مالکیت فردی،و سرمایه داری از راه گرفتن مالیاتهای سنگین و تشکیل مؤسسات عام المنفعه(که به تشریفات بیشتر شبیه است تا به حل فاصله طبقاتی) به گمان خود به مبارزه با آن برخاسته اند ولی حقیقت این است که هیچکدام نتوانسته اند گام مؤثری در این راه بر دارند زیرا حل این مشکل با روح مادیگری که بر جهان حکومت می کند ممکن نیست.

با دقت در آیات قرآن مجید آشکار می شود که یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات غیر عادلانه ای که در اثر بی عدالتیهای اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می شود از بین برود و سطح زندگی کسانی که نمی توانند نیازمندیهای زندگیشان را بدون کمک دیگران رفع کنند بالا بیاید و حد اقل لوازم زندگی را داشته باشند،اسلام برای رسیدن به این هدف برنامه وسیعی در نظر گرفته است-تحریم رباخواری بطور مطلق،و وجوب پرداخت مالیاتهای اسلامی از قبیل زکات و خمس و صدقات و مانند آنها و تشویق به انفاق-وقف و قرض الحسنه و کمکهای مختلف مالی قسمتی از این برنامه را تشکیل می دهد،و از همه مهم تر زنده کردن روح ایمان و برادری انسانی در میان مسلمانان است.

***

ص :۳۱۶

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۲]

اشاره

اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ ثُمَّ لاٰ یُتْبِعُونَ مٰا أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لاٰ أَذیً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ (۲۶۲)

ترجمه:

۲۶۲-کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند،سپس به دنبال انفاقی که کرده اند،منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند،پاداش آنها نزد پروردگارشان(محفوظ)است،و نه ترسی دارند،و نه غمگین می شوند.

تفسیر:

چه انفاقی با ارزش است؟

در آیه قبل اهمیت انفاق در راه خدا به طور کلی بیان شد،ولی در آیه مورد بحث بعضی از شرائط آن ذکر می شود.(ضمنا از تعبیرات این آیه به خوبی استفاده می شود که تنها انفاق در جهاد،منظور نیست).

می فرماید:"کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند سپس به دنبال انفاقی که کرده اند منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند پاداش آنها،نزد پروردگارشان است"(اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ ثُمَّ لاٰ یُتْبِعُونَ مٰا أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لاٰ أَذیً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ). (۱)

"علاوه بر این نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند"(وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که انفاق در راه خدا در صورتی در پیشگاه پروردگار مورد قبول واقع می شود که به دنبال آن منت و چیزی که موجب

۱- ۱) "من"در لغت به معنی همان وزنه سنگین است،سپس به معنای نعمت مهمی بخشیدن است.که اگر جنبه عملی داشته باشد کاری بسیار خوب(و منتهای خداوند از این قبیل است)و اگر جنبه لفظی و به رخ کشیدن داشته باشد،بسیار بد است و در آیه فوق منظور همین معنی است.

آزار و رنجش نیازمندان است نباشد.

بنا بر این کسانی که در راه خداوند بذل مال می کنند ولی به دنبال آن منت می گذارند یا کاری که موجب آزار و رنجش است می کنند در حقیقت با این عمل ناپسند اجر و پاداش خود را از بین می برند.

آنچه در این آیه بیشتر جلب توجه می کند این است که قرآن در واقع سرمایه زندگی انسان را منحصر به سرمایه های مادی نمی داند،بلکه سرمایه های روانی و اجتماعی را نیز به حساب آورده است.

کسی که چیزی به دیگری می دهد و منتی بر او می گذارد و یا با آزار خود او را شکسته دل می سازد،در حقیقت چیزی به او نداده است زیرا اگر سرمایه ای به او داده سرمایه ای هم از او گرفته است و چه بسا آن تحقیرها و شکست های روحی به مراتب بیش از مالی باشد که به او بخشیده است.

بنا بر این اگر چنین اشخاصی اجر و پاداش نداشته باشند کاملا طبیعی و عادلانه خواهد بود بلکه می توان گفت چنین افراد در بسیاری از موارد بدهکارند نه طلبکار زیرا آبروی انسان به مراتب برتر و بالاتر از ثروت و مال است.

نکته دیگر اینکه منت گذاردن و اذیت کردن در آیه با کلمه"ثم"که معمولا-برای فاصله بین دو حادثه(و به اصطلاح برای تراخی)است ذکر شده بنا بر این معنی آیه چنین می شود کسانی که انفاق می کنند و بعدا منتی نمی گذارند و آزاری نمی رسانند پاداش آنها نزد پروردگار محفوظ است.

و این خود می رساند که منظور قرآن تنها این نیست که پرداخت انفاق مؤدبانه و محترمانه و خالی از منت باشد بلکه در زمانهای بعد نیز نباید با یادآوری آن منتی بر گیرنده انفاق گذارده شود،و این نهایت دقت اسلام را در خدمات خالص انسانی می رساند.

باید توجه داشت که منت و آزاری که موجب عدم قبول انفاق می شود اختصاص به مستمندان ندارد بلکه در کارهای عمومی و اجتماعی از قبیل جهاد در

راه خدا و کارهای عام المنفعه که احتیاج به بذل مال دارد نیز رعایت این موضع لازم است.

جمله" لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ "به انفاق کنندگان اطمینان می دهد که پاداششان نزد پروردگار محفوظ است تا با اطمینان خاطر در این راه گام بردارند زیرا چیزی که نزد خدا است نه خطر نابودی دارد و نه نقصان،بلکه تعبیر"ربهم" (پروردگارشان)ممکن است اشاره به این باشد که خداوند آنها را پرورش می دهد و بر آن می افزاید.

جمله" وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ "اشاره به این است که آنها هیچ نگرانی نخواهند داشت،زیرا خوف،همانگونه که در سابق هم اشاره شد نسبت به امور آینده است،و حزن و اندوه،نسبت به امور گذشته،بنا بر این با توجه به اینکه پاداش انفاق کنندگان در پیشگاه خدا محفوظ است،نه از آینده خود در رستاخیز ترسی دارند و نه از آنچه در راه خدا بخشیده اند،اندوهی به دل راه می دهند.

بعضی نیز گفته اند آنها ترسی از فقر و کینه و بخل و مغبون شدن ندارند و نه غمی از آنچه انفاق کرده اند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

من اسدی الی مؤمن معروفا ثم آذاه بالکلام او من علیه فقد ابطل صدقته :"کسی که به فرد با ایمانی نیکی عطا کند، سپس او را با سخنی آزار دهد،یا منتی بر او بگذارد،به یقین انفاق خود را باطل کرده است" (۱).

ولی آنها که چنین نکرده اند،بیمی از باطل شدن انفاقها به خود راه نمی دهند، اسلام در این زمینه به قدری دقیق است که بعضی از علماء پیشین گفته اند:"هر گاه انفاقی به کسی کنی و بدانی که سلام کردن تو به او،بر او سخت و گران است و یادآور خاطره بخشش،بر او سلام نکن" (۲).

۱- ۱) تفسیر برهان،جلد ۱ صفحه ۲۵۳ حدیث ۱.

۲- ۲) تفسیر ابو الفتوح رازی،جلد ۲ صفحه ۳۶۴.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۳]

اشاره

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُها أَذىً وَ اَللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳)

ترجمه:

۲۶۳-گفتار پسندیده(در برابر نیازمندان)،و عفو(و گذشت از خشونتهای آنها)،از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد،بهتر است،و خداوند،بی نیاز و بردبار است.

تفسیر:

برخورد خوب بهتر از انفاق با منت است

این آیه در حقیقت تکمیلی است نسبت به آیه قبل،در زمینه ترک منت و آزار به هنگام انفاق،می فرماید:"گفتار پسندیده(در برابر ارباب حاجت)و عفو و گذشت(از خشونتهای آنان)از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است"(قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُها أَذىً).

این را نیز بدانید که آنچه در راه خدا انفاق می کنید در واقع برای نجات خویشتن ذخیره می نمایید،"و خداوند(از آن)بی نیاز و(در برابر خشونت و ناسپاسی شما)بردبار است"(وَ اللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ).

نکته ها:

۱-آیه فوق منطق اسلام را در مورد ارزشهای اجتماعی اشخاص،و حیثیت مردم روشن می سازد و عمل آنهایی را که در حفظ این سرمایه های انسانی می کوشند و ارباب حاجت را با گفتار نیکو و احیانا راهنماییهای لازم بهره مند کرده، و هرگز اسرار آنها را فاش نمی سازند،از بخشش افراد خود خواه و کوته نظری که در برابر کمک مختصری هزار گونه زخم زبان به افراد آبرومند می زنند و شخصیت آنها را در هم می شکنند،برتر و بالاتر می شمرد.در حقیقت اینگونه اشخاص همانطور که اشاره کردیم بیش از اندازه که نفع می رسانند ضرر می زنند و اگر سرمایه ای

می دهند سرمایه هایی را نیز بر باد می دهند.

از آنچه در بالاـ گفتیم روشن می شود که" قَوْلٌ مَعْرُوفٌ "معنی وسیعی دارد و هر گونه سخن نیک،دلداری و دلجویی و راهنمایی را شامل می شود.

بعضی نیز گفته اند که منظور از آن امر به معروف است (۱)ولی این احتمال مناسب به نظر نمی رسد.

"مغفره"به معنی"عفو و گذشت"در برابر خشونت ارباب حاجت است.

آنها که بر اثر هجوم گرفتاریها پیمانه صبرشان لبریز شده و گاهی بدون هیچگونه تمایل درونی سخنان خشونت آمیزی بر زبان جاری می سازند.

این افراد در واقع از اجتماع ظالمی که حق آنها را نداده به این وسیله می خواهند انتقام بگیرند و کمترین جبرانی که اجتماع و افراد متمکن در برابر محرومیت آنان می توانند بکنند همین است که سخنان آنها را که جرقه های آتش درون آنان است با تحمل بشنوند و با ملایمت خاموش سازند.

بدیهی است که تحمل خشونت آنها و گذشت از برخوردهای زننده آنان از عقده هایشان می کاهد از این رو اهمیت این دستور اسلامی روشن تر می گردد.

بعضی کلمه"مغفره"را در اینجا به معنی ریشه اصلی آن که پوشانیدن و مستور ساختن است گرفته اند و این کلمه را اشاره به پرده پوشی بر اسرار حاجتمندان آبرومند دانسته اند.

ولی این تفسیر با آنچه در بالاـ گفتیم منافاتی ندارد،زیرا اگر مغفرت به معنی وسیع تفسیر شود هم"عفو و گذشت"را در بر خواهد داشت هم"پوشانیدن و مستور داشتن"اسرار نیازمندان را.

در تفسیر"مجمع البیان"از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده که فرمود:

"

اذا سئل السائل فلا تقطعوا علیه مسألته حتی یفرغ منها ثم ردوا علیه

۱- ۱) در تفسیر البحر المحیط،جلد دوم صفحه ۳۰۷ به عنوان یک قول نقل شده.

بوقار و لین اما بذل یسیر او رد جمیل فانه قد یاتیکم من لیس بانس و لا جان ینظرون کیف صنیعکم فیما خولکم اللّه تعالی ".

در این حدیث پیامبر ص گوشه ای از آداب انفاق را روشن ساخته می فرماید:

"هنگامی که حاجتمندی از شما چیزی بخواهد گفتار او را قطع نکنید تا تمام مقصود خویش را شرح دهد،سپس با وقار و ادب و ملایمت به او پاسخ بگویید،یا چیزی که در قدرت دارید در اختیارش بگذارید و یا به طرز شایسته ای او را باز گردانید زیرا ممکن است سؤال کننده فرشته ای باشد که مامور آزمایش شما است تا ببیند در برابر نعمتهایی که خداوند به شما ارزانی داشته چگونه عمل می کنید" (۱).

۲-جمله های کوتاهی که در آخر آیات معمولا ذکر شده است و صفاتی از صفات خداوند را بیان می کند با مضمون همان آیات حتما ارتباط دارد و با توجه به این نکته منظور را از جمله وَ اللّٰهُ غَنِیٌّ حَلِیمٌ :"خدا بی نیاز و بردبار است"گویا این است که:چون بشر طبعا طغیانگر است با رسیدن به مقام و ثروت خود را بی نیاز گمان می کند و این حالت گاهی موجب پرخاشگری و بد زبانی او نسبت به محرومان و مستمندان می شود لذا می فرماید:"غنی بالذات"خدا است در حقیقت او است که از همه چیز بی نیاز است و بی نیازی بشر در واقع سرابی بیش نیست و نباید موجب غرور و طغیانگری و بی اعتنایی او نسبت به فقراء گردد،به علاوه خداوند در برابر ناسپاسی مردم بردبار است افراد با ایمان نیز باید چنین باشند.

و نیز ممکن است جمله مزبور اشاره به این باشد که خداوند از انفاقهای شما بی نیاز است و آنچه انجام می دهید به سود خود شما است،بنا بر این منتی بر کسی ندارید به علاوه او در برابر خشونتهای شما بردبار است و در عقوبت عجله نمی کند تا بیدار شوید و خود را اصلاح کنید.

***

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱-۲ صفحه ۳۷۵.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۴ تا ۲۶۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ اَلْأَذىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ اَلنَّاسِ وَ لاَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً لاَ يَقْدِرُونَ عَلىٰ شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَ اَللَّهُ لاَ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْكَافِرِينَ (۲۶۴) وَ مَثَلُ اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اَللَّهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَ اَللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵)

ترجمه:

۲۶۴-ای کسانی که ایمان آورده اید!بخششهای خود را با منت و آزار،باطل نسازید!همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم،انفاق می کند،و به خدا و روز رستاخیز،ایمان نمی آورد،(کار او)همچون قطعه سنگی است که بر آن،(قشر نازکی از)خاک باشد،(و بذرهایی در آن افشانده شود،)و رگبار باران به آن برسد،(و همه خاکها و بذرها را بشوید،) و آن را صاف(و خالی از خاک و بذر)رها کند.آنها از کاری که انجام داده اند،چیزی به دست نمی آورند،و خداوند،جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

۲۶۵-و(کار)کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا،و تثبیت(ملکات انسانی در)روح خود،انفاق می کنند،همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد،و بارانهای درشت به آن برسد،(و از هوای آزاد و نور آفتاب،به حد کافی بهره گیرد،)و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و با طراوت است.)و خداوند به آنچه انجام می دهید،بیناست.

تفسیر:

دو مثال جالب در مورد انگیزه های انفاق

در دو آیه بالا،نخست اشاره به این حقیقت شده که افراد با ایمان نباید انفاقهای خود را به خاطر منت و آزار،باطل و بی اثر سازند.

سپس دو مثال جالب برای انفاقهای آمیخته با منت و آزار و ریاکاری و خودنمایی و همچنین انفاقهایی که از ریشه اخلاص و عواطف دینی و انسانی سرچشمه گرفته بیان می کند.

می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید!بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید"(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُبْطِلُوا صَدَقٰاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذیٰ).

سپس این عمل را تشبیه به انفاقهایی که توأم با ریاکاری و خودنمایی است می کند،می فرماید:"این همانند کسی است که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارد"(کَالَّذِی یُنْفِقُ مٰالَهُ رِئٰاءَ النّٰاسِ وَ لاٰ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ).

و بعد می افزاید:"(کار او)همچون قطعه سنگ صافی است که بر آن(قشر نازکی از)خاک باشد(و بذرهایی در آن افشانده شود)و باران درشت به آن برسد، (و خاک و بذرها را بشوید)و آن را صاف رها سازد آنها از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند"(فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوٰانٍ عَلَیْهِ تُرٰابٌ فَأَصٰابَهُ وٰابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لاٰ یَقْدِرُونَ عَلیٰ شَیْءٍ مِمّٰا کَسَبُوا). (۱)

چه تعبیر لطیف و رسا و گویایی؟!قطعه سنگ محکمی را در نظر بگیرید که قشر رقیقی از خاک روی آن را پوشانده باشد و بذرهای مستعدی نیز در آن خاک

---

۱ - ۱) "صفوان"به معنی قطعه سنگ بزرگ و صاف است که چیزی در آن نفوذ نمی کند و چیزی بر آن قرار نمی گیرد،و"وابل"به معنی باران سنگین دانه درشت است،و لذا به کارهای سخت و سنگین و مصیبت بار نیز اطلاق شده است،و"صلدا"نیز به معنی سنگ صافی است که چیزی بر آن نمی روید.

افشانـده شود و در معرض هوای آزاد و تـابش آفتـاب قرار گیرد،سـپس بـاران دانه درشت پر برکتی بر آن ببـارد،بـا اینکه تمام وسایل نمو و رشـد در اینجا فراهم است، ولی به خاطر یک کمبود،همه چیز از بین می رود و این باران کاری جز این نمی کند که آن قشـر باریک را همراه بـذرها می شوید و پراکنده می سازد و سـنگ سـخت غیر قابل نفوذ را که هیچ گیاهی بر آن نمی روید با قیافه خشونت بارش آشکار می سازد، چرا که بذرها در محل نامناسبی افشانده شده بود،ظاهری آراسته و درونی خشن و غیر قابـل نفوذ داشت و تنهـا قشـر نـازکی از خـاک روی آن را گرفته بود،در حـالی که پرورش گیـاه و درخت نیاز به خـاک عمیقی دارد که برای پذیرش ریشه ها و ذخیره آب و تغذیه گیاه آماده باشد.

ایـن گـونه اسـت اعمـال ریاکـارانه و انفاقهـای آمیختـه بـا منت و آزار که از دلهـای سـخت و قساوتمنـد سرچشـمه می گیرد و صاحبانش هیچ بهره ای از آن نمی برند و تمام زحماتشان بر باد می رود.

و در پایان آیه می فرماید:"و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند"(وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰافِرِینَ).

اشـاره به اینکه خداونـد توفیق هـدایت را از آنها می گیرد چرا که با پای خود، راه کفر و ریا و منت و آزار را پوییدنـد،و چنین کسانی شایسته هدایت نیستند،و به این ترتیب انفاقهای ریایی و آمیخته با منت و آزار،همه در یک ردیف قرار گرفته اند.

*** در آیه بعـد مثال زیبای دیگری برای نقطه مقابل این گروه بیان می کنـد،آنها کسانی هسـتند که در راه خدا روی ایمان و اخلاـص،انفـاق می کننـد،می فرمایـد:"و مثـل کسـانی کـه امـوال خـود را برای خشـنودی خـدا و اسـتوار کردن(ملکـات عـالی انسانی)در روح خود انفاق می کننـد،همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد،و بارانهای درشت و پی در پی به آن برسد(و به خاطر بلند بودن مکان،از هوای آزاد و

نور آفتاب به حد کافی بهره گیرد و آن چنان رشد و نمو کند که)میوه خود را دو چندان دهد"(وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّهٍ بِرَبْوَهٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ).

سپس می افزاید:"و اگر باران درشتی بر آن نبارد لا اقل بارانهای ریز و شبنم بر آن می بارد"و باز هم میوه و ثمر می دهد و شاداب و با طراوت است(فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ). (۱)

و در پایان می فرماید:"خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است"(وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ).

او می داند آیا انفاق انگیزه الهی دارد یا ریاکارانه است،آمیخته با منت و آزار است یا محبت و احترام.

نکته ها:

۱-از جمله" لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی "،(انفاقهای خود را با منت و آزار باطل نکنید)استفاده می شود که پاره ای از اعمال ممکن است نتایج اعمال نیک را از بین ببرد و این همان مساله احباط است که شرح آن در ذیل آیه ۲۱۷ همین سوره گذشت.

۲-تشبیه عمل ریاکارانه به قطعه سنگی که قشر نازکی از خاك روی آن را پوشانیده است بسیار گویا است زیرا افراد ریاکار باطن خشن و بی ثمر خود را با چهره ای از خیر خواهی و نیکوکاری می پوشانند و اعمالی که هیچگونه ریشه ثابتی در وجود آنها ندارد انجام می دهند اما حوادث زندگی به زودی پرده را کنار می زند و باطن آنها را آشکار می سازد.

ص: ۳۲۶

۱- ۱) "طل"به معنی باران دانه ریز است که گاه به صورت غبار به روی گیاهان می ریزد و گاه به شبنم نیز گفته می شود.

۳-جمله" اِبْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ "انگیزه های انفاق صحیح و الهی را بیان می کند و آن دو چیز است:"طلب خشنودی خدا"و"تقویت روح ایمان و ایجاد آرامش در دل و جان" این جمله می گوید:انفاق کنندگان واقعی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا و پرورش فضائل انسانی و تثبیت این صفات در درون جان خود و همچنین پایان دادن به اضطراب و ناراحتیهایی که بر اثر احساس مسئولیت در برابر محرومان در و جدان آنها پیدا می شود اقدام به انفاق می کنند(بنا بر این"من"در آیه به معنی"فی"خواهد بود).

۴-جمله" وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ "که در آخر آیه دوم ذکر شده،هشداری است به همه کسانی که می خواهند عمل نیکی انجام دهند که مراقب باشند کوچک ترین آلودگی از نظر نیت یا طرز کار پیدا نکنند زیرا خداوند کاملا مراقب اعمال آنها است.

***

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۶]

اشاره

أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّهٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنٰابٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ لَهُ فِیهٰا مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ وَ أَصٰابَهُ اَلْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّهٌ ضُعَفٰاءُ فَأَصٰابَهٰا إِعْصٰارٌ فِیهِ نٰارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اَللّٰهُ لَکُمُ اَلْآیٰاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ (۲۶۶)

ترجمه:

۲۶۶-آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن،نهرها بگذرد،و برای او در آن(باغ)،از هر گونه میوه ای وجود داشته باشد،در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی(کوچک و)ضعیف دارد،(در این هنگام،)گردبادی (کوبنده)،که در آن آتش(سوزانی)است،به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد؟! (همین طور است حال کسانی که انفاقهای خود را،با ریا و منت و آزار،باطل می کنند.)این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد،شاید بیندیشید(و با اندیشه،راه حق را بیابید)!

تفسیر:

یک مثال جالب دیگر برای انفاقهای آلوده به ریا و منت

در این آیه مثال گویای دیگری،برای مساله انفاق آمیخته با ریاکاری و منت و آزار و اینکه چگونه این کارهای نکوهیده آثار آن را از بین می برد بیان شده است، می فرماید:"آیا هیچ یک از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انواع انگور داشته باشد که از زیر درختانش نهرها جاری باشد،و برای او در آن باغ از تمام انواع میوه ها موجود باشد،و در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی(خردسال و) ضعیف دارد،ناگهان در این هنگام گرد بادی شدید که در آن آتش سوزانی است به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد"(أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّهٌ مِنْ نَخِیلٍ

وَ أَعْنٰابٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ لَهُ فِیهٰا مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰاتِ وَ أَصٰابَهُ الْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّهٌ ضُعَفٰاءُ فَأَصٰابَهٰا إِعْصٰارٌ فِیهِ نٰارٌ فَاحْتَرَقَتْ

).

ترسیمی است بسیار زیبا از حال این گونه اشخاص که با ریا و منت و آزار، خط بطلان بر انفاق خویش می کشند،پیر مرد سالخورده ای را در نظر مجسم می کند که فرزندان خرد سال و کوچکی اطراف او را گرفته اند و تنها راه تامین زندگی حال و آینده آنان،باغ سر سبز و خرمی است با درختان خرما و انگور و میوه های دیگر، درختانی که پیوسته آب جاری از کنارش می گذرد و زحمتی برای آبیاری ندارد، ناگهان گردباد آتشباری می وزد و آن را مبدل به خاکستر می کند،چنین انسانی چه حسرت و اندوه مرگباری دارد،حال کسانی که اعمال نیکی انجام می دهند و سپس با ریا و منت و آزار آن را از بین می برند،چنین است،زحمت فراوانی کشیده اند،و در آن روز که نیاز به نتیجه آن دارند،همه را خاکستر می بینند چرا که گرد باد آتشبار ریا و منت و آزار آن را سوزانده است.

و در پایان آیه به دنبال این مثال بلیغ و گویا،می فرماید:"اینگونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند،شاید بیندیشید"و راه حق را از باطل تشخیص دهید(کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الْآیٰاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ).

آری سرچشمه بدبختیهای انسان مخصوصا کارهای ابلهانه ای همچون منت گذاردن و ریا که سودش ناچیز و زیانش سریع و عظیم است ترک اندیشه و تفکر است،و خداوند همگان را به آن دعوت می کند.

***

نکته ها:

۱-این مثالهای پی در پی که هر کدام از دیگری گویاتر و ظریف تر است همه در ارتباط با مسائل زراعی است،چرا که نه تنها برای مردم مدینه که این آیات در

آنجا نازل شد و مردمی زراعت پیشه بودند،بلکه برای تمام مردم دنیا که به هر حال بخشی از زندگی آنان را مسائل زراعی تشکیل می دهد آموزنده بوده و هست.

۲-از جمله" وَ أَصٰابَهُ الْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفٰاءُ "(صاحب آن باغ،پیر و سالخورده باشد و فرزندانی کوچک و ناتوان داشته باشد)استفاده می شود که انفاق و بخشش در راه خدا و کمک به نیازمندان همچون باغ خرمی است که هم خود انسان از ثمرات آن بهره مند می شود و هم فرزندان او،در حالی که ریاکاری و منت و آزار،هم سبب محرومیت خود او می شود و هم نسلهای آینده که باید از ثمرات و برکات اعمال نیک او بهره مند گردند محروم خواهند شد،و این خود دلیل بر آن است که نسلهای آینده در نتائج اعمال نیک نسلهای گذشته سهیم هستند،از نظر اجتماعی نیز چنین است زیرا محبوبیت و اعتمادی که پدران بر اثر کار نیک در افکار عمومی پیدا می کنند،سرمایه بزرگی برای فرزندان آنها خواهد بود.

۳-جمله" إِعْصٰارٌ فِیهِ نٰارٌ "(گرد بادی که در آن آتشی باشد)ممکن است اشاره به گرد بادهای ناشی از بادهای"سموم"و سوزان و خشک کننده باشد و یا گردبادی که از روی خرمن آتشی بگذرد و طبق معمول که گرد باد هر چه را بر سر راه خود بیابد با خود همراه می برد آن را از زمین برداشته و به نقطه دیگری بپاشد،و ممکن است اشاره به گرد بادی باشد که به همراه صاعقه به نقطه ای اصابت کند و همه چیز را تبدیل به خاکستر نماید و در هر حال اشاره به نابودی سریع و مطلق است. (۱)

***

۱- ۱) "اعصار"در لغت به معنی گردباد است که به هنگام وزش باد از دو سوی مخالف تشکیل می گردد و به شکل عمودی است که یک سر آن به زمین چسبیده و سر دیگر آن در آسمان است و گاه بسیاری از اشیاء را با خود می برد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۷]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما كَسَبْتُمْ وَ مِمّا أَخْرَجْنا لَكُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ وَ لا تَيَمَّمُوا اَلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلاّ أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷)

ترجمه:

۲۶۷-ای کسانی که ایمان آورده اید!از قسمتهای پاکیزه اموالی که(از طریق تجارت)به دست آورده اید،و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم(از منابع و معادن و درختان و گیاهان)،انفاق کنید!و برای انفاق،به سراغ قسمتهای ناپاک نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال،)حاضر نیستید آنها را بپذیرید،مگر از روی اغماض و کراهت!و بدانید خداوند،بی نیاز و شایسته ستایش است.

شان نزول:

از امام صادق ع نقل شده که این آیه در باره جمعی نازل شد که ثروتهایی از طریق رباخواری در زمان جاهلیت جمع آوری کرده بودند و از آن در راه خدا انفاق می کردند،خداوند آنها را از این کار نهی کرد.و دستور داد از اموال پاک و حلال در راه خدا انفاق کنند.

در تفسیر"مجمع البیان"پس از نقل این حدیث،از علی ع نقل می کند که حضرت فرمود:این آیه در باره کسانی نازل گردید که به هنگام انفاق خرماهای خشک و کم گوشت و نامرغوب را با خرمای خوب مخلوط می کردند و بعد انفاق می نمودند به آنها دستور داده شد که از این کار به پرهیزند.

این دو شان نزول هیچگونه منافاتی با هم ندارند و ممکن است آیه در مورد هر دو دسته نازل شده باشد،که یکی ناظر به پاکی معنوی و دیگری ناظر به مرغوبیت مادی و ظاهری است.

ولی باید توجه داشت که طبق آیه ۲۷۵ سوره بقره کسانی که در زمان

جاهلیت اموالی از طریق رباخواری جمع آوری کرده بودند و پس از نزول آیه خود داری از ادامه رباخواری نمودند،اموال گذشته بر آنها حرام نبوده است یعنی این قانون شامل گذشته نمی شود،ولی مسلم است که این مال در عین حلال بودن با اموال دیگر فرق داشت و در حقیقت شبیه اموالی بود که از طرق مکروه به دست بیاید!

تفسیر:

از چه اموالی باید انفاق کرد؟

در پاسخ آیه گذشته ثمرات انفاق و صفات انفاق کنندگان و اعمالی که ممکن است این کار انسانی و خداپسندانه را آلوده کند و پاداش آن را از بین ببرد بیان شد، در این آیه-که ششمین آیه،در این سلسله است-سخن از چگونگی اموالی است که باید انفاق گردد.

نخست می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید!از اموال پاکیزه ای که(از طریق تجارت)به دست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما خارج کرده ایم(از منابع و معادن زیر زمینی و از کشاورزی و زراعت و باغ)انفاق کنید"(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّبٰاتِ مٰا کَسَبْتُمْ وَ مِمّٰا أَخْرَجْنٰا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ).

جمله" مٰا کَسَبْتُمْ "،(آنچه کسب کرده اید)اشاره به درآمدهای تجاری است و جمله" مِمّٰا أَخْرَجْنٰا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ "(از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم) اشاره به انواع درآمدهای زراعی و کشاورزی و همچنین معادن زیر زمینی است، بنا بر این تمام انواع درآمدها را شامل می شود،زیرا سرچشمه تمام اموالی که انسان دارد،زمین و منابع گوناگون آن است حتی صنایع و دامداری و مانند آن،همه از زمین مایه می گیرد.

این تعبیر ضمنا اشاره ای به این حقیقت است که ما منابع اینها را در اختیار

شما گذاشتیم بنا بر این نباید از انفاق کردن بخشی از طیبات و پاکیزه ها و "سر گل "آن در راه خدا دریغ کنید.

سپس برای تاکید هر چه بیشتر می افزاید:"به سراغ قسمتهای ناپاک نروید تا از آن انفاق کنید در حالی که خود شما حاضر نیستید آن را بپذیرید،مگر از روی اغماض و کراهت"(وَ لاٰ تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِیهِ إِلاّٰ أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ). (۱)

از آنجا که بعضی از مردم عادت دارند همیشه از اموال بی ارزش و آنچه تقریبا از مصرف افتاده و قابل استفاده خودشان نیست انفاق کنند و اینگونه انفاقها علاوه بر اینکه سود چندانی به حال نیازمندان ندارد،یک نوع اهانت و تحقیر نسبت به آنها است،و موجب تربیت معنوی و پرورش روح انسانی نیز نمی باشد،این جمله صریحا مردم را از این کار نهی می کند و آن را با دلیل لطیفی همراه می سازد،و آن اینکه،شما خودتان حاضر نیستید اینگونه اموال را بپذیرید مگر از روی کراهت و ناچاری چرا در باره برادران مسلمان،و از آن بالاتر خدایی که در راه او انفاق می کنید و همه چیز شما از او است راضی به این کار می شوید.

در حقیقت،آیه به نکته لطیفی اشاره می کند که انفاق در راه خدا،یک طرفش مؤمنان نیازمندند،و طرف دیگر خدا،و با این حال اگر اموال پست و بی ارزش انتخاب شود،از یک سو تحقیری است نسبت به نیازمندان که ممکن است علی رغم تهیدستی مقام بلندی از نظر ایمان و انسانیت داشته باشند و روحشان آزرده شود و از سوی دیگر سوء ادبی است نسبت به مقام شامخ پروردگار.

جمله" لاٰ تَیَمَّمُوا "(قصد نکنید)ممکن است اشاره به این باشد که اگر در

ص: ۳۳۳

۱- ۱) "تیمم"در اصل به معنی قصد چیزی کردن است،در اینجا نیز به همان معنی آمده است،و تیمم معروف را از این جهت تیمم گفته اند که انسان قصد می کند از خاک پاک زمین استفاده کند،چنان که قرآن می گوید: فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً (نساء\۴۳).

لابلای اموالی که انفاق می کنیـد بـدون توجه چیز نامرغوبی باشـد،مشـمول این سـخن نیست.سـخن این است که از روی عمد اقدام به چنین کاری نکنید.

تعبیر به"طیبـات"(پـاکیزه ها)هم پاکیزگی ظاهری را شامل می شود،و ارزش داشـتن برای مصـرف،و هم پاکیزگی معنوی،یعنی اموال شـبهه ناک و حرام زیرا افراد با ایمان از پذیرش همه اینها کراهت دارند،و جمله" إِلّاَ أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ "شامل همه می شود و این که بعضی از مفسران آن را منحصر به یکی از این دو دانسته اند صحیح به نظر نمی رسد.

نظیر ایـن آیه در سـوره آل عمران آیه ۹۲ نیز آمـده است آنجـا که می فرمایـد: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ :"هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسـید،مگر آنکه از آنچه دوست داریـد،انفاق کنیـد".البته این آیه بیشتر روی اثرات معنوی انفاق تکیه می کند.

و در پایان آیه می فرماید:"بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است" (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ).

یعنی نه تنهـا نیـازی به انفـاق شـما نـدارد،و از هر نظر غنی است،بلکه تمـام نعمتها را او در اختیار شـما گـذارده،و لـذا حمیـد و شایسته ستایش است.

بعضـی احتمال داده اند که"حمید"در اینجا به معنی اسم فاعل باشد (سـتایش کننده)نه به معنی محمود و ستایش شده،یعنی در عین اینکه از انفاق شما بی نیاز است شما را به خاطر اموال پاکیزه ای که انفاق می کنید،مورد ستایش قرار می دهد.

نکته:

شک نیست که انفاق در راه خـدا برای تقرب به ذات پاک او است و مردم هنگامی که می خواهنـد به سـلاطین و شخصـیتهای بزرگ تقرب جویند،بهترین اموال خود را به عنوان تحفه و هدیه برای آنها می برند،در حالی که انسانهای ضعیفی

همچون خودشان اند،چگونه ممکن است انسان به خداوند بزرگی که تمام عالم هستی از اوست،به وسیله اموال بی ارزش و از مصرف افتاده،تقرب جوید،و اینکه می بینیم در زکات واجب و حتی در قربانی نباید از نوع نامرغوب استفاده کرد،نیز در همین راستا است،به هر حال باید این فرهنگ قرآنی در میان همه مسلمین زنده شود که برای انفاق،بهترین را انتخاب نمایند.

***

ص :۳۳۵

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۸]

اشاره

اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ اَلْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اَللّٰهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اَللّٰهُ واسِعٌ عَلِیمٌ (۲۶۸)

ترجمه:

۲۶۸-شیطان،شما را(به هنگام انفاق)،وعده فقر و تهیدستی می دهد،و به فحشا(و زشتیها) امر می کند،ولی خداوند وعده"آمرزش"و"فزونی"به شما می دهد،و خداوند،قدرتش وسیع،و(به هر چیز)داناست.(به همین دلیل،به وعده های خود،وفا می کند.)

تفسیر:

مبارزه با موانع انفاق

در ادامه آیات انفاق در اینجا به یکی از موانع مهم آن پرداخته و آن وسوسه های شیطانی در زمینه انفاق است،که انسان را از فقر و تنگدستی می ترساند،به خصوص اگر اموال خوب و قابل استفاده را انفاق کند،و چه بسا این وسوسه های شیطانی مانع از انفاقهای مستحبی در راه خدا و حتی انفاقهای واجب مانند زکات و خمس گردد.

در این راستا می فرماید:"شیطان به هنگام انفاق به شما وعده فقر و تهیدستی می دهد"(اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ).

و می گوید:تامین آینده خود و فرزندانتان را فراموش نکنید و از امروز فردا را ببینید و آنچه بر خویشتن روا است بر دیگری روا نیست و امثال این وسوسه های گمراه کننده،به علاوه"او شما را وادار به معصیت و گناه می کند"(وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ).

"فحشاء"به معنی هر کار زشت و بسیار قبیح است،و در اینجا به تناسب بحث،به معنی بخل و ترک انفاق که در بسیاری از موارد،نوعی معصیت و گناه است آمده (هر چند واژه فحشاء در مواردی به معنی گناه بی عفتی آمده،ولی

می دانیم در اینجا تناسب چندانی ندارد)حتی بعضی از مفسران تصریح کرده اند که عرب به شخص بخیل،فاحش می گوید. (۱)

این احتمال نیز داده شده که فحشاء در اینجا به معنی انتخاب اموال غیر قابل مصرف برای انفاق است،و نیز گفته شده:منظور از آن هر معصیتی است زیرا شیطان به وسیله ترس از فقر و تهیدستی انسان را وادار به کسب مال از انواع طرق نامشروع می کند.

تعبیر به امر کردن شیطان،اشاره به همان وسوسه های او است،و اصولا هر نوع فکر منفی و بازدارنده و کوتاه بیننده،سرچشمه اش تسلیم در برابر وسوسه های شیطانی است،و در مقابل،هر گونه فکر مثبت سازنده و آمیخته با بلند نظری، سرچشمه اش الهامات الهی و فطرت پاک خدادادی است.

در توضیح این سخن باید گفت:در نظر ابتدایی انفاق و بذل مال،چیزی جز "کم کردن"مال نیست و این همان نظر کوته بینانه شیطانی است،ولی با دقت و دید وسیع می بینیم که انفاق ضامن بقای اجتماع و تحکیم عدالت اجتماعی،و سبب کم کردن فاصله طبقاتی و پیشرفت همگانی و عمومی می باشد و مسلم است که با پیشرفت اجتماع،افرادی که در آن اجتماع زندگی می کنند نیز در رفاه و آسایش خواهند بود و این همان نظر واقع بینانه الهی است.

قرآن به این وسیله مسلمانان را توجه می دهد که انفاق اگر به ظاهر،چیزی از شما کم می کند در واقع چیزهایی بر سرمایه شما می افزاید،هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی.

در دنیای امروز که نتیجه و اثر اختلافات طبقاتی و پایمال شدن ثروتها به خاطر به هم خوردن تعادل تقسیم ثروت به روشنی به چشم می خورد درک معنی

۱- ۱) تفسیر روح البیان،جلد ۱ صفحه ۴۳۱(ذیل آیه مورد بحث).

آیه فوق چندان مشکل نیست.

ضمنا از آیه استفاده می شود که یک نوع ارتباط میان"ترک نمودن انفاق"و "فحشاء"وجود دارد البته اگر"فحشاء"به معنی بخل باشد ارتباط آن از این جهت است که ترک انفاق و بخششهای مالی،آرام آرام صفت"بخل"را که از بدترین صفات است در انسان ایجاد می کند و اگر"فحشاء"را به معنی مطلق گناه یا گناه جنسی بگیریم باز ارتباط آن با ترک انفاق بر کسی پوشیده نیست،زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان،و بی عفتیها و خودفروشیها،فقر و تهیدستی است علاوه بر همه اینها،انفاق یک سلسله آثار و برکات معنوی دارد که جای انکار نیست.

سپس می افزاید:"خداوند آمرزش از سوی خود و فضل و بخشش را به شما وعده می دهد"(وَ اللّٰهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً).

در تفسیر"مجمع البیان"از امام صادق ع نقل شده است که:هنگام انفاق دو چیز از طرف خدا است و دو چیز از ناحیه شیطان آنچه از جانب خداست یکی "آمرزش گناهان"و دیگری"وسعت و افزونی اموال"و آنچه از طرف شیطان است یکی وعده فقر و تهیدستی و دیگری امر به فحشاء است.

بنا بر این منظور از مغفره،آمرزش گناهان است و منظور از فضل همانطور که از ابن عباس نقل شده زیاد شدن سرمایه ها در پرتو انفاق می باشد.

جالب توجه اینکه از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که فرمود:"هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید به وسیله انفاق کردن،با خدا معامله کنید"(انفاق کنید تا از تهیدستی نجات یابید) (۱).

و در پایان آیه می فرماید:"خداوند قادر و توانا و عالم است"(وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ).

۱- ۱) "نهج البلاغه"کلمات قصار شماره ۲۵۸.

اشاره به این حقیقت است که چون خداونـد قدرتی وسـیع و علمی بی پایان دارد می تواند به وعده خویش عمل کند بنا بر این بایـد به وعـده او دلگرم بود نه وعـده شـیطان"فریبکار"و"ناتوان"که انسان را به گناه می کشاند و چون از آینده آگاه نیست و قدرتی ندارد،وعده او جز گمراهی و تشویق به نادانی نخواهد بود.

***

ص :۳۳۹

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۹]

اشاره

يُؤْتِي اَلْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ اَلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاّ أُولُوا اَلْأَلْبابِ (۲۶۹)

ترجمه:

۲۶۹-(خدا)دانش و حکمت را به هر کس بخواهد(و شایسته بداند)می دهد،و به هر کس دانش داده شود،خیر فراوانی داده شده است.و جز خردمندان،(این حقایق را درک نمی کنند،و) متذکر نمی گردند.

تفسیر:

برترین نعمتهای الهی

با توجه به آنچه در آیه قبل گذشت،که به هنگام انفاق،وسوسه های شیطانی دائر به فقر و جذبه های رحمانی در باره مغفرت و فضل الهی آدمی را به این سو و آن سو می کشد،در آیه مورد بحث سخن از حکمت و معرفت و دانش می گوید،چرا که تنها حکمت است که می تواند بین این دو کشش الهی و شیطانی فرق بگذارد،و انسان را به وادی مغفرت و فضل بکشاند و از وسوسه های گمراه کننده ترس از فقر برهاند.

یا به تعبیر دیگر خداوند به بعضی از افراد بر اثر پاکی و جهاد با نفس،نوعی علم و بینش می دهد که آثار و فوائد اطاعت الهی و از جمله انفاق و نقش حیاتی آن در اجتماع را درک کند و میان آن و وساوس شیطانی فرق بگذارد.

می فرماید:"خداوند دانش را به هر کس بخواهد(و شایسته بداند)می دهد" (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ).

در تفسیر"حکمت"معانی زیادی ذکر شده از جمله"معرفت و شناخت اسرار جهان هستی"و"آگاهی از حقایق قرآن"و"رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل" و"معرفت و شناسایی خدا"و"آن نور الهی که وسوسه های شیطانی را از الهامات

الهی جدا می سازد".

و ظاهر این است حکمت یک معنی وسیعی دارد که تمام این امور،حتی نبوت را که بعضی از معانی آن شمرده اند شامل می شود که آن نوعی از علم و آگاهی است،و در اصل از ماده حکم(بر وزن حرف)به معنی منع گرفته شده و از آنجا که علم و دانش و تدبیر،انسان را از کارهای خلاف باز می دارد به آن حکمت گفته اند.

بدیهی است منظور از جمله" مَنْ يَشٰاءُ "(هر کس را که بخواهد)این نیست که خداوند بدون هیچ علتی حکمت و دانش را به این و آن می دهد،بلکه اراده و مشیت خداوند همه جا آمیخته است،با شایستگی های افراد،یعنی هر کس را شایسته ببیند از این سرچشمه زلال حیاتبخش سیراب می نماید،سپس می فرماید:

"و هر کس که به او دانش داده شود خیر فراوانی داده شده است"(وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً).

و به گفته آن حکیم:"هر کس را که عقل دادی چه ندادی و هر کس را که عقل ندادی چه دادی!".

قابل توجه اینکه بخشنده حکمت خدا است در عین حال در این جمله نامی از او به میان نیامده تنها می فرماید:"به هر کس حکمت داده شود خیر فراوانی داده شده است".

این تعبیر گویا اشاره به این است که دانش و حکمت ذاتا خوب است از هر جا و از ناحیه هر که باشد تفاوتی در نیکی آن نیست.

قابل توجه این که در این جمله می فرماید:به هر کس دانش و حکمت داده شد خیر و برکت فراوان داده شده است نه"خیر مطلق"زیرا خیر و سعادت مطلق تنها در دانش نیست بلکه دانش تنها یکی از عوامل مهم آن است و در پایان آیه می فرماید:"تنها خردمندان متذکر می شوند"(وَ مٰا يَذَّكَّرُ إِلاّٰ أُولُوا الْأَلْبٰابِ).

"تذکر"به معنی"یادآوری"و"نگاهداری علوم و دانشها"در درون روح

است.و "الباب "جمع "لب "به معنی "مغز "است و از آنجا که مغز هر چیز بهترین و اساسی ترین قسمت آن است به"عقل"و "خرد""لب "گفته می شود.

این جمله می گوید:تنها صاحبان عقل و خرد این حقایق را حفظ می کنند و به یاد می آورند و از آن بهره مند می شوند اگر چه همه افراد(جز مجانین و دیوانگان) صاحب عقل اند اما اولوا الالباب به همه آنها گفته نمی شود.بلکه منظور آنهایی هستند که عقل و خرد خود را به کار می گیرند و در پرتو این چراغ پر فروغ،راه زندگی و سعادت را می یابند.

این بحث را با سخن یکی از دانشمندان اسلامی پایان می دهیم(که احتمالا این سخن را از پیامبر اکرم ص شنیده است)"گاه می شود که خداوند اراده عذاب و مجازات مردم روی زمین را می کند،ولی هنگامی که بشنود معلمی به کودکان حکمت می آموزد،به خاطر این عمل،عذاب را از آنها دور می سازد" (۱).

***

۱- ۱) تفسیر قرطبی،جلد ۲ صفحه ۱۱۳۸.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۰ تا ۲۷۱]

اشاره

وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُهُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ أَنْصٰارٍ (۲۷۰) إِنْ تُبْدُوا اَلصَّدَقٰاتِ فَنِعِمّٰا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوهٰا وَ تُؤْتُوهَا اَلْفُقَرٰاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱)

ترجمه:

۲۷۰-و هر چیز را که انفاق می کنید،یا(اموالی را که)نذر کرده اید(در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آنها را می داند.و ستمگران یاوری ندارند.

۲۷۱-اگر انفاقها را آشکار کنید،خوب است!و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است!و قسمتی از گناهان شما را می پوشاند،(و در پرتو بخشش در راه خدا، بخشوده خواهید شد.)و خداوند به آنچه انجام می دهید،آگاه است.

تفسیر:

چگونگی انفاقها

به دنبال آیات گذشته که در باره انفاق و بخشش در راه خدا و انتخاب اموال خوب برای این کار،توأم با اخلاق و اخلاص بحث می کرد در این دو آیه،سخن از چگونگی انفاقها و علم خداوند نسبت به آن است.

در آیه نخست می فرماید:"آنچه را که انفاق می کنید یا نذرهایی که(در این زمینه کرده اید)خداوند همه آنها را می داند"(وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُهُ).

کم باشد یا زیاد،خوب باشد یا بد،از طریق حلال تهیه شده باشد یا حرام،با اخلاص همراه باشد یا توأم با ریا،همراه با منت و آزار باشد یا بدون آن،از اموالی

باشد که خداوند دستور انفاق آن را داده است یا به وسیله نذر بر خود واجب کرده باشید،هر گونه باشد،خدا از تمام جزئیات آن آگاه است و جزای آن را از خوب و بد به تناسب آن خواهد داد.

و در پایان آیه می فرماید:"و ظالمان یاوری ندارند"(وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ أَنْصٰارٍ).

"ظالمان"در اینجا اشاره به ثروت اندوزان بخیل و انفاق کنندگان ریاکار،و منت گذاران و مردم آزاران است،که خداوند آنها را یاری نمی کند و انفاقشان نیز در دنیا و آخرت یاورشان نخواهد بود.

یا کسانی که به خاطر ترک انفاق به محرومان و تهیدستان هم به آنها ظلم کردند و هم به جامعه و هم به خویشتن.

یا کسانی که انفاقها را در محل شایسته خود به کار نگرفتند زیرا ظلم به معنی وسیع کلمه،به معنی هر گونه کاری است که در غیر مورد خود انجام گیرد،و از آنجا که منافاتی در میان این معانی سه گانه نیست ممکن است هر سه در مفهوم آیه جمع باشد.

آری آنها نه در دنیا یار و یاوری دارند و نه در قیامت شفاعت کننده ای و این خاصیت ظلم و ستم،در هر چهره و به هر شکل است.

ضمنا از این آیه استفاده می شود که نذر مشروعیت دارد و باید به آن عمل کرد.و این از اموری بوده که قبل از اسلام وجود داشته،و اسلام بر آن صحه گذاشته است.

*** در دومین آیه سخن از چگونگی انفاق از نظر آشکار و پنهان بودن است، می فرماید:"اگر انفاقها را آشکار کنید،چیز خوبی است،و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است"(إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقٰاتِ فَنِعِمّٰا هِیَ وَ إِنْ

تُخْفُوهٰا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرٰاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَمْ

).

"و بخشی از گناهان شما را می پوشاند(و در پرتو این کار بخشوده خواهید شد)و خداوند به آنچه انجام می دهید،آگاه است"
(وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

نکته ها:

۱-تردیدی نیست که انفاق علنی و آشکار در راه خدا و اختفای آن هر کدام اثر مفیدی دارد،زیرا هنگامی که انسان به طور آشکار و علنی مال خود را در راه خدا انفاق می کند اگر انفاق واجب باشد گذشته از این که مردم تشویق به اینگونه کارهای نیک می شوند، رفع این تهمت نیز از انسان می گردد که به وظیفه واجب خود عمل نکرده است.

و اگر انفاق مستحبّ باشد،در حقیقت یک نحوه تبلیغ عملی است که مردم را به کارهای خیر و حمایت از محرومان و انجام کارهای نیک اجتماعی و عام المنفعه تشویق می کند.

و چنانچه انفاق به طور مخفی،و دور از انظار مردم انجام شود،به طور قطع ریا و خودنمایی در آن کمتر است،و خلوص بیشتری در آن خواهد بود،مخصوصا در باره کمک به محرومان،آبروی آنها بهتر حفظ می شود،و لذا آیه فوق می گوید:

"هر یک از دو کار در مورد خود خوب و شایسته است".

بعضی از مفسران گفته اند این دستور تنها در باره انفاقهای مستحبی است و انفاقهای واجب از قبیل زکات و مانند آن بهتر است همیشه آشکار و علنی باشد.

ولی مسلم است که هیچ یک از این دو دستور(اظهار و اخفای انفاق)جنبه عمومی و همگانی ندارد بلکه موارد مختلف است در پاره ای از موارد که اثر تشویقی آن بیشتر است و لطمه ای به اخلاص نمی زند،بهتر است اظهار گردد،و در مواردی که افراد آبرومندی هستند که حفظ آبروی آنها ایجاب می کند انفاق به

ص: ۳۴۵

صورت مخفی انجام گیرد و بیم ریاکاری و عدم اخلاص می رود مخفی ساختن آن بهتر خواهد بود.

در بعضی احادیث تصریح شده که انفاقهای واجب بهتر است اظهار گردد،و اما انفاقهای مستحبّ بهتر است مخفیانه انجام گیرد.

از امام صادق ع نقل شده که فرمود:"زکات واجب را به طور آشکار از مال جدا کنید و به طور آشکار انفاق نمائید اما انفاقهای مستحبّ اگر مخفی باشد بهتر است" (۱).

این احادیث با آنچه در بالا گفتیم منافات ندارد،زیرا انجام وظائف واجب کمتر آمیخته به ریا می شود،چون وظیفه ای است که در محیط اسلامی هر کس ناچار است آن را انجام دهد و همچون یک مالیات قطعی است که باید همه بپردازند،بنا بر این اظهار آن بهتر است و اما انفاقهای مستحبی چون جنبه الزامی ندارد ممکن است اظهار آن به خلوص نیت بزند لذا اختفای آن شایسته تر می باشد.

۲-از جمله" وَ یُکَفِّرُ عَنْکُمْ مِنْ سَیِّئٰاتِکُمْ "استفاده می شود که انفاق در راه خدا در آمرزش گناهان اثر عمیق دارد زیرا بعد از دستور انفاق در این جمله می فرماید:"و گناهان شما را می پوشاند".

البته مفهوم این سخن آن نیست که بر اثر انفاق کوچکی،همه گناهان بخشوده خواهد شد،بلکه با توجه به کلمه"من"که معمولاـ برای"تبعیض"به کار می رود استفاده می شود که انفاق قسمتی از گناهان را می پوشاند.روشن است که آن قسمت بستگی به"مقدار انفاق"و"میزان اخلاص"دارد.

در باره اینکه انفاق سبب آمرزش می شود از طرق اهل بیت ع و اهل تسنن روایات زیادی وارد شده است از جمله در حدیثی آمده است:"انفاق نهانی خشم

۱- ۱) الزکاه المفروضه تخرج علانیه و تدفع علانیه و غیر الزکاه ان دفعته سرا فهو افضل-تفسیر مجمع البیان جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۸۴،نقل از علی بن ابراهیم جلد ۱ صفحه ۹۳.

خدا را فرو می نشاند،و همانطور که آب آتش را خاموش می کند گناه انسان را از بین می برد" (۱).

و نیز در روایتی آمده است:"هفت کس هستند که خداوند آنها را در سایه لطف خود قرار می دهد،در روزی که سایه ای جز سایه او نیست:پیشوای دادگر،و جوانی که در بندگی پروردگار پرورش می یابد،و کسی که قلب او با سجده پیوسته است،و کسانی که یکدیگر را برای خدا دوست دارند با محبت گرد هم آیند و با محبت متفرق شوند،و کسی که زن زیبای صاحب مقامی او را به گناه دعوت کند و او بگوید من از خدا می ترسم،و کسی که انفاق نهانی می کند بطوری که دست راست او از انفاقی که دست چپ او کرده آگاه نمی گردد!و کسی که تنها به یاد خدا می افتد و قطره اشکی از گوشه های چشم او سرازیر می شود" (۲).

۳-ضمنا مفهوم جمله" وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ "این است که خدا عالم است به آنچه انفاق می کنید،چه آشکار باشد و چه مخفی و همچنین او از نیات شما آگاه است که اظهار و اخفای انفاق را به چه منظور و هدفی انجام می دهید.

در هر حال آنچه در انفاق مؤثر است نیت پاک و خلوص در عمل است،به علاوه دانستن و ندانستن مردم اثری ندارد و آنچه مهم است علم خداست زیرا اوست که جزای اعمال انسان را می دهد و از نهان و آشکار آگاه است.

***

ص: ۳۴۷

۱- ۱) "صدقه السر تطفی غضب الرب و تطفی الخطیئه کما یطفی الماء النار"!-مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۸۵.

۲- ۲) سبعه یظلهم اللّه فی ظله یوم لا ظل الا ظله:الامام العدل و الشاب الذی نشا فی عباده اللّه تعالی و رجل قلبه یتعلق بالمساجد حتی یعود الیها،و رجلان تحابا فی اللّه و اجتمعا علیه و تفرقا علیه و رجل دعته امرأه ذات منصب و جمال فقال انی اخاف اللّه تعالی،و رجل تصدق بصدقه فاخفاها حتی لم تعلم یمینه ما تنفق شماله،و رجل ذکر اللّه خالیا ففاضت عیناه".-مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۸۵.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۲]

اشاره

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدٰاهُمْ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ مٰا تُنْفِقُونَ إِلاَّ اِبْتِغٰاءَ وَجْهِ اَللّٰهِ وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لاٰ تُظْلَمُونَ (۲۷۲)

ترجمه:

۲۷۲-هدایت آنها(به طور اجبار،)بر تو نیست،(بنا بر این،ترک انفاق به غیر مسلمانان،برای اجبار به اسلام،صحیح نیست،)ولی خداوند،هر که را بخواهد(و شایسته بداند)،هدایت می کند.و آنچه را از خوبیها و اموال انفاق می کنید،برای خودتان است،(ولی)جز برای رضای خدا،انفاق نکنید!و آنچه از خوبیها انفاق می کنید،(پاداش آن)به طور کامل به شما داده می شود،و به شما ستم نخواهد شد.

شان نزول:

در تفسیر "مجمع البیان"از ابن عباس نقل شده که:مسلمانان حاضر نبودند به غیر مسلمین انفاق کنند،آیه فوق نازل شد و به آنها اجازه داد که در مواقع لزوم این کار را انجام دهند.

شان نزول دیگری برای آیه فوق نقل شده که بی شباهت به شان نزول اول نیست و آن این که:زن مسلمانی به نام"اسماء"در سفر"عمره القضاء"در خدمت پیغمبر اکرم ص بود،مادر و جده آن زن به سراغ او آمدند و از او کمکی خواستند،و از آنجا که آن دو نفر مشرک و بت پرست بودند"اسماء"از کمک به آنها امتناع ورزید، گفت:باید از پیامبر ص اجازه بگیرم زیرا شما پیرو آیین من نیستید،سپس نزد پیامبر ص آمد اجازه خواست،آیه مورد بحث نازل گردید.

تفسیر:

انفاق و کمکهای انسانی به غیر مسلمانان

در آیات قبل مساله انفاق و بخشش در راه خدا به طور کلی مطرح بود، و در

ص: ۳۴۸

این آیه سخن از جواز انفاق به غیر مسلمانان است،به این معنی که نباید انفاق بر بینوایان غیر مسلمان را ترک کنند به منظور اینکه تحت فشار قرار گیرند و اسلام را اختیار کنند و هدایت شوند.

می فرماید:"هدایت آنها(به طور اجبار)بر تو نیست"(لَیْسَ عَلَیْکَ هُداهُمْ).

بنا بر این ترک انفاق بر آنها برای اجبار آنها به اسلام صحیح نمی باشد این سخن گر چه خطاب به پیامبر اکرم ص است،ولی در واقع همه مسلمانان را شامل می شود.

سپس می افزاید:"ولی خداوند هر که را بخواهد(و شایسته بداند)هدایت می کند"(وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ).

و بعد از این یادآوری به ادامه بحث فوائد انفاق در راه خدا می پردازد و می گوید:"آنچه را از خوبیها انفاق کنید برای خودتان است"(وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَلِأَنْفُسِکُمْ).

"ولی جز برای خدا انفاق نکنید"(وَ مٰا تُنْفِقُونَ إِلاَّ ابْتِغٰاءَ وَجْهِ اللّٰهِ).

این در صورتی است که جمله خبریه" وَ مٰا تُنْفِقُونَ "را به معنی نهی بگیریم، یعنی انفاق شما در صورتی سود بخش است که به خاطر خدا انجام گیرد.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله به همان معنی خبریه باشد،یعنی شما مسلمانان جز برای رضای خدا و جلب خشنودی او انفاق نمی کنید.

و در آخرین جمله باز به عنوان تاکید بیشتر می فرماید:"آنچه از خوبیها انفاق می کنید به شما تحویل داده می شود،و هرگز ستمی بر شما نخواهد شد"(وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ لاٰ تُظْلَمُونَ).

یعنی گمان نکنید که از انفاق خود سود مختصری می برید،بلکه تمام آنچه را انفاق می کنید به طور کامل به شما باز می گرداند،آن هم در روزی که شدیدا به آن نیازمندید،بنا بر این در انفاقهای خود کاملا دست و دل باز باشید.

ص :۳۴۹

ضمنـا با توجه به اینکه:ظاهر این جمله این است که خود آنچه انفاق شـده به انسان باز گردانـده می شود(نه ثواب آن)،آیه می تواند دلیلی بر تجسم اعمال بوده باشد که در جای خود به طور مشروح خواهد آمد (۱).

نکته ها:

اشاره

۱-آیه فوق می گوید:

همـانطور که بخششـهای الهی و نعمتهـای او در این جهـان شامـل حـال همه انسانها(صـرف نظر از عقیـده و آیین آنها)می شود مؤمنان هم باید به هنگام انفاقهای مستحبی و رفع نیازمندیهای بینوایان در مواقع لزوم،رعایت حال غیر مسلمانان را نیز بکنند.

البته این در صورتی است که انفاق بر غیر مسلمانان به خاطر یک کمک انسانی باشد و موجب تقویت کفر و پیشبرد نقشه های شوم دشمنان نگردد بلکه آنها را به روح انساندوستی اسلام آگاه سازد.

***

۲-هدایت اقسام گوناگونی دارد:

اشاره

روشن است که منظور از عـدم وجوب هـدایت مردم بر پیامبر این نیست که او موظف به ارشاد و تبلیغ آنها نباشـد زیرا ارشاد و تبلیغ روشن ترین و اساسـی ترین برنامه پیامبر است،بلکه منظور این است که او موظف نیست که آنها را تحت فشار قرار دهد و اجبار بر هدایت نماید.

آیا منظور از این هدایت،هدایت تکوینی است یا تشریعی؟زیرا هدایت انواعی دارد.

الف)هدایت تکوینی-

منظور از هدایت تکوینی این است که خداوند یک سلسله عوامل پیشـرفت و تکامل در موجودات مختلف جهان،اعم از انسان و سایر جانداران،حتی موجودات بی جان آفریده،که آنها را به سوی تکامل می برد.

۱- ۱) این مساله به طور مشروح،ذیل آیه ۳۰ سوره آل عمران در همین جلد خواهد آمد.

رشد و تکامل جنین در شکم مادر،و نمو پیشرفت دانه های گیاهان در دل زمین، و حرکت کرات مختلف منظومه شمسی در مدار خود،و مانند آن،نمونه های مختلفی از هدایت تکوینی هستند،این نوع هدایت مخصوص خدا است و وسیله آن عوامل و اسباب طبیعی و ما وراء طبیعی است.قرآن مجید می گوید:

" رَبُّنَا الَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ "(خدایی که آفرینش ویژه هر موجودی را به او بخشید،و سپس او را هدایت و رهبری کرد) (۱).

ب)هدایت تشریعی-

منظور از این هدایت راهنمایی افراد از طریق تعلیم و تربیت،و قوانین مفید و حکومت عادلانه و پند و اندرز و موعظه است.این نوع هدایت بوسیله پیامبران و امامان و افراد صالح و مربیان دلسوز انجام می شود و در قرآن به آن کرارا اشاره شده است.قرآن مجید می گوید:

" ذٰلِکَ الْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ "(این کتاب بزرگ تردیدی در آن نیست و وسیله هدایت پرهیزکاران است) (۲).

ج)هدایت به معنی فراهم ساختن وسیله-

این نوع هدایت که گاهی از آن به عنوان"توفیق"یاد می شود عبارت از این است که وسائل لازم را در اختیار افراد بگذارند تا با میل و اراده خود از آن برای پیشرفت استفاده کنند،مثلا ساختن مدرسه،مسجد،کانونهای تربیتی،تهیه برنامه ها و کتابهای لازم و تربیت مبلغان و معلمان شایسته،همه داخل در این قسم از هدایت هستند و در حقیقت این قسم از هدایت برزخی است بین هدایت تکوینی و تشریعی.قرآن می گوید:

" وَ الَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا "(و کسانی که در راه ما مجاهده کنند آنها را به راههای خود هدایت می کنیم). (۳)

د)هدایت به سوی نعمتها و پاداش ها

-منظور از این هدایت بهره مند

ص:۳۵۱

۱- ۱) سوره طه،آیه ۵۰.

۲- ۲) سوره بقره،آیه ۲.

۳- ۳) سوره عنکبوت،آیه ۶۹.

ساختن افراد شایسته از نتیجه اعمال نیکشان در سرای دیگر است،این نوع هدایت مخصوص افراد با ایمان و درستکار است،قرآن مجید می گوید:

" سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بالَهُمْ " این جمله که بعد از ذکر فداکاری شهیدان راه خدا آمده است می گوید:

"خداوند آنها را هدایت می کند و حال آنها را بهبودی می بخشد" (۱).بدیهی است این نوع هدایت تنها مربوط به برخورداری آنان از نتائج سودمند عملشان در جهان دیگر است.

اما در واقع این چهار نوع هدایت مراحل مختلفی از یک"حقیقت"هستند که هر کدام بعد از دیگری قرار گرفته است. زیرا نخست هدایت تکوینی خداوند به سراغ انسان می آید و عقل و فکر و قوای دیگر را در اختیار او می گذارد(هدایت تکوینی).

و سپس هدایت و راهنمایی انبیاء شروع می شود و آنها مردم را به راه حق دعوت می کنند(هدایت به معنی ارشاد و تبلیغ).

و بعد از آن با ورود در مرحله عمل،توفیق پروردگار شامل حال آنها می شود و راه ها برای آنها هموار می گردد و مرحله سوم هدایت را به این طریق می پیمایند (هدایت به معنی توفیق).

و در پایان در جهان دیگر از نتائج اعمال خود بهره مند می گردند(هدایت به سوی پاداشها).

از این چهار نوع هدایت یک قسم آن(ارشاد و تبلیغ)از وظائف حتمی پیامبران و امامان است و قسم دیگری از آن که هموار ساختن راه باشد به مقدار وسیعی جزء برنامه های حکومت الهی پیامبران و امامان است ولی بقیه مخصوص ذات خدا است.

۱- ۱) سوره محمد،آیه ۵.

بنا بر این هر جا در قرآن نفی هدایت از پیغمبر شده همانند آیه فوق منظور دو قسم اول نیست.

گر چه در جمله" وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ "(خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند)این امر منوط به اراده خداوند شده اما این هدایتهای پروردگار مسلما بدون حساب و حکمت نمی باشد،یعنی بی جهت یکی را هدایت و دیگری را محروم نمی کند،بلکه افراد باید قبلا"شایستگی"خود را برای هدایت احراز کنند تا از آن بهره مند گردند.

به هر حال از آیه فوق حقیقت دیگری را نیز می توان استفاده کرد و آن این که اگر در میان مسلمانان افرادی بعد از این همه تاکید در باره دوری از ریا و منت و آزار باز انفاقهای خود را آلوده به این امور سازند،ناراحت نباش وظیفه تو تنها بیان احکام و فراهم ساختن یک محیط اجتماعی سالم است و هرگز موظف نیستی که آنها را مجبور به این امور سازی-روشن است که این تفسیر منافاتی با تفسیر سابق ندارد و ممکن است هر دو را از آیه استفاده کرد.

***

۳-اثر انفاق در زندگی انفاق کنندگان

جمله" وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ "می گوید منافع انفاق به خود شما بازگشت می کند و به این وسیله انفاق کنندگان را تشویق به این عمل انسانی می نماید،مسلما انسان هنگامی که بداند نتیجه کار او به خود او باز می گردد بیشتر به آن کار علاقه مند خواهد شد.

ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که منظور از بازگشت منافع انفاق به انفاق کننده،همان پاداش و نتائج اخروی آن باشد.

البته این معنی صحیح است ولی نباید تصور کرد که سود انفاق تنها جنبه اخروی دارد،بلکه از نظر این دنیا نیز به سود آنها است هم از جنبه"معنوی"و هم از

جنبه"مادی":از نظر معنوی،روح گـذشت و بخشـش و فـداکاری و نوع دوستی و برادری را در انفاق کننده پرورش می دهد و در حقیقت وسیله مؤثری برای تکامل روحی و پرورش شخصیت اوست.

و امـا از نظر مـادی"افراد محروم و بینوا"در یـک اجتمـاع،موجب انفجارهـای خطرنـاک می گردد،همان انفجارهایی که گاهی تمام اصل مالکیت را در خود فرو می برد و تمام ثروتها را می بلعد و نابود می سازد.

انفـاق فاصـله طبقـاتی را کم می کنـد و خطراتی را که از این رهگـذر متوجه افراد اجتماع می شود از میان می برد،انفاق آتش خشم و شعله های سوزان طبقات محروم را فرو می نشاند و روح انتقام و کینه توزی را از آنها می گیرد.

بنـا بر این انفـاق از نظر"امنیت اجتمـاعی"و"سـلامت اقتصـادی"و"جهـات مختلف مـادی و معنوی"به سود انفاق کننـدگان نیز هست.

۴-"وجه اللّٰه"چه معنی دارد؟

"وجه"در لغت به معنی"صورت"است و گـاهی به معنی"ذات"به کـار برده می شود.بنا بر این"وجه اللّٰه"یعنی ذات خـدا.انفاق کنندگان نظرشان باید ذات پاک پروردگار باشد،پس ذکر کلمه وجه در این آیه و مانند آن متضمن یک نوع تاکید است زیرا هنگامی که گفته شود"برای ذات خدا"تاکید آن از"برای خدا"بیشتر است، یعنی حتما برای خدا باشد و نه دیگری.

به علاوه معمولا-صورت انسـان شـریف ترین قسـمت ظاهری بـدن اوست،زیرا اعضای مهم بینایی و گویایی در آن قرار گرفته است به همین دلیـل هنگامی که کلمه وجه به کار برده شود شـرافت و اهمیت را می رسانـد،در اینجا هم"بطور کنایه"در مورد خداوند به کار برده شده است و در واقع یک نوع احترام و اهمیت از آن فهمیده می شود،بدیهی است که خدا نه جسم است و نه صورت دارد.

***

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۳]

اشاره

لِلْفُقَرٰاءِ اَلَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی اَلْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ اَلْجٰاهِلُ أَغْنِیٰاءَ مِنَ اَلتَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیمٰاهُمْ لاٰ یَسْئَلُونَ اَلنّٰاسَ إِلْحٰافاً وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ بِهِ عَلِیمٌ (۲۷۳)

ترجمه:

۲۷۳-(انفاق شما،مخصوصا باید)برای نیازمندانی باشد که در راه خدا،در تنگنا قرار گرفته اند، (و توجه به آیین خدا،آنها را از وطنهای خویش آواره ساخته،و شرکت در میدان جهاد،به آنها اجازه نمی دهد تا برای تامین هزینه زندگی،دست به کسب و تجارتی بزنند،) نمی توانند مسافرتی کنند(و سرمایه ای به دست آورند،)و از شدت خویشتن داری،افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند،اما آنها را از چهره هایشان می شناسی،و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند.(این است مشخصات آنها!)و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید،خداوند از آن آگاه است.

شان نزول:

از امام باقر ع چنین نقل شده است که:این آیه در باره اصحاب "صفه"نازل شده است(اصحاب صفه در حدود چهارصد نفر از مسلمانان مکه و اطراف مدینه بودند که نه خانه ای در مدینه داشتند و نه خویشاوندانی که به منزل آنها بروند از این جهت در مسجد پیامبر مسکن گزیده بودند و آمادگی خود را برای شرکت در میدانهای جهاد اعلام داشته بودند).

ولی چون اقامت آنها در مسجد با شئون مسجد سازگار نبود دستور داده شد به صفه(سکوی بزرگ و وسیع)که در بیرون مسجد قرار داشت منتقل شوند،آیه فوق نازل شد و به مردم دستور داد که به این دسته از برادران خود از کمکهای ممکن

مضایقه نکنند آنها هم چنین کردند (۱).

بعضی از مفسران تصریح کرده اند که آنها پاسداران پیامبر ص و محافظان او بوده اند (۲).

تفسیر:

بهترین مورد انفاق

باز در ادامه آداب و احکام انفاق،در این آیه بهترین مواردی که انفاق در آنجا باید صورت گیرد،بیان شده است،و آن کسانی هستند که دارای صفات سه گانه ای که در این آیه آمده است باشند در بیان اولین وصف آنان می فرماید:انفاق شما به خصوص"باید برای کسانی باشد که در راه خدا،محصور شده اند"(لِلْفُقَرٰاءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ).

یعنی کسانی که به خاطر اشتغال به جهاد در راه خدا و نبرد با دشمن و یادگیری فنون جنگی یا تحصیل علوم لازم دیگر از تلاش برای معاش و تامین هزینه زندگی باز مانده اند،که یک نمونه روشن آن،اصحاب صفه در عصر پیامبر اکرم ص بودند (۳).

سپس برای تاکید می افزاید:"همانها که نمی توانند سفری کنند"و سرمایه ای به دست آورند(لاٰ یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ).

تعبیر به"ضرب فی الارض"به جای سفر،به خاطر آن است که مسافران مخصوصا آنها که برای هدفهای مهمی پیاده به سفر می روند،پیوسته پای بر زمین

ص: ۳۵۶

۱- ۱) مجمع البیان-ابو الفتوح رازی-البحر المحیط-قرطبی-روح المعانی و تفسیرهای دیگر(با تفاوتهایی در عبارت).

۲- ۲) فی ظلال القرآن،ذیل آیه مورد بحث.

۳- ۳) "حصر"به معنی حبس و منع و تضییق است،و در اینجا به معنی تمام اموری است که انسان را از تامین معاش باز می دارد.

می کوبند و پیش می روند.

بنا بر این کسانی که می توانند تامین زندگی کنند،باید مشقت و رنج سفر را تحمل کرده،از دسترنج دیگران استفاده نکنند مگر اینکه کار مهم تری همچون جهاد در راه خدا یا فرا گرفتن علوم واجب،مانع از سفر گردد.

و در دومین توصیف از آنان،می فرماید:"کسانی که افراد نادان و بی اطلاع، آنها را از شدت عفاف غنی می پندارند"(يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ).

ولی این سخن به آن مفهوم نیست که این نیازمندان با شخصیت قابل شناخت نیستند لذا می افزاید:"آنها را از چهره هایشان می شناسی"(تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ).

"سیما"در لغت به معنی علامت و نشانه است (۱)و این که در فارسی امروز آن را به معنی چهره و صورت به کار می برند،معنی تازه ای است و گرنه در مفهوم عربی آن،چنین معنایی ذکر نشده است،به هر حال منظور این است که آنها گر چه سخنی از حال خود نمی گویند ولی در چهره هایشان نشانه هایی از رنجهای درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است،آری "رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون".

و در سومین توصیف از آنان می فرماید:آنها چنان بزرگوارند که:"هرگز چیزی با اصرار از مردم نمی خواهند"(لا يَسْئَلُونَ النّاسَ إِلْحافاً). (۲)

اصولا آنها از مردم چیزی نمی خواهند تا چه رسد به اینکه اصرار در سؤال داشته باشند،و به تعبیر دیگر معمول نیازمندان عادی اصرار در سؤال است اما آنها یک نیازمند عادی نیستند.

ص :۳۵۷

۱- ۱) بعضی آن را از ماده"وسم"و بعضی آن را از ماده"سوم"،گرفته اند.

۲- ۲) "الحاف"از همان ماده"لحاف"به معنی آن پوشش خاص است،و اصرار در سؤال را از این جهت الحاف گفته اند که قلب انسان یا طرف مقابل را می پوشاند.

بنا بر این اگر قرآن می گوید:"آنها با اصرار سؤال نمی کنند"مفهومش این نیست که بدون اصرار سؤال می کنند،بلکه مفهومش این است آنها فقیر عادی نیستند تا سؤال کنند زیرا سؤال آنها معمولا توأم با اصرار و الحاف است،به قرینه اینکه می گوید:"آنها را از سیمایشان باید شناخت"نه از سؤالشان و الا جمله" يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ "مفهومی نداشت.

احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز هست و آن اینکه آنها در حال عادی هرگز سؤال نمی کنند،(و هر گاه اضطرار شدید آنها را،مجبور به اظهار حال خود کند،)هرگز اصرار نمی ورزند.

بعضی نیز گفته اند منظور این است که آنها در ترک سؤال کردن اصرار دارند.

(ولی این احتمال خلاف ظاهر آیه است).

و در پایان آیه،باز همگان را به انفاق از هر گونه خیرات تشویق کرده، می فرماید:"و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید خداوند از آن آگاه است"(وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِيمٌ).

این جمله برای تشویق انفاق کنندگان است خصوصا انفاق به افرادی که دارای عزت نفس و طبع بلندند و چه بسا در این موارد بخششهایی در پوشش غیر انفاق،ولی در واقع به قصد انفاق،صورت می گیرد تا طرف مقابل ناراحت نشود، مسلما خداوند از این نیات پنهانی آگاه است و آنها را به تناسب نیت و زحماتشان بهره مند می سازد.

نکته:

سؤال کردن بدون حاجت حرام است!

یکی از گناهان بزرگ تکدی و سؤال و تقاضای از مردم بدون نیاز است،و در روایات متعددی از این کار،نکوهش شده،در حدیثی از پیغمبر اکرم ص

می خوانیم:

لا تحل الصدقه لغنی :"صدقات برای افراد بی نیاز حرام است".

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است:

من سئل و عنده ما یغنیه فانما یستکثر من جمر جهنم :"کسی که از مردم در خواست کند در حالی که به مقدار کفایت دارد،آتش دوزخ را برای خود افزون می سازد" (۱).

همچنین در روایات وارد شده که:"شهادت سائل به کف پذیرفته نیست" (۲).

***

۱- ۱) تفسیر مراغی،جلد ۳ صفحه ۵۰.

۲- ۲) وسائل الشیعه،جلد ۱۸ صفحه ۲۸۱،کتاب الشهادات،باب ۳۵.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۴]

اشاره

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ اَلنَّهٰارِ سِرًّا وَ عَلاٰنِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

ترجمه:

۲۷۴-آنها که اموال خود را،شب و روز،پنهان و آشکار،انفاق می کنند،مزدشان نزد پروردگارشان است،نه ترسی بر آنهاست،و نه غمگین می شوند.

شان نزول:

در احادیث بسیاری آمده است که این آیه در باره علی ع نازل شده است زیرا آن حضرت چهار درهم داشت،درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را آشکارا و درهمی را در نهان انفاق کرد و این آیه نازل شد (۱).

ولی می دانیم نزول آیه در یک مورد خاص،مفهوم آن را محدود نمی کند،و شمول حکم را نسبت به دیگران،نفی نمی نماید.

تفسیر:

انفاق به هر شکل و صورت مطلوب است

باز در این آیه سخن از مساله دیگری در ارتباط با انفاق در راه خدا است و آن کیفیات مختلف و متنوع انفاق است،می فرماید:"آنها که اموال خود را در شب و روز،پنهان و آشکار،انفاق می کنند پاداششان نزد پروردگارشان است

۱- ۱) نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۲۹۰ و ۲۹۱-نویسنده الدر المنثور آن را از ابن عساکر و طبرانی و ابو حاتم و ابن جریر و جمعی دیگر نقل کرده است.و به گفته بعضی این آیه به اتفاق علمای شیعه و اکثر علمای اهل سنت در شان علی بن ابی طالب ع نازل شده است... از علمای اهل سنت:واحدی،ثعلبی،خوارزمی،سدی،کلبی،زمخشری،طافی،قشیری،ماوردی،ابن مغازلی،ابن ابی الحدید و غیر آنها نیز این حدیث نقل شده است.-به تفسیر برهان و تفسیر اثنی عشری، ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

"(اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

ناگفته پیدا است که انتخاب این روشهای مختلف رعایت شرائط بهتر برای انفاق است،یعنی انفاق کنندگان باید در انفاق خود به هنگام شب یا روز،پنهان یا آشکار،جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند،آنجا که انفاق به نیازمندان موجبی برای اظهار ندارد،آن را مخفی سازند تا هم آبروی آنان حفظ شود،و هم خلوص بیشتری در آن باشد،و آنجا که مصالح دیگری مانند تعظیم شعائر و تشویق و ترغیب دیگران در کار است،و انفاق جنبه شخصی ندارد،تا هتك احترام کسی شود(مانند انفاق برای جهاد و بناهای خیر و امثال آن)و با اخلاص نیز منافات ندارد آشکارا انفاق نمایند.

بعید نیست که مقدم داشتن شب بر روز،و پنهان بر آشکار(در آیه مورد بحث)اشاره به این باشد که مخفی بودن انفاق بهتر است مگر موجبی برای اظهار باشد،هر چند باید در همه حال و به هر شکل،انفاق فراموش نشود.

مسلما چیزی که نزد پروردگار است(مخصوصا با تکیه بر صفت ربوبیت که ناظر به پرورش و تکامل است)چیز کم،یا کم ارزشی نخواهد بود،و تناسب با الطاف و عنایات پروردگار خواهد داشت که هم برکات دنیا،و هم حسنات آخرت و قرب الی اللّه را شامل می شود.

سپس می افزاید:"نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند"(وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ).

می دانیم انسان چون برای ادامه و اداره زندگی خویش خود را بی نیاز از مال و ثروت نمی داند معمولا هنگامی که آن را از دست می دهد اندوهناك می گردد و برای آینده خود نگران می شود،زیرا نمی داند در آینده وضع او چگونه خواهد بود، و همین امر در بسیاری از مواقع مانع انفاق می گردد،مگر آنها که از یک سو به وعده های الهی ایمان داشته باشند و از سوی دیگر آثار اجتماعی انفاق را بدانند،

چنین افرادی از انفاق در راه خـدا خوف و وحشتی از آینـده ندارنـد و به خاطر از دست دادن قسـمتی از ثروت خود اندوهگین نمی شوند،زیرا می دانند در مقابل چیزی که از دست داده اند به مراتب بیشتر،از فضل پروردگار و از برکات فردی و اجتماعی و اخلاقی آن در این جهان و آن جهان بهره مند خواهند شد.

***

ص :۳۶۲

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۵ تا ۲۷۷]

اشاره

اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ اَلرِّبٰا لاٰ یَقُومُونَ إِلاّٰ کَمٰا یَقُومُ اَلَّذِی یَتَخَبَّطُهُ اَلشَّیْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا إِنَّمَا اَلْبَیْعُ مِثْلُ اَلرِّبٰا وَ أَحَلَّ اَللّٰهُ اَلْبَیْعَ
وَ حَرَّمَ اَلرِّبٰا فَمَنْ جٰاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهیٰ فَلَهُ مٰا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَی اَللّٰهِ وَ مَنْ عٰادَ فَأُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ (۲۷۵)
یَمْحَقُ اَللّٰهُ اَلرِّبٰا وَ یُرْبِی اَلصَّدَقٰاتِ وَ اَللّٰهُ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ کَفّٰارٍ أَثِیمٍ (۲۷۶) إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتَوُا
اَلزَّکٰاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ (۲۷۷)

ترجمه:

۲۷۵-کسانی که ربا می خورند،(در قیامت)بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان،دیوانه شده(و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند،گاهی زمین می خورد،گاهی به پا می خیزد).این،به خاطر آن است که گفتند:"داد و ستد هم مانند ربا است(و تفاوتی میان آن دو نیست.)"در حالی که خدا بیع را حلال کرده،و ربا را حرام!(زیرا فرق میان این دو،بسیار است.)و اگر کسی اندرز الهی به او رسد،و(از رباخواری)خودداری کند،سودهایی که در سابق[قبل از نزول حکم تحریم]به دست آورده،مال اوست،(و این حکم،گذشته را شامل نمی گردد،)و کار او به خدا واگذار می شود،(و گذشته او را خواهد بخشید.)اما کسانی که باز گردند(و بار دیگر مرتکب این گناه شوند)،اهل آتش اند،و همیشه در آن

می مانند.

۲۷۶-خداوند،ربا را نابود می کند،و صدقات را افزایش می دهد!و خداوند،هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد.

۲۷۷-کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را بر پا داشتند و زکات را پرداختند،اجرشان نزد پروردگارشان است،و نه ترسی بر آنهاست،و نه غمگین می شوند.

تفسیر:

اشاره

رباخواری نقطه مقابل انفاق

به دنبال بحث در باره انفاق در راه خدا و بذل مال برای حمایت از نیازمندان در این آیات از مساله رباخواری که درست بر ضد انفاق است،سخن می گوید و در حقیقت هدف آیات گذشته را تکمیل می کند،زیرا رباخواری موجب افزایش فقر در جامعه و تراکم ثروت در دست عده ای محدود و محرومیت اکثر افراد اجتماع است،انفاق سبب پاکی دل و طهارت نفوس و آرامش جامعه،و رباخواری سبب پیدایش بخل و کینه و نفرت و ناپاکی است.

این آیات با شدت تمام،ممنوعیت حکم ربا را شرح می دهد ولی از لحن آن پیدا است که قبل از آن در باره ربا گفتگوهایی شده است و با توجه به تاریخ نزول سوره های قرآن،مطلب همین گونه است.

زیرا در سوره روم که طبق ترتیب نزول قرآن سی امین سوره ای است که در مکه نازل شده سخن از ربا به میان آمده و در هیچ یک از سوره های"مکی"غیر از آن به مطلبی در باره ربا برخورد نمی کنیم ولی در این سوره کلام در باره ربا تنها به صورت اندرز اخلاقی آمده و می فرماید:رباخواری در پیشگاه پروردگار کار پسندیده ای نیست وَ مٰا آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوٰالِ النّٰاسِ فَلاٰ يَرْبُوا عِنْدَ اللّٰهِ (۱)

ص:۳۶۴

۱- ۱) سوره روم،آیه ۳۹.

"از نظر افراد کوتـاه بین ممکن است ثروت به وسـیله رباخواری زیاد گردد اما در پیشـگاه خداونـد چیزی بر آن افزوده نخواهد شد".

سپس بعـد از هجرت در سه سوره دیگر از سوره هـایی که در مـدینه نـازل شـده بحث از ربـا به میـان آمـده است که به ترتیب عبارتنـد از سوره بقره-آل عمران-نسـاء- گر چه سوره بقره قبـل از آل عمران نـازل شـده اما بعیـد نیست که خصوص آیه ۱۳۰ سوره آل عمران که حکم صریح تحریم ربا را بیان می کند قبل از سوره بقره و آیات فوق نازل شده باشد.

به هر حال این آیه و سایر آیات مربوط به ربا هنگامی نازل شـد که رباخواری با شـدت هر چه تمامتر در مکه و مدینه و جزیره عربسـتان رواج داشت،و یکی از عوامل مهم زنـدگی طبقاتی و ناتوانی شدید طبقه زحمتکش و طغیان اشـراف بود و لذا مبارزه قرآن با ربا بخش مهمی از مبارزات اجتماعی اسلام را تشکیل می دهد.

با توجه به این نکته به تفسیر آیه باز می گردیم:

نخست در یـک تشبیه گویـا و رسـا،حـال رباخواران را مجسم می سازد، می فرمایـد:"کسانی که ربا می خورنـد،بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان با او دیوانه شده"و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند،گاه به زمین می خورد و گاه بر می خیزد(اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلاّ کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ). از (۱)

در این جمله شخص رباخوار،تشبیه به آدم مصروع یا دیوانه بیمار گونه ای شده که به هنگام راه رفتن قادر نیست تعادل خود را حفظ کند و به طور صحیح گام بر دارد.

آیا منظور ترسیم حال آنان در قیامت و به هنگام ورود در صحنه رستاخیز

۱- ۱) "یتخبطه"از ماده"خبط"به معنی عدم حفظ تعادل بدن به هنگام راه رفتن یا برخاستن است.

است؟یعنی آنها به هنگام ورود در عرصه محشر به شکل دیوانگان و مصروعان محشور می شوند؟ اکثر مفسران این احتمال را پذیرفته اند.

ولی بعضـی می گوینـد منظور تجسم حال آنها در زندگی این دنیا است،زیرا عمل آنها همچون دیوانگان است،آنها فاقد تفکر صحیـح اجتماعی هسـتند و حتی نمی تواننـد منافع خود را در نظر بگیرنـد و مسائلیماننـد تعاون،همدردی،عواطف انسانی،نوع دوستی برای آنهـا،مفهومی نـدارد و پرسـتش ثروت آن چنان چشم عقل آنها را کور کرده که نمی فهمنـد اسـتثمار طبقات زیر دست،و غـارت کردن دسترنـج آنـان بـذر دشـمنی را در دلهـای آنهـا می پاشـد،و به انقلابهـا و انفجارهای اجتماعی که اساس مـالکیت را به خطر می افکنـد منتهی می شود،و در این صورت امنیت و آرامش در چنین اجتماعی وجود نخواهـد داشت،بنا بر این او هم نمی تواند راحت زندگی کند،پس مشی او مشی دیوانگان است.

امـا از آنجـا کـه وضـع انسـان در جهـان دیگر تجسـمی از اعمـال او در این جهـان است ممکن است آیه اشـاره به هر دو معنی باشـد،آری ربـاخواران که قیامشان در دنیا بی رویه و غیر عاقلانه و آمیخته با"ثروت انـدوزی جنون آمیز"است،در جهان دیگر نیز بسان دیوانگان محشور می شوند.

جـالب اینکه در روایـات معصومین ع به هر دو قسـمت اشـاره شـده است در روایتی در تفسـیر آیه می خوانیم که امام صادق ع فرمود:"

آکل الربا لا یخرج من الـدنیا حتی یتخبطه الشـیطان "یعنی،"رباخوار از دنیا بیرون نمی رود مگر این که به نوعی از جنون مبتلا خواهد شد" (۱).

و در روایت دیگر برای مجسم ساختن حال رباخواران شکمباره که تنها به

۱- ۱) تفسیر عیاشی،جلد ۱ صفحه ۱۵۲ حدیث ۵۰۳.

فکر منافع خویش اند و ثروتشان وبال آنها خواهد شد از پیامبر ص چنین نقل شده که فرمود:"هنگامی که به معراج رفتم دسته ای را دیـدم بحدی شـکم آنان بزرگ بود که هر چه جدیت می کردند برخیزند و راه روند،برای آنان ممکن نبود،و پی در پی به زمین می خوردند از جبرئیل سؤال کردم اینها چه افرادی هستند و جرمشان چیست؟ جواب داد:اینها رباخواران هستند (۱).

حدیث اول حالت آشـفتگی انسان را در این جهان منعکس می سازد و حدیث دوم حالات رباخواران در صـحنه قیامت را بیان می کنـد و هر دو مربوط به یک حقیقت است،همانطور که افراد پرخور،فربهی زننـده و بی رویه ای پیـدا می کننـد،ثروتمندانی که از راه رباخواری فربه می شوند نیز زندگی اقتصادی ناسالمی دارند که وبال آنها است.

سؤال:

در اینجا سؤالی پیش می آیـد و آن این است که آیا سرچشـمه جنون و صـرع از شـیطان است که در آیه بالا به آن اشاره شـده است با این که می دانیم صرع و جنون از بیماریهای روانی هستند و غالبا عوامل شناخته شده ای دارند.

پاسخ:

جمعی معتقد هسـتند که تعبیر"مس شیطان"کنایه از بیماری روانی و جنون است و این تعبیر در میان عرب معمول بوده نه اینکه واقعا شـیطان تاثیری در روح انسان بگـذارد ولی هیـچ بعیـد نیست که بعضـی از کارهای شـیطانی و اعمال بی رویه و نادرسـت سبب یک نوع جنون شـیطانی گردد،یعنی به دنبال آن اعمال،شـیطان در شـخص اثر بگـذارد و تعادل روانی او را بر هم زنـد از این گذشته اعمال شیطانی و نادرست هنگامی که روی هم متراکم گردد اثر طبیعی آن از دست رفتن حس

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین،جلد اول صفحه ۲۹۱ حدیث ۱۱۵۷.

تشخیص صحیح و قدرت بر تفکر منطقی می باشد.

***سپس به گوشه ای از منطق رباخواران اشاره کرده،می فرماید:"این به خاطر آن است که آنها گفتند:بیع هم مانند ربا است"و تفاوتی میان این دو نیست(ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبٰا).

یعنی هر دو از انواع مبادله است که با رضایت طرفین انجام می شود.

ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید:چگونه این دو ممکن است یکسان باشد "حال آنکه خداوند بیع را حلال کرده و ربا را حرام"(وَ أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰا).

مسلما این تفاوت،دلیل و فلسفه ای داشته که خداوند حکیم،به خاطر آن چنین حکمی را صادر کرده است،قرآن در این باره توضیح بیشتری نداده و شاید به خاطر وضوح آن بوده است،زیرا:

اولا-در خرید و فروش معمولی هر دو طرف به طور یکسان در معرض سود و زیان هستند،گاهی هر دو سود می کنند و گاهی هر دو زیان،گاهی یکی سود و دیگری زیان می کند در حالی که در"معاملات ربوی"رباخوار هیچگاه زیان نمی بیند و تمام زیانهای احتمالی بر دوش طرف مقابل سنگینی خواهد کرد و به همین دلیل است که مؤسسات ربوی روز به روز وسیع تر و سرمایه دارتر می شوند و در برابر تحلیل رفتن طبقات ضعیف بر حجم ثروت آنها دائما افزوده می شود.

ثانیا-در تجارت و خرید و فروش معمولی طرفین در مسیر"تولید و مصرف" گام بر می دارند در صورتی که رباخوار هیچ عمل مثبتی در این زمینه ندارد.

ثالثا-با شیوع رباخواری سرمایه ها در مسیرهای ناسالم می افتد و پایه های اقتصاد که اساس اجتماع است متزلزل می گردد،در حالی که تجارت صحیح موجب گردش سالم ثروت است.

رابعا-رباخواری منشا دشمنیها و جنگهای طبقاتی است،در حالی که

تجارت صحیح چنین نیست و هرگز جامعه را به زندگی طبقاتی و جنگهای ناشی از آن سوق نمی دهد.

سپس راه را به روی توبه کاران باز گشوده،می فرماید:"هر کس اندرز الهی به او رسد و(از رباخواری)خودداری کند،سودهایی که در سابق(قبل از حکم تحریم ربا)به دست آورده مال او است و کار او به خدا واگذار می شود"و گذشته او را خدا خواهد بخشید(فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهیٰ فَلَهُ ما سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَی اللّٰهِ).

"اما کسانی که(به خیره سری ادامه دهند)و باز گردند(و این گناه را هم چنان ادامه دهند)آنها اهل دوزخ اند و جاودانه در آن می مانند"(وَ مَنْ عادَ فَأُولٰئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ). در جمله قبل تصریح شده بود که این قانون مانند هر قانون دیگر گذشته را شامل نمی شود،و به اصطلاح عطف به ما سبق نمی گردد،زیرا اگر قوانین بخواهد زمان قبل از تشریع خود را شامل شود،مشکلات فراوانی در زندگی مردم به وجود می آید،به همین دلیل همیشه قوانین از زمانی که رسمیت می یابد اجرا می شود.

البته معنی این سخن آن نیست که اگر رباخواران طلب هایی از افراد داشتند می توانستند بعد از نزول آیه چیزی بیش از سرمایه خود از آنها بگیرند،بلکه منظور این است سودهایی که قبل از نزول آیه گرفته اند بر آنها مباح شده است.

جمله" وَ أَمْرُهُ إِلَی اللّٰهِ "گر چه ظاهرش این است که آینده این گونه افراد از نظر عفو و مجازات روشن نیست،بلکه بسته به لطف الهی است،ولی با توجه به جمله قبل از آن(فَلَهُ ما سَلَفَ)،معلوم می شود که منظور همان عفو است،گویا اهمیت گناه ربا سبب شده است که حتی حکم عفو در باره کسانی که قبل از نزول آیه دست به این کار زده اند به طور صریح گفته نشود.

در معنی این جمله،احتمالات دیگری نیز داده اند که چون بر خلاف ظاهر

ص:۳۶۹

بود از نقل آن صرف نظر شد (۱).

در پایان این آیه اشاره به عذاب جاویدان شده بود،با اینکه می دانیم چنین عذابی مخصوص کفار است،نه افراد با ایمان گنهکار،گویا این تعبیر اشاره به آن است که رباخواران که اصرار بر ربا دارند،ایمان درستی ندارند،چرا که با این قانون مسلم الهی که مخالفت با آن،همچون جنگ با خداوند است به مخالفت برخاستند و یا اینکه رباخواری مستمر و دائم سبب می شود که آنها بدون ایمان از دنیا بروند و عاقبتشان تیره و تار گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که خلود در اینجا مانند آیه ۹۳ سوره نساء که حکم عذاب جاودان و خلود را در باره قاتلان افراد بی گناه ذکر کرده به معنی مجازات طولانی باشد نه ابدی و جاویدان.

*** در آیه بعد مقایسه ای بین ربا و انفاق در راه خدا می کند،می فرماید:"خداوند ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد"(یَمْحَقُ اللّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ).

سپس می افزاید:"خداوند هیچ انسان بسیار ناسپاس گنهکار را(که آن همه برکات انفاق را فراموش کرده و به سراغ آتش سوزان رباخواری می رود)دوست نمی دارد"(وَ اللّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفّارٍ أَثِیمٍ).

"محق"به معنی نقصان و نابودی تدریجی است،و"ربا"نمو و رشد تدریجی است از آنجا که رباخوار به وسیله ثروتی که در دست دارد حاصل دسترنج طبقه زحمتکش را جمع می کند و گاه با این وسیله به هستی و زندگی آنان خاتمه می دهد

---

۱ - ۱) تفسیر قرطبی،جلد دوم صفحه ۱۱۶۹.در اینجا چهار تفسیر ذکر کرده است.و در مجمع البیان نیز ذیل آیه مورد بحث،احتمالات متعددی ذکر شده است.

و یا لا اقل بـذر دشـمنی و کینه در دل آنان می پاشد به طوری که تدریجا تشـنه خون رباخوار می گردند و جان و مالش را در معرض خطر قرار می دهند.

قرآن می گویـد:"خـدا سـرمایه های ربوی را به نابودی سوق می دهـد"این نابودی تدریجی که برای افراد رباخوار هست برای اجتماع رباخوار نیز می باشد.

در مقابـل،کسانی که با عواطف انسانی و دلسوزی در اجتماع گام می نهنـد و از سـرمایه و اموالی که تحت اختیار دارنـد انفاق کرده و در رفع نیازمنـدیهای مردم می کوشـند،بـا محبت و عواطف عمومی مواجه می گردنـد و سـرمایه آنها نه تنها در معرض خطر نیست بلکه با همکاری عمومی،رشد طبیعی خود را می نماید این است که قرآن می گوید"و انفاقها را افزایش می دهد".

این حکم در فرد و اجتمـاع یکی است،در اجتمـاعی که به نیازمنـدیهای عمـومی رسـیدگی شود قـدرت فکری و جسـمی طبقه زحمتکش و کارگر که اکثریت اجتماع را تشـکیل می دهـد بکار می افتد و به دنبال آن یک نظام صـحیح اقتصادی که بر پایه همکاری عمومی و بهره گیری عموم استوار است به وجود می آید.

"کفار"(از ماده کفور بر وزن فجور)به کسـی گویند که بسـیار ناسـپاس و کفران کننده باشد و"اثیم"کسـی است که گناه زیاد مرتکب می شود.

جمله فوق می گوید:رباخواران نه تنها با ترک انفاق و قرض الحسـنه و صـرف مال در راه نیازمندیهای عمومی شکر نعمتی که خداونـد به آنها ارزانی داشـته به جا نمی آورنـد بلکه آن را وسـیله هر گونه ظلم و سـتم و گناه و فساد قرار می دهنـد و طبیعی است که خدا چنین کسانی را دوست نمی دارد.

*** و در آخرین آیه مورد بحث سخن از گروه با ایمانی می گوید که درست نقطه مقابل رباخوارانند،می فرماید:"کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و زکات را پرداختند اجر و پاداششان نزد خدا است،نه ترسی بر آنان است و نه

غمگین می شوند"(إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ).

در برابر رباخواران ناسپاس و گنهکار،کسانی که در پرتو ایمان،خود پرستی را ترک گفته و عواطف فطری خود را زنده کرده و علاوه بر ارتباط با پروردگار و بر پا داشتن نماز،به کمک و حمایت نیازمندان می شتابند و از این راه از تراکم ثروت و به وجود آمدن اختلافات طبقاتی و به دنبال آن هزار گونه جنایت جلوگیری می کنند پاداش خود را نزد پروردگار خواهند داشت و در هر دو جهان از نتیجه عمل نیک خود بهره مند می شوند.

طبیعی است دیگر عوامل اضطراب و دلهره برای این دسته به وجود نمی آید خطری که در راه سرمایه داران مفت خوار بود و لعن و نفرینهایی که به دنبال آن نثار آنها می شد برای این دسته نیست.

و بالاخره از"آرامش کامل"برخوردار بوده هیچگونه اضطراب و غمی نخواهند داشت همانگونه که در پایان آیه آمده" وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ ".

***

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۸ تا ۲۸۱]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ اَلرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اَللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَ لاَ تُظْلَمُونَ (۲۷۹) وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰) وَ اِتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اَللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاَ يُظْلَمُونَ (۲۸۱)

ترجمه:

۲۷۸-ای کسانی که ایمان آورده اید!از(مخالفت فرمان)خدا به پرهیزید،و آنچه از(مطالبات) ربا باقی مانده،رها کنید،اگر ایمان دارید! ۲۷۹-اگر(چنین)نمی کنید،بدانید خدا و رسولش،با شما پیکار خواهند کرد!و اگر توبه کنید، سرمایه های شما،از آن شماست[اصل سرمایه،بدون سود]،نه ستم می کنید،و نه بر شما ستم وارد می شود.

۲۸۰-و اگر(بدهکار،)قدرت پرداخت نداشته باشد،او را تا هنگام توانایی،مهلت دهید!(و در صورتی که به راستی قدرت پرداخت را ندارد،)برای خدا به او ببخشید بهتر است،اگر (منافع این کار را)بدانید! ۲۸۱-و از روزی به پرهیزید(و بترسید)که در آن روز،شما را به سوی خدا باز می گردانند،سپس به هر کس،آنچه انجام داده،به طور کامل باز پس داده می شود،و به آنها ستم نخواهد شد.

(چون هر چه می بینند،نتایج اعمال خودشان است.)

ص:۳۷۳

شان نزول:

در تفسیر علی بن ابراهیم (۱)آمده است:پس از نزول آیات ربا شخصی به نام "خالد بن ولید"خدمت پیامبر اکرم ص حاضر شده عرضه داشت:پدرم چون با "طائفه ثقیف"معاملات ربوی داشت و مطالباتش را وصول نکرده بود وصیت کرده است مبلغی از سودهای اموال او که هنوز پرداخت نشده است تحویل بگیرم آیا این عمل برای من جایز است؟ آیات فوق نازل شد و مردم را به شدت از این کار نهی کرد.

در روایت دیگری آمده است که پیامبر ص بعد از نزول این آیه فرمود:

الا ان کل ربا من ربا الجاهلیه موضوع و اول ربا اضعه ربا العباس بن عبد المطلب :"آگاه باشید تمام مطالبات ربوی که در زمان جاهلیت مردم از یکدیگر داشته اند همگی باید فراموش شود و نخستین مطالبات ربوی که من آن را به دست فراموشی می سپارم مطالبات عباس بن عبد المطلب است" (۲).

از این جمله به خوبی استفاده می شود که پیامبر ص به هنگامی که قلم سرخ بر مطالبات ربوی زمان جاهلیت می کشید از بستگان خود شروع کرد و اگر در میان آنها افراد ثروتمندی مانند عباس بودند که در زمان جاهلیت همچون دیگر ثروتمندان آلوده بودند پیامبر نخست مطالبات آنها را الغاء کرد.

و نیز در روایات آمده است که پیامبر اسلام ص بعد از نزول این آیات به فرماندار مکه دستور داد که اگر آل مغیره که از رباخواران معروف بودند دست از کار خود بر ندارند با آنها بجنگد (۳).

ص: ۳۷۴

۱- ۱) تفسیر علی بن ابراهیم،جلد ۱ صفحه ۹۳.

۲- ۲) مجمع البیان،جلد ۱-۲ صفحه ۳۹۲ و الدر المنثور،جلد ۲ صفحه ۱۰۹ با کمی تفاوت.

۳- ۳) الدر المنثور،جلد ۲ صفحه ۱۰۸-۱۰۷.

تفسیر:

رباخواری گناهی عظیم است

در آیه نخست خداوند افراد با ایمان را مخاطب قرار داده و برای تاکید بیشتر در مساله تحریم ربا می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید!از خدا به پرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده رها کنید اگر ایمان دارید"(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

جالب اینکه:آیه فوق هم با ایمان به خدا شروع شده و هم با ایمان ختم شده است.و در واقع تاکیدی است بر این معنی که رباخواری با روح ایمان سازگار نیست،بنا بر این هنگامی ایمان برای آنها حاصل می شود که تقوا را پیشه کنند و باقی مانده ربا یعنی مطالباتی که در این زمینه دارند رها سازند.

منظور این نیست که رباخواران کافرند آن گونه که خوارج در مورد گناهان کبیره به طور کلی می پندارند بلکه با ایمان راسخ و ثمر بخش سازگار نیست.

*** در آیه بعد لحن سخن را تغییر داده و پس از اندرزهایی که در آیات پیشین گذشت با شدت با رباخواران برخورد کرده،هشدار می دهد که اگر به کار خود هم چنان ادامه دهند و در برابر حق و عدالت تسلیم نشوند و به مکیدن خون مردم محروم مشغول باشند،پیامبر اسلام ص ناچار است با توسل به جنگ جلو آنها را بگیرد،می فرماید:"اگر چنین نمی کنید بدانید با جنگ،با خدا و رسول او روبرو خواهید بود"(فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ).

این همان جنگی است که طبق قانون فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللّهِ "با گروهی که متجاوز است پیکار کنید تا به فرمان خدا گردن نهد" (۱)انجام می گیرد.

ص: ۳۷۵

۱- ۱) سوره حجرات،آیه ۹.

لذا در روایتی می خوانیم هنگامی که امام صادق ع شنید شخص رباخواری با نهایت جرات ربا می خورد و نام آن را"لبا"(شیر آغاز یا آغوز)می نهد.

فرمود:"اگر دست بر او یابم،او را به قتل می رسانم" (۱).

البته از این حدیث استفاده می شود که حکم قتل در مورد کسانی است که منکر تحریم ربا هستند.

"فاذنوا"از ماده"اذن"هر گاه با"لام"متعدی شود به معنی اجازه دادن است و هر گاه با"باء"متعدی گردد به معنی علم و آگاهی است،بنا بر این" فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ "مفهومش این است آگاه باشید که خدا و رسولش با شما رباخواران،پیکار خواهد کرد،و در واقع اعلان جنگ از سوی خدا و رسول به این گروه خیره سر است.

بنا بر این آنچه در سخنان بعضی معروف است که در ترجمه آیه می گویند:

"اعلان جنگ با خدا بدهید"درست نیست (۲).

در هر حال از آیه بالا بر می آید که حکومت اسلامی می تواند با توسل به زور جلو رباخواری را بگیرد.(ضمنا آمدن حرب به صورت نکره دلیل بر اهمیت جنگ است).

سپس می افزاید:"و اگر توبه کنید سرمایه های شما از آن شما است نه ستم می کنید،و نه ستم بر شما می شود"(وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوٰالِكُمْ لاٰ تَظْلِمُونَ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ).

یعنی اگر توبه کنید و دستگاه رباخواری را برچینید حق دارید سرمایه های اصلی خود را که در دست مردم دارید(به استثنای سود)از آنها جمع آوری کنید و این قانون کاملا عادلانه است زیرا که هم از ستم کردن شما بر دیگران جلوگیری

۱- ۱) وسائل الشیعه،جلد ۱۲ صفحه ۴۲۹(باب ثبوت القتل و الکفر باستحلال الربا-حدیث ۱).

۲- ۲) تفسیر"فاذنوا"به"فاعلموا"را غالب مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان،ابو الفتوح رازی، فخر رازی،آلوسی در روح المعانی و علامه طباطبائی در المیزان و غیر آنها ذکر کرده اند.

می کند و هم از ستم وارد شدن بر شما،و در این صورت نه ظالم خواهید بود و نه مظلوم.

جمله" لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ "گر چه در مورد رباخواران آمده ولی در حقیقت یک شعار وسیع پر مایه اسلامی است که می گوید:به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری به پرهیزند از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب کنند،اصولا اگر ستمکش نباشد ستمگر کمتر پیدا می شود و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند کسی نمی تواند به آنها ستم کند باید پیش از آنکه به ظالم بگوییم ستم مکن به مظلوم بگوییم تن به ستم مده.

*** در آیه بعد می فرماید:"اگر(بدهکار)دارای سختی و گرفتاری باشد او را تا هنگام توانایی مهلت دهید"(وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلیٰ مَیْسَرَةٍ). (۱)

در اینجا یکی از حقوق بدهکاران را بیان می فرماید که اگر آنها از پرداختن اصل بدهی خود(نه سود)نیز عاجز باشند،نه تنها نباید به رسم جاهلیت سود مضاعفی بر آنها بست و آنها را تحت فشار قرار داد،بلکه باید برای پرداختن اصل بدهی نیز به آنها مهلت داده شود،و این یک قانون کلی در باره تمام بدهکاران است.

حتی در قوانین اسلام که در واقع تفسیری است برای آیه فوق،تصریح شده که هیچگاه نمی توان خانه و وسائل زندگی ضروری افراد را به خاطر بدهی آنها توقیف کرد یا از آنها گرفت،بلکه طلبکاران تنها از ما زاد آن می توانند حق خود را بگیرند و این حمایت روشنی است از حقوق قشرهای ضعیف جامعه.

و در پایان آیه می فرماید:"و(چنانچه قدرت پرداخت ندارند)ببخشید برای شما بهتر است اگر بدانید"(وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

۱- ۱) "کان"در جمله فوق،ممکن است تامه باشد که نیاز به خبر ندارد و یا ناقصه باشد و در تقدیر چنین است"ان کان هناک ذو عسره".

این در واقع گامی فراتر از مسائل حقوقی است،این یک مساله اخلاقی و انسانی است که بحث حقوقی سابق را تکمیل می کند و به طلبکاران می گوید:در این گونه موارد که بدهکاران سخت در مضیقه اند اگر بدهی آنان بخشوده شود،از هر نظر برای شما،بهتر است،احساس کینه توزی و انتقام را به محبت و صمیمیت مبدل می سازد و افراد ضعیف جامعه را به فعالیت مجددی که نتیجه اش عاید همگان می شود،وامی دارد و اضافه بر اینها صدقه و انفاقی در راه خدا محسوب می شود که ذخیره روز بازپسین است.

*** و در آخرین آیه مورد بحث با یک هشدار شدید،مساله ربا را پایان می دهد و می فرماید:"از روزی به پرهیزید که در آن به سوی خدا باز می گردید"(وَ اتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللّٰهِ).

"سپس به هر کس آنچه را انجام داده باز پس داده می شود"(ثُمَّ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ مٰا کَسَبَتْ).

"و به آنها ستمی نخواهد شد"بلکه هر چه می بینند نتیجه اعمال خودشان است(وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ).

معمول قرآن مجید این است که پس از بیان ریزه کاری های احکام و برنامه های اسلامی در بسیاری از موارد،یک تذکر کلی و عمومی و جامع برای تاکید و تحکیم آنچه قبلا گفته شده است بیان می دارد تا احکام و برنامه های پیشین کاملا در فکر و جان نفوذ کند.لذا در این آیه مردم را متوجه رستاخیز و کیفر اعمال بدکاران ساخته و به آنها هشدار می دهد که توجه داشته باشند،روزی در پیش است که همه اعمال انسان بدون کم و کاست به او داده می شود و تمام آنچه را که در بایگانی عالم هستی نگهداری شده یک جا به دست وی می سپارند آن گاه است که از نتائج شوم آنها وحشت می کند اما این محصول چیزی است که خود او کشته است و کسی به او

ستم نکرده بلکه این خود او است که به خویش ستم روا داشته است" وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ ".

ضمنا این آیه یکی دیگر از شواهد تجسم اعمال انسان در جهان دیگر می باشد:

نکته ها:

اشاره

۱-جالب توجه اینکه در تفسیر"الدر المنثور"از چندین طریق نقل شده که این آیه آخرین آیه ای است که بر پیامبر اسلام ص نازل شده است و با توجه به مضمون آن هیچ بعید به نظر نمی رسد و اگر سوره بقره آخرین سوره ای که بر پیامبر ص نازل گردیده نیست منافاتی با این موضوع ندارد،زیرا می دانیم گاهی آیاتی که بعدا نازل شده به فرمان پیامبر ص در سوره های قبل قرار گرفته است.

۲-زیانهای رباخواری

الف-رباخواری تعادل اقتصادی را در جامعه ها به هم می زند و ثروتها را در یک قطب اجتماع جمع می کند زیرا جمعی بر اثر آن فقط سود می برند و زیانهای اقتصادی همه متوجه جمعی دیگر می گردد و اگر می شنویم فاصله میان کشورهای ثروتمند و فقیر جهان روز به روز بیشتر می گردد یک عامل آن همین است و به دنبال آن بروز جنگهای خونین است.

ب-رباخواری یک نوع تبادل اقتصادی ناسالم است که عواطف و پیوندها را سست می کند و بذر کینه و دشمنی را در دلها می پاشد و در واقع رباخواری بر این اصل استوار است که رباخوار فقط سود پول خود را می بیند و هیچ توجهی به ضرر و زیان بدهکار ندارد.

اینجا است که بدهکار چنین می فهمد که ربا خوار پول را وسیله بیچاره ساختن او و دیگران قرار داده است.

ج-درست است که ربا دهنده در اثر احتیاج تن به ربا می دهد اما هرگز این بی عدالتی را فراموش نخواهد کرد و حتی کار به جایی می رسد که فشار پنجه

ربـا خوار را هر چه تمـام تر بر گلوی خود احساس می کنـد این موقع است که سراسـر وجود بـدهکار بیچاره به رباخوار لعن و نفرین می فرسـتد،تشـنه خون او می شود و با چشم خود می بینـد که هستی و درآمـدی که به قیمت جانش تمام شـده به جیب رباخوار ریخته می شود،در این شـرائط بحرانی است که ده ها جنایت وحشـتناک رخ می دهد،بدهکار گاهی دست به انتحار و خودکشـی می زنـد و گاهی در اثر شـدت ناراحتی طلبکار را با وضع فجیعی می کشد و گاه به صورت یک بحران اجتماعی و انفجار عمومی و انقلاب همگانی درمی آید.

این گسسـتگی پیونـد تعـاون و همکـاری در میـان ملتهـا و کشورهـای ربـا دهنـده و ربا گیرنـده نیز آشـکارا به چشم می خورد ملتهـایی که می بیننـد ثروتشان به عنوان ربا به جیب ملت دیگری ریخته می شود با بغض و کینه و نفرتی خاص به آن ملت می نگرند و در عین اینکه نیاز به قرض داشته اند منتظرند روزی عکس العمل مناسبی از خود نشان دهند.

این است که می گوییم ربـاخواری از نظر اخلاقی اثر فوق العاده بـدی در روحیه وام گیرنـده به جا می گـذارد و کینه او را در دل خودش می یابد و پیوند تعاون و همکاری اجتماعی را بین افراد و ملتها سست می کند (۱).

د-در روایـات اسـلامی در ضـمن جمله کوتاه و پر معنایی به اثر سوء اخلاقی ربا اشاره شـده است در کتاب"وسائل الشـیعه"در مورد علت تحریم ربا می خوانیم، هشام بن سالم می گوید:امام صادق ع فرمودند:

انما حرم اللّه عز و جل الربا لکیلا یمتنع الناس من اصطناع المعروف :

"خداوند ربا را حرام کرده تا مردم از کار نیک امتناع نورزند". (۲)(۳)

***

ص:۳۸۰

۱- ۱) به کتاب"رباخواری یا استعمار اقتصادی"مراجعه شود.

۲- ۲) وسائل الشیعه،جلد ۱۲ ابواب ربا باب ۱ صفحه ۴۲۲.

۳- ۳) شرح بیشتر در باره زیانهای رباخواری را در کتاب"خطوط اساسی اقتصاد اسلامی"شرح داده ایم.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۲]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لاَ يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اَللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ لْيُمْلِلِ اَلَّذِي عَلَيْهِ اَلْحَقُّ وَ لْيَتَّقِ اَللَّهَ رَبَّهُ وَ لاَ يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً فَإِنْ كَانَ اَلَّذِي عَلَيْهِ اَلْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لاَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اِسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ اِمْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ اَلشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا اَلْأُخْرَى وَ لاَ يَأْبَ اَلشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَ لاَ تَسْئَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلَى أَجَلِهِ ذٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اَللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَى أَلاَّ تَرْتَابُوا إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلاَّ تَكْتُبُوهَا وَ أَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لاَ يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لاَ شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اِتَّقُوا اَللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اَللَّهُ وَ اَللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
(۲۸۲)

ترجمه:

۲۸۲-ای کسانی که ایمان آورده اید!هنگامی که بدهی مدت داری(به خاطر وام یا داد و ستد)به یکدیگر پیدا کنید،آن را بنویسید!و باید نویسنده ای از روی عدالت،(سند را)در میان شما

ص :۳۸۱

بنویسد!و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد،نباید از نوشتن-همان طور که خدا به او تعلیم داده-خود داری کند!پس باید بنویسد،و آن کس که حق بر عهده اوست،باید املا کند،و از خدا که پروردگار اوست به پرهیزد،و چیزی را فروگذار ننماید!و اگر کسی که حق بر ذمه اوست،سفیه یا(از نظر عقل)ضعیف(و مجنون)است،یا(به خاطر لال بودن،) توانایی بر املا کردن ندارد،باید ولی او(به جای او،)با رعایت عدالت،املا کند!و دو نفر از مردان(عادل)خود را(بر این حق)شاهد بگیرید!و اگر دو مرد نبودند،یک مرد و دو زن،از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند،انتخاب کنید!(و این دو زن،باید با هم شاهد قرار گیرند،)تا اگر یکی انحرافی یافت،دیگری به او یاد آوری کند.و شهود نباید به هنگامی که آنها را(برای شهادت)دعوت می کنند،خودداری نمایند!و از نوشتن(بدهی خود،)چه کوچک باشد یا بزرگ،ملول نشوید(هر چه باشد بنویسید)!این،در نزد خدا به عدالت نزدیک تر،و برای شهادت مستقیم تر،و برای جلوگیری از تردید و شک(و نزاع و گفتگو)بهتر می باشد،مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که بین خود،دست به دست می کنید.

در این صورت،گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید.ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی)می کنید،شاهد بگیرید!و نباید به نویسنده و شاهد،(به خاطر حقگویی،)زیانی برسد(و تحت فشار قرار گیرند)!و اگر چنین کنید،از فرمان پروردگار خارج شده اید.از خدا به پرهیزید و خداوند به شما تعلیم می دهد،خداوند به همه چیز داناست.

تفسیر:

تنظیم اسناد تجاری در طولانی ترین آیه قرآن

بعد از بیان احکامی که مربوط به انفاق در راه خدا و همچنین مساله رباخواری بود در این آیه که طولانی ترین آیه قرآن است،احکام و مقررات دقیقی برای امور تجاری و اقتصادی بیان کرده تا سرمایه ها هر چه بیشتر رشد طبیعی خود را پیدا کنند و بن بست و اختلاف و نزاعی در میان مردم رخ ندهد.

در این آیه نوزده دستور مهم در مورد داد و ستد مالی به ترتیب ذیل بیان شده

است (۱).

۱-در نخستین حکم می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید!هنگامی که بدهی مدت داری(به خاطر وام دادن یا معامله)به یکدیگر پیدا کنید آن را بنویسید" (یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا تَدٰایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ).

ضمنا از این تعبیر،هم مساله مجاز بودن قرض و وام روشن می شود و هم تعیین مدت برای وامها.

قابل توجه اینکه در آیه،کلمه"دین"به کار برده شده نه قرض،زیرا قرض تنها در مبادله دو چیز که مانند یکدیگرند به کار می رود،مثل اینکه چیزی را وام می گیرد که بعدا همانند آن را برگرداند ولی دین هر گونه بدهکاری را شامل می شود،خواه از طریق قرض گرفتن باشد یا معاملات دیگر مانند اجاره و صلح و خرید و فروش،که یکی از طرفین چیزی را به ذمه بگیرد،بنا بر این آیه مورد بحث شامل عموم بدهی هایی می شود که در معاملات وجود دارد،مانند سلف و نسیه،در عین اینکه قرض را هم شامل می شود،و اینکه بعضی آن را مخصوص بیع سلف دانسته اند کاملا بی دلیل است هر چند ممکن است شان نزول آن بیع سلف باشد.

۲ و ۳-سپس برای اینکه جلب اطمینان بیشتری شود،و قرار داد از مداخلات احتمالی طرفین سالم بماند،می افزاید:"باید نویسنده ای از روی عدالت (سند بدهکاری را)بنویسد"(وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کٰاتِبٌ بِالْعَدْلِ).

بنا بر این،این قرار داد باید به وسیله شخص سومی تنظیم گردد و آن شخص عادل باشد.گر چه ظاهر این جمله و جمله سابق این است که نوشتن چنین قراردادهایی واجب است زیرا امر دلالت بر وجوب دارد،و به همین دلیل بعضی از فقهای اهل سنت،این کار را واجب می دانند،ولی مشهور میان بزرگان علمای شیعه

۱- ۱) البته بعضی از احکام نیز به طور ضمنی(نه به دلالت مطابقی)از آن استفاده می شود که اگر آنها را بر احکام نوزده گانه فوق بیفزاییم،بالغ بر بیست و یک حکم یا بیشتر خواهد شد.

و اهـل سـنت به خاطر دلائل دیگر،اسـتحباب آن است.(یا اینکه امر جنبه ارشادی و راهنمایی برای پیشـگیری از نزاع و درگیری دارد)از آیه بعـد که می فرمایـد:(فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ):"اگر به یکـدیگر اطمینان داشـته باشـید آن کس که حقی بر گردن او است باید به موقع حق را بپردازد(گو اینکه نوشـته ای در کار نباشد)"اسـتفاده می شود که این حکم مربوط به جایی است که اطمینان کامل در بین نباشد و احتمال بروز اختلافاتی باشد.

ایـن نکته نیز قابـل ملاحظه است که عـدالت در عبـارت فـوق،وصـفی برای کتـابت است،ولی از آن معلـوم می شـود که بـاید نویسنده عادل باشد تا نوشتنش از روی عدالت صورت گیرد.

۴-"کسـی که قدرت بر نویسندگی دارد نباید از نوشتن خودداری کند و همانطور که خدا به او تعلیم داده است باید بنویسد"(وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللّهُ فَلْیَکْتُبْ).

یعنی به پاس این موهبتی که خـدا به او داده نبایـد از نوشـتن قرارداد شانه خالی کنـد،بلکه باید طرفین معامله را در این امر مهم کمک نماید(مخصوصا در محیطهایی مانند محیط نزول آیه که افراد با سواد کم باشند).

جمله" کَما عَلَّمَهُ اللّهُ "مطابق تفسیر فوق،برای تاکیـد و تشویق بیشتر است ولی احتمال دارد که اشاره به حکم دیگری باشـد،و آن رعایت نهایت امانت در نوشتن است،یعنی آن چنان که خدا به او تعلیم داده،سند را دقیقا تنظیم نماید.

آیـا قبـول دعوت برای تنظیم اسـناد وجوب عینی دارد؟مسـلما نه،زیرا بـا انجـام بعضـی از دیگران ساقـط می شود،به همین دلیل بعضی از فقهاء حکم به وجوب کفایی آن کرده اند ولی بسیاری گفته اند که این کار نیز مستحبّ است و نوعی تعاون "بالبر و التقـوی"(کمـک در انجـام نیکی هـا)محسـوب می شـود،و از جمله هـای آینـده این آیه نیز ممکن است پـاره ای از شواهـد بر استحباب به دست آورد،ولی به هر حال

ص: ۳۸۴

تا آنجا که نظام جامعه اسلامی ایجاب می کند،این کار واجب است،و در فراسوی آن،مستحبّ می باشد.

آیا نویسنده می تواند اجرتی بگیرد و هزینه دوات و کاغذ و قلم بر عهده کیست؟شاید بعضی تصور کرده اند همه اینها بر عهده کاتب است و حق اجرت را نیز ندارد،ولی این سخن صحیح نیست.زیرا گرفتن اجرت بر این گونه واجبات اشکالی ندارد و هزینه ها نیز به کسی تعلق می گیرد که کار برای او انجام می شود.

۵-"و آن کس که حق بر ذمه او است باید املاء کند"(وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ).

مسلما یکی از طرفین معامله باید صورت قرارداد را بگوید تا کاتب بنویسد اما کدام یک از طرفین؟آیه می گوید:آن کس که حق بر گردن او است باید املاء کند، اصولا همیشه امضای اصلی در اسناد،امضای بدهکار است و هنگامی که با املای او انجام بگیرد،جلو هر گونه انکاری را خواهد گرفت (۱).

۶-"بدهکار باید از خدا به پرهیزد و چیزی را فروگذار نکند"(وَ لْیَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهُ وَ لاٰ یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً).

۷-"هر گاه کسی که حق بر ذمه او است(بدهکار)سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف(و مجنون)باشد و یا(به خاطر لال بودن)توانایی بر املاء کردن ندارد،باید ولی او املاء کند"(فَإِنْ کٰانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لاٰ یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ).

بنا بر این در مورد سه طایفه،"ولی"باید املاء کند،کسانی که سفیه اند و نمی توانند ضرر و نفع خویش را تشخیص دهند و امور مالی خویش را سر و سامان

ص:۳۸۵

۱- ۱) "و لیملل"در اصل از ماده"مله"به معنی دین و احکام الهی است،و بعضی گفته اند از ماده"ملال" است،و چون در املاء کردن تکرار ملالت انگیز می باشد به آن گفته می شود(گاهی به صورت املاء و گاهی به صورت املال).

بخشند(هر چند دیوانه نیستند)و کسانی که از نظر فکری ضعیف اند یا مانند کودکان کم سن و سال و پیران فرتوت و کم هوش یا دیوانه ها و افراد گنگ و لال،و یا کسانی که توانایی املاء کردن را ندارند هر چند گنگ نباشند.

از این جمله احکام دیگری نیز به طور ضمنی استفاده می شود،از جمله ممنوع بودن تصرفات مالی سفیهان و ضعیف العقلها و همچنین مساله جواز دخالت ولی در این گونه امور.

۸-"ولی"نیز باید در املاء و اعتراف به بدهی کسانی که تحت ولایت او هستند،"عدالت را رعایت کند"(بالعدل).

نه چیزی بیش از حق آنها بگوید و نه به زیان آنها گام بردارد.

۹-سپس اضافه می کند:"علاوه بر این،دو شاهد بگیرید"(وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ). (۱)

۱۰ و ۱۱-این دو شاهد باید"از مردان شما باشند"(مِنْ رِجٰالِکُمْ).

یعنی هم بالغ،هم مسلمان باشند(تعبیر به رجال،بالغ بودن را می رساند و اضافه کردن آن به ضمیر"کم"اسلام را،زیرا مخاطب در اینجا گروه مسلمین است).

۱۲-"و اگر دو مرد نباشند کافی است یک مرد و دو زن شهادت دهند"(فَإِنْ لَمْ یَکُونٰا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتٰانِ).

۱۳-"از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما باشند"(مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدٰاءِ).

از این جمله مساله عادل بودن و مورد اعتماد و اطمینان بودن شهود،استفاده می شود که در روایات اسلامی نیز به طور گسترده به آن اشاره شده است.

---

۱ - ۱) بعضی گفته اند:تفاوت میان"شاهد"و"شهید"این است که شاهد به کسی گفته می شود که در واقعه حضور پیدا می کند تا بتواند گواه بر آن باشد،و شهید کسی است که ادای شهادت می کند-کنز العرفان،جلد ۲ صفحه ۵۰.

ضمنا بعضی از این تعبیر استفاده کرده اند که شاهد باید متهم نباشد(مانند کسی که در آن دعوا منافع خاصی دارد).

۱۴-در صورتی که شهود مرکب از دو مرد باشند هر کدام می توانند مستقلا شهادت بدهند اما در صورتی که یک مرد و دو زن باشند،باید آن دو زن به اتفاق یکدیگر اداء شهادت کنند"تا اگر یکی انحرافی یافت،دیگری به او یادآوری کند" (أَنْ تَضِلَّ إِحْدٰاهُمٰا فَتُذَكِّرَ إِحْدٰاهُمَا الْأُخْرىٰ).

زیرا زنان به خاطر عواطف قوی ممکن است تحت تاثیر واقع شوند،و به هنگام اداء شهادت به خاطر فراموشی یا جهات دیگر،مسیر صحیح را طی نکنند،و لذا یکی،دیگری را یادآوری می کند،البته این احتمال در باره مردان نیز هست،ولی در حدی پایین تر و کمتر.

۱۵-یکی دیگر از احکام این باب این است که"هر گاه،شهود را(برای تحمل شهادت)دعوت کنند،خود داری ننمایند"(وَ لاٰ يَأْبَ الشُّهَدٰاءُ إِذٰا مٰا دُعُوا).

بنا بر این تحمل شهادت به هنگام دعوت برای این کار،واجب است.

این احتمال نیز داده شده که هم پذیرفتن دعوت برای تحمل شهادت(دیدن واقعه)لازم است،و هم برای ادای شهادت.

۱۶-بدهی کم باشد یا زیاد آن را نوشت چرا که سلامت روابط اقتصادی که مورد نظر اسلام است ایجاب می کند که در قراردادهای مربوط به بدهکاریهای کوچک نیز از نوشتن سند کوتاهی نشود،و لذا در جمله بعد می فرماید:"و از نوشتن (بدهی)کوچک یا بزرگی که دارای مدت است ملول و خسته نشوید"(وَ لاٰ تَسْئَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلىٰ أَجَلِهِ). (۱)

۱- ۱) مقدم داشتن"صغیر"بر"کبیر"به خاطر آن است که بی اعتنایی مردم به معاملات کوچک یا سبب می شود که مقید به نوشتن آن نباشند،و همین امر منشا کشمکشهایی می شود،و یا اینکه ممکن است مردم خیال کنند نوشتن مسائل کوچک دلیل بر خسیس بودن است که قرآن آن را به این وسیله نفی می کند.

سپس می افزاید:"این در نزد خدا به عدالت نزدیک تر و برای شهادت مستقیم تر،و برای جلوگیری از شک و تردید بهتر است"(ذٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنىٰ أَلاّ تَرْتابُوا).

در واقع این جمله اشاره به فلسفه احکام فوق در مورد نوشتن اسناد معاملاتی است،می گوید:تنظیم اسناد و دقت در آن از یک سو ضامن اجرای عدالت و از سوی دیگر،موجب تقویت و اطمینان شهود به هنگام ادای شهادت و از سوی سوم مانع ایجاد بدبینی در میان افراد جامعه می شود.

این جمله به خوبی نشان می دهد که اسناد تنظیم شده می تواند به عنوان شاهد و مدرکی مورد توجه قضات قرار گیرد،هر چند متاسفانه جمعی از فقهاء اعتناء چندانی به آن نکرده اند.

۱۷-سپس یک مورد را از این حکم استثناء کرده،می فرماید:"مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که(جنس و قیمت را)در میان خود دست به دست کنید،در آن صورت گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید"(إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلاّ تَكْتُبُوها).

" تِجارَةً حاضِرَةً "به معنی معامله نقد است،و جمله" تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ "(در میان خود دست به دست بگردانید)تاکیدی بر نقد بودن معامله است.

ضمنا از کلمه" فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ "(مانعی ندارد)استفاده می شود که در صورت معامله نقدی هم اگر سندی تنظیم کنند بجا است،زیرا بسیار می شود که در معاملات نقدی نیز کشمکشهایی در مساله پرداختن وجه معامله و مقدار آن یا مسائل مربوط به خیارات پیدا می شود که اگر سند کتبی در میان باشد به آنها پایان می دهد.

۱۸-در معامله نقدی گر چه تنظیم سند و نوشتن آن لازم نیست،ولی شاهد گرفتن برای آن بهتر است،زیرا جلوی اختلافات احتمالی آینده را می گیرد لذا

می فرماید:"هنگامی که خرید و فروش(نقدی)می کنید،شاهد بگیرید"(وَ أَشْهِدُوا إِذٰا تَبٰایَعْتُمْ).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور شاهد گرفتن در تمام معاملات است خواه نقدی باشد یا نسیه،و به هر حال فقهای شیعه و اهل سنت-جز گروه اندکی- این دستور را یک امر استحبابی می دانند نه وجوبی-در آیه بعد نیز شاهدی بر این مساله وجود دارد.

و مسلم است که معاملات بسیار کوچک روزانه،(مثل خریدن نان و غذا و مانند آن)را شامل نمی شود.

۱۹-در آخرین حکمی که در این آیه ذکر شده،می فرماید:"هیچگاه نباید نویسنده سند و شهود(به خاطر بیان حق و عدالت)مورد ضرر و آزار قرار گیرند" (وَ لاٰ یُضَارَّ کٰاتِبٌ وَ لاٰ شَهِیدٌ).

"که اگر چنین کنید از فرمان خدا خارج شدید"(فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ).

و به این ترتیب قرآن به کاتبان و شاهدان،مصونیت و امنیت می دهد،و مؤکدا از مردم می خواهد که متعرض این اقامه کنندگان حق و عدالت نشوند.

از آنچه گفتیم روشن شد که جمله" وَ لاٰ یُضٰارَّ "به صورت فعل مجهول است یعنی این گروه نباید آزار ببینند،نه اینکه به صورت فعل معلوم باشد به معنی نباید تحریف کنند و آزار دهند-که جمعی از مفسران ذکر کرده اند-زیرا این حکم در آغاز همین آیه آمده است و نیازی به تکرار ندارد.

و در پایان آیه بعد از ذکر آن همه احکام،مردم را"دعوت به تقوا و پرهیزکاری و اطاعت فرمان خدا می کند"(وَ اتَّقُوا اللّٰهَ).

و سپس یادآوری می نماید که"خداوند آنچه مورد نیاز شما در زندگی مادی و معنوی است به شما تعلیم می دهد"(وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّٰهُ).

"و او از همه مصالح و مفاسد مردم آگاه است و آنچه خیر و صلاح آنان است

ص :۳۸۹

برای آنها مقرر می دارد"(وَ اللّهُ بِکَلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ).

***

نکته ها:

۱-احکـام دقیقی که در این آیه در مورد تنظیم سـند،برای معاملاـت ذکر شـده است،آن هم با ذکر جزئیات در تمام مراحل،در طولاـنی تریـن آیـه قرآن مجیـد،بیـانگر تـوجه عمیقی است که قرآن،نسـبت به امـور اقتصـادی مسـلمین و نظم کـار آنهـا دارد، مخصوصـا بـا تـوجه به اینکه این کتـاب آسـمانی در جـامعه عقب مانـده ای نـازل گشت که حـتی سواد خوانـدن و نوشـتن در آن،بسـیار کم بود و حتی آورنده این قرآن،درسی نخوانده بود و به مکتب نرفته بود، و این خود دلیلی است بر عظمت قرآن از یک سو،و اهمیت نظام اقتصادی مسلمین از سوی دیگر.

"علی بن ابراهیم"در تفسـیر معروفش می گویـد:در خبر آمـده است که در سوره بقره پانصد حکم اسـلامی است و در این آیه پانزده حکم به خصوص وارد شده است (۱).

همانگونه که دیـدیم تعـداد احکام این آیه به نوزده حکم می رسد بلکه اگر احکام ضـمنی آن را نیز در نظر بگیریم،عدد بیش از این خواهـد بود تـا آنجـا که فاضـل مقـداد در کنز العرفـان بیست و یـک حکم به اضافه فروع متعـدد دیگری از آن اسـتفاده کرده،بنا بر این سخن مذکور که تعداد احکام این آیه را پانزده شمرده،به خاطر ادغام کردن بعضی از آنها در یکدیگر است.

۲-جمله هـای" وَ اتَّقُوا اللّهَ "،" وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ "گر چه به صـورت جمله هـای مسـتقل عطف بر یکـدیگر آمـده است ولی قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر نشانه ای از پیوند میان آن دو است،و مفهوم آن این است که تقوا و پرهیزکاری و خدا پرستی اثر

۱- ۱) تفسیر قمی،جلد ۱ صفحه ۹۴.

عمیقی در آگاهی و روشن بینی و فزونی علم و دانش دارد،آری هنگامی که قلب انسان به وسیله تقوا صیقل یابد،همچون آیینه حقایق را روشن می سازد،این معنی کاملا ـ جنبه منطقی دارد زیرا صفات زشت و اعمال ناپاک حجابهایی بر فکر انسان می اندازد و به او اجازه نمی دهد چهره حقیقت را آن چنان که هست ببیند،هنگامی که به وسیله تقوا حجابها کنار رفت،چهره حق آشکار می شود. حقیقت سرایی است آراسته هوی و هوس گرد برخاسته نبینی که جایی که برخاست گرد نبیند نظر گر چه بینا است مرد ولی پاره ای از صوفیان جاهل از این معنی سوء استفاده کرده و آن را دلیل بر ترک تحصیل علوم رسمی گرفته اند.در حالی که چنین سخنی مخالف بسیاری از آیات قرآن و روایات مسلم اسلامی است.

حق این است که قسمتی از علوم را از طریق تعلیم و تعلم رسمی باید فرا گرفت و بخش دیگری از علوم الهی را از طریق صفای دل و شستشوی آن با آب معرفت و تقوا فراهم ساخت،و این همان نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد و لایق ببیند می اندازد"

العلم نور یقذفه اللّه فی قلب من یشاء ".

***

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۳]

اشاره

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ اَلَّذِي اُؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ وَ لْيَتَّقِ اَللّٰهَ رَبَّهُ وَ لاٰ تَكْتُمُوا اَلشَّهادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اَللّٰهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳)

ترجمه:

۲۸۳-و اگر در سفر بودید،و نویسنده ای نیافتید،گروگان بگیرید!(گروگانی که در اختیار طلبکار قرار گیرد.)و اگر به یکدیگر اطمینان(کامل)داشته باشید،(گروگان لازم نیست،و)باید کسی که امین شمرده شده(و بدون گروگان،چیزی از دیگری گرفته)،امانت(و بدهی خود را به موقع)بپردازد،و از خدایی که پروردگار اوست،به پرهیزد و شهادت را کتمان نکنید!و هر کس آن را کتمان کند،قلبش گناهکار است.و خداوند،به آنچه انجام می دهید،داناست.

تفسیر:

ادامه سخن در تنظیم اسناد تجاری

این آیه در حقیقت با ذکر چند حکم دیگر در رابطه با مساله تنظیم اسناد تجاری مکمل آیه قبل است،و آنها عبارت اند از:

۱-"هر گاه در سفر بودید و نویسنده ای نیافتید(تا اسناد معامله را برای شما تنظیم کند و قرار داد را بنویسد)گروگان بگیرید"(وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَةٌ).

گر چه از ظاهر آیه در بدو نظر چنین استفاده می شود که تشریع"قانون رهن" مخصوص سفر است،ولی با توجه به جمله" وَ لَمْ تَجِدُوا كاتِباً "(نویسنده ای پیدا نکنید)به خوبی استفاده می شود که منظور مواردی است که تنظیم کننده سند پیدا نشود،بنا بر این هر گاه در وطن هم دسترسی به تنظیم کننده سند،کار مشکلی باشد

اکتفاء کردن به گروگان مانعی ندارد،هدف این است که معاملات بر پایه و اساس محکمی باشد خواه اطمینان از نظر تنظیم سند و گرفتن شاهد حاصل شود یا از طریق رهن و گروگان.

در تفاسیر اهل بیت ع نیز به این حقیقت اشاره شده از جمله در منابع معروف حدیث شیعه و همچنین اهل سنت آمده است که پیامبر اکرم ص زره خود را در مدینه به عنوان گروگان نزد شخص غیر مسلمانی گذاشت و مبلغی به عنوان وام از او گرفت (۱).

ضمنا از این استفاده می شود سواد خواندن و نوشتن در آن محیط به قدری کم بود که بسیار می شد در سفرها در تمام قافله یک با سواد وجود نداشت.

۲-گروگان حتما باید قبض شود و در اختیار طلبکار قرار گیرد تا اثر اطمینان بخشی را داشته باشد،لذا می فرماید:"گروگانی گرفته شده"(فَرِهٰانٌ مَقْبُوضَةٌ).

در تفسیر عیاشی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:"لا ـ رهن الا ـ مقبوض"،"رهنی وجود ندارد مگر آنکه طلبکار او را تحویل بگیرد" (۲).

۳-سپس به عنوان یک استثنا در احکام فوق می فرماید:"اگر بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر اطمینان داشته باشد(می تواند بدون نوشتن سند و رهن با او معامله کند و امانت خویش را به او بسپارد)در این صورت کسی که امین شمرده شده است باید امانت(و بدهی خود را به موقع)بپردازد و از خدایی که پروردگار او است به پرهیزد"(فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمٰانَتَهُ وَ لْيَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهُ).

آری همانگونه که طلبکار به او اعتماد کرده او هم باید اعتماد و اطمینان او را محترم بشمرد و حق را بدون تاخیر ادا کند و تقوا را فراموش ننماید.

قابل توجه اینکه در اینجا طلب طلبکار به عنوان یک امانت،ذکر شده که

۱- ۱) تفسیر ابو الفتوح رازی،جلد ۲ صفحه ۴۲۰ و تفسیر مراغی،ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۳۰۱.

خیانت در آن،گناه بزرگی است.

۴-سپس همه مردم را مخاطب ساخته و یک دستور جامع در زمینه شهادت بیان می کند و می فرماید:"شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند قلبش گناهکار است"(وَ لاٰ تَکْتُمُوا الشَّهٰادَهَ وَ مَنْ یَکْتُمْهٰا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ).

بنا بر این کسانی که از حقوق دیگران آگاهند موظف اند به هنگام دعوت برای ادای شهادت آن را کتمان نکنند،بلکه بسیاری معتقدند در مورد حقوق مردم بدون دعوت نیز باید ادای شهادت کرد.

روشن است که ادای شهادت واجب کفایی است،یعنی اگر بعضی اقدام بر آن کنند به گونه ای که حق با آن ثابت شود از گردن دیگران ساقط خواهد شد.

و از آنجا که کتمان شهادت و خودداری از اظهار آن،به وسیله دل و روح انجام می شود،آن را به عنوان یک گناه قلبی معرفی کرده و می گوید:"کسی که چنین کند قلب او گناهکار است" (۱).

و باز در پایان آیه برای تاکید و توجه بیشتر نسبت به حفظ امانت و ادای حقوق یکدیگر و عدم کتمان شهادت هشدار داده،می فرماید:"خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید دانا است"(وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ).

ممکن است مردم ندانند چه کسی قادر بر ادای شهادت است و چه کسی نیست،و نیز ممکن است مردم ندانند در آنجا که اسناد و گروگانی وجود ندارد،چه کسی طلبکار و چه کسی بدهکار است،خداوند همه اینها را می داند و هر کس را طبق اعمالش جزا می دهد.

***

۱- ۱) منظور از "قلب"در آیات قرآن،همان روح و عقل است،شرح بیشتر در باره این موضوع را در جلد اول ذیل آیه ۷ سوره بقره ملاحظه کنید.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۴]

اشاره

لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحٰاسِبْکُمْ بِهِ اَللّٰهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۲۸۴)

ترجمه:

۲۸۴-آنچه در آسمانها و زمین است،از آن خداست.و(از این رو)اگر آنچه را در دل دارید،آشکار سازید یا پنهان،خداوند شما را بر طبق آن،محاسبه می کند.سپس هر کس را بخواهد (و شایستگی داشته باشد)،می بخشد،و هر کس را بخواهد(و مستحق باشد)،مجازات می کند.و خداوند به همه چیز قدرت دارد.

تفسیر:

همه چیز از آن او است

این آیه در حقیقت آنچه را که در جمله آخر آیه قبل آمد تکمیل می کند، می گوید:"آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است و(به همین دلیل)اگر آنچه را در دل دارید آشکار سازید یا پنهان کنید خداوند شما را مطابق آن محاسبه می کند"(لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحٰاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ).

"سپس هر کس را که بخواهد(و شایسته بداند)می بخشد و هر کس را بخواهد(و مستحق ببیند)مجازات می کند"(فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشٰاءُ).

یعنی تصور نکنید اعمالی همچون کتمان شهادت و گناهان قلبی دیگر بر او مخفی می ماند کسی که حاکم بر جهان هستی و زمین و آسمان است،هیچ چیز بر او مخفی نخواهد بود،بنا بر این تعجب نکنید،اگر گفته شود خداوند گناهان پنهانی را نیز محاسبه می کند و کیفر می دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به تمام احکامی باشد که در آیات مختلف پیشین آمد،مانند انفاقهای خالصانه و انفاقهای آمیخته با ریا و

همچنین منت و آزار و نیز نماز و روزه و سایر احکام و عقاید.

و در پایان آیه می فرماید:"و خداوند بر هر چیز قادر است"(وَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

هم آگاهی دارد نسبت به همه چیز این جهان و هم قادر است لیاقتها و شایستگیها را مشخص کند و هم متخلفان را کیفر دهد.

نکته ها:

۱-گاه تصور می شود که این آیه با احادیث فراوانی که می گوید:نیت گناه، گناه نیست مخالفت دارد.

ولی پاسخ آن روشن است،زیرا آن احادیث مربوط به گناهانی است که عمل خارجی دارد و نیت مقدمه آن است مانند:ظلم و دروغ و غصب حقوق،نه گناهانی که ذاتا جنبه درونی دارند و عمل قلبی محسوب می شود،(مانند شرک و ریا و کتمان شهادت).

تفسیر دیگری نیز برای این آیه وجود دارد و آن اینکه یک عمل ممکن است به صورتهای مختلف انجام شود،مثلا انفاق گاه برای خدا است و گاه برای ریا و شهرت طلبی،آیه می گوید:اگر نیت خود را آشکار سازید و یا پنهان کنید خداوند از آن با خبر است،و بر طبق آن به شما جزا می دهد و در واقع اشاره به همان مضمون روایت

لا عمل الا بنیه :"هیچ عملی جز به نیت نیست" (۱)دارد.

۲-روشن است اینکه می فرماید:هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می کند،خواستن بی دلیل نیست،بلکه بخشش او نیز دلیلی دارد و دلیلش شایستگی عفو در شخص مورد بخشش است،و همچنین عدم بخشش و عذاب کردن.

***

۱- ۱) وسائل الشیعه،جلد ۱ صفحه ۳۳.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۵]

اشاره

آمَنَ اَلرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا غُفْرٰانَكَ رَبَّنٰا وَ إِلَيْكَ اَلْمَصِيرُ (۲۸۵)

ترجمه:

۲۸۵-پیامبر،به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده،ایمان آورده است.(و او،به تمام سخنان خود،کاملا مؤمن می باشد.)و همه مؤمنان(نیز)،به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش،ایمان آورده اند،(و می گویند:)ما در میان هیچ یک از پیامبران او،فرق نمی گذاریم(و به همه ایمان داریم).و(مؤمنان)گفتند:"ما شنیدیم و اطاعت کردیم.

پروردگارا!(انتظار)آمرزش تو را(داریم)،و بازگشت(ما)به سوی توست."

تفسیر:

راه و رسم ایمان

سوره بقره با بیان بخشی از معارف اسلامی و اعتقادات حق آغاز شد و با همین معنی نیز که در آیه فوق و آیه بعد از آن است پایان می یابد،و به این ترتیب آغاز و پایان آن هماهنگ است.

بعضی از مفسران نیز شان نزولی برای این آیه ذکر کرده اند و آن اینکه هنگامی که آیه سابق نازل شد که اگر چیزی در دل پنهان دارید یا آشکار کنید خداوند حساب آن را می رسد،گروهی از اصحاب ترسان شدند(و می گفتند هیچ کس از ما خالی از وسوسه های باطنی و خطورات قلبی نیست و همین معنی را خدمت رسول خدا ص عرض کردند)آیه فوق نازل شد و راه و رسم ایمان و تضرع به درگاه خداوند و اطاعت و تسلیم را به آنان آموخت (۱).

۱- ۱) اقتباس از"البحر المحیط"،جلد ۲ صفحه ۳۶۳-همین معنی در تفسیر اثنی عشری و قرطبی ذیل آیه مورد بحث آمده است.

نخست می فرماید:"پیامبر ص به آنچه از طرف پروردگارش نازل شده است ایمان آورده"(آمَنَ الرَّسُولُ بِمٰا أَنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ).

و این از امتیازات انبیای الهی است که عموما به مرام و مکتب خویش ایمان قاطع داشته و هیچگونه تزلزلی در اعتقاد خود نداشته اند،قبل از همه خودشان مؤمن بودند،و بیش از همه استقامت و پایمردی داشتند.

در آیه ۱۵۸ سوره اعراف این موضوع را یکی از صفات ویژه پیامبر اسلام ص شمرده می گوید: فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ کَلِمٰاتِهِ :

"ایمان بیاورید به خدا و پیامبر و رسولش،همان پیامبر درس نخوانده ای که ایمان به خدا و کلمات او دارد".

سپس می افزاید:"مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگان وی همگی ایمان آورده اند و(می گویند)ما در میان پیامبران او هیچگونه فرقی نمی گذاریم"و به همگی ایمان داریم(وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ). (۱)

آری مؤمنان بر خلاف"کسانی که می خواهند بین خدا و پیامبرانش جدایی بیفکنند و به بعضی ایمان بیاورند و بعضی را انکار کننـد"(وَ یُرِیدُونَ أَنْ یُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ یَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَکْفُرُ بِبَعْضٍ (۲)هیچگونه تفاوتی میان رسولان الهی نمی گذارند،و همه را از سوی خدا می دانند،و همگی را محترم می شمرند.

روشن است که این موضوع،منافاتی با نسخ ادیان پیشین به وسیله ادیان بعد ندارد،زیرا همانگونه که سابقا اشاره شد،تعلیمات انبیاء همچون تعلیمات مراحل مختلف تحصیلی از ابتدایی و راهنمایی و دبیرستانی و دانشگاهی است،گر چه

۱- ۱) جمله" وَ الْمُؤْمِنُونَ... "می تواند یک جمله مستانفه و جداگانه باشد(آن گونه که در بالا تفسیر شد،و می تواند عطف به"الرسول"بوده باشد،و تفاوت زیادی ندارد،هر چند معنی اول مناسب تر است.

۲- ۲) سوره نساء،آیه ۱۵۰.

اصول آن یکی است ولی در سطوح مختلفی پیاده می شود و به هنگام ارتقاء به مرحله بالاتر برنامه های پیشین کنار می رود،در عین اینکه احترام همه آنها محفوظ است.

سپس می افزاید:مؤمنان علاوه بر این ایمان راسخ و جامع،در مقام عمل نیز "گفتند:ما شنیدیم و اطاعت کردیم پروردگارا! (انتظار)آمرزش تو را(داریم)و بازگشت(همه ما)به سوی تو است"(وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ).

"سمعنا"در بعضی از موارد به معنی فهمیدیم و تصدیق کردیم آمده است که یک نمونه اش همین آیه است،یعنی دعوت پیامبرانت را با تمام وجود خود پذیرفتیم و در مقام اطاعت و پیروی در آمدیم.

ولی خداوندا!بالاخره ما انسانیم و گاه غرائز و هوسها بر ما چیره می شود و دچار لغزش می شویم،از تو انتظار آمرزش داریم و می دانیم که سرانجام کار ما به سوی تو است (۱).

و به این ترتیب ایمان به مبدأ و معاد و رسولان الهی با التزام عملی به تمام دستورات الهی همراه و هماهنگ می گردد.

***

۱- ۱) بسیاری از مفسران گفته اند که در جمله اخیر فعل محذوفی است،و در تقدیر "نسألك"یا"نرید غفرانك"بوده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۶]

اشاره

لاٰ يُكَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا لَهٰا مٰا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهٰا مَا اِكْتَسَبَتْ رَبَّنٰا لاٰ تُؤٰاخِذْنٰا إِنْ نَسِينٰا أَوْ أَخْطَأْنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تَحْمِلْ عَلَيْنٰا إِصْراً كَمٰا حَمَلْتَهُ عَلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ وَ اُعْفُ عَنّٰا وَ اِغْفِرْ لَنٰا وَ اِرْحَمْنٰا أَنْتَ مَوْلاٰنٰا فَانْصُرْنٰا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكٰافِرِينَ (۲۸۶)

ترجمه:

۲۸۶-خداوند هیچ کس را،جز به اندازه توانایی اش،تکلیف نمی کند.(انسان،)هر کار(نیکی)را انجام دهد،برای خود انجام داده،و هر کار(بدی)کند،به زیان خود کرده است.(مؤمنان می گویند:)پروردگارا!اگر ما فراموش یا خطا کردیم،ما را مؤاخذه مکن!پروردگارا!تکلیف سنگینی بر ما قرار مده،آن چنان که(به خاطر گناه و طغیان،)بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی!پروردگارا!آنچه طاقت تحمل آن را نداریم،بر ما مقرر مدار!و آثار گناه را از ما بشوی!ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده!تو مولا و سرپرست مایی،پس ما را بر جمعیت کافران،پیروز گردان!

تفسیر:

چند تقاضای مهم

همانگونه که در تفسیر آیه قبل گذشت این دو آیه ناظر به کسانی است که از شنیدن این جمله که اگر چیزی را در دل پنهان دارید و آشکار سازید خداوند آن را محاسبه کرده و مطابق آن جزا می دهد،نگران شدند و گفتند:هیچ یک از ما از وسوسه ها و خطورات قلبی خالی نیست.

این آیه می گوید:"خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند"(لاٰ يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا).

"وسع"از نظر لغت به معنی گشایش و قدرت است،بنا بر این آیه،این حقیقت عقلی را تایید می کند،که وظایف و تکالیف الهی هیچگاه بالاتر از میزان قدرت و توانایی افراد نیست و لذا باید گفت تمام احکام با همین آیه تفسیر و تقیید می گردد، و به مواردی که تحت قدرت انسان است اختصاص می یابد،بدیهی است یک قانون گذار حکیم و دادگر نمی تواند غیر از این قانون وضع کند،ضمنا جمله فوق،بار دیگر این حقیقت را تایید می کند که هیچگاه احکام شرعی از احکام عقلی و فرمان عقل و خرد جدا نمی گردد،و این دو در همه مراحل دوش به دوش یکدیگر پیش می روند.

سپس می افزاید:"هر کار(نیکی)انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی)کند به زیان خود کرده است"(لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ).

آری هر کسی محصول عمل نیک و بد خود را می چیند و در این جهان و جهان دیگر با نتایج و عواقب آن روبرو خواهد شد.

آیه فوق با این بیان مردم را به مسئولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می سازد و بر افسانه جبر و اقبال و طالع و موهومات دیگری از این قبیل که افرادی برای تبرئه خویش دست و پا کرده اند خط بطلان می کشد.

قابل توجه اینکه:در آیه شریفه در مورد اعمال نیک"کسبت"گفته شده و در مورد اعمال بد"اکتسبت"شاید تفاوت در تعبیر به خاطر این باشد که"کسب"در باره اموری گفته می شود که انسان با تمایل درونی و بدون تکلف آن را انجام می دهد و موافق فطرت او است،در حالی که(اکتسب)نقطه مقابل آن است یعنی کارهایی که بر خلاف فطرت و نهاد آدمی می باشد و این خود می رساند که اعمال نیک مطابق فطرت و نهاد آدمی است و اعمال شر ذاتا بر خلاف فطرت است.

"راغب"در"مفردات"در تفاوت این دو تعبیر مطلب دیگری گفته است که آن هم قابل دقت می باشد.و آن این که"کسب"مخصوص کارهایی است که فایده آن

منحصر به خود انسان نیست بلکه دیگران را هم در بر می گیرد.(مانند اعمال خیر که نتیجه آن تنها شخص انجام دهنده را شامل نمی شود،بلکه ممکن است بستگان و نزدیکان و دوستان او هم در آن سهیم باشند در حالی که"اکتساب"در مواردی گفته می شود که اثر کار تنها دامنگیر خود انسان می گردد و این در مورد گناه است.(البته باید توجه داشت که این تفاوتها در صورتی است که"کسب"و"اکتساب"در مقابل هم قرار گیرند).

و به دنبال این دو اصل اساسی(تکلیف به مقدار قدرت است-و هر کسی مسئول اعمال خویش است)از زبان مؤمنان هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می کند که در واقع آموزشی است برای همگان که چه بگویند و چه بخواهند.

نخست می گوید:"پروردگارا!اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم ما را مؤاخذه مکن"(رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا).

آنها چون می دانند مسئول اعمال خویش اند لذا با تضرعی مخصوص،خدا را به عنوان رب و کسی که لطف ویژه ای در پرورششان داشته و دارد،می خوانند و می گویند زندگی به هر حال خالی از فراموشی و خطا و اشتباه نیست،ما می کوشیم به سراغ گناه عمدی نرویم،اما خطاها و لغزشها را تو بر ما ببخش.

بحثی که در اینجا مطرح می گردد این است که:مگر امکان دارد که پروردگار کسی را در برابر لغزشی که از فراموشی یا عدم توجه سرچشمه گرفته مجازات نماید؟تا زمینه ای برای این درخواست بماند؟ در پاسخ این سؤال باید گفت:گاهی فراموشی نتیجه سهل انگاری خود انسان است مسلم است که اینگونه فراموشیها از انسان سلب مسئولیت نمی کند مانند این که:در قرآن آمده است" فَذُوقُوا بِما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هٰذا "،(بچشید عذاب خدا را

در برابر آن که این روز را فراموش کردید). (۱)

بنا بر این فراموشکاریهایی که زاییده سهل انگاری است قابل مجازات است.

موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت این است که"نسیان"و "خطا"با یکدیگر فرق روشنی دارد.

"خطا"معمولا به کارهایی گفته می شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می زند مثل این که کسی به هنگام شکار تیری را می زند و به انسانی،بدون قصد اصابت می کند و او را مجروح می نماید.ولی"نسیان"در جایی گفته می شود که انسان با توجه دنبال کار می رود ولی مشخصات حادثه را فراموش کرده،مثل اینکه کس بی گناهی را مجازات کند به گمان اینکه گناهکار است زیرا مشخصات گناهکار واقعی را فراموش نموده است.

سپس به بیان دومین درخواست آنان پرداخته،می گوید:"پروردگارا!بار سنگینی بر دوش ما قرار مده آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند(به کیفر گناهان و طغیانشان)قرار دادی"(رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا).

"اصر"در اصل به معنی نگهداری و محبوس ساختن است،و به هر کار سنگین که انسان را از فعالیت باز می دارد،گفته می شود و نیز به عهد و پیمانها که آدمی را محدود می سازد،اطلاق می گردد.به همین دلیل مجازات و کیفر را نیز گاهی "اصر"می گویند،در این جمله مؤمنان از خداوند تقاضا دارند،از تکالیف سنگین، که گاهی موجب تخلف افراد از اطاعت پروردگار می گردد،آنها را معاف دارد.و این همان چیزی است که در باره دستورات اسلام از زبان پیغمبر ص نقل شده."

بعثت بالحنیفیه السمحه السهله " (۲):"به آیینی مبعوث شده ام که عمل به آن برای همه

۱- ۱) سوره سجده،آیه ۱۴.

۲- ۲) بحار الانوار،جلد ۶۵ صفحه ۳۱۹(طبع بیروت)شبیه این معنی در فروع کافی،جلد ۵ صفحه ۴۹۴ باب کراهه الرهبانیه آمده است.

سهل و آسان است".

در اینجا ممکن است سؤال شود:اگر آسان بودن شریعت و آیین خوب است پس چرا در اقوام پیشین نبوده؟در پاسخ باید گفت:همانطور که از آیات قرآن استفاده می شود تکالیف شاق برای امم پیشین،در اصل شریعت نبوده،بلکه پس از نافرمانیها به عنوان عقوبت و کیفر قرار داده شده است.همانطور که بنی اسرائیل به خاطر نافرمانیها پی در پی از خوردن پاره ای از گوشتهای حلال محروم شدند(سوره انعام آیه ۱۴۶ و سوره نساء آیه ۱۶۰).

در سومین در خواست می گویند:"پروردگارا!مجازاتهایی که طاقت تحمل آن را نداریم برای ما مقرر مدار"(رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ).

این جمله ممکن است اشاره به آزمایشهای طاقت فرسا یا مجازاتهای سنگین دنیا و آخرت و یا هر دو باشد و شاید تعبیر به"لا تحمل"در جمله قبل و"لا ـ تحمل" (با تشدید)در این جمله،به خاطر همین است،زیرا تعبیر اول اشاره به مسائل مشکل و تعبیر دوم اشاره به مسائل طاقت فرسا است.

و در چهارمین و پنجمین و ششمین تقاضا می گویند:"ما را ببخش و گناهان ما را بپوشان و مشمول رحمت خود قرار ده"(وَ اعْفُ عَنّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا).

"عفو"در لغت به معنی محو کردن آثار چیزی است،و غالبا به معنی محو آثار گناه می آید که هم شامل آثار طبیعی آن می شود،و هم شامل مجازات آن.

در حالی که مغفرت تنها به معنی پوشاندن گناه است.

بنا بر این مؤمنان هم از خدا می خواهند گناهانشان را بپوشاند و هم آثار وضعی و تکوینی آن را از روح و روانشان بزداید و هم کیفر آن را از آنان بردارد،و سپس از او می خواهند رحمت واسعه اش که همه چیز را در بر می گیرد شامل حال آنان شود.

و بالاخره در هفتمین و آخرین درخواست می گویند:"تو مولی و سرپرست

مایی،پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان"(أَنْتَ مَوْلاٰنٰا فَانْصُرْنٰا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ).

و به این ترتیب تقاضاهای آنان شامل دنیا و آخرت و پیروزیهای فردی و اجتماعی و عفو و بخشش و رحمت الهی می گردد،و این تقاضایی است بسیار جامع.

***

نکته ها:

۱-از آنجا که در این دو آیه خلاصه ای از تمام سوره بقره آمده است،و روح تسلیم در برابر آفریدگار جهان را به ما می آموزد،این نکته خاطرنشان شده که اگر مؤمنان از خدا می خواهند که از لغزشهای آنان درگذرد و در برابر دشمنان گوناگون پیروزشان گرداند باید برنامه"سمعنا و اطعنا"را انجام دهند و بگویند:"ما ندای منادیان را از جان و دل پذیرفتیم و در صدد پیروی از آن بر آمدیم"و در این راه از هر گونه تلاش و کوشش باز نایستند و سپس از خداوند خواستار پیروزی بر موانع و دشمنان گردند.

تکرار نام خدا به عنوان"ربنا"و کسی که لطف خاصی در پرورش آنان دارد این حقیقت را تکمیل می کند.

لذا رهبران اسلام در ضمن احادیث متعددی،مسلمین را به خواندن این دو آیه ترغیب کرده و ثوابهای گوناگونی برای آن بیان داشته اند که اگر زبان و دل در تلاوت این آیات هماهنگ گردند و تنها سخن نباشد بلکه برنامه زندگی گردد، خواندن همین دو آیه می تواند کانون دل را با آفریدگار جهان پیوند دهد و روح و روان را صفا بخشد و عامل تحرک و فعالیت گردد.

۲-از این آیه به خوبی استفاده می شود که"تکلیف ما لا یطاق"وجود ندارد،

ص :۴۰۵

نه در اسلام و نه در ادیان دیگر و اصل آزادی اراده است، زیرا می گوید:هر کس در گرو اعمال نیک و بد خویش است هر کار نیکی انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار بدی انجام دهد به زیان خود کرده است،تقاضای عفو و بخشش و مغفرت نیز شاهد این مدعا است.

و این امر هماهنگ با منطق عقل و مسئله حسن و قبح است،چرا که خداوند حکیم هرگز چنین کاری را نمی کند و این خود دلیلی است بر نفی مساله جبر، چگونه ممکن است خداوند بندگان را مجبور بر گناه سازد و در عین حال نهی از گناه کند؟ ولی تکالیف شاق و مشکل،امر محالی نیست همانند تکالیف شاقی که در مورد بنی اسرائیل وجود داشته و آن هم مولود اعمال خودشان و کیفر خیره سری های آنها بوده است.

***پایان سوره بقره ۱۳۷۲\۲\۱۶

ص :۴۰۶

(۳) سوره آل عمران این سوره در "مدینه"نازل شده و دارای ۲۰۰ آیه است.

اشاره

ص :۴۰۷

فضیلت تلاوت این سوره:

در حدیثی از پیامبر اکرم ص می خوانیم:

من قرء سوره آل عمران اعطی بکل آیه منها امانا علی جسر جهنم :"هر کس سوره آل عمران را بخواند به تعداد آیات آن،امانی بر پل دوزخ به او می دهند" (۱).

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

من قرء البقره و آل عمران جاءا یوم القیامه یظلانه علی رأسه مثل الغمامتین :"کسی که سوره بقره و آل عمران را بخواند،در روز قیامت همچون دو ابر بر سر او سایه می افکنند" (۲).

محتوای سوره:

به گفته بعضی از مفسران مشهور،به نظر می رسد که این سوره در خلال سالهای جنگ بدر و جنگ احد(سالهای دوم و سوم هجرت)نازل شده است و بخشی از طوفانی ترین دورانهای زندگی مسلمین را در صدر اسلام منعکس می کند (۳). روی هم رفته محورهای اصلی بحثهای این سوره،محورهای زیر است: ۱-بخش مهمی از آن از توحید و صفات خداوند و معاد و معارف اسلامی بحث می کند. ۲-بخش دیگری پیرامون جهاد و دستورات مهم و ظریفی در این زمینه و همچنین درسهای عبرتی که در دو غزوه مهم اسلامی(بدر و احد)بود سخن می گوید،و همچنین شرح امدادهای الهی نسبت به مؤمنان و حیات جاویدان شهیدان راه خدا. ۳-در قسمتی از این سوره،به یک سلسله احکام اسلامی در زمینه لزوم وحدت صفوف مسلمین و خانه کعبه و فریضه حج و امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری(دوستی با دوستان حق و دشمنی با دشمنان حق)و مساله امانت،و انفاق در راه خدا و ترک دروغ و مقاومت و پایمردی در مقابل دشمن و صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات و آزمایشهای مختلف الهی و ذکر خداوند در هر حال، اشارات پر معنایی شده است. ۴-برای تکمیل این بحثها،بخشی از تاریخ انبیاء از جمله:آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء ع و داستان مریم و مقامات این زن بزرگ و توطئه های پیروان متمرد حضرت موسی ع و مسیح ع در برابر اسلام،نیز ذکر شده است. مطالب این سوره چنان به هم مربوط و هماهنگ است که گویی همه آنها یک جا نازل شده است.

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۴۰۵.

۲- ۲) نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۳۰۹.

۳- ۳) در آیه ۱۳ اشاره کوتاهی به"جنگ بدر"شده و از آیه ۱۲۱ تا ۱۲۸ اشارات بیشتری هم به غزوه بدر و هم احد،آمده است،و در آیات ۱۳۹ تا ۱۴۴ باز این مساله را تعقیب می کند و در آیات بعد از آن نیز اشاراتی به آن دارد.

در حدیثی از پیامبر اکرم ص می خوانیم:

من قرء سوره آل عمران اعطی بکل آیه منها امانا علی جسر جهنم :"هر کس سوره آل عمران را بخواند به تعداد آیات آن،امانی بر پل دوزخ به او می دهند" ۱.

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

من قرء البقره و آل عمران جاءا یوم القیامه یظلانه علی رأسه مثل الغمامتین :"کسی که سوره بقره و آل عمران را بخواند،در روز قیامت همچون دو ابر بر سر او سایه می افکنند" ۲.

محتوای سوره:

به گفته بعضی از مفسران مشهور،به نظر می رسد که این سوره در خلال سالهای جنگ بدر و جنگ احد(سالهای دوم و سوم هجرت)نازل شده است و بخشی از طوفانی ترین دورانهای زندگی مسلمین را در صدر اسلام منعکس می کند ۳. روی هم رفته محورهای اصلی بحثهای این سوره،محورهای زیر است: ۱-بخش مهمی از آن از توحید و صفات خداوند و معاد و معارف اسلامی بحث می کند. ۲-بخش دیگری پیرامون جهاد و دستورات مهم و ظریفی در این زمینه و همچنین درسهای عبرتی که در دو غزوه مهم اسلامی(بدر و احد)بود سخن می گوید،و همچنین شرح امدادهای الهی نسبت به مؤمنان و حیات جاویدان شهیدان راه خدا. ۳-در قسمتی از این سوره،به یک سلسله احکام اسلامی در زمینه لزوم وحدت صفوف مسلمین و خانه کعبه و فریضه حج و امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری(دوستی با دوستان حق و دشمنی با دشمنان حق)و مساله امانت،و انفاق در راه خدا و ترک دروغ و مقاومت و پایمردی در مقابل دشمن و صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات و آزمایشهای مختلف الهی و ذکر خداوند در هر حال، اشارات پر معنایی شده است. ۴-برای تکمیل این بحثها،بخشی از تاریخ انبیاء از جمله:آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء ع و داستان مریم و مقامات این زن بزرگ و توطئه های پیروان متمرد حضرت موسی ع و مسیح ع در برابر اسلام،نیز ذکر شده است. مطالب این سوره چنان به هم مربوط و هماهنگ است که گویی همه آنها یک جا نازل شده است.

***

ص :

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;الم (۱) اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْحَيُّ اَلْقَيُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَيْكَ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ
أَنْزَلَ اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ (۳) مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنّٰاسِ وَ أَنْزَلَ اَلْفُرْقٰانَ إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ وَ اَللّٰهُ عَزِيزٌ ذُو اِنْتِقٰامٍ
(۴)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-الم.

۲-معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و نگهدارنده،نیست.

۳-(همان کسی که)کتاب را بحق بر تو نازل کرد،که با نشانه های کتب پیشین،منطبق است،و "تورات"و"انجیل"را.

۴-پیش از آن،برای هدایت مردم فرستاد،و(نیز)کتابی که حق را از باطل مشخص می سازد، نازل کرد،کسانی که به آیات خدا کافر شدند،کیفر شدیدی دارند،و خداوند(برای کیفر بدکاران و کافران لجوج،)توانا و صاحب انتقام است.

ص:۴۱۰

شان نزول:

بعضی از مفسران می گویند:هشتاد و چند آیه از این سوره در باره فرستادگان و مسیحیان نجران (۱)که به نمایندگی از طرف آنان برای تحقیق در باره اسلام به مدینه آمده بودند،نازل شده است.

فرستادگان،شصت نفر بودند که چهارده نفر آنان از اشراف و برجستگان نجران محسوب می شدند،سه نفر از این چهارده نفر سمت ریاست داشتند و مسیحیان آن سامان در کارها و مشکلات خود به آن سه نفر مراجعه می کردند،یکی از آنان"عاقب"بود که او را"عبد المسیح"نیز می گفتند وی امیر و رئیس قوم خود محسوب می شد،و قوم او هیچگاه با نظریه و رأی او مخالفت نمی کردند،دیگری "سید"نام داشت که او را"ایهم"نیز می گفتند،وی سرپرست تشریفات و تنظیم برنامه سفر و مورد اعتماد مسیحیان بود،نفر سوم"ابو حارثه"نام داشت که مردی دانشمند و صاحب نفوذ بود،و کلیساهای متعددی به نام او ساخته بودند،او تمام کتب دینی مسیحیان را حفظ داشت.

این گروه شصت نفری در لباس مردان قبیله"بنی کعب"به مدینه آمدند و به مسجد پیامبر ص وارد شدند،پیامبر ص نماز عصر را با مسلمانان خوانده بود،این شصت نفر لباسهای زیبا و پر زرق و برق و جالب پوشیده بودند که به گفته یکی از صحابه پیامبر ص"هرگز ندیده ایم فرستادگانی به این زیبایی باشند"! موقعی که آنها وارد مسجد شدند،هنگام نمازشان بود،طبق مراسم خود، ناقوس را نواختند و به طرف مشرق ایستاده،مشغول نماز شدند،گروهی از اصحاب پیامبر ص خواستند مانع شوند.پیامبر ص فرمود:به آنها کاری نداشته باشید!

ص:۴۱۱

۱- ۱) "نجران"محلی است در کوهستانهای شمالی یمن به فاصله ده منزلی"صنعاء"و اراضی آن متعلق به قبیله"همدان"بوده و این قبیله در دوره جاهلیت بتی داشتند که آن را"یعوق"می نامیده اند،و به گفته یاقوت حموی،در معجم البلدان:نجران نام چند محل بوده است.

پس از نماز،"عاقب"و"سید"خدمت پیامبر رسیدند و با او آغاز سخن کردند پیامبر ص به آنها پیشنهاد کرد:"به آیین اسلام درآیید و در پیشگاه خداوند تسلیم گردید".

عاقب و سید گفتند:ما پیش از تو اسلام آورده و تسلیم خداوند شده ایم! پیامبر ص فرمود:"شما چگونه بر آیین حق هستید،با اینکه اعمالتان حاکی است که تسلیم خداوند نیستید،چه اینکه برای خدا فرزند قایلید و عیسی را پسر خدا می دانید،و صلیب را عبادت و پرستش می کنید و گوشت خوک می خورید،با اینکه تمام این امور مخالف آیین حق است"! عاقب و سید گفتند:اگر عیسی پسر خدا نیست،پس پدرش که بوده است؟ پیامبر ص فرمود:"آیا شما قبول دارید که هر پسری شباهتی به پدر خود دارد؟" گفتند:آری.

فرمود:"آیا اینطور نیست که خدای ما به هر چیزی،احاطه دارد و قیوم است و روزی موجودات با اوست".

گفتند:آری همین طور است.

فرمود:"آیا عیسی این اوصاف را داشت".

گفتند:نه.

فرمود:"آیا می دانید که هیچ چیزی در آسمان و زمین بر خدا مخفی نیست و خداوند به همه آنها داناست".

گفتند:آری می دانیم.

فرمود:"عیسی غیر از آنچه که خدا به او یاد داده،از پیش خود چیزی می دانست"؟ گفتند:نه.

فرمود:"آیا می دانید که خدای ما همان است که مسیح را در رحم مادرش همانطور که می خواست،صورتگری کرد؟"

گفتند:همین طور می باشد.

فرمود:"آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند سایر کودکان در رحم حمل کرد،و بعد همچون مادرهای دیگر،او را به دنیا آورد؟و عیسی پس از ولادت،چون اطفال دیگر غذا می خورد".

گفتند:آری چنین بود.

فرمود:"پس چگونه عیسی پسر خدا است با اینکه هیچگونه شباهتی به پدرش ندارد"؟! سخن که به اینجا رسید،همگی خاموش شدند،در این هنگام،هشتاد و چند آیه از اوایل این سوره برای توضیح معارف و برنامه های اسلام نازل گردید (۱).

تفسیر:

اشاره

کشف مفهوم حروف مقطعه قرآن با کامپیوتر

باز در آغاز این سوره به حروف مقطعه برخورد می کنیم"الف-لام-میم" (الم).

در باره حروف مقطعه قرآن،در اول سوره بقره،توضیحات لازم گفته شد،که نیازی به تکرار آن نیست،تنها چیزی که ذکر آن را در اینجا لازم می دانیم نظریه ای است که یک دانشمند مصری اخیرا ابراز داشته،که از نظر اهمیت موضوع فشرده آن را در اینجا می آوریم.

البته قضاوت در باره صحت و سقم آن نیازمند بررسی فراوانی است که شاید بر عهده آیندگان باشد و ما آن را فقط به عنوان یک"نظر"ذکر می کنیم (۲).

***

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱-۲ صفحه ۴۰۶.

۲- ۲) متاسفانه این دانشمند که در آمریکا زندگی می کند اخیرا چنان تحت تاثیر آن محیط آلوده قرار گرفته که با صراحت به مخالفت با بخشی از مسائل مسلم اسلامی برخاسته و ادعاهای باطل و بی اساسی دارد.

چندی قبل،مجله معروف مصری"آخر ساعه"که از بزرگ ترین مجله های مصور خاورمیانه محسوب می گردد،گزارشی در باره تحقیقات یک دانشمند مسلمان مصری در مورد تفسیر پاره ای از آیات قرآن مجید به کمک مغزهای الکترونیکی منتشر ساخت که اعجاب همگان را در نقاط مختلف جهان برانگیخت.

این تحقیقات محصول سه سال کوشش پیگیر و کار مداوم"دکتر رشاد خلیفه"دانشمند شیمیدان مصری بود.

دکتر رشاد این تحقیقات را در آمریکا در شهر"سانت لویس"در ایالت "میسوری"انجام داد.او هم اکنون به عنوان مستشار یک شرکت غذا سازی در امریکا کار می کند،او برای تکمیل تحقیقات خود مدتها از مغزهای الکترونیکی استفاده نمود که اجاره آنها در هر دقیقه ۱۰ دلار بود که با کمک جمعی از مسلمانان آن دیار پرداخت می شد! تمام کوشش استاد مزبور برای کشف معانی حروف مقطعه قرآن یعنی حروفی مانند(ق-الم-یس،و...)صورت گرفته است،او به کمک محاسبات پیچیده ای ثابت کرده که رابطه نزدیکی میان حروف مزبور،با حروف سوره ای که در آغاز آن قرار گرفته است،وجود دارد-دقت کنید.

بنا بر این از مغز الکترونیکی تنها برای انجام محاسبه تعداد حروف سوره ها و به دست آوردن نسبت(و به اصطلاح"درصد")هر یک از آن حروف کمک گرفته است نه این که تفسیر آیات قرآن را از ماشین خواسته باشد.

ولی مسلما اگر این ماشینها نبودند هیچ بشری قادر نبود به وسیله قلم و کاغذ این محاسبات را به آسانی انجام دهد! ***اکنون به سراغ شرح کشف مزبور می رویم.

دکتر رشاد می گوید:می دانیم قرآن مجید ۱۱۴ سوره دارد که از میان آنها

۸۶ سوره در مکه نازل گردیده و ۲۸ سوره در مدینه،و از میان مجموع سوره های قرآن ۲۹ سوره است که در آغاز آنها"حروف مقطعه"آمده است.

جالب این که این حروف مجموعا درست نصف حروف بیست و هشت گانه الفبای عربی را تشکیل می دهد و این حروف مقطعه عبارتند از:(ا-ح-ر-س-ص- ط-ع-ق-ك-ل-م-ن-ه-ی)که گاهی آنها را"حروف نورانی"نیز می نامند.

او می گوید:سالها بود که من می خواستم بدانم معنی این"حروف به ظاهر از هم بریده"در آغاز سوره های قرآن چیست؟و هر قدر به تفاسیر مفسران بزرگ و آراء مختلفی که در این زمینه داده بودند مراجعه کردم قانع نشدم،از خداوند بزرگ یاری جستم و به مطالعه دست زدم،ناگهان به این فکر افتادم که شاید میان این حروف،و حروف همان سوره ای که آنها در آغازش قرار گرفته است رابطه ای وجود داشته باشد.

اما بررسی تمام حروف چهاردگانه نورانی در ۱۱۴ سوره قرآن و تعیین نسبت هر یک از آنها و محاسبات فراوان دیگری که می باید در این زمینه بشود چیزی نبود که بدون استخدام کامپیوتر امکان پذیر باشد.لذا قبلا تمام حروف مزبور را در ۱۱۴ سوره قرآن به طور جداگانه و همچنین مجموع حروف هر سوره را دقیقا تعیین کرده،با شماره هر سوره،به کامپیوتر(برای انجام محاسبات بعدی)سپردم این کار و مقدمات دیگر در مدت دو سال عملی شد.

سپس این مغز الکترونیکی را یک سال تمام برای انجام محاسباتی که به آن اشاره شد به کار گرفتم.نتیجه این محاسبات بسیار درخشان بود و برای نخستین بار در تاریخ اسلام پرده از حقایق شگفت انگیزی برداشت که اعجاز قرآن را از نظر ریاضی(علاوه بر جنبه های دیگر)کاملا روشن می ساخت.

***

ص: ۴۱۵

مغز الکترونیکی بـا محاسـبات خود برای مـا روشن سـاخت که میزان هر یـک از حروف چهاردگانه در هر سوره از ۱۱۴ سوره قرآن به نسبت مجموع حروف آن سوره،چند درصد است.

فی المثـل،پس از محاسـبه می یـابیم کـه نسـبت حرف قـاف کـه یکی از حروف نـورانی قرآن(حروف مقطعـه)اسـت در سـوره"فلق"بزرگ تریـن رقـم را دارد (۶\۷۰۰ درصـد)و در درجـه اول در میـان سـوره هـای قرآن اسـت(البتـه بـه اسـتثنای سوره"ق")!بعـد از آن سوره"قیـامت"قرار دارد که تعـداد قافهای آن نسـبت به حروف سوره مزبور(۳\۹۰۷ درصد)می باشد و پس از آن سوره"الشمس"است (۳\۹۰۶ درصد).

و همانطور که ملاحظه می کنیم تفاوت سوره"قیامت"و"الشمس"فقط یک هزارم درصد است! و به همین ترتیب این نسبت را در تمام ۱۱۴ سوره قرآن به دست می آوریم (نه تنهـا دربـاره این یک حرف بلکه در باره تمام حروف چهاردگانه نورانی)و به این ترتیب نسبت مجموع حروف هر یک از سوره ها با یکا یک این حروف روشن می گردد.

اکنون به نتایج جالبی که از این محاسبات به دست آمده توجه فرمائید:

۱-نسبت حرف(ق)در سوره"ق"از تمام سوره های قرآن بدون استثناء بیشتر است یعنی آیاتی که در طی ۲۳ سال،دوران نزول قرآن،در ۱۱۳ سوره دیگر قرآن آمـده آن چنـان است که حرف قـاف در آنهـا کمتر به کار رفته است،و این راستی حیرت آور است که انسانی بتواند مراقب تعداد هر یک از حروف سـخنان خود در طول ۲۳ سال باشد،و در عین حال آزادانه مطالب خود را بـدون کمـترین تکلفی بیـان کند.مسـلما چنین کـاری از عهـده یـک انسـان بیرون است،حـتی محاسـبه آن برای بزرگ ترین ریاضی دانها بدون کمک مغزهای الکترونیکی ممکن نیست.

ص :۴۱۶

اینها همه نشان می دهد که نه تنها سوره ها و آیات قرآن بلکه"حروف قرآن" نیز روی حساب و نظام ریاضی خاصی است که فقط خداوند،قادر بر حفظ آن می باشد.

همچنین محاسبات نشان داد که حرف(ص)در سوره"ص"نیز همین حال را دارد.یعنی مقدار آن به تناسب مجموع حروف سوره،از هر سوره دیگر قرآن بیشتر است.

و نیز حرف(ن)در سوره"ن و القلم"بزرگ ترین رقم نسبی را در ۱۱۴ سوره قرآن دارد.تنها استثنایی که در این زمینه وجود دارد،سوره"حجر"است که تعداد نسبی حرف(ن)در آن بیشتر از سوره(ن و القلم)است،اما جالب این است که سوره حجر یکی از سوره هایی است که آغاز آن(الر)می باشد و بعدا خواهیم دید این سوره ها که آغاز آنها(الر)است باید همگی در حکم یک سوره محسوب گردد،و اگر چنین کنیم نتیجه مطلوب به دست خواهد آمد یعنی نسبت تعداد(ن)در مجموع اینها از سوره(ن و القلم)کمتر خواهد شد! ۲-چهار حرف(المص)را در آغاز سوره اعراف در نظر بگیرید،اگر الفها، میم ها،و صادهایی که در این سوره وجود دارد با هم جمع کنیم،و نسبت آن را با حروف این سوره بسنجیم،خواهیم دید که از تعداد مجموع آن در هر سوره دیگر قرآن بیشتر است! همچنین چهار حرف(المر)در آغاز سوره"رعد"همین حال را دارد،و نیز پنج حرف(کهیعص)در آغاز سوره"مریم"اگر روی هم حساب شوند،از مجموع این پنج حرف در هر سوره دیگر قرآن فزونی دارند! در اینجا به چهره تازه تری از مسئله برخورد می کنیم که نه تنها یک حرف جداگانه در این کتاب آسمانی روی حساب و نظم خاصی گسترده شده،بلکه حروف متعدد آن نیز چنین وضع حیرت آوری را دارد-دقت کنید.

۳-تا کنون بحث در باره حروفی بود که تنها در آغاز یک سوره قرآن قرار داشت،اما حروفی که در آغاز چند سوره قرار دارد(مانند المر و الم)شکل دیگری به خود می گیرد،و آن اینکه بر طبق محاسبات کامپیوتری مجموع این سه حرف مثلا (ا-ل-م)اگر در مجموع سوره هایی که با"الم"آغاز می گردد حساب شود،و نسبت آن با مجموع حروف این سوره ها بدست آید،از میزان آن در هر یک از سوره های دیگر قرآن بیشتر است.

در اینجا باز مسئله صورت جالب تری به خود گرفته و آن اینکه نه تنها حروف هر سوره قرآن تحت ضابطه و حساب معینی است،بلکه مجموع حروف سوره های مشابه نیز ضابطه و نظام واحدی دارند.

ضمنا نکته این موضوع نیز روشن می شود که از چه رو چند سوره مختلف قرآن با"الم"یا با"المر"آغاز شده و این یک موضوع تصادفی و بی دلیل نیست.

(دکتر رشاد سپس محاسبات پیچیده تری روی سوره های مشتمل بر"حم" انجام داده است که برای اختصار از آن صرف نظر می کنیم).

*** استاد مزبور ضمن این مطالعات به نکات دیگری نیز دست یافته که به ضمیمه نکات تازه ای که می توان از آن استنتاج کرد از نظر خوانندگان می گذرانیم:

۱-رسم الخط اصلی قرآن را حفظ کنید

او می گوید تمام این محاسبات در صورتی صحیح است که به رسم الخط اصلی و قدیمی قرآن دست نزنیم(مثلا اسحق و زکاه و صلوه را به همین صورت بنویسیم،نه اسحاق و زکات و صلاه)در غیر این صورت محاسبات ما به هم خواهد خورد.

۲-دلیل دیگری بر عدم تحریف قرآن

این تحقیقات نشان می دهد که در قرآن مجید حتی یک حرف هم کم و زیاد

نشده،و الا بطور مسلم محاسبات ما روی قرآن کنونی صحیح از آب درنمی آمد.

۳-اشارات پر معنی

در بسیاری از سوره های قرآن که با حروف مقطعه آغاز می شود پس از ذکر این حروف،اشاره به حقانیت و عظمت قرآن شده مانند:

" الم ذٰلِکَ الْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ ". (۱)

و امثال آن.و این خود اشاره لطیفی به ارتباط حروف مزبور با اعجاز قرآن است.

نتیجه بحث-از مجموع بحث فوق چنین نتیجه می گیریم که حروف قرآن مجید که در طی ۲۳ سال بر پیامبر ص نازل شده حساب بسیار دقیق و منظمی دارد و هر یک از حروف الفبا با مجموع حروف هر سوره دارای یک نسبت ریاضی کاملا دقیق است که حفظ و نگهداری چنین نسبتی برای بشر-بدون استفاده از مغزهای الکترونیکی-امکان پذیر نیست.

شک نیست که بررسیهای دانشمند مزبور چون در آغاز راه است خالی از نقایصی نیست که باید با حوصله تمام به وسیله دانشمندان دیگر تکمیل گردد،به همین دلیل ما هیچگونه تضمینی بر صحت و سقم(درستی و نادرستی)آن نمی دهیم تا مطالعات دیگری روی آن انجام شود اکنون به ادامه تفسیر آیات سوره می پردازیم:

*** در دومین آیه می فرماید:"خداوند تنها معبود یگانه یکتای جاویدان و پایدار است که همه چیز به وجود او بستگی دارد" (اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ).

شرح و تفسیر این آیه در سوره بقره آیه ۲۵۵ گذشت.

***

ص: ۴۱۹

۱- ۱) سوره بقره،آیه ۲-۱.

در آیه بعد خطاب به پیامبر اسلام ص می فرماید:خداوندی که پاینده و قیوم است"قرآن را بر تو فرستاد که با نشانه های حق همراه و با نشانه های کتب آسمانی پیشین،کاملا تطبیق می کند (۱)همان خدایی که تورات و انجیل را پیش از قرآن برای راهنمایی و هدایت بشر نازل کرد"(نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنّاسِ). سپس می افزاید"همچنین قرآن را که حق را از باطل جدا می سازد نازل کرد" (وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ).

و بعد از اتمام حجت و نزول آیات از سوی خداوند و گواهی فطرت و عقل بر صدق دعوت پیامبران،راهی جز مجازات نیست،و لذا در آیه فوق-به دنبال بحثی که در باره حقانیت پیامبر ص و قرآن مجید گذشت،می فرماید:"کسانی که به آیات خدا کافر شدند کیفر شدیدی دارند"(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ).

و برای اینکه تصور نشود،توانایی خداوند بر تهدیداتش جای تردید است، می افزاید:"خداوند توانا و صاحب انتقام است"(وَ اللّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ). (۲)

"عزیز"در لغت به معنی هر چیز مشکل غیر قابل نفوذ و غالب می باشد.لذا زمینی که عبور از آن به سختی انجام می گیرد"عزاز"نامیده می شود و نیز هر چیز که بر اثر کمیابی دسترسی به آن مشکل باشد"عزیز"نامیده می شود.همچنین افراد نیرومند و توانا که غلبه بر آنها"مشکل"یا"غیر ممکن"است عزیز هستند و هر کجا کلمه"عزیز"بر خدا اطلاق می شود به همین معنی است یعنی هیچکس قادر بر غلبه بر او و شکست او نیست و همه در برابر اراده و مشیت او محکوم اند.

۱- ۱) شرح جمله" مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ "را در صفحه ۲۰۷ جلد اول،ذیل آیه ۴۱ سوره بقره مطالعه فرمائید.

۲- ۲) بعضی از مفسران گفته اند که"ذو"معنی رساتری از"صاحب"دارد،و لذا در صفات خداوند در هیچ مورد،تعبیر به صاحب نمی بینیم در حالی که تعبیر به"ذو"فراوان است-البحر المحیط،جلد ۲ صفحه ۳۷۹).

در جمله بالا برای اینکه کافران بدانند این تهدید کاملا جدی است می فرماید:خداوند قادر است و به همین دلیل کسی نمی تواند در برابر تحقق یافتن تهدیدهای او مقاومت کند،زیرا همانطور که او در جای خود فوق العاده"رحیم و مهربان"است در برابر آنها که شایسته رحمت نیستند عذاب شدید و انتقام دردناک دارد.

البته"انتقام"در اصطلاح امروز بیشتر در مواردی به کار می رود که اشخاص بر اثر عدم گذشت در برابر خلافکاریها یا اشتباهات دیگران دست به عمل متقابل می زنند و حتی مصلحت خود را در عفو و گذشت در نظر نمی گیرند این صفت مسلما صفت پسندیده ای نیست زیرا انسان در بسیاری از موارد باید عفو و گذشت را بر مقابله به مثل مقدم بدارد ولی"انتقام"در اصل لغت به این معنی نیست،بلکه به معنی کیفر دادن گناهکار است و مسلم است که مجازات گناهکاران گردنکش و ستمگر نه تنها کار پسندیده ای است بلکه صرف نظر کردن از آنها مخالف عدالت و حکمت است.

نکته ها:

۱-"حق"در اصل به معنی"مطابقت و هماهنگی"است و به همین دلیل به آنچه با واقعیت موجود،تطبیق می کند،حق گفته می شود،و اینکه به خداوند"حق" می گویند به خاطر آن است که ذات مقدس او بزرگ ترین واقعیت غیر قابل انکار در عالم هستی است،و به عبارت روشن تر:حق یعنی موضوع ثابت و پابرجایی که باطل به آن راه ندارد.

در آیه مورد بحث،باء"بالحق"به اصطلاح برای"مصاحبت"است،یعنی ای پیامبر!خداوند،قرآن را که همراه با نشانه های واقعیت است بر تو فرو فرستاد.

۲-"تورات"در اصل یک لغت عبری است که به معنی"شریعت و قانون" می باشد و سپس به کتابی که از طرف خداوند بر موسی بن عمران ع نازل گردید

ص:۴۲۱

گفته شده،و گاهی به مجموعه کتب"عهد عتیق"و گاهی به"اسفار پنجگانه"آن نیز گفته می شود.

توضیح اینکه:مجموعه کتب یهود که"عهد عتیق"نامیده شده،مرکب از تورات و چندین کتاب دیگر می باشد،تورات دارای پنج بخش است که به نامهای:

سفر"پیدایش"،سفر"خروج"،سفر"لاویان"سفر"اعداد"،و سفر"تثنیه"نامیده شده است،این قسمت از کتب عهد قدیم،شرح پیدایش جهان و انسان و مخلوقات دیگر و قسمتی از زندگی انبیاء پیشین و موسی بن عمران و بنی اسرائیل و احکام این آیین می باشد.

کتب دیگر این مجموعه که در واقع نوشته های مورخان بعد از موسی ع است شرح حالات پیامبران و ملوك و پادشاهان و اقوامی است که بعد از موسی بن عمران به وجود آمده اند.

ناگفته پیدا است که غیر از اسفار پنجگانه تورات،هیچ یک از این کتب،کتب آسمانی نیستند و خود یهود نیز چنین ادعایی را ندارند و حتی"زبور"داوود که آن را به عنوان"مزامیر"می نامند،شرح مناجاتها و اندرزهای داوود است.

و اما در مورد اسفار پنجگانه تورات،قرائن روشنی در آنها وجود دارد که نشان می دهد اینها نیز کتب آسمانی نیستند،بلکه کتابهای تاریخی هستند که بعد از موسی بن عمران نوشته شده است،زیرا در آنها شرح وفات موسی ع و چگونگی تدفین او و پاره ای از حوادث بعد از وفات موسی نیز آمده است،مخصوصا آخرین فصل سفر پنجم(سفر تثنیه)به وضوح ثابت می کند که این کتاب،مدتها بعد از وفات موسی بن عمران به رشته تحریر در آمده است.

به علاوه محتویات این کتب که آمیخته با خرافات فراوان و نسبتهای ناروا به انبیاء و پیامبران الهی و بعضی سخنان کودکانه می باشد،گواه دیگری بر ساختگی بودن آنها است.

شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که تورات اصلی از میان رفت و بعدا پیروان

موسی بن عمران،این کتابها را به رشته تحریر در آوردند (۱).

***۳-"انجیل"در اصل،کلمه یونانی است که به معنی"بشارت"یا"آموزش جدید"آمده است و نام کتابی است که بر حضرت عیسی ع نازل شده است،قابل توجه اینکه قرآن در آیه مورد بحث و هر جا که از کتاب عیسی ع نام برده"انجیل" را به صورت مفرد آورده است،و نزول آن را از طرف خدا معرفی می کند،بنا بر این اناجیل بسیاری که بین مسیحیان متداول است،حتی معروف ترین آنها یعنی انجیلهای چهارگانه(لوقا،مرقس،متی و یوحنا)وحی الهی،نیستند،همانگونه که خود مسیحیان نیز انکار نمی کنند که این انجیلهای موجود،همه به دست شاگردان، یا شاگرد شاگردان،حضرت مسیح ع و مدتها بعد از او نوشته شده است،منتها آنان ادعا می کنند که شاگردان مسیح،این اناجیل را با الهام الهی نوشته اند.

در اینجا مناسب است بررسی فشرده ای در باره عهد جدید و اناجیل نموده و با نویسندگان آنها آشنا شویم:

مهم ترین کتاب مذهبی مسیحیان که تکیه گاه عموم فرق مسیحی می باشد و همچون کتاب آسمانی روی آن تکیه می کنند،مجموعه ای است که آن را"عهد جدید"می نامند.

"عهد جدید"که مجموع آن بیش از یک سوم عهد قدیم نیست از ۲۷ کتاب و رساله پراکنده در موضوعات کاملا مختلف تشکیل یافته به این ترتیب:

۱-انجیل متی (۲)این انجیل به وسیله"متی"یکی از شاگردان دوازده گانه مسیح ع در سال ۳۸ میلادی و به عقیده بعضی دیگر بین سالهای ۵۰ تا ۶۰

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به کتابهای:الهدی الی دین المصطفی(عربی)،الرحله المدرسیه(عربی)، رهبر سعادت(فارسی)،و قرآن و آخرین پیامبر(فارسی)،مراجعه فرمائید.
۲- ۲) "متی"بر وزن"حتی"در اصل به معنی خدابخش بوده است.

میلادی نگارش یافته است (۱).

۲-انجیل مرقس (۲)طبق تصریح کتاب قاموس مقدس صفحه ۷۹۲،مرقس از حواریون نبوده ولی انجیل خود را زیر نظر"پطرس"تصنیف نموده است.

مرقس در سال ۶۸ میلادی کشته شد.

۳-انجیل لوقا-"لوقا"رفیق و همسفر"پولس"رسول بود،پولس مدتی پس از عیسی به دین مسیح گروید و در زمان وی،یهودی متعصبی بود،وفات لوقا را در حدود سنه ۷۰ میلادی نوشته اند و به گفته نویسنده قاموس مقدس(صفحه ۷۷۲) "تاریخ نگارش انجیل لوقا به زعم عمومی تخمینا ۶۳ میلادی است".

۴-انجیل یوحنا-"یوحنا"از شاگردان مسیح و از رفقا و همسفرهای پولس می باشد.و به گفته نویسنده مزبور به شهادت اغلب نقادین(محققین)تالیف آن را به اواخر قرن اول نسبت می دهند (۳).

از مندرجات این اناجیل که عموما داستان به دار آویختن مسیح و حوادث بعد از آن را شرح می دهند به خوبی ثابت می شود که همه این اناجیل،سالها بعد از مسیح نگاشته شده اند و هیچکدام کتاب آسمانی نازل شده بر مسیح ع نیستند.

۵-اعمال رسولان(اعمال حواریان و مبلغان صدر اول).

۶-۱۴ رساله از نامه های پولس به اقوام و افراد مختلف.

۷-رساله یعقوب(بیستمین رساله از کتب و رساله های بیست و هفتگانه عهد جدید).

۸-نامه های پطرس(رساله ۲۱ و ۲۲ عهد جدید).

۹-نامه های یوحنا(رساله ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ عهد جدید).

۱۰-نامه یهودا(رساله ۲۶ عهد جدید).

۱- ۱) قاموس مقدس،صفحه ۷۸۲.
۲- ۲) "مرقس"بر وزن"هرمز"یا بر وزن"مردم"هر دو گفته شده است.
۳- ۳) قاموس مقدس،صفحه ۹۶۶.

۱۱-مکاشفه یوحنا(آخرین قسمت عهد جدید).

بنا بر این طبق تصریح مورخان مسیحی و طبق گواهی صریح اناجیل و سایر کتب و رساله های عهد جدید،هیچ یک از اینها،کتاب آسمانی نیستند و عموما کتابهایی هستند که بعد از مسیح ع نگاشته شده اند و از این بیان،چنین نتیجه می گیریم که انجیل،کتاب آسمانی مسیح از میان رفته و امروز در دست نیست،تنها قسمتهایی از آن را شاگردان مسیح در اناجیل خود،آورده اند که متاسفانه آن نیز آمیخته با خرافاتی شده است.

اما اینکه بعضی می گویند:مسلمانان نباید در صحت اناجیل و تورات موجود،تردید کنند،زیرا قرآن مجید آنها را تصدیق کرده است و به صحت آنها گواهی داده،پاسخ آن را در جلد اول صفحه ۲۱۰ در ذیل آیه"و آمِنُوا بِمٰا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَکُمْ "مشروحا خاطر نشان کردیم.

***۴-پس از ذکر تورات و انجیل چنان که دیدیم به نزول قرآن اشاره شده است آن هم به عنوان"فرقان"اما اینکه چرا قرآن،"فرقان"نامیده شده؟به خاطر این است که"فرقان"در لغت به معنی"وسیله تمیز حق از باطل"است و بطور کلی هر چیزی که حق را از باطل،مشخص سازد،"فرقان"نام دارد و لذا روز جنگ بدر در قرآن به عنوان" یَوْمَ الْفُرْقٰانِ " (۱).نامیده شده زیرا در آن روز ارتش کوچکی که فاقد هر گونه ساز و برگ جنگی بود بر ارتش نسبتا بزرگ و نیرومندی که از هر جهت بر او برتری داشت،پیروز شد،همچنین به معجزات دهگانه موسی ع نیز"فرقان"اطلاق شده است (۲).

***

۱- ۱) سوره انفال،آیه ۴۱.

۲- ۲) سوره بقره،آیه ۵۳.

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَخْفیٰ عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِی اَلسَّمٰاءِ (۵) هُوَ اَلَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی اَلْأَرْحٰامِ کَیْفَ یَشٰاءُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۶)

ترجمه:

۵-هیچ چیز،در آسمان و زمین،بر خدا مخفی نمی ماند.(بنا بر این،تدبیر آنها بر او مشکل نیست.) ۶-او کسی است که شما را در رحم(مادران)،آن چنان که می خواهد تصویر می کند.معبودی جز خداوند عزیز و حکیم،نیست.

تفسیر:

علم و قدرت بی پایان خداوند

این آیات در حقیقت،تکمیل آیات قبل است،زیرا در آیات گذشته خواندیم:

خداوند حی و قیوم است و تدبیر جهان هستی به دست او است،و کافران لجوج و سرسخت را(هر چند کفر و بی ایمانی خود را آشکار نکنند)کیفر می دهد،مسلما این کار نیاز به علم و قدرت فوق العاده ای دارد،به همین دلیل در نخستین آیه مورد بحث اشاره به علم او،و در آیه دوم،اشاره به توانایی او می کند.

نخست می فرماید:"هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی ماند"(إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَخْفیٰ عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فِی السَّمٰاءِ).

چگونه ممکن است چیزی بر او مخفی بماند در حالی که او در همه جا حاضر و ناظر است و به حکم اینکه وجودش از هر نظر بی پایان و نامحدود است جایی از او خالی نیست و به ما از خود ما نزدیک تر است،بنا بر این در عین اینکه محل و مکانی ندارد به همه چیز احاطه دارد،این احاطه و حضور او نسبت به همه

چیز و در همه جا به معنی علم و آگاهی او بر همه چیز است آن هم"علم حضوری"،نه"علم حصولی" (۱).

*** سپس به گوشه ای از علم و قدرت خود که در حقیقت یکی از شاهکارهای عالم آفرینش و از مظاهر بارز علم و قدرت خدا است اشاره کرده،می فرماید:"او کسی است که شما را در رحم(مادران)آن گونه که می خواهد تصویر می کند"(هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ).

"آری هیچ معبودی جز آن خداوند عزیز و حکیم نیست"(لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

صورت بندی انسان در شکم مادر و نقش بر آب زدن در آن محیط تاریک ظلمانی آن هم نقشهای بدیع و عجیب و پی در پی،راستی شگفت آور است، مخصوصا با آن همه تنوعی که از نظر شکل و صورت و جنسیت و انواع استعدادهای متفاوت و صفات و غرایز مختلف وجود دارد.

و اگر می بینیم معبودی جز او نیست به خاطر همین است،که شایسته عبودیت جز ذات پاک او نمی باشد،بنا بر این چرا باید مخلوقاتی همچون مسیح ع مورد عبادت قرار گیرند و گویی این تعبیر اشاره به شان نزولی است که در آغاز سوره ذکر شده که مسیحیان خودشان قبول دارند مسیح در رحم مادری همچون مریم تربیت شده پس او مخلوق است،نه خالق،بنا بر این چگونه ممکن است معبود

۱- ۱) منظور از"علم حضوری"آن است که ذات معلوم نزد عالم حاضر باشد و او بر آن احاطه داشته باشد،و حقیقت علم به طور کامل چیزی جز این نیست،ولی در"علم حصولی"صورت و نقش معلوم نزد عالم حاضر است،مثلا علم ما به ذات خودمان و به تصورات و تصدیقات ذهنی مان،علم حضوری است زیرا اینها نزد ما حاضر است اما نسبت به اشیاء و موجودات خارجی،علم حصولی داریم زیرا هرگز ذات آنها در ذهن ما حاضر نیست،بلکه تنها نقش و صورت آنها حاضر است.

واقع شود.

نکته ها:

اشاره

۱-نشانه های قدرت و عظمت خدا در مراحل جنین

امروز عظمت مفهوم این آیه با توجه به پیشرفتهای علم جنین شناسی از هر زمانی آشکارتر است چه اینکه"جنین"که در آغاز به صورت یک موجود تک سلولی است،هیچگونه شکل و اندام و اعضاء و دستگاه مخصوصی در آن دیده نمی شود و با سرعت عجیبی در مخفی گاه رحم هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد،گویا جمعی نقاش ماهر و چیره دست در کنار آن نشسته،و شب و روز روی آن کار می کنند،و از این ذره ناچیز در مدت بسیار کوتاهی انسانی می سازند که ظاهرش بسیار آراسته و در درون وجودش دستگاه هایی بسیار ظریف و پیچیده و دقیق و حیرت انگیز دیده می شود اگر از مراحل جنین عکس برداری شود(همان طور که شده است)و از مقابل چشم انسان این عکسها یکی بعد از دیگری عبور کند انسان به عظمت آفرینش و قدرت آفریدگار آشنایی تازه ای پیدا می کند و بی اختیار این شعر معروف را زمزمه خواهد کرد: زیبنده ستایش،آن آفریدگاری است کارد چنین دل آویز نقشی ز ماء و طین و عجیب این است که تمام این نقشها بر روی آب که معروف است که نقشی به خود نمی گیرد می شود"که کرده است در آب صورتگری؟!".

قابل توجه این که هنگامی که عمل لقاح انجام شد و جنین به صورت نخستین خود در آمد،خیلی سریع با تقسیم و افزایش تصاعدی،به شکل یک دانه میوه توت که دانه های آن بهم متصل است می شود که آن را"مرولا"می نامند، همزمان با این پیشرفت لخته خونی به نام جفت در کنار آن در حال تکامل است، جفت از یک طرف با دو شریان و یک ورید به قلب مادر اتصال دارد و از طرف دیگر

ص :۴۲۸

با جنین از راه بند ناف ارتباط داشته و جنین از تمام مواد غذایی که در خون جفت موجود است تغذیه می نماید.

کم کم بر اثر تغذیه و تکامل و روی آوردن سلولها به خارج و"مرولا"تو خالی می شود که آن را"بلاستولا"می نامند،طولی نمی کشد که شماره سلولهای "بلاستولا"زیاد شده تشکیل یک کیسه دو دیواره می دهد و سپس فرورفتگی پیدا می کند و در نتیجه جنین به دو ناحیه"سینه"و"شکم"تقسیم می شود.

جالب این که تا این مرحله تمام سلولها به یکدیگر شبیه هستند و از نظر ظاهر اختلافی ندارند ولی از این مرحله به بعد صورتگری جنین آغاز می شود و اجزای آن به تناسب کارهایی که در آینده باید انجام بدهند در آنها تغییراتی صورت می گیرد و بافتها و دستگاههای مختلف ظاهر می شوند و هر گروه از سلولها عهده دار ساختن یکی از دستگاههای بدن مانند دستگاه اعصاب،گردش خون، گوارش و...می شوند در نتیجه جنین پس از این مراحل در مخفی گاه رحم به صورت انسانی موزون صورتگری می شود(شرح تکامل جنین و مراحل مختلف آن به خواست خداوند در ذیل آیه ۱۲ سوره مؤمنون خاطر نشان خواهد شد) (۱).

۲-"ارحام"جمع"رحم"(بر وزن خشن)در اصل به معنی محلی است از شکم مادر که بچه در آن پرورش می یابد،سپس به تمام نزدیکانی که در اصل از یک مادر متولد شده اند اطلاق شده است.و از آنجا که در میان آنها پیوند و محبت و دوستی است این واژه به هر گونه عطوفت و محبت اطلاق شده است،بعضی نیز عقیده ای بر عکس این دارند و می گویند مفهوم اصلی آن همان رقت قلب و عطوفت و محبت است و از آنجا که خویشاوندان نزدیک دارای چنین عطوفتی نسبت به یکدیگر هستند به محل پرورش فرزند،رحم گفته شده است.

***

۱- ۱) به تفسیر نمونه،جلد ۱۴ صفحه ۲۱۱ به بعد مراجعه فرمائید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷]

اشاره

هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ اَلْکِتٰابَ مِنْهُ آیٰاتٌ مُحْکَمٰاتٌ هُنَّ أُمُّ اَلْکِتٰابِ وَ أُخَرُ مُتَشٰابِهٰاتٌ فَأَمَّا اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ اِبْتِغٰاءَ اَلْفِتْنَهِ وَ اِبْتِغٰاءَ تَأْوِیلِهِ وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِی اَلْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا وَ مٰا یَذَّکَّرُ إِلاّٰ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ (۷)

ترجمه:

۷-او کسی است که این کتاب(آسمانی)را بر تو نازل کرد،که قسمتی از آن،آیات"محکم" [صریح و روشن]است،که اساس این کتاب می باشد،(و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر،با مراجعه به اینها،بر طرف می گردد.)و قسمتی از آن،"متشابه"است[آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر،در نگاه اول،احتمالات مختلفی در آن می رود،ولی با توجه به آیات محکم،تفسیر آنها آشکار می گردد.]اما آنها که در قلوبشان انحراف است،به دنبال متشابهات اند،تا فتنه انگیزی کنند(و مردم را گمراه سازند)،و تفسیر (نادرستی)برای آن می طلبند،در حالی که تفسیر آنها را،جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند.(آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می گویند:"ما به همه آن ایمان آوردیم،همه از طرف پروردگار ماست."و جز صاحبان عقل،متذکر نمی شوند(و این حقیقت را درک نمی کنند).

شان نزول:

در تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۳۱۳ از کتاب معانی الاخبار از امام باقر ع حدیثی به این مضمون نقل شده که:چند نفر از یهود به اتفاق"حی بن اخطب"و برادرش خدمت پیامبر اسلام ص آمدند و حروف مقطعه"الم"را دست آویز خود قرار داده،گفتند:طبق حساب ابجد الف مساوی یک و لام مساوی

۳۰ و میم مساوی ۴۰ می باشـد و به این ترتیب خبر داده ای که دوران بقای امت تو بیش از هفتاد و یک سال نیست! پیامبر ص برای جلوگیری از سوء اسـتفاده آنهـا فرمود:شـما چرا تنها"الم"را محاسـبه کرده ایـد مگر در قرآن"المص و الر"و سایر حروف مقطعه نیست،اگر این حروف اشاره به مـدت بقاء امت من باشـد چرا همه را محاسـبه نمی کنیـد؟!(در صورتی که منظور از این حروف چیز دیگری است)سپس آیه فوق نازل شد.

در تفسـیر"فی ضلال القرآن"شان نزول دیگری نیز برای آیه نقل شده که از نظر نتیجه با شان نزول فوق هم آهنگ است و آن اینکه جمعی از نصارای نجران خدمت پیامبر اسـلام ص آمدند و تعبیر قرآن در باره مسیح وَ کَلِمَتُهُ ... وَ رُوحٌ مِنْهُ (۱)را دستاویز خود قرار داده و می خواسـتند برای مساله"تثلیث"و"خـدایی"مسـیح از آن سوء اسـتفاده کننـد و آن همه آیاتی که با صـراحت تمام هر گونه شریک و شبیه را از خداوند نفی می کند نادیده انگارند،آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ قاطع داد.

تفسیر:

محکم و متشابه در قرآن

در آیات پیشـین سخن از نزول قرآن به عنوان یکی از دلایل آشکار نبوت پیامبر اسلام ص به میان آمده بود،و در این آیه یکی از ویژگیهای قرآن و چگونگی بیان مطالب در این کتاب بزرگ آسمانی آمده است،نخست می فرماید:"او کسی است که این کتـاب را بر تو نـازل کرد که بخشـی از آن آیـات محکم(صـریح و روشن) است که اسـاس و شالوده این کتاب است،(و آیات پیچیده دیگر را تفسیر می کند)و بخشی از آن متشابه است"آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب یا جهات دیگر، در آغاز پیچیده به نظر می رسد

۱- ۱) سوره نساء آیه ۱۷۱.

(هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتٰابَ مِنْهُ آیٰاتٌ مُحْکَمٰاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتٰابِ وَ أُخَرُ مُتَشٰابِهٰاتٌ).

این آیات متشابه محکی است برای آزمایش افراد که عالمان راستین و فتنه گران لجوج را از هم جدا می سازد،لذا به دنبال آن می فرماید:"اما کسانی که در قلوبشان انحراف است پیروی از متشابهات می کنند تا فتنه انگیزی کنند و تفسیر (نادرستی بر طبق امیال خود)برای آن می طلبند(تا مردم را گمراه سازند)در حالی که تفسیر آن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند"(فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ ابْتِغٰاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغٰاءَ تَأْوِیلِهِ وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ). (۱)

سپس می افزاید:آنها هستند که بر اثر درک صحیح معنی محکمات و متشابهات"می گویند ما به همه آنها ایمان آورده ایم(چرا که)همه از سوی پروردگار ما است"(یَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا).

"(آری)جز صاحبان فکر و خردمندان متذکر نمی شوند"(وَ مٰا یَذَّکَّرُ إِلاّٰ أُولُوا الْأَلْبٰابِ).

نکته ها:

اشاره

در این آیه مباحث مهمی است که باید هر یک به طور مستقل مورد بحث قرار گیرد.

۱-منظور از آیات محکم و متشابه چیست؟

واژه"محکم"در اصل از"احکام"به معنی ممنوع ساختن،گرفته شده است و به همین دلیل به موجودات پایدار و استوار،محکم می گویند،زیرا عوامل انحرافی را می زدایند و نیز سخنان روشن و قاطع که هر گونه احتمال خلاف را از

۱- ۱) "زیغ"در اصل به معنی انحراف از حالت مستقیم و مایل شدن به یک طرف است و بودن زیغ در قلب،به معنی انحراف اعتقادات از راه راست،به طرق انحرافی است.

خـود دور می سـازد محکم می گوینـد(راغب در مفردات می گویـد:حکم(و حکمه) در اصـل به معنی منع است)و دانش را از این جهت حکمت می گویند که انسان را از بدیها باز می دارد.

بنـا بر ایـن مراد از" آیاتٌ مُحْکَماتٌ "آیـاتی است کـه مفهـوم آن بـه قـدری روشـن اسـت کـه جـای گفتگـو و بحث در آن نیست،آیاتی همچون قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ (۱)"بگو او است خدای یگانه"، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ (۲)"هیـچ چیز همانند او نیست"، اَللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ (۳)"خداونـد آفریننده و آفریدگار همه چیز است"، لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ (۴)"سهم ارث پسر معادل سهم دو دختر است"و هزاران آیه مانند آنها در باره عقاید و احکام و مواعظ و تواریخ،همه از محکمات می باشند.

این آیات(محکمات)در قرآن"ام الکتاب"نامیده شده،یعنی اصل و مرجع و مفسر و توضیح دهنده آیات دیگر است.

واژه"متشـابه"در اصـل بـه معنی چیزی است که قسـمت هـای مختلـف آن، شـبیه یکـدیگر باشـد،به همین جهت به جمله هـا و کلمـاتی که معنی آنهـا پیچیـده است و گـاهی احتمالاـت مختلـف در بـاره آن داده می شـود،"متشـابه"می گوینـد،و منظور از متشابهـات قرآن همیـن اسـت،یعنی آیـاتی که معـانی آن در بـدو نظر پیچیـده است،و در آغـاز،احتمالاـت متعـددی در آن می رود،اگر چه با توجه به آیات محکم،تفسیر آنها روشن است.

گرچه در باره محکم و متشابه،مفسران احتمالات زیادی داده اند (۵)ولی آنچه

۱- ۱) سوره اخلاص،آیه ۱.

۲- ۲) سوره شوری،آیه ۱۱.

۳- ۳) سوره زمر،آیه ۲۶.

۴- ۴) سوره نساء،آیه ۱۱.

۵- ۵) مرحـوم"طبرسـی"در"مجمـع البیـان"پنـج تفسـیر برای آن ذکر کرده،و"فخر رازی"چهـار قـول و مرحوم"علامه"در"المیزان"شانزده قول و بالاخره در"البحر المحیط"حدود بیست قول در تفسیر آن آمده است.

ما در بالاـ گفتیم هم با معنی اصلی این دو واژه کاملاـ مناسب است،و هم با شان نزول آیه،و هم با روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده،و هم با خود آیه مورد بحث، سازگارتر می باشد.

زیرا در ذیل آیه فوق می خوانیم که افراد مغرض،همیشه آیات متشابه را دستاویز خود قرار می دهند،بدیهی است آنها از آیاتی سوء استفاده می کنند که در بدو نظر تاب تفسیرهای متعددی دارد و این خود می رساند که"متشابه"به آن معنی است که در بالا گفته شد.

برای نمونه آیات متشابه،قسمتی از آیات مربوط به صفات خدا و چگونگی معاد را می توان ذکر کرد،مانند" یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ ""دست خدا بالای دستهای آنها است" (۱)که درباره قدرت خداوند می باشد" وَ اللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ""خداوند شنوا و دانا است" (۲)که اشاره به علم خدا است و مانند" وَ نَضَعُ الْمَوٰازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیٰامَهِ ""ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز قرار می دهیم" (۳)که در باره وسیله سنجش اعمال سخن می گوید:

بدیهی است نه خداوند دست(به معنی عضو مخصوص)دارد و نه گوش(به همین معنی)و نه ترازوی سنجش اعمال، شبیه ترازوهای ماست،بلکه اینها اشاره به مفاهیم کلی قدرت و علم و وسیله سنجش می باشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که محکم و متشابه،به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است،در اول سوره هود می خوانیم" کِتٰابٌ أُحْکِمَتْ آیٰاتُهُ "در این آیه تمام آیات قرآن،"محکم"قلمداد شده است،و منظور از آن ارتباط و به هم پیوستگی آیات قرآن است.و در آیه ۲۳ سوره"زمر"می خوانیم کِتٰاباً مُتَشٰابِهاً...

یعنی کتابی که تمام آیات آن،متشابه است،"متشابه"در اینجا یعنی همانند یکدیگر

۱- ۱) سوره فتح،آیه ۱۰.

۲- ۲) سوره بقره،آیه ۲۲۴.

۳- ۳) سوره انبیاء،آیه ۴۷.

از نظر درستی و صحت و حقانیت.

از آنچه در باره محکم و متشابه گفتیم معلوم شد که یک انسان واقع بین و حقیقت جو برای فهم کلمات پروردگار،راهی جز این ندارد که همه آیات را در کنار هم بچیند و از آنها حقیقت را دریابد،و اگر در ظواهر پاره ای از آیات،در ابتدای نظر،ابهام و پیچیدگی بیابد،با توجه به آیات دیگر،آن ابهام و پیچیدگی را برطرف سازد و به کنه آن برسد.

در حقیقت،"آیات محکم"از یک نظر همچون شاهراههای بزرگ و"آیات متشابه"همانند جاده های فرعی هستند،روشن است که اگر انسان در جاده های فرعی،احیانا سرگردان شود،سعی می کند خود را به نخستین شاهراه برساند و از آنجا مسیر خود را اصلاح کرده و راه را پیدا کند.

تعبیر از محکمات به" أُمُّ الْكِتابِ "نیز مؤید همین حقیقت است،زیرا واژه "ام"در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است و اگر"مادر"را"ام"می گویند به خاطر این است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان در حوادث و مشکلات می باشد و به این ترتیب،محکمات،اساس و ریشه و مادر آیات دیگر محسوب می گردد.

***

۲-چرا بخشی از آیات قرآن،متشابه اند؟

با اینکه قرآن نور و روشنایی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده،چرا آیات متشابه دارد؟چرا محتوای بعضی از آیات آن پیچیده است که موجب سوء استفاده فتنه انگیزها شود؟ این موضوع بسیار با اهمیتی است که شایان دقت است،بطور کلی ممکن است جهات ذیل،فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن باشد:

الف)الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای انسانها به کار می رود تنها برای نیازمندیهای روزمره به وجود آمده،و به همین دلیل،به محض اینکه از دایره زندگی

محدود مادی بشر خارج می شویم و مثلا سخن در باره آفریدگار که نامحدود از هر جهت است به میان می آید،به روشنی می بینیم که الفاظ ما قالب آن معانی نیست و ناچاریم کلماتی را به کار بریم که از جهات مختلفی نارسایی دارد،همین نارساییهای کلمات،سرچشمه قسمت قابل توجهی از متشابهات قرآن است،آیات" یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ " (۱)یا" اَلرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی " (۲)یا" إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ " (۳)که تفسیر هر کدام در جای خود خواهد آمد از این نمونه است و نیز تعبیراتی همچون "سمیع"و"بصیر"همه از قبیل می باشد که با مراجعه به آیات محکم،تفسیر آنها به خوبی روشن می شود.

ب)بسیاری از حقایق مربوط به جهان دیگر،یا جهان ما ورای طبیعت است که از افق فکر ما دور است و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان،قادر به درک عمق آنها نیستیم،این نارسایی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی،سبب دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است،مانند بعضی از آیات مربوط به قیامت و امثال آن.

و این درست به آن می ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می کند،مسائل این جهان را تشریح کند،اگر سخنی نگوید،کوتاهی کرده و اگر هم بگوید ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند زیرا شنونده در آن شرایط،توانایی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

ج)یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن،به کار انداختن افکار و اندیشه ها و به وجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است،و این درست به مسائل فکری پیچیده ای می ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان،طرح می شود

۱- ۱) سوره فتح،آیه ۱۰.

۲- ۲) سوره طه،آیه ۵.

۳- ۳) سوره قیامه،آیه ۲۳.

تا بیشتر به تفکر و اندیشه و دقت و بررسی در مسائل بپردازند.

د)نکته دیگری که در ذکر متشابه در قرآن وجود دارد و اخبار اهل بیت ع آن را تایید می کند،این است که وجود این گونه آیات در قرآن،نیاز شدید مردم را به پیشوایان الهی و پیامبر ص و اوصیای او روشن می سازد و سبب می شود که مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها بروند و رهبری آنها را عملا به رسمیت بشناسند و از علوم دیگر و راهنماییهای مختلف آنان نیز استفاده کنند،و این درست به آن می ماند که در پاره ای از کتب درسی،شرح بعضی از مسائل به عهده معلم و استاد گذارده می شود،تا شاگردان،رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز،در همه چیز از افکار او الهام بگیرند و در واقع قرآن،مصداق وصیت معروف پیامبر ص است که فرمود:"

انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و اهل بیتی و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض):

"دو چیز گرانمایه را در میان شما به یادگار می گذارم:کتاب خدا و خاندانم و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در قیامت در کنار کوثر به من برسند" (۱).

ه)مساله آزمایش افراد و شناخته شده فتنه انگیزان از مؤمنان راستین نیز فلسفه دیگری است که در آیه به آن اشاره شده است.

***

۳-تاویل چیست؟

در باره معنی "تاویل "سخن بسیار گفته اند،آنچه به حقیقت نزدیک تر است این است که تاویل در اصل لغت به معنی "بازگشت دادن چیزی "است،بنا بر این هر کار و یا سخنی را که به هدف نهایی برسانیم تاویل نامیده می شود،مثلا اگر کسی اقدامی کند و هدف اصلی اقدام او روشن نباشد و در پایان آن را مشخص کند این

۱- ۱) مستدرک حاکم،جلد سوم صفحه ۱۴۸(طبع دار المعرفه بیروت).

کـار را"تاویـل"می گوینـد،همانطور که در سـرگذشت موسـی ع و آن مرد دانشـمند می خوانیم که او کارهایی در سـفر خود انجـام داد که هـدف آن روشن نبود(ماننـد شکسـتن کشتی)و به همین دلیل موسـی ناراحت و متوحش گردیـد،اما هنگامی که هدف خود را در پایان کار و به هنگام جدایی برای او تشـریح کرد و گفت منظورش نجات کشتی از چنگال سـلطان غاصب و ستمگری بوده است اضافه کرد:

"ذٰلِکَ تَأْوِیلُ مٰا لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً ". (۱)

"این هدف نهایی کاری است که تو در برابر آن صبر و تحمل نداشتی".

همچنین اگر انسان خوابی می بیند که نتیجه آن روشن نیست سپس با مراجعه به کسی،یا مشاهده صحنه ای تفسیر آن خواب را دریابـد به آن"تاویل"گفته می شود،همانطور که یوسف ع پس از آنکه خواب مشـهورش در خارج تحقق یافت و به اصـطلاح به نهایت بازگشت،گفت: هٰذٰا تَأْوِیلُ رُءْیٰایَ مِنْ قَبْلُ (۲)"این تفسیر و نتیجه و پایان خوابی است که دیدم".

و نیز هر گاه انسان،سـخن بگوید و مفاهیم خاص و اسـراری در آن نهفته باشد که هدف نهایی آن سخن را تشکیل دهد به آن تاویل می گویند.

در آیه مورد بحث،منظور از تاویل همین معنی است یعنی در قرآن آیاتی است که اسـرار و معانی عمیقی دارد،منتها افرادی که افکارشـان منحرف است،و اغراض فاسـدی دارنـد از پیش خود،تفسـیر و معنی نـادرستی برای آن سـاخته و برای اغفـال خود یا دیگران،روی آن تکیه می کنند.

بنـا بر این منظور از جمله" وَ ابْتِغٰاءَ تَأْوِیلِهِ "این است که آنها می خواهنـد تاویل آیات را به شـکلی غیر از آنچه هست منعکس سازند(و ابتغاء تاویله علی خلاف الحق).

۱- ۱) سوره کهف،آیه ۸۳.

۲- ۲) سوره یوسف،آیه ۱۰۰.

مانند آنچه در شان نزول آیه خواندیم که جمعی از یهود،از حروف مقطعه قرآن،سوء استفاده کرده،آن را به معنی کوتاه بودن مدت آیین اسلام تفسیر کرده بودند و یا مسیحیان کلمه" رُوحٌ مِنْهُ "را دستاویز قرار داده و برای الوهیت عیسی به آن استدلال کرده بودند،تمام اینها از قبیل"تاویل به غیر حق"و بازگشت دادن آیه به هدفی غیر واقعی و نادرست محسوب می شود.

***

۴-"راسخون در علم"چه کسانی هستند؟

در قرآن مجید در دو مورد،این تعبیر به کار رفته است یکی در اینجا و دیگری در سوره نساء آیه ۱۶۲ آنجا که می فرماید:

" لٰكِنِ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ "، "دانشمندان و راسخان در علم از اهل کتاب،به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده است ایمان می آورند".

همانطور که از معنی لغوی این کلمه استفاده می شود منظور از آن،کسانی هستند که در علم و دانش،ثابت قدم و صاحب نظرند.

البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که همه دانشمندان و متفکران را در بر می گیرد،ولی در میان آنها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعا در درجه اول،در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته اند و هنگامی که این تعبیر ذکر می شود قبل از همه نظرها متوجه آنان می شود.

و اگر مشاهده می کنیم در روایات متعددی"راسخون فی العلم"به پیامبر گرامی اسلام ص و ائمه هدی ع تفسیر شده،روی همین نظر است،زیرا بارها گفته ایم که آیات و کلمات قرآن مفاهیم وسیعی دارد که در میان مصادیق آن افراد

نمونه و فوق العاده ای دیده می شود که گاهی در تفسیر آنها تنها از آنان نام می برند.

در اصول کافی از امام باقر یا امام صادق ع نقل شده است که فرمود:

"پیامبر خـدا بزرگ تریـن راسـخان در علـم بـود و تمـام آنچـه را خداونـد بر او نـازل کرده بـود از تاویـل و تنزیـل قرآن می دانست،خداوند هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تاویل آن را به او تعلیم نکند و او و اوصیای وی همه اینها را می دانستند".

روایـات فراوان دیگری در کتـاب اصول کـافی (۱)و سـایر کتب حـدیث در این زمینه آمـده است که نویسـندگان تفسـیر"نور الثقلین"و تفسیر"برهان"در ذیل این آیه آنها را جمع آوری نموده انـد و همانطور که اشاره شـد تفسـیر"راسـخون فی العلم"به پیامبر ص و ائمه هدی ع منافاتی با وسعت مفهوم این تعبیر ندارد،لذا از ابن عباس نقل شده که می گفت:من هم از راسخان در علم هسـتم،منتها هر کس به اندازه وسـعت دانشـش از اسرار و تاویل آیات قرآن،آگاه می گردد،و آنان که علمشان از علم بی پایان پروردگار سرچشـمه می گیرد طبعا به همه اسـرار و تاویل قرآن آشنا هستند در حالی که دیگران تنها قسمتی از این اسرار را می دانند.

***

۵-"راسخان در علم"از معنی متشابهات آگاهند

در اینجا بحث مهمی در میان مفسران و دانشمندان دیده می شود که آیا " وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ "آغاز جمله مستقلی است و یا عطـف بر"الا اللّه"می باشـد،و به عبـارت دیگر آیـا معنی آیه این است که:"تاویـل قرآن را جز خـدا و راسخون در علم نمی داننـد"و یا معنی آن این است که"تاویل قرآن را فقط خدا می داند،اما راسخون در علم می گویند گرچه تاویل آیات متشابه را نمی دانیم،اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم و همه از طرف پروردگار ما است".

۱- ۱) اصول کافی،جلد ۱ صفحه ۲۱۳.

طرفداران هر یک از این دو نظر برای اثبات عقیده خود شواهدی آورده اند، اما آنچه با قرائن موجود در آیه و روایات مشهور هماهنگ می باشد آن است که" وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ "عطف بر"اللّه"است زیرا:

اولا بسیار بعید به نظر می رسد که در قرآن آیاتی باشد که اسرار آن را جز خدا نداند.مگر این آیات برای تربیت و هدایت مردم نازل نشده است چگونه ممکن است حتی پیامبری که قرآن بر او نازل شده از معنی و تاویل آن بی خبر باشد؟!این درست به آن می ماند که شخصی کتابی بنویسد که مفهوم بعضی از جمله های آن را جز خودش هیچکس نداند! ثانیا همانطور که مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"می گوید:هیچگاه در میان دانشمندان اسلام و مفسران قرآن دیده نشده است که از بحث در باره تفسیر آیه ای خودداری کنند و بگویند این آیه از آیاتی است که جز خدا معنی نهایی آن را نمی داند،بلکه دائما برای کشف اسرار و معانی قرآن همگی تلاش و کوشش داشته اند.

ثالثا اگر منظور این باشد که راسخون در علم در برابر آنچه نمی دانند،تسلیم هستند مناسب تر این بود که گفته شود:راسخون در ایمان چنین هستند،زیرا راسخ در علم بودن متناسب با دانستن تاویل قرآن است نه با ندانستن و تسلیم بودن.

رابعا روایات فراوانی که در تفسیر آیه نقل شده همگی تایید می کند که راسخون در علم،تاویل آیات قرآن را می دانند،بنا بر این باید عطف بر کلمه"اللّه" باشد.تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که از جمله ای در خطبه "اشباح"از نهج البلاغه استفاده می شود که راسخون در علم تاویل آیات را نمی دانند،و به عجز و ناتوانی خود معترف اند:

و اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغیوب الاقرار بجمله ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب :

"بدان راسخان در علم،کسانی هستند که اعتراف به عجز در برابر اسرار غیبی و آنچه از تفسیر آن عاجزند،آنان را از کاوش در پیرامون آنها بی نیاز ساخته است" (۱).

ولی علاوه بر این که این جمله با بعضی از روایات که از خود آن حضرت نقل شده،که راسخون در علم را بر "اللّه"معطوف دانسته و آنها را آگاه از تاویل قرآن معرفی نموده (۲)،سازگار نیست،با دلایل فوق نیز تطبیق نمی کند بنا بر این باید این جمله از خطبه اشباح را چنان توجیه و تفسیر کرد که با مدارک دیگری که در دست ما است منافات نداشته باشد.

***

۶-نتیجه سخن در تفسیر آیه

از مجموع آنچه درباره تفسیر آیه فوق گفته شد چنین استفاده می شود که:

آیات قرآن بر دو دسته هستند مفهوم قسمتی از آیات آن چنان روشن است که جای هیچگونه انکار و توجیه و سوء استفاده در آن نیست،و آنها را"محکمات"گویند و قسمتی به خاطر بالا بودن سطح مطلب یا گفتگو در باره عوالمی که از دسترس ما بیرون است مانند عالم غیب،و جهان رستاخیز و صفات خدا،چنان هستند که معنی نهایی و اسرار و کنه حقیقت آنها نیاز به سرمایه خاص علمی دارد که آنها را متشابهات گویند.

افراد منحرف معمولا می کوشند این آیات را دستاویز قرار داده و تفسیری بر خلاف حق برای آنها درست کنند،تا در میان مردم،فتنه انگیزی نمایند،و آنها را از راه حق گمراه سازند،اما خداوند و راسخان در علم،اسرار این آیات را می دانند و برای مردم تشریح می کنند،آنها در پرتو علم وسیعشان آیات متشابه را همانند آیات

۱- ۱) نهج البلاغه،خطبه ۹۱.

۲- ۲) به تفسیر نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۳۱۵ مراجعه شود.

محکم درک می کننـد و به همین دلیل در مقابل همه تسـلیم انـد و می گویند:همه آیات از طرف پروردگار ما است،چه اینکه همه آنها اعم از محکم و متشابه در پرتو علم و دانش آنان روشن است چنان که در متن آیه آمده است:

" یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا " و به این ترتیب رسوخ در علم سبب می شود که انسان هر چه بیشتر از اسرار قرآن آگاه گردد.و البته آنها که از نظر علم و دانش در ردیف اولند(همچون پیامبر ص و ائمه هدی ع)از همه اسرار آن آگاهند در حالی که دیگران هر یک به انـدازه دانش خود از آن چیزی می فهمنـد،و همین حقیقت است که مردم حتی دانشمندان را به دنبال معلمان الهی برای درک اسرار قرآن می فرستد.

***۷-جمله" وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاّ أُولُوا الْأَلْبابِ "که در پایـان آیه آمـده،اشاره به این است که این حقایق را تنها اندیشـمندان می دانند،آنها هسـتند که می فهمند چرا قرآن باید آیات محکم و متشابه داشـته باشد،و آنها هستند که می فهمند باید آیات متشابه را در کنار آیات محکم چید و اسرار آنها را کشف نمود،و لذا از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده که فرمود:

من رد متشـابه القرآن الی محکمه هـدی الی صـراط مسـتقیم "،"کسـی که آیـات متشـابه را به آیات محکم باز گردانـد به راه راست هدایت شده است" (۱).

***

ص:۴۴۳

۱- ۱) تفسیر صافی،ذیل آیه مورد بحث.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۸ تا ۹]

اشاره

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ (۸) رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ (۹)

ترجمه:

۸-(راسخان در علم،می گویند:)"پروردگارا!دلهایمان را،بعد از آنکه ما را هدایت کردی،(از راه حق)منحرف مگردان!و از سوی خود،رحمتی بر ما ببخش،زیرا تو بخشنده ای! ۹-پروردگارا!تو مردم را،برای روزی که تردیدی در آن نیست،جمع خواهی کرد،زیرا خداوند، از وعده خود،تخلف نمی کند.(ما به تو و رحمت بی پایانت،و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم.)"

تفسیر:

رهایی از لغزش ها

از آنجا که آیات متشابه و اسرار نهانی آن ممکن است لغزشگاهی برای افراد گردد،و از کوره این امتحان،سیه روی درآیند،راسخون در علم و اندیشمندان با ایمان،علاوه بر به کار گرفتن سرمایه های علمی خود در فهم معنی این آیات به پروردگار خویش پناه می برند،و این دو آیه که از زبان راسخون در علم،می باشد روشنگر این حقیقت است آنها می گویند:"پروردگارا!دلهای ما را بعد از آنکه ما را هدایت نمودی،منحرف مگردان،و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش زیرا تو بسیار بخشنده ای"(رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ).

بسیارند دانشمندانی که غرور علمی،آنان را از پای در می آورد و یا

ص: ۴۴۴

وسوسه های شیاطین و هوای نفس آنها را به بیراهه ها می کشاند،اینجا است که باید خود را به خدا سپرد و از او هدایت خواست.

حتی در بعضی از روایات آمده است که شخص پیامبر اسلام ص نیز خود را به خدا می سپرد،و بسیار این دعا را تکرار می کرد:

یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک :"ای کسی که دلها را می گردانی قلب من را بر دین خودت ثابت بدار" (۱).

*** و از آنجا که عقیده به معاد و توجه به روز رستاخیز از هر چیز برای کنترل امیال و هوس ها مؤثرتر است،راسخون در علم به یاد آن روز می افتند،و می گویند:

"پروردگارا!تو مردم را در آن روزی که تردیدی در آن نیست جمع خواهی کرد زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی کند" (رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیهِ إِنَّ اللّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ).

و به این ترتیب از هوی و هوسها و احساسات افراطی که موجب لغزش می گردد خود را بر کنار می دارند.

آری این گونه افراد هستند که می توانند آیات خدا را آن چنان که هست بفهمند و از انحراف در امان بمانند(در حقیقت آیه اول اشاره به ایمان کامل آنها به مبدأ است،و آیه دوم اشاره به ایمان راسخ آنها به معاد).

***

۱- ۱) تفسیر مراغی،جلد ۳ صفحه ۱۰۲.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰ تا ۱۱]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ مِنَ اَللّٰهِ شَيْئاً وَ أُولٰئِكَ هُمْ وَقُودُ اَلنّٰارِ (۱۰) كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَأَخَذَهُمُ اَللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اَللّٰهُ شَدِيدُ اَلْعِقٰابِ (۱۱)

ترجمه:

۱۰-ثروتها و فرزنـدان کسانی که کافر شدنـد،نمی توانـد آنان را از(عـذاب)خداونـد باز دارد،(و از کیفر،رهایی بخشد.)و آنان خود،آتشگیره دوزخند.

۱۱-(عـادت آنـان در انکـار و تحریف حقـایق،)همچون عـادت آل فرعون و کسـانی است که پیش از آنهـا بودنـد،آیـات ما را تکذیب کردند،و خداوند آنها را به(کیفر)گناهانشان گرفت،و خداوند، شدید العقاب است.

تفسیر:

در آیـات گذشـته وضع مؤمنان و غیر مؤمنان در برابر آیات محکم و متشابه بیان شـده بود،در ادامه این بحث از وضع دردناک کـافران در روز قیـامت پرده بر می دارد و عواقب شوم اعمالشـان را برای آنهـا مجسم می سـازد،می فرمایـد:"کسـانی که کـافر شدنـد اموال و ثروتها و فرزندانشان آنها را از خداوند بی نیاز نمی کند(و در برابر عذاب الهی به آنان کمک نمی نماید)و آنها آتشگیره دوزخند"(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً وَ أُولٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النّٰارِ).

اگر تصور می کننـد فزونی ثروت و نفرات و فرزنـدان می توانـد آنهـا را از عـذاب الهی در این جهـان یا در آخرت حفظ کند سخت در اشتباهند.

بعضـی از مفسران،این آیه را اشاره به یهود بنی نضیر و بنی قریظه دانسته اند که به اموال و فرزندان خود افتخار می کردند،ولی مسلما آنها یکی از مصادیق این آیه

بوده اند،و مفهوم آن چنان گسترده است که کفار دیروز و امروز را شامل می شود.

"وقود"-چنان که در سابق نیز اشاره شد-به معنی"آتشگیره"و چیزی که آتش را با آن می افروزند(مانند هیزم)می باشد،نه آتش زنه(مانند کبریت)و تعبیر " وَ أُولٰئِکَ هُمْ وَقُودُ النّٰارِ "(و آنها هیزم آتش دوزخند)،می رساند که آتش دوزخ از درون وجود خود آنها زبانه می کشد،و وجود آنها است که آنها را آتش می زند.

البته در بعضی از آیات داریم که آتشگیره دوزخ،علاوه بر گنهکاران،سنگها نیز می باشند که ظاهرا منظور از آن بتهایی است که از سنگ می ساختند،بنا بر این آتش دوزخ از درون وجود خودشان و اعمال و معبودهای خودشان شعله ور می گردد.

*** سپس به یک نمونه روشن از اقوامی که دارای ثروت و نفرات فراوان بودند ولی به هنگام نزول عذاب،این امور نتوانست مانع نابودی آنان گردد اشاره کرده، می فرماید:"وضع اینها همچون وضع آل فرعون و کسانی است که قبل از آنها بودند، آیات ما را تکذیب کردند(و به فزونی اموال و نفرات و فرزندان مغرور شدند) خداوند آنها را به کیفر گناهانشان گرفت و خداوند کیفرش شدید است"(کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللّٰهُ شَدِیدُ الْعِقٰابِ).

"دأب"در اصل به معنی ادامه سیر و حرکت است و به معنی"هر کار و عادت مستمر"نیز می آید.در آیه فوق حال کافران معاصر پیامبر ص تشبیه به عادت مستمر و سیره نادرست آل فرعون و اقوام پیش از آنها شده است که آیات خدا را تکذیب کردند و خداوند آنها را به گناهانشان گرفت و در همین جهان به مجازات سختی گرفتار شدند.

این در حقیقت هشداری است به همه کافران لجوج که سرنوشت فرعونیان و اقوام پیشین را به خاطر بیاورند و مراقب اعمال خود باشند.

ص:۴۴۷

درست است که خداونـد ارحم الراحمین است،ولی به موقع خود برای تربیت بنـدگان شدیـد العقاب نیز می باشد و هرگز نباید رحمت واسعه پروردگار باعث غرور کسی شود.

ضمنـا از کلمه"دأب"اسـتفاده می شود که این برنـامه غلـط یعنی لجـاجت در برابر حقیقت و تکـذیب آیات پروردگار خوی و عادت آنها شـده و به همین جهت به مجازات شدید تهدید شده اند زیرا تا زمانی که"گناه و خلاف"به صورت عادت و سـنت و راه و رسم در نیامـده بـازگشت از آن آسـان،و مجـازاتش نسـبتا خفیف است ولی هنگـامی که در وجود انسان نفوذ کرد هم بـازگشت از آن مشـکل است و هم مجـازات آن سـنگین،پس چه بهتر که کافران و گناهکاران تا دیر نشـده از راه نادرست باز گردند.

***

ص :۴۴۸

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲]

اشاره

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلىٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ اَلْمِهٰادُ (۱۲)

ترجمه:

۱۲-به آنها که کافر شدند بگو:"(از پیروزی موقت خود در جنگ احد،شاد نباشید!"بزودی مغلوب خواهید شد،و(سپس در رستاخیز)به سوی جهنم،محشور خواهید شد.و چه بد جایگاهی است!

شان نزول:

پس از جنگ "بدر"و پیروزی مسلمانان جمعی از یهود گفتند:آن پیامبر امی که ما وصف او را در کتاب دینی خود(تورات)خوانده ایم که در جنگ مغلوب نمی شود همین پیغمبر است،بعضی دیگر گفتند:عجله و شتاب نکنید تا نبرد و واقعه دیگری واقع شود آن گاه قضاوت کنید،هنگامی که جنگ احد پیش آمد،و ظاهرا به شکست مسلمانان پایان یافت گفتند:نه،به خدا سوگند آن پیامبری که در کتاب ما بشارت به آن داده شده این نیست و به دنبال این واقعه نه تنها مسلمان نشدند،بلکه بر خشونت و فاصله گرفتن از پیامبر و مسلمانان افزودند،حتی پیمانی را که با رسول خدا ص در مورد عدم تعرض داشتند پیش از پایان مدت نقض کردند و شصت نفر سوار به اتفاق "کعب اشرف"به سوی مکه رهسپار شدند و با مشرکان برای مبارزه با اسلام هم پیمان گردیده به مدینه مراجعت کردند،در این هنگام آیه فوق نازل شد و پاسخ دندان شکنی به آنها داد که نتیجه را در پایان کار حساب کنید و بدانید بزودی همگی مغلوب خواهید شد (۱).

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۲-۱ صفحه ۴۱۳.

تفسیر:

انتظارات غلط

با توجه به شان نزول فوق معلوم می شود کفاری که به اموال و ثروتها و فرزندان و نفراتشان مغرور بودند انتظار شکست اسلام را داشتند،ولی قرآن در این آیه با صراحت می گوید:یقین داشته باشند که به زودی مغلوب خواهید شد،روی سخن را به پیامبر کرده،می فرماید:"به کافران بگو:به زودی مغلوب خواهید شد (در این دنیا خوار و بی مقدار و در قیامت)به سوی جهنم محشور و رانده خواهید شد و چه بد جایگاهی است دوزخ"(قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلیٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهٰادُ). (١)

نکته:

یک پیشگویی روشن

در قرآن مجید اخبار غیبی فراوانی است که از ادله عظمت و اعجاز قرآن است و یک نمونه آن را در آیه فوق می خوانیم.

در این آیه،خداوند صریحا به پیامبر خود بشارت می دهد که بر همه دشمنان پیروز خواهد شد و به کافران می گوید علاوه بر این که در این جهان شکست خواهید خورد و مغلوب خواهید شد در جهان دیگر نیز سرانجام شومی در پیش خواهید داشت.

با توجه به شان نزول آیه و اینکه بعد از جنگ احد نازل شده در حالی که مسلمانان از نظر ظاهر قدرت و نفوذ خود را از دست داده بودند و دشمنان اسلام با پیوستن به یکدیگر و هم پیمان شدن،قدرت و نیروی چشمگیری پیدا کرده بودند.

١- ١) "مهاد"به گفته راغب به معنی مکان آماده و مهیا است،و در اصل از ماده"مهد"به معنی گاهواره و محل استراحت کودک گرفته شده است.

در چنین شـرایطی پیشـگویی صـریح آن هـم در بـاره آینـده نزدیـک کـه از جملـه "سـتغلبون"(بـه زودی شـکست خـواهید خورد)اسـتفاده می شود موضوع جـالبی است،از این رو می توان آیه را از آیات اعجاز قرآن به شـمار آورد زیرا خبر صـریح از امور مربوط به آینده در آن است در شرایطی که نشانه های پیروزی مسلمانان بر کفار و یهود روشن نبود.

طولی نکشـید که مضـمون آیه تحقق یـافت،یهودیان مـدینه(بنی قریظه و بنی نضـیر)در هم شکسـته شدنـد و در غزوه خیبر،مهم ترین مرکز قدرت آنان از هم متلاشی شد و مشرکان نیز در فتح مکه برای همیشه مغلوب گشتند.

***

ص :۴۵۱

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳]

اشاره

قَدْ کٰانَ لَکُمْ آیَةٌ فِی فِئَتَیْنِ اِلْتَقَتٰا فِئَةٌ تُقٰاتِلُ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ أُخْریٰ کٰافِرَةٌ یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ اَلْعَیْنِ وَ اَللّٰهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشٰاءُ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی اَلْأَبْصٰارِ (۱۳)

ترجمه:

۱۳-در دو گروهی که(در میدان جنگ بدر،)با هم رو به رو شدند،نشانه(و درس عبرتی)برای شما بود:یک گروه،در راه خدا نبرد می کرد،و جمع دیگری که کافر بود،(در راه شیطان و بت،)در حالی که آنها(گروه مؤمنان)را با چشم خود،دو برابر آنچه بودند،می دیدند.(و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد.)و خداوند،هر کس را بخواهد(و شایسته بداند)،با یاری خود،تایید می کند.در این،عبرتی است برای بینایان!

شان نزول:

این آیه در مورد چگونگی جنگ"بدر"نازل شده است،چنان که مفسران گفته اند در جنگ بدر تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر بود، ۷۷ نفر آنها از مهاجران و ۲۳۶ نفر آنها از انصار بودند پرچم مهاجران به دست علی ع بود و سعد بن عباده پرچمدار انصار بود آنان تنها با داشتن هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر در این نبرد بزرگ شرکت کرده بودند،با اینکه سپاه دشمن بیش از هزار نفر با اسلحه کافی بودند و یکصد اسب داشتند مسلمانان با دادن بیست و دو نفر شهید (۱۴ نفر از مهاجران و ۸ نفر از انصار)به دشمن که هفتاد کشته و هفتاد اسیر داد غالب شدند و با پیروزی کامل به مدینه مراجعت کردند این آیه گوشه ای از ماجرای بدر را بازگو می کند (۱).

۱- ۱) آنچه در بالا آمد از"مجمع البیان"است ولی در"کامل ابن اثیر"جلد ۳ صفحه ۱۳۶ آمده است:"و کان جمیع من قتل من المسلمین ببدر اربعه عشر رجلا سته من المهاجرین و ثمانیه من الانصار:"جمیع کسانی که از مسلمانان در بدر کشته شدند چهارده نفر بوده اند،شش نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار".

تفسیر:

جنگ بدر نمونه روشنی بود

این آیه در حقیقت بیان نمونه ای است از آنچه در آیات قبل آمده است و به کافران هشدار می دهد که به اموال و ثروت و کثرت نفرات مغرور نشوند که سودی به حالشان ندارد،یک شاهد زنده این موضوع جنگ بدر است،که دشمنان اسلام با فزونی تجهیزات جنگی و نفرات و اموال،به شکست سختی مبتلا شدند، می فرماید:"در آن دو جمعیت(که در میدان جنگ بدر)با هم روبرو شدند نشانه و درس عبرتی برای شما بود"(قَدْ کانَ لَکُمْ آیَةٌ فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتا).

"یک گروه در راه خدا نبرد می کرد و گروه دیگر کافر بود"و در راه شیطان و بت (فِئَةٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ أُخْری کافِرَةٌ).

چرا عبرت نگیرید در حالی که یک ارتش کوچک و تقریبا فاقد ساز و برگ جنگی اما با ایمان استوار و محکم بر ارتش که چند برابر او بود،از نظر وسایل جنگی و تعداد نفرات،پیروز گشت،اگر تنها فزونی نفرات و امکانات می توانست کارگشا باشد،باید در جنگ بدر ظاهر شده باشد،در حالی که نتیجه معکوس بود، سپس می افزاید:"آنها(مشرکان)این گروه(مؤمنان)را با چشم خود دو برابر آنچه بودند مشاهده می کردند"(یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ).

یعنی اگر مؤمنان ۳۱۳ نفر بودند،در چشم کفار بیش از ۶۰۰ نفر جلوه می کردند تا بر وحشت آنها بیفزاید،و این خود یکی از عوامل شکست کفار شد.

این موضوع علاوه بر اینکه یک امداد الهی بود،از جهتی طبیعی نیز به نظر می رسد زیرا وقتی نبرد شروع شد،و ضربات کوبنده مسلمانان که از نیروی ایمان مایه می گرفت بر پیکر لشکر دشمن وارد شد،چنان مرعوب و متوحش شدند که فکر می کردند نیروی دیگری همانند آنان به آنها پیوسته است و با دو برابر قدرت اول صحنه جنگ را در اختیار گرفته اند،در حالی که قبل از شروع جنگ مطلب بر

ص:۴۵۳

عکس بود،آنها چنان با دیده حقارت به مسلمانان نگاه می کردند که تعدادشان را کمتر از آنچه بود،تصور می کردند،یا به تعبیر دیگر خدا می خواست قبل از شروع جنگ،تعداد مسلمانان در نظر آنان کم جلوه کند تا با غرور و غفلت وارد جنگ شوند،و پس از شروع جنگ دو برابر جلوه کند تا وحشت و اضطراب،آنها را فرا گیرد و منتهی به شکست آنان گردد ولی به عکس خداوند عدد دشمنان را در نظر مسلمانان،کم جلوه داد تا بر قدرت و قوت روحیه آنها بیفزاید.

این همان چیزی است که در آیه ۴۴ سوره انفال نیز به آن اشاره شده است می فرماید: وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولاً :"به یاد آرید هنگامی را که با دشمن در میدان جنگ روبرو شدید،خداوند آنها را در نظر شما کم جلوه می داد(تا روحیه شما برای نبرد ضعیف نشود)و شما را در نظر آنها کم جلوه می داد(تا از شروع به جنگی که سرانجامش شکست آنها بود منصرف نشوند)تا خداوند کاری را که می بایست انجام گیرد صورت بخشد".

یعنی شما نترسید و با کمال قدرت وارد جنگ شوید،آنها نیز در آغاز با غرور و بی اعتنایی وارد جنگ شوند و سپس صحنه دگرگون گردد،و مسلمانان بیش از آنچه بودند،در نظر دشمنان جلوه کنند و به شکست آنان در این نبرد سرنوشت ساز منتهی گردد (۱).

در بعضی از روایات آمده است که یکی از مسلمانان می گوید:قبل از جنگ بدر به دیگری گفتم:آیا فکر می کنی،کفار هفتاد نفر باشند،گفت گمان می کنم صد

ص:۴۵۴

---

۱ - ۱) تفسیری که در بالا گفته شد،روی این نظر است که در آیه مورد بحث مرجع ضمیر"یرون"کفار و مرجع ضمیر"هم"مسلمانان باشد،و این روشن ترین تفسیر آیه است که با آیه ۴۴ سوره انفال نیز سازگار است،اگر چه مفسران احتمالات دیگری در باره مرجع ضمیرهای فوق داده اند-شرح بیشتر در باره این موضوع ذیل آیات ۴۱ تا ۴۵ سوره انفال به خواست خدا خواهد آمد.

نفرند،ولی هنگامی که در جنگ پیروز شدیم و اسیران فراوانی از آنها گرفتیم به ما خبر دادند که آنها هزار نفر بودند (۱).

سپس می افزاید:"خداوند هر کس را بخواهد با یاری خود تقویت می کند" (وَ اللّٰهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ).

همانگونه که بارها گفته ایم خواست و مشیت خدا بی حساب نیست و همواره آمیخته با حکمت او است،و تا شایستگی هایی در افراد نباشد آنها را تایید و تقویت نمی کند.

قابل توجه اینکه:تایید و پیروزی خداوند در این حادثه تاریخی،نسبت به مسلمانان دو جانبه بود،هم یک"پیروزی نظامی"بود و هم یک"پیروزی منطقی"از این نظر پیروزی نظامی بود که ارتش کوچکی با نداشتن امکانات کافی بر ارتشی که چند برابر او بود و از امکانات فراوانی بهره می گرفت پیروز شد.

و اما پیروزی منطقی از این نظر بود که خداوند صریحا این پیروزی را قبل از آغاز جنگ به مسلمانان وعده داده بود،و این دلیلی بر حقانیت اسلام شد.

در پایان آیه می فرماید:"در این عبرتی است برای صاحبان چشم و بینش" (إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصٰارِ).

آری آنها که چشم بصیرت دارند،و حقیقت را آن چنان که هست می بینند از این پیروزی همه جانبه افراد با ایمان درس عبرت می گیرند و می دانند سرمایه اصلی پیروزی ایمان است و ایمان (۲).

***

۱- ۱) تفسیر قرطبی،جلد ۲ صفحه ۱۲۶۸.

۲- ۲) "عبره"در اصل از ماده"عبور"گرفته شده است که به معنی گذشتن از حالی به حال دیگر یا از جایی به جای دیگر است،و به اشک چشم"عبره"(بر وزن حسرت)می گویند زیرا از چشم عبور می کند و به کلمات که از زبانها و گوشها می گذرد نیز عبارت می گویند،و عبرت گرفتن از حوادث نیز به خاطر آن گفته می شود که انسان از آنچه می بیند می گذرد و از حقایقی در پشت سر آن آگاه می شود.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴]

اشاره

زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ اَلشَّهَواتِ مِنَ اَلنِّساءِ وَ اَلْبَنِينَ وَ اَلْقَناطِيرِ اَلْمُقَنْطَرَهِ مِنَ اَلذَّهَبِ وَ اَلْفِضَّهِ وَ اَلْخَيْلِ اَلْمُسَوَّمَهِ وَ اَلْأَنْعامِ وَ اَلْحَرْثِ ذٰلِكَ مَتاعُ اَلْحَياهِ اَلدُّنْيا وَ اَللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ اَلْمَآبِ (۱۴)

ترجمه:

۱۴-محبت امور مادی،از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت،در نظر مردم جلوه داده شده است،(تا در پرتو آن،آزمایش و تربیت شوند،ولی)اینها(در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند،)سرمایه زندگی پست (مادی)است،و سرانجام نیک(و زندگی والا و جاویدان)،نزد خداست.

تفسیر:

جاذبه زینتهای مادی

در آیات گذشته سخن از کسانی بود که تکیه بر اموال و فرزندانشان در زندگی دنیا داشتند و به آن مغرور شدند و خود را از خدا بی نیاز دانستند،این آیه در حقیقت تکمیلی است بر آن سخن،می فرماید:"امور مورد علاقه،از جمله زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت و کشاورزی در نظر مردم جلوه داده شده است"تا به وسیله آن آزمایش شوند(زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ). (۱)

"ولی اینها سرمایه های زندگی دنیا است،(و هرگز نباید هدف اصلی انسان را تشکیل دهد)و سرانجام نیک(و زندگی جاویدان)نزد خدا است"(ذٰلِكَ مَتاعُ الْحَياهِ الدُّنْيا وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ).

ص: ۴۵۶

۱- ۱) "شهوات"جمع"شهوت"به معنی علاقه شدید به چیزی است ولی در آیه بالا"شهوات"به معنی "مشتهیات"(اشیاء مورد علاقه)به کار رفته است.

درست است که بـدون این وسایـل،نمی توان زنـد گی کرد،و حتی پیمودن راه معنویت و سـعادت نیز بـدون وسایـل مـادی غیر ممکن است،امـا اسـتفاده کردن از آنهـا در این مسـیر مطلبی است،و دلبسـتگی فوق العاده و پرسـتش آنها و هـدف نهایی بودن مطلب دیگر.

نکته ها:

اشاره

۱-چه کسی این امور مادی را زینت داده؟

جمله" زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَوٰاتِ "که به صورت فعل مجهول ذکر شده می گوید:علاقه به زن و فرزند و اموال و ثروتها در نظر مردم زینت داده شـده است، در اینجا این سؤال پیش می آید که زینت دهنده چه کسـی است؟ بعضـی از مفسـران معتقدند که این هوسهای شیطانی است که آنها را در نظرها زینت می دهد و به آیه ۲۴ سوره نمل" وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمٰالَهُمْ "(و شیطان اعمـال آنها را در نظرشان جلوه داده است)و امثال آن اسـتدلال کرده انـد ولی این اسـتدلال صـحیح به نظر نمی رسـد زیرا آیه مورد بحث در باره"اعمال"سخن نمی گوید،بلکه در باره اموال و زنان و فرزندان سخن می گوید.

آنچه در تفسـیر آیه صـحیح به نظر می رسـد این است که زینت دهنده خداوند است از طریق دسـتگاه آفرینش و نهاد و خلقت آدمی.

زیرا خـدا است که عشق به فرزنـدان و مـال و ثروت را در نهـاد آدمی ایجـاد کرده تـا او را آزمـایش کنـد و در مسیر تکامل و تربیت پیش ببرد همانطور که قرآن می گوید:

" إِنّٰا جَعَلْنٰا مٰا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهٰا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً "،"ما آنچه را در روی زمین هست زینت برای آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدامیک عملشان بهتر است. (۱)

یعنی از این عشق و علاقه تنها در مسیر خوشبختی و سازندگی بهره گیرند نه

ص: ۴۵۷

۱- ۱) سوره کهف،آیه ۷.

در مسیر فساد و ویرانگری.

جالب این که در آیه مورد بحث نخستین موضوعی که ذکر شده است همسران و زنان می باشند و این همان است که روانکاوان امروز می گویند"غریزه جنسی از نیرومندترین غرایز انسان است تاریخ معاصر و گذشته نیز تایید می کند که سرچشمه بسیاری از حوادث اجتماعی طوفانهای ناشی از این غریزه بوده است".

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه مورد بحث و سایر آیات مشابه آن هیچگاه علاقه معتدل نسبت به زن و فرزندان و اموال و ثروت را نکوهش نمی کند،زیرا پیشبرد اهداف معنوی بدون وسایل مادی ممکن نیست به علاوه قانون شریعت هرگز بر ضد قانون خلقت و آفرینش نمی تواند باشد،آنچه مورد نکوهش است عشق و علاقه افراطی و به عبارت دیگر"پرستش"این موضوعات است.

۲-منظور از" اَلْقَناطِیرِ الْمُقَنْطَرَهِ "و" اَلْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ "چیست؟

واژه"قناطیر"جمع"قنطار"به معنی چیز محکم است و سپس به مال زیاد گفته شده است و اگر مشاهده می کنیم پل را قنطره و اشخاص باهوش را قنطر می گویند به خاطر استحکام در بنا یا در تفکر آنها است و مقنطره اسم مفعول از همان ماده به معنی مضاعف و مکرر آن می باشد و ذکر این دو کلمه پشت سر هم برای تاکید است،شبیه تعبیری که در فارسی امروز رایج است که می گویند:"فلان کس صاحب"آلاف"و"الوف"می باشد یعنی ثروت زیادی دارد.

بعضی برای"قنطار"حد معینی تعیین کرده اند و گفته اند:"قنطار"هفتاد هزار دینار طلا است،بعضی صد هزار و بعضی دوازده هزار درهم دانسته اند و بعضی دیگر،"قنطار"را یک کیسه پر از سکه طلا یا نقره دانسته اند.

در روایتی از امام باقر و امام صادق ع نقل شده که قنطار،مقدار طلایی است که پوست یک گاو را پر کند ولی در حقیقت همه اینها مصداق یک مفهوم وسیع است و آن مال زیاد.

ص :۴۵۸

واژه"خیـل"اسم جمع است و به معنی"اسـبها"یا"اسب سواران"هر دو است البته در آیه مورد بحث منظور را از آن همان معنی اول است.

کلمه"مسومه"در اصـل به معنی"نشانـدار"است و نشـان داشـتن آن یـا به خاطر برازنـدگی انـدام و مشـخص بودن چهره و یا به خاطر تعلیم و تربیت آنها و آمادگی برای سواری در میدان جنگ است.

بنـا بر این آیه مورد بحث به شـش چیز از سـرمایه هـای مهم زنـدگی که عبارت انـد از:زن،فرزنـد،پولهای نقـد،مرکبهای ممتاز چهارپایانی که در دامداری مورد استفاده هستند(انعام)و زراعتها(حرث)اشاره می کند که ارکان زندگی مادی انسان را تشکیل می دهند.

۳-منظور از متاع حیات دنیا چیست؟

متاع به چیزی می گوینـد که انسان از آن بهره منـد می شود و حیات دنیا به معنی "زنـدگی پایین و پست"است بنا بر این معنی جمله" ذٰلِکَ مَتٰاعُ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا "چنین می شود که اگر کسـی تنها به این امور شـش گانه به عنوان هدف نهایی عشق ورزد و از آنها به صورت نردبانی در مسیر زندگی انسانی بهره نگیرد چنین کسی تن به زندگی پستی داده.

در حقیقت جمله" اَلْحَیٰاهِ الـدُّنْیٰا "(زنـدگی پـایین)اشـاره به سـیر تکاملی حیات و زنـدگی است که زنـدگی این جهان نخستین مرحله آن محسوب می گردد لـذا در پایان آیه اشاره ای اجمالی به آن زندگی عالی تر که در انتظار بشـر می باشد کرده و می فرماید:" وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ "،یعنی سرانجام نیک در نزد خداوند است.

۴-همـانگونه که اشـاره شـد در میـان نعمتهـای مادی زنان را مقـدم داشـته چرا که در مقایسه با دیگر نعمتها نقش مهم تری در جلب افکار دنیا پرستان و اقدام آنها بر جنایات هولناک دارد! ***

ص: ۴۵۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵ تا ۱۷]

اشاره

قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اِتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ (۱۵) اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ اَلنّارِ (۱۶) اَلصّابِرِينَ وَ اَلصّادِقِينَ وَ اَلْقانِتِينَ وَ اَلْمُنْفِقِينَ وَ اَلْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ (۱۷)

ترجمه:

۱۵-بگو:"آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این(سرمایه های مادی)،بهتر است؟"برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده اند، (و از این سرمایه ها،در راه مشروع و حق و عدالت،استفاده می کنند،)در نزد پروردگارشان(در جهان دیگر)،باغهایی است که نهرها از پای درختانش می گذرد،همیشه در آن خواهند بود،و همسرانی پاکیزه،و خشنودی خداوند(نصیب آنهاست).و خدا به(امور)بندگان،بیناست.

۱۶-همان کسانی که می گویند:"پروردگارا!ما ایمان آورده ایم،پس گناهان ما را بیامرز،و ما را از عذاب آتش،نگاهدار!" ۱۷-آنها که(در برابر مشکلات،و در مسیر اطاعت و ترک گناه،)استقامت می ورزند،راستگو هستند،(در برابر خدا)خضوع،و(در راه او)انفاق می کنند،و در سحرگاهان،استغفار می نمایند.

تفسیر:

با توجه به آنچه در آیه قبل در باره اشیاء مورد علاقه انسان در زندگی مادی

ص: ۴۶۰

دنیا آمده بود در اینجا در یک مقایسه،اشاره به مواهب فوق العاده خداوند در جهان آخرت و بالاخره قوس صعودی تکامل انسان کرده،می فرماید:"بگو:آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این(سرمایه های مادی)بهتر است"(قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ).

سپس به شرح آن پرداخته،می افزاید:"برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند در نزد پروردگارشان باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جاری است، همیشه در آن خواهند بود،و همسرانی پاکیزه و(از همه بالاتر)خشنودی خداوند نصیب آنها می شود،و خدا به بندگان بینا است"(لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ).

آری این باغهای بهشتی بر خلاف غالب باغهای این جهان،هرگز آب روان از پای درختانش قطع نمی شود.

و بر خلاف مواهب مادی این جهان که بسیار زودگذر و ناپایدار است جاودانی و ابدی است.

همسران آن جهان،بر خلاف بسیاری از زیبارویان این جهان هیچ نقطه تاریک و منفی در جسم و جان آنها نیست و از هر عیب و نقصی پاک و پاکیزه اند همه اینها در یک طرف،و مساله خشنودی خداوند(رِضْوانٌ مِنَ اللّٰهِ)که برترین نعمتهای معنوی است یک طرف،آری این نعمت معنوی ما فوق تصور نیز در انتظار مؤمنان پرهیزکار است.

قابل توجه اینکه:این آیه با جمله" أَ أُنَبِّئُكُمْ "(آیا شما را آگاه کنم)آغاز شده، که یک جمله استفهامیه است و برای گرفتن پاسخ از فطرتهای بیدار و عقل و خرد انسانی،مطرح شده تا نفوذش در شنونده عمیق تر باشد و از سوی دیگر این جمله از ماده"انباء"گرفته شده که معمولا در مورد خبرهای مهم و قابل توجه به کار می رود.

در واقع قرآن مجید در این آیه،به افراد با ایمان اعلام می کند که اگر به زندگی حلال دنیا قناعت کنند و از لذات نامشروع و هوسهای سرکش و ظلم و ستم به دیگران به پرهیزند،خداوند لذاتی برتر و بالاتر در جهت مادی و معنوی که از هر گونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است،نصیب آنها خواهد کرد.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا در بهشت،لذات مادی هم وجود دارد؟ بعضی چنین می پندارند که لذایذ مادی منحصر به این جهان است،و در آن جهان اثری از این لذایذ نیست و تمام تعبیراتی که در آیات قرآن در باره باغهای بهشتی و انواع میوه ها و آبهای جاری و همسران خوب آمده کنایه از یک سلسله مقامات و مواهب معنوی است که از باب"کلم الناس علی قدر عقولهم"(با مردم به اندازه فکرشان سخن بگو)به این صورت تعبیر شده است.

ولی در برابر این پندار باید گفت:هنگامی که ما طبق صریح آیات فراوانی از قرآن کریم"معاد جسمانی"را قبول کردیم باید برای هر دو قسمت(جسم و روح) موهبتهایی به تناسب آنها،منتها در سطحی عالی تر وجود داشته باشد و اتفاقا در این آیه اشاره به هر دو قسمت شده،هم آنچه شایسته معاد جسمانی است و هم آنچه شایسته روح و رستاخیز ارواح می باشد.

در واقع آنها که تمام نعمتهای مادی آن جهان را کنایه از نعمت های معنوی می گیرند تحت تاثیر مکتبهای التقاطی قرار گرفته علاوه بر این که بدون جهت ظواهر آیات قرآن را تاویل کرده معاد جسمانی و لوازم آن را به کلی فراموش نموده و منکر شده اند.

و شاید جمله" وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ "(خداوند به وضع بندگان خود بینا است) که در آخر آیه آمده اشاره به همین حقیقت باشد یعنی او است که می داند جسم و جان آدمی در جهان دیگر هر کدام چه خواسته هایی دارند و این خواسته ها را در هر

ص: ۴۶۲

دو جانبه به نحو احسن تامین می کند.

*** در آیه بعد به معرفی بندگان پرهیزکار که در آیه قبل به آن اشاره شده بود پرداخته و شش صفت ممتاز برای آنها بر می شمرد.

۱-نخست اینکه:آنان با تمام دل و جان متوجه پروردگار خویش اند و ایمان قلب آنها را روشن ساخته و به همین دلیل در برابر اعمال خویش به شدت احساس مسئولیت می کنند،می فرماید:"همان کسانی که می گویند پروردگارا!ما ایمان آورده ایم،گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش نگاهدار"(اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النّارِ). ۲-"آنها که صبر و استقامت دارند"و در برابر حوادث سخت که در مسیر اطاعت پروردگار پیش می آید،و همچنین در برابر گناهان و به هنگام پیش آمدن شدائد و گرفتاریهای فردی و اجتماعی،شکیبایی و ایستادگی به خرج می دهند (اَلصّابِرِینَ).

۳-"آنها که راستگو و درست کردارند"و آنچه در باطن به آن معتقدند در ظاهر به آن عمل می کنند و از نفاق و دروغ و تقلب و خیانت دورند(وَ الصّادِقِینَ).

۴-"آنها که خاضع و فروتن هستند"و در طریق بندگی و عبودیت خدا بر این کار مداومت دارند(وَ الْقانِتِینَ). (۱)

۵-"آنها که در راه خدا انفاق می کنند"نه تنها از اموال،بلکه از تمام مواهب مادی و معنوی که در اختیار دارند به نیازمندان می بخشند(وَ الْمُنْفِقِینَ).

۶-"و آنها که سحرگاهان،استغفار و طلب آمرزش می کنند

۱- ۱) "قانتین"از ماده"قنوت"به معنی خضوع در برابر پروردگار و هم به معنی مداومت بر اطاعت و بندگی تفسیر شده است.

"(وَ الْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْأَسْحٰارِ).

در آن هنگام که چشمهای غافلان و بی خبران در خواب است و غوغای جهان مادی فرو نشسته و به همین دلیل حالت حضور قلب و توجه خاص به ارزشهای اصیل در قلب مردان خدا زنده می شود به پا می خیزند و در پیشگاه با عظمتش سجده می کنند و از گناهان خود آمرزش می طلبند و محو انوار جلال کبریایی او می شوند،و تمام ذرات وجودشان زمزمه توحید سر می دهد،و همانگونه که با طلوع صبح،ظلمت شب برچیده می شود و فیض عام پروردگار بر صفحه جهان می نشیند،آنها نیز به دنبال زمزمه های عاشقانه سحرگاهان همراه با طلوع صبح،پرده های ظلمت غفلت و گناه از دلهایشان برچیده می شود و انوار رحمت و مغفرت و معرفت الهی بر دلهایشان فرو می نشیند.

نکته ها:

۱-در حدیثی از امام صادق ع در تفسیر آیه اخیر می خوانیم،که فرمود:هر کس در نماز وتر(آخرین رکعت نماز شب)هفتاد بار بگوید:استغفر اللّه ربی و اتوب الیه و تا یک سال این عمل را ادامه دهد خداوند او را از استغفار کنندگان در سحر "المستغفرین بالاسحار"قرار می دهد و او را مشمول عفو و رحمت خود می سازد" (۱).

۲-واژه"سحر"(بر وزن بشر)در اصل به معنی"پوشیده و پنهان بودن"است و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصی بر همه چیز حکومت می کند،نام آن سحر گذاشته شده است لغت"سحر"(بر وزن شعر)نیز از همین ماده است زیرا شخص ساحر دست به کارهایی می زند که اسرار آن از دیگران پوشیده و پنهان است عرب به ریه و شش نیز گاهی سحر(بر وزن بشر)می گوید و این هم به خاطر پوشیده

۱- ۱) تفسیر برهان،جلد ۱ صفحه ۲۷۳.

بودن درون آن می باشد.

چرا در میان اوقات شبانه روز تنها به وقت "سحر "اشاره شده است در حالی که استغفار و بازگشت به سوی خدا در هر حال مطلوب است؟این برای آن است که سحر به خاطر آرامش و سکوت و تعطیل کارهای مادی و نشاطی که بعد از استراحت و خواب به انسان دست می دهد آمادگی بیشتری برای توجه به خداوند به او می بخشد و این معنی را به آسانی با تجربه می توان دریافت،حتی بسیاری از دانشمندان برای حل مشکلات علمی از آن وقت استفاده می کردند.زیرا چراغ فکر و روح انسان در آن وقت از هر زمان پرفروغ تر و درخشان تر است و از آنجا که روح عبادت و استغفار توجه و حضور دل می باشد عبادت و استغفار در چنین ساعتی از همه ساعات گرانبهاتر خواهد بود.

***

ص :۴۶۵

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸]

اشاره

شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۱۸)

ترجمه:

۱۸-خداوند،(با ایجاد نظام واحد جهان هستی،)گواهی می دهد که معبودی جز او نیست،و فرشتگان و صاحبان دانش،(هر کدام به گونه ای بر این مطلب،)گواهی می دهند،در حالی که(خداوند در تمام عالم)قیام به عدالت دارد،معبودی جز او نیست،که هم توانا و هم حکیم است.

تفسیر:

گواهی همه بر وحدانیتش

به دنبال بحثی که در باره مؤمنان راستین در آیات قبل آمده بود در این آیه اشاره به گوشه ای از دلایل توحید و خداشناسی و بیان روشنی این راه پرداخته، می گوید:"خداوند(با ایجاد نظام شگرف عالم هستی)گواهی می دهد که معبودی جز او نیست"(شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ).

"و نیز فرشتگان و صاحبان علم و دانشمندان(هر کدام به گونه ای و با استناد به دلیل و آیه ای)بر این امر گواهی می دهند"(وَ الْمَلاٰئِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ).

"این در حالی است که خداوند قیام به عدالت در جهان هستی فرموده"که این عدالت نیز نشانه بارز وجود او است(قٰائِماً بِالْقِسْطِ).

آری:با این اوصاف که گفته شد"هیچ معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است"(لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

بنا بر این شما هم با خداوند و فرشتگان و دانشمندان هم صدا شوید و نغمه توحید سر دهید.

ص: ۴۶۶

نکته ها:

اشاره

۱-شهادت خداوند بر یگانگی خویش چگونه است؟

منظور از شهادت خداوند،شهادت عملی و فعلی است نه قولی، یعنی خداوند با پدید آوردن جهان آفرینش که نظام واحدی در آن حکومت می کند و قوانین آن در همه جا یکسان،و برنامه آن یکی است،و در واقع "یک واحد به هم پیوسته"و"یک نظام یگانه"است،عملا نشان داده که آفریدگار و معبود،در جهان یکی بیش نیست،و همه از یک منبع،سرچشمه می گیرند،بنا بر این ایجاد این نظام واحد،شهادت و گواهی خدا است بر یگانگی ذاتش.

اما شهادت و گواهی فرشتگان و دانشمندان،جنبه قولی دارد،چه اینکه آنها هر کدام با گفتاری شایسته خود،اعتراف به این حقیقت می کنند و اینگونه تفکیک در آیات قرآن فراوان است مثلا در آیه" إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ "(خدا و فرشتگان بر پیامبر ص درود می فرستند) (۱)درود از ناحیه خدا چیزی است و از ناحیه فرشتگان چیز دیگر،از ناحیه خدا،فرستادن رحمت است و از ناحیه فرشتگان تقاضای رحمت.

البته گواهی فرشتگان و دانشمندان،جنبه عملی نیز دارد،زیرا آنها تنها او را می پرستند و در برابر هیچ معبود دیگر،سر تعظیم فرود نمی آورند.

۲-قیام به قسط چیست؟

جمله"قائِماً بِالْقِسْطِ "به اصطلاح ادبی،حال فاعل"شهد"است که"اللّه" باشد یعنی خداوند گواهی به یکتایی خود می دهد در حالی که قیام به عدالت در جهان هستی دارد،و این جمله در واقع دلیلی است بر شهادت او،زیرا حقیقت عدالت،انتخاب طریق میانه و مستقیم و دوری از هر گونه افراط و تفریط و انحراف

۱- ۱) سوره احزاب،آیه ۵۶.

است و می دانیم که طریق میانه و مستقیم،همواره یکی است و بیش از یکی نیست، چنان که در آیه ۱۵۳ سوره انعام می خوانیم وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ (و این راه مستقیم من است،پس آن را پیروی کنید و به راه های دیگر نروید که شما را از راه او پراکنده می سازد).

در این آیه"راه خدا"یکی معرفی شده،و راه های منحرف و بیگانه از خدا، متعدد و پراکنده،زیرا صراط مستقیم به صورت مفرد و طرق انحرافی به صورت جمع آورده شده است.

نتیجه این که"عدالت"همیشه،همراه با"نظام واحد"است و نظام واحد، نشانه"مبدأ واحد"می باشد،بنا بر این عدالت به معنی واقعی در عالم آفرینش دلیل بر یگانگی آفریدگار خواهد بود.(دقت کنید)

۳-موقعیت دانشمندان:

در این آیه،دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته اند و این خود امتیاز دانشمندان را بر دیگران اعلام می کند،و نیز از آیه استفاده می شود که امتیاز دانشمندان از این نظر است که در پرتو علم خود،به حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگ ترین حقیقت است معترف اند.

روشن است که آیه،همه دانشمندان را شامل می شود و اگر در بعضی از روایات که در ذیل این آیه وارد شده"اولوا العلم"به ائمه اطهار ع تفسیر شده از این نظر است که آنان،روشن ترین مصداق"اولوا العلم"هستند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان ضمن تفسیر آیه از جابر بن عبد اللّٰه انصاری از پیامبر گرامی اسلام ص نقل می کند که فرمود:

ساعه من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عباده العابد سبعین عاما :

(یک ساعت از زندگی دانشمندی که بر بستر خود تکیه کرده و در

ص:۴۶۸

انـدوخته های علمی خود می اندیشـد،بهتر از هفتاد سال عبادت عابـد است)! ***در ذیل آیه جمله" لآ إِلَٰهَ إِلاّ هُوَ "تکرار شده است،این تکرار گویا اشاره به این است که همانطور که در آغاز آیه،شـهادت خداوند و فرشـتگان و دانشمندان آمده است،هر کس این گواهی را می شنود،باید او هم،با شهادت آنها هم صدا گردد و گواهی بر وحدت معبود بدهد.

و از آنجا که جمله" لا إِلَهَ إِلاّ هُوَ "به عنوان ادای حق تعظیم خداونـد و اظهار توحیـد است،با دو است"عزیز"و"حکیم"(توانا و دانا)ختم شـده است،زیرا قیام به عـدالت نیازمند به قدرت و حکمت است،تنها خداوندی که بر هر چیز قادر و به همه چیز آگاه است،می تواند،عدالت را در جهان هستی برقرار سازد.

***این آیه از آیـاتی است که همواره مورد توجه رسول اکرم ص بوده و کرارا در مواقع مختلف آن را تلاوت می فرمود:زبیر بن عوام می گوید:"شب عرفه در خدمت رسول خدا بودم،شنیدم که مکررا این آیه را می خواند" (1).

***

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان،جلد ۲ صفحه ۴۲۱.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹]

اشاره

إِنَّ اَلـدِّينَ عِنْـدَ اَللّهِ اَلْإِسْـلاٰمُ وَ مَا اِخْتَلَفَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ اَلْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيٰاتِ اَللّهِ فَإِنَّ اَللّهَ سَرِيعُ اَلْحِسٰابِ (۱۹)

ترجمه:

۱۹-دیـن در نزد خـدا،اسـلام(و تسـلیم بـودن در برابر حق)اسـت.و کسـانی که کتـاب آسـمانی به آنـان داده شـد،اختلافی(در آن)ایجاد نکردند،مگر بعد از آگاهی و علم،آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود،و هر کس به آیات خدا کفر ورزد،(خدا به حساب او می رسد،زیرا) خداوند،سریع الحساب است.

تفسیر:

روح دین همان تسلیم در برابر حق است!

بعد از بیان یگانگی معبود به یگانگی دین پرداخته،می فرماید:"دین در نزد خدا،اسلام است"(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلاٰمُ).

واژه"دیـن"در لغـت در اصـل به معنی جزا و پـاداش است،و به معنی اطـاعت و پیروی از فرمـان نیز آمـده است،و در اصـطلاح مـذهبی عبارت از مجموعه قواعد و قوانین و آدابی است که انسان در سایه آنها می تواند به خدا نزدیک شود و به سـعادت دو جهان برسد و از نظر اخلاقی و تربیتی در مسیر صحیح گام بردارد.

واژه"اسـلام"به معنی تسـلیم است،بنا بر این معنی جمله" إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْـلاٰمُ "این است که آیین حقیقی در پیشگاه خدا همـان تسـلیم در برابر فرمـان او است،و در واقع روح دین در هر عصـر و زمـان چیزی جز تسـلیم در برابر حـق نبـوده و نخواهد بود،منتها از آنجا که آیین پیامبر اسـلام،آخرین و برترین آیینها است نام اسـلام برای آن انتخاب شده است و گر نه از یک نظر همه ادیان الهی،اسلام است،و

ص :۴۷۰

همانگونه که سابقا نیز اشاره شد،اصول ادیان آسمانی نیز یکی است هر چند با تکامل جامعه بشری،خداوند ادیان کامل تری را برای آنها فرستاده تا به مرحله نهایی تکامل که دین خاتم پیامبران،پیامبر اسلام ص است رسیده.

امیر مؤمنان علی ع در گفتاری که در کلمات قصار نهج البلاغه از او نقل شده این حقیقت را ضمن بیان عمیقی روشن فرموده است:

لانسبن الاسلام نسبه لم ینسبها احد قبلی:الاسلام هو التسلیم،و التسلیم هو الیقین،و الیقین هو التصدیق،و التصدیق هو الاقرار،و الاقرار هو الاداء و الاداء هو العمل :

در این عبارت امام ع نخست می فرماید:می خواهم اسلام را آن چنان تفسیر کنم که هیچ کس نکرده باشد،سپس شش مرحله برای اسلام بیان فرموده است.

نخست می فرماید:اسلام همان تسلیم در برابر حق است،سپس اضافه می کند"تسلیم"بدون یقین ممکن نیست(زیرا تسلیم بدون یقین،تسلیم کورکورانه است نه عالمانه)بعد می فرماید:یقین هم،تصدیق است(یعنی تنها علم و دانایی کافی نیست،بلکه به دنبال آن،اعتقاد و تصدیق قلبی لازم است)سپس می فرماید:

تصدیق همان اقرار است(یعنی کافی نیست که ایمان تنها در منطقه قلب و روح انسان باشد،بلکه با شهامت و قدرت باید آن را اظهار داشت)سپس اضافه می کند:

اقرار همان انجام وظیفه است(یعنی اقرار تنها گفتگوی زبانی نیست بلکه تعهد و قبول مسئولیت است)و در پایان می فرماید:انجام مسئولیت همان عمل است (عمل به فرمان خدا و انجام برنامه های الهی)زیرا تعهد و مسئولیت چیزی جز عمل نمی تواند باشد،و آنها که نیروی خود را در گفتگوها،طرحها،جلسات و انجمنها و مانند آن صرف می کنند و فقط حرف می زنند،نه تعهدی را پذیرفته اند و نه

مسئولیتی و نه از روح اسلام آگاهی دارند" (۱).

این روشن ترین تفسیری است که برای اسلام در تمام جنبه ها می توان بیان کرد.

سپس به بیان سرچشمه اختلافهای مذهبی که علی رغم وحدت حقیقی دین الهی به وجود آمده می پردازد و می فرماید:"آنها که کتاب آسمانی به آنها داده شده بود در آن اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه آگاهی و علم به سراغشان آمد و این اختلاف به خاطر ظلم و ستم در میان آنها بود"(وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ إِلاّ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ).

بنا بر این ظهور اختلاف اولا بعد از علم و آگاهی بود و ثانیا انگیزه ای جز طغیان و ظلم و حسد نداشت.

یهود در مورد جانشین موسی بن عمران به اختلاف و نزاع پرداختند و خونهای زیادی ریختند و مسیحیان در امر توحید و آلوده ساختن آن بر شرک و تثلیث راه اختلاف پوییدند و هر دو در مورد دلایل پیامبر اسلام ص که در کتب آنها آمده بود،تخم اختلاف پاشیدند،گروهی پذیرا شدند و گروهی انکار کردند.

کوتاه سخن اینکه:ادیان آسمانی همواره با مدارک روشن و معجزات انبیاء همراه بوده و برای حقیقت جویان ابهامی باقی نمی گذاشته،مثلا پیامبر اسلام ص علاوه بر معجزات آشکار،از جمله قرآن مجید و دلایل روشنی که در متن این آیین آمده،اوصاف و مشخصاتش در کتب آسمانی پیشین که بخش هایی از آن در دست یهود و نصاری وجود داشت بیان شده بود و به همین دلیل دانشمندان آنها قبل از ظهور او بشارت ظهورش را با شوق و تاکید فراوان می دادند،اما همین که مبعوث شد چون منافع خود را در خطر می دیدند از روی طغیان و ظلم و حسد همه را

۱- ۱) نهج البلاغه،کلمات قصار کلمه ۱۲۵ و اصول کافی جلد ۲ صفحه ۴۵ با کمی تفاوت.

نادیده گرفتند.

به همین دلیل در پایان آیه سرنوشت آنها و امثال آنها را بیان کرده،می گوید:

"هر کس به آیات خدا کفر ورزد(خدا حساب او را می رسد زیرا)خداوند حسابش سریع است"(وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

آری کسانی که آیات الهی را بازیچه هوسهای خود قرار دهند،نتیجه کار خود را در دنیا و آخرت می بینند،خداوند به سرعت به حساب اعمال آنها رسیدگی می کند و به هر کدام جزا و کیفر مناسب می دهد(در تفسیر جمله سَرِيعُ الْحِسَابِ ذیل آیه ۲۰۲ سوره بقره،بحث کافی کرده ایم).

منظور از"آیات اللّه"در اینجا تمام آیات الهی و براهین او و کتابهای آسمانی است،و حتی احتمالا آیات تکوینی الهی را نیز در عالم هستی شامل می شود،و اینکه بعضی از مفسران،آن را به خصوص تورات یا انجیل و یا مانند آن تفسیر کرده اند،هیچ دلیلی ندارد.

نکته:

سرچشمه اختلافهای مذهبی

موضوع جالبی که از آیه استفاده می شود این است که:سرچشمه اختلافها و کشمکشهای مذهبی،معمولا از جهل و بی خبری نیست،بلکه بیشتر به خاطر بغی و ظلم و انحراف از حق و اعمال نظرهای شخصی است اگر مردم مخصوصا طبقه دانشمندان تعصب و کینه توزی و تنگ نظریها و منافع شخصی و تجاوز از حدود و حقوق خود را کنار بگذارند و با واقع بینی و روح عدالتخواهی احکام خدا را بررسی نمایند جاده حق بسیار روشن خواهد بود و اختلافات به سرعت حل می شود.

این آیه در واقع پاسخ دندان شکنی است به آنها که می گویند:"مذهب در میان بشر ایجاد اختلاف کرده است و خونریزیهای فراوانی در طول تاریخ به بار

ص: ۴۷۳

آورد"این ایراد کنندگان"مذهب"را با"تعصبات مذهبی"و افکار انحرافی اشتباه کرده اند زیرا ما هنگامی که دستورهای مذاهب را مورد بررسی قرار دهیم می بینیم همه یک هدف را تعقیب می کنند و همه برای سعادت انسان آمده اند اگر چه با گذشت زمان تکامل یافته اند،در واقع ادیان آسمانی همچون دانه های باران هستند که از آسمان نازل می گردد دانه های باران همه حیاتبخش هستند ولی هنگامی که روی زمینهای آلوده می ریزند که یکی شور است و دیگری تلخ به رنگها و طعمهای مختلف درمی آیند این اختلافات مربوط به باران نیست بلکه مربوط به این زمینهای آلوده است منتها روی اصل تکامل آخرین آنها کامل ترین آنها است.

***

ص: ۴۷۴

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۰]

اشاره

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّهِ وَ مَنِ اِتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتابَ وَ اَلْأُمِّيِّينَ أَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اِهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْكَ اَلْبَلاغُ وَ اَللّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ (۲۰)

ترجمه:

۲۰-اگر با تو،به گفتگو و ستیز برخیزند،(با آنها مجادله نکن!و)بگو:"من و پیروانم،در برابر خداوند(و فرمان او)،تسلیم شده ایم."و به آنها که اهل کتاب هستند[یهود و نصاری]و بیسوادان[مشرکان]بگو:"آیا شما هم تسلیم شده اید؟"اگر(در برابر فرمان و منطق حق،)تسلیم شوند،هدایت می یابند،و اگر سرپیچی کنند،(نگران مباش!زیرا)بر تو،تنها ابلاغ(رسالت)است،و خدا نسبت به(اعمال و عقاید)بندگان،بیناست.

تفسیر:

از جدال و ستیز بپرهیز

به دنبال بیان سرچشمه اختلافات دینی به گوشه ای از این اختلاف که همان بحث و جدال یهود و نصاری با پیامبر اسلام ص بود،در این آیه اشاره می کند، می فرماید:"اگر با تو به گفتگو و ستیز برخیزند(با آنها)مجادله نکن و بگو:من و پیروانم در برابر خداوند،تسلیم شده ایم"(فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ).

"حاجوك"از ماده"محاجه"در لغت به معنی بحث و گفتگو و استدلال و دفاع از یک عقیده یا یک مساله است.

طبیعی است که طرفداران هر آیینی در مقام دفاع از عقیده خود برمی آیند و خود را حق به جانب معرفی می کنند،از این رو قرآن به پیامبر اسلام ص می گوید:

ممکن است اهل کتاب(یهود و نصاری)با تو بحث کنند و بگویند ما در برابر حق تسلیم هستیم،و حتی در این باره پافشاری کنند چنان که مسیحیان نجران در برابر

پیامبر اسلام ص چنین بودند.

خداوند در این آیه به پیامبرش دستور می دهد که از بحث و مجادله با آنها دوری کن و به جای آن برای راهنمایی و قطع مخاصمه"بگو:به آنها که اهل کتاب هستند(یهود و نصاری)و همچنین درس نخوانده ها(مشرکان)آیا شما هم(همچون من که تسلیم فرمان حقم)تسلیم شده اید"(وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْأُمِّيِّينَ أَ أَسْلَمْتُمْ).

"اگر به راستی تسلیم شوند هدایت یافته اند،و اگر روی گردان شوند و سرپیچی کنند بر تو ابلاغ(رسالت)است"و تو مسئول اعمال آنها نیستی(فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلاغُ).

بدیهی است منظور تسلیم زبانی و ادعایی نیست،بلکه منظور تسلیم حقیقی و عملی در برابر حق است،اگر آنها در برابر سخنان حقیقی سر تسلیم فرود آورند،با توجه به اینکه دعوت تو آشکار و آمیخته با منطق و دلیل روشن است مسلما ایمان می آورند و اگر ایمان نیاورند تسلیم حق نیستند و تنها دعوی اسلام و تسلیم در برابر فرمان حق دارند.

کوتاه سخن اینکه:وظیفه تو ابلاغ رسالت است،آمیخته با دلیل و برهان،و اگر روح حق جویی در آنها باشد پذیرا می شوند،و اگر نشوند تو وظیفه خود را انجام داده ای.

و در پایان آیه می فرماید:"خداوند به اعمال و افکار بندگان خود بینا است" (وَ اللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ).

او مدعیان دروغی تسلیم را از راستگویان می شناسد و نیات محاجه کنندگان را که برای چه هدفی بحث و گفتگو می کنند می داند،و اعمال همه را از نیک و بد می بیند و به هر کس جزای مناسب می دهد.

***

نکته ها

۱-از این آیه به طور ضمنی استفاده می شود که از ادامه بحث و محاجه با مردم لجوجی که تسلیم منطق صحیح نیستند،باید پرهیز کرد.

۲-منظور از"امیین"کسانی که نوشتن و خواندن نمی دانند در این آیه مشرکان می باشند علت این که از مشرکان در برابر اهل کتاب(یهود و نصاری)به این نام تعبیر شده به خاطر این است که مشرکان کتاب آسمانی نداشتند تا مجبور به فرا گرفتن، خواندن و نوشتن شوند.

۳-از این آیه به خوبی روشن می شود که روش پیامبر ص هرگز تحمیل فکر و عقیده نبوده است،بلکه کوشش و مجاهدت داشته که حقایق بر مردم روشن شود و سپس آنان را به حال خود وامی گذاشته که خودشان تصمیم لازم را در پیروی از حق بگیرند.

***

[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۱ تا ۲۲]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اَللّٰهِ وَ يَقْتُلُونَ اَلنَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ اَلَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ اَلنّٰاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ (۲۱)
أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَهِ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ (۲۲)

ترجمه:

۲۱-کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را بناحق می کشند،و(نیز)مردمی را که امر به عدالت می کنند به قتل می رسانند،به کیفر دردناک(الهی)بشارت ده! ۲۲-آنها کسانی هستند که اعمال(نیکشان،به خاطر این گناهان بزرگ،)در دنیا و آخرت تباه شده،و یاور و مددکار(و شفاعت کننده ای)ندارند.

تفسیر:

نشانه های سرکشی آنان

در تعقیب آیه گذشته که به طور ضمنی نشان می داد یهود و نصاری و مشرکانی که با پیامبر اسلام ص به گفتگو و ستیز برخاسته بودند تسلیم حق نبودند در این آیه به بعضی از نشانه های این مساله اشاره می کند،می فرماید:"کسانی که به آیات خدا کافر می شوند،و پیامبران را بناحق می کشند و(همچنین)کسانی را از مردم که امر به عدل و داد می کنند به قتل می رسانند،آنها را به مجازات دردناک (الهی)بشارت بده"(إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النّٰاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ).

در این آیه نخست به سه گناه بزرگ آنها اشاره شده(کفر ورزیدن به آیات

پروردگار،کشتن پیامبران،بناحق و کشتن کسانی که از برنامه های پیامبران دفاع می کردند و مردم را به عدالت دعوت می نمودند)و هر یک از این گناهان به تنهایی کافی بود که ثابت کند آنها تسلیم فرمان حق نیستند،بلکه صدای حق گویان را در گلو خفه می کنند.

تعبیر به"یکفرون"و"یقتلون"به صورت"فعل مضارع"اشاره به این است که کفر ورزیدن و کشتن انبیاء و آمران به عدالت،گویی جزئی از برنامه زندگی آنها شده بود و مستمرا آن را انجام داده و می دهند(توجه داشته باشید که فعل مضارع دلیل بر استمرار است).

البته این اعمال،بیشتر روش یهود بود که امروز نیز در اشکال دیگری ادامه دارد،ولی این مانع از آن نخواهد بود که مفهوم آیه عمومیت داشته باشد. سپس در دنباله این آیه و آیه بعد،به سه کیفر و سرنوشت شوم آنها اشاره می کند:نخست عذاب الیم و دردناک بود که در بالا گذشت.

دیگر اینکه می فرماید:"آنها کسانی هستند که اعمال نیکشان در دنیا و آخرت نابود گشته"و اگر اعمال نیکی انجام داده اند تحت تاثیر گناهان بزرگ آنان اثر خود را از دست داده است(أُولٰئِکَ الَّذِینَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ).

دیگر اینکه"آنها در برابر مجازاتهای سخت الهی هیچ یار و یاور(و شفاعت کننده ای)ندارند"(وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِینَ).

همانگونه که در ذیل آیه ۶۱ سوره بقره گفته شد،تاریخ پر ماجرای یهود نشان می دهد که آنها علاوه بر انکار آیات الهی در کشتن پیامبران و منادیان حق، فوق العاده جسور بودند،و مجاهدانی را که به حمایت آنها برمی خاستند از دم شمشیر می گذراندند،مسلم است مجازاتهای سه گانه بالا که در باره آنها گفته شد در مورد همه کسانی که اعمال شبیه آنها دارند جاری است.

***

نکته ها:

۱-در آیه اول آمران به عدالت و دعوت کنندگان به معروف و حق در ردیف پیامبران شمرده شده اند و کفر به خداوند و کشتن پیامبران و کشتن اینگونه افراد در یک سطح قرار گرفته است و این نهایت اهتمام اسلام را به مساله بسط عدالت در اجتماع روشن می سازد.

از آیه دوم شدت مجازات کسانی که اقدام به قتل چنین مردم صالحی بکنند به خوبی روشن می شود،زیرا سابقا گفته ایم"حبط"در باره همه گناهان نیست بلکه در مورد گناهان شدیدی است که اعمال نیک را نیز از میان می برد (۱)و از همه گذشته نفی شفاعت از این اشخاص نشانه دیگری بر شدت گناه آنها است.

۲-منظور از" بِغَيْرِ حَقٍّ "این نیست که می توان پیامبران را به حق کشت بلکه منظور این است که قتل پیامبران همیشه به غیر حق و ظالمانه بوده است و به اصطلاح"بغیر حق"قید توضیحی است که برای تاکید آمده.

۳-از جمله" فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ "(آنها را به عذاب شدید بشارت بده) استفاده می شود که کافران معاصر پیامبر ص نیز مشمول این آیه بوده اند در حالی که می دانیم آنها قاتل هیچ یک از انبیاء نبوده اند و این به خاطر آن است که هر کس راضی به برنامه و مکتب و اعمال جمعیتی باشد در اعمال نیک و بد آنها سهیم است و چون این دسته از کفار(مخصوصا یهود)نسبت به برنامه های پیشینیان خود و اعمال خلاف آنها سخت وفادار بودند مشمول سرنوشت آنها خواهند بود.

۴-کلمه"بشارت"در اصل به معنی خبرهای نشاط انگیز است که اثر آن در "بشره"و صورت انسان آشکار می گردد،به کار بردن کلمه بشارت در مورد عذاب در این آیه و بعضی دیگر از آیات قرآن در واقع یک نوع تهدید و استهزاء به افکار

۱- ۱) برای توضیح و بررسی در باره مساله"حبط"به ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره مراجعه فرمائید.

گنهکـاران محسوب می شود و این شبیه سـخنی است که در میان ما نیز متـداول است که اگر کسـی کار بـدی را انجام داد در مقام تهدید و استهزاء به او می گوییم"مزد و پاداش تو را خواهیم داد"!.

۵-در حـدیثی از ابو عبیـده جراح می خوانیم که می گوید:از رسول خدا ص پرسـیدم کدامیک از مردم عذابش در روز قیامت از همه شدیـدتر است؟ فرمود:"کسـی که پیامبری را به قتل برساند یا مردی را که امر به معروف و نهی از منکر می کند،سپس این آیه را تلاوت فرمود: وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ یَقْتُلُونَ الَّذِینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النّاسِ ".

سپس افزود:"ای ابا عبیده!بنی اسـرائیل ۴۳ پیـامبر را در آغـاز روز در یـک ساعت کشـتند،در این حال ۱۱۲ نفر از عابـدان بنی اسـرائیل قیام کردنـد و قاتلین را امر به معروف و نهی از منکر نمودنـد،آنها نیز در همان روز کشـته شدند،و این همان است که خداوند می فرماید: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ ". (۱)

***

ص :۴۸۱

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۴۲۳.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۳ تا ۲۵]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ اَلْكِتٰابِ يُدْعَوْنَ إِلىٰ كِتٰابِ اَللّٰهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا لَنْ تَمَسَّنَا اَلنّٰارُ إِلاّٰ أَيّٰاماً مَعْدُودٰاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) فَكَيْفَ إِذٰا جَمَعْنٰاهُمْ لِيَوْمٍ لاٰ رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ (۲۵)

ترجمه:

۲۳-آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب(آسمانی)داشتند،به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند،سپس گروهی از آنان،(با علم و آگاهی،)روی می گردانند،در حالی که(از قبول حق)اعراض دارند؟ ۲۴-این عمل آنها،به خاطر آن است که می گفتند:"آتش(دوزخ)،جز چند روزی به ما نمی رسد.

(و کیفر ما،به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم،بسیار محدود است.)"این افترا(و دروغی که به خدا بسته بودند،)آنها را در دینشان مغرور ساخت(و گرفتار انواع گناهان شدند).

۲۵-پس چگونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست[روز رستاخیز]جمع کنیم،و به هر کس،آنچه(از اعمال برای خود)فراهم کرده،بطور کامل داده شود؟و به آنها ستم نخواهد شد(زیرا محصول اعمال خود را می چینند).

شان نزول:

در تفسیر "مجمع البیان"از"ابن عباس"نقل شده که در عصر پیامبر ص زن و مردی از یهود خیبر مرتکب زنای محصنه شدند با اینکه در تورات دستور مجازات سنگباران در باره این چنین اشخاص داده شده بود،چون آنها از طبقه اشراف بودند

یهود از اجرای این دستور در مورد آنها سرباز زدند و پیشنهاد شد که به پیامبر اسلام ص مراجعه کرده داوری بطلبند به این امید که مجازات خفیفتری از طرف او در باره آنها تعیین شود. هنگامی که به پیامبر اسلام ص مراجعه کردند.

پیغمبر ص فرمود:همین تورات فعلی میان من و شما داوری می کند،آنها پذیرفتند و"ابن صوریا"را که از دانشمندان آنان بود از"فدک"به مدینه دعوت کردند،پیامبر ص او را شناخت فرمود:تو"ابن صوریا"هستی؟! عرض کرد:بلی فرمود:تو اعلم علمای یهود می باشی؟ گفت:این چنین فکر می کنند!پیغمبر ص دستور داد قسمتی از تورات را که آیه"رجم"(سنگباران)در آن بود پیش روی او بگذارند،او که قبلا از جریان آگاه شده بود هنگامی که به این قسمت رسید دست روی آن گذاشت و جمله های بعد را خواند"عبد اللّه بن سلام"که قبلا از دانشمندان یهود بود و سپس اسلام اختیار کرده بود حضور داشت فورا متوجه پرده پوشی"ابن صوریا"شد و برخاست و دست او را از روی این جمله برداشت و آن را از متن تورات قرائت کرد،و گفت تورات می گوید بر یهود لازم است هر گاه زن و مردی مرتکب زنای محصنه شوند هنگامی که مدرک کافی بر جرم آنها وجود داشته باشد سنگ باران شوند،سپس پیامبر دستور داد مجازات مزبور طبق آیین آنها در مورد این دو مجرم اجرا شود جمعی از یهود خشمناک شدند و این آیه در باره وضع آنها نازل گردید (۱).

۱- ۱) در تورات فعلی در سفر لاویان فصل بیستم جمله ۱۰ چنین می خوانیم:"و کسی که با زن غیری زنا کند یعنی با زن همسایه خود(مثلا)زنا نماید البته زانی و زانیه کشته شوند. در عبارت فوق گرچه حکم سنگباران صریحا نیامده ولی اصل مجازات اعدام آمده است ممکن است نسخه های تورات که در عصر پیامبر ص وجود داشته دارای این عبارت نیز بوده است.

تفسیر:

چرا تسلیم حق نیستند؟

به دنبال آیات گذشته که سخن از محاجه و بحث و گفتگوهای لجوجانه گروهی از اهل کتاب به میان آورد،در این آیات روشن می سازد که آنها تسلیم پیشنهادهای منطقی نبودند و انگیزه های این عمل و نتایج آن را نیز بازگو می کند.

در آیه نخست می فرماید:"آیا مشاهده نکردی کسانی را که بهره ای از کتاب آسمانی داشتند و دعوت به سوی کتاب الهی شدند تا در میان آنها داوری کند ولی عده ای از آنها روی گردانیدند و از قبول حق اعراض نمودند"این در حالی بود که کتاب آسمانی آنها حکم الهی را بازگو کرده بود و آنها از آن آگاهی داشتند(أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ یُدْعَوْنَ إِلی کِتابِ اللّهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَوَلّی فَرِیقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ).

آری آنها به همان حکم موجود در کتاب مذهبی خویش نیز گردن نمی نهادند و با بهانه جویی و مطالب بی اساس از اجرای حدود الهی سرپیچی می کردند.

ضمنا از جمله" أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ "بر می آید که تورات(و انجیلی)که در دست یهود و نصاری در آن عصر بود،تمام تورات و انجیل اصلی نبود،بلکه تنها قسمتی از آن بود احتمالا و قسمت بیشتر از این دو کتاب آسمانی،از میان رفته یا تحریف شده بود.

آیات دیگری از قرآن مجید نیز این معنی را تایید می کند و شواهد و علایم تاریخی نیز مؤید آن است که اینجا جای شرح آن نیست.

*** در آیه بعد دلیل مخالفت و سرپیچی آنها را شرح می دهد که آنها بر اساس یک فکر باطل معتقد بودند از نژاد ممتازی هستند(همانگونه که امروز نیز چنین فکر

ص:۴۸۴

می کنند و نوشته ها و اعمال آنها گواه بر نژاد پرستی شدید آنها است).

آنها معتقـد بودنـد ارتباط ویژه ای با پروردگار دارند تا آنجا که خود را فرزندان خدا می نامیدند و می گفتند: نَحْنُ أَبْناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ :"ما فرزنـدان خـدا و دوسـتان خاص او هستیم" (۱)و به همین دلیـل برای خود مصونیتی در مقابـل مجـازات الهی قـایل بودنـد،لـذا قرآن در این آیه می گویـد این اعمال و رفتار به خاطر آن است که گفتنـد:"جز چنـد روزی آتش دوزخ به ما نمی رسد"و اگر مجازاتی داشته باشیم بسیار محدود است(ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ إِلاّ أَیّاماً مَعْدُوداتٍ).

"معدود"یعنی قابل شـمارش،و معمولا به اشـیاء کم گفته می شود،زیرا اشـیاء زیاد قابل شـمارش نیستند یا شمارش آنها مشکل است.

منظور از" أَیّاماً مَعْدُوداتٍ "یا همان چهل روزی است که آنها در غیاب موسی ع گوساله پرستی کردند و این گناه عظیمی بود که حتی خودشان نمی توانستند آن را انکار کنند.

و یا منظور روزهای معـدودی از عمرشان بود که به گناهان فوق العاده صـریح دست زده بودند تا آنجا که خودشان هم قادر به انکار،یا توجیه و پرده پوشی بر آن نبودند.

سپس می افزاید:آنها این امتیازات دروغین را به خدا نسبت می دادند"و این افترا و دروغی را که به خدا بسته بودند آنها را در دینشان مغرور ساخته بود" (وَ غَرَّهُمْ فِی دِینِهِمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ).

*** قرآن مجیـد در سومین و آخرین آیه مورد بحث،خـط بطلاـن بر تمـام این ادعاهای واهی و خیالات باطل می کشـد و می گوید:"پس چگونه خواهد بود

۱- ۱) سوره مائده،آیه ۱۸.

هنگامی که آنها را در روزی که در آن شکی نیست جمع کنیم،و به هر کس آنچه را به دست آورده داده شود و به آنها ستم نخواهد شد"(فَكَيْفَ إِذٰا جَمَعْنٰاهُمْ لِيَوْمٍ لاٰ رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ).

آری در آن روز همه در دادگاه عدل الهی حاضر خواهند شد،و هر کس نتیجه کشته خود را درو می کند،و اعمال هر کس به او تسلیم می شود و مجازات آنها هر چه باشد هرگز ظالمانه نیست زیرا محصول اعمال خود آنها است،و آن روز است که می فهمند هیچ امتیازی بر دیگران ندارند و عدل الهی همه را شامل می شود.

ضمنا از جمله" مٰا كَسَبَتْ "به روشنی این معنی به دست می آید که پاداش و کیفر قیامت و نجات و بدبختی در جهان دیگر،تنها بستگی به اعمال خود انسان دارد نه به پندارهای واهی و خیالات باطل.

نکته ها:

۱-آیا ممکن است انسان دروغی بگوید و یا افترایی به خدا ببندد و بعد خودش تحت تاثیر آن واقع گردد و به آن مغرور شود،آن چنان که قرآن در آیات فوق در باره یهود نقل می کند آیا این باورکردنی است؟ پاسخ این سؤال چندان مشکل نیست زیرا مساله فریب و جدان از مسائل مسلم روان شناسی امروز است که گاهی دستگاه فکر و اندیشه در پی اغفال و جدان برمی آید و چهره حقیقت را در نظر و جدان خویش دگرگون می سازد،بسیار دیده ایم افراد آلوده به گناهان بزرگی همچون قتل و سرقت و یا اعتیادهای گوناگون با این که زشتی اعمال خود را به خوبی درک می کنند برای به دست آوردن آرامش کاذب و جدان می کوشند مردم را مستحق این گونه اعمال،جلوه دهند و یا اینکه برای توجیه اعتیادهای زیان بار خود گرفتاریهای زندگی و مشکلات طاقت فرسای اجتماعی را بهانه می کنند تا پناه بردن خویش را به مواد مخدر توجیه نمایند به علاوه اینگونه افترائات و امتیازات دروغین را نسلهای پیشین اهل کتاب درست

کرده بودند و تدریجا برای نسلهای آینده که از واقعیت آگاهی چندانی نداشتند،(و برای کشف حقیقت به خود زحمت نمی دادند)به صورت عقیده مسلمی در آمده بود.

۲-ممکن است گفته شود اعتقاد به"عذاب و کیفر محدود"در میان ما مسلمانان نیز هست زیرا ما معتقدیم که مسلمانان برای همیشه در عذاب الهی نمی مانند و بالاخره ایمان آنها موجب نجات آنان می شود.

ولی باید به این نکته توجه داشت که ما هرگز معتقد نیستیم که یک مسلمان گنهکار و آلوده به انواع جنایات فقط چند روزی عذاب الهی می بیند بلکه ما معتقدیم سالیان دراز که مدت آن را جز خدا نمی داند گرفتار مجازات خواهد بود ولی مجازات او به خاطر ایمانش ابدی و جاویدان نمی باشد و اگر در میان مسلمانان راستی افرادی پیدا شوند که چنین امتیازی برای خود قایل باشند و معتقد گردند که در پناه نام اسلام و ایمان به پیامبر ص و ائمه اطهار ع مجازند هر گناهی را مرتکب شوند و مجازات آنها چند روزی بیش نخواهد بود سخت در اشتباه اند و از روح اسلام و تعلیمات آن بر کنار می باشند.

به علاوه ما امتیازی در این مساله برای مسلمانان قایل نیستیم بلکه معتقدیم پیروان هر امتی در عصر و زمان خود که به پیامبر عصر خود ایمان داشته و ضمنا مرتکب گناهی شده اند مشمول این قانون هستند از هر نژادی که باشند در حالی که یهود این امتیاز را برای نژاد اسرائیل قایل بودند نه برای اقوام دیگر.

قرآن به این امتیاز دروغین آنها پاسخ گفته و در سوره مائده آیه ۱۸ می گوید: بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ ،"شما هم بشری همچون سایر افراد بشر هستید".

***

ص: ۴۸۷

[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۶ تا ۲۷]

اشاره

قُلِ اَللّٰهُمَّ مٰالِکَ اَلْمُلْکِ تُؤْتِی اَلْمُلْکَ مَنْ تَشٰاءُ وَ تَنْزِعُ اَلْمُلْکَ مِمَّنْ تَشٰاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشٰاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشٰاءُ بِیَدِکَ اَلْخَیْرُ إِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۲۶) تُولِجُ اَللَّیْلَ فِی اَلنَّهٰارِ وَ تُولِجُ اَلنَّهٰارَ فِی اَللَّیْلِ وَ تُخْرِجُ اَلْحَیَّ مِنَ اَلْمَیِّتِ وَ تُخْرِجُ اَلْمَیِّتَ مِنَ اَلْحَیِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشٰاءُ بِغَیْرِ حِسٰابٍ (۲۷)

ترجمه:

۲۶-بگو:"بارالها!مالک حکومتها تویی،به هر کس بخواهی،حکومت می بخشی،و از هر کس بخواهی،حکومت را می گیری،هر کس را بخواهی،عزت می دهی،و هر که را بخواهی خوار می کنی.تمام خوبیها به دست توست،تو بر هر چیزی قادری.

۲۷-شب را در روز داخل می کنی،و روز را در شب،و زنده را از مرده بیرون می آوری،و مرده را از زنده،و به هر کس بخواهی،بدون حساب،روزی می بخشی."

شان نزول:

مفسر معروف"طبرسی"در"مجمع البیان"دو شان نزول برای آیه اول ذکر کرده است که هر دو یک حقیقت را تعقیب می کنند:

۱-هنگامی که پیغمبر اکرم ص مکه را فتح نمود،به مسلمانان نوید داد که به زودی کشور ایران و روم نیز زیر پرچم اسلام قرار خواهد گرفت،منافقان که دلهایشان به نور ایمان روشن نشده بود و روح اسلام را درک نکرده بودند،این مطلب را اغراق آمیز تلقی کرده و با تعجب گفتند:محمد ص به مدینه و مکه قانع نیست و طمع در فتح ایران و روم دارد در این هنگام،آیه اول نازل شد.

ص :۴۸۸

۲-هنگامی که پیغمبر گرامی ص به اتفاق مسلمانان مشغول حفر خندق در اطراف مدینه بود و با نظم خاصی مسلمانان،گروه گروه با سرعت و جدیت، مشغول حفر خندق بودند تا پیش از رسیدن سپاه دشمن،این وسیله دفاعی،تکمیل گردد،ناگهان در میان خندق سنگ سفید بزرگ و سختی پیدا شد که مسلمانان از شکستن و حرکت دادن آن عاجز ماندند،"سلمان"به حضور پیامبر ص رسید و جریان را عرض کرد،پیامبر وارد خندق شد و کلنگ را از سلمان گرفت و محکم بر روی سنگ فرود آورد،از برخورد کلنگ با سنگ،جرقه ای جستن کرد،پیامبر ص تکبیر فتح و پیروزی گفت،مسلمانان نیز با او هم صدا شده و آهنگ تکبیر در همه جا پیچید،بار دیگر پیامبر ص کلنگ را بر سر سنگ فرود آورده مجددا جرقه ای جستن کرد و قسمتی از سنگ شکست و صدای تکبیر پیروزی پیامبر و مسلمانان، فضای اطراف را پر کرد،برای سومین بار،کلنگ را بلند کرد و بر بقیه سنگ محکم کوبید،مجددا از برخورد کلنگ با سنگ،جرقه ای جستن نمود و اطراف خود را روشن ساخت،و بقیه سنگ درهم شکسته شد و برای سومین بار صدای تکبیر در خندق پیچید.

سلمان عرض کرد:امروز وضع عجیبی از شما مشاهده کردم! پیامبر ص فرمود:در میان جرقه ای که بار اول جستن کرد،کاخهای حیره و مدائن را دیدم و برادرم جبرئیل به من بشارت داد که آنها در زیر پرچم اسلام قرار خواهند گرفت!در درون جرقه دوم کاخهای روم را دیدم،و هم او به من خبر داد که در اختیار پیروانم قرار خواهد گرفت،در سومین جرقه،کاخهای صنعاء و سرزمین یمن را دیدم و او به من بشارت داد که مسلمانان بر آن پیروز می شوند و من در آن حال،تکبیر پیروزی گفتم،ای مسلمانان به شما مژده باد!...

مسلمانان راستین از خوشحالی در پوست نمی گنجیدند و خدا را شکر می کردند.اما منافقان،چهره در هم کشیده و با ناراحتی و به صورت اعتراض، گفتند:

چه آرزوی باطل و چه وعده محالی؟!در حالی که اینها از ترس جان خود،حالت دفاعی به خویش گرفته اند و مشغول حفر خندق هستند و با آن دشمن محدود، یارای جنگ ندارند، خیال فتح کشورهای بزرگ جهان را در سر می پرورانند،در این موقع آیات مورد بحث نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

همه چیز به دست اوست!

در آیات قبل سخن از امتیازاتی بود که اهل کتاب(یهود و نصاری)برای خود قایل بودند و خود را از خاصان خداوند می پنداشتند(علاوه بر این مدعی بودند حاکمیت و مالکیت نیز از آن آنها است)خداوند در این دو آیه ادعای باطل آنان را با این بیان جالب رد می کند،می فرماید:"بگو:بارالها!مالک ملکها تویی،تو هستی که به هر کس بخواهی و شایسته بدانی حکومت می بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را جدا می سازی"(قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ).

"هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی،و هر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی"(وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ).

و در یک جمله"کلید تمام خوبیها به دست توانای تو است،زیرا تو بر هر چیز توانایی"(بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

ناگفته پیدا است که منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه این نیست که بدون حساب و بی دلیل چیزی را به کسی می بخشد و یا از او می گیرد،بلکه مشیت او از روی حکمت و مراعات نظام و مصلحت و حکمت جهان آفرینش و عالم انسانیت است و گاه این حکومتها به خاطر شایستگی ها است،و گاه حکومت ظالمان هماهنگ ناشایستگی امتها است.

ص:۴۹۰

این نکته نیز قابل توجه است که لفظ"خیر"افعل التفضیل است و معادل فارسی آن"بهتر"می باشد،و برای برتری چیزی بر چیز دیگر ذکر می شود ولی در بسیاری از موارد،به معنی خوب(بدون مفهوم صفت تفضیلی)نیز به کار می رود و ظاهر این است که در آیه مورد بحث به معنی دوم است.یعنی سرچشمه تمام خوبیها از او و به دست او است.

جمله" بِيَدِكَ الْخَيْرُ "با توجه به الف و لام استغراق در"الخير"و مقدم شدن خبر بر مبتدا(زیرا بیدك الخیر فرموده نه الخیر بیدك)نشان می دهد که تمام خیرها و برکات و نیکها و خوبیها،در دست خدا است،و ضمنا از این جمله استفاده می شود که هم عزت،خیر است و هم ذلت،و هم بخشیدن حکومت و هم گرفتن آن،هر کدام در جای خود خیر است و بر طبق قانون عدالت،و شری وجود ندارد،جانیان و بدکاران،خیرشان در آن است که در زندان باشند،و نیکوکاران با ایمان،خیرشان در آزادی است.

به تعبیر دیگر در جهان هستی شری وجود ندارد،این ما هستیم که خیرات را مبدل به شر می کنیم و اگر می گوید:خیر تنها به دست تو است و از شر سخنی نمی گوید،به خاطر آن است که شری از ذات پاک او صادر نمی شود.

جمله" إِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ "در واقع دلیلی است بر تمام آنچه در این آیه آمده زیرا وقتی او بر هر چیز قادر است،حکومت و عزت و خیرات به دست او است.

سؤال:

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن اینکه ممکن است کسانی از آیه فوق چنین نتیجه بگیرند که،هر کس به حکومتی می رسد و یا از حکومت،سقوط می کند،خواست خدا بوده و نتیجه این سخن،امضای تمام حکومتهای جباران و ستمگران تاریخ از قبیل حکومت چنگیز و هیتلر و...می باشد،اتفاقا در تاریخ نیز

ص :۴۹۱

می خوانیم که"یزید بن معاویه"هم برای توجیه حکومت ننگین و ظالمانه خود به این آیه استدلال کرد (۱).

به همین جهت در کلمات مفسران،برای حل این اشکال توضیحاتی در باره آیه دیده می شود از جمله این که:آیه مخصوص به حکومت های الهی است و یا مخصوص به حکومت پیامبر اکرم ص و پایان دادن به حکومت جباران قریش است.

ولی حق این است که آیه یک مفهوم کلی و عمومی دارد که طبق آن،تمام حکومت های خوب و بد بر طبق مشیت خداست،ولی با این توضیح که:خداوند یک سلسله عوامل و اسباب برای پیشرفت و پیروزی در این جهان آفریده است،و استفاده از آثار این اسباب همان مشیت خدا است.

بنا بر این خواست خدا یعنی آثاری که در آن اسباب و عوامل آفریده شده است:حال اگر افراد ستمگر و ناصالحی(همچون چنگیز و یزید و فرعون و مانند اینها)از آن وسایل استفاده کردند و ملت هایی ضعیف و زبون و ترسو،به آن تن در دادند و حکومت ننگین آنها را تحمل کردند،این نتیجه اعمال خود آنها است،که گفته اند:"هر ملتی لایق همان حکومتی است که دارد"! ولی اگر ملتها آگاه بودند و آن عوامل و اسباب را از دست جباران گرفته و به دست صالحان دادند و حکومت های عادلانه ای به وجود آوردند باز نتیجه اعمال آنها است که بستگی به طرز استفاده از عوامل و اسباب الهی دارد.

در حقیقت آیه،بیدار باشی برای همه افراد و جوامع انسانی است که بهوش باشند،و از وسایل پیروزی بهره گیرند و پیش از آنکه افراد ناصالح بر آنها چیره شوند و مقامات حساس اجتماع را از دست آنها بگیرند آنها بکوشند و سنگرها را اشغال کنند.

۱- ۱) ارشاد مفید،بنا به نقل المیزان،ذیل آیه مورد بحث.

کوتاه سخن اینکه:خواست خداوند همان است که در عالم،اسباب آفریده تا چگونه ما از عالم اسباب استفاده کنیم.

*** در آیه بعد برای تکمیل این معنی و نشان دادن حاکمیت خداوند بر تمام عالم هستی می افزاید:"شب را در روز داخل می کنی و روز را در شب و موجود زنده را از مرده خارج می سازی و مرده را از زنده،و به هر کس اراده کنی بدون حساب روزی می بخشی"(تُولِجُ اللَّيْلَ فِی النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ).

و به این ترتیب مساله تغییر تدریجی شب و روز،کوتاه شدن شب در نیمی از سال، که از آن تعبیر به داخل شدن شب در روز شده است و بلند شدن شبها در نیم دیگر(دخول روز در شب)و همچنین خارج شدن موجودات زنده از مرده،و موجودات مرده از زنده،و روزیهای فراوانی که نصیب بعضی از افراد می شود،هر یک نشانه بارزی از قدرت مطلقه اوست.

***

نکته ها:

۱-"ولوج"در لغت به معنی"دخول"است،این آیه می گوید:خداوند،شب را در روز و روز را در شب داخل می کند(در هشت مورد دیگر قرآن نیز،به این معنی اشاره شده است).

منظور از این جمله همان تغییر تدریجی محسوسی است که در شب و روز، در طول سال،مشاهده می کنیم،این تغییر بر اثر انحراف محور کره زمین نسبت به مدار آن که کمی بیش از ۲۳ درجه است و تفاوت زاویه تابش خورشید می باشد،لذا می بینیم در بلاد شمالی(نقاط بالای خط استوا)در ابتدای زمستان،روزها کم کم

بلند و شبها،کوتاه می شود تا اول تابستان،سپس به عکس،شبها بلند و روزها کوتاه می شود و تا اول زمستان ادامه دارد.اما در بلاد جنوبی(نقاط پایین خط استوا) درست به عکس است.

بنا بر این،خداوند دائما،شب و روز را در یکدیگر داخل می کند،یعنی از یکی کاسته به دیگری می افزاید.

ممکن است گفته شود که در خط حقیقی استوا و همچنین در نقطه اصلی قطب شمال و جنوب،شب و روز در تمام سال مساوی هستند و هیچگونه تغییری پیدا نمی کند،شب و روز در خط استوا در تمام سال هر کدام دوازده ساعت و در نقطه قطب در تمام سال،یک شب ۶ ماهه و یک روز به همان اندازه است،بنا بر این آیه جنبه عمومی ندارد.

در پاسخ این سؤال باید گفت:خط استوای حقیقی،یک خط موهوم بیش نیست و همیشه زندگی واقعی مردم یا این طرف خط استوا است یا آن طرف،و همچنین نقطه قطب،نقطه بسیار کوچکی بیش نیست و زندگی ساکنان مناطق قطبی (اگر ساکنانی داشته باشد)حتما در مکانی وسیع تر از نقطه حقیقی قطب است، بنا بر این هر دو دسته اختلاف شب و روز دارند.

آیه ممکن است علاوه بر معنی فوق،معنی دیگری را هم در بر داشته باشد و آن اینکه شب و روز در کره زمین به خاطر وجود طبقات"جو"در اطراف این کره به صورت ناگهانی ایجاد نمی شود،بلکه روز،به تدریج از فجر و فلق شروع شده و گسترده می گردد و شب از شفق و سرخی طرف مشرق به هنگام غروب آغاز،و تدریجا تاریکی همه جا را می گیرد.

تدریجی بودن تغییر شب و روز به هر معنی که باشد آثار سودمندی در زندگانی انسان و موجودات کره زمین دارد،زیرا پرورش گیاهان و بسیاری از جانداران در پرتو نور و حرارت تدریجی آفتاب صورت می گیرد،به این معنی که از

آغاز بهار که نور و حرارت،روز به روز،افزایش می یابد،گیاهان و بسیاری از حیوانات هر روز مرحله تازه ای از تکامل خود را طی می کننـد و چون با گـذشت زمان،نور و حرارت بیشتری لازم دارنـد و این موضوع به وسـیله تغییرات تـدریجی شب و روز تامین می گردد،می توانند به نقطه نهایی تکامل خود برسند.

هر گـاه شب و روز همیشه یکسان بود،نمو و رشـد بسـیاری از گیاهان و حیوانات،دچار اختلال می شـد و فصول چهارگانه که لازمه"اختلاف شب و روز"و "چگونگی زاویه تـابش آفتـاب"است از بین می رفت و طبعا انسان از فوایـد اختلاف فصول بی بهره می ماند.

همچنیـن اگر معنی دوم در تفسـیر آیـه را در نظر بگیریم که آغـاز شب و روز، تـدریجی است نه ناگهـانی و حتمـا شـفق و بین الطلوعین در میـان این دو است،روشن می شود که این تـدریجی بودن شب و روز،برای ساکنان زمین نعمت بزرگی است، زیرا کم کم با تاریکی یا روشـنایی آشـنا می شونـد و نیروهای جسـمی و زنـدگی اجتماعی آنان بر آن منطبق می گردد،در غیر این صورت،مسلما ناراحتیهایی به وجود می آمد.

۲-جمله" تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ "و شبیه آن در چنـدین آیه از قرآن مجید به چشم می خورد که می گوید:"خداوند زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد".

منظور از بیرون آوردن"زنده"از"مرده"همان پیدایش حیات از موجودات بی جان است، زیرا می دانیم آن روز که زمین آماده پـذیرش حیـات شـد،موجودات زنـده از مواد بی جـان به وجود آمدنـد،از این گذشـته دائما در بـدن ما و همه موجودات زنـده عالم،مواد بی جان،جزو سلولها شده،تبدیل به موجود زنده می گردند.

پیدایش مردگان از موجودات زنده،نیز دائما در مقابل چشم ما مجسم است.

در حقیقت آیه اشاره به قانون تبادل دائمی مرگ و حیات است که

عمومی ترین و پیچیده ترین و در عین حال جالب ترین قانونی است که بر ما حکومت می کند.

برای این آیه،تفسیر دیگری نیز هست که با تفسیر گذشته،منافاتی ندارد و آن مسئله زندگی و مرگ معنوی است،چه این که می بینیم گاهی افراد با ایمان که "زندگان حقیقی"هستند از افراد بی ایمان که"مردگان واقعی"محسوب می شوند به وجود می آیند و گاهی به عکس،افراد بی ایمان از افراد با ایمان متولد می شوند.

قرآن زندگی و مرگ معنوی را در آیات متعددی به"کفر"و"ایمان"تعبیر کرده است.

مطابق این تفسیر،قرآن مساله به هم ریختن قانون"توارث"را که بعضی از دانشمندان آن را از قوانین قطعی طبیعت می دانند،اعلام می دارد،زیرا انسان به خاطر داشتن آزادی اراده مانند موجودات بی جان طبیعت نیست که تحت تاثیر اجباری عوامل مختلف باشد،و این خود یکی از قدرت نمایی های خدا است که آثار کفر را از وجود فرزندان کافر(آنها که می خواهند واقعا مؤمن باشند)می شوید،و آثار ایمان را از وجود فرزندان مؤمن(آنها که می خواهند واقعا کافر باشند)از بین می برد و این استقلال اراده،که حتی می تواند بر زمینه های مساعد و نامساعد ارثی پیروز گردد از ناحیه اوست.

همین معنی در روایتی از پیامبر اسلام ص به ما رسیده است چنان که در تفسیر(الدر المنثور)از سلمان فارسی نقل شده که رسول خدا ص در تفسیر آیه " تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ... "فرمود:یعنی مؤمن را از صلب کافر و کافر را از صلب مؤمن خارج می سازد.

۳-جمله" وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشٰاءُ بِغَيْرِ حِسٰابٍ "به اصطلاح از قبیل ذکر"عام"بعد از"خاص"است زیرا در جمله های قبل،نمونه هایی از روزیهای خداوند به بندگان، بیان شده است و در این جمله مساله،به صورت کلی و عمومی تر در تمام مواهب و ارزاق ذکر گردیده یعنی نه تنها عزت و حکومت و حیات و مرگ به دست خدا است

بلکه هر نوع روزی و موهبتی از ناحیه او است.

جمله" بِغَيْرِ حِسٰابٍ "(بدون حساب)اشاره به این است که دریای مواهب الهی آن قدر وسیع و پهناور است که هر قدر به هر کس ببخشد کمترین تاثیری برای او نمی کند و نیاز به"نگاه داشتن حساب"ندارد،زیرا حساب را آنها نگه می دارند که سرمایه محدودی دارند،و بیم تمام شدن یا کمبود سرمایه در باره آنها می رود،چنین اشخاصی هستند که دائما در عطایای خود حسابگرند.مبادا سرمایه آنها از دست برود،اما خداوندی که دریای بی پایان هستی و کمالات است،نه بیم کمبود دارد،و نه کسی از او حساب می گیرد،و نه نیازی به حساب دارد.

از آنچه گفته شد،روشن می شود که این جمله،منافات با آیاتی که بیان تقدیر الهی و اندازه گیری و لیاقت و شایستگی افراد و حکمت و تدبیر آفرینش را بیان می کند،ندارد.

۴-سؤال دیگری در اینجا مطرح است و آن اینکه:از نظر قانون آفرینش و حکم عقل و دعوت انبیاء،هر کسی در کسب سعادت و خوشبختی و عزت و ذلت و تلاش و کوشش برای کسب روزی خویش مختار و آزاد است،پس چگونه در آیه فوق،همه اینها به خداوند نسبت داده شده است؟! پاسخ این سؤال این است که سرچشمه اصلی عالم آفرینش و تمام مواهب و قدرت هایی که افراد دارند،خداست،اوست که همه امکانات را برای تحصیل عزت و خوشبختی در اختیار بندگان،قرار داده،و اوست که قوانینی در این عالم وضع کرده که اگر پشت پا به آن بزنند،نتیجه آن،ذلت است،و به همین دلیل همه اینها را می توان به او نسبت داد،ولی این نسبت هرگز منافات با آزادی اراده بشر ندارد،زیرا انسان که از این قوانین و مواهب،از این قدرت ها و نیروها،حسن استفاده،یا سوء استفاده می کند.

***

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۸]

اشاره

لاٰ یَتَّخِذِ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلْکٰافِرِینَ أَوْلِیٰاءَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اَللّٰهِ فِی شَیْءٍ إِلاّٰ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰاةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اَللّٰهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اَللّٰهِ اَلْمَصِیرُ (۲۸)

ترجمه:

۲۸-افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان،کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند،و هر کس چنین کند،هیچ رابطه ای با خدا ندارد(و پیوند او بکلی از خدا گسسته می شود)،مگر اینکه از آنها به پرهیزید(و به خاطر هدفهای مهم تری تقیه کنید).خداوند شما را از (نافرمانی)خود،بر حذر می دارد،و بازگشت(شما)به سوی خداست.

تفسیر:

با دشمنان طرح دوستی نریزید

در آیات گذشته سخن از این بود که عزت و ذلت و تمام خیرات به دست خدا است،و در این آیه به همین مناسبت مؤمنان را از دوستی با کافران شدیدا نهی می کند،زیرا اگر این دوستیها به خاطر کسب قدرت و ثروت و عزت است،همه اینها به دست خدا است.

می فرماید:"افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنان(یعنی)کافران را دوست و ولی و حامی خود انتخاب کنند"(لاٰ یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکٰافِرِینَ أَوْلِیٰاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ). (۱)

"و هر کس چنین کند در هیچ چیز از خداوند نیست"و رابطه خود را به کلی از پروردگارش گسسته است(وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللّٰهِ فِی شَیْءٍ).

این آیه در زمانی نازل شد که روابطی در میان مسلمانان و مشرکان با یهود و

ص:۴۹۸

۱- ۱) "اولیاء"جمع"ولی"و در اینجا به معنی دوست و حامی و هم پیمان و یار و یاور است.

نصاری وجود داشت،و چون ادامه این ارتباط،برای مسلمین زیانبار بود،مسلمانان از این کار نهی شدند،این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی اجتماعی به مسلمانان می دهد که بیگانگان را به عنوان دوست و حامی و یار و یاور هرگز نپذیرند، و فریب سخنان جذاب و اظهار محبتهای به ظاهر صمیمانه آنها را نخورند،زیرا ضربه های سنگینی که در طول تاریخ بر افراد با ایمان و با هدف واقع شده در بسیاری از موارد از این رهگذر بوده است.

تاریخچه استعمار می گوید:همیشه ظالمان استثمارگر در لباس دوستی و دلسوزی و عمران و آبادی ظاهر شده اند.

فراموش نباید کرد(واژه استعمار که به معنی اقدام به عمران و آبادی است نیز از همین جا گرفته شده)آنها به نام عمران و آبادی وارد می شدند و هنگامی که جای پای خود را محکم می کردند،بیرحمانه بر آن جامعه می تاختند و همه چیز آنها را به یغما می بردند.

جمله" مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ "اشاره به این است که در زندگی اجتماعی هر کس نیاز به دوستان و یاورانی دارد،ولی افراد با ایمان باید اولیای خود را از میان افراد با ایمان انتخاب کنند و با وجود آنان چه نیازی به کفار بی رحم و ستمگر است،و تکیه بر وصف ایمان و کفر،اشاره به این است که این دو از یکدیگر بیگانه و آشتی ناپذیرند.

جمله" فَلَيْسَ مِنَ اللّٰهِ فِي شَيْءٍ "اشاره به این است که:افرادی که با دشمنان خدا پیوند دوستی و همکاری برقرار سازند،ارتباطشان با خداوند و خدا پرستان گسسته می شود.

سپس به عنوان یک استثناء از این قانون کلی می فرماید:"مگر اینکه از آنها به پرهیزید"و تقیه کنید(إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً).

همان تقیه ای که برای حفظ نیروها و جلوگیری از هدر رفتن قوا و امکانات و

سرانجام پیروزی بر دشمن است.

در چنین موردی،جایز است که مسلمانان با افراد بی ایمان،به خاطر حفظ جان خود و مانند آن ابراز دوستی کنند.

و در پایان آیه،هشداری به همه مسلمانان داده،می فرماید:"خداوند شما را از(نافرمانی)خود بر حذر می دارد،و بازگشت(همه شما)به سوی خداست"(وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اللّٰهِ الْمَصِیرُ).

این دو جمله،بر مساله تحریم دوستی با دشمنان خدا تاکید می کند،از یک سو می گوید از مجازات و خشم و غضب خداوند بپرهیزید،و از سوی دیگر می فرماید:"اگر مخالفت کنید بازگشت همه شما به سوی او است و نتیجه اعمال خود را خواهید گرفت".

***

نکته ها:

اشاره

۱-تقیه یک سپر دفاعی است

درست است که گاهی انسان به خاطر هدفهای عالی تر،به خاطر حفظ شرافت،و به خاطر تقویت حق و کوبیدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز در این راه بگذرد،ولی آیا هیچ عاقلی می تواند بگوید جایز است انسان بدون هدف مهمی جان خود را به خطر اندازد؟اسلام صریحا اجازه داده که انسان در موردی که جان یا مال و ناموس او در خطر است و اظهار حق،هیچگونه نتیجه و فایده مهمی ندارد موقتا از اظهار آن خودداری کند و به وظیفه به طور پنهانی عمل نماید.چنان که قرآن در آیه فوق خاطر نشان ساخته و با تعبیر دیگر در آیه ۱۰۶ سوره نحل می فرماید:" إِلاّٰ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمٰانِ "،مگر کسی که از روی اجبار چیزی بر خلاف ایمان اظهار می کند و قلب او با ایمان مطمئن و آرام است.

تواریخ و کتب حدیث اسلامی نیز سرگذشت"عمار"و پدر و مادرش را

فراموش نکرده که در چنگال بت پرستان گرفتار شدند و آنها را شکنجه دادند که از اسلام بیزاری بجویند پدر و مادر "عمار" از این کار خودداری کردند و به دست مشرکان کشته شدند ولی "عمار" آنچه را که آنها می خواستند با زبان اظهار داشت و سپس گریه کنان از ترس خداوند بزرگ به خدمت پیامبر ص شتافت پیامبر ص به او فرمود: "ان عادوا لک فعد لهم"،(اگر باز هم گرفتار شدی و از تو خواستند آنچه می خواهند بگو) (۱)و به این وسیله اضطراب و وحشت و گریه او را آرام ساخت.

نکته ای که باید کاملا به آن توجه داشت این است که تقیه در همه جا یک حکم ندارد بلکه گاهی واجب و گاهی حرام و زمانی مباح می باشد.

وجوب تقیه در صورتی است که بدون فایده مهمی جان انسان به خطر بیفتد، اما در موردی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم و ستم گردد حرام و ممنوع است.

روی این اساس تمام ایراداتی که در این زمینه شده پاسخ داده خواهد شد در حقیقت اگر خورده گیران در این باره تحقیق می کردند واقف می شدند که شیعه در این عقیده تنها نیست بلکه مساله تقیه در جای خود یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی است (۲).

زیرا تمام مردم عاقل و خردمند جهان هنگامی که خود را بر سر دو راهی ببینند که یا باید از اظهار عقیده باطنی خود چشم بپوشند و یا با اظهار عقیده خود جان و مال و حیثیت خود را به خطر افکنند،تحقیق می کنند اگر اظهار عقیده در موردی باشد که ارزش برای فدا کردن جان و مال و حیثیت داشته باشد در چنین موقعی اقدام به این فداکاری را صحیح می شمارند و اگر اثر قابل ملاحظه ای در آن نبینند از اظهار عقیده چشم می پوشند.

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۵ و ۶ صفحه ۳۸۸.

۲- ۲) اقتباس از کتاب "آئین ما" صفحه ۳۶۴.

۲–تقیه یا تغییر شکل مبارزه

در تاریخ مبارزات مذهبی و اجتماعی و سیاسی زمانهایی پیش می آید که مدافعان حقیقت اگر بخواهند به مبارزه آشکار دست بزنند هم خودشان و هم مکتبشان به دست نابودی سپرده می شود و یا لا اقل در معرض مخاطره قرار می گیرد مانند وضع شیعیان علی ع در زمان حکومت غاصب بنی امیه در چنین موقعی راه صحیح و عاقلانه این است که نیروهای خود را به هدر ندهند و برای پیشبرد اهداف مقدس خود به مبارزات غیر مستقیم و یا مخفیانه دست بزنند و در حقیقت تقیه برای اینگونه مکتبها و پیروان آنها در چنین لحظاتی یک نوع تغییر شکل مبارزه محسوب می شود که می تواند آنها را از نابودی نجات دهد،و در ادامه مجاهدات خود پیروز گرداند،کسانی که بر تقیه بطور دربست قلم بطلان می کشند معلوم نیست برای اینگونه موارد چه طرحی دارند؟آیا نابود شدن خوب است و یا ادامه مبارزه به شکل صحیح و منطقی؟راه دوم همان تقیه است و راه اول چیزی است که هیچ کس نمی تواند آن را تجویز کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که تقیه یک اصل مسلم قرآنی است ولی در موارد معین و حساب شده که ضابطه آن در بالا آمد،و اینکه می بینیم بعضی از ناآگاهان تقیه را از ابداعات پیروان اهل بیت ع می شمرند دلیل بر این است که با آیات قرآن آشنایی زیادی ندارند.

***

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۹]

اشاره

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مٰا فِی صُدُورِکُمْ أَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اَللّٰهُ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۲۹)

ترجمه:

۲۹-بگو:"اگر آنچه را در سینه های شماست،پنهان دارید یا آشکار کنید،خداوند آن را می داند،و (نیز)از آنچه در آسمانها و زمین است،آگاه می باشد،و خداوند بر هر چیزی تواناست".

تفسیر:

او از اسرار درون شما آگاه است

در آیه قبل،دوستی و همکاری با کافران و دشمنان خدا،و تکیه کردن بر آنان شدیدا مورد نهی واقع شده،جز در موارد تقیه،و از آنجا که بعضی،ممکن است همین استثناء را بهانه ای برای برگزیدن کافران به دوستی و تن در دادن به ولایت و حمایت آنها قرار دهند،و با سوء استفاده از عنوان تقیه با دشمنان اسلام رابطه برقرار سازند در این آیه به آنها هشدار داده،می فرماید:"بگو:اگر آنچه را در سینه های شما است،پنهان سازید یا آشکار کنید خداوند آن را می داند"(قُلْ إِنْ تُخْفُوا مٰا فِی صُدُورِکُمْ أَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اللّٰهُ).

نه تنها اسرار درون شما را می داند بلکه"آنچه را که در آسمانها و آنچه را در زمین است(نیز)می داند(و علاوه بر این آگاهی وسیع)خداوند بر هر چیزی توانا است"(وَ یَعْلَمُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

بنا بر این او با علم بی پایانش که پهنه زمین و آسمان را فرا گرفته،از نیات همه شما با خبر است،و قدرت بر کیفر دادن گنهکاران را نیز دارد.

***

ص: ۵۰۳

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۰]

اشاره

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ مٰا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهٰا وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ اَللّٰهُ نَفْسَهُ وَ اَللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبٰادِ (۳۰)

ترجمه:

۳۰-روزی که هر کس،آنچه را از کار نیک انجام داده،حاضر می بیند،و آرزو می کند میان او،و آنچه از اعمال بد انجام داده،فاصله زمانی زیادی باشد.خداوند شما را از(نافرمانی) خودش،بر حذر می دارد،و(در عین حال،)خدا نسبت به همه بندگان،مهربان است.

تفسیر:

اشاره

حضور اعمال انسانها در قیامت

این آیه تکمیلی است بر آنچه در آیه قبل آمد،و از حضور اعمال نیک و بد در قیامت پرده بر می دارد،می فرماید:"به یاد آورید روزی را که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده حاضر می بیند و همچنین آنچه را از کار بد،انجام داده است"(يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ مٰا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ). (۱)

"در حالی که دوست می دارد میان او و آن اعمال بد فاصله زمانی زیادی باشد"(تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهٰا وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً).

نمی گوید آرزو می کند اعمال بدش نابود شود زیرا می داند چیزی در جهان نابود نمی شود،بلکه آرزو می کند با آن فاصله بگیرد.

"امد"در لغت به معنی زمان محدود است،و تفاوت آن با"ابد"این است که ابد،زمان نامحدود را می گوید،و غالبا امد توجه به انتهای زمانی و سررسید مدت

۱- ۱) "یوم"در جمله بالا،مفعول فعل مقدری است مانند"و اذکروا"یا"و احذروا".احتمالات دیگری نیز داده شده که بعید به نظر می رسد.

دارد،هر چند به معنی زمان محدود(در برابر نامحدود)نیز به کار می رود.

آری گناهکاران،و نیکوکاران همگی اعمال خود را در آن روز حاضر می بینند،با این تفاوت که نیکوکاران از مشاهده اعمال خویش خوشحال و مسرور می شوند و بدکاران از مشاهده اعمال خود چنان در وحشت فرو می روند که آرزو می کنند از آن فاصله بگیرند نه فاصله مکانی،که فاصله زمانی دور و دراز که برای ابراز تنفر از فاصله مکانی رساتر است،زیرا در فاصله مکانی احتمال حضور نزد او وجود دارد،ولی در فاصله زمانی به هیچ وجه امکان پذیر نیست.مثلا کسی که در مناطق دور دستی از صحنه جنگ جهانی زندگی می کرد،باز کم و بیش،احساس اضطراب و نگرانی داشت زیرا ممکن بود دامنه جنگ به آنجا کشیده شود ولی ما که امروز ده ها سال از زمان جنگ فاصله گرفته ایم،هیچگونه احساس نگرانی نداریم که آن جنگها ما را هم فرا بگیرد(ممکن است جنگ جهانی دیگری روی بدهد)ولی سرایت آن جنگهای پیشین به امروز معنی ندارد.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که"امد"در اینجا فاصله مکانی باشد (همانگونه که مجمع البیان از بعضی نقل کرده است)ولی این واژه ظاهرا در لغت جز به معنی زمان یا سررسید زمان نیامده است.

و در پایان آیه،باز برای تاکید بیشتر می فرماید:"خداوند شما را از(نافرمانی) خویش بر حذر می دارد و در عین حال خدا نسبت به همه بندگان مهربان است"(وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ).

در واقع،این جمله معجونی است از بیم و امید،از یک سو اعلام خطر می کند و هشدار می دهد،و از سوی دیگر بندگان را به لطفش امیدوار می سازد تا تعادلی میان خوف و رجا که عامل مهم تربیت انسان است برقرار شود،این احتمال نیز وجود دارد که این دو جمله تاکید بر یکدیگر باشد و به این می ماند که کسی به دیگری بگوید من تو را از این کار خطرناک بر حذر می دارم و من به تو مهربانم که

اعلام خطر می کنم.

حضور اعمال و تجسم آن در قیامت

قرآن مجیـد در آیه مورد بحث و آیـات زیـاد دیگری از این حقیقت پرده بر می دارد که در قیامت اعمال نیک و بـد انسان،هر کدام در شکلی تجسم یافته و در عرصه محشر حاضر می شود.

واژه"تجـد"از ماده"و جـدان"(یافتن)ضـد فقدان و نابودی است و کلمه "خیر"و"سوء"که به صورت نکره آمده در اینجا مفید عموم است،یعنی هر انسانی در آن روز تمام اعمال خوب و بد خود را-هر چند کم باشد-در نزد خود می یابد.

گرچه جمعی از مفسـرین اصـرار دارنـد این آیه،و آیات مانند آن را توجیه کنند و بگویند منظور از حاضـر شدن اعمال،حضور پاداش و کیفر آنها است و یا اینکه منظور حضور نامه عمل است که تمام اعمال آدمی از نیک و بد در آن ثبت شده است.

ولی پیدا است که این توجیهات،با ظاهر آیه سازگار نیست،زیرا این آیه به روشـنی می گوید که انسان در روز رستاخیز،"خود عمل"را می یابـد،و در ذیل آیه می خوانیم گناهکار آرزو دارد که بین او و عمل زشتی که انجام داده جدایی بیفتد،و در اینجا نیز خود عمل،مورد بحث آیه است نه نامه عمل و نه کیفر و پاداش آنها.

گواه دیگر اینکه در آیه مورد بحث می خوانیم:گناهکار دوست می دارد میان او و عملش فاصـله زیادی بیفتد و هرگز آرزوی از بین رفتن عمـل خود را نمی کنـد.این نشـان می دهـد که نابودی اعمال امکان پـذیر نیست و به همین دلیل تمنای آن را نمی نماید.

آیات فراوان دیگری نیز این مطلب را تایید می کند مانند آیه ۴۹ سوره کهف " وَ وَجَدُوا مٰا عَمِلُوا حٰاضِراً وَ لاٰ یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً "(گنهکاران در روز رستاخیز،تمام اعمال گذشته خود را در برابر خود حاضر می بینند و خداوند به هیچ کس،ستم

نمی کند).

و آیه ۷ و ۸ سوره زلزال:" فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ "،(هر کس اندکی کار نیک یا بد انجام دهد،خود آن را خواهد دید).

همانطور که گفتیم گاهی بعضی از مفسران،لفظ"جزاء"را در این آیات تقدیر گرفته اند،و این خلاف ظاهر آیات است.

از بعضی آیات به دست می آید که این جهان کشتزار جهان دیگر است و عمل انسان بسان دانه ای است که کشاورز در دل خاک می افشاند،سپس همان دانه رشد و نمو کرده همان دانه را با مقادیر زیادتری برداشت می کند،اعمال انسان نیز با تبدلات و تغییرات بیشتری که لازمه سرای رستاخیز است به خود انسان باز می گردد چنان که خداوند در سوره شوری آیه ۲۰ می فرماید:

" مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ "،(هر کس کشت آخرت را بخواهد کشته او را افزایش می دهیم).

از بعضی از آیات دیگر به دست می آید که کارهای نیک این جهان در جهان دیگر به صورت نور و روشنایی در می آیند،منافقان از مؤمنان مطالبه این نور را می کنند،و می گویند:" اُنْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ "،(صبر کنید تا ما از نور شما بهره گیریم).

و به آنها گفته می شود:" اِرْجِعُوا وَراءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً "،(بازگردید،این نور را از دنیا طلب کنید.) (۱)این آیات و ده ها آیات دیگر می رساند که ما،در روز رستاخیز عین عمل را به صورت کامل تر می یابیم و این همان تجسم اعمال است که دانشمندان اسلامی به آن قائل اند.

۱- ۱) سوره حدید،آیه ۱۳.

روایات بسیاری نیز از پیشوایان بزرگ اسلام بر این مطلب گواهی می دهند که ما در اینجا به یک نمونه اکتفاء می کنیم:

پیامبر اسلام ص به یکی از کسانی که تقاضای موعظه کرده بود،فرمود:"

و انه لا بد لک یا قیس من قرین یدفن معک و هو حی و تدفن معه و انت میت فان کان کریما اکرمک و ان کان لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک و لا تحشر الا معه و لا تسئل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح انست به،و ان فسد لا تستوحش الا منه و هو فعلک ":

(ای قیس!ناگزیر،همنشینی داری که پس از مرگ،همراه تو دفن می شود،در حالی که او زنده است و با او دفن می شوی در حالی که تو مرده ای،اگر او نیک و گرامی باشد،تو را گرامی می دارد و هر گاه او پست باشد تو را تسلیم حوادث می کند،سپس او با کسی جز تو محشور نمی شود و تو هم با کسی جز او به صحنه رستاخیز نمی آیی،از تو در باره غیر آن سؤالی نمی شود،بنا بر این،سعی کن آن را به صورت شایسته انجام دهی،زیرا اگر آن،شایسته باشد،با او انس می گیری و گر نه از هیچ کس جز او وحشت نداری و آن"عمل"تو است) (۱).

برای روشن شدن این بحث لازم است قبلا چگونگی پاداش و کیفر اعمال را مورد بررسی قرار دهیم.

نظرات دانشمندان در باره چگونگی پاداش و کیفر الهی

دانشمندان در باره پاداش و کیفر اعمال،عقاید گوناگونی دارند:

۱-دسته ای از آنها معتقدند که جزاء اعمال،مانند پاداش و کیفرهای این جهان،روی قرارداد است یعنی چنان که در این جهان برای هر کار بدی کیفری از

---

۱ - ۱) بحار الانوار،(طبع کمپانی)جلد ۳ صفحه ۲۵۷،طبع جدید،جلد ۷ صفحه ۲۲۸-و معانی الاخبار، صفحه ۲۳۳ با کمی تفاوت.

طرف قانونگـذاران تعیین شـده است،خداوند بزرگ برای هر عملی،کیفر و یا پاداش خاصـی معین نموده است،این نظریه همان نظریه اجر و مزد،و کیفرهای مقرراتی است.

۲-دسـته دیگری معتقدنـد که تمام کیفرها و پاداشـها،مخلوق نفس و روح انسانی است که روح انسانی بی اختیار در آن جهان آنها را خلق می کنـد،به این بیان که:اعمال نیک و بـد در این جهان در روح انسانی،ملکاتی خوب و بـد،ایجاد می نماید و این ملکـات،خمیره انسـان و جزء ذات او می گردنـد،و هر یک از این ملکات،صورتی مناسب خویش،از نعمت و عـذاب ایجاد می کنـد،اشـخاص خوش بـاطن در این جهان با یک سلسـله از افکار و تصورات نیک سـر و کار دارنـد،و افراد ناپاک در خواب و بیداری با افکار باطل و تصورات بد خویش مشغول اند.

این ملکات در روز رستاخیز،خلاق نعمتها و شکنجه ها و دردها و آرامش و عذاب اند،و به عبارت دیگر آنچه در باره نعمتهای بهشت و مجازاتهای دوزخ می خوانیم،همان مخلوقات صفات خوب و بد انسان است،نه چیز دیگر.

۳-دسـته دیگری از دانشمندان بزرگ اسلام،راه دیگری را انتخاب نموده و شواهد زیادی از آیات و روایات را برای آن آورده انـد و خلاصه آن این است:هر کرداری از ما،خواه خوب و خواه بد،یک صورت دنیوی دارد،که ما آن را مشاهده می نماییم و یک صورت اخروی،که هم اکنون در دل آن عمل نهفته است و روز رسـتاخیز پس از تحولاتی که در آن رخ می دهـد،شـکل دنیوی خود را از دست داده و با شکل روز رستاخیز جلوه می کند و باعث آرامش و راحتی عمل کننده یا آزار او می گردد.

***از میـان نظرات فوق،نظر اخیر بـا ظواهر بسـیاری از آیـات قرآن کاملا۔ تطبیق می کنـد،بنـا بر این،اعمـال انسان که اشـکال مختلفی از انرژیها هستند،طبق قانون بقاء

"ماده و انرژی"هیچگاه از میان نمی روند و همواره در این جهان باقی خواهند بود، گرچه ما با مطالعه سطحی چنین می پنداریم که از میان رفته اند.

بقای این اعمال و ابدیت آنها از یک سو سبب می شود که در رستاخیز،به هنگام محاسبه اعمال،هر کسی تمامی اعمال خود را ببیند و جایی برای انکار باقی نماند و از سوی دیگر سبب می شود که در میان اعمال خود،در رستاخیز زندگی کند،رنج ببرد و یا آرامش بیابد،گرچه وسایل انسانی هنوز قادر نیست که حوادث گذشته را جز آنچه مربوط به چند لحظه قبل است کشف کند (۱)ولی مسلم است اگر دستگاهی کامل تر به وجود آید و یا"دید"و"درکی"کامل تر داشته باشیم می توانیم همه آنچه را که در گذشته روی داده است،احساس و درک کنیم(البته مانعی ندارد که قسمتی از پاداش و کیفرها هم جنبه قرار دادی داشته باشد).

تجسم اعمال از نظر علم روز

برای اثبات امکان تجسم اعمال گذشته،می توان از اصول مسلم"فیزیک" امروز استفاده کرد زیرا از نظر علم فیزیک مسلم است که ماده،تبدیل به انرژی (جسم تبدیل به نیرو)می شود،چه این که آخرین نظریه در باره ماده و انرژی این است که"ماده"و"نیرو"دو مظهر از یک حقیقت هستند و ماده،انرژی متراکم و فشرده است که در شرایط معینی به نیرو مبدل می گردد،گاهی انرژی نهفته در یک گرم ماده،معادل با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت است.

ص: ۵۱۰

۱- ۱) اخیرا دانشمندان ما دوربینی به نام"اینفراروت"اختراع کرده اند که می تواند(از چند لحظه)از گذشته عکس بگیرد،این دستگاه جدید با یک سیستم حرارتی کار می کند به این معنی که امواج صادره از اجسام را جذب کرده و به وسیله ترموگرام مخصوصی،آنها را به دو نوع سرد و گرم تقسیم می کند و سپس به صورت تصاویر روشن با تیره در می آورد(نقل از کیهان شماره ۷۸۸۸ سال ۱۳۴۸). به این وسیله می توان به وقوع و چگونگی جنایت پی برد،و تصویر کردار گذشته جنایتکاران را در چشم اندازشان قرار داد و دروغ آنها را فاش ساخت.

نتیجه این که ماده و انرژی،جلوه هایی از یک حقیقت هستند و با توجه به عدم فنای انرژی و ماده هرگز مانعی نخواهد داشت که نیروها و انرژیهای پخش شده بار دیگر به حالت تراکم در آیند و حالت جرمی و جسمی بخود بگیرند و نیروهایی که در راه اصلاح و درستکاری یا در راه جور و ستم به کار برده شده اند به حالت فشرده در آیند و به صورت جسمانی خاص در روز رستاخیز مجسم گردند و در صورتی که اعمال نیکی باشند به صورت نعمتهای جالب و زیبای مادی و اگر اعمال بد و شری باشند،در قیافه وسایل شکنجه و عذاب مجسم گردند.

***

ص :۵۱۱

[سوره آل عمران (۳): آیات ۳۱ تا ۳۲]

اشاره

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اَللّٰهُ وَ یَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۱) قُلْ أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْكٰافِرِینَ (۳۲)

ترجمه:

۳۱-بگو:"اگر خدا را دوست می دارید،از من پیروی کنید!تا خدا(نیز)شما را دوست بدارد،و گناهانتان را ببخشد،و خدا آمرزنده مهربان است." ۳۲-بگو:"از خدا و فرستاده(او)،اطاعت کنید!و اگر سرپیچی کنید،خداوند کافران را دوست نمی دارد."

شان نزول:

در باره آیات فوق دو شان نزول در تفسیر"مجمع البیان"و"المنار"،آمده است:نخست این که جمعی در حضور پیغمبر ص ادعای محبت پروردگار کردند، در حالی که"عمل"به برنامه های الهی در آنها کمتر دیده می شد،آیات فوق نازل گردید و به آنها پاسخ گفت.

دیگر این که جمعی از مسیحیان"نجران"در مدینه به حضور پیامبر ص آمدند و ضمن سخنان خود،اظهار داشتند که ما اگر مسیح ع را فوق العاده احترام می گذاریم،به خاطر محبتی است که به خدا داریم،آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

محبت واقعی این است!

همانگونه که در شان نزول خواندیم گروهی بودند:که دم از دوستی پیامبر

ص:۵۱۲

اسلام ص یا سایر انبیاء می زدند،آیات فوق،مفهوم دوستی واقعی را تبیین می کند و فرق آن را با محبت کاذب و دروغین روشن می سازد.

نخست می فرماید:"بگو:اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد که خدا آمرزنده مهربان است"(قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

یعنی محبت تنها یک علاقه قلبی ضعیف و خالی از هر گونه اثر نیست بلکه باید آثار آن،در عمل انسان منعکس باشد،کسی که مدعی عشق و علاقه به پروردگار است،نخستین نشانه اش این است که از پیامبر و فرستاده او پیروی کند.

در حقیقت این،یک اثر طبیعی محبت است که انسان را به سوی "محبوب" و خواسته های او می کشاند،البته ممکن است،محبت های ضعیفی یافت شود که شعاع آن،از قلب به بیرون نیفتد،اما اینگونه محبتها به قدری ناچیز است که نمی توان نام محبت بر آن گذاشت،یک محبت اساسی حتما آثار عملی دارد،حتما دارنده آن را با محبوب پیوند می دهد،و در مسیر خواستهای او به تلاش پرثمر وامی دارد.

دلیل این موضوع روشن است،زیرا عشق و علاقه انسان به چیزی حتما به خاطر این است که کمالی در آن یافته است،هرگز انسان به موجودی که هیچ نقطه قوتی در آن نیست،عشق نمی ورزد،بنا بر این،عشق انسان به خدا به خاطر این است که او منبع و سرچشمه اصلی هر نوع کمال است،مسلما چنین وجودی،تمام برنامه ها و دستورهایش نیز کامل است،و در این حال چگونه ممکن است انسانی که عاشق تکامل و پیشرفت است از آن برنامه ها،سرباز زند،و اگر سرباز زد،آیا نشانه عدم واقعیت عشق و محبت او نیست؟ این آیه نه تنها به مسیحیان نجران،یا مدعیان محبت پروردگار در عصر پیامبر ص پاسخ می گوید،بلکه یک اصل کلی در منطق اسلام برای همه اعصار و

ص :۵۱۳

قرون است،آنها که شب و روز دم از عشق پروردگار یا عشق و محبت پیشوایان اسلام و مجاهدان راه خدا و صالحان و نیکان می زنند اما در عمل،کمترین شباهتی به آنها ندارند،مدعیان دروغینی بیش نیستند.

آنها که سر تا پا آلوده گناه اند،با این حال قلب خود را مملو از عشق خدا، پیامبر ص،امیر مؤمنان ع و پیشوایان بزرگ می دانند، و یا عقیده دارند که ایمان و عشق و محبت تنها به قلب است و ارتباطی با عمل ندارد،از منطق اسلام به کلی بیگانه اند.

در "معانی الاخبار"از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

ما احب اللّٰه من عصاه :"کسی که گناه می کند،خدا را دوست نمی دارد".

سپس این شعر معروف را قرائت فرمود: تعصی الاله و انت تظهر حبه هذا لعمری فی الفعال بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع "معصیت پروردگار می کنی،با این حال اظهار محبت او می نمایی-به جانم سوگند،این کار عجیبی است! اگر محبت تو صادقانه بود،اطاعت فرمان او می کردی-زیرا کسی که دیگری را دوست می دارد،از فرمان او پیروی می کند".

قرآن در جمله" یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ "می گوید:

اگر محبت خدا داشتید و اثرات آن در عمل و زندگی شما آشکار شد خداوند هم شما را دوست می دارد و به دنبال این دوستی،اثراتش در مناسبات او با شما آشکار می گردد،گناهانتان را می بخشد و شما را مشمول رحمتش می کند.

دلیل دوستی متقابل خداوند نیز روشن است،زیرا او وجودی است از هر نظر کامل و بی پایان و به هر موجودی که در مسیر تکامل گام بر دارد بر اثر سنخیت پیوند محبت خواهد داشت.

از این آیه ضمنا روشن می شود که محبت یک طرفه نمی تواند وجود داشته

باشـد،زیرا هر محبتی دارنده آن را دعوت می کند که عملا در راه خواسته های واقعی محبوب گام بردارد و در چنین حالی به طور قطع،"محبوب"نیز به او علاقه پیدا می کند.

ممکن است در اینجا سؤال شود که اگر شخص "محب"،همواره اطاعت فرمان محبوب کند،دیگر گناهی برای او باقی نمی ماند که بخشوده شود،پس جمله " يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ "موضوع نخواهد داشت.

در پاسخ باید گفت:اولا ممکن است این جمله اشاره به بخشش گناهان سابق باشد و ثانیا شخص محب استمرار بر معصیت محبوب نمی کند،ولی ممکن است بر اثر طغیان و غلبه شهوات،گاهی لغزشی از او سرزند که در پرتو اطاعتهای مستمر او بخشوده خواهد شد.

***

نکته:

دین و محبت

در روایات متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده که دین چیزی جز محبت نیست،از جمله در کتاب"خصال"و"کافی"از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

"هل الدین الا الحب ثم تلا هذه الایه إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی "،"آیا دین جز محبت است،و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود".

منظور از این روایات این است که روح و حقیقت دین همان ایمان و عشق به خدا است ایمان و عشقی که شعاع آن،تمام وجود انسان را روشن می کند و همه اعضاء و دستگاههای تن تحت تاثیر آن قرار می گیرند،و اثر بارز و روشن آن پیروی از فرمان خدا است.

***

ص:۵۱۵

در آیه بعد،بحثی را که در آیه قبل آمده بود تعقیب کرده،می فرماید:"بگو:

اطاعت کنید خدا و فرستاده او را"(قُلْ أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ).

بنا بر این چون شما مدعی محبت او هستید باید با اطاعت از فرمان او و پیامبرش این محبت را عملا اثبات کنید.

سپس می افزاید:"اگر آنها سرپیچی کنند،خداوند کافران را دوست ندارد" (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْکافِرِینَ).

سرپیچی آنها نشان می دهد که محبت خدا را ندارند،بنا بر این خدا هم آنها را دوست ندارد،زیرا محبت یک طرفه بی معنی است.

ضمنا از جمله" أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ "استفاده می شود که اطاعت خدا و پیامبر ص از هم جدا نیستند،به همین دلیل در آیه قبل تنها سخن از پیروی و اطاعت پیامبر ص بود و در اینجا سخن از هر دو است.

***

[سوره آل عمران (۳): آیات ۳۳ تا ۳۴]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفیٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِیمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَی اَلْعٰالَمِینَ (۳۳) ذُرِّیَّهً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ وَ اَللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۳۴)

ترجمه:

۳۳-خداوند،آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

۳۴-آنها فرزندان(و دودمانی)بودند که(از نظر پاکی و تقوا و فضیلت،)بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند،و خداوند،شنوا و داناست(و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می باشد).

تفسیر:

نیاکان مریم

این آیات،سرآغازی است برای بیان سرگذشت مریم و اشاره ای به مقامات اجداد او و نمونه بارزی است از محبت واقعی به پروردگار و ظهور آثار این محبت در عمل،که در آیات گذشته به آن اشاره شده بود.

نخست می فرماید:"خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر عالمیان برگزید"(إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِیمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَی الْعٰالَمِینَ).

"اصطفی"از ماده"صفو"(بر وزن عفو)به معنی خالص شدن چیزی است و صفوه به معنی خالص هر چیزی است،سنگ صاف را در لغت عرب از این نظر صفا می گویند که دارای خلوص و پاکی است،بنا بر این اصطفاء به معنی انتخاب کردن قسمت خالص چیزی است.

آیه فوق می گوید:"ما آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را برگزیدیم"

ص:۵۱۷

ممکن است این گزینش،تکوینی باشد و یا تشریعی،به این معنی که خداوند آفرینش آنها را از آغاز،آفرینش ممتازی قرار داد،هر چند با داشتن آفرینش ممتاز، هرگز مجبور به انتخاب راه حق نبودند،بلکه با اراده و اختیار خود این راه را پیمودند،سپس به خاطر اطاعت فرمان خدا و تقوا و پرهیزکاری و کوشش در راه هدایت انسانها،امتیازهای جدیدی کسب کردند که با امتیاز ذاتی آنها آمیخته شد و به صورت انسانهایی برگزیده درآمدند. و در آیه بعد می افزاید:"آنها فرزندان و دودمانی بودند که بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند"(ذُرِّيَّةً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ). (۱)

این برگزیدگان الهی از نظر اسلام و پاکی و تقوا و مجاهده برای راهنمایی بشر همانند یکدیگر بودند،و همچون نسخه های متعدد از یک کتاب که هر یک از دیگری اقتباس شده باشد.

و در پایان آیه اشاره به این حقیقت می کند که خداوند مراقب کوششها و تلاشهای آنها بوده،و سخنانشان را شنیده است و از اعمالشان آگاه است می فرماید:

"خداوند شنوا و دانا است"(وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

در آیات فوق علاوه بر آدم،به تمام پیامبران اولو العزم اشاره شده است،نام نوح،صریحا آمده،و آل ابراهیم هم خود او و هم موسی و عیسی و پیامبر اسلام ص را شامل می شود،و ذکر آل عمران اشاره مجددی به مریم و حضرت مسیح ع است و تکرار آن برای این است که مقدمه ای برای شرح حال آنان در آیات آینده باشد.

۱- ۱) "ذریه"در اصل به معنی فرزندان کوچک می باشد،ولی گاه به همه فرزندان اعم از کوچک و بزرگ بلا واسطه و با واسطه نیز گفته شده-این واژه از ماده"ذرء"(بر وزن ابر)به معنی آفرینش و خلقت است.

نکته ها

اشاره

۱-امتیازات پیامبران

در اینجا سؤالی پیش می آید که این امتیاز ذاتی اگر چه آنها را مجبور به پیمودن راه حق نمی کرد و با مساله اختیار و اراده منافات نداشت ولی باز یک نوع تبعیض محسوب می شود.

در پاسخ باید گفت:که یک آفرینش آمیخته با نظام صحیح چنین تفاوتی را ایجاب می کند(دقت کنید)مثلا بدن انسان یک آفرینش منظم است و برای تامین این نظام تفاوتهایی در میان اعضاء باید باشد اگر تمام سلولهای تن انسان به ظرافت سلولهای شبکیه چشم و یا به استحکام و قدرت سلولهای استخوان ساق پا و یا به حساسیت سلولهای مغز و یا به تحرک سلولهای قلب باشد مسلما سازمان بدن به هم می ریزد بلکه باید سلولهایی همچون مغز در بدن باشد و رهبری عضلات و اعضاء بدن را به عهده بگیرد و سلولهای محکم استخوانی استقامت بدن را حفظ کند سلولهای ظریف و حساس از کوچک ترین حوادث آگاه گردد و سلولهای متحرک جنبش بیافریند.

هیچکس نمی تواند بگوید چرا همه بدن مغز نیست و یا مثلا در گیاه چرا همه سلولها به ظرافت و لطافت و زیبایی گلبرگها نمی باشند زیرا چنین وضعی ساختمان گیاه را به کلی دستخوش فنا و نیستی می کند.

ولی نکته قابل توجه اینجا است که این امتیاز ذاتی که برای ایجاد یک سازمان منظم نهایت لزوم را دارد ساده نیست،بلکه توام با یک مسئولیت عظیم به اندازه این "امتیاز"می باشد.وجود این مسئولیت سنگین تعادل کفه های ترازوی خلقت آنها را تامین خواهد کرد،یعنی به همان نسبت که پیامبران و رهبران بشر امتیاز دارند،همان اندازه مسئولیت نیز دارند و دیگران که امتیاز متفاوتی دارند مسئولیت کمتری خواهند داشت.

ص :۵۱۹

از اینها گذشته امتیازات ذاتی برای نزدیکی انسان به خدا هرگز کافی نیست بلکه باید با امتیازات اکتسابی همراه باشد.

۲-آیه در صدد بیان همه برگزیدگان خدا نیست بلکه تنها اشاره به جمعی از آنها می کند و اگر بعضی از پیامبران که از این دودمان نیستند،در آن ذکر نشده اند دلیل بر عدم برگزیدن آنها نمی باشد،ضمنا باید توجه داشت که "آل ابراهیم" موسی بن عمران و پیامبر اسلام و برگزیدگان خاندان او را نیز شامل می شود،زیرا همه آنها از دودمان ابراهیم هستند.

۳-به گفته "راغب" در کتاب مفردات کلمه "آل" از "اهل" گرفته شده و تنها تفاوتی که با اهل دارد این است که "آل" معمولا به نزدیکان افراد بزرگ و شریف گفته می شود ولی "اهل" معنی وسیعی دارد و بر همه اطلاق می گردد،همچنین "آل" به افراد انسان اضافه می شود ولی کلمه اهل به زمان و مکان و هر چیز دیگر اضافه می شود،مثلا می گویند:اهل فلان شهر اما نمی گویند آل فلان شهر.

۴-ناگفته پیداست که منظور از برگزیدگان آل ابراهیم و آل عمران این نیست که تمام فرزندان ابراهیم و عمران از برگزیدگان هستند،زیرا ممکن است در میان آنها حتی افراد کافری وجود داشته باشند بلکه منظور این است که جمعی از "دودمان" آنها برگزیده شده اند.

۵-"عمران" در آیه فوق همان پدر "مریم" است نه پدر "موسی" زیرا هر کجا در قرآن نام عمران برده شده اشاره به پدر مریم می باشد و آیات بعد که شرح حال مریم را بیان می کند نیز گواه این مطلب است.

۶-در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده است به این آیه برای معصوم بودن انبیاء و امامان استدلال شده است،زیرا خداوند هرگز افراد گنهکار و آلوده به شرک و کفر و فسق را انتخاب نمی کند بلکه آنهایی را برمی گزیند که از آلودگیها برکنار و معصوم باشند(البته مراحلی از عصمت را می توان از آیه

استفاده کرد).

۷-بعضی از نویسندگان اخیر به این آیه برای مساله تکامل انواع استدلال کرده اند و معتقدند که آیه دلالت بر این دارد که"آدم"نخستین انسان نبود بلکه در زمان آدم انسانهای بسیاری وجود داشتند که خداوند آدم را از میان آنها برگزید و نسلی ممتاز از فرزندان او به وجود آورد.

و تعبیر به" عَلَى الْعَالَمِينَ "در آیه فوق را گواه بر این معنی می دانند و می گویند:در عصر آدم عالمیان یعنی"جامعه انسانی"وجود داشته.بنا بر این مانعی ندارد که انسان نخستین که میلیونها سال قبل به وجود آمده از حیوانات دیگر تکامل یافته و"آدم" تنها یک انسان برگزیده بوده باشد! ولی در برابر این سخن باید گفت که هیچگونه دلیلی در دست نیست که منظور از"عالمین"در اینجا انسانهای معاصر آدم بوده باشند بلکه ممکن است مجموع جامعه انسانیت در تمام طول تاریخ بوده باشد،و بنا بر این معنی آیه چنین می شود:"خداوند از میان تمام جامعه بشریت در طول تاریخ انسانهایی را برگزید که نخستین آنها آدم و سپس نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران بود"و از آنجا که این برگزیدگان هر کدام در عصر و زمانی می زیسته اند می فهمیم که منظور از عالمین تمام جامعه انسانی در همه اعصار و قرون بوده است.بنا بر این لزومی ندارد که معتقد باشیم در عصر آدم انسانهای زیادی وجود داشته اند که آدم از میان آنها برگزیده شده باشد-دقت کنید!.

***

[سوره آل عمران (۳): آیات ۳۵ تا ۳۶]

اشاره

إِذْ قٰالَتِ اِمْرَأَتُ عِمْرٰانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مٰا فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ (۳۵) فَلَمّٰا وَضَعَتْهٰا قٰالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُهٰا أُنْثیٰ وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا وَضَعَتْ وَ لَیْسَ اَلذَّکَرُ کَالْأُنْثیٰ وَ إِنِّی سَمَّیْتُهٰا مَرْیَمَ وَ إِنِّی أُعِیذُهٰا بِکَ وَ ذُرِّیَّتَهٰا مِنَ اَلشَّیْطٰانِ اَلرَّجِیمِ (۳۶)

ترجمه:

۳۵-(به یاد آورید)هنگامی را که همسر "عمران"گفت:"خداوندا!آنچه را در رحم دارم،برای تو نذر کردم،که"محرر"(و آزاد،برای خدمت خانه تو)باشد.از من بپذیر،که تو شنوا و دانایی! ۳۶-ولی هنگامی که او را به دنیا آورد،(و او را دختر یافت،)گفت:"خداوندا!من او را دختر آوردم-ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود،آگاهتر بود-و پسر،همانند دختر نیست.

(دختر نمی تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد.)من او را مریم نام گذاردم،و او و فرزندانش را از(وسوسه های)شیطان رانده شده،در پناه تو قرار می دهم."

تفسیر:

عمران و دخترش مریم

به دنبال اشاره ای که به عظمت آل عمران در آیات قبل آمده بود در این آیات سخن از عمران و دخترش مریم به میان می آورد،و به طور فشرده چگونگی تولد و پرورش و بعضی از حوادث مهم زندگی این بانوی بزرگ را بیان می کند.

توضیح اینکه:از تواریخ و اخبار اسلامی و گفته مفسران استفاده می شود که "حنه"و"اشیاع"دو خواهر بودند که اولی به همسری"عمران"که از شخصیت های

برجسته بنی اسرائیل بود در آمد و دومی را"زکریا"پیامبر خدا به همسری انتخاب کرد. (۱)

همسر عمران"حنه"سالها گذشت که فرزندی از او متولد نشد روزی زیر درختی نشسته بود پرنده ای را دید که به جوجه های خود غذا می دهد مشاهده این محبت مادرانه آتش عشق فرزند را در دل او شعله ور ساخت و از صمیم دل از درگاه خدا تقاضای فرزندی کرد و چیزی نگذشت که این دعای خالصانه به هدف اجابت رسید و باردار شد.

از بعضی از روایات استفاده می شود که خداوند به عمران وحی فرستاده بود که پسری پر برکت که می تواند بیماران غیر قابل علاج را درمان کند و مردگان را به فرمان خدا حیات بخشد به او خواهد داد که به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده می شود.

او این جریان را با همسر خود"حنه"در میان گذاشت لذا هنگامی که او باردار شد تصور کرد فرزند مزبور همان است که در رحم دارد بی خبر از این که کسی که در رحم او است مادر آن فرزند(مریم)می باشد و به همین دلیل نذر کرد که پسر را خدمتگزار خانه خدا"بیت المقدس"نماید اما به هنگام تولد مشاهده کرد که دختر است در این موقع نگران شد که با این وضع چه کند.زیرا خدمتکاران بیت المقدس از میان پسران انتخاب می شدند و سابقه نداشت دختری به این عنوان انتخاب گردد.

با توضیح بالا،به تفسیر آیات باز می گردیم:

در نخستین آیه می فرماید:به یاد آرید"هنگامی را که همسر عمران گفت:

۱- ۱) از پاره ای از روایات استفاده می شود که"عمران"نیز پیامبر بود و به او وحی فرستاده می شد،و باید توجه داشت که این عمران غیر از عمران پدر موسی ع است و میان آنها ۱۸۰۰ سال فاصله است- مجمع البیان،و تفسیر مراغی ذیل آیه مورد بحث.

خداوندا!آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم که محرر(و آزاد برای خدمت خانه تو)باشد،آن را از من بپذیر که تو شنوا و دانایی"(إِذْ قٰالَتِ امْرَأَتُ عِمْرٰانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مٰا فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ). (۱)

در این آیه اشاره به نذر همسر عمران به هنگام بارداری شده،او تصور می کرد فرزندش(با توجه به بشارت خداوند)پسر است،و از این رو واژه"محررا"(یا معادل دیگر در زبان دیگر)را به کار برد،نه"محرره"و از خدا خواست که نذر او را پذیرا شود.

واژه"محررا"از ماده"تحریر"گرفته شده که به معنی آزاد ساختن است.و در اصطلاح آن زمان به فرزندانی گفته می شد که به خدمت معبد و خانه خدا در می آمدند،تا نظافت و سایر خدمات را بر عهده گیرند و به هنگام فراغت مشغول عبادت پروردگار شوند،و از آنجا که آنها از هر گونه خدمت به پدر و مادر آزاد بودند، به آنها"محرر"گفته می شد،و یا از این جهت که خالص از هر گونه تلاش و کوشش دنیوی بوده اند،به آنها محرر می گفتند.

بعضی گفته اند که این دسته از کودکان از موقعی که توانایی بر این خدمات داشتند تا سن بلوغ،وظایف خود را زیر نظر پدران و مادران انجام می دادند و پس از رسیدن به سن بلوغ،تعیین سرنوشتشان به دست خودشان بود،اگر می خواستند به کار در معبد پایان داده و بیرون می رفتند و اگر تمایل داشتند بمانند می ماندند.

بعضی گفته اند:اقدام همسر عمران به نذر،دلیل بر آن است،که عمران در همان حال بارداری او از دنیا رفته بود،و گر نه بعید بود او مستقلا چنین نذری کند.

***

۱- ۱) راغب در مفردات می گوید:"تقبل"قبول چیزی است به صورتی که پاداش و ثوابی داشته باشد (بنا بر این با ماده قبول تفاوت دارد).

سپس می افزاید:"هنگامی که فرزند خود را به دنیا آورد(و او را دختر یافت) گفت:پروردگارا!من او را دختر آوردم"(فَلَمّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُها أُنْثی).

البته خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاهتر بود"(وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ).

سپس افزود:"تو می دانی که دختر و پسر(برای هدفی که من نذر کرده ام) یکسان نیستند"(وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی).

دختر،پس از بلوغ،عادت ماهانه دارد و نمی تواند در مسجد بماند،به علاوه نیروی جسمی آنها یکسان نیست،و نیز مسائل مربوط به حجاب و بارداری و وضع حمل ادامه این خدمت را برای دختر مشکل می سازد و لذا همیشه پسران را نذر می کردند.

از قرائن موجود در آیه و روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است،استفاده می شود که" وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی "(پسر همانند دختر نیست)از زبان مادر مریم است هر چند بعضی احتمال داده اند از کلام خدا باشد ولی بعید به نظر می رسد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مادر مریم،قاعدتا می بایست بگوید:"و لیست الانثی کالذکر"(این دختر همانند پسر نیست)زیرا او دختر آورده بود نه پسر و لذا گفته اند:جمله تقدیم و تاخیری دارد همانگونه که در بسیاری از عبارات عرب معمول است، و چه بسا ناراحتی ناگهانی که هنگام وضع حمل به او دست داد سبب شد سخن خود را این چنین ادا کند،چرا که او علاقه داشت صاحب پسری شود تا خدمتگزار بیت المقدس باشد،همین علاقه سبب شد که بی اختیار به هنگام سخن گفتن نام پسر را مقدم دارد.

سپس افزود:"من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندانش را از(وسوسه های) شیطان رجیم و رانده شده(از درگاه خدا)در پناه تو قرار می دهم"(وَ إِنِّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ).

"مریم"در لغت به معنی زن عبادتکار و خدمتگزار است و از آنجا که این نامگذاری به وسیله مادرش بعد از وضع حمل انجام شد،نهایت عشق و علاقه این مادر با ایمان را برای وقف فرزندش در مسیر بندگی و عبادت خدا نشان می دهد،و نیز به همین دلیل بود که او پس از نامگذاری،نوزادش و فرزندانی را که در آینده از او به وجود می آیند،در برابر وسوسه های شیطانی به خداوند سپرد.

***

ص :۵۲۶

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۷]

اشاره

فَتَقَبَّلَهٰا رَبُّهٰا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَهٰا نَبٰاتاً حَسَناً وَ كَفَّلَهٰا زَكَرِيّٰا كُلَّمٰا دَخَلَ عَلَيْهٰا زَكَرِيَّا اَلْمِحْرٰابَ وَجَدَ عِنْدَهٰا رِزْقاً قٰالَ يٰا مَرْيَمُ أَنّٰى لَكِ هٰذٰا قٰالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشٰاءُ بِغَيْرِ حِسٰابٍ (۳۷)

ترجمه:

۳۷-خداوند،او[مریم]را به طرز نیکویی پذیرفت،و به طرز شایسته ای،(نهال وجود)او را رویانید(و پرورش داد)،و کفالت او را به"زکریا"سپرد.هر زمان زکریا وارد محراب او می شد،غذای مخصوصی در آن جا می دید.از او پرسید:"ای مریم!این را از کجا آورده ای؟!"گفت:"این از سوی خداست.خداوند به هر کس بخواهد،بی حساب روزی می دهد."

تفسیر:

پرورش مریم در سایه عنایت الهی

این آیه ادامه بحث آیه گذشته در باره سرگذشت مریم است،می فرماید:

"پروردگارش او را به طرز نیکویی پذیرفت و به طور شایسته ای(گیاه وجود)او را رویانید و پرورش داد"(فَتَقَبَّلَهٰا رَبُّهٰا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَهٰا نَبٰاتاً حَسَناً).

مادر مریم باور نمی کرد او به عنوان خدمتگزار خانه خدا(بیت المقدس) پذیرفته شود به همین دلیل آرزو داشت فرزندش پسر باشد،زیرا سابقه نداشت دختری برای این کار،انتخاب گردد،ولی طبق آیه فوق خداوند این دختر پاک را برای نخستین بار جهت این خدمت روحانی و معنوی پذیرفت.

بعضی از مفسران گفته اند:نشانه پذیرش او این بود که مریم بعد از بلوغ در دوران خدمتگزاری بیت المقدس هرگز عادت ماهانه ندید تا مجبور نگردد از این

مرکز روحانی دور شود یا اینکه حضور غذاهای بهشتی در برابر محراب او دلیلی بر این پذیرش بود.

این احتمال نیز وجود دارد که قبولی این نذر و پذیرش مریم،به صورت الهام به مادرش اعلام شده باشد.

تعبیر به"انبتها"از ماده"انبات"به معنی رویانیدن در مورد پرورش مریم اشاره به جنبه های تکامل معنوی،روحانی و اخلاقی مریم است.

ضمنا این جمله اشاره به نکته لطیفی دارد و آن اینکه کار خداوند،انبات و رویانیدن است یعنی همانگونه که در درون بذر گلها و گیاهان استعدادهایی نهفته است که زیر نظر باغبان پرورش می یابد و آشکار می شود،در درون وجود آدمی و اعماق روح و فطرت او نیز همه گونه استعدادهای عالی نهفته شده است که اگر انسان خود را تحت تربیت مربیان الهی که باغبانهای باغستان جهان انسانیت اند قرار دهد،به سرعت پرورش می یابد و آن استعدادهای خدا داد آشکار می شود،و انبات به معنی واقعی کلمه صورت می گیرد.

سپس می افزاید:"خداوند زکریا را سرپرست و کفیل او قرار داد"(وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا).

"کفلها"از ماده"کفالت"در اصل به معنی"ضمیمه کردن چیزی به دیگری" است و به همین مناسبت به افرادی که سرپرستی کودکی را به عهده می گیرند کافل یا کفیل گفته می شود،زیرا در حقیقت او را ضمیمه وجود خود می کنند.

این ماده هر گاه به صورت ثلاثی مجرد(کفل بدون تشدید)استعمال شود به معنی به عهده گرفتن سرپرستی و کفالت است،و هنگامی که به صورت ثلاثی مزید (کفل با تشدید)استعمال شود،به معنی برگزیدن و قرار دادن کفیل برای دیگری است.

در تاریخ آمده است،پدر مریم(عمران)قبل از تولد او چشم از جهان فرو

ص :۵۲۸

بست و مادر او را بعد از تولد به بیت المقدس نزد دانشمندان و علمای یهود آورد و گفت:این کودک هدیه به بیت المقدس است،سرپرستی او را یک نفر از شما به عهده بگیرد،و چون آثار عظمت در چهره او نمایان بود و در خاندان شایسته ای متولد شده بود،گفتگو در میان دانشمندان بنی اسرائیل در گرفت و هر یک می خواست افتخار سرپرستی مریم،نصیب او شود،سرانجام طی مراسم خاصی که شرح آن در تفسیر آیه ۴۴ همین سوره خواهد آمد،زکریا کفالت او را بر عهده گرفت.

هر چه بر سن مریم افزوده می شد،آثار عظمت و جلال در وی نمایان تر می گشت و به جایی رسید که قرآن در ادامه این آیه در باره او می گوید:"هر زمان زکریا وارد محراب او می شد غذای جالب خاصی نزد او می یافت"(کُلَّمٰا دَخَلَ عَلَيْهٰا زَكَرِيَّا الْمِحْرٰابَ وَجَدَ عِنْدَهٰا رِزْقاً).

"محراب"محل ویژه ای است که در معبد برای امام آن معبد یا افراد خاصی در نظر گرفته می شود،و برای نامگذاری آن به این اسم جهاتی ذکر کرده اند که از همه بهتر،سه جهت زیر است:

نخست این که از ماده"حرب"به معنی جنگ گرفته شده است چون مؤمنان، در این محل به مبارزه با شیطان و هوسهای سرکش بر می خیزند،دیگر اینکه "محراب"اصولا-به معنی بالای مجلس است و چون محل محراب را در بالای معبد قرار می دهند به این نام نامیده شده است در ضمن باید توجه داشت که وضع محراب در میان بنی اسرائیل چنان که گفته اند با وضع محرابهای ما تفاوت داشت آنها محراب را از سطح زمین بالاتر می ساختند به طوری که چند پله می خورد و اطراف آن مانند دیوارهای اطاق آن را محفوظ می کرد به طوری که افرادی که در داخل محراب بودند،از بیرون کمتر دیده می شدند.

سوم اینکه:محراب به معنی تمام معبد است که جایگاه مبارزه با هوای نفس و شیطان بوده است.

مریم تحت سرپرستی زکریا بزرگ شد و آن چنان غرق عبادت و بندگی خدا بود که به گفته ابن عباس هنگامی که نه ساله شد،روزها را روزه می گرفت و شبها را به عبادت می پرداخت و آن چنان در پرهیزگاری و معرفت و شناسایی پروردگار پیش رفت که از احبار و دانشمندان پارسای آن زمان نیز پیشی گرفت (۱).

و هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار می گرفت و برای دیدار او می آمد، غذاهای مخصوصی کنار محراب او مشاهده می کرد که از آن به تعجب می افتاد روزی"به او گفت:این غذا را از کجا آوردی"؟(قالَ یا مَرْیَمُ أَنّی لَکِ هذا).

مریم در جواب"گفت:این از طرف خدا است و اوست که هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد"(قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ).

اما این غذا چه نوع غذایی بوده و از کجا برای مریم آمده در آیه شرح داده نشده است ولی از روایات متعددی که در تفسیر عیاشی و غیر آن از کتب"شیعه"و "اهل تسنن"آمده استفاده می شود که آن یک نوع میوه بهشتی بوده که در غیر فصل، در کنار محراب مریم به فرمان پروردگار حاضر می شده است و این موضوع جای تعجب نیست که خدا از بنده پرهیزگارش این چنین پذیرایی کند.

این موضوع که منظور از"رزقا"غذای بهشتی باشد از قرائنی که در گوشه و کنار آیه هست نیز استفاده می شود،زیرا اولا کلمه"رزقا"به صورت نکره،نشانه آن است که روزی خاص و ناشناسی برای زکریا بوده است.ثانیا پاسخ مریم که"این از طرف خدا است"نشانه دیگری برای این مطلب می باشد ثالثا به هیجان آمدن زکریا و تقاضای فرزندی از طرف پروردگار که در آیه بعد به آن اشاره شده قرینه دیگری برای این معنی محسوب می شود.

ص: ۵۳۰

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۲ صفحه ۴۳۶.

ولی بعضــی از مفسران(ماننـد نویسـنده المنـار)معتقدنـد کـه منظـور از"رزقـا" همیـن غـذاهای معمـولی دنیـا بـوده زیرا از"ابن جریر"نقل شده که بنی اسـرائیل گرفتار قحطی شدند و زکریا قادر بر تامین زندگی مریم نبود،در این موقع قرعه ای زدند که به نـام مرد نجـاری افتاد و او افتخارا از درآمـد کسب خود غـذای مریم را تهیه می کرد و به هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار می گرفت از وجود چنان غـذایی در آن شـرایط سـخت تعجب می کرد و مریم در پاسخ سؤال او می گفت:"این از طرف خداست"یعنی خداوند،مرد با ایمانی را علاقه مند به این خدمت در آن شرایط سخت،ساخته است.

ولی همـانطور که گفتیم این تفسـیر،نه بـا قرائنی در آیه است سازگـار می باشـد و نه بـا روایاتی که در ذیل آیه وارد شـده می سازد از جمله در تفسیر عیاشی روایتی از امام باقر ع نقل شده که خلاصه اش چنین است:"روزی پیامبر ص به خانه فاطمه زهرا ع آمـد در حـالی که چنـد روز در خـانه او غـذایی دیـده نمی شـد،ناگاه غـذای فراوان مخصوصـی نزد او مشاهـده کرد و از او پرسـید:ایـن غــذا از کجـا اسـت؟ فـاطمه ع عرض کرد:از نزد خــدا اسـت،زیرا هر کس را بخواهــد بــدون حسـاب روزی می بخشد،پیامبر ص فرمود:این جریان همانند جریان زکریا است که در کنار محراب مریم آمد و غذای مخصوصـی در آنجا دید و از او پرسید:ای مریم!این غذا از کجا است،او گفت:از ناحیه خدا است" (۱).

در باره جمله" بِغَیْرِ حِسٰابٍ "در ذیل آیه ۲۰۲ سوره بقره و در این سوره ذیل آیه ۲۷ بحث کرده ایم.

***

۱- ۱) نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۳۳۳ از تفسیر عیاشی،جلد ۱ صفحه ۱۷۱.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۳۸ تا ۴۰]

اشاره

هُنٰالِكَ دَعٰا زَكَرِيّٰا رَبَّهُ قٰالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ اَلدُّعٰاءِ (۳۸) فَنٰادَتْهُ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ هُوَ قٰائِمٌ يُصَلِّي فِي اَلْمِحْرٰابِ أَنَّ اَللّٰهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيىٰ مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيًّا مِنَ اَلصّٰالِحِينَ (۳۹) قٰالَ رَبِّ أَنّٰى يَكُونُ لِي غُلاٰمٌ وَ قَدْ بَلَغَنِيَ اَلْكِبَرُ وَ اِمْرَأَتِي عٰاقِرٌ قٰالَ كَذٰلِكَ اَللّٰهُ يَفْعَلُ مٰا يَشٰاءُ (۴۰)

ترجمه:

۳۸-در آنجا بود که زکریا،(با مشاهده آن همه شایستگی در مریم،)پروردگار خویش را خواند و عرض کرد:"خداوندا!از طرف خود،فرزند پاکیزه ای(نیز)به من عطا فرما،که تو دعا را می شنوی!" ۳۹-و هنگامی که او در محراب ایستاده،مشغول نیایش بود،فرشتگان او را صدا زدند که:"خدا تو را به"یحیی"بشارت می دهد،(کسی)که کلمه خدا[مسیح]را تصدیق می کند،و رهبر خواهد بود،و از هوسهای سرکش بر کنار،و پیامبری از صالحان است." ۴۰-او عرض کرد:"پروردگارا!چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد،در حالی که پیری به سراغ من آمده،و همسرم نازاست؟"فرمود:"بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می دهد."

تفسیر:

زکریا و مریم

این آیات گوشه ای از زندگی پیامبر الهی،زکریا را در ارتباط با داستان مریم

ص:۵۳۲

بیان می کند.

سابقا گفتیم،همسر زکریا و مادر مریم خواهر یکدیگر بودند و اتفاقا هر دو در آغاز،نازا و عقیم بودند،هنگامی که مادر مریم از لطف پروردگار،صاحب چنین فرزند شایسته ای شد و زکریا اخلاص و سایر ویژگیهای شگفت آور او را دید،آرزو کرد که او هم صاحب فرزندی پاک و با تقوا همچون مریم شود،فرزندی که چهره اش آیت و عظمت خداوند گردد،و با اینکه سالیان درازی از عمر او و همسرش گذشته بود،و از نظر معیارهای طبیعی بسیار بعید به نظر می رسید که صاحب فرزندی شود،ولی ایمان به قدرت پروردگار و مشاهده وجود میوه های تازه در غیر فصل،در کنار محراب عبادت مریم،قلب او را لبریز از امید ساخت که شاید در فصل پیری، میوه فرزند بر شاخسار وجودش آشکار شود،به همین دلیل هنگامی که مشغول نیایش بود از خداوند تقاضای فرزند کرد،و آن گونه که قرآن در نخستین آیه فوق می گوید:"در این هنگام زکریا پروردگار خویش را خواند و گفت:پروردگارا!فرزند پاکیزه ای از سوی خودت به من(نیز)عطا فرما که تو دعا را می شنوی"و اجابت می کنی(هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ). (۱)

*** "در این موقع فرشتگان به هنگامی که او در محراب ایستاده و مشغول نیایش بود،وی را صدا زدند که خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد،در حالی که کلمه خدا(حضرت مسیح)را تصدیق می کند و آقا و رهبر خواهد بود،و از هوی و هوس بر کنار و پیامبری از صالحان است

ص :۵۳۳

۱- ۱) "ذریه"چنان که گفتیم در اصل به معنی فرزندان کوچک است،گاه به اولاد بزرگ نیز گفته می شود،این واژه هر چند در اصل معنی جمعی دارد،ولی بر مفرد هم اطلاق می گردد(مفردات راغب)ضمنا"طیبه"به صورت مؤنث آمده با اینکه حضرت زکریا تقاضای پسر کرده بود،این به خاطر مراعات ظاهر لفظ ذریه است.

"(فَنادَتْهُ الْمَلائِكَةُ وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيى مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ).

نه تنها خداوند اجابت دعای او را به وسیله فرشتگان خبر داد،بلکه پنج وصف از اوصاف این فرزند پاکیزه را بیان داشت:نخست اینکه او به بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ حضرت مسیح ع ایمان می آورد،و با ایمان و حمایت از او سبب تقویت مسیح ع می گردد(توجه داشته باشید که منظور از"کلمه"در اینجا به قرینه آیه ۴۵ همین سوره و ۱۷۱ سوره نساء،حضرت مسیح ع است و سبب این تعبیر به زودی روشن خواهد شد).

همانگونه که در تاریخ آمده است،یحیی شش ماه از عیسی ع بزرگ تر بود و نخستین کسی بود که نبوت او را تصدیق کرد و به سوی او دعوت نمود،و چون در میان مردم به زهد و پاکدامنی،اشتهار تام داشت گرایش او به مسیح ع اثر عمیقی در توجه مردم به او گذاشت.

دوم اینکه او مقام سیادت و رهبری از نظر علم و عمل خواهد داشت و سوم اینکه او خود را از هوی و هوسهای سرکش و آلودگی به دنیا پرستی حفظ می کند، این معنی از واژه"حصورا"استفاده می شود.

واژه"حصور"از"حصر"به معنی حبس گرفته شده است،در اینجا به معنی کسی است که خود را از هوی و هوس،منع کرده است،این واژه گاه به معنی کسی که خودداری از ازدواج می کند نیز آمده به همین دلیل جمعی از مفسران آن را به همین معنی تفسیر کرده اند،و در پاره ای از روایات نیز به آن اشاره شده است.

چهارم و پنجم اینکه او پیامبر بزرگی خواهد بود(توجه داشته باشید که"نبیا" به صورت نکره آمده که در اینجا برای عظمت است)و از صالحان و شایستگان خواهد بود.

***

ص :۵۳۴

زکریا از شنیدن این بشارت به وسیله فرشتگان،غرق شادی و سرور شد و در عین حال نتوانست شگفتی خود را از چنین موضوعی پنهان کند،عرض کرد:

پروردگارا!چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که پیری به من رسیده و همسرم نازاست"(قٰالَ رَبِّ أَنّٰی یَکُونُ لِی غُلاٰمٌ وَ قَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ وَ امْرَأَتِی عٰاقِرٌ).

در اینجا خداوند به او پاسخ داد و"فرمود:اینگونه خداوند هر کاری را که بخواهد انجام می دهد"(قٰالَ کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَفْعَلُ مٰا یَشٰاءُ).

و با این پاسخ کوتاه که تکیه بر نفوذ اراده و مشیت الهی داشت،زکریا قانع شد.

نکته ها:

اشاره

۱-آیا ترک ازدواج فضیلت است؟

نخستین سؤالی که در اینجا پیش می آید.این است که اگر"حصورا"به معنی "ترک کننده ازدواج"باشد آیا این عمل برای انسان امتیازی محسوب می شود که در باره"یحیی"آمده است.

در پاسخ باید گفت:اولا هیچگونه دلیل قاطعی بر اینکه منظور از"حصور"در آیه ترک کننده ازدواج است در دست نیست.و روایتی که در این زمینه نقل شده از نظر سند مسلم نمی باشد.و هیچ بعید نیست که حصور در آیه به معنی ترک کننده شهوات و هوسها و دنیا پرستی و صفتی همانند زهد بوده باشد.

ثانیا ممکن است یحیی نیز همانند عیسی بر اثر شرایط خاص زندگی و اجبار به سفرهای متعدد برای تبلیغ آیین خدا ناچار به مجرد زیستن بوده است.

این یک قانون کلی برای همه نمی تواند باشد و اگر خداوند او را به این صفت می ستاید به خاطر این است که او بر اثر شرایط خاصی ازدواج نکرد ولی در عین

حال توانست خود را از گناه حفظ کند و به هیچ وجه آلوده نشود،به طور کلی قانون ازدواج،یک قانون فطری است و در هیچ آیینی ممکن نیست حکمی بر خلاف این قانون فطری،تشریع گردد،بنا بر این نه در آیین اسلام و نه در هیچ آیین دیگری ترک ازدواج،کار خوبی نبوده است.

۲-یحیی و عیسی ع

واژه "یحیی"از ماده حیات به معنی "زنده می ماند"است،که به عنوان نام برای این پیامبر بزرگ انتخاب شده است و منظور از زندگی،هم زندگی مادی و هم معنوی در پرتو ایمان و مقام نبوت و ارتباط با خدا است و چنان که از این آیه و آیه ۷ سوره مریم استفاده می شود،این نام را خداوند پیش از تولد برای او انتخاب کرد:

"یَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلاَمٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا "(ای زکریا ما تو را بشارت به فرزندی می دهیم که نامش یحیی است و پیش از او همنامی برایش قرار ندادیم).

ضمنا از جمله اخیر استفاده می شود که نام مزبور نام بی سابقه ای بوده است.

همانطور که از آیات گذشته استفاده شد تقاضای تولد یحیی بعد از مشاهده پیشرفتهای سریع معنوی مریم به وسیله زکریا انجام شد.و جالب توجه اینکه بر اثر این دعا خداوند فرزندی به زکریا داد که از جهات زیادی شباهت به فرزند مریم، "عیسی"داشت.از جهت نبوت در کودکی،و از جهت مفهوم اسم(عیسی و یحیی هر دو از نظر لغت به معنی"زنده می ماند"است)و از نظر درود فرستادن خداوند بر آنها در مراحل سه گانه"تولد،مرگ و حشر"و از جهات دیگر.

۳-در آیات فوق زکریا به هنگام شرح پیری خود می گوید: وَ قَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ (پیری به سراغ من آمده)ولی در آیه ۸ سوره مریم از قول او می خوانیم: وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ،(من به آخرین مرحله پیری رسیده ام).

این اختلاف در تعبیر به خاطر آن است که همانطور که انسان به سوی پیری

می رود گویا پیری و مرگ هم از طرف مقابل به سراغ او می آید چنان که علی ع می فرماید:

اذا کنت فی ادبار و الموت فی اقبال فما اسرع الملتقی :(چون که تو به سوی پایان عمر می روی و مرگ به سوی تو می آید چه زود به یکدیگر خواهید رسید) (۱).

۴-"غلام"از نظر لغت به معنی پسر جوان است.و"عاقر"از واژه"عقر"به معنی"ریشه و اساس"یا به معنی"حبس"است و اینکه به زنان نازا عاقر می گویند یا به خاطر آن است که کار آنان به پایان رسیده و یا اینکه از نظر تولد فرزند محبوس گشته اند.

۵-در اینجا سؤالی پیش می آید که تعجب و شگفتی زکریا با توجه به قدرت بی پایان پروردگار برای چه بود.؟ ولی با توجه به آیات دیگر قرآن پاسخ آن روشن است.او می خواست بداند که از یک زن نازا که حتی سالها پیش دوران قاعدگی را پشت سر گذاشته بود چگونه ممکن است،فرزندی متولد شود؟ چه تغییراتی در وجود او پیدا می شود آیا بار دیگر همچون زنان جوان و میان سال عادت ماهانه می بیند یا به طرز دیگر آماده پرورش فرزند می شود.

به علاوه ایمان به قدرت خداوند غیر از شهود و مشاهده است.او در حقیقت می خواست در اینجا ایمانش به مرحله شهود برسد و همانند ابراهیم که ایمان به معاد داشت و تقاضای شهود می کرد می خواست به چنین مرحله ای از اطمینان نایل گردد و این طبیعی است که هر انسانی هنگامی که با مساله ای بر خلاف قوانین طبیعت مواجه می شود در فکر فرو می رود و تمایل پیدا می کند که یک نشانه حسی برای آن بیابد.

***

۱- ۱) نهج البلاغه،حکمت ۲۹.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۴۱]

اشاره

قالَ رَبِّ اِجْعَلْ لِی آیَهً قالَ آیَتُکَ أَلاّ تُکَلِّمَ اَلنّاسَ ثَلاثَهَ أَیّامٍ إِلاّ رَمْزاً وَ اُذْکُرْ رَبَّکَ کَثِیراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ اَلْإِبْکارِ (۴۱)

ترجمه:

۴۱-(زکریا)عرض کرد:"پروردگارا!نشانه ای برای من قرار ده!"گفت:"نشانه تو آن است که سه روز،جز به اشاره و رمز،با مردم سخن نخواهی گفت.(و زبان تو،بدون هیچ علت ظاهری، برای گفتگو با مردم از کار می افتد.)پروردگار خود را(به شکرانه این نعمت بزرگ،)بسیار یاد کن!و به هنگام صبح و شام،او را تسبیح بگو!

تفسیر:

بشارت تولد یحیی

سخن از زکریا و درخواست فرزندی از سوی او از پیشگاه خدا و بشارت به تولد یحیی بود.

در اینجا زکریا از خداوند تقاضای نشانه ای بر این بشارت بزرگ می کند و چنان که گفتیم نه به خاطر عدم اعتماد بر وعده های الهی،بلکه برای تاکید بیشتر و اینکه ایمان او به این مطلب ایمان شهودی گردد،تا قلبش مالامال از اطمینان شود، همانگونه که ابراهیم خلیل تقاضای مشاهده صحنه معاد برای آرامش هر چه بیشتر قلب می نمود.

زکریا عرضه داشت:"پروردگارا!نشانه ای برای من قرار ده"(قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَهً).

در پاسخ خداوند به او"گفت:نشانه تو آن است که سه روز با مردم جز به اشاره و رمز،سخن نخواهی گفت"و زبان تو بدون هیچ عیب و علت برای گفتگوی با مردم از کار می افتد(قالَ آیَتُکَ أَلاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَهَ أَیّامٍ إِلاّ رَمْزاً).

"ولی پروردگار خود را(به شکرانه این نعمت)بسیار یاد کن و هنگام شب و

صبحگاهان او را تسبیح گوی"(وَ اذْکُرْ رَبَّکَ کَثِیراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ).

از این جمله استفاده می شود در حالی که زبان او به طور موقت،برای سخن گفتن با مردم از کار افتاده بود،قادر بر تسبیح و ذکر خدا بود،تا هم وظیفه شکرگزاری را نسبت به این موهبت عظیم که خدا به او عنایت کرده بود انجام دهد و هم نشانه روشنی از خداوند بزرگ بر گشودن موضوعات بسته باشد،یا به تعبیر دیگر بریدن از مردم و پیوستن به حق در این سه روز،او را به خدا نزدیک تر کند و آیت و نشانه روشنی از قدرت خدا باشد.

"رمز"در اصل اشاره کردن با لبها را گویند،به صدای آهسته نیز"رمز"گفته می شود،این واژه در گفتگوهای معمولی،معنی وسیع تری پیدا کرده و به هر سخن و اشاره و نشانه ای که مطلبی را مخفیانه یا به طور غیر صریح برساند،رمز می گویند.

به هر حال خداوند درخواست زکریا را پذیرفت و سه شبانه روز زبان او بدون هیچ عامل طبیعی از سخن گفتن با مردم باز ماند در حالی که به ذکر خدا مترنم بود،این وضع عجیب،نشانه ای از قدرت پروردگار بر همه چیز بود،خدایی که می تواند زبان بسته را به هنگام ذکرش بگشاید،قادر است از رحم عقیم و بسته، فرزندی با ایمان که مظهر یاد پروردگار باشد به وجود آورد،و از اینجا رابطه این نشانه با آنچه زکریا می خواست،روشن می شود.

بعضی از مفسران گفته اند:احتمال دارد که این خودداری از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته،و زکریا به فرمان خدا مامور بوده که در این سه روز،زبان جز به ثنای الهی نگشاید و به اصطلاح مامور به روزه سکوت بود که در بعضی از امم پیشین وجود داشته است.

فخر رازی این قول را از ابو مسلم نقل می کند،و آن را تفسیر زیبا و معقولی می شمرد (۱)ولی روشن است که این تفسیر با محتوای آیه سازگار نیست زیرا زکریا

۱- ۱) تفسیر کبیر،جلد ۸ صفحه ۴۱.

درخواست آیه و نشانه ای برای بشارت الهی کرد،و سکوت اختیاری هیچگونه دلیلی بر این معنی نمی تواند باشد.

واژه"عشـی"معمولا به ساعات آخر روز گفته می شود همانگونه که"ابکار"به ساعات آغاز روز می گویند،بعضی معتقدند که از ابتدای ظهر تا غروب آفتاب "عشی"نام دارد،و از ابتدای طلوع صبح تا هنگام ظهر،ابکار است (۱).

ولی راغب اصـفهانی در کتاب مفردات می گوید:"عشـی"از هنگام ظهر است تا صـبح فردا،و ابکار از طلوع صبح است تا ظهر بنـا بر این عشـی و ابکـار،مجموع شـبانه روز را شامـل می شود،ولی همـانطور که گفتیم این دو واژه معمولا در دو معنی اول به کار می رود.

***

نکته:

در اینجـا سؤالی پیش می آیـد که آیـا بسـته شـدن زبـان پیامبر،با مقام نبوت و وظیفه تبلیغی او سازگار است؟ پاسـخ این سؤال چنـدان مشـکل نیست زیرا این موضوع،در صورتی بـا وظیفه نبوت سازگـار نمی باشـد که طولاـنی باشـد امـا برای یـک مـدت کوتـاه،مـدتی که پیـامبر می توانـد در آن مـدت از قوم و جمعیت خود غـایب گردد و به عبـادت خـدا بپردازد مـانعی نخواهد داشت.به علاـوه در همین مـدت او می توانست بـا ایمـاء و اشـاره مطـالب لاـزم را به اطلاـع آنهـا برسانـد و یـا بـا تلاوت آیات پروردگـار که ذکر خـدا محسوب می شـد حقـایق را به آنهـا تفهیم کنـد و اتفاقـا همین کـار را کرد و بـا اشاره،مردم را به ذکر خداوند هدایت نمود! ***

ص: ۵۴۰

۱- ۱) المصحف المفسر،نوشته فرید وجدی(ذیل آیه مورد بحث).

[سوره آل عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۴۳]

اشاره

وَ إِذْ قٰالَتِ اَلْمَلاٰئِكَةُ يٰا مَرْيَمُ إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفٰاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اِصْطَفٰاكِ عَلىٰ نِسٰاءِ اَلْعٰالَمِينَ (۴۲) يٰا مَرْيَمُ اُقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اُسْجُدِي وَ اِرْكَعِي مَعَ اَلرّٰاكِعِينَ (۴۳)

ترجمه:

۴۲-و(به یاد آورید)هنگامی را که فرشتگان گفتند:"ای مریم!خدا تو را برگزیده و پاک ساخته، و بر تمام زنان جهان،برتری داده است.

۴۳-ای مریم!(به شکرانه این نعمت)برای پروردگار خود،خضوع کن و سجده بجا آور!و با رکوع کنندگان،رکوع کن!"

تفسیر:

مریم بانوی برگزیده الهی

این آیات بار دیگر،به داستان مریم باز می گردد،و از دوران شکوفایی و برومندی او سخن می گوید،و مقامات والای او را بر می شمرد.

نخست از گفتگوی فرشتگان با مریم،بحث می کند،می فرماید:به یاد آور "هنگامی را که فرشتگان گفتند:ای مریم!خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است"(وَ إِذْ قٰالَتِ الْمَلاٰئِكَةُ يٰا مَرْيَمُ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفٰاكِ عَلىٰ نِسٰاءِ الْعٰالَمِينَ). (۱)

چه افتخاری از این برتر که انسانی با فرشتگان هم سخن شود،آن هم سخنی که بشارت برگزیدگی او از سوی خدا و طهارت و برتری او بر تمام زنان جهان باشد، و این نبود جز در سایه تقوا و پرهیزگاری و ایمان و عبادت او،آری او برگزیده شد تا

۱- ۱) منظور از پاکی مریم،یا پاکی از عادت ماهانه است که به او اجازه می داد همواره خدمت بیت المقدس کند و یا پاکی از هر گونه آلودگی اخلاقی و معنوی و گناه.

پیامبری همچون عیسای مسیح به دنیا آورد.

جالب توجه این که جمله"اصطفیک"در آیه تکرار شده یک بار برای بیان برگزیدگی او و به طور مطلق و بار دوم برای برگزیدگی او نسبت به تمام زنان جهان.

این آیه گواه بر این است که مریم بزرگ ترین شخصیت زن در جهان خود بوده است.و این موضوع با آنچه درباره بانوی بزرگ اسلام فاطمه ع رسیده است که او برترین بانوی جهان است منافات ندارد زیرا در روایات متعددی از پیغمبر اسلام ص و امام صادق ع نقل شده که:

"

اما مریم کانت سیده نساء زمانها اما فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین "(اما مریم بانوی زنان زمان خود بود اما فاطمه بانوی همه بانوان جهان از اولین و آخرین است) (۱).

کلمه"العالمین"هیچگونه منافات با این سخن ندارد زیرا این کلمه در قرآن و عبارات معمولی به معنی مردمی که در یک عصر و زمان زندگی می کنند آمده است چنان که در باره بنی اسرائیل می خوانیم:" وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ " (۲)(و من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم)بدیهی است منظور،برتری مؤمنان بنی اسرائیل بر مردم عصر خود بوده است.

*** در آیه بعد سخن از خطاب دیگری از فرشتگان به مریم است،می گویند:"ای مریم!(به شکرانه این نعمتهای بزرگ که از سوی خداوند برگزیده شده ای و بر زنان جهان عصر خود برتری یافته ای و از هر نظر پاک و پاکیزه گشته ای)برای پروردگارت سجده کن و همراه رکوع کنندگان رکوع نما

۱- ۱) نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۳۳۶ و بحار الانوار،جلد ۱۰ صفحه ۲۴.

۲- ۲) سوره بقره،آیه ۴۷.

"(یٰا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرّٰاکِعِینَ).

در اینجا سه دستور از طرف فرشتگان به مریم داده شده:

نخست"قنوت"در برابر پروردگار و این واژه همانطور که سابقا اشاره کردیم به معنی خضوع و دوام اطاعت است،و دیگر"سجود"که آن نیز نوعی از"خضوع کامل"در برابر خدا است و دیگر"رکوع"که آن هم نوع دیگری از خضوع و تواضع می باشد.

جمله" وَ ارْکَعِی مَعَ الرّٰاکِعِینَ "(با رکوع کنندگان رکوع کن)ممکن است اشاره به نماز جماعت بوده باشد،و نیز ممکن است اشاره به پیوستن به جمعیت نمازگزاران و خاضعان در برابر خدا باشد،یعنی همانطور که دیگر بندگان خالص خدا برای او رکوع بجا می آورند،تو نیز رکوع کن.

در این آیه نخست اشاره به سجده و سپس اشاره به رکوع شده است،و این نه به خاطر آن است که در نماز آنها سجده قبل از رکوع انجام می گرفته بلکه منظور انجام هر دو عبادت است و نظری به ترتیب آنها نیست مثل این است که بگوییم نماز بخوان و وضو بگیر و پاکیزه باش یعنی همه این وظایف را انجام بده زیرا عطف کردن با"واو"دلالتی بر ترتیب ندارد،به علاوه رکوع و سجود در اصل به معنی تواضع و خضوع است و رکوع و سجود معمولی یکی از مصادیق آن محسوب می شود.

***

[سوره آل عمران (۳): آیه ۴۴]

اشاره

ذٰلِکَ مِنْ أَنْبٰاءِ اَلْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَ مٰا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلاٰمَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ مٰا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ (۴۴)

ترجمه:

۴۴-(ای پیامبر!)این،از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم،و تو در آن هنگام که قلمهای خود را(برای قرعه کشی)به آب می افکندند تا کدامیک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شود،و(نیز)به هنگامی که(دانشمندان بنی اسرائیل،برای کسب افتخار سرپرستی او،)با هم کشمکش داشتند،حضور نداشتی،(و همه اینها،از راه وحی به تو گفته شد.)

تفسیر:

اشاره

سرپرستی مریم

این آیه اشاره به گوشه دیگری از داستان مریم می کند و می گوید:"آنچه را در باره سرگذشت مریم و زکریا برای تو بیان کردیم از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم"(ذٰلِکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ).

زیرا این داستانها به این صورت(صحیح و خالی از هر گونه خرافه)در هیچ یک از کتب پیشین که تحریف یافته است،وجود ندارد و سند آن تنها وحی آسمانی قرآن است.

سپس در ادامه این سخن می گوید:"در آن هنگام که آنها قلمهای خود را برای (قرعه کشی و)تعیین سرپرستی مریم در آب افکندند،تو حاضر نبودی و نیز هنگامی که(علمای بنی اسرائیل برای کسب افتخار سرپرستی او)با هم کشمکش داشتند حضور نداشتی"و ما همه اینها را از طریق وحی به تو گفتیم(وَ مٰا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلاٰمَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ مٰا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ).

همانگونه که در تفسیر آیات قبل گفته شد،مادر مریم پس از وضع حمل نوزاد خود را در پارچه ای پیچید و به معبد آورد،و به علما و بزرگان بنی اسرائیل خطاب

کرد که این نوزاد برای خدمت خانه خدا نذر شده است،سرپرستی او را به عهده بگیرید و از آنجا که مریم از خانواده ای بزرگ و معروف به پاکی و درستی(خانواده عمران)بود،عابدان بنی اسرائیل،برای سرپرستی او بر یکدیگر پیشی می گرفتند،و به همین جهت چاره ای جز قرعه نیافتند،به کنار نهری آمدند و قلمها و چوبهایی که به وسیله آن قرعه می زدند حاضر کردند و نام هر یک را به یکی از آنها نوشتند،هر قلمی در آب فرو می رفت برنده قرعه نبود،تنها قلمی که روی آب باقی ماند،قلمی بود که نام زکریا بر آن نوشته شده بود،و به این ترتیب سرپرستی زکریا نسبت به مریم مسلم شد و در واقع از همه سزاوارتر بود زیرا علاوه بر دارا بودن مقام نبوت شوهر خاله مریم بود.

قرعه آخرین راه حل اختلاف

از این آیه و آیاتی که در سوره صافات در باره یونس آمده استفاده می شود که برای حل مشکل و یا در هنگام مشاجره و نزاع و هنگامی که کار به بن بست کامل می رسد و هیچ راهی برای پایان دادن به نزاع دیده نمی شود می توان از قرعه استمداد جست همین آیات به ضمیمه روایات پیشوایان اسلام سبب شده که قاعده قرعه به عنوان یکی از قواعد فقهی در کتب اسلامی شناخته شود و از آن بحث گردد اما همان طور که در بالا اشاره شد،قرعه مشروط به وجود بن بست کامل است بنا بر این هر گاه طریق دیگری برای حل شکل پیدا شود از قرعه نمی توان استفاده کرد.

طرز قرعه کشی در اسلام صورت خاصی ندارد بلکه می توان از چوبه های تیر یا سنگ ریزه یا کاغذ و مانند آن طوری استفاده کرد که تبانی و زدوبند در آن راه نداشته باشد روشن است که در اسلام از طریق قرعه کشی نمی توان برد و باخت کرد.زیرا این موضوع مشکلی نبوده که برای حل آن متوسل به قرعه شویم و چنان درآمدی مشروع نیست.

ص: ۵۴۵

این نکته نیز لازم به یادآوری است که قرعه مخصوص منازعات و اختلافات میان مردم نیست بلکه بن بستهای دیگر را نیز می توان با آن گشود مثلا همانطور که در احادیث وارد شده.اگر انسان منحرفی با گوسفندی آمیزش جنسی کند،سپس آن را در میان گله گوسفندان رها نماید و شناخته نشود باید به قید قرعه یکی از آنها را خارج ساخت و از خوردن گوشت آن اجتناب نمود زیرا کنار گذاشتن همه آنها زیان بزرگی است و استفاده از گوشت همه آنها نیز جایز نمی باشد.در اینجا قرعه حل مشکل می کند.

***

ص :۵۴۶

[سوره آل عمران (۳): آیات ۴۵ تا ۴۶]

اشاره

إِذْ قالَتِ اَلْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اَللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اِسْمُهُ اَلْمَسِیحُ عِیسَی اِبْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی اَلدُّنْیا وَ اَلْآخِرَهِ وَ مِنَ اَلْمُقَرَّبِینَ (۴۵) وَ یُکَلِّمُ اَلنّاسَ فِی اَلْمَهْدِ وَ کَهْلاً وَ مِنَ اَلصّالِحِینَ (۴۶)

ترجمه:

۴۵-(به یاد آورید)هنگامی را که فرشتگان گفتند:"ای مریم!خداوند تو را به کلمه ای[وجود با عظمتی]از طرف خودش بشارت می دهد که نامش "مسیح،عیسی پسر مریم"است،در حالی که در این جهان و جهان دیگر،صاحب شخصیت خواهد بود،و از مقربان(الهی) است.

۴۶-و با مردم،در گاهواره و در حالت کهولت(و میان سال شدن)سخن خواهد گفت،و از شایستگان است."

تفسیر:

بشارت تولد مسیح

از این آیه به بعد به بخش مهم دیگری از زندگی مریم،یعنی جریان تولد فرزندش حضرت مسیح ع می پردازد و نکات مهمی را در این رابطه شرح می دهد، نخست می فرماید:به یاد آور"هنگامی را که فرشتگان گفتند:ای مریم!خداوند تو را به کلمه ای(وجود با عظمتی)از سوی خودش بشارت می دهد که نامش مسیح عیسی ع پسر مریم است"(إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ). (۱)

۱- ۱) قابل توجه اینکه ضمیر در"اسمه"به"کلمه"بر می گردد،در عین حال به صورت مذکر آمده زیرا نظر به معنی و مصداق آن دارد که حضرت مسیح ع بوده است.

"در حالی که هم در این جهان و هم در جهان دیگر،آبرومند و با شخصیت و از مقربان(درگاه خدا)خواهد بود"(وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ).

نکته ها:

۱-در این آیه و دو آیه دیگر از"مسیح"به عنوان"کلمه"یاد شده است این تعبیر در کتب عهد جدید نیز دیده می شود.

در باره اینکه چرا به عیسی"کلمه"گفته شده در میان مفسران سخن بسیار است اما بیشتر به نظر می رسد که علت آن همان تولد فوق العاده مسیح می باشد که مشمول" إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ " (۱)است و یا به خاطر این است که قبل از تولد،خداوند بشارت او را در کلامی به مادرش داده بود.

و نیز ممکن است علت این تعبیر این باشد که"کلمه"در اصطلاح قرآن به معنی مخلوق به کار می رود مانند:" قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً "(بگو:اگر دریاها به صورت مرکب برای نوشتن کلمات پروردگار من شوند آنها تمام می شوند پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام گردد هر چند همانند دریاها را بر آن بیفزاییم) (۲).

در این آیه منظور از(کلمات خدا)همان مخلوقات او است از آنجا که مسیح ع یکی از مخلوقات بزرگ خدا بوده است اطلاق کلمه بر او شده که در ضمن پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی نیز بوده باشد.

۲-اطلاق"مسیح"به معنی"مسح کننده"یا"مسح شده"بر عیسی ع ممکن است از این نظر باشد که او با کشیدن دست بر بدن بیماران غیر قابل علاج آنها را به فرمان خدا شفا می داد و چون این افتخار از آغاز برای او پیش بینی شده بود خدا نام

۱- ۱) سوره یس،آیه ۸۲.

۲- ۲) سوره کهف،آیه ۱۰۹.

او را قبل از تولد مسیح گذاشت.

و یا به خاطر آن است که خداوند او را از ناپاکی و گناه مسح کرد و پاک گردانید.

۳-قرآن در این آیه و آیات متعدد دیگر صریحا عیسی را فرزند مریم معرفی کرده تا پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی باشد زیرا کسی که از مادر متولد می شود و مشمول تمام تغییرات دوران جنین و تغییرات و تحولات جهان ماده است چگونه می تواند خدا باشد؟خدایی که از تمام تغییرات و دگرگونیها بر کنار است.

*** در آیه بعد به یکی از فضائل و معجزات حضرت مسیح ع،اشاره می کند، می گوید:"او با مردم در گهواره،و در حال کهولت(میان سال شدن)سخن خواهد گفت و او از صالحان است"(وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلاً وَ مِنَ الصّالِحِینَ).

همانگونه که در سوره مریم خواهد آمد،مریم برای رفع اتهام از خودش که فرزندی بدون پدر به دنیا آورده بود،به فرمان خدا اشاره به گاهواره نوزادش عیسی ع کرد،او در همان حال به سخن در آمد و با زبان فصیح و گویا مقام بندگی خویش را در مقابل خدا،و همچنین مقام نبوت خود را آشکار ساخت، و از آنجا که غیر ممکن است پیامبری این چنین با عظمت از رحم آلوده ای بیرون آید پاکدامنی مادرش را با این اعجاز اثبات نمود.

باید توجه داشت که کلمه"مهد"به معنی محلی است که برای خواب و استراحت نوزاد آماده می کنند و نزدیک به معنی گهواره در فارسی است با این تفاوت که در گهواره مفهوم جنبش و حرکت افتاده است در حالی که مهد مفهوم عامی دارد و هر گونه محلی را که برای نوزاد آماده کنند شامل می شود.

ظاهر آیات سوره مریم این است که او در همان روزهای آغاز تولدش زبان به سخن گشود،کاری که برای هیچ نوزادی عادتا ممکن نیست و این خود یک معجزه

بزرگ بود،ولی سخن گفتن در حال میان سالی و کهولت (۱)یک امر کاملا-عادی است و ذکر این دو با هم در آیه فوق ممکن است اشاره به این باشد که او در گاهواره همان گونه سخن می گفت که در موقع رسیدن به کمال عمر،سخنانی سنجیده و پر محتوا و حساب شده،نه سخنانی کودکانه.

این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر اشاره به این حقیقت باشد که مسیح ع از آغاز تولد تا زمانی که به سن کهولت رسید همواره سخن حق می گفت و در راه ارشاد و تبلیغ خلق گام بر می داشت.

به علاوه این تعبیر در باره عیسی ع،گویا یک نوع پیشگویی و اشاره به آینده عمر او است،زیرا می دانیم طبق تواریخ،حضرت مسیح ع هرگز در این جهان و در میان مردم به سن پیری نرسید،بلکه در سن ۳۳ سالگی از میان مردم بیرون رفت،و خدا او را به آسمان برد و مطابق روایات متعددی در عصر ظهور حضرت مهدی"عج" به میان مردم باز می گردد.(و با آنها سخن می گوید همانگونه که در آغاز عمر سخن می گفت).

تعبیر به" مِنَ الصّالِحِينَ "نشان می دهد که صالح و شایسته بودن از بزرگ ترین افتخاراتی است که نصیب انسان می شود،و گویی همه ارزشهای انسانی در آن جمع است ***

ص :۵۵۰

۱- ۱) "کهل"به معنی شخص یا چیزی است که به سر حد کمال رسیده است و از آنجا که انسان در سی سالگی تا چهل یا پنجاه سالگی به حد تکامل می رسد،این سالها را سالهای کهولت می نامند،و کمتر از آن را شباب(جوانی)و بیشتر از آن را شیب(پیری)می گویند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۴۷]

اشاره

قٰالَتْ رَبِّ أَنّٰى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قٰالَ كَذٰلِكِ اَللّٰهُ يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ إِذٰا قَضىٰ أَمْراً فَإِنَّمٰا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۷)

ترجمه:

۴۷-(مریم) گفت:"پروردگارا!چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد،در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟!"فرمود:"خداوند،اینگونه هر چه را بخواهد می آفریند!هنگامی که چیزی را مقرر دارد(و فرمان هستی آن را صادر کند)،فقط به آن می گوید:"موجود باش!"آن نیز فورا موجود می شود.

تفسیر:

چگونه بدون همسر فرزند می آورم؟!

باز در این آیه داستان مریم ع ادامه می یابد،او هنگامی که بشارت تولد عیسی ع را شنید،چنین "گفت:پروردگارا!چگونه فرزندی برای من خواهد بود، در حالی که هیچ انسانی با من تماس نگرفته"و هرگز همسری نداشته ام(قٰالَتْ رَبِّ أَنّٰى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ).

می دانیم این جهان،جهان اسباب است،و خداوند آفرینش را چنان قرار داده که هر موجودی به دنبال یک سلسله عوامل و اسباب پا به دائره وجود می گذارد، مثلا- برای تولد یک فرزند،آمیزش جنسی و ازدواج و ترکیب"اسپرم"و"اوول"لازم است،بنا بر این جای تعجب نیست که مریم با شنیدن این بشارت که بزودی صاحب فرزندی خواهد شد در شگفتی فرو رود.

ولی خداوند به این شگفتی پایان داد و"فرمود:این گونه خدا هر چه را بخواهد می آفریند"(قٰالَ كَذٰلِكِ اللّٰهُ يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ).

نظام عالم طبیعت مخلوق خدا است و محکوم فرمان او است و هر گاه بخواهد می تواند این نظام را دگرگون سازد و به وسیله اسباب و عوامل غیر عادی

ص :۵۵۱

موجوداتی را بیافریند.

سپس برای تکمیل این سخن می فرماید:"هنگامی که چیزی را مقرر کند(و فرمان وجود آن را صادر نماید)تنها به آن می گوید:موجود باش،آن نیز فورا موجود می شود"(إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ).

بدیهی است که تعبیر به"کن"(باش)در حقیقت بیان اراده قطعی خدا است، و گر نه نیازی به سخنی نیست،یعنی به مجرد اینکه اراده او بر چیزی تعلق گرفت و فرمان آفرینش صادر شد،فورا لباس هستی بر آن پوشانده می شود.

قابل توجه اینکه:در باره آفرینش عیسی در این آیه جمله"یخلق" (می آفریند)به کار رفته،در حالی که در باره آفرینش یحیی در چند آیه قبل،تعبیر به "یفعل"(انجام می دهد)شده است،شاید این تفاوت تعبیر،اشاره به تفاوت خلقت این دو پیامبر بوده باشد که یکی از مجرای عادی و دیگری از مجرای غیر عادی به وجود آمده اند.

این نکته قابل توجه است که در آغاز این آیات،مریم با فرشتگان سخن می گوید ولی در اینجا می بینیم او با خدای خود سخن می گوید و از او پاسخ می شنود،گویا چنان مجذوب ذات پاک حق شد که واسطه ها را از میان برداشت و یکپارچه با مبدأ عالم هستی پیوند گرفت،و بی هیچ واسطه ای آنچه می خواست گفت و آنچه می بایست شنید-البته سخن گفتن غیر پیامبران با خدا هر گاه به صورت وحی نبوت نباشد اشکال ندارد.

***

ص :552

[سوره آل عمران (۳): آیات ۴۸ تا ۴۹]

اشاره

وَ يُعَلِّمُهُ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ (۴۸) وَ رَسُولاً إِلىٰ بَنِي إِسْرٰائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ اَلطِّينِ كَهَيْئَةِ اَلطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ أُبْرِئُ اَلْأَكْمَهَ وَ اَلْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ اَلْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِمٰا تَأْكُلُونَ وَ مٰا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴۹)

ترجمه:

۴۸-و به او،کتاب و دانش و تورات و انجیل،می آموزد.

۴۹-و(او را به عنوان)رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل(قرار داده،که به آنها می گوید:)من نشانه ای از طرف پروردگار شما،برایتان آورده ام،من از گل،چیزی به شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دمم و به فرمان خدا،پرنده ای می گردد.و به اذن خدا،کور مادرزاد و مبتلایان به برص[پیسی]را بهبودی می بخشم،و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم،و از آنچه می خورید،و در خانه های خود ذخیره می کنید،به شما خبر می دهم،مسلما در اینها، نشانه ای برای شماست،اگر ایمان داشته باشید!

تفسیر:

سایر اوصاف مسیح

به دنبال صفات چهارگانه ای که در آیات قبل برای حضرت مسیح ع بیان شد،(آبرومند در دنیا و آخرت بودن،از مقربان بودن،و سخن گفتن در گاهواره و از صالحان بودن)به دو وصف دیگر از اوصاف آن پیامبر بزرگ که هر کدام نیز ترکیبی از مجموعه اوصاف مهمی است،اشاره می کند.

نخست می فرماید:"خداوند به او کتاب و دانش و تورات و انجیل می آموزد" (وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتٰابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ التَّوْرٰاهَ وَ الْإِنْجِیلَ).

نخست به تعلیم کتاب و حکمت و دانش به طور کلی اشاره می کند و بعد دو مصداق روشن این کتاب و حکمت یعنی تورات و انجیل را بیان می نماید.

بدیهی است افرادی که به عنوان رهبر جامعه بشریت از سوی خداوند تعیین می شوند،باید در درجه اول از علم و دانش کافی برخوردار باشند و آیین و قوانین زنده و سازنده ای با خود بیاورند و در درجه بعد دلایل و اسناد روشنی برای ارتباط خود با خدا ارائه دهند و با این دو وسیله ماموریت هدایت مردم را تکمیل و تثبیت کنند،در آیات فوق به این دو معنی اشاره شده است،در آیه اول سخن از علم و دانش و کتاب آسمانی حضرت مسیح ع بود،و در آیه دوم اشاره به معجزات متعدد او است.

*** می فرماید:"و(خداوند)او را رسول و فرستاده ای به سوی بنی اسرائیل قرار می دهد"(وَ رَسُولاً إِلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ). (۱)

ممکن است از این جمله در ابتدا چنین به نظر آید که ماموریت حضرت مسیح ع تنها دعوت بنی اسرائیل بوده است،همانها که در آن زمان گرفتار انواع خرافات و آلودگی های اخلاقی و عقیدتی و اختلافات شدید شده بودند و این با اولوا العزم بودن حضرت مسیح ع منافات ندارد،زیرا پیامبر اولوا العزم کسی است که دارای آیین جدید باشد خواه ماموریت او جهانی باشد یا نباشد(در تفسیر نور الثقلین نیز روایتی در باره منحصر بودن ماموریت حضرت مسیح ع به بنی

۱- ۱) در این جمله،فعلی در تقدیر است،مانند"یجعله"-احتمالات دیگری نیز در این تقدیر داده شده است.

اسرائیل نقل شده است). (۱)

ولی بعضی از مفسران گفته اند که دعوت حضرت مسیح ع جهانی بوده نه منحصر به بنی اسرائیل،هر چند بنی اسرائیل در صف اول کسانی که او ماموریت هدایت آنها را داشت،قرار گرفته بودند،مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، اخباری در تفسیر اولوا العزم نقل می کند که مفهوم آنها جهانی بودن دعوت این پیامبران است (۲).

سپس می افزاید:او مامور بود به آنها بگوید:"من نشانه ای از سوی پروردگارتان برای شما آورده ام"(أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ). (۳)

نه یک نشانه بلکه نشانه های متعدد(بنا بر این تنوین در اینجا برای بیان عظمت این نشانه است نه بیان وحدت).

"من از گل چیزی به شکل پرنده می سازم،سپس در آن می دمم و به فرمان خدا پرنده ای می گردد"(أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللّٰهِ).

از آنجا که دعوت انبیاء در حقیقت به سوی حیات و زندگی حقیقی است در آیه فوق هنگام شرح معجزات حضرت مسیح ع نخست اشاره به ایجاد حیات و زندگی در موجودات بی جان به فرمان خدا می کند.

مساله ایجاد حیات در موجودات جهان،هر گاه به صورت تدریجی باشد چیز عجیبی نیست،زیرا می دانیم همه موجودات زنده کنونی از همین آب و خاک به وجود آمده اند،معجزه آن است که خداوند همان عوامل را که طی هزاران یا میلیونها سال رخ داده یک جا جمع کند و به سرعت،مجسمه کوچکی به شکل

۱- ۱) نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۳۴۳.

۲- ۲) بحار الانوار،جلد ۱۱ صفحه ۳۲.

۳- ۳) در اینجا نیز جمله ای محذوف است و در تقدیر چنین می باشد"کلمهم بانی".

پرنـده،مبـدل به موجود زنـده ای شود،و این می توانـد نشـانه ای از صـدق دعوی آورنـده آن در مورد ارتبـاط با جهان ما وراء طبیعت و قدرت بی پایان پروردگار باشد.

سپس به بیان دومین معجزه یعنی درمان بیماری های صعب العلاج یا غیر قابل علاج از طرق عادی پرداخته:می گوید:"من کور مادرزاد و مبتلا به برص (پیسی)را بهبودی می بخشم"(وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ). (۱)

شک نیست که این موضوعات مخصوصا برای پزشکان و دانشمندان آن زمان معجزات غیر قابل انکاری بوده است.

در سومین مرحله،اشـاره به معجزه دیگری می کنـد و آن اینکه:"من مردگـان را به فرمان خـدا زنـده می کنم"(وَ أُحْيِ الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ).

چیزی که در هر عصر و زمانی جزء معجزات و کارهای خارق العاده است.و در مرحله چهارم موضوع خبر دادن از اسرار نهانی مردم را مطرح می کند زیرا هر کس معمولا در زندگی فردی و شخصی خود،اسراری دارد که دیگران از آن آگاه نیستند، اگر کسی بـدون هیـچ سابقه ای مثلا از غذاهایی که اشـخاص خورده اند یا آنچه را که ذخیره کرده اند دقیقا خبر دهد دلیل بر این است که از یک منبع غیبی الهام گرفته است مسیح می گوید:"من شما را از آنچه می خورید و در خانه ها ذخیره می کنید خبر می دهم"(وَ أُنَبِّئُكُمْ بِمٰا تَأْكُلُونَ وَ مٰا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ).

و در پایان به تمام این چهار معجزه اشاره کرده،می گوید:"مسـلما در اینها نشانه ای است برای شـما اگر ایمان داشـته باشـید"و در جستجوی حقیقت باشید(إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

***

ص :۵۵۶

۱- ۱) "اکمه"را بعضـی به معنی نابینا تفسیر کرده اند و بعضی به معنی شخصی که در شب نمی بیند،ولی بیشتر مفسران و اهل لغت آن را به معنی کور مادرزاد گفته اند و بعضـی از این فراتر رفته به معنی کسی که اصلا محل چشم او صاف و خالی از هر گونه اثر چشم است دانسته اند.

نکته ها:

اشاره

۱-آیا معجزات مسیح عجیب است؟

بعضی از مفسران(مانند نویسنده المنار)اصرار دارند که کارهای اعجاز آمیز فوق را که قرآن صریحا برای مسیح ذکر کرده،به نوعی توجیه کنند،مثلا بگویند عیسی تنها ادعا کرد که من می توانم به فرمان خدا چنین کاری را انجام دهم ولی عملا هرگز انجام نداد در حالی که اگر فرضا این احتمال در این آیه قابل گفتگو باشد در آیه ۱۱۰ از سوره مائده: وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ... هیچگونه قابل قبول نیست زیرا در این آیه صریحا می گوید یکی از نعمتهای خداوند بر تو(عیسی)این بود که پرنده ای از گل می ساختی و در آن می دمیدی و به فرمان خدا زنده می شد.

به علاوه اصرار و پافشاری در اینگونه توجیهات هیچ موجب و دلیلی ندارد زیرا اگر منظور انکار اعمال خارق العاده پیامبران باشد قرآن در موارد بسیاری به این موضوع تصریح کرده و به فرض که یکی یا چند مورد را توجیه کنیم بقیه چه خواهد شد؟ از این گذشته هنگامی که ما خدا را حاکم بر قوانین طبیعت می دانیم نه محکوم آن،چه مانعی دارد که قوانین عادی طبیعت به فرمان او در موارد استثنایی تغییر شکل داده و از طرق غیر عادی حوادثی به وجود آید و اگر تصور می کنند این موضوع با توحید افعالی خداوند و خالقیت او و نفی شریک سازگار نیست قرآن پاسخ آن را گفته زیرا در همه جا وقوع این حوادث را مشروط به"فرمان خدا" می کند،یعنی هیچکس به اتکاء نیروی خود نمی تواند دست به چنین کارهایی بزند مگر اینکه به فرمان خداوند و استمداد از قدرت بی پایان او باشد و این عین توحید است نه شرک.

۲-ولایت تکوینی:

از مفاد آیه فوق و آیات مشابه آن که در ذیل هر یک به خواست خدا اشاره

خواهیم کرد استفاده می شود که فرستادگان و اولیای خدا به فرمان و اذن او می توانند به هنگام لزوم در جهان تکوین و آفرینش تصرف کنند و بر خلاف عادت و جریان طبیعی،حوادثی به وجود آورند،زیرا جمله های"ابری"(بهبودی می بخشم)و" أُحْیِ الْمَوْتیٰ "(مردگان را زنده می کنم)و مانند آن که به صورت فعل متکلم ذکر شده دلیل بر صدور اینگونه کارها از خود پیامبران است و تفسیر این عبارات به دعا کردن پیامبران و اینکه کار آنها تنها دعا برای تحقق این امور بوده نه غیر آن تفسیر بی دلیلی است،بلکه ظاهر این عبارات این است که آنان در جهان تکوین تصرف می کردند و این حوادث را به وجود می آوردند.

منتهی برای اینکه کسی تصور نکند که پیامبران و اولیای خدا استقلالی از خود دارند و در مقابل دستگاه آفرینش دستگاهی بر پا ساخته و نیز برای اینکه احتمال هر گونه شرک و دوگانه پرستی در خلقت و آفرینش بر طرف گردد در چندین مورد از این آیات روی کلمه" بِإِذْنِ اللّٰهِ "و مانند آن تکیه شده است(در آیه مورد بحث دو بار و در آیه ۱۱۰ سوره مائده چهار بار کلمه باذنی تکرار گردیده)و منظور از ولایت تکوینی نیز چیزی جز این نیست که پیامبران یا امامان به هنگام لزوم و ضرورت تصرفاتی در جهان خلقت به اذن پروردگار انجام دهند و این چیزی بالاتر از ولایت تشریعی یعنی سرپرستی مردم از نظر حکومت و نشر قوانین و دعوت و هدایت به راه راست است.

از آنچه گفته شد پاسخ کسانی که ولایت تکوینی مردان خدا را منکر می شوند و آن را یک نوع شرک می دانند به خوبی روشن می گردد زیرا هیچ کس برای پیامبران و یا امامان دستگاه مستقلی در مقابل خداوند قایل نیست،آنها همه این کارها را به فرمان و اجازه او انجام می دهند ولی منکران ولایت تکوینی می گویند کار پیامبران منحصرا تبلیغ احکام و دعوت به سوی خدا است و احیانا برای انجام گرفتن پاره ای از امور تکوینی از دعا استفاده می کنند و بیش از این کاری از آنها ساخته نیست،در

حالی که آیه فوق و آیات مشابه آن غیر از این را می گوید.

ضمنا از آیه بالا استفاده می شود که لااقل بسیاری از معجزات پیغمبران اعمالی است که به وسیله خود آنها انجام می شود گرچه به فرمان خدا و استمداد از نیروی الهی است در واقع می توان گفت معجزه هم کار پیامبران است(زیرا به وسیله آنها انجام می شود)و هم کار خدا است زیرا با استمداد از نیروی پروردگار و اذن او انجام می گردد.

۳-قابل توجه اینکه تکیه بر اذن خداوند در این آیه تکرار شده تا بهانه ای برای مدعیان الوهیت مسیح باقی نماند و مردم او را خدا نپندارند و اگر در مساله اخبار به غیب تکرار نشده به خاطر وضوح آن است.

***

ص :۵۵۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۵۰ تا ۵۱]

اشاره

وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ اَلتَّوْراهِ وَ لِأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ اَلَّذِی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ وَ جِئْتُکُمْ بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ فَاتَّقُوا اَللّهَ وَ أَطِیعُونِ (۵۰) إِنَّ اَللّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ (۵۱)

ترجمه:

۵۰-و آنچه را پیش از من از تورات بوده،تصدیق می کنم،و(آمده ام)تا پاره ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه،)بر شما حرام شده،(مانند گوشت بعضی از چهار پایان و ماهیها،)حلال کنم،و نشانه ای از طرف پروردگار شما،برایتان آورده ام،پس از خدا بترسید،و مرا اطاعت کنید! ۵۱-خداوند،پروردگار من و شماست،او را بپرستید(نه من،و نه چیز دیگر را)!این است راه راست!"

تفسیر:

این است راه راست

این آیات نیز ادامه سخنان حضرت مسیح ع است،و در واقع بخشی از اهداف بعثت خود را شرح می دهد،می گوید:"من آمده ام تورات را تصدیق کنم و مبانی و اصول آن را تحکیم بخشم"(وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التوریه).

"و نیز آمده ام تا پاره ای از چیزهایی که(بر اثر ظلم و گناه)بر شما تحریم شده بود(مانند ممنوع بودن گوشت شتر و پاره ای از چربیهای حیوانات و بعضی از پرندگان و ماهی ها)بر شما حلال کنم"(وَ لِأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ).

این جمله اشاره به چیزی است که در آیه ۱۶۰ از سوره نساء آمده است می فرماید: فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَیْهِمْ طَیِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ :"به خاطر ظلم و ستم یهود،پاره ای از نعمتهای پاکیزه را که بر آنها حلال شده بود تحریم کردیم ولی با ظهور حضرت مسیح ع و به شکرانه ایمان به این پیامبر بزرگ،آن ممنوعیتها برداشته شد.

ص: ۵۶۰

سپس می افزاید:"من نشانه ای از سوی پروردگارتان برای شما آورده ام"(وَ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ).

این تاکیدی است بر آنچه در آیه قبل،از زبان حضرت مسیح ع در باره معجزات او خواندیم،و اجمالی است از آن تفصیل.

و در پایان آیه چنین نتیجه گیری می کند:"بنا بر این از(مخالفت)خداوند بترسید و مرا اطاعت کنید"(فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ).

*** در آیه بعد،از زبان حضرت مسیح ع برای رفع هر گونه ابهام و اشتباه و برای اینکه تولد استثنایی او را دستاویزی برای الوهیت او قرار ندهند چنین نقل می کند:

"مسلما خداوند پروردگار من و پروردگار شما است،پس او را پرستش کنید(نه من و نه چیز دیگر را)این راه راست"راه توحید و یکتاپرستی نه راه شرک و دوگانه و چندگانه پرستی(إِنَّ اللّٰهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِیمٌ).

در آیات دیگر قرآن نیز کرارا می خوانیم که حضرت مسیح ع روی مساله عبودیت و بندگی خود در پیشگاه خدا،تکیه می فرمود،و بر خلاف آنچه در انجیلهای تحریف یافته کنونی که از زبان مسیح ع نقل شده که او غالبا کلمه پدر را در باره خدا به کار می برد،قرآن مجید کلمه"رب"(پروردگار)و مانند آن را از او نقل می کند که دلیلی است بر نهایت توجه او نسبت به مبارزه با شرک،و یا دعوی الوهیت حضرت مسیح ع و لذا تا زمانی که حضرت مسیح ع در میان مردم بود هیچ کسی جرأت پیدا نکرد او را یکی از خدایان معرفی کند و حتی آثار تعلیمات مسیح ع در زمینه توحید به منحرفان اجازه نداد که تا دو قرن بعد از او نیز،عقاید شرک آلود خود را ظاهر سازند و به اعتراف محققان مسیحی مساله تثلیث و اعتقاد به خدایان سه گانه از قرن سوم میلادی پیدا شد.(شرح بیشتر در این زمینه در جلد چهارم ذیل آیه ۱۷۱ سوره نساء خواهد آمد).

***

[سوره آل عمران (۳): آیات ۵۲ تا ۵۴]

اشاره

فَلَمّا أَحَسَّ عِيسى مِنْهُمُ اَلْكُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصارِي إِلَى اَللّهِ قالَ اَلْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اَللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اِشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ (۵۲) رَبَّنا آمَنّا بِما أَنْزَلْتَ وَ اِتَّبَعْنَا اَلرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ اَلشّاهِدِينَ (۵۳) وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اَللّهُ وَ اَللّهُ خَيْرُ اَلْماكِرِينَ (۵۴)

ترجمه:

۵۲-هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر(و مخالفت)کرد،گفت:"کیست که یاور من به سوی خدا(برای تبلیغ آیین او)گردد؟"حواریان[شاگردان مخصوص او]گفتند:"ما یاوران خداییم،به خدا ایمان آوردیم،و تو(نیز)گواه باش که ما اسلام آورده ایم.

۵۳-پروردگارا!به آنچه نازل کرده ای،ایمان آوردیم و از فرستاده(تو)پیروی نمودیم،ما را در زمره گواهان بنویس!" ۵۴-و(یهود و دشمنان مسیح،برای نابودی او و آیینش،)نقشه کشیدند،و خداوند(بر حفظ او و آیینش،)چاره جویی کرد،و خداوند،بهترین چاره جویان است.

تفسیر:

پایداری حواریون مسیح ع

این آیات هم چنان بحثهای مربوط به دعوت مسیح ع و سرگذشت زندگی او را ادامه می دهد.

مطابق پیشگویی و بشارت موسی ع،جمعیت یهود قبل از آمدن عیسی ع منتظر ظهور او بودند اما هنگامی که ظاهر گشت و منافع نامشروع جمعی از منحرفان بنی اسرائیل به خطر افتاد،تنها گروه محدودی گرد مسیح ع را گرفتند،و کسانی که احتمال می دادند پیروی از آیین او موقعیت و مقام و منافع آنها را به خطر می اندازند، از پذیرفتن آن سرپیچی کردند.

آیه نخست ناظر به همین معنی است،می گوید:"هنگامی که عیسی ع احساس کفر(و مخالفت)از آنها کرد،گفت:چه کسانی یاور من به سوی خدا(برای تبلیغ آیین او)خواهند بود؟"(فَلَمّا أَحَسَّ عِیسی مِنْهُمُ الْکُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللّهِ). (۱)

در اینجا تنها گروه اندکی به این دعوت پاسخ مثبت دادند،اینها همان افراد پاکی بودند که قرآن از آنان به عنوان"حواریون"نام برده است"حواریون"(شاگردان ویژه مسیح)گفتند:ما یاوران(آیین)خدا هستیم،به او ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما اسلام آورده و تسلیم آیین حق شده ایم"(قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ).

قابل توجه اینکه حواریون در پاسخ عیسی ع نگفتند ما یاور توایم،بلکه برای اینکه نهایت توحید و اخلاص خود را اثبات کنند و سخن آنان هیچگونه بوی شرک ندهد گفتند:ما یاوران خدائیم و آیین او را یاری می کنیم و تو را بر این حقیقت گواه می گیریم،گویا آنها نیز احساس می کردند که در آینده افراد منحرفی ادعای الوهیت مسیح ع خواهند کرد و باید به آنها دستاویزی نداد.

ضمنا تعبیر به"اسلام"در آیه فوق دلیل بر این است که اسلام آیین تمام انبیاء بوده است.

و در اینجا بود که حضرت مسیح ع صف دوستان خالص خود را از دشمنان و منافقان جدا ساخت،تا برنامه ریزی او دقیق و منسجم باشد همان کاری که پیامبر اسلام در بیعت عقبه،انجام داد.

***

۱- ۱) تعبیر به"احساس"با اینکه کفر یک امر باطنی است،ممکن است به خاطر این باشد که آنها آن قدر در ابراز کفر خود پافشاری کردند که گویی به صورت یک امر حسی در آمد-المیزان،ذیل آیه مورد بحث.

در آیه بعد جمله هایی نقل شده که بیانگر نهایت اخلاص حواریون است، آنها پس از قبول دعوت مسیح ع و اعلام آمادگی برای همکاری و کمک به او، ایمان خویش را به پیشگاه خداوند عرضه داشتند و گفتند:"پروردگارا!ما به آنچه نازل کرده ای ایمان آوردیم و از فرستاده(تو حضرت مسیح)پیروی نمودیم،پس ما را در زمره گواهان بنویس"(رَبَّنا آمَنّا بِما أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ).

آنها نخست ایمان خود را به آنچه نازل شده بود اظهار داشتند،ولی چون ایمان به تنهایی کافی نبود،مساله عمل به دستورهای آسمانی و پیروی از مسیح ع را که گواه زنده ایمان راسخ آنها بود پیش آوردند،زیرا هنگامی که ایمان در روح و جان انسان رسوخ کند،حتما در عمل او انعکاس می یابد،و بدون عمل ممکن است تنها یک ایمان پنداری باشد نه واقعی،و سپس از خدا تقاضا کردند نام آنها را در زمره شاهدان و گواهان که در این جهان،مقام رهبری امتها را دارند و در جهان دیگر مقام شفاعت و گواهی بر اعمال را ثبت نماید.

*** پس از شرح ایمان حواریون،در سومین آیه اشاره به نقشه های شیطانی یهود کرده،می گوید:"آنها(یهود و سایر دشمنان مسیح برای نابودی او و آیینش)نقشه کشیدند و خداوند(برای حفظ او و آیینش)چاره جویی کرد،و خداوند بهترین چاره جویان است"(وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ).

بدیهی است نقشه های خدا بر نقشه های همه پیشی می گیرد،چرا که آنها معلوماتی اندک و محدود دارند و علم خداوند بی پایان است،آنها برای پیاده کردن طرحهای خود قدرت ناچیزی دارند در حالی که قدرت او بی پایان است.

ص :۵۶۴

نکته ها:

اشاره

۱-حواریون چه کسانی بودند؟

"حواریون"جمع"حواری"از ماده"حور"به معنی شستن و سفید کردن است و گاهی به هر چیز سفید نیز اطلاق می شود،و لذا غذاهای سفید را عرب "حواری"می گوید،و حوریان بهشتی را نیز به این جهت حوری می گویند که سفید پوست اند یا سفیدی چشمانشان درخشنده(و سیاهی آن کاملا سیاه است).

اما درباره علت نامگذاری شاگردان مسیح ع به این نام،احتمالات متعددی داده شده،ولی آنچه نزدیک تر به ذهن می رسد و در احادیث پیشوایان بزرگ دینی آمده است،این است که آنها علاوه بر اینکه قلبی پاک و روحی با صفا داشتند در پاکیزه ساختن و روشن نمودن افکار دیگران و شستشوی مردم از آلودگی و گناه کوشش فراوان داشتند.

در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده که از آن حضرت سؤال کردند:"چرا حواریون به این نام نامیده شدند؟" امام ع فرمود:"جمعی از مردم چنین تصور می کنند که آنها شغل لباس شویی داشته اند ولی در نزد ما علت آن این بوده که آنها هم خود را از آلودگی به گناه پاک کرده بودند،و هم برای پاک کردن دیگران کوشش داشتند" (۱).

۲-حواریون از نظر قرآن و انجیل

قرآن در سوره صف آیه ۱۴ در باره"حواریون"سخن گفته و ایمان آنان را متذکر شده است،ولی از جمله هایی که انجیل در باره"حواریون"دارد استفاده می شود که آنان در باره مسیح همگی لغزشهایی داشته اند.

و در انجیل متی و لوقا باب ۶ اسامی حواریون چنین آمده است:

ص: ۵۶۵

۱- ۱) تفسیر برهان،جلد ۱ صفحه ۲۸۵.

۱- پطرس ۲-اندریاس ۳-یعقوب ۴-یوحنا ۵-فیلوپس ۶-برتولولما ۷- توما ۸- متی ۹-یعقوب ابن حلفا ۱۰-شمعون-ملقب به"غیور"۱۱-یهودا برادر یعقوب ۱۲-یهودای اسخریوطی که به مسیح خیانت کرد.

مفسر معروف مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان" (۱)نقل می کند که "حواریون"به همراه عیسی در سفرها به راه می افتادند و هر گاه تشنه یا گرسنه می شدند به فرمان خداوند غذا و آب برای آنها آماده می شد،آنها این جریان را افتخار بزرگی برای خود دانستند و از مسیح پرسیدند آیا کسی بالاتر از ما پیدا می شود؟او گفت:آری"افضل منکم من یعمل بیده و یاکل من کسبه""از شما بالاتر کسی است که زحمت بکشد و از دست رنج خودش بخورد"...و به دنبال این جریان آنها به شستشوی لباس و گرفتن اجرت در برابر آن مشغول شدند(و عملا به همه مردم درسی دادند که کار و کوشش ننگ و عار نیست).

۳-منظور از"مکر الهی"چیست؟

"مکر"در لغت عرب با آنچه در فارسی امروز از آن می فهمیم تفاوت بسیار دارد"در فارسی امروز مکر"به نقشه های شیطانی و زیان بخش گفته می شود،در حالی که در لغت عرب هر نوع چاره اندیشی را"مکر"می گویند که گاهی خوب و گاهی زیان آور است.

در کتاب مفردات"راغب"می خوانیم:المکر صرف الغیر عما یقصده:"مکر این است که کسی را از منظورش باز دارند"(اعم از اینکه منظورش خوب باشد یا بد).

در قرآن مجید نیز گاهی"ماکر"با کلمه"خیر"ذکر شده مانند:" وَ اللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ "(خداوند بهترین چاره جویان است)و گاهی"مکر"با کلمه"سیئ"آمده

ص: ۵۶۶

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱-۲ صفحه ۴۴۸.

است مانند:" وَ لاٰ یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلاّٰ بِأَهْلِهِ "(نقشه و اندیشه بد جز به صاحبش احاطه نخواهد کرد) (۱).

بنا بر این منظور از آیه مورد بحث و آیات متعدد دیگری که"مکر"را به خدا نسبت می دهد این است که دشمنان"مسیح"با طرحهای شیطانی خود می خواستند جلو این دعوت الهی را بگیرند اما خداوند برای حفظ جان پیامبر خود و پیشرفت آیینش تدبیر کرد و نقشه های آنها نقش بر آب شد و همچنین در موارد دیگر.

***

۱- ۱) سوره فاطر،آیه ۴۳.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۵۵]

اشاره

إِذْ قٰالَ اَللّٰهُ يٰا عِيسىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رٰافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ جٰاعِلُ اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوكَ فَوْقَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵)

ترجمه:

۵۵-(به یاد آورید)هنگامی را که خدا به عیسی فرمود:"من تو را بر می گیرم و به سوی خود،بالا می برم و تو را از کسانی که کافر شدند،پاک می سازم،و کسانی را که از تو پیروی کردند،تا روز رستاخیز،برتر از کسانی که کافر شدند،قرار می دهم،سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما،در آنچه اختلاف داشتید،داوری می کنم.

تفسیر:

بازگشت مسیح به سوی خداوند

این آیه هم چنان ادامه آیات مربوط به زندگی حضرت مسیح ع است، معروف در میان مفسران اسلام،به استناد آیه ۱۵۷ سوره نساء این است که مسیح ع هرگز کشته نشد(و از توطئه ای که یهود با همکاری بعضی از مسیحیان خیانتکار برای او چیده بودند رهایی یافت)و خداوند او را به آسمان برد.هر چند مسیحیان طبق انجیلهای موجود می گویند مسیح کشته شد و دفن گردید و سپس از میان مردگان برخاست و مدت کوتاهی در زمین بود و بعد به آسمان صعود کرد (۱)آیه فوق ناظر به همین معنی است،می فرماید:به یاد آرید"هنگامی را که خدا به عیسی گفت:من تو را بر می گیرم و به سوی خود بالا می برم

ص :۵۶۸

۱- ۱) انجیل مرقس باب ۱۶،انجیل متی باب ۲۸،انجیل لوقا باب ۲۴،انجیل یوحنا باب ۳۱.

"(إِذْ قٰالَ اللّٰهُ يٰا عِيسىٰ إِنِّى مُتَوَفِّيكَ وَ رٰافِعُكَ إِلَيَّ).

بعضـی تصور کرده انـد که واژه"متوفیک"از ماده"وفات"به معنی"مرگ" است،به همین دلیل چنین می پندارنـد که با عقیـده معروف میان مسلمانان در باره عدم مرگ حضرت عیسی و زنده بودن او منافات دارد.

در حالی که چنین نیست،زیرا ماده"فوت"به معنی از دست رفتن است ولی "توفی"(بر وزن ترقی)از ماده"وفی"به معنی تکمیل کردن چیزی است و اینکه عمل به عهـد و پیمان را وفا می گوینـد به خاطر تکمیل کردن و به انجام رسانیـدن آن است،و نیز به همین دلیـل اگر کسـی طلب خـود را به طـور کامـل از دیگری بگیرد، عرب می گویـد:تـوفی دینه،"یعنی طلب خـود را به طور کامل گرفت".

در آیـات قرآن نیز تـوفی به معنی گرفتن به طـور مکرر به کـار رفته استماننـد: وَ هُوَ الَّذِی يَتَوَفّٰاكُمْ بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مٰا جَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ :"او کسی است که روح شما را در شب می گیرد و از آنچه در روز انجام می دهید آگاه است" (۱).

در این آیه مساله خـواب به عنـوان توفی روح ذکر شـده،همین معنی در آیه ۴۲ سـوره زمر و آیـات دیگری از قرآن نیز آمـده است،درست است که واژه توفی گاهی به معنی مرگ آمده و متوفی به معنی مرده است،ولی حتی در اینگونه موارد نیز حقیقتا به معنی مرگ نیست،بلکه به معنی تحویل گرفتن روح می باشـد و اصولا در معنی توفی،مرگ نیفتاده،و ماده فوت از ماده وفی به کلی جدا است.

با توجه به آنچه گفته شـد معنی آیه مورد بحث روشن می شود که خداوند می فرماید:"ای عیسـی!تو را بر می گیرم و به سوی خود می برم"(البته اگر توفی تنها به معنی گرفتن روح باشد،لازمه آن مرگ جسم است).

سپس می افزاید:"و تو را از کسانی که کافر شدند پاک می سازم

ص: ۵۶۹

۱- ۱) سوره انعام،آیه ۶۰.

"(وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا).

منظور از این پاکیزگی،یا نجات او از چنگال افراد پلید و بی ایمان است،و یا از تهمتهای ناروا و توطئه های ناجوانمردانه،که در سایه پیروزی آیین او،حاصل شد،همانگونه که در مورد پیامبر اسلام ص در سوره فتح می خوانیم: إِنّٰا فَتَحْنٰا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مٰا تَأَخَّرَ ،"ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم،تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد".

یعنی از گناهانی که به تو در گذشته نسبت می دادند و زمینه آن را برای آینده نیز فراهم ساخته بودند پاک سازد.

و نیز ممکن است منظور از پاک ساختن او،بیرون بردن مسیح ع از آن محیط آلوده باشد.

سپس می افزاید:"ما پیروان تو را تا روز رستاخیز بر کافران برتری می دهیم" (وَ جٰاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ فَوْقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَهِ).

این بشارتی است که خدا به مسیح و پیروان او داد تا مایه دلگرمی آنان در مسیری که انتخاب کرده بودند گردد.

این آیه یکی از آیات اعجاز آمیز و از پیشگوییها و اخبار غیبی قرآن است که می گوید پیروان مسیح ع همواره بر یهود که مخالف مسیح ع بودند برتری خواهند داشت.

در دنیای کنونی،این حقیقت را با چشم خود می بینیم که یهود و صهیونیستها بدون وابستگی و اتکاء به مسیحیان،حتی یک روز نمی توانند به حیات سیاسی و اجتماعی خود ادامه دهند،روشن است که منظور از" اَلَّذِینَ کَفَرُوا "،جماعتی از یهود می باشند که به مسیح ع کافر شدند.

و در پایان آیه می فرماید:"سپس بازگشت همه شما به سوی من است،و من در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری می کنم"(ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأَحْکُمُ

ص :۵۷۰

بَيْنَكَمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

).

یعنی آنچه از پیروزیها گفته شد مربوط به این جهان است محاکمه نهایی و گرفتن نتیجه اعمال چیزی است که در آخرت خواهد آمد.

نکته:

آیا آیین مسیح ع تا پایان جهان باقی خواهد بود؟

در اینجا سؤالی پیش می آید که طبق این آیه،یهود و نصاری تا دامنه قیامت در جهان خواهند بود،و همواره این دو مذهب به زندگی خود ادامه خواهند داد،با اینکه در اخبار و روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی"عج"می خوانیم،که او همه ادیان را زیر نفوذ خود در می آورد پاسخ این سؤال از دقت در روایات مزبور روشن می شود،زیرا در روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی"عج"می خوانیم که هیچ خانه ای در شهر و بیابان نمی ماند مگر اینکه توحید در آن نفوذ می کند،یعنی اسلام به صورت یک آیین رسمی همه جهان را فرا خواهد گرفت و حکومت به صورت یک حکومت اسلامی در می آید،و غیر از قوانین اسلام چیزی بر جهان حکومت نخواهد داشت ولی هیچ مانعی ندارد که اقلیتی از یهود و نصاری،در پناه حکومت حضرت مهدی"عج"با شرایط"اهل ذمه"وجود داشته باشند.

زیرا می دانیم حضرت مهدی"عج"مردم را از روی اجبار به اسلام نمی کشاند، بلکه با منطق پیش می رود،و توسل او به قدرت و نیروی نظامی برای بسط عدالت، و برانداختن حکومتهای ظلم و قرار دادن جهان در زیر پرچم عدالت اسلام است، نه برای اجبار به پذیرفتن این آیین،و گر نه آزادی و اختیار مفهومی نخواهد داشت.

***

[سوره آل عمران (٣): آيات ۵۶ تا ۵۸]

اشاره

فَأَمَّا اَلَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً شَدِيداً فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَهِ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ (۵۶) وَ أَمَّا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اَللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ اَلظّٰالِمِينَ (۵۷) ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ اَلْآيٰاتِ وَ اَلذِّكْرِ اَلْحَكِيمِ (۵۸)

ترجمه:

۵۶-اما آنها كه كافر شدند،(و پس از شناختن حق،آن را انكار كردند،)در دنيا و آخرت،آنان را مجازات دردناكى خواهم كرد،و براى آنها،ياورانى نيست.

۵۷-اما آنها كه ايمان آوردند،و اعمال صالح انجام دادند،خداوند پاداش آنان را بطور كامل خواهد داد،و خداوند،ستمكاران را دوست نمى دارد.

۵۸-اينها را كه بر تو مى خوانيم،از نشانه ها(ى حقانيت تو)است،و يادآورى حكيمانه است.

تفسير:

سرنوشت پيروان و مخالفان مسيح ع

آيه اول و دوم دنباله خطاب به حضرت مسيح ع است كه در آيه قبل در باره پيروان و مخالفان او آمده بود،و سومين آيه خطاب به شخص رسول اللّه ص است.

در آيه نخست مى فرمايد:بعد از آنكه مردم به سوى خدا بازگشتند و او در ميان آنان داورى كرد،صفوف از هم جدا مى شود"اما كسانى كه كافر شدند(و حق را شناختند و انكار كردند)آنها را مجازات شديدى در دنيا و آخرت خواهم كرد و ياورانى ندارند"(فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً شَدِيداً فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَهِ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ).

در اين آيه علاوه بر عذاب آخرت كه نتيجه داورى پروردگار در قيامت است،

به مجازات شدید دنیا نیز اشاره شده است که دامنگیر افراد کافر،و مخالفان حق و عدالت خواهد شد،در حالی که هیچ کس توانایی حمایت از آنها را نخواهد داشت.

*** سپس به گروه دوم اشاره کرده،می فرماید:"اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند خداوند پاداش آنها را به طور کامل خواهد داد"(وَ أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ).

و باز تاکید می کند:"خداوند هرگز ستمگران را دوست ندارد"(وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ).

مقدم داشتن سرنوشت کافران بر مؤمنان،به خاطر آن است که کسانی که نسبت به مسیح ع کافر شدند اکثریت را داشتند.

ضمنا از اینکه در آیه نخست اشاره به عذاب دنیا نیز شده به خوبی استفاده می شود که کافران(منظور در اینجا یهود است)گرفتار مجازاتهای دردناکی در همین جهان نیز خواهند شد،و تاریخ ملت یهود شاهد این مدعاست.

جالب اینکه در آیه اول تنها تکیه بر کفر شده ولی در آیه دوم ایمان و عمل صالح هر دو با هم آمده است،اشاره به اینکه کفر به تنهایی می تواند منشا عذاب الهی گردد ولی ایمان به تنهایی برای نجات کافی نیست،بلکه عمل صالح نیز می طلبد.

در ضمن جمله" وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ "گویا ناظر به این نکته است که تمام شعب کفر و اعمال سوء،در ظلم به معنی وسیع آن خلاصه می شود،و مسلم است خدایی که ظالمان را دوست ندارد هرگز در حق بندگان ستم نخواهد کرد و اجر آنها را به طور کامل خواهد داد.

***

در آخرین آیه پس از شرح داستان مسیح ع،و گوشه ای از تاریخ پر ماجرای او،در آیات پیشین روی سخن را به پیامبر اسلام ص کرده،می گوید:"اینها را که بر تو می خوانیم از نشانه های حقانیت تو و یادآوری حکیمانه است"که به صورت آیات قرآن بر تو نازل گردیده و خالی از هر گونه باطل و خرافه است(ذٰلِکَ نَتْلُوهُ عَلَیْکَ مِنَ الْآیٰاتِ وَ الذِّکْرِ الْحَکِیمِ).

این در حالی است که دیگران سرگذشت این پیامبر بزرگ را به هزار گونه افسانه دروغین و خرافات و بدعتها آلوده اند.

***

ص :۵۷۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۵۹ تا ۶۰]

اشاره

إِنَّ مَثَلَ عِيسىٰ عِنْدَ اَللّٰهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ قٰالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹) اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلاٰ تَكُنْ مِنَ اَلْمُمْتَرِينَ (۶۰)

ترجمه:

۵۹-مثل عیسی در نزد خدا،همچون آدم است،که او را از خاک آفرید،و سپس به او فرمود:

"موجود باش!"او هم فورا موجود شد.(بنا بر این،ولادت مسیح بدون پدر،هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.) ۶۰-اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو،بنا بر این،از تردید کنندگان مباش!

شان نزول:

همانطور که در آغاز سوره مشروحا بیان شد،مقدار زیادی از آیات این سوره در پاسخ گفتگوهای مسیحیان نجران،نازل شده است،چون آنها در یک هیات شصت نفری به اتفاق چند نفر از رؤسا و بزرگان خود به عنوان نمایندگی برای گفتگو با پیامبر اسلام ص به مدینه وارد شده بودند.

از جمله مسائلی که در این گفتگو مطرح شد این بود که آنها از پیامبر ص پرسیدند:ما را به چه چیز دعوت می کنی؟ پیامبر ص فرمود:به سوی خداوند یگانه،و اینکه از طرف او رسالت خلق را دارم و مسیح ع بنده ای از بندگان او است،و حالات بشری داشت و مانند دیگران غذا می خورد.

آنها این سخن را نپذیرفتند و به ولادت عیسی ع بدون پدر اشاره کرده و آن را دلیل بر الوهیت او خواندند،آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد و چون حاضر به قبول پاسخ نشدند،آنها را دعوت به مباهله کرد که شرح آن به زودی خواهد آمد.

تفسیر:

نفی الوهیت مسیح

همانگونه که در شان نزول آمد،این آیات ناظر به کسانی است که ولادت حضرت مسیح ع را بدون پدر،دلیل بر فرزندی او نسبت به خدا، و یا الوهیتش می گرفتند،آیه نخست می گوید:"مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید،سپس به او فرمود:موجود باش،او نیز بلافاصله موجود شد"!(إِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِنْدَ اللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ قٰالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ).

و با این استدلال کوتاه و روشن،به ادعای آنها پاسخ می گوید که اگر مسیح ع بدون پدر به دنیا آمد،جای تعجب نیست،و دلیل بر فرزندی خدا یا عین خدا بودن نمی باشد،زیرا موضوع آفرینش آدم ع،از این هم شگفت انگیزتر بود،او بدون پدر و مادر به دنیا آمد،سپس به غافلان می فهماند:که هر کاری در برابر اراده حق،سهل و آسان است تنها کافی است بفرماید:"موجود باش،آن هم موجود می شود".

اصولا مشکل و آسان نسبت به مخلوقات است که قدرت محدودی دارند و اما آن کس که قدرتش نامحدود است،تقسیم کارها به مشکل و آسان،برای او مفهومی ندارد برای او آفریدن یک برگ،یا آفرینش یک جنگل در هزاران کیلومتر یکسان است،و آفرینش یک ذره خاک با منظومه شمسی،مساوی است.

*** در دومین آیه برای تاکید آنچه در آیات قبل آمد،می فرماید:"اینها را(که در باره حضرت مسیح ع و چگونگی ولادت او و مقاماتش)بر تو می خوانیم حقی است از سوی پروردگارت،و چون حق است،هرگز از تردید کنندگان در آن مباش" (اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلاٰ تَکُنْ مِنَ الْمُمْتَرِینَ).

ص: ۵۷۶

در مورد جمله" اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ "مفسران دو احتمال داده اند نخست اینکه جمله مرکب از مبتدا و خبر باشد(الحق"مبتدا"،من ربک"خبر")بنا بر این معنی آن چنین می شود که"حق همواره از طرف پروردگار خواهد بود"زیرا حق به معنی واقعیت است،و واقعیت عین هستی است،و هستی ها همه از وجود او می جوشد، باطل،عدم و نیستی است و با ذات او بیگانه است.

دیگر اینکه جمله مزبور خبر مبتدای محذوفی است که"ذلک الاخبار"بوده باشد،یعنی"این خبرهایی که به تو داده شد،همگی حقایقی است از طرف پروردگار"و هر دو معنی با آیه سازگار است.

***

ص: ۵۷۷

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱]

اشاره

فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ اَلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اَللّٰهِ عَلَی اَلْکَاذِبِینَ (۶۱)

ترجمه:

۶۱-هر گاه بعد از علم و دانشی که(در باره مسیح)به تو رسیده،(باز)کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند،به آنها بگو:"بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم،شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم،شما هم زنان خود را،ما از نفوس خود دعوت کنیم،شما هم از نفوس خود،آن گاه مباهله کنیم،و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

شان نزول:

گفته اند که این آیه و آیات قبل از آن در باره هیات نجرانی مرکب از عاقب و سید و گروهی که با آنها بودند نازل شده است،آنها خدمت پیامبر ص رسیدند و عرض کردند:آیا هرگز دیده ای فرزندی بدون پدر متولد شود،در این هنگام آیه" إِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِنْدَ اللّٰهِ... "نازل شد و هنگامی که پیامبر ص آنها را به مباهله (۱)دعوت کرد.آنها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند و پس از مراجعه،به

۱- ۱) "مباهله"در اصل از ماده"بهل"(بر وزن اهل)به معنی رها کردن و قید و بند را از چیزی برداشتن است،و به همین جهت هنگامی که حیوانی را به حال خود واگذارند،و پستان آن را در کیسه قرار ندهند تا نوزادش بتواند به آزادی شیر بنوشد،به آن"باهل"می گویند،و"ابتهال"در دعا به معنی تضرع و واگذاری کار به خدا است. و اگر آن را گاهی به معنی هلاکت و لعن و دوری از خدا گرفته اند نیز به خاطر این است که رها کردن و واگذار کردن بنده به حال خود این نتائج را به دنبال می آورد،این بود معنی مباهله از نظر ریشه لغت.و از نظر مفهوم متداول که از آیه فوق گرفته شده،به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است بدین ترتیب که افرادی که با هم گفتگو در باره یک مساله مهم مذهبی دارند در یک جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند.

شخصیتهای نجران،اسقف(روحانی بزرگشان)به آنها گفت:"شما فردا به محمد ص نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانواده اش برای مباهله آمد،از مباهله با او بترسید،و اگر با یارانش آمد با او مباهله کنید،زیرا چیزی در بساط ندارد،فردا که شد پیامبر ص آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب ع را گرفته بود و حسن و حسین ع در پیش روی او راه می رفتند و فاطمه ع پشت سرش بود،نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود هنگامی که نگاه کرد، پیامبر ص با آن چند نفر آمدند،در باره آنها سؤال کرد به او گفتند:این پسر عمو و داماد او و محبوب ترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر،فرزندان دختر او از علی ع هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه ع است که عزیزترین مردم نزد او،و نزدیک ترین افراد به قلب او است...

سید به اسقف گفت:"برای مباهله قدم پیش گذار".

گفت:نه،من مردی را می بینم که نسبت به مباهله با کمال جرأت اقدام می کند و من می ترسم راستگو باشد،و اگر راستگو باشد،به خدا یک سال بر ما نمی گذرد در حالی که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نداشته باشد.

اسقف به پیامبر اسلام ص عرض کرد:"ای ابو القاسم!ما با تو مباهله نمی کنیم بلکه مصالحه می کنیم،با ما مصالحه کن،پیامبر ص با آنها مصالحه کرد که دو هزار حله(یک قواره پارچه خوب لباس)که حد اقل قیمت هر حله ای چهل درهم باشد،و عاریت دادن سی دست زره،و سی شاخه نیزه،و سی رأس اسب،در صورتی که در سرزمین یمن،توطئه ای برای مسلمانان رخ دهد،و پیامبر ص ضامن این عاریتها خواهد بود،تا آن را بازگرداند و عهد نامه ای در این زمینه نوشته شد.

و در روایتی آمده است اسقف مسیحیان به آنها گفت:"من صورتهایی را می بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند کوه ها را از جا برکند چنین خواهد کرد هرگز با آنها مباهله نکنید که هلاک خواهید شد،و یک نصرانی تا روز قیامت بر صفحه زمین

نخواهد ماند (۱).

تفسیر:

مباهله با مسیحیان نجران

این آیه به دنبال آیات قبل و استدلالی که در آنها بر نفی خدا بودن مسیح ع شده بود،به پیامبر ص دستور می دهد:"هر گاه بعد از علم و دانش که(در باره مسیح)برای تو آمده(باز)کسانی با تو در آن به محاجه و ستیز برخاستند،به آنها بگو:بیایید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم و شما هم فرزندان خود را،ما زنان خویش را دعوت می نماییم،شما هم زنان خود را،ما از نفوس خود(کسانی که به منزله جان هستند)دعوت می کنیم،شما هم از نفوس خود دعوت کنید،سپس مباهله می کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم"(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

ناگفته پیدا است منظور از"مباهله"این نیست که این افراد جمع شوند و نفرین کنند و سپس پراکنده شوند زیرا چنین عملی به تنهایی هیچ فایده ای ندارد، بلکه منظور این است که این نفرین مؤثر گردد،و با آشکار شدن اثر آن،دروغگویان به عذاب گرفتار شوند و شناخته گردند.

به تعبیر دیگر،گرچه در این آیه به تاثیر و نتیجه مباهله تصریح نشده اما از آنجا که این کار به عنوان آخرین"حربه"،بعد از اثر نکردن"منطق و استدلال"،مورد استفاده قرار گرفته دلیل بر این است که منظور ظاهر شدن اثر خارجی این نفرین

ص: ۵۸۰

۱- ۱) مجمع البیان،با کمی تلخیص-این شان نزول با تفاوتهای مختصری در تفاسیر دیگر مانند ابو الفتوح رازی،و تفسیر کبیر و غیر آن نیز آمده است،و فخر رازی ادعا می کند این روایت در میان علمای تفسیر و حدیث،مورد اتفاق است.

است نه تنها یک نفرین ساده.

نکته ها:

اشاره

۱-دعوت به مباهله یک دلیل روشن بر حقانیت پیامبر اسلام ص

در آیه فوق خداوند به پیامبر خود دستور می دهد که هر گاه پس از استدلالات روشن پیشین کسی در باره عیسی با تو گفتگو کند،و به جدال برخیزد، به او پیشنهاد "مباهله "کن که فرزندان و زنان خود را بیاورد و تو هم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنید تا خداوند دروغگو را رسوا سازد.

مسئله "مباهله "به شکل فوق شاید تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشت و راهی بود که صد در صد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبر ص می کرد.

چگونه ممکن است کسی که به تمام معنی به ارتباط خویش با پروردگار ایمان نداشته باشد وارد چنین میدانی گردد؟و از مخالفان خود دعوت کند بیایید با هم به درگاه خدا برویم و از او بخواهیم تا دروغگو را رسوا سازد،و شما به سرعت نتیجه آن را خواهید دید که چگونه خداوند دروغگویان را مجازات می کند،مسلما ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است زیرا اگر دعای او به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان آشکار نشود نتیجه ای جز رسوایی دعوت کننده نخواهد داشت،چگونه ممکن است آدم عاقل و فهمیده ای بدون اطمینان به نتیجه،در چنین مرحله ای گام بگذارد؟از اینجا است که گفته اند دعوت پیامبر ص به مباهله، یکی از نشانه های صدق دعوت و ایمان قاطع او است،قطع نظر از نتایجی که بعدا از مباهله به دست آمد.

در روایات اسلامی وارد شده هنگامی که پای مباهله به میان آمد نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند،و با بزرگان خود به شور بنشینند،نتیجه مشاوره آنها که از یک نکته روان شناسی سرچشمه می گرفت

این بود که به نفرات خود دستور دادند اگر مشاهده کردید محمد با سر و صدا و جمعیت و جار و جنجال به مباهله آمد با او مباهله کنید و نترسید،زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسل به جار و جنجال شده است،و اگر با نفرات بسیار محدودی از خاصان نزدیک و فرزندان خردسالش به میعادگاه آمد بدانید که او پیامبر خداست و از مباهله با او به پرهیزید که خطرناک است! آنها طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند ناگاه دیدند که پیامبر فرزندانش حسن و حسین ع را در پیش رو دارد،و علی ع و فاطمه ع همراه او هستند و به آنها سفارش می کند هر گاه من دعا کردم شما"آمین"بگویید،مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند سخت به وحشت افتادند،و از اقدام به مباهله خودداری کرده،حاضر به"مصالحه"شدند و به شرایط"ذمه"و پرداختن مالیات(جزیه)تن در دادند.

۲-"مباهله"سند زنده ای برای عظمت اهل بیت ع

غالب مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنن تصریح کرده اند که آیه مباهله در حق اهل بیت پیامبر ص نازل شده است و پیامبر تنها کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد فرزندانش حسن و حسین ع و دخترش فاطمه ع و علی ع بودند، بنا بر این منظور از"ابناءنا"در آیه منحصرا"حسن و حسین"ع هستند،همانطور که منظور از"نساءنا"فاطمه ع،و منظور از"انفسنا"تنها علی ع بوده است و احادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است.

ولی بعضی از مفسران اهل تسنن که کاملا در اقلیت هستند کوشیده اند که ورود احادیث را در این زمینه انکار کنند،مثلا نویسنده تفسیر"المنار"در ذیل آیه می گوید:"این روایات همگی از طرق شیعه است،و هدف آنها مشخص است،و آنها چنان در نشر و ترویج این احادیث کوشیده اند که موضوع را،حتی بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته اند"!!

ص:۵۸۲

اما مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می دهد که علی رغم پندارهای تعصب آلود نویسنده"المنار"بسیاری از طرق این احادیث به"شیعه و کتب شیعه" هرگز منتهی نمی شود،و اگر بنا باشد ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم سایر احادیث آنها و کتبشان نیز از درجه اعتبار خواهد افتاد.

برای روشن شدن این حقیقت قسمتی از روایات آنان را در این باب با ذکر مدارک در اینجا می آوریم:

"قاضی نور اللّه شوشتری"در جلد سوم از کتاب نفیس"احقاق الحق"طبع جدید صفحه ۴۶ چنین می گوید:

"مفسران در این مسئله اتفاق نظر دارند که"ابناءنا"در آیه فوق اشاره به حسن و حسین ع و"نساءنا"اشاره به فاطمه ع و"انفسنا"اشاره به علی ع است.

سپس(در پاورقی کتاب مزبور)در حدود شصت نفر از"بزرگان اهل سنت" ذکر شده اند که تصریح نموده اند آیه مباهله در باره اهل بیت ع نازل شده است و نام آنها و مشخصات کتب آنها را از صفحه ۴۶ تا ۷۶ مشروحا آورده است.

از جمله شخصیتهای سرشناسی که این مطلب از آنها نقل شده افراد زیر هستند:

۱-"مسلم بن حجاج نیشابوری"صاحب"صحیح"معروف که از کتب شش گانه مورد اعتماد اهل سنت است در جلد ۷ صفحه ۱۲۰(چاپ محمد علی صبیح-مصر).

۲-"احمد بن حنبل"در کتاب"مسند"جلد ۱ صفحه ۱۸۵(چاپ مصر).

۳-"طبری"در تفسیر معروفش در ذیل همین آیه جلد سوم صفحه ۱۹۲ (چاپ میمنیه-مصر).

۴-"حاکم"در کتاب"مستدرک"جلد سوم صفحه ۱۵۰(چاپ حیدر آباد دکن).

۵-"حافظ ابو نعیم اصفهانی"در کتاب"دلائل النبوه"صفحه ۲۹۷(چاپ حیدر آباد).

۶-"واحدی نیشابوری"در کتاب"اسباب النزول"صفحه ۷۴(چاپ الهندیه مصر).

۷-"فخر رازی"در تفسیر معروفش جلد ۸ صفحه ۸۵(چاپ البهیه مصر).

۸-"ابن اثیر"در کتاب"جامع الاصول"جلد ۹ صفحه ۴۷۰(طبع السنه المحمدیه-مصر).

۹-"ابن جوزی"در"تذکره الخواص"صفحه ۱۷(چاپ نجف).

۱۰-"قاضی بیضاوی"در تفسیرش جلد ۲ صفحه ۲۲(چاپ مصطفی محمد مصر).

۱۱-"آلوسی"در تفسیر"روح المعانی"جلد سوم صفحه ۱۶۷(چاپ منیریه مصر).

۱۲-"طنطاوی"مفسر معروف در تفسیر"الجواهر"جلد دوم صفحه ۱۲۰ (چاپ مصطفی البابی الحلبی-مصر).

۱۳-"زمخشری"در تفسیر"کشاف"جلد ۱ صفحه ۱۹۳(چاپ مصطفی محمد-مصر).

۱۴-"حافظ احمد بن حجر عسقلانی"در کتاب"الاصابه"جلد ۲ صفحه ۵۰۳ (چاپ مصطفی محمد-مصر).

۱۵-"ابن صباغ"در کتاب"الفصول المهمه"صفحه ۱۰۸(چاپ نجف).

۱۶-علامه"قرطبی"در تفسیر"الجامع لاحکام القرآن"جلد ۳ صفحه ۱۰۴ (چاپ مصر سال ۱۹۳۶).

در کتاب"غایه المرام"از صحیح مسلم در باب"فضائل علی بن ابی طالب" نقل شده که:روزی"معاویه"به"سعد بن ابی وقاص"گفت:چرا ابو تراب(علی ع)

ص :۵۸۴

را سب و دشنام نمی گویی؟! گفت:"از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر ص در باره علی ع فرمود افتادم از این کار صرف نظر کردم...(یکی از آنها این بود که)هنگامی که آیه مباهله نازل گردید پیغمبر ص تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی ع دعوت کرد و سپس فرمود:اللهم هؤلاء اهلی:"خدایا!اینها خاصان نزدیک من اند".

نویسنده تفسیر "کشاف"که از بزرگان اهل تسنن است در ذیل آیه می گوید:

"این آیه قوی ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می کند".

مفسران و محدثان و مورخان شیعه نیز عموما در نزول این آیه در باره اهل بیت ع اتفاق نظر دارند،در تفسیر "نور الثقلین "روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است.

از جمله به نقل از کتاب "عیون اخبار الرضا"در باره مجلس بحثی که مامون در دربار خود تشکیل داده بود،این چنین می نویسد:امام علی بن موسی الرضا ع فرمود:"خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباهله مشخص ساخته است و به پیامبرش چنین دستور داده: فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا... و به دنبال نزول این آیه،پیامبر،"علی"و"فاطمه"و"حسن"و "حسین"ع را با خود به مباهله برد...این مزیتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت ع پیشی نگرفته،و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده،و شرفی است که قبل از آن هیچ کس از آن برخوردار نبوده است" (۱).

ص:۵۸۵

۱- ۱) نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۳۴۹-تفسیر برهان،جلد ۱ صفحه ۲۸۹-تفسیر عیاشی،جلد ۱ صفحه ۱۷۷-بحار الانوار،جلد ۲۰ چاپ جدید صفحه ۵۲ و جلد ۶ صفحه ۶۵۲.

۳-پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤال معروفی است که فخر رازی و بعضی دیگر در باره نزول آیه در حق اهل بیت ع ذکر کرده اند که چگونه ممکن است منظور از "ابناءنـا"(فرزنـدان مـا)حسن و حسـین ع باشـد،در حـالی که "ابناء"جمع است و جمع بر دو نفر گفته نمی شود،و چگونه ممکن است "نسائنـا"که معنی جمع دارد تنها بر بانوی اسـلام فاطمه ع اطلاق گردد؟و اگر منظور از "انفسـنا"تنها علی ع است چرا به صیغه جمع آمده است؟! پاسخ:

اولا-همانطور که قبلا به طور مشـروح ذکر شد اجماع علمای اسـلام و احادیث فراوانی که در بسـیاری از منابع معروف و معتبر اسلامی اعم از شیعه و سنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت ع به ما رسیده است و در آنها تصریح شده پیغمبر ص غیر از علی ع و فاطمه ع و حسن و حسـین ع کسـی را به مباهله نیاورد،قرینه آشـکاری برای تفسـیر آیه خواهد بود،زیرا می دانیم از جمله قرائنی که آیات قرآن را تفسیر می کند سنت و شان نزول قطعی است.

بنا بر این،ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی شود.بلکه همه دانشمندان اسلام باید به آن پاسخ گویند.

ثانیا-اطلاق "صـیغه جمع"بر"مفرد"یا بر"تثنیه"تازگی نـدارد،و در قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب این معنی بسیار است.

توضـیح اینکه:بسـیار می شود که به هنگام بیان یک قانون،یا تنظیم یک عهدنامه،حکم به صورت کلی و به صـیغه جمع آورده می شود،و مثلا در عهـدنامه چنین می نویسـند که:مسـئول اجرای آن امضاء کنندگان عهدنامه و فرزندان آنها هسـتند،در حالی که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزنـد داشـته باشد، این موضوع هیچگونه منافاتی با تنظیم قانون یا عهدنامه به صورت "جمع"ندارد.

ص: ۵۸۶

خلاصه اینکه:ما دو مرحله داریم"مرحله قرارداد"و"مرحله اجرا"در مرحله قرارداد،گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می شود تا بر همه مصادیق تطبیق کند،ولی در مرحله اجرا ممکن است مصداق،منحصر به یک فرد باشد،و این انحصار در مصداق منافات با کلی بودن مسئله ندارد.

به عبارت دیگر پیغمبر اکرم ص موظف بود طبق قراردادی که با نصارای نجران بست همه فرزندان و زنان خاص خاندانش و تمام کسانی را که به منزله جان او بودند همراه خود به مباهله ببرد،ولی اینها مصداقی جز دو فرزند و یک زن و یک مرد نداشت(دقت کنید).

اضافه بر این در آیات قرآن موارد متعددی داریم که عبارت به صورت صیغه جمع آمده اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است:مثلا- در همین سوره آیه ۱۷۳ می خوانیم: اَلَّذِینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ :"کسانی که مردم به آنها گفتند دشمنان(برای حمله به شما)اجتماع کرده اند از آنها بترسید".

در این آیه منظور از"الناس"(مردم)طبق تصریح جمعی از مفسران نعیم بن مسعود است که از"ابو سفیان"اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند! و همچنین در آیه ۱۸۱ می خوانیم: لَقَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ فَقِیرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِیاءُ :"خداوند گفتار کسانی را که می گفتند:خدا فقیر است و ما بی نیازیم(و لذا از ما مطالبه زکات کرده است!)شنید".

منظور از"الذین"در آیه طبق تصریح جمعی از مفسران"حی بن اخطب"یا "فنحاص"است.

گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می شود،همان طور که در باره ابراهیم می خوانیم: إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّهً قانِتاً لِلّهِ :"ابراهیم امتی بود

خاضع در پیشگاه خدا" (۱)در اینجا کلمه "امت"که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است.

۴-نوه های دختری فرزندان ما هستند.

ضمنا از آیه مباهله استفاده می شود که به فرزندان دختر نیز حقیقتا"ابن "گفته می شود بر خلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می دانستند، و می گفتند: بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الأباعد یعنی،فرزندان ما تنها پسرزاده های ما هستند اما دخترزاده های ما-فرزندان مردم بیگانه محسوب می شوند نه فرزندان ما! این طرز تفکر مولود همان سنت غلطی بود که در جاهلیت عرب دختران و زنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمی دانستند و آنها را در حکم ظروفی برای نگاهداری پسران می پنداشتند! چنان که شاعر آنها می گوید: و انما امهات الناس اوعیه مستودعات و للانساب اباء:

"مادران مردم،حکم ظروفی برای پرورش آنها دارند-و برای نسب تنها پدران شناخته می شوند"! ولی اسلام این طرز تفکر را به شدت در هم کوبید و احکام فرزند را بر فرزندان پسری و دختری یکسان جاری ساخت.

در سوره انعام آیه ۸۴-۸۵ در باره فرزندان ابراهیم می خوانیم: وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ* وَ زَکَرِیّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّالِحِینَ

ص: ۵۸۸

۱- ۱) سوره نحل،آیه ۱۲۰.

"از فرزندان(ابراهیم)،داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون بودند و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم*و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه از صالحان بودند".

در این آیه حضرت مسیح از فرزندان ابراهیم شمرده شده در حالی که فرزند دختری بود و اصولا پدری نداشت.

در روایاتی که از طرق شیعه و سنی در باره امام حسن و امام حسین ع وارد شده اطلاق کلمه "ابن رسول اللّٰه"(فرزند پیغمبر)کرارا دیده می شود.

در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است می خوانیم: وَ حَلاٰئِلُ أَبْنٰائِکُمْ (یعنی همسران پسران شما) (۱)در میان فقهای اسلام این مسئله مسلم است که همسران پسرها و نوه ها،چه دختری باشند و چه پسری بر شخص حرام است و مشمول آیه فوق می باشند.

۵-آیا مباهله یک حکم عمومی است؟

شکی نیست که آیه فوق یک دستور کلی برای دعوت به مباهله به مسلمانان نمی دهد بلکه روی سخن در آن تنها به پیامبر اسلام ص است،ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباهله در برابر مخالفان یک حکم عمومی باشد و افراد با ایمان که از تقوا و خدا پرستی کامل برخوردارند به هنگامی که استدلالات آنها در برابر دشمنان بر اثر لجاجت به جایی نرسد از آنها دعوت به مباهله کنند.

از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده نیز عمومیت این حکم استفاده می شود:در تفسیر نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۳۵۱ حدیثی از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

"اگر سخنان حق شما را مخالفان نپذیرفتند آنها را به مباهله دعوت کنید".

۱- ۱) سوره نساء آیه ۲۳.

راوی می گوید:سؤال کردم چگونه مباهله کنم؟ فرمود:"خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن" و گمان می کنم که فرمود:روزه بگیر و غسل کن،و با کسی که می خواهی مباهله کنی به صحرا برو،سپس انگشتان دست راستت را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو:خداوندا!تو پروردگار آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه ای و آگاه از اسرار نهان هستی،و رحمان و رحیمی،اگر مخالف من حقی را انکار کرده و ادعای باطلی دارد بلائی از آسمان بر او بفرست،و او را به عذاب دردناکی مبتلا ساز! و بعد بار دیگر این دعا را تکرار کن و بگو:اگر این شخص حق را انکار کرده و ادعای باطلی می کند بلائی از آسمان بر او بفرست و او را به عذابی مبتلا کن! سپس فرمود:"چیزی نخواهد گذشت که نتیجه این دعا آشکار خواهد شد، به خدا سوگند که هرگز نیافتم کسی را که حاضر باشد این چنین با من مباهله کند".

ضمنا از این آیه معلوم می شود که بر خلاف حملات بی رویه افرادی که می گویند"اسلام عملا آیین مردان است و زنان در آن به حساب نیامده اند"زنان در مواقع حساس به سهم خود در پیشبرد اهداف اسلامی همراه مردان در برابر دشمن می ایستاده اند،صفحات درخشان زندگی فاطمه بانوی اسلام ع و دخترش زینب کبری ع و زنان دیگری که در تاریخ اسلام،گام بر جای گامهای آنها نهاده اند،گواه این حقیقت است.

***

ص :۵۹۰

[سوره آل عمران (۳): آیات ۶۲ تا ۶۳]

اشاره

إِنَّ هذا لَهُوَ اَلْقَصَصُ اَلْحَقُّ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلاَّ اَللّهُ وَ إِنَّ اَللّهَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۶۲) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اَللّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳)

ترجمه:

۶۲-این همان سر گذشت واقعی(مسیح)است.(و ادعاهایی همچون الوهیت او،یا فرزند خدا بودنش،بی اساس است.)و هیچ معبودی،جز خداوند یگانه نیست،و خداوند توانا و حکیم است.

۶۳-اگر(با این همه شواهد روشن،باز هم از پذیرش حق)روی گردانند،(بدان که طالب حق نیستند،و)خداوند از مفسده جویان،آگاه است.

تفسیر:

داستانهای راستین

در آیات فوق پس از شرح زندگی مسیح به عنوان تاکید هر چه بیشتر می فرماید:"اینها سر گذشت واقعی مسیح است"نه ادعاهایی همچون الوهیت مسیح یا فرزند خدا بودنش(إِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ).

نه مدعیان خدایی او سخن حقی می گفتند و نه آنهایی که-العیاذ باللّه-فرزند نامشروعش می خوانند حق آن است که تو آوردی و تو گفتی او بنده خدا و پیامبر بود که با یک معجزه الهی از مادری پاک،بدون پدر تولد یافت.

باز برای تاکید بیشتر می افزاید:"و هیچ معبودی جز خداوند یگانه نیست" (وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلاَّ اللّهُ).

"و خداوند یگانه قدرتمند و توانا و حکیم است"و تولد فرزندی بدون پدر در برابر قدرتش مساله مهمی نیست(وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

ص: ۵۹۱

آری چنین کسی سزاوار پرستش است نه غیر او.

واژه"قصص"مفرد است و به معنی قصه می باشد و در اصل از ماده"قص" (بر وزن صف)به معنی جستجوی چیزی کردن گرفته شده،مثلا در داستان موسی بن عمران می خوانیم: وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیهِ ،"مادر موسی به خواهرش گفت:

به جستجوی موسی بپرداز" (۱).

و اینکه تلافی خون را"قصاص"می گویند به خاطر آن است که جستجوی حق صاحب خون در آن می شود سرگذشتها و تاریخ پیشینیان را که حالات و ماجراهای زندگی آنها را جستجو می کند نیز قصه می گویند.

از آنچه در بالا گفته شد معلوم شد که مشار الیه در هذا سرگذشت مسیح است نه قرآن مجید یا مجموعه تاریخ انبیاء.

*** در آیه بعد کسانی را که از پذیرش این حقایق سر باز می زنند مورد تهدید قرار داده،می فرماید:"اگر(با این همه دلایل و شواهد روشن باز هم)روی برگردانند (بدان که در جستجوی حق نیستند و فاسد و مفسدند)زیرا خداوند از مفسدان آگاه است"(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِالْمُفْسِدِینَ).

مسلم است جمعیتی که پس از آن همه استدلالات منطقی قرآن در باره مسیح و همچنین عقب نشینی از دعوت به مباهله تسلیم حق نشوند و باز هم به گفتگوهای لجوجانه خود ادامه دهند(حق جو)نیستند بلکه(مفسده جویانی)هستند که هدف آنها تخدیر عقاید صحیح مردم است و مسلما خداوند آنها را می شناسد و از نیاتشان با خبر است و به موقع آنان را کیفر خواهد داد.

***

۱- ۱) سوره قصص،آیه ۱۱.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۴]

اشاره

قُلْ یا أَهْلَ اَلْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاّ نَعْبُدَ إِلاَّ اَللّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اَللّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اِشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ (۶۴)

ترجمه:

۶۴-بگو:"ای اهل کتاب!بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است،که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم،و بعضی از ما،بعض دیگر را-غیر از خدای یگانه-به خدایی نپذیرد."هر گاه(از این دعوت،)سرباز زنند،بگویید:"گواه باشید که ما مسلمانیم!"

تفسیر:

دعوت به سوی وحدت

قرآن نخستین بار در ضمن آیات گذشته مسیحیان را دعوت به استدلال منطقی کرد و پس از مخالفت دعوت به مباهله نمود و چون دعوت به مباهله به مقدار کافی در روحیه آنها اثر گذاشت به دلیل اینکه حاضر به مباهله نشدند و شرایط ذمه را پذیرفتند بار دیگر از این آمادگی روحی استفاده کرده،مجددا شروع به استدلال می کند-ولی این استدلال با استدلالات سابق تفاوت فراوان دارد.

در آیات گذشته دعوت به سوی اسلام با تمام خصوصیات بود ولی در این آیه دعوت به نقطه های مشترک میان اسلام و آیینهای اهل کتاب است روی سخن را به پیامبر کرده،می فرماید:"بگو:ای اهل کتاب!بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خداوند یگانه به خدایی نپذیرد"(قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ

لاّ یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ

).

در واقع قرآن با این طرز استدلال به ما می آموزد،اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدس با شما همکاری کنند بکوشید لا اقل در اهداف مهم مشترک همکاری آنها را جلب کنید و آن را پایه ای برای پیشبرد اهداف مقدستان قرار دهید.

آیه فوق یک ندای وحدت است در برابر تمام مذاهب آسمانی به مسیحیان می گوید:شما مدعی"توحید"هستید و حتی می گویید مساله"تثلیث"(اعتقاد به خدایان سه گانه)منافاتی با"توحید"ندارد و لذا قایل به وحدت در تثلیث می باشید.

و همچنین یهود در عین سخنان شرک آمیز"عزیر"را فرزند خدا پنداشتند مدعی توحید بوده و هستند.

قرآن به همه آنها اعلام می کند:ما و شما در اصل توحید مشترکیم بیایید دست به دست هم داده این اصل مشترک را بدون هیچ پیرایه ای زنده کنیم و از تفسیرهای نابجا که نتیجه آن شرک و دوری از توحید خالص است خودداری نمائیم.

جالب اینکه در این آیه با سه تعبیر مختلف روی مساله یگانگی خدا تاکید شده است اول با جمله" أَلاّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ "(جز خدا را نپرستیم)و بعد با جمله" لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً "(کسی را شریک او قرار ندهیم)و سومین بار با جمله" وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ "(بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد).

ضمنا جمله اخیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که مسیح یکی از افراد انسان و هم نوع ما است نباید او را به خدایی شناخت.

این احتمال نیز وجود دارد که:بعضی از علمای منحرف اهل کتاب از مقام خود سوء استفاده می کردند و حلال و حرام خدا را به دلخواه خویش تغییر می دادند و دیگران از آنها پیروی می کردند.

توضیح اینکه:از آیات قرآن استفاده می شود که در میان علمای اهل کتاب

جمعی بودند که احکام خدا را طبق"منافع"یا"تعصبهای"خود تحریف می کردند، و از نظر منطق اسلام کسی که از چنین افرادی دانسته پیروی بدون قید و شرط کند یک نوع عبودیت و پرستش نسبت به آنها انجام داده است.

دلیل این موضع روشن است زیرا قانونگذاری و تشریع حلال و حرام مربوط به خدا است هر کس دیگری را در این موضوع صاحب اختیار بداند او را شریک خدا قرار داده است.

مفسران در ذیل این آیه چنین نقل کرده اند که:"عدی بن حاتم"که قبلا مسیحی بود و سپس اسلام آورد بعد از نزول این آیه از کلمه"اربابا"(خدایان)این چنین فهمید که قرآن می گوید اهل کتاب بعضی از علمای خود را می پرستند،لذا به پیغمبر عرض کرد:ما هیچگاه در زمان سابق علمای خود را عبادت نمی کردیم! پیامبر فرمود:آیا می دانستید که آنها به میل خود احکام خدا را تغییر می دهند و شما از آنها پیروی می کردید؟ "عدی"گفت:آری.

پیامبر ص فرمود:این همان پرستش و عبودیت است! (۱).

در حقیقت اسلام بردگی و استعمار فکری را یک نوع"عبودیت و پرستش" می داند و به همان شدتی که با شرک و بت پرستی مبارزه می کند با استعمار فکری که شبیه بت پرستی است نیز می جنگد.

ولی باید توجه داشت که"ارباب"صیغه جمع است بنا بر این نمی توان تنها از این آیه نهی از پرستش عیسی را استفاده کرد ولی ممکن است منظور از آیه هم نهی از عبودیت مسیح باشد و هم از عبودیت دانشمندان منحرف! سپس در پایان آیه می فرماید:"اگر آنها(بعد از این دعوت منطقی به سوی

۱- ۱) مجمع البیان،ذیل آیه مورد بحث.

نقطه مشترک توحید باز)سر تابند و رویگردان شوند بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم"و تسلیم حق هستیم و شما نیستید(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ).

بنا بر این دوری شما از حق در روح ما کمترین اثری نمی گذارد و ما هم چنان به راه خود یعنی راه اسلام ادامه خواهیم داد تنها خدا را می پرستیم و تنها قوانین او را به رسمیت می شناسیم و بشر پرستی به هر شکل و صورت در میان ما نخواهد بود.

نکته:

اشاره

نامه های پیامبر به زمامداران جهان

از تواریخ اسلامی استفاده می شود که پیامبر ص هنگامی که اسلام در سرزمین حجاز به اندازه کافی نفوذ کرد(مخصوصا بعد از نزول آیه فوق و دعوت به همکاری در امر توحید که قدر مشترک همه ادیان آسمانی است)نامه های متعددی برای زمامداران بزرگ آن عصر فرستاد و در قسمتی از این نامه ها مخصوصا روی آیه فوق تکیه فرمود که ذیلا به بعضی از این نامه ها از نظر اهمیت موضوع و چگونگی دعوت به این اصل مشترک اشاره می شود.

۱-نامه به مقوقس

۱-نامه به مقوقس (۱)

بسم اللّه الرحمن الرحیم-من محمد بن عبد اللّه الی المقوقس عظیم القبط، سلام علی من اتبع الهدی،اما بعد فانی ادعوك بدعایه الاسلام،اسلم تسلم، یؤتک اللّه اجرک مرتین،فان تولیت فانما علیك اثم القبط "یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ " :

"به نام خداوند بخشنده بخشایشگر،از محمد فرزند عبد اللّه،به مقوقس

۱- ۱) "مقوقس"(به ضم میم و فتح هر دو قاف)زمامدار مصر از طرف "هرقل"پادشاه روم بود.

بزرگ قبطیان.درود بر پیروان حق باد،من تو را به سوی اسلام دعوت می کنم،اسلام آور تا سالم بمانی،خداوند به تو دو بار پاداش دهد(یکی برای ایمان آوردن خودت،و پاداش دیگر برای کسانی که از تو پیروی کرده،ایمان می آورند).و اگر از پذیرش اسلام سر باز زنی گناه قبطیان (۱)بر تو خواهد بود"ای اهل کتاب!ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم،به این که غیر از خداوند یگانه را نپرستیم،و کسی را شریک او قرار ندهیم،و بعضی از ما بعض دیگر را به خدایی نپذیرد،و هر گاه آنان از آیین حق سر برتابند بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم" (۲).

***هنگامی که"مقوقس"پست زمامداری مصر را به عهده داشت و پیامبر اسلام برای زمامداران و بزرگان جهان نامه می فرستاد،و آنها را به سوی اسلام دعوت می کرد،از جمله"حاطب بن ابی بلتعه"را مامور ساخت تا نامه ای به"مقوقس"رهبر مصر برساند.

سفیر پیامبر رهسپار مصر شد و اطلاع پیدا کرد که زمامدار مصر در اسکندریه است،مامور پیامبر ص با وسایل مسافرتی آن روز وارد اسکندریه شد،و خود را به کاخ"مقوقس"رسانید و نامه را به او داد،مقوقس نامه را باز کرد،خواند و مقداری فکر کرد سپس گفت:اگر راستی محمد فرستاده خدا است چرا مخالفان او توانستند وی را از زادگاه خود بیرون کنند،و ناچار شد در مدینه سکونت گزیند،چرا به آنها نفرین نکرد تا نابود شوند؟ فرستاده پیامبر در جواب چنین گفت:عیسی رسول خدا بود و شما نیز به حقانیت او گواهی می دهید،هنگامی که بنی اسرائیل نقشه قتل او را کشیدند چرا وی در باره آنها نفرین نکرد تا خدا آنها را هلاک کند؟!

۱- ۱) قبطیها نژادی بودند که در مصر زندگی می کردند.

۲- ۲) مکاتیب الرسول،جلد ۱ صفحه ۹۷.

مقوقس در برابر این منطق شروع به تحسین نمود و گفت:"احسنت انت حکیم من عند حکیم":"آفرین بر تو،مرد فهمیده ای هستی که از طرف شخص فهمیده ای آمده ای".

"حاطب"سپس چنین اضافه کرد:پیش از شما کسی(یعنی فرعون)در این کشور حکومت می کرد که مدتها به مردم خدایی می فروخت،خدا او را نابود ساخت تا زندگی وی برای شما مایه عبرت گردد،ولی شما کوشش کنید که زندگیتان برای دیگران موجب عبرت نگردد! پیامبر اسلام ص ما را به آیین پاکی دعوت نمود و قریش با او سرسختانه مبارزه کردند،جمعیت یهود با کینه توزی خاص با او به مقابله برخاستند،و نزدیک ترین افراد به اسلام مسیحیان هستند،به جانم سوگند همان طور که موسی نبوت حضرت مسیح را بشارت داد،حضرت مسیح نیز،مبشر محمد ص بود،ما شما را به سوی اسلام دعوت می کنیم همانطور که شما پیروان تورات را به انجیل دعوت نمودید،هر ملتی که دعوت پیامبر حقی را بشنود باید از او پیروی کند،من ندای محمد ص را به سرزمین شما رسانیدم شایسته است که شما و ملت مصر به این دعوت پاسخ گوئید،"حاطب بن ابی بلتعه"مدتی توقف کرد تا پاسخ نامه رسول اللّه ص را دریافت دارد.

چند روز گذشت،روزی"مقوقس"،"حاطب"را به کاخ خود فرا خواند،از او خواست تا توضیح بیشتری در باره اسلام در اختیار او بگذارد.

حاطب در پاسخ او گفت:محمد ص ما را به پرستش خدای یگانه دعوت می کند،و دستور می دهد مردم شبانه روز پنج بار با پروردگار خود از نزدیک ارتباط پیدا کنند،نماز بگذارند،و یک ماه را در سال روزه بدارند و خانه خدا(مرکز توحید) را زیارت کنند،به پیمان خود وفادار باشند،و از خوردن خون و مردار دوری کنند،و مقداری از خصوصیات زندگی پیامبر اسلام را نیز برای او شرح داد.

"مقوقس"گفت:اینها نشانه های خوبی است،من تصور می کردم که خاتم

پیامبران از سرزمین شام که سرزمین پیامبران است ظهور خواهد کرد اکنون بر من روشن شد که او از سرزمین حجاز برانگیخته شده است.

سپس به نویسنده خود دستور داد تا نامه ای به عربی به این مضمون برای پیامبر بنویسد:"به محمد فرزند عبد اللّٰه از مقوقس بزرگ قبطیان،درود بر تو،من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم،و حقیقت دعوت تو را دریافتم،من می دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصور می نمودم او از منطقه شام برانگیخته می شود،من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم،سپس در نامه به هدایایی که برای پیامبر فرستاده بود اشاره کرد و نامه را با جمله"سلام بر تو"ختم نمود (۱).

در تواریخ آمده که مقوقس حدود یازده نوع هدیه برای پیامبر فرستاد که خصوصیات آن در تاریخ اسلام ثبت است.

از جمله یک طبیب هم خدمت پیامبر فرستاد تا بیماران مسلمانان را معالجه کند.

پیامبر هدایا را قبول کرد،ولی طبیب را نپذیرفت و فرمود:ما مردمی هستیم که تا گرسنه نشویم غذا نمی خوریم،و قبل از سیر شدن دست از طعام بر می داریم، و این امر برای سلامت و بهداشت ما کافی است(و شاید علاوه بر این دستور بزرگ بهداشتی،پیامبر از شخص طبیب که قاعدتا مسیحی متعصبی بود ایمن نبود و نخواست جان خود و مسلمانان را بدست او بسپارد).

اینکه مقوقس سفیر پیامبر را گرامی داشت و هدایایی برای حضرت فرستاد و نام محمد ص را در نامه بر نام خود مقدم نمود،همگی حاکی از این است که او دعوت رسول خدا را در باطن پذیرفته بود،و یا حد اقل تمایل به اسلام پیدا کرد ولی به خاطر اینکه موقعیت او متزلزل نگردد از اظهار تمایل به اسلام به طور آشکار خودداری می کرد.

۱- ۱) مکاتیب الرسول،صفحه ۱۰۰.

۲–نامه برای قیصر روم:

بسم اللّه الرحمن الرحیم من محمـد بن عبـد اللّه الی هرقـل عظیم الروم سـلام علی من اتبع الهـدی اما بعـد فانی ادعوک بـدعایه الاسـلام اسـلم تسـلم یؤتک اللّه اجرک مرتین فان تولیت فانما علیک اثم الاریسین" یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ ":از محمـد فرزنـد عبد اللّه به هرقل بزرگ و پادشاه روم درود بر آنها که پیروی از حق کنند،تو را به اسـلام دعوت می کنم اسـلام آور تا در امان و سلامت باشی خداوند به تو دو پاداش دهد.

(یکی پـاداش ایمـان خـود و دیگر پـاداش کسـانی کـه بـه پیروی تـو ایمـان می آورنـد)اگر از آئیـن اسـلام روی گردانی گنـاه اریسیان(نژاد رومی و جمعیت کارگران)نیز بر تو خواهـد بود."ای اهل کتاب!ما شـما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم که غیر از خدا را نپرستیم،کسـی را شریک او قرار ندهیم،بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد،هر گاه آنان از آئین حق سر برتابند بگوئید:گواه باشید که ما مسلمانیم".

مامور ابلاغ رسالت پیامبر ص به"قیصر"مردی به نام"دحیه کلبی" سفیر پیامبر عازم روم شد ولی پیش از آن که به قسطنطنیه به مرکز حکـومت قیصـر برسـد اطلاع پیـدا کرد کـه قیصـر بـه قصـد زیـارت بیـت المقـدس قسطنطنیه را ترک گفته است لـذا با استاندار"بصری""حارث بن ابی شمر"تماس گرفت و ماموریت خود را برای او شرح داد.

ظاهرا پیامبر هم اجازه داده بود که دحیه نامه را به حاکم بصری بدهد تا او نامه را به قیصر برساند.

پس از آنکه سـفیر پیامبر با حاکم تماس گرفت اسـتاندار،"عدی بن حاتم"را خواست و او را مامور کرد تا همراه"دحیه"بسوی بیت المقدس برود و نامه را

به حضور قیصر برساند.

ملاقات سفیر با قیصر در شهر "حمص "صورت گرفت،اما قبل از اینکه ملاقات صورت گیرد کارپردازان دستگاه گفتند:باید در مقابل قیصر سجده کنی و در غیر این صورت به تو اعتنایی نخواهد کرد،"دحیه"آن مرد هوشیار گفت:من برای کوبیدن این سنتهای نابجا این همه راه آمده ام،من از طرف صاحب این نامه آمده ام تا به قیصر ابلاغ کنم که بشر پرستی باید از میان برود و جز خدای یگانه کسی پرستش نشود،با این عقیده چگونه ممکن است برای غیر خدا سجده کنم؟! منطق نیرومند فرستاده پیامبر ص مورد اعجاب آنها قرار گرفت،یک نفر از درباریان گفت:بنا بر این می توانی نامه را روی میز مخصوص سلطان بگذاری و برگردی کسی جز قیصر دست به نامه های روی میز نمی زند،"دحیه"از او تشکر کرد و نامه را روی میز گذارد و بازگشت.

قیصر نامه را گشود ابتدای نامه که با بسم اللّه شروع شده بود توجه او را به خود جلب کرد و گفت:من غیر از نامه"سلیمان"تا کنون چنین نامه ای ندیده ام!بعد مترجم خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند.

زمامدار روم احتمال داد نویسنده نامه همان پیامبر موعود انجیل و تورات باشد در صدد بر آمد تا از خصوصیات زندگی وی اطلاع بدست آورد دستور داد تا سراسر شام را گردش کنند شاید نزدیکان محمد ص و یا کسی که از اوضاع وی اطلاع دارد بیابند،اتفاقا در همان ایام ابو سفیان و دسته ای از قریش برای تجارت به شام که جزء روم شرقی بود آمده بودند،مامور قیصر با آنها تماس گرفت و آنها را به بیت المقدس برد،قیصر از آنها سؤال کرد آیا در میان شما کسی هست که با محمد ص پیوند خویشاوندی داشته باشد.

ابو سفیان گفت:من با محمد ص از یک طایفه هستیم و در جد چهارم به هم می رسیم،سپس قیصر از او سؤالاتی کرد و او به ترتیب پاسخ گفت:

ص :۶۰۱

۱-حسب و نسب محمد چگونه است؟ ابو سفیان گفت:از خانواده ای اصیل و شریف است.

۲-در نیاکان او کسی هست که بر مردم سلطنت کرده باشد؟ -نه.

۳-آیا پیش از آنکه ادعای نبوت کند از دروغ پرهیز داشت؟ -بلی محمد مرد راستگو بود.

۴-چه طبقه ای با او مخالف اند و چه جمعیتی از او طرفداری می کنند؟ -طبقه اشراف با او مخالف اند افراد عادی و متوسط خواهان وی هستند.

۵-از پیروان او کسی مرتد شده و از آئین او بازگشته است؟ -نه.

۶-آیا پیروان او رو به فزونی هستند؟ -آری.

سپس قیصر به ابو سفیان و همراهان او گفت:اگر این گزارشها صحیح باشد حتما او پیامبر موعود است.من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد ولی نمی دانستم که از قریش خواهد بود،من حاضرم در برابر او خضوع کنم و به عنوان احترام پای او را شستشو دهم(یکی از احترامات که در آن زمان معمول بوده است).

من پیش بینی می کنم آئین و حکومت او سرزمین روم را خواهد گرفت.

"قیصر"،"دحیه"را خواست،او را احترام کرد و پاسخ نامه پیامبر ص را نوشت و هدیه ای نیز همراه آن،برای پیامبر ص فرستاد و علاقه خود را نسبت به پیامبر اسلام ص در آن نامه منعکس نمود (۱).

***

ص: ۶۰۲

۱- ۱) مکاتیب الرسول،جلد اول صفحه ۱۰۹.

[سوره آل عمران (۳): آيات ۶۵ تا ۶۸]

اشاره

يٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبْرٰاهِيمَ وَ مٰا أُنْزِلَتِ اَلتَّوْرٰاةُ وَ اَلْإِنْجِيلُ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۶۵) هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ حٰاجَجْتُمْ فِيمٰا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمٰا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ (۶۶) مٰا كٰانَ إِبْرٰاهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لاٰ نَصْرٰانِيًّا وَ لٰكِنْ كٰانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مٰا كٰانَ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ (۶۷) إِنَّ أَوْلَى اَلنّٰاسِ بِإِبْرٰاهِيمَ لَلَّذِينَ اِتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا اَلنَّبِيُّ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَللّٰهُ وَلِيُّ اَلْمُؤْمِنِينَ (۶۸)

ترجمه:

۶۵-ای اهل کتاب!چرا در باره ابراهيم،گفتگو و نزاع می کنيد(و هر کدام،او را پيرو آيين خودتان معرفی می نماييد)؟!در حالی که تورات و انجيل،بعد از او نازل شده است؟آيا انديشه نمی کنيد؟! ۶۶-شما کسانی هستيد که در باره آنچه نسبت به آن آگاه بوديد،گفتگو و ستيز کرديد،چرا در باره آنچه آگاه نيستيد،گفتگو می کنيد؟!و خدا می داند،و شما نمی دانيد.

۶۷-ابراهيم نه يهودی بود و نه نصرانی،بلکه موحدی خالص و مسلمان بود،و هرگز از مشرکان نبود.

۶۸-سزاوارترين مردم به ابراهيم،آنها هستند که از او پيروی کردند،و(در زمان و عصر او،به مکتب او وفادار بودند،همچنين)اين پيامبر و کسانی که(به او)ايمان آورده اند(از همه سزاوارترند)،و خداوند،ولی و سرپرست مؤمنان است.

ص: ۶۰۳

شان نزول:

در اخبار اسلامی آمده است که دانشمندان یهود و نصارای نجران نزد پیامبر ص به گفتگو و نزاع در باره حضرت ابراهیم برخاستند یهود می گفتند:او تنها یهودی بوده و نصاری می گفتند:او فقط نصرانی بود(به این ترتیب هر کدام مدعی بودند که او از ما است تا امتیاز بزرگی برای خود ثابت کنند زیرا ابراهیم پیامبر بزرگ خدا در میان تمام پیروان مذاهب به عظمت شناخته می شد)آیات فوق نازل شد و آنها را در این ادعاهای بی اساس تکذیب کرد.

تفسیر:

اشاره

گفتگوی اهل کتاب در باره ابراهیم ع

در ادامه بحثهای مربوط به اهل کتاب در این آیات روی سخن را به آنها کرده، می فرماید:"ای اهل کتاب!چرا در باره ابراهیم به گفتگو و نزاع می پردازید(و هر کدام او را از خود می دانید)در حالی که تورات و انجیل بعد از او نازل شده(و دوران او قبل از موسی ع و مسیح ع بود)آیا اندیشه نمی کنید؟"(یا أَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبْراهِیمَ وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراهُ وَ الْإِنْجِیلُ إِلاّ مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ).

آیا چنین چیزی معقول است که پیامبر پیشین پیرو آئین های بعد از خود باشد؟ *** در آیه بعد از طریق دیگری آنها را مورد سرزنش قرار داده،می فرماید:"شما کسانی هستید که در باره آنچه نسبت به آن آگاهی داشتید بحث و گفتگو کردید ولی چرا در باره آنچه به آن آگاهی ندارید،بحث و گفتگو می کنید"؟(ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ حاجَجْتُمْ فِیما لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِیما لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ).

اشاره به اینکه شما در مسائل مربوط به مذهب خودتان که از آن آگاهی

داشتید بحث و گفتگو کردید و دیدید که حتی در این مباحث گرفتار چه اشتباهات بزرگی شده اید و چه اندازه از حقیقت دور افتاده اید(و در واقع علم شما جهل مرکب بود)با این حال چگونه در چیزی که از آن اطلاع ندارید بحث و گفتگو می کنید و در نتیجه سخنی می گوئید که با هیچ تاریخی سازگار نیست.

سپس برای تاکید مطالب گذشته و آماده ساختن برای بحث آینده می گوید:

"خدا می داند و شما نمی دانید"(وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ).

آری او می داند که در چه تاریخی آئین خود را بر ابراهیم نازل کرده،نه شما که در زمانهای بعد به وجود آمده اید و بدون اطلاع و مدرک،در این باره قضاوت می کنید.

*** سپس با صراحت تمام به این مدعیان پاسخ می گوید که:"ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی،بلکه موحد خالص و مسلمان(پاک نهادی)بود"(مٰا کٰانَ إِبْرٰاهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لاٰ نَصْرٰانِیًّا وَ لٰکِنْ کٰانَ حَنِیفاً مُسْلِماً).

باید توجه داشت که واژه"حنیفا"از ماده"حنف"(بر وزن انف)به معنی شخصی یا چیزی است که تمایل به سویی پیدا کرده و در زبان قرآن به کسی گفته می شود که از آئینهای باطل به سوی آئین حق متمایل شده است.

در اینجا خداوند ابراهیم ع را به عنوان حنیف توصیف نموده،زیرا او بود که پرده های تقلید و تعصب را درید، و در زمان و محیطی که غرق بت پرستی بود هرگز در برابر بت سجده نکرد.

ولی از آنجا که بت پرستان زمان جاهلیت عرب،نیز خود را بر دین حنیف ابراهیم ع معرفی می کردند،و این سخن به قدری شایع شده بود که یهود و نصاری آنها را حنفاء می گفتند(به این ترتیب حنیف درست معنایی بر ضد معنای اصلیش پیدا کرده بود،و با بت پرستی مرادف شده بود)خداوند پس از توصیف

ص: ۶۰۵

ابراهیم ع به عنوان حنیف و مسلم،می فرماید:"او هرگز از مشرکان نبود"(وَ مٰا کٰانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ).

تا هر گونه ارتباطی میان ابراهیم و بت پرستان عرب را نفی کند.

سؤال:

در اینجا ممکن است گفته شود:اگر ابراهیم را نتوانیم پیرو آئین موسی ع و مسیح ع معرفی کنیم به طریق اولی نمی توانیم او را مسلمان بدانیم،زیرا او هزاران سال قبل از ظهور اسلام و پیغمبر اکرم ص بوده است؟پس چرا قرآن او را به عنوان مسلم معرفی کرده است؟ پاسخ این سؤال از نکته ای که قبلا نیز به آن اشاره کرده ایم روشن می شود که "مسلم"در اصطلاح قرآن به معنی خصوص پیروان پیامبر اسلام ص نیست بلکه اسلام به معنی وسیع کلمه،همان تسلیم در برابر فرمان حق و توحید کامل و خالی از هر گونه شرک و بت پرستی است،که ابراهیم ع پرچمدار آن بود.

*** بنا بر آنچه گفته شد معلوم شد که ابراهیم پیرو هیچ یک از این آئینها نبوده، تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که چه کسانی می توانند رابطه و پیوند خود را با مکتب ابراهیم ع-به عنوان یک سند افتخار-اثبات کنند،و به تعبیر دیگر چگونه می توان خود را پیرو این پیامبر بزرگ که همه پیروان ادیان الهی برای او عظمت قائل هستند دانست.

در آخرین آیه مورد بحث،به این معنی پرداخته و می گوید: "سزاوارترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر(پیامبر اسلام)و کسانی که به او ایمان آورده اند می باشند"(إِنَّ أَوْلَی النّٰاسِ بِإِبْرٰاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا).

بنا بر این مساله قرابت و خویشاوندی و یا مساله نژاد که پیروان ادیان مختلف

برای اثبات پیوند خود با ابراهیم ذکر می کردند،هیچگونه ارزشی ندارد و ولایت و ارتباط با پیامبران تنها از طریق ایمان خالص به خداونـد و پیروی از مکتب آنهـا است و به این طریق ثـابت می شود که پیونـد واقعی پیونـد مکتـبی است چه کسـانی که در زمان او زندگی داشتند و از او پیروی کردند(لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ).

و چه کسانی که بعـد از او به مکتب و برنامه او وفاداری نشان دادنـد،ماننـد "این پیامبر اسـلام ص و پیروان او"(وَ هٰذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا).

اهل کتاب با عقائد شـرک آمیز خود که اساسـی ترین اصل دعوت ابراهیم ع یعنی توحید را زیر پا گذارده اند،و یا بت پرستان عرب که درست در نقطه مقابل آئین ابراهیم ع قرار گرفته انـد،چگونه می تواننـد خود را پیرو ابراهیم و در خط او بداننـد،آری بایـد اعـتراف کنیم که نزدیـک ترین افراد به ابراهیم پیـامبر اسـلام و پیروان او هسـتند که در اصول و فروع اسـلام به او وفـادار ماندند.

و در پایان آیه به آنها که پیرو واقعی مکتب پیامبران بزرگ خـدا بودنـد بشارت می دهد که"خداوند ولی و سـرپرست مؤمنان است"(وَ اللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ).

نکته:

مهمترین پیوند،پیوند مکتبی است

در آیه فوق ضـمنا این حقیقت بیان شـده است که هیچ رابطه ای بالاتر از رابطه مکتبی نیست،بلکه ارتباط با مردان خدا و اولیاء اللّٰه تنها از همین طریق است.

بنا بر این هیچ کس نمی تواند،ادعای ارتباط با پیامبر اسلام ص و امامان معصوم ع کند مگر از همین طریق.

در روایات اسلامی نیز روی این موضوع،با صراحت تکیه شده است از جمله در حدیثی از علی ع می خوانیم:

ان اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاءوا به ثم تلا هذه الایه(إِنَّ أَوْلَی النّٰاسِ بِإِبْرٰاهِیمَ...)و قال ان ولی محمد ص من اطاع

اللّه و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد من عصی اللّه و ان قربت قرابته :

"سزاوارترین مردم به پیامبران آنها هستند که به دستورهای آنها بیش از هر کس عمل می کنند-سپس آیه فوق را تلاوت فرمود-و افزود:دوست محمد کسی است که اطاعت از فرمان خدا کند هر چند نسبش از او دور باشد و دشمن محمد ص کسی است که نافرمانی او کند هر چند قرابت و خویشاوندیش با او نزدیک باشد" (۱).

***

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱ و ۲ صفحه ۴۵۸(در بعضی از نسخه ها اعلمهم و در بعضی از نسخه ها اعملهم نقل شده و در تفسیر نور الثقلین که از مجمع نقل کرده اعملهم آمده است-نور الثقلین،جلد ۱ صفحه ۳۵۳.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۹]

اشاره

وَدَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَ مٰا يُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ (۶۹)

ترجمه:

۶۹-جمعی از اهل کتاب(از یهود)،دوست داشتند(و آرزو می کردند)شما را گمراه کنند،(اما آنها باید بدانند که نمی توانند شما را گمراه سازند،)آنها گمراه نمی کنند مگر خودشان را،و نمی فهمند!

شان نزول:

بعضی از مفسران نقل کرده اند که جمعی از یهود کوشش داشتند افراد سرشناس و مبارزی از مسلمانان پاکدل چون"معاذ"و"عمار"و بعضی دیگر را به سوی آئین خود دعوت کنند و با وسوسه های شیطانی از اسلام بازگردانند آیه فوق نازل شد و به همه مسلمانان در این زمینه اخطار کرد (۱)!

تفسیر:

وسوسه های یهود

همانگونه که در شان نزول گفته شد، دشمنان اسلام مخصوصا یهود برای دور ساختن تازه مسلمانان از اسلام،از هیچگونه کوشش فروگذار نبودند،و حتی در یاران مخصوص پیامبر ص چنین طمعی داشتند که بتوانند آنها را از اسلام بازگردانند،و بی شک اگر می توانستند در یک یا چند نفر از یاران نزدیک آن حضرت نفوذ کنند ضربه بزرگی بر اسلام وارد می شد و زمینه برای تزلزل دیگران نیز فراهم می گشت.

آیه فوق ضمن افشای این نقشه دشمنان،به آنها یادآور می شود که دست از کوشش بیهوده خود بر دارند،می فرماید:"جمعی از اهل کتاب دوست داشتند شما

ص :۶۰۹

۱- ۱) این شان نزول با اختلاف مختصری در تفسیر ابو الفتوح،روح المعانی و تفسیر کبیر و غیر آن آمده است.

را گمراه کنند"(وَدَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ) (۱)(۲).

غافل از اینکه تربیت مسلمانان در مکتب پیامبر ص به اندازه ای حساب شده و آگاهانه بود که احتمال بازگشت وجود نداشت،آنها اسلام را با تمام هستی خود دریافته بودند و به آن عشق می ورزیدند،بنا بر این دشمنان نمی توانستند آنها را گمراه سازند.

بلکه به گفته قرآن در ادامه این آیه"آنها تنها خودشان را گمراه می کنند و نمی فهمند"(وَ مٰا يُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ).

زیرا آنها با القاء شبهات و نسبت دادن خلافها به اسلام و پیامبر ص روح بدبینی را در روح خود پرورش می دادند زیرا کسی که در صدد عیب جویی و خرده گیری است،نقطه های قوت را نمی بیند و گاه بر اثر تعصب و لجاجت نقاط نورانی و قوت در نظرش تاریک و منفی جلوه می کند و به همین دلیل روز به روز بیشتر از حق فاصله می گیرد.

جمله" وَ مٰا يَشْعُرُونَ "(آنها متوجه نیستند و نمی فهمند)گویا اشاره به همین نکته روانی است که انسان ناخودآگاه تحت تاثیر سخنان خویش است.و به هنگامی که سعی دارد دیگران را با سفسطه و دروغ و تهمت گمراه کند خودش از آثار آن بر کنار نخواهد بود و این خلاف گویی ها کم کم در روح و جان او چنان اثر می گذارد که به صورت یک عقیده راسخ در می آید،و آنها را باور می کند و برای همیشه گمراه می شود.

***

۱- ۱) "لو"در جمله" لَوْ يُضِلُّونَكُمْ "به معنی"ان"مصدریه است،و از آنجا که"لو"معنی تمنی را در این گونه موارد می رساند،به جای آن نشسته تا رساتر باشد.
۲- ۲) "طائفه"از ماده"طواف"به معنی حرکت دور چیزی است،و از آنجا که در گذشته برای مسائل ایمنی و امنیتی،به صورت دسته جمعی،مسافرت می کردند،واژه طائفه،بر آنها اطلاق شد و سپس به هر گروه و جمعیتی طائفه گفتند.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷۰ تا ۷۱]

اشاره

یٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰) يٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ لِمَ تَلْبِسُونَ اَلْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ اَلْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱)

ترجمه:

۷۰-ای اهل کتاب!چرا به آیات خدا کافر می شوید،در حالی که(به درستی آن)گواهی می دهید؟! ۷۱-ای اهل کتاب!چرا حق را با باطل(می آمیزید و)مشتبه می کنید(تا دیگران نفهمند و گمراه شوند)،و حقیقت را پوشیده می دارید در حالی که می دانید؟!

تفسیر:

چرا کتمان حق می کنید؟

در ادامه گفتگو در باره فعالیتهای تخریبی اهل کتاب که در آیه سابق به آن اشاره شد،در این دو آیه روی سخن را به آنان کرده،و به خاطر کتمان حق و عدم تسلیم در برابر آن آنها را شدیدا مورد سرزنش قرار می دهد:

نخست می فرماید:"ای اهل کتاب!چرا به آیات خدا کافر می شوید در حالی که(به صحت و صدق آن)گواهی می دهید"(یٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيٰاتِ اللّٰهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ) (۱).

شما نشانه های پیامبر اسلام ص را در تورات و انجیل خوانده اید و نسبت به

۱- ۱) جمله"تشهدون"طبق تفسیری که در بالا ذکر شد به معنی علم و آگاهی است-همانگونه که در مجمع البیان و غیر آن آمده است-این علم و آگاهی از ذکر اوصاف پیامبر اسلام ص در تورات و انجیل سرچشمه می گرفت،ولی بعضی گفته اند منظور از آن علم و آگاهی به کفایت معجزات برای اثبات نبوت پیامبر اسلام است و بعضی گفته اند منظور این است که شما در ظاهر انکار می کنید ولی در جلسات خصوصی شهادت به صدق دعوت پیامبر ص و حقانیت او می دهید.

آن آگـاهی داریـد،چرا راه انکـار را در پیش می گیریـد؟ در آیـه دوم بـار دیگر آنهـا را مخـاطب سـاخته،می گویـد:"ای اهل کتاب!چرا حق را با باطل می آمیزید و مشتبه می کنید؟(تا مردم را به گمراهی بکشانید و خودتان نیز گمراه شوید)و چرا حق را پنهان می دارید در حالی که می دانید؟"(یا أَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

در حقیقت در آیه قبـل آنهـا را به انحراف از راه حق که با علم و آگاهی صورت می گرفته مؤاخـذه می کنـد،و در آیه دوم به منحرف ساختن دیگران.

در ذیل آیه ۴۲ سوره بقره که همین مضمون را در بر داشت،بحثهای دیگری در این زمینه گذشت.

***

ص :۶۱۲

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷۲ تا ۷۴]

اشاره

وَ قٰالَتْ طٰائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنْزِلَ عَلَی اَلَّذِینَ آمَنُوا وَجْهَ اَلنَّهٰارِ وَ اُكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۷۲) وَ لاٰ تُؤْمِنُوا إِلاّٰ لِمَنْ تَبِعَ دِینَكُمْ قُلْ إِنَّ اَلْهُدیٰ هُدَی اَللّٰهِ أَنْ یُؤْتیٰ أَحَدٌ مِثْلَ مٰا أُوتِیتُمْ أَوْ یُحٰاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ اَلْفَضْلَ بِیَدِ اَللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ (۷۳) یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِیمِ (۷۴)

ترجمه:

۷۲-و جمعی از اهل کتاب(از یهود)گفتند:"(بروید در ظاهر)به آنچه بر مؤمنان نازل شده،در آغاز روز ایمان بیاورید،و در پایان روز،کافر شوید(و باز گردید)!شاید آنها(از آیین خود) باز گردند!(زیرا شما را،اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می دانند،و این توطئه کافی است که آنها را متزلزل سازد).

۷۳-و جز به کسی که از آیین شما پیروی می کند،(واقعا)ایمان نیاورید!"بگو:"هدایت،هدایت الهی است!(و این توطئه شما،در برابر آن بی اثر است)"!(سپس اضافه کردند:"تصور نکنید)به کسی همانند شما(کتاب آسمانی)داده می شود،یا اینکه می توانند در پیشگاه پروردگارتان،با شما بحث و گفتگو کنند،(بلکه نبوت و منطق،هر دو نزد شماست!)" بگو:"فضل(و موهبت نبوت و عقل و منطق،در انحصار کسی نیست،بلکه)به دست خداست،و به هر کس بخواهد(و شایسته بداند،)می دهد،و خداوند،واسع[دارای مواهب گسترده]و آگاه(از موارد شایسته آن)است.

۷۴-هر کس را بخواهد،ویژه رحمت خود می کند،و خداوند،دارای مواهب عظیم است."

شان نزول:

بعضی از مفسران پیشین نقل کرده اند که دوازده نفر از دانشمندان یهود خیبر

و نقـاط دیگر نقشه ای مـاهرانه برای متزلزل سـاختن بعضـی از مؤمنـان طرح نموده و با یکـدیگر تبانی کردنـد که صـبحگاهان خـدمت پیامبر اکرم ص برسـند و ظاهرا ایمان بیاورنـد و مسـلمان شوند،ولی در آخر روز از این آئین برگردند و هنگامی که از آنها سؤال شود چرا چنین کرده اند بگویند:ما صفات محمد ص را از نزدیک مشاهده کردیم و هنگامی که به کتب دینی خود مراجعه نموده و یا با دانشمندان دینی خود مشورت کردیم دیدیم صفات و روش او با آنچه در کتب ما است تطبیق نمی کند و لذا برگشتیم،تا این موضوع سبب شود که عده ای بگویند اینها به کتب آسمانی از ما آگاهترند،لا بد آنچه را می گویند راست گفته اند و به این وسیله متزلزل می گردند.

شان نزول دیگری نیز در باره آیه نقل شده اما آنچه در بالا گفته شد به معنی آیه نزدیک تر است.

تفسیر:

یک توطئه خطرناک!

آیـات فوق،پرده از روی یکی دیگر از نقشه های ویرانگر یهود بر می دارد و نشان می دهـد که آنها برای متزلزل ساختن ایمان مسلمانان از هر وسیله ای استفاده می کردند،تهاجم نظامی،سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و آیات فوق،اشاره به بخشی از تهاجم فرهنگی آنها دارد.

می فرمایـد:"گروهی از اهل کتاب گفتنـد:(برویـد و ظاهرا)به آنچه بر مؤمنان نازل شـده در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شویـد(و کفر خود را آشـکار سازیـد)شایـد آنها-مؤمنان-نیز متزلزل شده،باز گردند"(وَ قٰالَتْ طٰائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنْزِلَ عَلَى الَّذِینَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهٰارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ).

شاید منظور از آغاز و پایان روز این باشد که فاصله میان ایمان و کفر شما

ص:۶۱۴

کوتاه باشد،این کوتاهی فاصله سبب خواهد شد که بگویند آنها اسلام را چیز مهمی خیال می کردند،ولی از نزدیک چیز دیگری یافتند و لذا به سرعت از آن بازگشتند.

این توطئه در افراد ضعیف النفس اثر قابل ملاحظه ای خواهد داشت به خصوص اینکه عده مزبور از دانشمندان یهود بودند،و همه می دانستند که آنها نسبت به کتب آسمانی و نشانه های آخرین پیامبر،آشنایی کامل دارند،و این امر لا اقل پایه های ایمان تازه مسلمانان را متزلزل می سازد،جمله " لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ " نشان می دهد که آنها امیدوار به تاثیر این نقشه بودند.

*** ولی برای اینکه پیروان خود را از دست ندهند تاکید کردند که ایمان شما باید تنها جنبه صوری داشته باشد "شما جز به کسی که از آئینتان پیروی می کند(واقعا) ایمان نیاورید"(وَ لا تُؤْمِنُوا إِلاّ لِمَنْ تَبِعَ دِینَکُمْ).

از بعضی از تفاسیر بر می آید که"یهود خیبر"به"یهود مدینه"این توصیه را کردند مبادا آنها که نزدیک تر به پیامبرند،تحت تاثیر او قرار گرفته ایمان بیاورند،زیرا گروهی از آنها عقیده داشتند نبوت تنها در نژاد یهود خواهد بود،و اگر پیامبری ظهور کند باید از یهود باشد.

بعضی از مفسران،جمله " لا تُؤْمِنُوا "را از ماده "ایمان"به معنی اطمینان و اعتماد گرفته اند(این ماده به این معنی نیز آمده است)بنا بر این منظور از جمله بالا این است که این توطئه باید کاملا محرمانه باشد و آن را جز به افراد یهود به دیگران- حتی مشرکان-بازگو نکنید،مبادا این سر فاش گردد و نقشه نقش بر آب شود،ولی خداوند عالم و آگاه پرده از رازشان برداشت و آنها را رسوا ساخت،تا درس عبرتی برای مؤمنان باشد و وسیله هدایتی برای کافران.

سپس در یک جمله معترضه که از کلام خداوند است،می فرماید:"به آنها بگو:هدایت تنها هدایت الهی است"و این توطئه های شما در برابر آن بی اثر است

ص :۶۱۵

(قُلْ إِنَّ الْهُدیٰ هُدَی اللّهِ).

در این جمله به اصطلاح معترضه که در لابلای سخنان یهود قرار گرفته، خداوند پاسخ پر معنی و کوتاهی به آنها می دهد که اولا هدایت از ناحیه خدا است و در انحصار نژاد و قوم خاصی نیست و هیچ لزومی ندارد که پیامبر ص تنها از یهود باشد،و ثانیا آنها که مشمول هدایت الهی شده اند با این توطئه ها متزلزل نخواهند شد.

بار دیگر به ادامه سخنان یهود باز می گردد،و می فرماید،آنها گفتند:"هرگز باور نکنید به کسی همانند شما(کتاب آسمانی)داده شود،(بلکه نبوت مخصوص شما است)و همچنین تصور نکنید آنها می توانند در پیشگاه پروردگارتان با شما بحث و گفتگو کنند"(أَنْ یُؤْتیٰ أَحَدٌ مِثْلَ مٰا أُوتِیتُمْ أَوْ یُحٰاجُّوکُمْ عِنْدَ رَبِّکُمْ). (۱)

به این ترتیب روشن می شود که آنها گرفتار خود برتربینی عجیبی بودند خود را بهترین نژادهای جهان می پنداشتند و نبوت و همچنین عقل و درایت و منطق و استدلال را از آن خود فکر می کردند و با این منطق واهی می خواستند در هر دو جنبه برای خود مزیتی بر دیگران قائل شوند.

در پایان آیه خداوند جواب محکمی به آنها می دهد و با بی اعتنایی به آنها روی سخن را به پیامبر کرده،می فرماید:"بگو:فضل و موهبت به دست خدا است و به هر کس بخواهد و شایسته ببیند می دهد و خداوند واسع(دارای مواهب گسترده) و آگاه(از موارد شایسته)می باشد"(قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ اللّهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ).

یعنی،بگو:مواهب الهی اعم از مقام والای نبوت و همچنین موهبت عقل و منطق و افتخارات دیگر همه از ناحیه او است،و به شایستگان می بخشد.هیچ کس

۱- ۱) در آغاز این جمله،جمله ای در تقدیر است و آن"و لا تصدقوا"(تصدیق نکنید)بوده است،یا جمله"و لا تؤمنوا"(ایمان نیاورید)،یعنی باور نکنید کتاب آسمانی همانند شما به کسی داده شده باشد.

عهـد و پیمـانی از او نگرفته و هیـچ کس قرابت و خویشاونـدی بـا او نـدارد و هرگز مواهب خویش را در انحصار گروهی قرار نداده است.

*** و در آخرین آیه برای تاکیـد بیشتر می افزایـد:"خداوند هر کس را بخواهد(و شایسته بداند)ویژه رحمت خود می کند و خداونـد دارای فضل عظیم است"و هیـچ کس نمی تواند مواهب او را محدود سازد(یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیم). (۱)

ضمنا از این جمله استفاده می شود که اگر فضل و موهبت الهی شامل بعضـی می شود نه بعضـی دیگر،به خاطر محـدود بودن آن نیست بلکه به خاطر تفاوت شایستگی ها است.

نکته:

توطئه های قدیمی!

آیات فوق که در حقیقت از آیات اعجاز آمیز قرآن بود و پرده از روی اسرار یهود و دشمنان اسلام بر می داشت،نقشه ماهرانه آنها را برای متزلزل ساختن مسلمانان صدر اول فاش کرد آنها در پرتو آن بیدار شدند و از وسوسه های اغواگر دشمن بر حذر گردیدند ولی اگر دقت کنیم می بینیم که در عصر و زمان ما نیز همان طرحها به اشکال دیگری اجرا می شود وسائل تبلیغاتی دشـمن که از مجهزترین و نیرومنـدترین وسائل تبلیغاتی جهان است در این قسـمت به کار گرفته شـده و کوشـش می کنند که پایه های عقائد اسلامی را در افکار مسلمین،مخصوصا نسل جوان

۱- ۱) "فضـل"به معنی هر چیزی است که بیش از مقـدار لازم از مواهب و نعمتها بوده باشـد و این یک مفهوم مثبت و ارزنـده دارد ولی گـاه معنی مـذموم و نکوهیـده ای دارد و به معنی خـارج شـدن از حـد اعتـدال و رفتن به سوی افراط است و غالبـا به صورت فضول(جمع فضل)به کار می رود ماند"فضول الکلام"یعنی حرفهای زیادی.

ویران سازند آنها در این راه از هر گونه وسیله و هر کس در لباسهای "دانشمند، خاورشناس،مورخ،عالم علوم طبیعی،روزنامه نگار و حتی بازیگران سینما" استفاده می کنند.

آنها این حقیقت را مکتوم نمی دارند که هدفشان از این تبلیغات این نیست که مسلمانان به آئین مسیح یا یهود در آیند بلکه هدف آنها متزلزل ساختن پایه های عقائد اسلامی در افکار جوانان و بی علاقه ساختن آنها نسبت به مفاخر آئین و سنتشان است،قرآن امروز هم به مسلمانان در برابر این جریان هشدار می دهد.

***

ص :۶۱۸

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷۵ تا ۷۶]

اشاره

وَ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينارٍ لا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلاّ ما دُمْتَ عَلَيْهِ قائِماً ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَيْسَ عَلَيْنا فِي اَلْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اَللّهِ اَلْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) بَلى مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ وَ اِتَّقى فَإِنَّ اَللّهَ يُحِبُّ اَلْمُتَّقِينَ (۷۶)

ترجمه:

۷۵-و در میان اهل کتاب،کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری،به تو باز می گردانند،و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری،به تو بازنمی گردانند، مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده(و بر آنها مسلط)باشی!این به خاطر آن است که می گویند:"ما در برابر امیین[غیر یهود]،مسئول نیستیم."و بر خدا دروغ می بندند،در حالی که می دانند(این سخن دروغ است).

۷۶-آری،کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید،(خدا او را دوست می دارد، زیرا)خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

شان نزول:

این آیه در باره دو نفر از یهود نازل گردیده که یکی امین و درستکار و دیگری خائن و پست بود نفر اول"عبد اللّه بن سلام"بود که مرد ثروتمندی ۱۲۰۰ اوقیه (۱)طلا نزد او به امانت گذارد عبد اللّه همه آن را به موقع به صاحبش رد کرد و به واسطه امانت داری خداوند او را در آیه فوق می ستاید نفر دوم"فنحاص بن عازورا"است که مردی از قریش یک دینار به او امانت سپرد"فنحاص"در آن خیانت کرد خداوند

ص: ۶۱۹

۱- ۱) "اوقیه"یک دوازدهم"رطل"معادل هفت مثقال است و جمع آن"اواق و اواقی"است.

او را به واسطه خیانت در امانت نکوهش می کند.

بعضـی گفته انـد که منظور در جمله اول جمعی از نصاری بودند و اما کسانی که خیانت در امانت نمودند یهود می باشـند اگر هر دو هم مراد باشـد مانعی نـدارد زیرا می دانیم گرچه غالب آیات قرآن در مورد خاص نازل شـده اما جنبه عمومی دارد و به اصطلاح مورد مخصص نخواهد بود.

تفسیر:

خائنان و امینان اهل کتاب

آیات فوق چهره دیگری از اهل کتاب را مشخص می کند،زیرا جمعی از یهود عقیده داشتند که مسئول حفظ امانتهای دیگران نیسـتند حتی حق دارنـد امانـات آنهـا را تملـک کننـد منطق آنهـا این بود که می گفتنـد مـا اهـل کتـابیم،و پیامبر الهی و کتاب آسـمانی او در میـان مـا بوده است،بنـا بر این اموال دیگران برای مـا احترامی نـدارد، ولی همه اهـل کتاب با این طرز تفکر غیر انسانی موافق نبودند،بلکه گروهی از آنان خود را موظف به پرداخت حقوق دیگران می دانستند.

در نخسـتین آیه مـورد بحث،قرآن به هر دو گروه اشـاره کرده،حق هر کـدام را ادا می کنـد،می فرمایـد:"در میـان اهـل کتـاب کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری به تو باز می گردانند(و به عکس)کسانی هستند که اگر یک دینار به عنوان امانت به آنها بسپاری به تو باز نمی گردانند مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایسـتاده(و بر آنها مسلط)باشی"(وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينارٍ لا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلاّ ما دُمْتَ عَلَيْهِ قائِماً).

"قنطار"همان گونه که در تفسـیر آیه ۱۴ همین سوره گفته شـد در اصـل به معنی چیز محکم است سـپس به مال زیاد نیز گفته شده،پل را به خاطر استحکامش قنطره،و اشخاص با هوش را"قنطر"می گویند چون دارای تفکر محکمی هستند،

ص: ۶۲۰

منظور از "قنطار" در این آیه همان مال فراوان است،و منظور از دینار،مال اندک.

به هر حال قرآن مجید به خاطر غلط کاری گروهی از آنها،همه آنها را محکوم نمی کند،و این یک درس مهم اخلاقی به همه مسلمین است.

ضمنا نشان می دهد آن گروهی که خود را در تصرف و غصب اموال دیگران مجاز و ماذون می دانستند هیچ منطقی جز منطق زور،و سلطه را پذیرا نیستند،و نمونه آن را به طور گسترده در دنیای امروز در صهیونیستها مشاهده می کنیم،آری این گروه از یهود چنان هستند که در پرداخت حقوق دیگران هیچ اصلی را جز اصل قدرت به رسمیت نمی شناسند،تصویب نامه های جهانی،افکار عمومی مردم دنیا، و مفاهیمی از قبیل حق و عدالت برای آنها معنی ندارد و این در حقیقت از مسائل جالبی است که در قرآن مجید در آیه فوق پیشگویی شده،و به همین دلیل مسلمانان برای استیفای حقوق خود از آنان هیچ راهی جز کسب قدرت ندارند.

سپس در ادامه همین آیه منطق این گروه را در مورد غصب اموال دیگران بیان می کند،می فرماید:"این به خاطر آن است که آنها می گویند ما در برابر امیین(غیر اهل کتاب مسئول نیستیم"(ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا لَیْسَ عَلَیْنٰا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ).

"امیین"به معنی افراد درس نخوانده و بی سواد است،ولی منظور آنها مشرکان عرب و اعراب بود که معمولاـ از خواندن و نوشتن آگاهی نداشتند و یا اینکه منظور آنها تمام کسانی بود که از خواندن تورات و انجیل بی بهره بودند.

آری آنها با این خود برتربینی و امتیاز دروغین به خود حق می دادند که اموال دیگران را به هر اسم و عنوان،تملک کنند.

بی شک این منطق از اصل خیانت آنها در امانت،به مراتب بدتر و خطرناک تر بود،زیرا اگر افراد خائن،کار خود را غلط بدانند لا اقل مرتکب یک گناه اند اما اگر در این کار خود را صاحب حق بدانند گناه بزرگ تری مرتکب شده اند.

قرآن مجید در پاسخ آنها در پایان همین آیه با صراحت می گوید:"آنها بر خدا

دروغ می بندند در حالی که می دانند"(وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ).

آنها به خوبی می دانستند که در کتب آسمانیشان به هیچ وجه اجازه خیانت در امانتهای دیگران به آنان داده نشده،در حالی که آنها برای توجیه اعمال ننگین خویش چنین دروغهایی را می ساختند و به خدا نسبت می دادند.

*** آیه بعد ضمن نفی کلام اهل کتاب که می گفتند:" لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ " (خوردن اموال غیر اهل کتاب برای ما حرام نیست)و به همین دلیل برای خود آزادی عمل قائل بودند همان آزادی که امروز هم در اعمال بسیاری از آنها می بینیم که هر گونه تعدی و تجاوز به حقوق دیگران را برای خود مجاز می دانند،می فرماید:

"آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید(خدا او را دوست دارد زیرا)خداوند پرهیزکاران را دوست می دارد"(بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ).

یعنی معیار برتری انسان و مقیاس شخصیت و ارزش آدمی،وفای به عهد و عدم خیانت در امانت و تقوا و پرهیزکاری به طور عام است،آری خداوند چنین کسانی را دوست دارد،نه دروغگویان خائنی که هر گونه غصب حقوق دیگران را برای خود مجاز می دانند بلکه آن را به خدا نسبت می دهند.

نکته ها:

اشاره

١-سؤال:

در اینجا ممکن است ایراد شود که در اسلام نیز همین حکم نسبت به اموال بیگانگان دیده می شود،زیرا اسلام اجازه می دهد که مسلمانان اموال آنها را تملک کنند.

ص: ۶۲۲

پاسخ:

چنین نسبتی به اسلام دادن بدون تردید"تهمت"است زیرا از جمله احکام قطعی اسلام که در روایات متعددی به آن اشاره شده این است که خیانت در امانت جایز نیست خواه این امانت مربوط به مسلمانان باشد یا غیر آنها و حتی مشرکان و بت پرستان،در حدیث معروفی از امام سجاد ع نقل شده که فرمود:

"

علیکم باداء الامانه فو الذی بعث محمدا بالحق نبیا لو ان قاتل ابی الحسین بن علی بن ابی طالب ائتمننی علی السیف الذی قتله به لادیته الیه " (۱).

"ادای امانت بر همه شما لازم است سوگند به خدایی که محمد ص را به حق مبعوث کرده است اگر قاتل پدرم حسین بن علی بن ابی طالب ع همان شمشیری را که با آن مرتکب قتل او شد به رسم امانت به من می سپرد(و من از او می پذیرفتم) امانت او را ادا می کردم".

در روایت دیگری از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

"

ان اللّه لم یبعث نبیا قط الا بصدق الحدیث و اداء الامانه مؤداه الی البر و الفاجر " (۲)،"خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه(راستگویی)و(ادای امانت)جزء برنامه های او بود که هم در باره نیکان و هم بدان باید رعایت گردد".

بنا بر این آنچه در آیه فوق در مورد اقدام یهود بر خیانت در امانت و منطق آنها برای توجیه این خیانت گفته شد به هیچ وجه در باره مسلمانان اجازه داده نشده است و آنها موظف اند که در امانات مردم-بدون هیچگونه استثناء-خیانت نکنند.

۲-کلمه"بلی"در لغت عرب برای اثبات مطلبی است ولی معمولا در مواردی ذکر می گردد که سؤال به صورت منفی طرح شود،مانند اینکه خداوند

۱- ۱) امالی صدوق،صفحه ۱۴۹ و در امالی مترجم صفحه ۲۴۶ حدیث ۶ مجلس ۴۳ و سفینه البحار.

۲- ۲) مشکاه الانوار،به نقل از سفینه البحار ماده"امن".

می فرماید: أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ "آیا من پروردگار شما نیستم"قٰالُوا بَلیٰ "گفتند:آری" (۱).

هم چنان که کلمه"نعم"در جواب سؤال اثباتی ذکر می گردد مانند: فَهَلْ وَجَدْتُمْ مٰا وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا قٰالُوا نَعَمْ "آیا آنچه را پروردگار شما وعده داده بوده به حقیقت یافتید؟گفتند:آری" (۲).

***

۱- ۱) سوره اعراف،آیه ۱۷۲.

۲- ۲) سوره اعراف،آیه ۴۴.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷۷]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اَللّٰهِ وَ أَيْمٰانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ لاٰ خَلاٰقَ لَهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ وَ لاٰ يُكَلِّمُهُمُ اَللّٰهُ وَ لاٰ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَ لاٰ يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ ٧٧)ÙIęЙ...ř)

ترجمه:

۷۷-کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود(به نام مقدس او)را به بهای ناچیزی می فروشند، آنها بهره ای در آخرت نخواهند داشت،و خداوند با آنها سخن نمی گوید و به آنان در قیامت نمی نگرد و آنها را(از گناه)پاک نمی سازد،و عذاب دردناکی برای آنهاست.

شان نزول:

جمعی از دانشمندان یهود مانند"ابی رافع"و"حی بن اخطب"و"کعب بن اشرف"به هنگامی که موقعیت اجتماعی خود را در میان یهود در خطر دیدند کوشش کردند که نشانه هایی که در تورات در باره آخرین پیامبر وجود داشت و شخصا در نسخی از تورات با دست خود نگاشته بودند تحریف نمایند و حتی سوگند یاد کنند آن جمله های تحریف شده از ناحیه خدا است!به همین جهت آیه فوق نازل گردید و شدیدا به آنها اخطار کرد.

جمعی از مفسران نیز گفته اند که این آیه در باره"اشعث بن قیس"نازل گردید که به دروغ می خواست زمین دیگری را تملک کند،هنگامی که آماده ادای سوگند برای ادعای خود شد آیه فوق نازل گردید و در این هنگام اشعث بن قیس ترسید و اعتراف به حق کرد و زمین را به صاحبش بازگرداند. (۱)

ص: ۶۲۵

۱- ۱) مجمع البیان،ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر:

تحریف کنندگان حقایق

در ادامه بحثهای مربوط به خلاف کاریهای یهود و اهل کتاب در این آیه به بخش دیگری از کارهای خلاف آنها اشاره کرده،می فرماید:"کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را(به نام مقدس او)با بهای کمی معامله می کنند بهره ای در آخرت نخواهند داشت"(إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلاً أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ).

البته آیه به صورت کلی ذکر شده هر چند شان نزول آن گروهی از علمای اهل کتاب است که پیمانهای الهی و سوگندهای خود را با درآمد مادی ناچیزی مبادله می کردند و قرآن در این آیه پنج مجازات برای آنها ذکر می کند،نخست همان است که در قسمت بالا ذکر شد و آن اینکه آنها از مواهب بی پایان عالم دیگر بهره ای نخواهند داشت (۱).

دیگر اینکه"خداوند در قیامت با آنها سخن نخواهد گفت"(و لا یکلمهم اللّه).

و نیز"نظر لطف خود را در آن روز از آنها بر می گیرد و نگاهی به آنها نمی کند" (وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ) از این تعبیرات روشن می شود که خداوند در آن روز(به طور مستقیم یا به وسیله فرشتگان)با بندگان مؤمن خود سخن می گوید،سخنانی که مایه سرور و خوشحالی آنها است و دلیل بر اعتنا و توجه به آنان است و همچنین نظر کردن خداوند به آنان اشاره به توجه و عنایت خاص او است نه نگاه با چشم جسمانی

---

۱ - ۱) "خلاق"از ماده"خلق"به معنی نصیب و بهره است،به خاطر اینکه انسان آن را به وسیله اخلاق خود به دست می آورد(اشاره به اینکه آنها اخلاق برجسته ای نداشته اند که بتواند بهره ای برای خود به دست آورند).

آن چنان که بعضی از ناآگاهان پنداشته اند.

ولی آنها که آیات الهی را به بهای مادی مبادله می کنند نه مشمول این عنایت اند و نه مخاطب به آن سخنان.

و نیز روشن است که منظور از سخن گفتن خداوند سخن گفتن با زبان نیست زیرا خداوند از جسم و جسمانیات پاک و منزه است بلکه منظور سخن گفتن از طریق الهام قلبی و یا ایجاد امواج صوتی در فضا است همانند سخنانی که موسی ع از شجره طور شنید.

تعبیر به" ثَمَناً قَلِیلاً "(بهای کم)مفهومش این نیست که اگر عهد الهی را با قیمت زیادی مبادله کنند کار خوبی است بلکه منظور این است که هر گونه بهای مادی در برابر این گناهان بزرگ به دست آید قلیل و ناچیز است حتی اگر سلطنت و حکومت گسترده ای باشد.

و بالاخره مجازات چهارم و پنجم آنان این است"خداوند آنان را(از گناه) پاک نمی کند و برای آنها عذاب دردناکی است"(وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ).

و از اینجا روشن می شود که گناه پنهان ساختن آیات الهی و شکستن عهد و پیمان او و استفاده از سوگندهای دروغین تا چه حد سنگین است که تهدید به این همه مجازاتهای روحانی و جسمانی و محرومیت کامل از الطاف و عنایات الهی شده است.

نکته:

نکته ای که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که عواقب شوم پنجگانه ای که در برابر"پیمان شکنی"و"سوگندهای دروغ"در این آیه ذکر شده گویا اشاره به مراحل تدریجی"قرب و بعد"از خدا است.

کسی که به خداوند نزدیک می شود و بر بساط قرب او گام می نهد نخست مشمول یک سلسله مواهب معنوی می گردد و هنگامی که نزدیک تر شد خدا با او

ص :۶۲۷

سخن می گویـد،باز نزدیک تر می شود خـدا بر او نظر رحمت می افکنـد و هنگامی که از آن هم نزدیک تر شـد او را از آثار لغزشـهای گناه پاک می سازد و در نتیجه از عـذاب دردناك نجات می یابد و غرق در نعمتهای او می شود ولی کسانی که در مسـیر پیمان شکنی و استفاده های نادرست از نام پروردگار قرار گرفتند از همه این مواهب و برکات محروم می شوند و مرحله به مرحله عقب نشـینی می کنند در ذیل آیه ۱۷۴ سوره بقره که از جهـاتی شبیه به این آیه بود نیز توضـیحاتی در باره معنی آیه آمده است.

***

ص :۶۲۸

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷۸]

اشاره

وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ اَلْكِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ اَلْكِتابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَللّهِ وَ ما هُوَ مِنْ عِنْدِ اَللّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اَللّهِ اَلْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸)

ترجمه:

۷۸-در میان آنها[یهود]کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب(خدا)،زبان خود را چنان می گردانند که گمان کنید(آنچه را می خوانند)،از کتاب(خدا)است،در حالی که از کتاب (خدا)نیست!(و با صراحت)می گویند:"آن از طرف خداست!"با اینکه از طرف خدا نیست،و به خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند!

شان نزول:

مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"از بعضی نقل می کند که این آیه نیز در باره گروهی از علماء یهود نازل شده که با دست خود چیزهایی بر خلاف آنچه در تورات آمده بود در باره صفات پیامبر اسلام می نوشتند و آن را به خدا نسبت می دادند(و با زبان خود حقائق تورات را تحریف می کردند)ابو الفتوح رازی نام کعب بن اشرف و حی بن اخطب و بعضی دیگر از علمای آنها را در اینجا به خصوص ذکر می کند.

تفسیر:

رسوایی تحریف گران

باز در این آیه سخن از بخش دیگری از خلاف کاریهای بعضی از علمای اهل کتاب است،می فرماید:"بعضی از آنها زبان خود را به هنگام تلاوت کتاب خدا چنان می پیچند و منحرف می کنند که گمان کنید آنچه را می خوانند از کتاب خدا است در حالی که از کتاب الهی نیست(وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ الْكِتابِ).

ص :۶۲۹

یلون از ماده"لی"(بر وزن حی)به معنی پیچیدن و کج کردن است و این تعبیر در اینجا کنایه جالبی از تحریف سخنان الهی است گویا آنها هنگام تلاوت تورات وقتی به صفات پیامبر اسلام که بشارت ظهورش در آیات تورات آمده بود می رسیدند در همان حال آن را تغییر می دادند و چنان ماهرانه این عمل انجام می گرفت که شنونده گمان می کرد آنچه را می شنود متن آیات الهی است.

آنها به این کار نیز قناعت نمی کردند بلکه صریحا"می گفتند:این از سوی خدا نازل شده در حالی که از سوی خدا نبود"(وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ وَ ما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ).

سپس قرآن بر این امر تاکید می کند که این کار به خاطر این نبود که گرفتار اشتباهی شده باشند بلکه"به خدا دروغ می بندند در حالی که عالم و آگاهند"(وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ).

تمام اینها به خاطر این بود که منافع مادی خود را در خطر می دیدند و به خاطر آن دست به هر گناهی می زدند در حالی که اگر افق فکر خود را بالا می گرفتند و خلوص نیتی نشان می دادند خداوند قادر متعال هم زندگی معنوی آنها را تامین می کرد و هم جنبه های مادی آنها را.

ضمنا از این آیه و آیات قبل خطر مهم علما،و دانشمندان منحرف برای یک امت و ملت روشن می شود زیرا این تشدید مجازاتها دلیل بر اهمیت موقعیت علما و خطراتی است که از ناحیه انحراف آنها حاصل می شود.

***

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷۹ تا ۸۰]

اشاره

مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اَللّٰهُ اَلْکِتٰابَ وَ اَلْحُکْمَ وَ اَلنُّبُوَّهَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّٰاسِ کُونُوا عِبٰاداً لِی مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ لٰکِنْ کُونُوا رَبّٰانِیِّینَ بِمٰا کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ اَلْکِتٰابَ وَ بِمٰا کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹) وَ لاٰ یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا اَلْمَلاٰئِکَهَ وَ اَلنَّبِیِّینَ أَرْبٰاباً أَ یَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰)

ترجمه:

۷۹-برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند،کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید:"غیر از خدا،مرا پرستش کنید!"بلکه(سزاوار مقام او،این است که بگوید:)مردمی الهی باشید،آن گونه که کتاب خدا را می آموختید و درس می خواندید!(و غیر از خدا را پرستش نکنید!) ۸۰-و نه اینکه به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را،پروردگار خود انتخاب کنید.آیا شما را،پس از آنکه مسلمان شدید،به کفر دعوت می کند؟!

شان نزول:

در باره این دو آیه دو شان نزول ذکر کرده اند:

نخست این که کسی نزد پیامبر اسلام ص آمد و اظهار داشت ما به تو همانند دیگران"سلام"می کنیم در حالی که به نظر ما چنین احترامی کافی نیست تقاضا داریم به ما اجازه دهی امتیازی برایت قائل شویم و تو را سجده کنیم!پیامبر ص فرمود:"سجده برای غیر خدا جایز نیست،پیامبر خود را تنها به عنوان یک بشر احترام کنید ولی حق او را بشناسید و از او پیروی نمائید"! دوم اینکه یکی از یهودیان بنام"ابو رافع"به اتفاق سرپرست هیئت اعزامی "نجران"در مدینه روزی خدمت پیامبر ص آمد و اظهار داشتند آیا مایل هستی تو را

پرستش کنیم و مقام الوهیت برای تو قائل شویم؟! (شاید آنها می پنداشتند که مخالفت پیغمبر ص با الوهیت مسیح به خاطر این است که خود او سهمی از این موضوع ندارد بنا بر این اگر او را به مقام الوهیت همچون مسیح بپذیرند از مخالفت خود دست بر می دارد و شاید این پیشنهاد توطئه ای برای بد نام کردن پیامبر ص و منحرف ساختن افکار عمومی از او بود)اما پیغمبر ص فرمود:"معاذ اللّه"(پناه بر خدا)که من اجازه دهم کسی جز پروردگار یگانه مورد پرستش قرار گیرد،خداوند هرگز مرا برای چنین امری مبعوث نکرده است (۱)!

تفسیر:

دعوت به پرستش غیر خدا ممکن نیست

این آیات هم چنان افکار باطل گروهی از اهل کتاب را نفی و اصلاح می کند مخصوصا به مسیحیان گوشزد می نماید که هرگز مسیح ع ادعای الوهیت نکرد و آنچه در باره او در این زمینه گفته شده همه نسبتهای ناروایی است که بعدا به او داده اند و نیز به درخواست کسانی که می خواستند این گونه ادعاها را در باره پیامبر اسلام ص(به عللی که در شان نزول آمد)تکرار کنند صریحا پاسخ می گوید می فرماید:"برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید غیر از خدا مرا پرستش کنید"(مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللّٰهُ الْکِتٰابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّٰاسِ کُونُوا عِبٰاداً لِی مِنْ دُونِ اللّٰهِ).

نه پیامبر اسلام و نه هیچ پیغمبر دیگری حق ندارد چنین سخنی را بگوید و این گونه نسبتها که به انبیاء داده شده همه ساخته و پرداخته افراد ناآگاه و دور از

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱-۲ صفحه ۴۶۶.

تعلیمات آنها است چگونه ممکن است این مقامات بزرگ را از سوی خدا پیدا کنند و در عین حال به سوی شرک دعوت نمایند.

سپس می افزاید:بلکه(سزاوار مقام او این است که بگوید)افرادی باشید الهی آن گونه که تعلیم کتاب الهی به شما داده شده و درس خوانده اید"و هرگز غیر خدا را پرستش نکنید (وَ لٰکِنْ کُونُوا رَبّانِیِّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ).

آری فرستادگان الهی هیچگاه از مرحله بندگی و عبودیت تجاوز نکردند و همیشه بیش از هر کسی در برابر خداوند خاضع بودند بنا بر این امکان ندارد از جاده توحید خارج شوند و مردم را به شرک دعوت کنند.

"ربانیین"جمع"ربانی"به کسی گفته می شود که ارتباط او با"رب" (پروردگار)قوی باشد (۱)و از آنجا که واژه"رب"به کسی گفته می شود که به اصلاح و تربیت دیگران پردازد مفهوم این واژه در آیه بالا-آن است که هرگز سزاوار پیامبران نیست که مردم را به پرستش خویش دعوت کنند آنچه برای آنها سزاوار است این است که مردم را در پرتو تعلیم آیات الهی و تدریس حقایق دینی به صورت دانشمندان الهی و ربانی در آورند افرادی که جز خدا نپرستند و جز به سوی علم و دانش دعوت نکنند.

از جمله مزبور استفاده می شود که هدف انبیاء تنها پرورش افراد نبوده بلکه هدف تربیت معلمان و مربیان و رهبران مردم بوده است یعنی کسانی که بتوانند محیطی را با علم و ایمان خود روشن سازند.

در آیه فوق نخست به مساله تعلیم(یاد دادن)و سپس به مساله"تعلم"و "درس خواندن"اشاره شده تفاوت این دو کلمه از این نظر است که"تعلیم"معنی

۱- ۱) هنگامی که"یاء"نسبت به"رب"ضمیمه شود"الف"به آن اضافه می گردد و"ربانی"گفته می شود.

وسیع و گسترده ای دارد که هر گونه یاد دادن از طریق گفتار و کردار نسبت به افراد با سواد و بیسواد را شامل می شود ولی درس خواندن به فراگیریهایی گفته می شود که از روی کتاب و دفتری باشد و به اصطلاح نسبت میان این دو عموم و خصوص مطلق است.

و به این ترتیب هدف انبیاء پرورش عالمان ربانی و مصلحان اجتماعی و افراد دانشمند و آگاه و مدیر و مدبر بوده است.

*** آیه بعد تکمیلی است نسبت به آنچه در آیه قبل آمد می گوید:همانطور که پیامبران مردم را به پرستش خویش دعوت نمی کردند،به پرستش فرشتگان و سایر پیامبران هم دعوت نمی نمودند می فرماید:"و سزاوار نیست اینکه به شما دستور دهد فرشتگان و پیامبران را پروردگار خود انتخاب کنید"(وَ لاٰ یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلاٰئِکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرْبٰاباً).

این جمله از یک سو پاسخی است به مشرکان عرب که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند و نوعی ربوبیت برای آنها قایل بودند و با این حال خود را پیرو آیین ابراهیم ع معرفی می کردند.و از سوی دیگر پاسخی است به صائبان که خود را پیرو یحیی ع می دانستند ولی مقام فرشتگان را تا سر حد پرستش بالا می بردند.

و نیز پاسخی است به یهود و نصارا که عزیر ع یا مسیح ع را فرزند خدا معرفی می کردند و سهمی از ربوبیت را برای آنها قایل بودند.

آیه در پاسخ همه آنها می گوید:هرگز ممکن نیست پیامبری با آن علم و آگاهی الهی مردم را به ربوبیت غیر خدا دعوت کند.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می افزاید:"آیا شما را به کفر دعوت می کند پس از آنکه مسلمان شدید"(أَ یَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

آیا ممکن است پیامبر خدا به کفر دعوت کند و به شما اجازه دهد او را

ص :۶۳۴

پرستش کنید.ناگفته پیدا است که اسلام در اینجا مانند بسیاری از موارد دیگر به معنی وسیع کلمه یعنی تسلیم در برابر فرمان خدا و ایمان و توحید به کار رفته است، یعنی چگونه ممکن است پیامبری پیدا شود و نخست مردم را به ایمان و توحید دعوت کند سپس راه شرك را به آنها نشان دهد و یا اینکه چگونه ممکن است پیامبری نتایج زحمات پیامبران دیگر را که به اسلام دعوت کرده اند بر باد دهد و آنها را متوجه کفر و شرك سازد؟! آیه ضمنا اشاره سربسته ای به معصوم بودن پیامبران و عدم انحراف آنها از مسیر فرمان خدا می کند (۱).

نکته:

بشر پرستی ممنوع است.

آیات فوق با صراحت تمام هر گونه پرستش غیر خدا و مخصوصا بشر پرستی را محکوم می سازد و روح آزادگی و استقلال شخصیت را در انسان پرورش می دهد همان روحی که بدون آن شایسته نام انسان نخواهد بود.

در طول تاریخ افراد زیادی را می شناسیم که پیش از آنکه به قدرت برسند چهره ای معصومانه داشتند و مردم را به حق و عدالت و حریت،آزادگی و ایمان دعوت می کردند اما هنگامی که پایه های قدرت آنها در اجتماع محکم شد کم کم مسیر خود را تغییر داده و گرایش به فرد پرستی و دعوت به سوی خویش کردند.

در حقیقت یکی از طرق شناسایی"داعیان حق"و"داعیان باطل"همین است که داعیان حق که در رأس آنها پیامبران و امامان قرار داشتند در آن روز که

۱- ۱) در قرائت معروفی که متن قرآن فعلی طبق آن است جمله" وَ لا یَأْمُرَکُمْ "به صورت منصوب(با فتح راء)خوانده شده و در حقیقت عطف به جمله" یُؤْتِیَهُ اللّهُ "در آیه قبل است و"لا"به عنوان تاکید"ما"نافیه که در آیه قبل می باشد ذکر شده،بنا بر این جمله چنین می شود:"و ما کان لبشر ان یامرکم ان تتخذوا الملائکه و النبیین اربابا".

بزرگ ترین قدرتها را در اختیار می گرفتند همانند نخستین روزهای دعوت خود، مردم را دعوت به سوی اهداف مقدس دینی و انسانی از جمله توحیـد و یگانه پرستی و آزادگی می نمودنـد ولی داعیان باطل به هنگام قدرت و پیروزی نخستین مطلبی که در مغز آنها جوانه می زند دعوت به سوی خویش و تشویق مردم به یک نوع عبودیت بوده است تملقها و چاپلوسیهای افراد بی مایه ای که معمولا اطراف آنها را می گرفتند،با غرور و کم ظرفیتی آنها توام شده چنین پدیده ای را به بار می آورد.

حدیث جالبی که از علی ع نقل شده روشنگر چهره واقعی و روحانی آن حضرت و شاهدی برای این بحث است:

روزی که امام ع به سرزمین "انبار"(یکی از شهرهای مرزی عراق)رسید جمعی از دهقانان در برابر آن حضرت طبق سنتی که به آن خو گرفته بودند از مرکبهایشان پیاده شدند و به سرعت به سوی او شتافتند(و شاید سجده کردند) امام ع نه تنها به این کار رضایت نداد بلکه شدیدا برآشفت و بر آنها فریاد زده:"

ما هذا الذی صنعتموه؟فقالوا:خلق منا نعظم به امراءنا فقال:و اللّه ما ینتفع بهذا امراؤکم و انکم لتشقون علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم و ما اخسر المشقه وراءها العقاب و اربح الدعه معها الامان من النار".

امام فرمود:"این چه کاری بود که شما انجام دادید؟عرض کردند:این آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می داریم.امام فرمود:به خدا سوگند! زمامداران شما از این کار بهره ای نمی گیرند و شما خود را در دنیا به رنج و در آخرت به بدبختی گرفتار می سازید!چه زیانبار است رنجی که به دنبال آن کیفر خدا باشد و چه سودمند است آرامش و آزادگی که در پی آن ایمنی از آتش دوزخ قرار گیرد"! (۱).

***

۱- ۱) نهج البلاغه،کلمات قصار شماره ۳۷.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۸۱ تا ۸۲]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذَ اَللّٰهُ مِيثٰاقَ اَلنَّبِيِّينَ لَمٰا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتٰابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قٰالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي قٰالُوا أَقْرَرْنٰا قٰالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ اَلشّٰاهِدِينَ (۸۱) فَمَنْ تَوَلّٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ (۸۲)

ترجمه:

۸۱-و(به خاطر بیاورید)هنگامی را که خداوند،از پیامبران(و پیروان آنها)،پیمان مؤکد گرفت، که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم،سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می کند،به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید!سپس(خداوند)به آنها گفت:"آیا به این موضوع،اقرار دارید؟و بر آن،پیمان مؤکد بستید؟"گفتند:"(آری)اقرار داریم!"(خداوند به آنها)گفت:"پس گواه باشید!و من نیز با شما از گواهانم." ۸۲-پس کسی که بعد از این(پیمان محکم)،روی گرداند،فاسق است.

تفسیر:

پیمان مقدس

به دنبال اشاراتی که در آیات پیشین در باره وجود نشانه های روشن پیامبر اسلام در کتب انبیاء قبل آمده بود در این آیات اشاره به یک اصل کلی در این رابطه می کند و آن اینکه پیامبران پیشین(و به دنبال آنها پیروانشان)با خدا پیمان بسته بودند که در برابر پیامبرانی که بعد از آنها می آیند سر تعظیم و تسلیم فرود آورند می فرماید:و(به خاطر بیاورید)هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از پیامبران(و پیروان آنها)گرفت که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما

آمد که آنچه را با شما است تصدیق می کند(و نشانه های او موافق چیزی است که با شما است)حتما به او ایمان بیاورید و او را یاری کند"(وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِیثٰاقَ النَّبِیِّینَ لَمٰا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتٰابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جٰاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ) (۱).

در حقیقت همانطور که پیامبران و امتهای بعد موظف اند نسبت به پیامبران گذشته و آیین آنها احترام بگذارند و اصول آنها را محترم بشمرند پیامبران و امتهای پیشین نیز نسبت به پیامبران بعد از خود چنین وظیفه ای داشته اند،در آیات قرآن کرارا اشاره به وحدت هدف پیغمبران خدا شده است و این آیه نمونه زنده ای از آن است.

فراموش نکنیم که"میثاق"در اصل از ماده"وثوق"به بعضی اطمینان و اعتماد گرفته شده به همین دلیل به پیمانهای مؤکد که مایه اطمینان است میثاق گفته می شود البته گرفتن پیمان از پیامبران همراه با گرفتن پیمان از پیروان آنها است و موضوع پیمان این بود که اگر پیامبری بیاید که دعوت او هماهنگ با دعوت آنان باشد و نشانه های او با آنچه در کتب آسمانی آنها آمده موافق باشد(و به این ترتیب حقانیت او ثابت گردد)باید نه تنها به او ایمان بیاورند بلکه به یاری اش برخیزند.

سپس برای تاکید می افزاید:خداوند به آنها فرمود:"آیا اقرار به این موضوع دارید؟و پیمان مؤکد مرا بر آن گرفتید؟گفتند:آری اقرار داریم فرمود:بر این پیمان گواه باشید و من هم با شما گواهم

۱- ۱) در باره ترکیب جمله" لَمٰا آتَیْتُکُمْ... "بعضی"ما"را موصوله و مبتدا دانسته و"لام"را برای توطئه قسم و جمله" لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ "را خبر دانسته اند،و جمعی"ما"را"شرطیه زمانیه"دانسته اند و جزای آن را " لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ "ذکر کرده اند و احتمال دوم با معنی آیه سازگارتر و با آنچه در غالب موارد دیده می شود که قسم در جزای شرط می آید هماهنگ تر می باشد(تفسیری که در بالا ذکر شد نیز بر همین اساس است).

"(قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِى قَالُوا أَقْرَرْنٰا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّٰاهِدِينَ) (۱).

*** در آیه بعد قرآن مجید پیمان شکنان را مورد مذمت و تهدید قرار می دهد و می گوید:"سپس هر کس(بعد از این همه پیمانهای مؤکد و میثاقهای محکم) سرپیچی کند و روی گرداند(و به پیامبری همچون پیامبر اسلام که بشارت ظهورش همراه نشانه های او در کتب پیشین آمده ایمان نیاورد)فاسق و خارج از اطاعت فرمان خداست"(فَمَنْ تَوَلّٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ).

و می دانیم که خداوند اینگونه فاسقان لجوج و متعصب را هدایت نمی کند همانگونه که در آیه ۸۰ سوره توبه آمده است: وَ اللّٰهُ لاٰ يَهْدِى الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ و کسی که مشمول هدایت الهی نشد سرنوشتش دوزخ و عذاب شدید الهی است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-آیا آیه فوق تنها در باره بشارت انبیاء پیشین و پیمان آنها نسبت به پیامبر اسلام است؟یا هر پیامبری را که بعد از پیامبر دیگری مبعوث شده در بر می گیرد؟ ظاهر تعبیرات آیه یک مساله کلی و عمومی است،اگر چه خاتم پیامبران مصداق بارز آن است و با روح مفاهیم قرآن نیز همین معنی وسیع و گسترده مناسب است بنا بر این اگر می بینیم در اخباری تصریح شده که منظور از آن پیغمبر گرامی اسلام است از قبیل تفسیر آیه و تطبیق آن بر یک مصداق روشن محسوب می گردد نه این

۱- ۱) "اصر"در اصل به معنی گره زدن چیزی و یا نگهداری آن با قهر و غلبه است و به اموری که انسان را از کارهای مهم باز می دارد"اصر"گفته می شود و به همین مناسبت به پیمان مؤکد این واژه اطلاق شده زیرا شکستن آن انسان را از ثواب و خیرات محروم و ممنوع می سازد.

که معنی آن انحصار بوده باشد.

فخر رازی در تفسیر خود از امام علی ع نقل می کند که:هنگامی که خداوند آدم و سایر انبیاء را آفرید از آنها عهد و پیمان گرفت که هر گاه محمد ص مبعوث شد به او ایمان آورند و یاری اش کنند (۱).

۲-با توجه به مضمون آیه این سؤال پیش می آید که مگر ممکن است پیامبر اولو العزمی در زمان پیامبر الوا العزم دیگر مبعوث گردد تا موظف به پیروی از او باشد؟در پاسخ این سؤال باید گفت:همانطور که در تفسیر آیه اشاره شد پیمان تنها از خود پیامبران گرفته نشد بلکه از پیروان آنها نیز گرفته شد و در حقیقت منظور از پیمان گرفتن از انبیاء،پیمان گرفتن از امتهای آنان و نسلهایی که بعد از آنها به وجود می آیند و عصر پیغمبر بعد را درک می کنند می باشد به علاوه خود پیامبران نیز اگر (فرضا)پیامبران آینده را درک کنند ایمان خواهند آورد یعنی هرگز پیغمبران خدا در هدفها و دعوتهای خود از یکدیگر جدا نیستند و با هم جنگ و ستیزی ندارند.

۳-سخن دیگر در باره آیه این است که آیه مزبور گرچه در باره پیامبران است ولی بدیهی است که در مورد جانشینان آنها نیز صادق می باشد زیرا جانشینان راستین آنها از آنان جدا نیستند و همه یک هدف را تعقیب می کنند و همیشه پیامبران جانشینان خود را معرفی کرده و نسبت به آنها بشارت داده و مردم را به ایمان آوردن و یاری آنها دعوت نموده اند و اگر می بینیم در روایاتی که در ذیل آیه در کتب تفسیر یا حدیث ما نقل شده جمله" وَ لَتَنْصُرُنَّهُ "در باره علی ع تفسیر شده و مساله ولایت را مشمول آن دانسته اند در حقیقت اشاره به همین معنی است.

ناگفته نماند که آیه فوق از نظر چگونگی ترکیب نحوی در میان مفسران و اهل ادب مورد بحث و گفتگو واقع شده است.

۱- ۱) تفسیر کبیر،جزء هشتم صفحه ۱۱۵.

۴-تعصبهای مزاحم

تاریخ نشان داده که پیروان یک آیین به آسانی حاضر نیستند دست از آیین خود بردارند و در برابر پیامبران تازه که از طرف خداوند مبعوث می شوند تسلیم گردند بلکه با جمود و سرسختی خاصی روی آیین قدیم ایستاده و از آن دفاع می کنند گویا آن را از خود و خود را از آن می دانند و رها ساختن آن را فنای ملیت خویش می پندارند.

لذا به زحمت به قبول آیین نو،تن در می دهند و سرچشمه بسیاری از جنگهای مذهبی که در طول تاریخ واقع شده و از دردناک ترین حوادث تلخ تاریخ است همین تعصب خشک و جمود بر آیینهای کهن بوده است.

در حالی که قانون تکامل می گوید:باید آیینها یکی پس از دیگری بیایند و بشر را در مسیر خداشناسی و حق و عدالت و ایمان و اخلاق و انسانیت و فضیلت پیش ببرند تا به آخرین آیین که"خاتم ادیان"است برسند و همچون طفلی که مدارج تحصیلی را یکی پس از دیگری پیموده تا فارغ التحصیل شده این راه را بپیماید.

بدیهی است اگر شاگردان دبستانی آن چنان نسبت به محیط دبستان علاقه و تعصب پیدا کنند که از حضور در دبیرستان خودداری نمایند جز رکود و عقب ماندگی از قافله ترقی نتیجه ای نخواهند داشت،اصرار و تاکیدی که در آیه بالا-در باره گرفتن عهد و پیمان مؤکد از انبیاء و امتهای پیشین نسبت به انبیای آینده شده است گویا"برای اجتناب و احتراز از همین تعصبها و جمودها و لجاجتها بوده که با نهایت تاسف پس از این همه تاکید باز می بینیم پیروان آیینهای کهن به آسانی در برابر حقایق جدید تسلیم نمی شوند-ضمنا در باره اینکه چرا و چگونه اسلام خاتم مذاهب و آخرین ادیان است در ذیل آیه ۴۰ سوره احزاب به خواست خدا مشروحا سخن خواهیم گفت.

***

ص:۶۴۱

[سوره آل عمران (۳): آیات ۸۳ تا ۸۵]

اشاره

أَ فَغَيْرَ دِينِ اَللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳) قُلْ آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ عَلَيْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ عَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْبٰاطِ وَ مٰا أُوتِيَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ وَ اَلنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴) وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ اَلْإِسْلاٰمِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي اَلْآخِرَةِ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ (۸۵)

ترجمه:

۸۳-آیا آنها غیر از آیین خدا می طلبند؟!(آیین او همین اسلام است،)و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند،از روی اختیار یا از روی اجبار،در برابر(فرمان)او تسلیم اند،و همه به سوی او باز گردانده می شوند.

۸۴-بگو:"به خدا ایمان آوردیم،و(همچنین)به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده،و آنچه به موسی و عیسی و(دیگر)پیامبران،از طرف پروردگارشان داده شده است،ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم،و در برابر (فرمان)او تسلیم هستیم." ۸۵-و هر کس جز اسلام(و تسلیم در برابر فرمان حق،)آیینی برای خود انتخاب کند،از او پذیرفته نخواهد شد،و او در آخرت،از زیانکاران است.

تفسیر:

برترین آیین الهی اسلام است

تا کنون بحثهای مشروحی در آیات گذشته در باره مذاهب پیشین آمده در این

آیات بحث در باره اسلام آغاز می شود و توجه اهل کتاب و پیروان ادیان گذشته را به آن جلب می کند.

در آیه نخست می فرماید:"آیا آنها غیر از آیین خدا می طلبند"؟آیین او همین اسلام است(أَ فَغَیْرَ دِینِ اللّٰهِ یَبْغُونَ).

سپس می افزاید:"تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند چه از روی اختیار یا اجبار اسلام آورده اند(و در برابر فرمان او تسلیم اند)و همه به سوی او باز گردانده می شوند"بنا بر این اسلام آیین همه جهان هستی و عالم آفرینش است(وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ).

در اینجا قرآن مجید اسلام را به معنی وسیعی تفسیر کرده و می گوید:تمام کسانی که در آسمان و زمین اند و تمام موجوداتی که در آنها وجود دارند مسلمان اند یعنی در برابر فرمان او تسلیم اند زیرا روح اسلام همان تسلیم در برابر حق است منتها گروهی از روی اختیار(طوعا)در برابر"قوانین تشریعی"او تسلیم اند و گروهی بی اختیار(کرها)در برابر"قوانین تکوینی"او.

توضیح اینکه:خداوند دو گونه فرمان در عالم هستی دارد یک سلسله از فرمانهای او به صورت قوانین طبیعی و ما فوق طبیعی است که بر موجودات مختلف این جهان حکومت می کند و همه آنها مجبورند در برابر آن زانو زنند و لحظه ای از این قوانین سرپیچی نکنند و اگر فرضا سرپیچی کنند ممکن است محو و نابود گردند یک نوع"اسلام و تسلیم"در برابر فرمان خدا است،بنا بر این اشعه آفتاب که به دریاها می تابد و بخار آب که از دریا بر می خیزد و قطعات ابر که به هم می پیوندند دانه های باران که از آسمان فرو می ریزد،درختانی که بر اثر آن نمو می کنند و گلها که در پرتو آن شکفته می شوند همه مسلمان اند زیرا هر کدام در برابر قانونی که آفرینش برای او تعیین کرده است تسلیم اند.

نوع دیگری از فرمان خدا هست که فرمان تشریعی نامیده می شود یعنی

قوانینی که در تشریع آسمانی و تعلیمات انبیاء وجود داشته است تسلیم در برابر آنها جنبه"اختیاری"دارد و تنها افراد با ایمان هستند که به خاطر تسلیم در مقابل آنها شایسته نام"مسلمان"می باشند البته سرپیچی از این قوانین نیز بالمال دست کمی از سرپیچی از قوانین آفرینش ندارد که این هم باعث انحطاط و عقب ماندگی و یا نابودی است.

و از آنجا که جمله"اسلم"در آیه فوق اشاره به معنی وسیع اسلام است که هر دو قسمت را در بر می گیرد و لذا می فرماید:جمعی از روی اختیار تسلیم می شوند (طوعا)مانند مؤمنان و جمعی از روی اجبار(کرها)مانند کافران نسبت به قوانین تکوینی،بنا بر این معنی آیه این است که کافران با این که از قبول اسلام در برابر بخشی از فرمانهای خدا سرباز زده اند ناچار به قبول بخش دیگر شده اند،پس چرا آنها در برابر همه قوانین الهی و دین و آیین حق یک باره تسلیم نمی شوند.

احتمال دیگری که در تفسیر آیه می باشد و بسیاری از مفسران آن را ذکر کرده اند و در عین حال منافاتی با آنچه در بالا گفتیم ندارد این است که افراد با ایمان در حال رفاه و آرامش از روی رغبت و اختیار به سوی خدا می روند،اما افراد بی ایمان تنها به هنگام گرفتاری و مشکلات طاقت فرسا به سوی او می شتابند و او را می خوانند و با این که در حال معمولی شریکهایی برای او قایل می شوند در آن لحظات سخت و حساس جز او کسی را نمی شناسند و نمی خوانند.

از آنچه گفته شد معلوم شد که"من"در جمله" مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ " هم شامل موجودات عاقل می شود و هم غیر عاقل(و به اصطلاح این واژه که مخصوص موجودات عاقل است به عنوان تغلیب به معنی گسترده تری اطلاق شده است)و"طوعا"اشاره به موجودات عاقل و مؤمن است و"کرها"اشاره به کافران و موجودات غیر عاقل.

***

ص :۶۴۴

در آیه بعد خداوند به پیامبر ص(و همه پیروان او)دستور می دهد که نسبت به همه تعلیمات انبیاء و پیامبران پیشین،علاوه بر آنچه را پیغمبر اسلام نازل شده ایمان داشته باشند.می فرماید:"بگو:ایمان به خدا آوردیم و به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط(پیامبران تیره های بنی اسرائیل) نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده است نیز ایمان آوردیم ما در میان آنها فرقی نمی گذاریم و ما در برابر او تسلیم هستیم"(قُلْ آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عِیسی وَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

آری ما هیچ فرقی میان آنها از نظر حقانیت قایل نیستیم،همه را به رسمیت می شناسیم،همه رهبران الهی بوده اند و همگی برای هدایت خلق مبعوث شده اند و ما در برابر فرمان خدا از هر نظر تسلیم هستیم و بنا بر این دست تفرقه اندازان را به این وسیله کوتاه می کنیم.

*** و بالاخره در آخرین آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید:"هر کس غیر از اسلام آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است"(وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ).

جمله"یبتغ"از ماده"ابتغاء"به معنی تلاش و کوشش است که هم در موارد شایسته و هم ناشایسته به کار می رود و در هر مورد تابع قرائنی است که در آن مورد وجود دارد.

به این ترتیب از مفهوم عام اسلام به عنوان یک اصل کلی که همان تسلیم در مقابل حق است به مفهوم خاص آن یعنی آیین اسلام منتقل می شود که نمونه کامل و اکمل آن است و می گوید:امروز جز آیین اسلام از هیچ کس پذیرفته نیست و در

عین احترام به همه ادیان الهی برنامه امروز،اسلام است.همانگونه که دانشجویان دوره دکترا در عین احترام به تمام دروسی که در مقاطع مختلف تحصیلی مانند ابتدایی،راهنمایی و دبیرستان و دوره لیسانس خوانده اند تنها درسی را که باید دنبال کنند همان دروس سطح بالای مقطع نهایی خودشان است و پرداختن به غیر از آن جز زیان و خسران چیزی نخواهد داشت و آنها که با تقلید نابجا و تعصب جاهلی و مسائل نژادی و خرافات خود ساخته پشت به این آیین کنند بدون شک گرفتار زیان و خسران خواهند شد و جز تاسف و ندامت از سرمایه های عمر و حیات که بر باد داده اند نتیجه ای نخواهند گرفت.

جمعی از مفسران گفته اند که این آیه در باره دوازده نفر از منافقان نازل شده که اظهار ایمان کرده بودند و سپس مرتد شدند و از مدینه به مکه بازگشتند آیه نازل شد و به آنها اعلام کرد که هر کس جز اسلام را بپذیرد زیانکار است (۱).

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم که فرمود:روز قیامت اعمال را یک به یک (در دادگاه الهی)می آورند هر کدام خود را معرفی می کند یکی می گوید من نمازم، دیگری می گوید من روزه ام و... و سپس اسلام را می آورند و می گوید:پروردگارا!تو سلامی و من اسلام،خداوند می فرماید:...امروز به واسطه(مخالفت با)تو مؤاخذه می کنم و به تو پاداش می دهم.خداوند در کتابش می فرماید: وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلاٰمِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخٰاسِرِینَ (۲).

در باره تفاوت میان اسلام و ایمان و ویژگیهای هر کدام و جمع میان این آیه و آیات مربوط به ایمان در سوره حجرات ذیل آیه ۱۴ به خواست خدا بحث خواهد شد.

***

۱- ۱) تفسیر ابو الفتوح رازی،جلد ۳ صفحه ۱۰۰.

۲- ۲) تفسیر الدر المنثور،ذیل آیه مورد بحث(با تلخیص)جلد ۲ صفحه ۴۸.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۸۶ تا ۸۹]

اشاره

كَيْفَ يَهْدِي اَللّهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ اَلرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ اَلْبَيِّناتُ وَ اَللّهُ لا يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّالِمِينَ (۸۶) أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اَللّهِ وَ اَلْمَلائِكَةِ وَ اَلنّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷) خالِدِينَ فِيها لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ اَلْعَذابُ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ (۸۸) إِلاَّ اَلَّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹)

ترجمه:

۸۶-چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه های روشن برای آنها،کافر شدند؟!و خدا،جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد! ۸۷-کیفر آنها،این است که لعن(و طرد)خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آنهاست.

۸۸-همواره در این لعن(و طرد و نفرین)می مانند،مجازاتشان تخفیف نمی یابد،و به آنها مهلت داده نمی شود.

۸۹-مگر کسانی که پس از آن،توبه کنند و اصلاح نمایند،(و در مقام جبران گناهان گذشته برآیند،که توبه آنها پذیرفته خواهد شد،)زیرا خداوند،آمرزنده و بخشنده است.

شان نزول:

یکی از انصار(مسلمانان مدینه)به نام"حارث بن سوید"دستش به خون بی گناهی به نام"محذر بن زیاد"آلوده گشت و از ترس مجازات از اسلام برگشت و به مکه فرار کرد(و یازده نفر از پیروان او که مسلمان شده بودند نیز مرتد شدند)پس از ورود به مکه از کار خود سخت پشیمان گشت و در اندیشه فرو رفت که در برابر این جریان چه کند.بالاخره فکرش به اینجا رسید که یک نفر را به سوی خویشان خود به

مدینه بفرستد تا از پیغمبر ص سؤال کنند آیا برای او راه بازگشتی وجود دارد یا نه؟ آیات فوق نازل شد و قبولی توبه او را با شرایط خاصی اعلام داشت،"حارث بن سوید"خدمت پیامبر ص رسید و مجددا اسلام آورد و تا آخرین نفس به اسلام وفادار ماند(ولی یازده نفر دیگر از پیروان او که از اسلام برگشته بودند به حال خود باقی ماندند) (۱).

در تفسیر الدر المنثور و بعضی تفاسیر دیگر شان نزولهای دیگری برای آیات فوق نقل شده که تفاوتهای زیادی با آنچه نقل کردیم ندارد.

تفسیر:

کیفر ارتداد

در آیات گذشته سخن از آیین اسلام بود که تنها آیین مقبول الهی است در این آیات سخن از کسانی است که اسلام را پذیرفته و سپس از آن برگشته اند که در اصطلاح"مرتد"نامیده می شوند.

می فرماید:"چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول،و آمدن نشانه های روشن برای آنها کافر شدند و خدا جمعیت ستمکاران را هدایت نمی کند"؟(کَیْفَ یَهْدِی اللّهُ قَوْماً کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ).

چرا خداوند آنها را هدایت نمی کند؟دلیل آن روشن است آنها پیامبر را با نشانه های روشن شناخته اند و به رسالت او گواهی داده اند بنا بر این در بازگشت و عدول از اسلام در واقع ظالم و ستمگرند و کسی که آگاهانه ظلم و ستم می کند لایق هدایت الهی نیست او زمینه های هدایت را در وجود خود از میان برده است.

منظور از"بینات"در آیه فوق،قرآن مجید و سایر معجزات پیامبر اسلام است

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱-۲ صفحه ۴۷۱.

و منظور از "ظالم" در اینجا کسی است که در درجه اول به خود ظلم کرده و راه ارتداد پیش گرفته و در درجه بعد سبب گمراهی دیگران شده است.

*** سپس می افزاید: "آنها کیفرشان این است که لعن خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها است" (أُولٰئِكَ جَزٰاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّٰهِ وَ الْمَلاٰئِكَةِ وَ النّٰاسِ أَجْمَعِينَ).

"لعن" در اصل به معنی طرد و دور ساختن آمیخته با خشم و غضب است و در مورد خداوند به معنی دور ساختن از رحمت خویش می باشد و اما در مورد فرشتگان و مردم به معنی خشم و تنفر و طرد معنوی یا تقاضای از خداوند در باره دور ساختن این گونه افراد از رحمت است.

آری این مرتدان ظالم و ستمگر که آگاهانه این راه را پیموده اند چنان در فساد و گناه فرو می روند که مورد نفرت همه افراد عاقل و با هدف عالم اعم از انسان و فرشتگان بلکه از آن بالاتر مورد خشم و غضب پروردگار قرار می گیرند.

*** در آیه بعد می افزاید: "این در حالی است که آنها همواره در این لعن و طرد و نفرت می مانند و مجازات آنها تخفیف نمی یابد و به آنها مهلت داده نمی شود" (خٰالِدِينَ فِيهٰا لاٰ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذٰابُ وَ لاٰ هُمْ يُنْظَرُونَ).

در واقع اگر این لعن و طرد جاودانی نبود و یا جاودانی بود و تدریجا تخفیف می یافت و یا حد اقل مهلتی به آنها داده می شد تحملش آسانتر بود ولی هیچ یک از اینها در باره آنها نیست عذابشان دردناك و جاودانی و غیر قابل تخفیف و بدون هیچگونه مهلت است در واقع نه از آغاز بریده می شود،نه از پایان و نه از شدت آن کاهش می یابد.

***

در آخرین آیه راه بازگشت را به روی این افراد می گشاید و به آنان اجازه توبه می دهد چرا که هدف قرآن در همه جا اصلاح و تربیت است و یکی از مهم ترین اسباب اصلاح و تربیت گشودن راه بازگشت به روی بدکاران و آلودگان است می فرماید:"مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و اصلاح نمایند و در مقام جبران بر آیند(که توبه آنان پذیرفته می شود)زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است"(إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

این آیه مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن پس از طرح مساله توبه با جمله "و اصلحوا"این حقیقت را می فهماند که توبه تنها ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک گناه در آینده نیست.بلکه شرط قبولی توبه آن است که با اعمال نیک خود در آینده اعمال زشت پیشین را جبران کند و لذا در بعضی از آیات قرآن بعد از ذکر توبه اشاره به ایمان و عمل صالح شده است مانند آیه فوق و آیه ۶۰ سوره مریم می فرماید: إِلاّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً :"مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد"در غیر این صورت توبه یک توبه کامل نیست.

بلکه از این تعبیر استفاده می شود که گناه نقصی در ایمان انسان ایجاد می کند که بعد از توبه باید تجدید ایمان کند تا این نقص بر طرف گردد.

نکته:

آیا توبه"مرتد"پذیرفته می شود؟

"مرتد"یعنی کسی که اسلام را پذیرفته و سپس از آن باز گشته،بر دو قسم است"مرتد فطری"و"مرتد ملی"مرتد فطری به کسی گفته می شود که از پدر و یا مادر مسلمان تولد یافته و یا به قول بعضی در حالی که نطفه او منعقد شده پدر و یا مادرش مسلمان بوده اند و سپس او اسلام را پذیرفته و بعدا از آن برگشته است ولی مرتد ملی به کسی گفته می شود که از پدر و مادر مسلمان تولد نیافته بلکه خود بعد از بلوغ اسلام را پذیرفته و سپس از آن باز گشته است.

ص: ۶۵۰

توبه مرتد ملی پذیرفته می شود و در حقیقت مجازات او خفیف است زیرا او مسلمان زاده نیست ولی در مورد"مرتد فطری"حکم از این شدیدتر و سخت تر است گرچه توبه او در واقع و در پیشگاه خداوند پذیرفته می شود ولی اگر وضع او در دادگاه اسلام ثابت شود محکوم به اعدام خواهد شد و اموال او به عنوان ارث به ورثه مسلمان او می رسد و همسر او از او جدا خواهد شد و حتی توبه کردن او نمی تواند جلو این احکام شدید را بگیرد! ولی همانطور که گفتیم این سختگیری تنها در مورد مرتد فطری آن هم در صورتی است که مرد باشد.

ممکن است کسانی از این سختگیری تعجب کنند و آن را یک نوع خشونت شدید غیر قابل انعطاف بدانند که با روح اسلام سازگار نیست.

ولی در حقیقت این حکم یک فلسفه اساسی دارد و آن حفظ جبهه داخلی کشور اسلامی و جلوگیری از متلاشی شدن آن و نفوذ بیگانگان و منافقان است زیرا ارتداد در واقع یک نوع قیام بر ضد رژیم کشور اسلامی است که در بسیاری از قوانین دنیای امروز نیز مجازات آن اعدام است اگر به افراد اجازه داده شود هر روز مایل بودند خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نبودند استعفا دهند به زودی جبهه داخلی اسلام از هم متلاشی خواهد شد و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آنها باز خواهد شد و هرج و مرج شدیدی در سراسر جامعه اسلامی پدید خواهد آمد،بنا بر این حکم مزبور در واقع یک حکم سیاسی است که برای حفظ حکومت و جامعه اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه ضروری است.

از این گذشته کسی که آیینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آیینهای دیگری برود معمولا انگیزه صحیح و موجهی ندارد،و بنا بر این درخور مجازاتهای سنگین است و اگر می بینیم این حکم در باره زنان خفیف تر است به خاطر این است که همه مجازاتها در مورد آنها تخفیف می یابد.

***

[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۰ تا ۹۱]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمٰانِهِمْ ثُمَّ اِزْدٰادُوا کُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلضّٰالُّونَ (۹۰) إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کُفّٰارٌ
فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ اَلْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ اِفْتَدیٰ بِهِ أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِینَ (۹۱)

ترجمه:

۹۰-کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر(خود)افزودند،(و در این راه اصرار ورزیدند،)هیچگاه توبه آنان،(که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می گیرد،)قبول نمی شود،و آنها گمراهان(واقعی)اند(چرا که هم راه خدا را گم کرده اند،و هم راه توبه را!).

۹۱-کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند،اگر چه در روی زمین پر از طلا باشد،و آن را به عنوان فدیه(و کفاره اعمال بد خویش)بپردازند،هرگز از هیچ یک آنها قبول نخواهد شد،و برای آنان،مجازات دردناک است،و یاورانی ندارند.

شان نزول:

بعضی گفته اند آیه اول در مورد اهل کتاب که قبل از بعثت پیامبر اسلام ص به او ایمان آورده بودند اما پس از مبعث به او کفر ورزیدند نازل شده،و بعضی دیگر گفته اند در مورد"حارث بن سوید"و یازده نفر از یاران او که از اسلام برگشته بودند نازل شده ولی حارث پشیمان شد و توبه کرد و چنان که در شان نزول آیه قبل نیز اشاره شد یازده نفر از همراهان او به حال خود باقی ماندند و باز نگشتند و در پاسخ دعوت حارث به او گفتند:ما در مکه می مانیم و به کار خود بر ضد محمد ص ادامه می دهیم و انتظار شکست او را داریم اگر مقصود ما حاصل شد چه بهتر و در غیر این صورت راه توبه باز است و هر گاه برگردیم(او ما را می پذیرد و)در باره ما همان

چیزی که در باره حارث نازل شد نازل می گردد.هنگامی که رسول اللّه ص مکه را فتح کرد بعضـی از آنها وارد اسـلام شدند و توبه آنها پذیرفته شد و اما در مورد کسانی که در حال کفر از دنیا رفته بودند آیه دوم نازل گردید (۱).

تفسیر:

توبه بی فایده

در آیات قبل سـخن از کسانی در میان بود که از راه انحرافی خود پشیمان شده و توبه حقیقی نموده بودند و لذا توبه آنها قبول شد ولی در این آیه سـخن از کسانی است که توبه آنها پذیرفته نیست اینها کسانی هسـتند که نخست ایمان آورده سـپس کافر شده و در کفر پافشاری و اصـرار دارند و به همین دلیل هیچگاه حاضر به پیروی از دستورات حق نیستند مگر اینکه کار بر آنها مشکل شود و راهی جز اطاعت و توبه و تسلیم نبینند یقینا خداوند توبه این گونه افراد را قبول نخواهد کرد.

می فرمایـد:"کسانی که بعد از ایمان آوردن کافر شدند سپس بر کفر خود افزودند(و در این راه اصـرار ورزیدند)هیچگاه توبه آنان قبول نمی شود(چرا که از روی ناچاری صورت می گیرد)و آنها گمراهان انـد"چرا که هم راه خـدا را گم کرده اند و هم راه توبه را(إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الضّالُّونَ).

توبه آنها ظاهری است چرا که وقتی پیروزی طرفـداران حق را ببیننـد از روی ناچاری اظهار پشـیمانی و توبه می کننـد و طبیعی است که چنین توبه ای پذیرفته نشود.

احتمال دیگری که در تفسـیر این آیه داده شده این است که اینگونه اشخاص زمانی پشیمان می شوند و توبه می کنند که خود را در آستانه مرگ و پایان عمر ببینند

ص: ۶۵۳

۱- ۱) مجمع البیان،جلد ۱-۲ صفحه ۴۷۲ ذیل آیه مورد بحث.

و می دانیم که در آن ساعت درهای توبه بسته می شود و چنان توبه ای پذیرفته نخواهد شد.در واقع این آیه شبیه همان چیزی است که در سوره نساء آیه ۱۸ آمده که می فرماید:"کسانی که اعمال بد انجام می دهند و به هنگامی که مرگشان فرا می رسد توبه می کنند توبه آنها پذیرفته نیست".

تفسیر سومی برای آیه ذکر شده که منظور از آن توبه از گناهان معمولی در حال کفر است.مثلاـ کسی در کفر خود اصرار داشته باشد ولی از گناهانی مانند ظلم و غیبت و فحشاء توبه کند توبه او بی فایده است چرا که شستن آلودگی های سطحی از جان و دل با وجود آلودگی های شدید و عمیق مؤثر نخواهد بود.

لازم به یادآوری است که تفسیرهای سه گانه فوق منافاتی با هم ندارد و ممکن است آیه ناظر به تمام این توبه های بیهوده باشد هر چند تفسیر اول با آیات گذشته و شان نزول این آیات سازگارتر است.

*** در آیه بعد به دنبال اشاره ای که در آیه گذشته به توبه های بیهوده شد سخن از کفاره بیهوده می گوید:می فرماید:"کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند اگر تمام روی زمین پر از طلا باشد و آن را به عنوان"فدیه"(و کفاره اعمال زشت خویش)بپردازند هرگز از آنها پذیرفته نخواهد شد"(إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفّارٌ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدیٰ بِهِ).

روشن است کفر تمام اعمال نیک انسان را بر باد می دهد و اگر تمام روی زمین پر از طلا باشد و در راه خدا انفاق کنند پذیرفته نخواهد شد و صد البته اگر چنین چیزی در قیامت در اختیار آنها باشد و بدهند پذیرفته نیست.

بدیهی است منظور از این تعبیر(تمام روی زمین پر از طلا باشد و انفاق کنند) این است که انفاق آنها هر قدر زیاد هم باشد با وجود آلودگی روح و جان و دشمنی با حق بی فایده است و گرنه معلوم است که اگر مجموع زمین پر از طلا گردد در آن

موقع ارزش طلا با خاک یکسان خواهد بود.بنا بر این جمله بالا کنایه ای برای بیان وسعت دایره انفاق و بخشش است.

در اینکه منظور از این انفاق در این جهان یا جهان دیگر است مفسران دو احتمال داده اند ولی ممکن است آیه ناظر به هر دو باشد چه تمام دنیا را در حال حیات خود انفاق کنند و چه در قیامت به عنوان فدیه بدهند پذیرفته نیست هر چند ظاهر آیه نشان می دهد که مربوط به جهان دیگر است.زیرا می گوید:کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند یعنی پس از مرگ در حال کفر اگر فرضا بزرگ ترین ثروتهای جهان در اختیارشان باشد و تصور کنند همانند این جهان می توانند با استفاده از ثروت مجازات الهی را از خود دور سازند سخت در اشتباه اند و این جریمه مالی و فدیه به هیچ وجه در مجازات آنها اثر نخواهد داشت.در واقع مضمون آیه شبیه چیزی است که در آیه ۱۵ سوره حدید آمده است که می گوید: فَالْيَوْمَ لاٰ يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لاٰ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا :"امروز نه از شما(منافقان)و نه از کافران فدیه و غرامتی گرفته(و پذیرفته)نمی شود".

و در پایان آیه به نکته دیگری اشاره فرموده،می گوید:"آنها کسانی هستند که مجازات دردناک دارند و یاوری ندارند"(أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ).

یعنی نه تنها فدیه و انفاق به حال آنها سودی ندارد بلکه شفاعت،شفاعت کنندگان نیز شامل حال آنها نمی شود زیرا شفاعت شرایطی دارد که یکی از مهم ترین آنها ایمان به خدا است و به همین دلیل اگر تمام شافعان روز قیامت جمع شوند تا برای فرد بی ایمانی شفاعت کنند پذیرفته نخواهد شد.و اصولا چون شفاعت به اذن خدا است آنها هرگز از چنین افراد نالایقی شفاعت نمی کنند که شفاعت نیز لیاقتی لازم دارد،چرا که اذن الهی شامل افراد نالایق نمی شود.

***

ص:۶۵۵

پروردگارا!توفیقی مرحمت فرما که پیش از بسته شدن درهای توبه،توبه کنیم و به سوی تو باز گردیم.

خداوندا!لیاقتی مرحمت کن که مشمول شفاعت پاکان و نیکان شویم.

خداوندا!حسن عاقبت که از برترین نعمتهای تو است از ما دریغ مدار.

آمین یا رب العالمین.

ص :۶۵۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹